

یولسیز

جیمز جویس



مترجم: اکرم پدram نیا

جلد چهارم

خواننده‌ی گرامی،

این نسخه الکترونیکی رایگان کتاب «یولسیز - جلد چهارم» مختص خوانندگان داخل ایران است. ناشر و مترجم از بخشی از حقوق خود چشم‌پوشی کرده‌اند تا این کتاب رایگان و بدون سانسور در اختیار خوانندگان داخل ایران قرار بگیرد.

اگر خارج از ایران زندگی می‌کنید، لطفاً برای خرید نسخه چاپی کتاب به [وبسایت](#) ما مراجعه کنید یا اگر مایلید نسخه الکترونیکی کتاب را مطالعه کنید، لطفاً حداقل مبلغ ۱۵ پوند از طریق وبسایت و گزینه‌ی «[حمایت می‌کنم](#)» به حساب نشر واریز کنید. **حمایت شما از نشر آزاد و بدون سانسور برای بقای ما و انتشار کتاب‌های رایگان بیشتر برای ایران حیاتی است.** لطفاً توجه داشته باشید که استفاده رایگان از این کتاب و هرگونه چاپ و توزیع آن در خارج از ایران غیرقانونی و غیراخلاقی است و باعث نابودی این نشر بدون سانسور خواهد شد.

اگر در ایران هستید و کتاب را رایگان دانلود کرده‌اید، لطفاً توجه داشته باشید که تمامی حقوق کتاب نزد ناشر (نوگام) محفوظ است و هرگونه کسب درآمد از این کتاب بدون مجوز رسمی از ناشر، غیراخلاقی و غیرقانونی است. همچنین، داشتن نسخه رایگان کتاب، اجازه جرح و تعدیل، تغییر یا اقتباس از این ترجمه را به خواننده نمی‌دهد. کلیه حقوق معنوی و دیگر حقوق نشأت گرفته از این اثر، در هر رسانه و به هر شکلی متعلق به نوگام و نویسنده/مترجم اثر است.

نوگام به منظور مبارزه با سانسور، توزیع آسان‌تر آثار به زبان فارسی در سراسر دنیا و حمایت از نویسندگان و مترجمان فارسی‌زبان ایجاد شده است. دسترسی آسان به کتاب یکی از راه‌های موثر برای گسترش دانش و فرهنگ در جامعه است و نشر الکترونیک این امکان را برای کتاب‌دوستان مهیا می‌کند. نوگام بستری را برای ارتباط نزدیک‌تر نویسندگان با خوانندگان به وجود می‌آورد و با تشویق همگانی به حمایت از نویسندگان و مترجمان معاصر، امکان ظهور آثار ادبی و فرهنگی‌ای را فراهم می‌کند که به دلایل مختلف، به‌ویژه سانسور حکومتی، امکان انتشار در داخل ایران را نداشته‌اند.

اطلاعات بیشتر در مورد نشر و نحوه حمایت از نوگام در [وبسایت](#). ایمیل ما contact@nogaam.com

با مهر و احترام

نشر نوگام (زیرمجموعه نشر خانه نیکان)

يولسيز

جلد چهارم

جيمز جويس

مترجم: اکرم پدروانیا



نوگام



عنوان: یولسیز - Ulysses

جلد چهارم

نویسنده: جیمز جویس - James Joyce

مترجم: اکرم پدram نیا

ویراستار: علیرضا سیف‌الدینی

ویرایش فنی و نمونه‌خوانی: سمیه شیخ‌زاده

موضوع: رمان - ادبیات ایرلند

ناشر: نوگام

تاریخ نشر: اردیبهشت ۱۴۰۳ (مه ۲۰۲۴)

محل نشر: لندن

چاپ اول

شابک: ۹۷۸-۱-۹۰۹۶۴۱-۴۵-۷

طراح جلد: مسعود رئیسی

کلیه حقوق این اثر نزد ناشر و مترجم محفوظ است.

وبسایت: www.nogaam.com

ای‌میل: contact@nogaam.com

توییتر و اینستاگرام: [@nogaambooks](https://www.instagram.com/nogaambooks)

تلگرام: t.me/nogaam

سه جلد اول این کتاب با حمایت بنیاد ادبیات ایرلند منتشر شده است.

خواننده‌ی گرامی، این اثر در شش جلد منتشر می‌شود. جلد یکم شامل فصل‌های یکم تا ششم این کتاب در اردیبهشت ۱۳۹۸ منتشر شد. جلد دوم شامل فصل‌های هفتم تا نهم در مهر ۱۳۹۹ و جلد سوم شامل فصل‌های دهم تا دوازدهم در اردیبهشت ۱۴۰۱ منتشر شد. جلد چهارم که پیش روی شماست، دربرگیرنده‌ی پیش‌درآمد، دو فصل سیزده و چهارده به همراه پی‌نوشت‌های هر فصل و نمایه‌ی نام‌ها و منابع است. نمایه‌ی نام‌ها و منابع هر اثر جداگانه در پایان هر جلد می‌آید.

فهرست جلد چهارم

۷	<u>سپاس‌نامه</u>
۹	<u>پیش‌درآمدی بر جلد چهارم</u>
۱۵	<u>۱۳. ناسیکا</u>
۵۰	<u>پی‌نوشت‌های فصل سیزده</u>
۱۰۹	<u>۱۴. گاوهای خورشید</u>
۱۵۱	<u>پی‌نوشت‌های فصل چهارده</u>
۳۲۱	<u>نمایه‌ی نام افراد</u>
۳۳۳	<u>نمایه‌ی نام مکان‌ها</u>
۳۳۷	<u>منابع</u>
۳۶۲	<u>Acknowledgment</u>

در دست انتشار

جلد پنجم

۱۵. سرسی

جلد ششم

بخش III یا نستوس

۱۶. یومی یس

۱۷. ایتاکا

۱۸. پنه لویپی

سپاس نامه

در کنار قدردانی فراوان از کسانی که این ترجمه را امکان پذیر کردند و نامشان در سپاس نامه‌ی جلد اول ذکر شده است و آنهایی که برای حفظ امنیتشان از اشاره به اسمشان معذورم، از اعضای مشتاق جامعه‌ی جویس شناسان، دکتر فریتز سن، دکتر روث فرنر، دکتر اورسولا زلر و پروفیسور سَموئل اسلُت به دلیل راهنمایی‌های سخاوتمندانه‌شان در کشف پیچیدگی‌های یولسیز سپاسگزارم. از پشتیبانی اعضای بنیاد جیمز جویس که فرصت تحقیق و مطالعه برای ترجمه‌ی فصل چهارده را در اختیارم گذاشتند و همچنین از حمایت کارکنان خانه‌ی ترجمه‌ی لورن و دوستان بنیاد جیمز جویس زوریخ در طول اقامتم در آن مکان صمیمانه ممنونم. هم‌چنین از زحمات علیرضا سیف‌الدینی و سمیه شیخ‌زاده، ویراستاران دلسوز و گران‌قدر، مرتضی بمانی و کمک‌های بی‌دریغش در تهیه‌ی نسخه‌های الکترونیک این اثر و آزاده پارساپور، ناشر توانمند آن، بی‌نهایت قدردانم. در پایان از بنیاد ادبیات ایرلند که این ترجمه را در راستای حمایت‌های سالانه‌شان برگزیدند، سپاسگزارم.

اکرم پدرام‌نیا

تورنتو، آوریل ۲۰۲۴

پیش درآمدی بر جلد چهارم

این‌که یولسیز چیست، در آن چه و چگونه می‌گذرد و چرا باید آن را خواند، بسیاریانی تلاش کرده‌اند در قالب کتاب، مقاله، جستار، تحشیه و تئوری‌های فلسفی بررسی و بیانش کنند. کسانی مانند سلمان رشدی یا دکلان کایبرد، جويس شناس ایرلندی، آن را در یک یا دو جمله وصف کرده‌اند، به‌عنوان مثال، وقتی از کایبرد می‌پرسند، چه چیزی در این اثر سبب شده که تو آن را مهم بدانی و خواندنش را واجب، می‌گوید، «یولسیز پاسخ به پرسشی است که هنوز کسی نکرده، همان‌طور که قیام عید پاک پاسخ به چیزی است که کسی درست نپرسیده است.»^۱ نیز افرادی مانند ژان پل سارتر کوشیده‌اند از شگرد و تکنیک روایتِ جويس پرده بردارند: تاکنون «تصور می‌کردیم برای دست کشیدن از راوی دانای کل مجبوریم بر واقعیات بیرونی و قابل مشاهده تمرکز کنیم، اما از جويس آموختیم که دنبال نوع دوم رئالیسم، رئالیسم خام ذهن‌گرایی، بدون میانجی یا فاصله، باشیم»^۲ و بر تجارب ذهنی و درونی متمرکز شویم و این نوع رئالیسم «ما را به بیان رئالیسم سوم رهنمون می‌شود و آن تمرکز بر بعد زمان است»^۳ به‌عنوان عنصر اساسی تجارب انسان. به‌سخن دیگر، سارتر می‌گوید، نوع سوم رئالیسم تأثیر زمان بر ادراک، حافظه و هویت شخصیت را روشن می‌کند. اما همه‌ی آن‌ها می‌دانند و معترفند که آن‌چه گفته‌اند فقط یک منظر از بی‌شمار مناظری است که می‌توان از زاویه‌ی آن‌ها این اثر را مطالعه کرد.

هر فصل آن را می‌توان به‌عنوان داستان کوتاه کامل و مجزایی که زندگی، سرگردانی و افکار درونی سه شخصیت اصلی را در طول ۱۸ ساعت از یک شبانه‌روز وصف می‌کند، خواند و از آن لذت برد یا بنابه خواسته و انتظار خود روی موضوع، تصویر، معنا یا تکنیکی تأمل کرد و در آن عمیق شد. از سوی دیگر، چون تقریباً هر حادثه، جمله، کلمه و حتا اصوات نقشی تعیین‌کننده در رویدادها و پدیده‌های فصول آینده دارند، چنان‌که گویی عنکبوتی شبکه‌ی تارهایش را در سراسر رمان تنیده، می‌توان آن را با

شاخک‌هایی حساس خواند و ارتباطات مرئی و نامرئی تنیده‌شده در رمان را دریافت و به سطحی دیگر از لذت رسید.

استیون و بلوم در طول داستان از این نقطه به آن نقطه می‌روند، با مردم ارتباط برقرار می‌کنند، خاطره‌های خوش و ناخوش گذشته را به یاد می‌آورند، با اضطراب ناشی از آینده‌ی نامعلوم دست‌وپنجه نرم می‌کنند و خواننده را به دنیای خلوت و خصوصی ذهن و زندگی خود می‌برند. همه‌ی این‌ها با ترکیب گوناگونی از تکنیک‌های خلاقانه روایت می‌شود و شیوه و سبک روایت هر فصل با فصول دیگر تفاوت اساسی دارد. به‌عنوان نمونه، وقتی آخرین صفحه‌ی فصل دوازده (سایکلوپس) را ورق می‌زنیم و به فصل سیزده (ناسیکا) می‌رسیم با تغییری شگرف در لحن، شیوه‌ی روایت و محتوا روبه‌رو می‌شویم. سایکلوپس با فرار بلوم از رفتار و گفتار اهانت‌بار «شهروند» پایان می‌پذیرد. خروج بلوم از صحنه با کلماتی اغراق‌آمیز که از ویژگی‌های زبانی آن فصل است، توصیف می‌شود: «و آن‌ها او را نظاره کردند، حتا او، بن بلوم الیاس، که در میان ابرهایی از فرشتگان در زاویه‌ی چهل‌وپنچ درجه روی دونوهو در خیابان لیتل گرین به‌سوی شکوه و جلال روشنایی صعود می‌کرد، مثل تیری از بیل.»^۴ اما وقتی به فصل ناسیکا می‌رسیم، لحن و زبان کاملاً عوض شده و تصاویر از همان آغاز با زبان سانی مانتالیسم رمان‌های رمانتیک وصف می‌شود: «شب تابستانی آغاز شده بود تا دنیا را در آغوش رمزآمیزش بپیچد.»^۵ جویس در نامه‌ای برای فرنک باجن نوشته است که ناسیکا «به سبک احساساتی شلم‌شوربای مربایی ژله‌ای با مضامین خشم، پرستش مریم، استمناء، طاس کبابِ صدف‌های خوراکی، جعبه‌ی رنگ نقاشان، وراجی، اطناب و غیره و غیره نوشته شده است، البته نه به بلندی فصل‌های دیگر.»^۶

اما در فصل چهارده (گاوهای خورشید) روایت به‌واسطه‌ی «تقلیدهای هجوآمیز از (ظاهراً) نسب‌شناسی نثر انگلیسی، از آغاز – در اشکال لاتینی و ساکسونی – تا عصر حاضر افاده شده»^۷ است. فصل با مقدمه‌ی (تخمک بارورنشده‌ی) سالوستی – تاسیتوسی شروع می‌شود و از این‌رو، خواننده را با مشکلی برای درک و دریافت داستان روبه‌رو می‌کند. آغاز متن تقلیدی است از زبان نوشتاری تاریخ‌نویسان رومی پیش از میلاد مسیح. رفته‌رفته به زبان انگلوساکسون‌ها (۴۰۰ تا ۱۱۰۰ میلادی) می‌رسد. هنگام ترجمه‌ی این فصل، برای انتخاب نثری متناسب با این دوره‌ها می‌شد کاری مشابه انجام

۴. یولسيز، ص ۲۷۵

۵. یولسيز، ص ۱۵

۶. نامه‌ها، جلد ۱، ص ۱۳۵

۷. Annotations to James Joyce's Ulysses، ص ۷۲۸

داد، به بیان دیگر، می‌توانستم از پارسی باستان به پارسی میانه یا پهلوی و بعد پارسی نو بهره‌گیرم، اما در آن صورت تقریباً تکامل زبان فارسی، از آغاز تا امروز، را نشان می‌دادم، نه رشد و تکامل زبان انگلیسی را. به پیشنهاد اساتید جویس‌شناس، به‌ویژه فریتز سن، برآن شدم قدمت نثر، نامفهوم بودن و پیچیدگی آن را حفظ کنم و حالت ترجمه‌ای متن را در جاهایی که از متون ترجمه‌ی گذشتگان اقتباس کرده‌ام، منتقل نمایم. نیز برای هر واژه از زبان کهن (انگلیسی باستان یا میانه) و انگلیسی بعد از این دوران، که امروزه منسوخ است، تلاش کرده‌ام تا آن‌جا که ممکن است واژه‌ای کهنه و منسوخ برگزینم. این‌ها، همه سبب پیچیدگی متن، به‌ویژه چند صفحه‌ی آغاز و انجام آن می‌شود، اما این را نمی‌توان انکار کرد که موضوع مورد بحث فصل چهارده ساده، صمیمی و برگرفته از درون زندگی مردم عادی جامعه است که در قالبی پیچیده، طنزآمیز و بیشتر هجوگونه بیان شده است.

همواره گفته می‌شود که یولسز اثری است سخت‌خوان و یا شاید برخی معتقد باشند که مخصوص نخبگان جامعه است، اما واقعیت به‌گونه‌ای دیگر است. روزی جویس از پنجره‌ی آپارتمانش در پاریس به بیرون نگاه می‌کند و جوانکی را می‌بیند که از آن‌جا می‌گذرد، به پسر سرایدار ساختمان رو می‌کند و می‌گوید، آن جوانک در آینده خواننده‌ی یولسز خواهد شد و پس از آن‌که سیلویا بیچ یولسز را در شکسپیر و شرکا منتشر می‌کند، جویس نسخه‌ای از آن را به گارسون رستورانی می‌دهد که غذایش را آماده می‌کرده است و نسخه‌ای هم به زن فروشنده‌ی بلیط اپرا. به بیان دیگر، او کتابش را به مردم معمولی می‌داده، زیرا معتقد بوده که رمان یولسز تجلیل‌گر زنان و مردان عادی جامعه است و این‌که مردم عادی و زندگی‌شان قلمرو مناسب برای خلق آثار هنری است. به عبارتی، جویس بر این باور بوده که مردم معمولی معنا تولید می‌کنند و خود آن‌ها معنای تولیدشده را مورد آزمون قرار می‌دهند.

اشاره به این نکته نیز حائز اهمیت است که دشواری آن در محتوای اثر نیست، بلکه تکنیک‌های نو و متنوع روایی که در پی‌نوشت‌های فصول مختلف به بسیاری از آن‌ها اشاره شده، مانند تک‌گویی درونی، تغییر ناگهانی راوی و بی‌شمار روابط بینامتنی با متون دیگر، یولسز را از سایر آثار جدا می‌کند. ناگفته آشکار است که فرم رمان نیز میراث جویس است. به‌گفته‌ی باختین، «نیمی از واژه در زبان از آن دیگری است. فقط زمانی از آن خود می‌شود که گوینده‌اش با مقصود و لهجه‌ی خود در آن ساکن شود، زمانی که آن را تصرف کند و با هدف معنایی و بیانی خود هماهنگ سازد. کلمه پیش از لحظه‌ی تصرف، در زبان خنثی و غیرشخصی وجود ندارد... بلکه در دهان دیگران وجود دارد، در کلام دیگران و در خدمت گستره‌ی مفهومی آن‌هاست و از آن جاست که باید کلمه را گرفت.»^۸ به عبارتی، کلمه‌ها و ایده‌ها از

گوینده‌ای به گوینده‌ی دیگر، متنی به متن دیگر و فرهنگ و زبانی به فرهنگ و زبان دیگر در معرض تکامل دائمی‌اند. این همان اتفاقی است که در یولسبز در عمیق‌ترین سطح رخ می‌دهد با آن‌که دامنه‌ی وام‌گیری‌ها بسیار گسترده است و همین بی‌نهایت احتمال را برای باز نمود مردم و فرهنگ آن‌ها عرضه می‌کند.

نکات مذکور سبب می‌شود که هر خواننده برای خواندن و درک متن متدی نو خلق کند. اما برای رسیدن به درک اولیه از یولسبز داشتن اسباب مقدماتی کافی است، مثلاً آشنایی با پلات اودیسه یا همدت شکسپیر؛ چیزی که مردم ایرلند سال ۱۹۲۲ به آن مجهز بوده‌اند یا دست‌کم انتظار می‌رفته که با آن‌ها آشنایی کافی داشته باشند. معروف است که انیو مک‌مستر (۱۸۹۱-۱۹۶۲)، بازیگر تئاتر، در طول دوره‌ی بازیگری‌اش به شهرهای مختلف کشورهای انگلیسی‌زبان، از جمله ایرلند، سفر می‌کرد و نمایشنامه‌های شکسپیر را روی صحنه می‌برد. پس از اجرای شاه لیر در ویکلو (ایرلند)، کشاورزی نزد او می‌آید و می‌گوید، «خدای من، چه نمایشنامه‌ی پرصلابتی!» در دوره‌ی دیگر، مک‌مستر با اعضای گروه تئاترش به لیمریک (ایرلند) می‌رود و در آن‌جا برای اطمینان از این‌که در لیمریک است نه شهری دیگر، پنجره‌ی ماشینش را پایین می‌آورد و از باربری که از آن‌جا می‌گذرد، می‌پرسد، این‌جا لیمریک است؟ باربر قیافه‌ی او را به‌جا می‌آورد و می‌گوید، «چی، قربان؟ این‌جا ایلیراست.» در شب دوازدهم شکسپیر، کشتی ویولا در ساحل ایلیرا به گل می‌نشیند و ویولا با کمک ملوانی موفق می‌شود به خشکی برود. با این مثال‌ها درمی‌یابیم که در کشور ایرلند زمینه‌ی فرهنگی و اجتماعی برای خواندن یولسبز فراهم بوده است.

ادنا اُبراین، نویسنده‌ی شناخته‌شده‌ی ایرلندی معتقد است: «رمان یولسبز تجسم همه‌ی چیزهایی است که جویس دیده، شنیده و به گوشش خورده، مقدس‌انگاشته و هتک‌حرم‌ت‌شده، هم‌زمان جدی و شوخی، سحرآمیز و بازیگوشانه، مملو از نتیجه‌ی منطقی و ازهم‌گیسختگی و بی‌منطقی، صداها، سکوت‌ها و بسیاری چیزهای دیگر»^۹ که همه‌ی این‌ها در فصل چهارده به اوج خود می‌رسد تا آن‌جا که به تأیید بسیاری از اهل فن به سبک نگارش رمان بعدی جویس، فینگنز ویک، نزدیک می‌شود. البته این فصل نیز از زبان عادی‌ترین مردم جامعه روایت می‌شود و ماجراهای زندگی همان‌هاست، اما ناگفته آشکار است که برای خواندن و درک به‌ویژه برگ‌های آغازین آن، به دلیلی که بیان شد، به تلاشی مضاعف نیاز داریم و هم‌چنین، باری دیگر، در صفحه‌های پایانی فصل با نثر و زبانی پیچیده رو به‌رو می‌شویم، زیرا آمیزه‌ای است از لهجه‌های اسکاتلندی، ایرلندی، سیاه‌پوستان آمریکایی، انگلیسی آمیخته با ساختار

دستوری زبان چینی، و کلام مستانه‌ی مستی شخصیت می‌گسار که منفذ درک اتفاقات جاری را تنگ می‌کند. انتخاب تکنیک‌های روایی متنوع شاید از این جهت است که از نظر جویس، به‌ویژه در یولسینز، سبک نگارش و محتوا در پیوندی تفکیک‌ناپذیر با یکدیگرند و در فصل چهارده، میان این دو عنصر ادبی بهترین رابطه برقرار می‌شود.

ناگفته نماند که برای درک بخش‌های پیچیده‌ی این فصل، ضمن رعایت کامل شیوه‌ی نگارش نویسنده در ترجمه، با بهره‌گیری از متون متعدد در بالغ بر هزار و چهارصد پی‌نوشت گره‌گشایی شده است. مسلم است خواندن فصل چهارده به شکلیایی بیشتر نیاز دارد، اما به همان نسبت بازدهی بالاتر و لذت بیشتر هم به همراه می‌آورد.

اکرم پدramنیا / بهار ۲۰۲۴

e-book

شب تابستانی آغاز شده بود تا دنیا را در آغوش رمز آمیزش بپیچد. در دوردست مغرب خورشید غروب می کرد^۱ و آخرین روشنایی روز بسی زودگذر عاشقانه پرسه می زد بر دریا و ساحل، بر دماغه‌ی پرشکوه هوٲ عزیز دیرین^۲ که مثل همیشه از آب‌های خلیج حفاظت می کرد، و بر صخره‌های پوشیده با علف هرز امتداد ساحل سندی مونت^۳، و آخر، اما نه کم اهمیت تر، کلیسای خاموشی که گهگاه از آن، بر فراز این آرامش جاری می شد صدای نیایش به درگاه آن زن، مریم، ستاره‌ی دریا، که در درخشش نایش شعاع نوری ابدی است بر قلب توفان زده‌ی انسان^۴.

سه دوست دختر روی صخره‌ها نشسته بودند و از منظره‌ی غروب و هوا که تازه بود، ولی نه چندان سرد، لذت می بردند. اغلب و در دفعات بسیار^۵، سیسی کفری^۶ و ادی بُردمن^۷ با بچه‌ای در کالسکه و تامی و جکی کفری، دو پسر بچه‌ی کله‌فرفری، با لباس ملوانی و کلاه‌هایی متناسب با آن، که نام اچ ام اس بلایل^۸ روی هردو چاپ شده بود، برحسب عادت به این جا، به این گوشه‌ی دنج محبوب‌شان می آمدند تا در کنار امواج درخشان^۹ گیی دوستانه بزنند و درباره‌ی مسائل زنانه گفت‌وگو کنند. و اما تامی و جکی دوقلو بودند، به زحمت چهارساله و دوقلوهای خیلی شلوغ و گاهی لوس، اما با همه‌ی این‌ها، کوچولوهایی خواستنی با صورت‌های شاد و بشاش و رفتارهای دوست‌داشتنی. آن‌ها با بیلچه‌ها و سطل‌هایشان روی ماسه‌ها شتک می زدند، مثل همه‌ی بچه‌ها دژ می ساختند، یا با توپ بزرگ رنگی‌شان بازی می کردند و شاد و شنگول بودند. و ادی بُردمن بچه‌ی تپل توی کالسکه را به جلو و عقب می جنباند و آن آقا کوچولو حسابی از خوشی هرهر می خندید. فقط یازده ماه و نُه روزه بود، و گرچه هنوز نوپای کوچولویی بود، تازه شروع کرده بود به نوک‌زبانی حرف زدن و ادا کردن اولین کلمه‌های بچه‌گانه‌اش. سیسی کفری روی او خم شد تا به لپ‌های^{۱۰} کوچولوی تپل و چال چانه‌ی ملوسش آرام سُک بزند. بعد به او گفت:

– ببینم، کوچولو، گنده گنده بگو. بگو من یک کم آب می خواهم.
و بچه پشت سر او غان و غون کنان گفت:
– اجو اجو آجا.

سیسی کفری آقا کوچولو را بغل کرد، چون به بچه‌ها خیلی خیلی علاقه داشت، بسیار صبور برای کوچولوهای رنجور^{۱۱} و تامی کفری را هرگز نمی شد وادار کرد روغن کرچکش را بخورد، مگر این‌که

سیسی کفري دماغش را نگه می داشت و به او قول نان ساندویچی سروته زده^{۱۲} یا نان قهوه‌ای با شربت طلایی^{۱۳} روی آن را می داد. آن دختر چه قدرت مجاب کننده‌ای داشت! اما راستش نی نی مثل جواهر بود، یک دسته گل ناز^{۱۴} کوچولو با آن پیش بند نوی شیکش. سیسی کفري یکی از آن زیباییان تباه شده، از نوع فلورا مک فلمزی،^{۱۵} نبود. دختر وفاداری که دنیا هرگز به خود ندیده، همیشه با خنده‌ای در چشمان کولی وارث و کلمه‌ای شوخ بر لبان سرخ رسیده گیلای اش،^{۱۶} دختری بی نهایت دوست داشتنی. و ادی بردمن نیز به زبان عجیب و بامزه‌ی برادر کوچولو خندید.

اما درست همان موقع میان ارباب تامی و ارباب جکی نزاع مختصری رخ داد. پسرها همیشه پسرند و این دو دوقلوی ما هم از این قاعده‌ی طلایی^{۱۷} مستثنی نبودند. تخم نفاق^{۱۸} آن‌ها نوعی قلعه‌ی ماسه‌ای خاص بود که ارباب جکی ساخته بود و ارباب تامی بر آن بود به هر قیمتی شده،^{۱۹} با ساختن در ورودی‌ای مثل در برج مارتلو، از نظر معماری، اصلاحش کند.^{۲۰} اما اگر ارباب تامی کله شق بود، ارباب جکی هم لجباز بود و طبق ضرب المثلی که می گوید خانه‌ی هر ایرلندی کوچکی قلعه‌ی اوست،^{۲۱} روی رقیب منفورش افتاد و با چنان اراده‌ای که فرد در آستانه‌ی تهاجم به خاک سیاه نشست و (با کمال تأسف باید گفت) نیز آن قلعه‌ی آمال. نیاز به گفتن نیست که فریادهای ارباب تامی شکست خورده توجه این دوستان دختر را جلب کرد.

خواهرش آمرانه صدا زد:

– بیا این جا، تامی. فوری! و تو، جکی، خجالت بکش که طفلکی تامی را پرت کردی توی ماسه‌های کثیف. وای به حالت اگر گیرت بیاورم با این کاری که کردی.

ارباب تامی که چشم‌هایش از اشک‌های نریخته خیس بود، به دستور خواهرش آمد پیش او، زیرا حرف خواهر بزرگ برای دوقلوها حکم قانون را داشت. و او هم بعد از بدبباری‌اش در وضع اسفناکی بود. لباس ناوی کوچک^{۲۲} و لباس زیرش^{۲۳} پر از ماسه بود، اما سیسی در هنر برطرف کردن مشکلات کوچک زندگی مدیر بود و خیلی زود حتی یک ذره از ماسه روی لباس کوچک شیک او دیده نمی شد.^{۲۴} هنوز چشم‌های آبی از اشک‌های داغی که نزدیک بود جاری شود برق می زد که سیسی با بوسه آزرده‌گی را دور کرد و دستش را برای ارباب جکی خطاکار تکان داد و گفت که اگر نزدیک او بود این طور از او دور نبود، چشمانش به نشانه‌ی اخطار می رقصیدند. داد زد:

– جکی بدجنس پررو!^{۲۵}

دستش را دور دریاورد کوچک حلقه کرد و به طرز گیرایی با چرب‌زبانی گفت:

– اسمت چیه؟ قند و عسل؟^{۲۶}

ادی بردمن گفت:

– به من بگو ببینیم عشقت کیه؟ سیسی عشق توست؟^{۲۷}

تامی اشک آلود گفت:

– نع.

سیسی پرسید:

– ادی بُردمن عشق توست؟

– نع.

ادی بُردمن با نه‌چندان خوش‌رویی و نگاهی شیطنت‌آمیز در چشمان نزدیک‌بینش گفت:

– من می‌دانم. من می‌دانم عشق تامی کی است. گرتی عشق تامی است.

تامی در شُرف گریه گفت:

– نع.

ذکاوت تیز مادرزادی سیسی حدس زد که جای کار خراب است و زیر گوش ادی بُردمن گفت که او

را ببرد پشت کالسکه تا آن آقا نبیند و مواظب باشد کفش‌های نو برنزه‌اش را خیس نکند.

اما گرتی کی بود؟

گرتی مک‌داول^{۲۸} که نزدیک رفقاییش نشسته بود، غرق در فکر، خیره به جایی خیلی دور در

دوردست، به‌راستی نمونه‌ی زیبایی آن دختران خوش‌سیمای ایرلندی بود که آدم آرزوی دیدارشان را

دارد.^{۲۹} هرکس او را می‌شناخت، زیبا قلمدادش می‌کرد، گرچه آن‌طور که رفقا اغلب می‌گفتند، بیشتر

یک گیلتر^{۳۰} بود تا مک‌داول.^{۳۰} هیکلش باریک و باوقار بود، حتا متمایل به شکنندگی، اما آن قرص‌های

آهن ژله‌ای^{۳۱} را که اخیراً می‌خورد یک دنیا از قرص‌های ویدو ولچ مخصوص زنان بر او اثربخش‌تر بود.^{۳۲}

و از ترشحاتی که مرتب داشت و آن احساس خستگی‌اش خیلی بهتر بود.^{۳۳} رنگ‌پریدگی موم‌وار

صورتش، به‌لحاظ یک‌دستی عاج‌مانندش،^{۳۴} تقریباً ملکوتی بود، گو این‌که غنچه‌ی سرخ دهانش کمان

کوپید اصل^{۳۵} و به سبک یونانی عالی بود.^{۳۶} دستانش مرمری با رگ‌های ظریف و انگشتان به‌تدریج

باریک‌شونده و به سفیدی‌ای که آبلیمو و ملکه‌ی کرم‌ها^{۳۷} می‌توانستند ایجاد کنند، اما چنین چیزی

واقعیت نداشت که گرتی در بستر دستکش بچه‌ها را می‌پوشد یا پاهایش را هم حمام شیر می‌دهد.^{۳۸}

این را، این دروغ عمدی را یک بار برتا ساپل^{۳۹} به ادی بُردمن گفته بود، زمانی که با گرتی مثل کارد و پنیر

بودند و با هم قهر^{۴۰} (طبیعتاً دخترهای رفیق، مثل بقیه‌ی موجودات فانی، گاهی مختصر بگومگوهای

دارند) و به او گفته بود مهم نیست که خود او چه کار می‌کند، ادی نباید جایی بروز دهد که او این حرف

را به‌اش زده، وگرنه دیگر هرگز با ادی حرف نخواهد زد. نه. جواب احترام احترام است. در گرتی یک

پیراستگی ذاتی وجود داشت، یک اُتورِ ملکه‌ای^{۴۱} بی‌رمق که بی‌چون‌وچرا در دستان ظریف و کمان‌بلند

روی پایش نمایان بود. اما اگر سرنوشتِ مهربان برای او طوری رقم می‌زد که مطابق با شایستگی‌اش و

بدون اتکا به دیگران، زنی نجیب‌زاده در مرتبه‌ی بالا به دنیا بیاید و اگر فقط امکان بهره‌بردن از تحصیلات

خوب داشت، گرتی مک‌داول می‌توانست به‌آسانی موقعیت خود را در کنار هر بانویی در این سرزمین

حفظ کند و خود را در جایگاهی بیند ملبس به لباسی بسیار عالی با طلا و جواهراتی روی پیشانی و

خواستگاران اشراف‌زاده‌ای که بر پایش افتاده و برای ادای احترام به او، با یکدیگر رقابت می‌کنند. یحتمل

همین بود، عشقی که باید می‌بود،^{۴۲} که به آن صورتِ رئوفِ تصویری گهگاه عصبی به‌معنای

سرکوب‌شدگی داده، و میل حسرت‌بار عجیبی به چشم‌های زیبا منتقل کرده بود، جذائیتی که کم‌تر کسی می‌تواند در برابرش تاب بیاورد. چرا زنان چنین چشم‌های افسونگری دارند؟ مال‌گرتی‌آبی‌ترین‌آبی ایرلندی^{۴۳} بود که مژه‌های براق و ابروهای سیاه‌نمایشش به آن جلوه‌ای خاص می‌بخشیدند. زمانی بود که این ابروها چنین لطیف و فریبنده نبودند. و مادام‌ورا‌وریتی، مدیر صفحه‌ی زن‌زیبای پرنسسز نُولِت، نخستین بار به او توصیه کرده بود^{۴۴} که مداد ابرو را امتحان کند و همین به چشم‌هایش آن حالت فراموش‌نشدنی را داد،^{۴۵} چنان‌که برازنده‌ی پیشگامان مد^{۴۶} بود، و او هرگز از این کار پشیمان نشد. سپس سرخ‌رویی‌ای که به سبک علمی درمان می‌شد^{۴۷} و این‌که چطور می‌توانی قدبلند شوی و به طول قامت بیفزایی،^{۴۸} و یا تو صورت زیبایی داری، ولی دماغت؟^{۴۹} این مناسب خانم دیگنم می‌بود،^{۵۰} چون دماغ دکمه‌ای دارد. اما برترین شُکوه‌گرتی گنجینه‌ی موی بی‌نظیرش بود، قهوه‌ای تیره با موجی طبیعی. او درست صبح همان روز به مناسبت ماه نو کوتاه کرده بود،^{۵۱} انبوه دسته‌های پرپشت را دور سر زیبایش ریخته و ناخن‌هایش را هم چیده بود، پنجشنبه برای وفور ثروت.^{۵۲} و همین الان به‌خاطر حرف ادی سرخی ناشی از سخن‌چینی، به ملایمت کم‌رنگ‌ترین غنچه‌ی رز، زیر پوست گونه‌اش خزید و با خجالت ملیح دخترانه‌اش چنان زیبا شد که سرزمین به‌یقین زیبای ایرلندِ خدا مثالش را نداشت.

برای لحظه‌ای ساکت بود با چشم‌های بیشتر غمگینِ رو به پایین. نزدیک بود با تندی جواب بدهد، ولی چیزی جلوی کلمه‌های نوک‌زبان‌ش را گرفت. میلی‌وادارش کرد که رک و بی‌پروا حرفش را بزند: شأن به او گفت سکوت کند. لب‌های زیبا برای مدتی ورچیده بودند اما بعد، او به بالا نگاه کرد و زد زیر خنده‌ی کوتاه مسرت‌بخشی که تمام طراوت صبح جوان ماه مه را در خود داشت.^{۵۳} خیلی خوب می‌دانست، بهتر از هرکس، که چه چیزی ادی لوچ را وادار کرده بود آن را بگوید، به‌دلیل سرد شدن آن پسر در علاقه و توجه‌اش، درحالی‌که فقط یک بگومگویی میان عشاق بود. طبق معمول دماغ یکی به‌خاطر پسری سوخته بود که دوچرخه‌ای داشت و همیشه روی جاده‌ی پل لندن و جلوی پنجره‌ی گرتی می‌رفت و برمی‌گشت. فقط حالا پدرش او را شب‌ها در خانه نگه می‌داشت تا سخت درس بخواند و بورس تحصیلی میان‌مرحله‌ای پیش رو را بگیرد و بعد از اتمام دبیرستان به ترینیتی کالج می‌رفت که درس دکتری بخواند؛ مثل برادرش دبلیو ای وایلی، که در مسابقات دوچرخه‌سواری دانشگاه ترینیتی کالج شرکت می‌کرد.^{۵۴} شاید پسر نسبت به احساس دختر، آن خلأ دردناک گنگی که گاهی تا اعماق قلبش را می‌شکافت، کمی بی‌توجه بود. ولی جوان بود و احتمالاً با گذر زمان یاد می‌گرفت که عاشقش شود. خانواده‌اش پروتستان بودند و البته گرتی می‌دانست چه کسی اول آمد و پس از خدا، مریم باکره و بعد سینت جوزف.^{۵۵} اما او به‌طرزی انکارناپذیر خوش‌قیافه بود با بینی بی‌عیب، و همانی بود که به‌نظر می‌آمد، هر اینچ او یک نجیب‌زاده، نیز شکل سرش از پشت بدون کلاه‌ی بر آن، که گرتی در هر جایی می‌شناختش، چیزی دور از معمول و آن‌طوری که با دوچرخه‌اش چراغ‌برق را دور می‌زد با دست‌هایی که از روی فرمان برمی‌داشت و نیز عطر خوش آن سیگارهای خوب و علاوه بر این‌ها، هردو هم‌اندازه

هم بودند، پسر و دختر، و به همین دلیل، ادی بُردمن فکر می‌کرد که گرتی فوق‌العاده باهوش است، چون آن پسر نمی‌رفت جلوی تکه حیاط آن‌ها با دوچرخه‌اش پایین و بالا شود.

گرتی لباس ساده پوشیده بود، ولی با سلیقه‌ی غریزی طرفداری جدی از مُد دیم، زیرا احساس می‌کرد که فقط این احتمال وجود دارد که احتمالاً آن پسر بیرون باشد. بلوز تروتمیز آبی براقِ خودرنگ‌کرده با رنگ دالی (زیرا در لیدیز پیکتوریل انتظار می‌رفت که رنگ آبی براق بپوشند)^{۵۶} با یقه‌هفت بازِ دقیق تا نقطه‌ی جداسازی و جیب دستمال (که او همیشه در آن یک تکه پنبه‌ی آغشته به عطرِ مورد علاقه‌اش را می‌گذاشت، زیرا دستمال‌جیبی آراستگی‌اش^{۵۷} را به هم می‌زد) و دامن سه‌ربع سورمه‌ای با شکافی برای راحت گام برداشتن که اندام ملیح رعنائش را به بهترین وجه به نمایش می‌گذاشت.^{۵۸} کلاه کوچک دلربای دل‌بندی^{۵۹} می‌پوشید به رنگ سیاه با لبه‌ی پهن حصیری و با آذینی در تقابل و زیرلبه‌ای از نخ پرزدار آبی تخم‌مرغی، و در پهلو پاپیون ابریشمی پروانه‌ای در همان مایه‌رنگ. همه‌ی عصر سه‌شنبه گشت تا چیزی متناسب با آن پارچه‌ی پرزدار بیاید، اما سرانجام چیزی را که می‌خواست در حراج تابستانی کلری^{۶۰} پیدا کرد، خود خودش بود، کمی خاکِ فروشگاه را گرفته، اما هرگز متوجه‌اش نمی‌شدی، هفت انگشت،^{۶۱} دو و یک پنی. همه‌اش را خودش سرهم کرد و موقعی که آن را روی سر گذاشت تا امتحانش کند چه لذتی برایش داشت، بعد به تصویر زیبایی که آینه به او برگرداند لبخند زد! و وقتی آن را روی تنگ آب گذاشت تا شکلش حفظ شود، می‌دانست این کلاه بعضی از آن‌هایی را که می‌شناسد از جلوه خواهد انداخت. کفش‌هایش جدیدترین چیز در پای‌افزارها بود (ادی بُردمن به خود می‌بالید که خیلی ریزنقش است اما هرگز پای می‌مثل گرتی مک‌داول نداشت، شماره‌ی پنج،^{۶۲} و هرگز و به عمرش هم نخواهد داشت^{۶۳}) با سرپنجه‌ی ورنی و فقط یک سگک خوش‌نما روی پای کمانی‌اش. میچ پای خوش‌تراشش از زیر دامن تناسب‌بی‌عیب و نقص او را به نمایش می‌گذاشت و جورابی ریزبافت با پاشنه‌ی بلند کلفت‌تر^{۶۴} و بالای آن بندِ پهن جوراب، به‌قدر کافی و نه بیشتر از اندام خوش‌تراشش را در بر گرفته بود. در مورد زیرجامه، این تکه‌لباس برای گرتی بالاترین اهمیت را داشت و آن کسی که ترس‌ها و امیدهای پرتب‌وتاب هفده‌سالگی شیرین را می‌شناسد (اگرچه گرتی دیگر هرگز هفده را نخواهد دید) دلش می‌آید که گرتی را سرزنش کند؟ از آن زیرجامه چهاردست نقلی و ناز^{۶۵} داشت با کار سوزن‌دوزی بسیار زیبا، سه جامه و لباس خواب اضافی، و هر دست با ربانی که از شکافی رد شده و به رنگ‌های متفاوت، صورتی رُزی، آبی کم‌رنگ، ارغوانی روشن و سبز مغزپسته‌ای، و وقتی از شست‌وشو برمی‌گشت، خودش آن‌ها را هوا می‌داد و لاجورد می‌زد و اتو می‌کرد و پاره‌آجری داشت که اتو را روی آن بگذارد، زیرا به آن زنان رخت‌شوی اعتماد نداشت، به این دلیل که دیده بود چیزها را می‌سوزانند. برای خوش‌یمنی آبی می‌پوشید،^{۶۶} در اوج نومییدی هنوز امیدوار بود، رنگ مورد علاقه‌ی خودش، که هم‌چنین برای عروسان هم خوش‌یمن است اگر ذره‌ای آبی در جایی از خودشان داشته باشند، چون رنگ سبزی که هفته پیش در چنین روزی پوشیده بود برایش غم‌وغصه آورد،^{۶۷} چون پدر آن پسر او را در خانه نگه داشت تا برای بورسیه‌ی میان‌مرحله‌ای تحصیلی درس بخواند و چون فکر می‌کرد

ممکن است او بیرون باشد، چون وقتی آن صبح لباس می‌پوشید نزدیک بود لباس زیر کهنه‌اش را پشت‌ورو بپوشد و این شانس می‌آورد، چون اگر این چیزها پشت‌ورو پوشیده شود عشاق همدیگر را می‌بینند و اگر گره‌شان باز شود یعنی او به تو فکر می‌کند به شرطی که در روز جمعه^{۶۸} نباشد.

و هنوز - و هنوز! آن حالت نگرانِ صورتش! همیشه یک اندوه جانکاه در آن است. جان و روانش در چشمانش است و حاضر است همه‌ی دنیا را بدهد که در خلوت اتاق آشنای خودش باشد، جایی که با جاری کردن اشک‌هایش بتواند شکمی سیر گریه کند و احساسات فروخورده را آزاد سازد، اما نه زیاده از حد، زیرا می‌دانست چطور جلوی آینه به‌زیبایی گریه کند. آینه گفت، خیلی قشنگی، گرتی.^{۶۹} نور بی‌رمق غروب روی چهره‌ای بی‌نهایت غمگین و پرتمنا می‌افتد. گرتی مک‌داول حسرتی بیهوده دارد. بله، از همان آغاز می‌دانست که رؤیایش درباره‌ی ترتیب یک ازدواج و به صدا درآمدن زنگ‌های عروسی برای خانم رگی وایلی تی سی دی^{۷۰} (زیرا آن یکی که با برادر بزرگ‌تر ازدواج کند خانم وایلی می‌شود) و این که در ستون امور اجتماعی روزنامه بنویسند خانم گرتود وایلی لباس فاخر پرزرق‌وبرق خاکستری گران‌بهای مزین به پوست روباه‌آبی پوشیده، تحقق نیافتنی است.^{۷۱} آن پسر جوان‌تر از این بود که بفهمد. او نمی‌تواند به عشق، حق مسلم یک زن، اعتقاد داشته باشد. در آن شب جشن، مدت‌ها پیش، در خانه‌ی استوئر^{۷۲} (او هنوز شلوار کوتاه می‌پوشید)^{۷۳} وقتی با هم تنها بودند و او دستش را دزدکی دور کمر گرتی حلقه کرد، حتا لب‌های دختر مثل گچ دیوار شد. او را با صدای عجیب دورگه کوچولوی من خواند و یک نیم‌بوسه‌ای هم از او قاپ زد (اولین!) اما فقط از نوک دماغش، و بعد باعجله از اتاق بیرون دوید با گفتن نکته‌ای درباره‌ی خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها. پسرهای عمو! شخصیت قوی هرگز نقطه‌ی قوت رگی وایلی نبوده است و آن کسی که بخواهد از گرتی مک‌داول خواستگاری کند و به او دست یابد باید مردی باشد در میان مردان.^{۷۴} اما منتظر، همیشه منتظر این که از او بخواهند و این سال کیسه هم بود^{۷۵} و به‌زودی تمام می‌شد. هیچ پسر شاه پریانی خاطرخواه ایده‌آل او نیست، کسی که در پایش عشقی استثنایی و سحرآمیز بریزد،^{۷۶} بلکه مردی مثل مردها با چهره‌ی قوی موقر، کسی که هنوز فرد ایده‌آلش را نیافته، و شاید موهایش با تارهای سفید کمی جوگندمی شده، و کسی که درک داشته باشد، او را در آغوش امنش بگیرد، با تمام قدرتِ ناشی از طبیعت پرشور عمیقش به سینه‌اش بفشارد و با بوس طولانی طولانی به او آرامش ببخشد. همین مثل بهشت می‌بود. در این شب تابستانی دلپذیر در حسرت یکی این چنین است. از صمیم دل آرزو دارد که فقط مال او باشد، عروسی وفادار، چه در ثروت چه در فقر، موقع بیماری و موقع سلامتی، تا این که مرگ ما را از هم جدا کند، از امروز تا همیشه.^{۷۷}

و درحالی که ادی بُردمن با تامی کوچولو پشت کالسکه بود، گرتی داشت فکر می‌کرد هرگز آن روز می‌رسد که بتواند خودش را زن عزیز آینده‌ی او بخواند. آن وقت آن‌ها می‌توانستند درباره‌ی گرتی آن قدر حرف بزنند تا صورت‌هایشان کبود شود، برتا ساپل هم، و ادی، آتشی مزاج کوچولو، چون این نوامبر بیست‌ودو ساله می‌شد. گرتی از او مراقبت می‌کرد با اسباب فراغت هم، زیرا گرتی تدبیر زنانه داشت و می‌دانست که مردی ساده این حس راحتی را دوست دارد. پنکیک‌کش را طوری درست می‌کرد که ته‌مایه‌ای

از طلائی - قهوه‌ای به خود می‌گرفت و حریره‌ی خامه‌ای ملکه آن^{۷۸} او با طعم خامه‌ای خوشمزه آرای طلائی همگانی را جلب کرده بود،^{۷۹} زیرا دست سبکی داشت، همین‌طور برای درست کردن آتش، آرد خوب مخمردار روی آن می‌پاشید و همیشه در یک جهت به هم می‌زد، سپس شیر و شکر را به صورت خامه درمی‌آورد و سفیده‌ی تخم‌مرغ‌ها را خوب می‌زد، اگرچه خودش بخش خوردن آن را دوست نداشت وقتی یکی آن‌جا بود که خجالتش می‌داد و همیشه در عجب بود که چرا نمی‌شد چیزهای شاعرانه خورد مثل بنفشه‌ها و رُزها و اتاق زیبایی مخصوص پذیرایی می‌داشتند با عکس‌ها و کنده‌کاری‌ها و عکسی از گری‌اُون، سگ دوست‌داشتنی بابابزرگ گیلترپ^{۸۰} که تقریباً حرف می‌زد آن‌قدر مثل آدمیزاد بود و روکش‌های چیتی برای صندلی‌ها و آن‌جا نان تُست نقره‌ای در حراج تابستانی اجناس خنزرینزری کلری^{۸۱} مثل همانی که ثروتمندان در خانه دارند. قد بلندی می‌داشت با شانه‌های پهن (گرتی همیشه مردان بلندقد را برای ازدواج می‌پسندید) با دندان‌های سفید براق زیر سیل بلند با دقت اصلاح‌شده و برای ماه غسل‌شان به قاره می‌رفتند^{۸۲} (سه هفته‌ی بی‌نظیر!) و بعد، وقتی در خانه‌ی کوچک قشنگ گرم‌ونرم و دنج و بی‌پیرایه‌شان جاگیر می‌شدند، هر صبح، هردو برای خودشان، صُبنه،^{۸۳} ساده اما به شکل عالی سروشده می‌خوردند و پیش از آن‌که او برای کاسی از خانه بیرون برود، خانوم کوچولوی عزیزش را خوب و صمیمانه در آغوش می‌گرفت و برای لحظه‌ای به عمق چشم‌هایش خیره می‌شد.

ادی بُردمن از تامی کُفری پرسید که آیا کارش تمام شد و او گفت بله، پس دکمه‌ی نیم‌شلواری گشاد^{۸۴} کوچولوی او را برایش بست و به او گفت بدود و با جکی بازی کند و دیگر بچه‌ی خوبی باشد و دعوا نکند. اما تامی گفت که توپ را می‌خواهد و ادی به او گفت که نه چون نی‌نی دارد با آن بازی می‌کند و اگر او بردارد شر به پا می‌شود،^{۸۵} اما تامی گفت که توپ اوست و او توپش را می‌خواهد و با اجازه‌ی شما شروع کرد همان‌جا به ورجه وورجه کردن. عجب خلقی! آه، از همین حالا مرد بود تامی کُفری کوچولو چون دیگر پیش‌بند نمی‌پوشید. ادی به او گفت نه، نه و خواست همین حالا از آن‌جا دور شود و به سیسی کُفری هم گفت که تسلیم او نشود.

تامی تخس گفت:

- تو خواهر من نیستی. توپ من است.

اما سیسی کُفری به نی‌نی بُردمن گفت که به آن بالا نگاه کند، به بالای بالا و انگشتش، و توپ را تند قاپید و روی ماسه‌ها پرت کرد و تامی، که پیروز میدان شد، با سرعت تمام دنبالش دوید.

سیس خندید و گفت:

- هر کاری برای یک زندگی آرام.^{۸۶}

و هردو گونه‌ی نی‌نی کوچولو را قلقلک داد تا یادش برود و شروع کرد به بازی کردن این جناب شهرداره، این دو اسبشه، این هم چهارچرخه‌ی شیرینی زنجیلی‌اشه، این هم خودش که وارد می‌شود، چین‌چاپر، چین‌چاپر، چین‌چاپر چین.^{۸۷} اما ادی مثل برج زهرمار بود، به‌خاطر این‌که تامی همیشه این‌طوری حرف خودش را پیش می‌برد و همه لوسش می‌کردند.

ادی گفت:

— دوست دارم به او چیزی بدهم، بله می‌دهم، کجا؟ نمی‌گویم.

سیسی گفت:

— به نیوشیومن‌گاه.^{۸۸}

و با خوشحالی خندید.

گرتی مک‌داول سرش را خم کرد و زرشکی شد از این‌که سیسی این‌طور بلند چیز غیرخانمانه‌ای گفت که باید با گفتنش از خجالت بمیرد، مثل رُز قرمز سیر سرخ شود، و ادی بُردمن گفت مطمئن است آن آقای روبه‌رو حرف او را شنیده. اما سیسی به اندازه‌ی یک سر سوزن هم اهمیت نداد. با تکان گستاخانه‌ی سر و یک‌وری کردن بامزه‌ی دماغش گفت:

— بگذار بشنود! به او هم می‌دهم به همان جایش و به محض این‌که ببینمش.^{۸۹}

سیسی خل و چل با فرهای عروسک کاکاسیاه. گاهی فقط باید به او بخندی. مثلاً وقتی از تو می‌پرسد که باز هم چای چینی و تُربای ممشک^{۹۰} می‌خوری و همین‌طور وقتی روی ناخن‌هایش با جوهر قرمز تُتنگ و صورت مرده‌ها را می‌کشد و تو را از خنده روده‌بر می‌کند و وقتی می‌خواهد جایی برود که تو می‌دانی کجا و می‌گویدی می‌خواهد بدود و سری به دوشیزه وایت^{۹۱} بزند. سیسیک^{۹۲} دقیقاً همین‌طوری بود. آه، اصلاً می‌توانی آن شبی را از یاد ببری که کت و شلوار و کلاه پدرش را پوشید با سیلی از چوب‌پنبه‌ی سوخته و در خیابان تریتن ویل قدم زد و سیگاری کشید.^{۹۳} در تقریب و سرگرمی هیچ‌کس به گرد او نمی‌رسید. اما خالص و مخلص خودش بود، یکی از آن شجاع‌ترین و پاک‌ترین دل‌هایی که خدا تا الان آفریده، نه مثل یکی از آن دوروها، شیرین‌تر از آن‌که قلابی نباشند.^{۹۴}

و بعد در فضا صدای آوازخوان‌ها و موسیقی باشکوه ارگی پیچید.^{۹۵} مراسم اعتکاف مردان برای اجتناب از می‌خواری به رهبری مبلغ مذهبی،^{۹۶} پدر جان هیوز اس جی، بود،^{۹۷} دعای مریم مقدس، موعظه و دعای اختتام مراسم عشای مقدس ربانی با نان و شراب.^{۹۸} آن‌ها بدون تمایز طبقه‌ی اجتماعی دور هم جمع شده بودند (و یکی از الهام‌بخش‌ترین مناظر بود برای تماشا) در آن معبد بی‌ریای^{۹۹} کنار امواج، پس از توفان‌های این دنیای ملال‌آور، زانورده بر پای مریم باکره‌ی مقدس،^{۱۰۰} نیایش مریم مقدس از لورتو را قرائت می‌کردند،^{۱۰۱} با لابه و تضرع از او می‌خواستند که آن‌ها را شفاعت کند، کلمه‌های آشنای قدیمی، مریم مقدس، باکره‌ی مقدس باکره‌ها. چقدر به گوش گرتی بی‌نوا غم‌انگیز است! اگر پدرش فقط از چنگال مشروب صاحب‌مرده دوری می‌کرد با یاد کردن سوگندی که دیگر لب به مشروب نمی‌زند یا با آن پودرها در پیرسز و یکی که اعتیاد به الکل را درمان می‌کرد،^{۱۰۲} چه بسا الان گرتی سوار بر کالسکه‌اش می‌چرخید، بی‌همتا. بارها و بارها، زمانی که با زبان‌های رو به خاموشی آتش غرق در اندیشه می‌شد، بدون لامپ، چون از دو نور متنفر بود، و در بحر تفکر فرومی‌رفت^{۱۰۳} یا اغلب وقتی ساعتی خیال‌بافانه و اندیشناک از پنجره به بارانی خیره می‌شد که به سطل زنگ‌زده می‌خورد، این را به خود گفته بود. اما آن جوشانده‌ی اففضاحی که خانه و کاشانه‌های بسیاری را نابود کرد، سایه‌اش را بر

روزهای کودکی او انداخته بود. بل، او حتا در محیط خانه شاهد رفتارهای خشونت‌آمیز ناشی از افراط در می‌گساری بود و به چشم دیده بود که پدر خودش، قربانی غلیان مستی، عنان اختیار را کامل از دست داده است، چون اگر گرتی یک چیز را از میان همه‌ی چیزها خیلی خوب می‌دانست، این بود: مردی که دستش را رو به زنی بلند می‌کند به‌جز برای ناز و نوازش، سزاوار آن است که انگ پست‌ترین پستی به او بخورد.^{۱۰۴}

و هنوز صداها به استغاثه می‌خواندند، به درگاه مریم باکره، مقتدرترین، مریم باکره، رحمان‌ترین.^{۱۰۵} و گرتی، غوطه‌ور در اندیشه، دیگر تقریباً رفقایش را نمی‌دید و صدایشان را نمی‌شنید و یا دوقلوها را در حال جست‌وخیزهای بچه‌گانه‌شان یا آن آقای آن طرف سندی مونت گرین^{۱۰۶} که هنگام پیاده‌روی کوتاه و عبورش از کنار ساحل، سیسی کفری او را مردی ناامید که خیلی شبیه خودش بود. هرگز در هیچ وضعی نمی‌دید مست^{۱۰۷} باشد اما هنوز و، با این‌همه، گرتی او را به‌جای پدر دوست نداشت، زیرا خیلی پیر و این‌ها بود یا به‌خاطر صورتش (نمونه‌ی آشکار دکتر فیل)^{۱۰۸} یا دماغ یاقوت سرخی او با جوش‌های روی آن و سبیل قهوه‌ای مایل به زرد و کمی سفید زیر دماغش. پدر بیچاره! با همه‌ی تقصیراتش، گرتی هنوز عاشق او بود^{۱۰۹} وقتی آواز به من بگو، مری، چطور از تو خواستگاری کنم^{۱۱۰} یا آهنگ عشق من و ویلای نزدیک روشل^{۱۱۱} را می‌خواند، شبی که شام طاس کباب صدف ماهی با کاهو و سُس لیزن‌بی^{۱۱۲} خورده بودند و وقتی آهنگ ماه چراغش را در آسمان بالا برده^{۱۱۳} را خواند با همراهی آقای دیگنم که یک‌باره مُرد و دفن شد، خدا رحمتش کند، از یک سکت‌هی مغزی.^{۱۱۴} آن روز تولد مادرش بود و چارلی برای تعطیلات به خانه آمده بود و تام و آقای دیگنم و خانم دیگنم و پتسی و فردی دیگنم و همه با هم عکس دسته‌جمعی انداختند.^{۱۱۵} هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد که پایان این قدر نزدیک باشد. حالا در آرامگاه ابدی به خاک سپرده شده بود. و مادرش به پدرش گفت که این باید درس عبرتی برای او باشد برای بقیه‌ی عمرش و پدرش حتا نتوانست برود تشییع جنازه به‌خاطر نقرس و خود او مجبور شد برود شهر و نامه‌ها را از دفترش بیاورد و نمونه‌های لاینولنوم چوب‌پنبه‌ای کتسی را،^{۱۱۶} هنرمندانه، طرح‌های استاندارد، مناسب قصر، با دوام عالی و همیشه خانه را روشن و دل‌باز می‌کرد.

گرتی دختری بود مثل یک تکه جواهر خوب، درست مثل مادر دوم در خانه، و فرشته‌ی رحمت^{۱۱۷} با قلبی کوچک که اگر به وزنش طلا می‌دادی می‌ارزید. و وقتی مادرش آن سردردهای شدید کشنده را می‌گرفت، آن‌که مخروط منتول^{۱۱۸} را به پیشانی‌اش می‌مالید کسی نبود به‌جز گرتی گرچه دوست نداشت که مادرش به‌اندازه‌ی سرانگشت انقیه بکشد و این تنها چیزی بود که تا آن روز بر سرش بگومگو کرده بودند، کشیدن انقیه. همه به‌خاطر خوش‌رفتاری‌اش به او علاقه داشتند و به دیده‌ی تحسین نگاهش می‌کردند. هر شب گرتی شیر اصلی گاز را می‌بست^{۱۱۹} و گرتی به دیوار آن جایی که دو هفته یک بار کلاتر آهکش را هرگز فراموش نمی‌کرد،^{۱۲۰} تقویم کریسمس آقای تونی بقال^{۱۲۱} را با پونز نصب می‌کرد، عکس ایام خوش به‌یادماندن^{۱۲۲} را که در آن جوان نجیب‌زاده‌ای با لباس مرسوم آن زمان و کلاه

سه گوشه اش دسته گلی را با آیین کهن جوانمردی از پنجره‌ی مشبک معشوقه اش به او هدیه می داد. می توانستی بفهمی که داستانی پشت آن است. رنگ ها یک جور زیبا طراحی شده بودند. دختر لباس نرم چسبان سفید پوشیده بود با رفتاری سنجیده و آقا با لباس شکلاتی که اشراف زاده ای به تمام معنا می نمود. وقتی گرتی به منظوری خاص به آن جا می رفت، اغلب خیال پردازانه به آن دو نگاه می کرد و بازوان خودش را که سفید و نرم بودند^{۱۲۳} درست مثل مال او می دید با آستین های برگشته و به آن زمان ها فکر می کرد، زیرا در فرهنگ نامه‌ی تلفظ واکر که مال بابابزرگ گیلترپ بود، معنای ایام خوش به یادماندنی را پیدا کرده بود.^{۱۲۴}

حالا دوقلوها با پسندیده ترین رفتار برادرانه بازی می کردند تا این که سرانجام ارباب جکی که واقعاً و بی چون و چرا گستاخ بود، عمداً به توپ محکم ترین ضربه‌ی ممکن را زد و به سمت صخره های جلبکی پرتاب کرد. نیازی به گفتن نیست که تامی بیچاره در اظهار نگرانی اش کوتاه نیامد، اما خوشبختانه آقای سیاه پوشی که آن جا تنها نشسته بود با ادب و نزاکت تمام به کمک آمد و توپ را در میانه‌ی راه متوقف کرد. دو قهرمان ما با فریادهای پرتوان اسباب بازی شان را طلب کردند و سیسی کفّری برای پیشگیری از دردسر از آن آقا خواست که لطفاً به طرف او پرتاب کند. آن آقا یکی دو بار توپ را به سوی هدف نشانه گرفت و از بالای ساحل شنی به سمت سیسی کفّری پرتاب کرد، اما روی شیب قل خورد و درست زیر دامن گرتی نزدیک حوضچه‌ی کنار صخره ایستاد. دوقلوها دوباره برایش داد و فریاد به راه انداختند و سیسی به گرتی گفت که با لگد به دور پرتابش کند و بگذارد آن ها بر سرش دعوا کنند، پس گرتی پایش را عقب برد ولی آرزو می کرد که توپ مسخره شان به سمت او قل نخورده بود و ضربه‌ای زد اما به توپ نخورد و ادی و سیسی خندیدند.^{۱۲۵}

ادی بُردمن گفت:

– اگر موفق نشدی، دوباره امتحان کن.^{۱۲۶}

گرتی به موافقت لبخندی زد و لبش را گاز گرفت. رنگ صورتی خوشایندی زیر پوست گونه‌ی زیبایش خزید اما مصمم بود که به آن ها نشان دهد، بنابراین همان موقع دامنش را کمی بالا زد اما درست به اندازه‌ی لازم و خوب هدف گرفت و به توپ لگد جانانه‌ای زد که توپ رفت و رفت و دور شد و دوقلوها به دنبالش به سمت ساحل ریگی.^{۱۲۷} البته حسودی محض بود و دیگر هیچ، برای جلب توجه به این دلیل که آقای روبه رویی نگاه می کرد. احساس کرد که گل انداختگی گرمی، آن نشانه‌ی خطر همیشگی در گرتی مک داوول، هجوم می آورد و زبانه می کشد به زیر گونه هایش. تا آن لحظه فقط نیم نگاه‌هایی از عادی ترین نوع به هم کرده بودند اما اکنون از زیر لبه‌ی کلاه تازه اش خطر کرد و به مرد و صورتش نگاهی کرد که آن جا در آن گرگ و میش با نگاه او تلاقی کرد، رنگ پریده و به طرزی عجیب افسرده، به نظر او غمگین ترین صورتی آمد که در عمرش دیده بود.^{۱۲۸}

از پنجره‌ی باز کلیسا بوی عود معطر به مشام می رسید و به همراه آن نام های معطر او که بدون لکه‌ای از گناه اولیه باردار شده بود،^{۱۲۹} به گوش می رسید، ای گنجانه‌ی معنویت، برای ما دعا کن، ای گنجانه‌ی

پرافتخار، برای ما دعا کن، ای گنجانه‌ی بی‌نظیر ایثار، برای ما دعا کن، ای رُز غیبی.^{۱۳۰} و در آن جا دل‌های محزون بودند، زحمت‌کشان برای نان روزانه‌شان و بسیاری که خطا کرده و آواره شده‌اند،^{۱۳۱} چشم‌هایشان خیس از ندامت اما با این‌همه روشن از امید زیرا کشیش پدر پدرو هیوز به ایشان گفته بود آن چیزی را که سینت برنارد بزرگ در دعای معروفش به درگاه مریم گفت، قدرت شفاعت‌بخشی پرهیزکارترین باکره و این‌که در هیچ عصری ثبت نشده که کسانی را به حال خود رها کرده باشد اگر حمایت قدرتمند او را ملامت‌سازانه طلب کرده باشند.^{۱۳۲}

دوقلوها حالا دوباره کاملاً شادمانه بازی می‌کردند، زیرا مشکلات بچگی مثل باران‌های تند تابستانی گذراست. سیسی کفوری با نی بُردمن آن‌قدر بازی کرد که نی‌نی با خوشحالی غان‌وغون راه انداخت و دستان بچه‌گانه‌اش را در هوا به هم زد. سیسی از پشت روکش کالسکه دالی گفت و ادی پرسید سیسی کجا رفت و بعد سیسی سرش را جلو آورد و داد زد یوهو! و خدای من، پسرهای کوچولو کیف نکرد از این کار! و بعد به او گفت بگو پاپا.

– بگو پاپا، کوچولو. بگو پاپا پاپا پاپا پاپا.

و نی‌نی در حد خودش بیشترین سعی را کرد که آن را بگوید، زیرا بسیار باهوش بود در یازده‌ماهگی همه می‌گفتند و درشت برای سنش و تصویر سلامتی‌اش، یک دسته کوچولو از عشق محض، و می‌گفتند مطمئناً یک چیز مهمی می‌شود.

– اجا اجا اجا.

سیسی دهان کوچکش را با پیش‌بند مخصوص آب‌دهان پاک کرد و خواست که او خوب و صاف بنشیند و بگوید پاپا پاپا اما وقتی کمر بندش را باز کرد داد زد، یا سینت دنیس مقدس،^{۱۳۳} بچه خیس خیس است^{۱۳۴} و پتورا دولا کرد و از طرف دیگر زیر او گذاشت. البته اعلیحضرت نی‌نی در چنین نوع تشریفات مربوط به دستشویی پرهیاهوترین بود و این را به همه حالی کرد:

– هابا هابا هابا هابا هابا.

و دو قطره‌ی بسیار زیبای بسیار بزرگ اشک از گونه‌هایش به پایین شتافتند. گفتن نه، نه‌نه، عزیزم، نه و یا از پیچیکو برایش حرف زدن و این‌که پاف‌پاف کجاست تا با چرب‌زبانی راضی‌اش کند هیچ سودی نداشت،^{۱۳۵} ولی سیسی، مثل همیشه تیزهوش، سر پستانک شیشه‌ی شیر را در دهانش گذاشت و وحشی کوچولو سریع آرام شد.

گرتی از خدا خواست که آن‌ها نی‌نی جیغ‌ودادی‌شان را فوری^{۱۳۶} به خانه ببرند تا اعصابش را خرد نکند، دیگر ساعت بیرون بودن نبود، و آن دوقلوهای نُتر. به‌سمت دریای دور نگاه کرد. مثل نقاشی‌هایی بود که آن مرد با گچ‌های رنگی روی آسفالت می‌کشید و چقدر هم حیف که آن‌ها را آن‌جا رها کردند تا همه پاک شوند، غروب و ابرها می‌آیند و چراغ دریایی بیلی^{۱۳۷} در هوٹ و شنیدن آن موسیقی و عطر آن عودهایی که در کلیسا می‌سوزانند مثل نوعی رایحه. و همین‌طور که چشم دوخته بود، قلبش تاپ‌تاپ می‌کرد. بله، گرتی بود که آن مرد نگاهش می‌کرد، و در نگاهش معنایی بود. چشم‌هایش درون او

می سوختند و گویی سرتاپا و پاتاسر او را بررسی می کردند، اعماق وجودش را می خواندند. چشم های شگفت انگیزی بودند، فوق العاده پراحساس، اما می توان به آن ها اعتماد کرد؟ مردم خیلی عجیب بودند. گرتی فوری از چشم های تیره و چهره ی رنگ پریده ی روشنفکر او فهمید که خارجی است، کپی عکسی که از مارتین هاروی^{۱۳۸} داشت، هنرپیشه ی محبوب زنان، به جز سبیل که گرتی ترجیح می داد، زیرا کشته مرده ی بازیگران نبود مثل وینی ریپینگهم^{۱۳۹} که می خواست آن دو همیشه برای یک نمایش لباس یکسان بپوشند^{۱۴۰} در هر صورت در جایی که مرد نشسته بود او نمی توانست ببیند که دماغ عقابی دارد یا کمی رتروس. ^{۱۴۱} عمیقاً عازدار بود، این را می توانست بفهمد، و داستان غمی فراموش نشدنی که روی صورتش نوشته شده بود. حاضر بود دنیا را بدهد و بداند چیست. مرد بسیار مشتاقانه، بسیار ثابت نگاه می کرد، و دید که گرتی به توپ پا زد و اگر این طور فکورانه کفش هایش را تاب بدهد با پنجه های رو به پایین شاید او بتواند فلز براق سگک روی آن ها را ببیند. خوشحال بود که چیزی به او گفته بود که آن جوراب های ساق بلند پانما را بپوشد با این فکر که ممکن است رگی وایلی بیرون باشد اما این یکی خیلی بعید بود. این همان چیزی بود که اغلب آرزویش را داشت. او بود که برایش مهم بود و در صورتش شادی ای بود، چون او را می خواست، چون به طور غریزی احساس می کرد که او مثل هیچ کس نیست. دل زن دختر عمیقاً پیش او گیر کرده بود، شوهر رؤیاهایش، زیرا درجا فهمیده بود که این همان است. اگر او مجازات شده بود، بیشتر بر او گناه روا داشته شده بود تا گناه کرده باشد،^{۱۴۲} یا حتا، حتا، اگر او خودش یک گناهکار بود، یک آدم شرور، گرتی اهمیت نمی داد. حتا اگر یک پروتستان یا متدیست بود راحت می توانست مذهب او را تغییر دهد اگر او واقعا عاشق گرتی بود. زخم هایی بود که به مرهم دل نیاز داشت. گرتی زنی بود با ویژگی های زنانه، نه مثل دیگر دخترهای دمدمی بدون صفات زنانه که آن پسر می شناخت، آن دوچرخه سوارهایی که به چیزی پز می دادند که نداشتند و گرتی آرزو می کرد که همه را بداند،^{۱۴۳} همه را ببخشد فقط اگر بتواند او را عاشق خود کند، کاری کند که او خاطره ی گذشته را فراموش کند.^{۱۴۴} آن گاه ممکن بود گرتی را آرام در آغوش بگیرد، مثل مرد واقعی، بدن نرم او را در بغلش له کند، و به او عشق بورزد، دخترک خود خودش، تنها برای خود دختر.

پناه گناهکاران. تسلی بخش رنج دیدگان. اُرا پرو نو بیس.^{۱۴۵} به درستی گفته شده که هرکس مؤمنانه و پابرجا نزد او دعا کند هرگز گم گشته و به حال خود رها نمی شود: و نیز او به طرز شایسته پناهگاهی امن برای رنج دیدگان است به خاطر هفت اندوهی که قلب خود او را سوراخ کرده است.^{۱۴۶} گرتی می توانست تمام آن صحنه را در کلیسا مجسم کند، شیشه ی رنگی پنجره های نورتابانده، شمع ها، گل ها و بیرق های آبی انجمن خیریه ی باکری مقدس و پدر کُتروی را که در کنار محراب به کین آهنلن یاری می داد^{۱۴۷} و با نگاه فروافکننده چیزهایی را به داخل و بیرون حمل می کرد. تقریباً مثل یک قدیس بود و اعترافگاهش بسیار ساکت و تمیز و تاریک، و دستانش درست مثل موم سفید و اگر زمانی گرتی راهبه ای دومینیک می شد با آن جامه ی سفید^{۱۴۸} شاید او برای نیایش نُه روزه ی سینت دومینیک^{۱۴۹} به کلیسای راهبان می آمد. او این را به گرتی گفته بود آن زمان که گرتی در اتاق اعتراف درباره ی آن برایش حرف زده بود و تاریشه ی

موهایش سرخ شده بود از ترس این که او ممکن بود ببیند، کشیش گفته بود نگران نباشد، زیرا این فقط ندای طبیعت است و همه‌ی ما در این زندگی تابع قانون طبیعتیم و این که آن گناه نبوده، زیرا از طبیعت زنانه آمده است و خدا مقرر کرده، او گفت، و این که بانوی مقدس ما خودش به فرشته‌ی مقرب جبرئیل گفته، باشد که در من اتفاق بیفتد به خواست تو.^{۱۵۰} کشیش خیلی مهربان بود و مقدس و گرتی اغلب و اغلب فکر می‌کرد و فکر می‌کرد که می‌تواند روقوری نوارتوری‌دار با طرح گل سوزن‌دوزی شده درست کند و به او هدیه بدهد یا ساعت رومیزی، اما متوجه شده بود که روی پیش‌بخاری سفید و طلایی ساعت دارند با فناری‌ای که از لانه‌ی کوچکش بیرون می‌آمد و ساعت را اعلام می‌کرد این روزی بود که رفته بود آن‌جا برای گل‌ها به منظور عبادتِ چهل‌ساعته^{۱۵۱} چون سخت بود که بفهمی چه نوع هدیه‌ای بدهی یا شاید آلبوم مناظر تذهیب‌شده‌ی دابلن یا یک جای دیگر.^{۱۵۲}

دوقلوهای نُر دیوانه‌کننده دوباره شروع کردند به دعوا و جکی توپ را پرتاب کرد به سمت دریا و هردو دنبالش دویدند. میمون‌های کوچولوی کسالت‌آور. یکی باید آن‌ها را ببرد و به‌شان یک کتک جانانه بزند تا سر جایشان بنشانند، هردویشان را. و سیسی و ادی بر سر آن‌ها داد زدند که برگردند، زیرا می‌ترسیدند که خیزاب^{۱۵۳} بیاید روی‌شان و غرق شوند.

– جکی! نامی!

انگار نه انگار! عجب تصمیم مهمی داشتند! به همین دلیل سیسی گفت این واقعاً آخرین بار است که آن دو را می‌آورد بیرون. از جایش پرید و صدایشان کرد و از سرازیری پایین دوید و از جلوی آن مرد رد شد، موهایش را به پشت سرش پرتاب کرد که اگر اندازه‌اش بیشتر بود رنگ خیلی خوبی می‌داشت اما با همه‌ی فلان و بهمان موادی^{۱۵۴} که همیشه به آن می‌مالید نمی‌توانست به رشدش کمک کند، زیرا طبیعی نبود، پس فقط می‌توانست برود و بی‌خیالش شود.^{۱۵۵} با قدم‌های بلند غازمانند می‌دوید و اما عجیب بود که دامنش را از بغل پاره نکرد با این که به تنش خیلی تنگ بود، زیرا سیسی کفری خیلی نروک بود و هروقت فکر می‌کرد که فرصتی خوب برای خودنمایی است دختر^{۱۵۶} بی‌حیایی می‌شد و فقط به این دلیل که دهنده‌ی خوبی بود طوری می‌دوید که مرد بتواند سرتاسر لبه‌ی زیردامنی در حال دو او را ببیند و نیز ساق پای لاغرش را تا آن بالا که ممکن بود. اگر با آن پاشنه‌ی بلند فرانسوی کج‌وکوله‌ای^{۱۵۷} که پوشیده بود تا قدش را بلند نشان دهد، از سر اتفاق اما به‌عمد روی چیزی سکندری می‌خورد و کله‌معلق خوبی می‌زد واقعاً حقش بود. تابلو^{۱۵۸} برای آقای مثل او تماشای برهنه شدن آن پاها صحنه‌ی بسیار جذابی می‌شد.

ملکه‌ی فرشتگان، ملکه‌ی سراسُفقان، ملکه‌ی پیامبران، ملکه‌ی همه‌ی قدیسان، نیایش‌کنندگان دعا می‌خواندند، ملکه‌ی مقدس‌ترین ذکر تسبیح^{۱۵۹} و سپس پدر کُثروی حامل بخورسوز را به کشیش آهنلن داد^{۱۶۰} و او هم عود را در آن گذاشت و نان و شراب مقدس را بخورد داد^{۱۶۱} و سیسی کفری دوقلوها را گرفت و بدجور دلش می‌خواست با چنان سیلی‌ای صورت‌شان را بناوَد که گوش‌شان زنگ بزند اما این کار را نکرد چون فکر می‌کرد شاید مرد تماشایش می‌کند اما در تمام زندگی‌اش اشتباهی به این بزرگی

مرتکب نشده بود، زیرا گرتی بدون آن که نگاه کند می‌توانست ببیند که مرد هرگز چشم از خود او برنمی‌دارد و سپس کشیش اهلنن عودسوز را به پدر کُتروی برگرداند و درحالی‌که به بالا و نان و شراب مقدس نگاه می‌کرد زانو زد و هم‌سرایان شروع کردند به خواندن تئوم ارگو^{۱۶۲} و گرتی هم‌زمان و متناسب با لحظات بالا و پایین رفتن موسیقی تنظیم‌شده با تئومر گوسا کرامن^{۱۶۳} توم^{۱۶۴} پایش را به جلو و عقب تاب داد. برای آن جوراب‌های ساق‌بلند به فروشنده‌ی اسپرو در خیابان جُرج سه و یازده پرداخته بود،^{۱۶۴} روز سه‌شنبه، نه، دوشنبه‌ی قبل از عید پاک^{۱۶۵} و یک خال هم به‌شان نبود^{۱۶۶} و این همان چیزی بود که مرد به آن نگاه می‌کرد، بدن‌نما، و نه به آن یکی‌های بی‌اهمیتِ سیسی که نه ریخت داشتند نه قواره (رو را بروم!) زیرا مرد توی کله‌اش چشم داشت که خودش تفاوت را ببیند.

سیسی با دوقلوها و توپ‌شان در امتداد ساحل جلو آمد با کلاهی که بعد از آن دویدن بدجوری^{۱۶۷} روی سرش یک‌ور شده بود و دوقلوها را که با خود می‌کشید شلخته و نامرتب^{۱۶۸} به نظر می‌آمد با آن بلوز پیژری که فقط دو هفته پیش خریده بود مثل تکه‌ای کهنه روی تنش و گوشه‌ای از زیردامنی‌اش آویزان بود مثل کاریکاتور. گرتی یک لحظه کلاهِش را برداشت تا موهایش را مرتب کند و سری زیباتر و خوشگل‌تر با طره‌های گیسوان فندقی که هرگز روی شانه‌های دختری دیده نشده بود – یک تصویر تابناک کوچک، به‌راستی، چنان دلنشین که تقریباً دیوانه‌کننده. باید مایل‌ها و مایل‌ها سفر کنی تا سری با چنین مویی بیایی. گرتی تقریباً واکنش فوری و جرقه‌ی تحسین‌آمیز را در چشم‌های مرد دید و همین تک‌تک اعصابش را به گزگز و سوزش درآورد. کلاهِش را روی سرش گذاشت تا بتواند از زیر لبه‌ی آن ببیند و کفش سگک‌بسته‌اش را تندتر تاب داد، آن قدر که وقتی حالت نگاهش را گرفت نفسش گرفت. مثل ماری که به شکارش چشم دوخته به گرتی چشم دوخته بود. غریزه‌ی زنانگی‌اش به او می‌گفت که شیطان را در مرد بیدار کرده است^{۱۶۹} و با این فکر سرخی سوزانی از گلو تا پیشانی‌اش را روید تا این‌که رنگ زیبای صورتش رنگ رُز^{۱۷۰} شکوهمند به خود گرفت.

ادی بُردمن هم متوجه آن شد، زیرا زیرچشمی به گرتی نگاه می‌کرد و نیم‌لبخند می‌زد، با عینکش مثل خدمتکاری پیر، وانمود می‌کرد که از نی‌نی مراقبت می‌کند. او موی دماغ کوچولوی تندخویی بود و همیشه خواهد بود و به همین دلیل هیچ‌کس نمی‌توانست با این فضولی‌هایش در کارهایی که مربوط به او نبود با او کنار بیاید.

به گرتی گفت:

– بگو ببینم تو چه فکری هستی؟

گرتی با لبخندی که سفیدترین دندان‌ها به آن نیرو می‌بخشید جواب داد:

– چی؟ فقط تو این فکر بودم که دارد دیر می‌شود.

چون از خدا می‌خواست که آن‌ها دوقلوهای پررو و نی‌نی‌شان را بردارند و ببرند خانه و شر را بکنند^{۱۷۱} به همین علت با ملایمت اشاره کرد که دارد دیر می‌شود. وقتی سیسی آمد ادی از او ساعت

را پرسید و دوشیزه سیسی، تا دلت بخواهد زبان باز، گفت نیم‌ساعت گذشته از وقت بوسیدن، وقت دوباره بوسیدن. ۱۷۲ اما ادی می‌خواست بداند، چون به آن‌ها گفته بودند که زود بروند خانه.

سیسی گفت:

– صبر کن، به دُو می‌روم آن‌جا از عمو پیترم می‌پرسم زلم‌زیمبوش^{۱۷۳} چه ساعتی را نشان می‌دهد. بنابراین به آن سمت رفت و وقتی مرد او را دید که می‌آید او هم دید مرد دستش را از جیبش درمی‌آورد، عصبی می‌شود و شروع می‌کند با زنجیر ساعتش بازی کردن و به بالا و کلیسا نگاه کردن. گرچه طبیعت پراحساسی داشت، گرتی فهمید او بی‌نهایت بر خود سوار است. لحظه‌ای در آن‌جا افسون‌شده‌ی زیبایی‌ای که نگاهش را خیره کرده بود، و لحظه‌ی بعد، آقای متشخص ساکت بود با صورت موقر که خویشتن‌داری در هر خطی از قیافه‌ی متینش نمایان بود.

سیسی خواست که معذرتش را بپذیرد و اگر ممکن است لطف کند و بفرماید ساعت دقیقاً چند است و گرتی می‌دید که ساعتش را درمی‌آورد، به کارکرد آن گوش می‌دهد و به بالا نگاه می‌کند و سینه‌اش را صاف می‌کند و او گفت که خیلی متاسف است ساعتش خوابیده اما فکر می‌کند که باید از هشت گذشته باشد، زیرا خورشید غروب کرده است. ۱۷۴ صدایش طنین فضل و کمال در خود داشت و گرچه با لحنی فرهیخته حرف می‌زد، ذره‌ای ارتعاش در طنین خوش‌آهنگش بود. سیسی گفت مرسی و با زبان درآورده برگشت و گفت عمو گفت پیشابدانش^{۱۷۵} از کار افتاده.

سپس نیایش‌کنندگان دومین آیه‌ی تتوم ارگو^{۱۷۶} را خواندند و کِنن اهنلن دوباره برخاست و نان و شراب مقدس را بخورد داد و زانو زد و به پدر کُتروی گفت چیزی نمانده که یکی از شمع‌ها گل‌ها را آتش بزند و پدر کُتروی برخاست و همه را راست‌وریس کرد و گرتی می‌دید که آن آقای متشخص ساعتش را کوک می‌کند و به صدای به‌کار افتادنش گوش می‌دهد و او هم پاهایش را بیشتر و با ریتم درست به جلو و عقب تاب می‌داد. هوا تاریک‌تر می‌شد ولی او می‌توانست ببیند و در تمام مدتی که ساعتش را کوک می‌کرد یا هر کاری که با آن می‌کرد نگاه می‌کرد و بعد آن را به جایش برگرداند و دستانش را به داخل جیب‌هایش برگرداند. گرتی احساس کرد نوعی حالت خاص به سر تا پایش هجوم آورد و با حسی که در پوست سرش و آن سوزش پشت کرسست فندارش^{۱۷۷} داشت می‌فهمید که آن چیز در شرف آمدن است، زیرا دفعه‌ی قبل هم زمانی بود که موهایش را به خاطر ماه کوتاه کرده بود. چشم‌های سیاه مرد دوباره خود را روی او ثابت کرد، از هر نمای او می‌نوشتید و به معنای واقعی کلمه حرم او را می‌پرستید. ۱۷۸

اگر هرگز ستایشی علنی در نگاه پرتب‌وتاب مردی دیده بود همانی بود که اکنون آشکارا در صورت آن مرد دیده می‌شد. این برای توست، گرتی مک‌داول و خودت این را می‌دانی.

ادی شروع کرد به آمادگی برای رفتن و حالا دیگر وقتش رسیده بود و گرتی دریافت که آن تذکر کوچکی که داد تأثیر مطلوبش را گذاشته است، زیرا راه درازی بود در امتداد ساحل تا آن نقطه، جایی که باید کالسکه را رو به بالا هل می‌داد و سیسی کلاه‌های دوقلوها را برداشت و موهایشان را مرتب کرد تا مسلماً خودش را جذاب جلوه دهد و کِنن اهنلن ایستاد با ردایی که از گردنش بالا آمده بود^{۱۷۹} و پدر

کُروی کارت را به دستش داد تا از رویش بخواند و او با صدای بلند خواند پنم دی کویلو پراستیتیستی ایاس^{۱۸۰} و ادی و سیسی در تمام این وقت درباری وقت حرف می‌زدند و از گرتی پرسیدند اما گرتی با آن‌ها معامله به مثل کرد و وقتی ادی پرسید که آیا او دلش شکسته از دست بهترین دوست پسرش که او را طرد کرده، فقط با نزاکتی خشن جواب داد. گرتی به شدت یکه خورد. چنان برق سرد گذرایی در چشمانش درخشید که حکایت از کتاب‌ها سرزنش بی‌حد و اندازه داشت. خیلی آزارش داد - آه بله، زخم عمیقی ایجاد کرد، زیرا ادی روش ملاپم خودش را در گفتن حرف‌های این‌گونه داشت و می‌دانست که جریحه‌دار می‌کند و او مثل گربه‌ی کوچک نکبتی بود. لب‌های گرتی بی‌درنگ از هم جدا شدند تا آن کلمه را شکل بدهند اما جلوی هق‌هق خود را که تا گلویش بالا آمد گرفت، چنان ترکه‌ای، چنان بی‌نقص، چنان زیبا قالب‌گیری شده بود که به نظر می‌آمد هر هنرپیشه‌ای آرزویش را داشته باشد. گرتی عاشق آن پسر بود بیشتر از آن‌که خود او بداند. فریبکار بی‌خیال و دم‌دمی مزاج مثل همه‌ی آدم‌های هم‌جنسش هرگز درک نمی‌کرد که او برای گرتی چه جایگاهی داشت و برای یک آن در آن چشم‌های آبی اشکی سریع و سوزان حلقه زد. چشم‌های آن‌ها او را با بی‌رحمی کندوکاو می‌کردند اما همین که با تلاشی شجاعانه به فتح تازه‌اش طوری نگاه انداخت که آن‌ها هم ببینند با موافقت درخشید. بعد تند مثل برق، خندان، سِر سرفرازش را بالا گرفت و جواب داد:

- آ، می‌توانم کلاهم را برای هرکسی که دوست دارم پرتاب کنم^{۱۸۱} چون امسال سال کیسه است.^{۱۸۲}

حرف‌هایش شفاف به گوش رسید، بیشتر موسیقایی بود تا بغوی فاخته،^{۱۸۳} اما مثل یخ سکوت را شکست. در صدای جوانش چیزی بود که می‌گفت او از آن دست آدم‌هایی نیست که بتوان با بی‌قیدی به بازیچه‌اش گرفت. و در مورد آقای رگی با آن فیس و افاده‌اش و آن یک ذره پولش گرتی می‌توانست راحت دورش بیندازد، طوری که گویی کثافتی بیش نبوده و هرگز دوباره به اندازه‌ی یک تجدید نظر هم روی او تأمل نکند و کارت‌پستال‌های مسخره‌اش را صد پاره کند. و از آن به بعد اگر زمانی رگی جسارت کند و به خود اجازه دهد گرتی می‌توانست به او چنان نگاه حساب‌شده‌ی تحقیرآمیزی بیندازد که درجا سر جایش خشک شود. سیمای دوشیزه ادی فسقلی نحیف بدجوری وارفت و گرتی از روی قیافه‌ی او که به سیاهی تندر بود می‌فهمید که واقعاً دستخوش خشم بی‌امان^{۱۸۴} است گرچه پنهانش می‌کرد، جوانک آب‌زیرکاه حقه‌باز،^{۱۸۵} زیرا آن تیر درست به هدف، به حسودی بچه‌گانه‌اش، خورده بود و هردوی آن‌ها می‌دانستند که او موجودی دور، جدا، در سیاره‌ای دیگر است و این‌که او یکی از خودشان نیست و هرگز نخواهد بود و یکی دیگر هم بود که این را می‌دانست و می‌دید پس می‌توانستند دندان روی جگر بگذارند و قورتش بدهند.^{۱۸۶}

ادی نی‌نی بردمن را صاف کرد تا برای رفتن آماده شوند و سیسی توپ و بیل و سطل را جمع کرد و حالا دیگر موقعش بود، زیرا پری خواب^{۱۸۷} برای ارباب بردمن کوچک‌تر در راه بود. و سیسی به او هم گفت که خوابه^{۱۸۸} توی راه است و نی‌نی می‌رفت برای لالا و عکس‌العمل نی‌نی خیلی ناز بود، با

چشم‌های خوشحالش می‌خندید و سیسی همین‌طور به‌شوخی به شکم تپل کوچولویش ضربه می‌زد و نی‌نی با اجازه‌ی شما تبریکاتش را به تمام خلق عالم روی پیش‌بند نو مخصوص آب دهنش بالا آورد. سیسی به اعتراض گفت:

– آخ‌آخ‌آخ! واخ‌واخ‌واخ!^{۱۸۹} پیش‌بندش را خراب کرد.

کنترتِ جزئی توجه او را می‌طلبید اما سیسی در یک چشم‌به‌هم‌زدن مشکل کوچک را رفع کرد.^{۱۹۰} گرتی جلوی فریادی خفه‌شده را گرفت و سرفه‌ای عصبی کرد و ادی پرسید چی و او نزدیک بود بگوید بگیرش تا نپریده^{۱۹۱} اما گرتی همیشه خانمانه رفتار می‌کرد، بنابراین با گفتن این‌که دعای اختتام است با تدبیری تمام‌عیار برگزارش کرد، زیرا همان موقع صدای زنگ از برج کلیسا در ساحل آرام پیچید، زیرا کُنن اهنلن با پوششی که پدر کنروی روی شانه‌هایش انداخت^{۱۹۲} بر محراب رفته بود تا با ظرف نان و شراب مقدس در دست دعای اختتام را اجرا کند.

چقدر این صحنه در آن تاریک‌روشن‌گردهمایی تأثرانگیز بود، آخرین نگاه گذرا بر ارین،^{۱۹۳} صدای تأثرآور آن زنگ‌های غروب^{۱۹۴} و هم‌زمان، خفاشی که از برج ناقوس پوشیده با پایتال در دل تاریکی بیرون زد، با تولید صدای کوچک محو به این سو و آن سو پرید.^{۱۹۵} و گرتی می‌توانست نورهای دور دست چراغ‌های دریایی را ببیند، چنان تماشایی که دلش پر می‌کشید با جعبه‌ای رنگ نقاشی‌اش کند، زیرا آسان‌تر از کشیدن یک آدم بود و دیری نمی‌پایید چراغ‌چی در مسیرش از جلوی محوطه‌های کلیسای پرزبیتاری^{۱۹۶} و در امتداد خیابان تریتن‌ویل سایه‌دار^{۱۹۷} که زوجها قدم می‌زدند عبور می‌کرد و چراغ نزدیک پنجره‌ی گرتی را، جایی که رگی وایلی عادت داشت دنده‌خلاص دور بزند، روشن می‌کرد مثل آن‌که در کتاب چراغ‌چی نوشته‌ی دوشیزه کامنز، نویسنده‌ی میبل وان و قصه‌های دیگر خوانده بود.^{۱۹۸} چون گرتی رؤیاهایی داشت که هیچ‌کس از آن‌ها خبر نداشت. عاشق خواندن شعر بود و وقتی از برتا ساپل آن آلبوم اعتراف‌نامه‌ی زیبا^{۱۹۹} با جلد صورتی مرجانی را به یادگار گرفت تا افکارش را در آن بنویسد آن را توی کشتی میز توالتی گذاشت که اگرچه چندان در جانب شیکی نبود، به طرز وسواس‌گونه تمیز و مرتب بود. در همان‌جا هم گنجینه‌ی دخترانه‌اش را می‌گذاشت، شانه‌های لاک‌ی، پلاک بجه‌ی مریم،^{۲۰۰} عطر رُز سفید،^{۲۰۱} مداد ابرو،^{۲۰۲} قوطی سوراخ‌دار مرمی‌اش^{۲۰۳} و ربان‌های یدکی برای زمان‌هایی که چیزهایش از لباس شویی می‌آمد و روی‌شان با جوهر بنفش ایده‌های زیبایی نوشته شده بود و آن‌ها را از فروشگاه هیلی در خیابان دِیم خریده بود^{۲۰۴} چون احساس می‌کرد که خود او هم می‌تواند شعر بگوید اگر فقط می‌توانست مقصود خود را بیان کند، مثل آن شعری که برایش جذاب بود و چنان عمیق که آن را از روی روزنامه‌ای یادداشت کرد که شبی دور سبز یجات معطر بسته بودند. آن جمله آیا تو واقعی‌ای، ایده‌آل من؟ بود از لویی جی والش، مَهر آفِلت، و بعد از آن چیزی درباره‌ی گرگ‌ومیش، آیا تو هرگز^{۲۰۵} و زیبایی شعر، اغلب آنات،^{۲۰۶} بسیار آندوهگین در زیبایی گذرایش چشم‌های او را با اشک‌هایی خاموش خیس کرده بود، به این علت که او احساس می‌کرد سال‌های عمرش از او می‌گریزند، یکی پس از دیگری، اما اگر به‌خاطر آن نقص نبود می‌دانست نیازی نیست تا از رقابت بترسد

و آن یک حادثه بود موقع پايين آمدن از تپه‌ی دالکی^{۲۰۷} و همیشه سعی می‌کرد پنهانش کند. اما فکر کرد باید خاتمه یابد. و اگر گرتی آن اغواکنندگی افسون‌گر را در چشمان مرد می‌دید دیگر دلیلی برای کتمان آن نبود. عشق به قفل‌سازها قهقهه می‌زند.^{۲۰۸} فداکاری بزرگ می‌کرد. تمام تلاشش این می‌شد که با افکار او همراه شود. گرتی برای او از همه‌ی دنیا عزیزتر می‌شد و روزهای او را با شادی جلا می‌داد. اما پرسشی بسیار مهم بود و گرتی داشت می‌مرد برای این‌که بفهمد آن مرد متأهل است یا بیوه‌مردی که زنش را از دست داده یا یک نوع تراژدی مثل آن نجیب‌زاده با اسم خارجی از سرزمین آواز^{۲۱۰} که زنش را به دیوانه‌خانه‌ای سپرد، بی‌رحم منصفانه‌ترین توصیف برای اوست.^{۲۱۱} اما حتا اگر – بعد چي؟ تفاوت خیلی بزرگی ایجاد خواهد کرد؟ سرشت مؤدب گرتی از هر چیزی که کم‌ترین حد بی‌نزاکتی در خود داشت به‌طور غریزی کناره‌گیری می‌کرد. از آن نمونه آدم‌ها بیزار بود، آن زن سقوط‌کرده‌ی محله‌ی روسپیان در کنار دادر^{۲۱۲} که با آن سربازان و مردان بی‌ادبی می‌رفت که هیچ احترامی برای عزت و شرف دختران قائل نبودند، رابطه‌ی جنسی را تحقیر می‌کنند و به اداره‌ی پلیس برده می‌شوند. نه، نه، این یکی نه. آن‌ها با هم فقط دوستان خوبی خواهند بود مثل برادر بزرگ و خواهر بدون همه‌ی آن چیزهای دیگر برخلاف رسوم جامعه با حروف برجسته.^{۲۱۳} شاید هم عزادار معشوقه‌ای قدیمی بود از روزهای وراي یاد آوردن.^{۲۱۴} فکر کرد درک می‌کند. سعی خواهد کرد او را درک کند، زیرا مردان خیلی متفاوتند. عشق قدیمی در انتظار بود،^{۲۱۵} با دستان کوچک سفید گشوده، با چشمان آبی پرتما. قلب من! گرتی دنبال خواهد کرد، رؤیای عشقش^{۲۱۶} را، فرمان قلبش را که به او می‌گفت این مرد سراسر مال اوست، تنها مرد در تمام دنیا برای او، زیرا عشق راهنمای ماهر بود. هیچ چیز دیگر اهمیت نداشت. مهم نبود چه پیش می‌آمد او سرکش می‌شد، فارغ، آزاد.

کتن آهنلن نان و شراب مقدس را به ظرف نان عشای ربانی بازگرداند و زانو زد و همسرایان لانداده دومینوم اُنس جنتس^{۲۱۷} را خواندند و بعد او در ظرف نان عشای ربانی را قفل کرد، زیرا دعای اختتام تمام شده بود و پدر کُروی کلاهش را به دستش داد که بپوشد و ادی گربه‌ی بدعنت پرسید که او نمی‌آید اما جکی کفري داد زد:

– آه، نگاه کن، سیسی!

و همه نگاه کردند و آن نورپه‌نه‌ای بود اما تامی هم آن را بالای درختان کنار کلیسا دید، آبی و بعد سبز و بنفش.

سیسی کفري گفت:

– آتش‌بازی است.

و از کنار ساحل دویدند تا از بالای خانه‌ها و کلیسا ببینند، شتابان، ادی با کالسکه که نی‌نی بردمن توی آن بود و سیسی دست تامی و جکی را گرفته بود تا موقع دویدن نیفتند.

سیسی بلند گفت:

– زود باش، گرتی. آتش‌بازی بازار است.^{۲۱۸}

اما گرتی مُصر بود. هیچ تمایلی نداشت که گوش به فرمان آن‌ها باشد. اگر آن‌ها می‌توانستند مثل زن‌های سبک‌سر^{۲۱۹} بدون، او می‌توانست بنشیند، بنابراین گفت می‌تواند از همان جایی که هست ببیند. چشمانی که به او دوخته شده بود سبب شد نبضش سوزن‌سوزن شود. یک آن به او نگاه کرد، نگاهش با نگاه او تلاقی کرد، و نوری بر او تابید.^{۲۲۰} هیجانی آتشین در آن چهره بود، هیجان خاموش مثل گورستان و همین گرتی را مال آن مرد می‌کرد. سرانجام آن‌ها را تنها گذاشتند بدون دیگرانی که فضولی و اظهار نظر کنند و گرتی می‌دانست که مرد تا پای مرگ قابل‌اعتماد است، ثابت‌قدم، مردی اصیل، مردی با شرافت راسخ از سر تا پا. دستانش و صورتش کار می‌کردند و لرزشی سرپای گرتی را فرا گرفت. تا می‌توانست رو به عقب خم شد که ببیند آتش‌بازی از کجاست و زانویش را در دستانش گرفت تا هنگام نگاه کردن به بالا به پشت نیفتد و وقتی آن‌طور پاهای خوش‌قواره‌ی خوش‌ترکیب زیبایش را آشکار کرد، نرم لطیف و خوش‌تراش ظریف، هیچ‌کس در تیررس دید نبود به‌جز آن مرد و خودش و ظاهراً گرتی تپش قلب او را می‌شنید، صدای دورگه‌ی نفس‌هایش را، زیرا او هم از اشتیاق مردانی مثل این یکی خبر داشت، پرحرارت، زیرا یک بار برتا ساپل خیلی محرمانه به او گفته بود و وادارش کرده بود قسم بخورد که هرگز درباره‌ی آن آقای مستأجری که از اعضای هیئت مدیره‌ی نواحی پرجمعیت^{۲۲۱} بود و در خانه‌ی آن‌ها می‌ماند و عکس‌هایی از رقصنده‌های دامن و لگداندازها داشت^{۲۲۲} که از روزنامه‌ها بریده بود و برتا گفته بود او کاری می‌کرد که خیلی خوب نبود و می‌توانی تجسم کنی گاهی توی تخت‌خواب. اما این یکی کاملاً فرق داشت با چیزی مثل آن یکی، زیرا به‌کل متفاوت بود، زیرا گرتی تقریباً می‌توانست احساس کند که او صورت گرتی را به‌سمت صورت خود می‌کشاند و نیز اولین تماس داغ و سریع لب‌های خوش‌ترکیبش را. درضمن، مادام که آن چیز دیگر را پیش از ازدواج انجام نداده باشی بخشایش در کار است^{۲۲۳} و باید زنان کشیشی باشند که بدون آن‌که به‌شان بگویی درک کنند و سیسی کفری هم گاهی آن نوع رؤیایی حالت رؤیایی را در چشمانش داشت بله او هم، عزیزم، و وینی ریپنگهم بدجور دیوانه‌ی عکس‌های بازیگران و درضمن، به‌خاطر آمدن آن چیز دیگر بود که در راه بود.^{۲۲۴}

و جکی کفری داد زد که نگاه کنند، یکی دیگر بود و گرتی به عقب خم شد و بند جورابش آبی بود تا با آن بدن‌نمایی متناسب باشد و همه آن را دیدند و همه فریاد زدند که نگاه کن، نگاه کن، آن جاست و گرتی بیشتر به عقب خم شد تا آتش‌بازی را ببیند و چیزی عجیب در هوا پرواز می‌کرد، چیزی نرم، عقب و جلو، تیره. و او فشفشه‌ی بلندی دید که از روی درختان بالا می‌رفت، بالا، بالا، و در سکوتی پرتش، همان‌طور که بالا و بالاتر می‌رفت، همه از هیجان نفس در سینه‌شان حبس بود و گرتی مجبور شد بیش و بیشتر رو به عقب خم شود تا با نگاهش آن را دنبال کند، بالا، بالا، تقریباً خارج از دیدرس، و صورت گرتی غرق در حالتی روحانی بود، سرخی خیره‌کننده‌ی چهره از کشیدگی تن به عقب و او می‌توانست چیز دیگرش را هم ببیند، شورت زنانه‌ی ناین‌سوک،^{۲۲۵} پارچه‌ای که پوست را نوازش می‌کند،^{۲۲۶} بهتر از زیردامنی‌های عریض دیگر^{۲۲۷}، سبز، چهار و یازده، به این دلیل که سفید بود و گرتی به او اجازه داد ببیند و دید که او دید و بعد آن‌قدر بالا رفت که لحظه‌ای از دیدرس خارج شد و تک‌تک اعضای بدن

گرتی به لرزه درآمد به خاطر این که آن قدر به عقب خم شده بود که مرد دید کامل داشت خیلی بالاتر از زانوهایش، جایی که هیچ کس هرگز حتا روی تاب یا استخر و هیچ خجالت نمی کشید و او هم از آن طرز بی شرمانه نگاه کردن خجالت نمی کشید، زیرا نمی توانست مقاومت کند در برابر آن منظر آشکارسازی شگرف نیمه پیش کش کرده، مثل آن رقصنده های دامنی که چنان بی شرمانه رفتار می کنند جلوی آقایانی که نگاه می کنند، و او هم چنان نگاه می کرد و نگاه می کرد. و گرتی مشتاقانه و با صدای خفه او را صدا می کرد، بازوهای لاغر برفی اش را برای آمدنش باز می کرد، تا لب هایش را که روی پیشانی سفیدش می گذاشت، احساس کند، فریاد عشق دختری جوان، فریاد کوچک خفه ای، از او با فشار بیرون کشیده می شد، آن فریاد در دل سالیان سال طنین می انداخت. و سپس فشفشه ای جهید و سفیدی کورکننده ای شلیک شد و آ آ سپس فشفشه منفجر شد و مثل آهی از آن بود و همه فریاد زدند آ آ غرق در شور و شادی و از آن جریانی از باران رشته های طلایی مو به بیرون فوران کرد و همه ریختند و آه! همه ستارگان سبزم گون بودند که پایین می ریختند با طلایی ها،^{۲۲۸} آ بسیار زیبا، آ، ملایم، مطلوب، ملایم!

سپس همه در آسمان خاکستری شبنم وار محو شدند: سراسر سکوت بود. آه! همین که گرتی با سرعت به سمت جلو خم شد به او نگاهی انداخت، نیم نگاهی اسفبار از اعتراضی رقت بار، از سرزنشی خجولانه که او به خاطرش مثل دختران رنگ به رنگ شد. به صخره ی پشتش تکیه داده بود. لیوپولد بلوم (که همان اوست) در سکوت برجا می ماند، با سری خم در برابر آن چشمان جوان بی ریا. چه حیوانی بوده است! دوباره مشغول شد؟ یک روح پاک و آلوده نشده او را فراخوانده بود^{۲۲۹}، و او که موجودی رذل بود، چگونه جواب داده بود؟ بی سروپایی محض بوده است! او از میان همه ی مردان! اما در آن چشمان ذخیره ای نامحدود از ترحم بود،^{۲۳۰} برای او هم یک کلمه از بخشش با آن که خطا کرده، گناه کرده و سرگردان شده بود.^{۲۳۱} آیا یک دختر باید بگوید؟ نه، هزار بار نه. این راز آن ها بود، فقط مال خودشان، تنها در گرگ و میش پنهان و هیچ کس نبود که ببیند و بداند یا به کسی بگوید به جز آن خفاش کوچک که آن طور نرم در دل غروب به این سو و آن سو پرواز می کرد و خفاش های کوچک به کسی نمی گویند.^{۲۳۲} سیسی کفری با تقلید از پسرها در زمین فوتبال سوت زد تا نشان دهد که چه آدم بزرگی است: و سپس فریاد زد:

گرتی! گرتی! ما داریم می رویم. بیا. می توانیم از دور ببینیم.

گرتی فکری به ذهنش رسید، یکی از آن کلک های کوچولوی عشق. دستش را در جیب دستمال جیبی اش فرو کرد و آن لایی را در آورد و در پاسخ تکان داد، مسلماً بدون این که بگذارد مرد و سپس یواشکی به جایش برگرداند.^{۲۳۳} یعنی او دورتر از آن بود که. گرتی از جایش برخاست. وداع بود؟ نه. باید می رفت اما دوباره همدیگر را ملاقات می کردند، آن جا، و گرتی تا آن روز، فردا، رؤیای رؤیایش از غروب دی را در سر خواهد پروراند.^{۲۳۴} بدنش را تا بلندترین قد خود بالا کشید. روح هایشان در آخرین نگاه کش دار با هم تلاقی کردند و چشمانی که به قلب گرتی رسید، سرشار از درخششی بیگانه،

روی صورت گل مانند و ملیح گرتی باوجد گیر کرد. گرتی نیم لبخند بی نوری به او زد، لبخند شیرین بخشنده، لبخندی که در مرز سرازیر کردن اشکش بود، و سپس از هم جدا شدند.

آهسته، بدون نگاهی به عقب، گرتی از ساحل شنی ناهموار رفت به سمت سیسی، به سمت ادی، به سمت جکی و تامی کفری، به سمت نی نی بردمن کوچولو. حالا تاریک تر بود و روی ساحل شنی و خزه های لغزنده تکه سنگ و قطعه های چوب ریخته بود. گرتی با شأنی کاملاً موقر که در شخصیتش بود راه می رفت اما با مراقبت و خیلی آهسته، زیرا - زیرا گرتی مک داوول...
کفش هایش تنگ بود؟ نه. شل است! آ!

آقای بلوم او را که می لنگید و دور می شد تماشا کرد.^{۲۳۵} دختر بیچاره! برای همین پشت سر ماند و بقیه به دور رفتند.^{۲۳۶} از ظاهرش حس کردم مشکلی دارد.^{۲۳۷} زیبایی ول شده. یک نقص در زن ده برابر بدتر است. اما آن ها را مؤدب می کند. خوشحالم که وقتی به نمایش گذاشته بود از این خبر نداشتم. شیطان کوچولوی پر حرارت درست عین بقیه. از نظر من اشکالی ندارد. عجیب مثل یک راهبه یا یک دختری سیاه پوست یا عینکی. آن یکی لوچه ظریف است. نزدیک عادت ماهانه اش، حدس می زنم قلقلکی شان می کند.^{۲۳۸} امروز چه سردرد بدی دارم.^{۲۳۹} آن نامه را کجا گذاشتم؟ آره، سر جایش است. انواع هوس های دیوانه وار. لیسیدن پنی. آن راهبه به من گفت که دختر صومعه ی ترنکوویلا^{۲۴۰} دوست داشت نفت خام بو کند.^{۲۴۱} به نظرم باکره ها عاقبت دیوانه می شوند. خواهر؟^{۲۴۲} چند زن در دابلن امروز شده اند؟ مارتا، این یکی. چیزی در هوا. آن چیز ماه است. اما منظورم این است که پس چرا همه ی زن ها هم زمان با همان ماه پررود نمی شوند؟ خیال می کنم به زمانی که به دنیا آمده اند بستگی دارد. یا همه از صفر شروع می کنند و سپس از آن نواخت خارج می شوند. بعضی وقت ها مالی و ملی با هم. در هر حال، من بهترین بهره را از آن بردم. بدجور خوشحالم که امروز صبح در حمام سر آن نامه ی لوس تبیهت می کنم این کار را نکردم.^{۲۴۳} امروز صبح آن راننده ی تراموا را جبران کردم.^{۲۴۴} آن مکوی شیاد سر هیچ و پوچ نگاهام داشت. و مشغله ی زنش در چمدان کشور، صدایش مثل کلنگ.^{۲۴۵} شاکر موهبت های کوچک. ارزان هم هست. کافی است لب تر کنی. چون خودشان هم می خواهند. اشتیاق طبیعی شان. خیل آن ها هر غروب از اداره ها بیرون می ریزند. احتیاط بهتر است. نمی خواهی که پیشت پرت کنند. زنده شکارشان کن، آ.^{۲۴۶} حیف که خودشان را نمی توانند ببینند. رؤیای جوراب ساق بلند پُر.^{۲۴۷} کجا بود؟ آهان، آره. تصاویر شهر فرنگ در خیابان کیپل:^{۲۴۸} برای مردان فقط. تام هرزه نگر.^{۲۴۹} کلاه ویلی و کاری که دخترها با آن کردند.^{۲۵۰} آیا از آن دخترها عکس می گیرند یا همه اش جعلی است؟ لباس زیر این کار را می کند. دنبال انحنای انبوه او زیر لباس سردستی اش می گشت.^{۲۵۱} آن ها را هم به هیجان می آورد وقتی آن ها. من سراپا پاکم بیا و کثیفم کن. و دوست دارند برای رفتن به قربانگاه لباس به هم بپوشانند.^{۲۵۲} ملی به خاطر بلوز نو مالی خیلی خوشحال شد. در ابتدا. همه را بپوش تا همه را در بیآوری. مالی. به همین دلیل برایش بند جوراب بنفش خریدم.^{۲۵۳} ما هم: کراواتی که او پوشیده بود، جوراب های قشنگش و پاچه های بالازده اش.^{۲۵۴} اولین شب دیدار مان یک جفت پاتابه پوشیده بود.^{۲۵۵} پیراهن قشنگش برق می زد

زیر چی‌اش؟ کهر بایی سیاه. فکر کن یک زن با هر سنجاقی که درمی‌آورد جذابیتش را از دست می‌دهد. با سنجاق به هم وصل شده‌اند. آه، مری سنجاق چیزش را گم کرد. ۲۵۶ برای یکی تیپ زده بود. ۲۵۷ مُد بخشی از جذابیت‌شان. واقعاً عوض می‌شود اگر در پی این راز باشی. ۲۵۸ به‌جز شوق: مری، مارتا: ۲۵۹ حالا مثل آن زمان. هیچ پیشنهاد معقولی رد نمی‌شود. ۲۶۰ دختر عجله‌ای هم نداشت. همیشه به یک مرد وقتی آن‌ها. هرگز یک قرار را فراموش نمی‌کنند. شاید الله‌بختکی این کار را می‌کنند. ۲۶۱ به شانس اعتقاد دارند، زیرا مثل خودشان. و آن یکی‌ها هم مایل بودند به او متلک بگویند. ۲۶۲ دوست دخترها در مدرسه، دستان دور گردن همدیگر یا با ده انگشت قفل، همدیگر را می‌بوسند و در حیاط صومعه رازهایی درباره‌ی هیچ زیر گوش هم بچ‌بچ می‌کنند. راه‌ها با صورت‌های سفید گچی، کلاه‌های خنک و تسبیح‌شان بالا و پایین می‌روند، و هم چنین کینه‌توز برای آن‌چه نمی‌توانند به دست آورند. سیم خاردار. ۲۶۳ یادت باشد برابم نامه بنویسی. و من هم برای تو می‌نویسم. حالا نمی‌نویسی؟ مالی و جوسی پاول. ۲۶۴ تا آقای شایسته از راه برسد، بعد از آن دیگر هر از قرن‌ی یک بار همدیگر را ملاقات می‌کنند. تابلو! ۲۶۵ آه، تو را خدا نگاه کن کی این جاست! کل حالت چطور است؟ با خودت چه کار کردی؟ بوس و خیلی خوشحال شدم و بوس و از دیدنت. به ایرادهای ظاهر همدیگر توجه می‌کنند. چقدر عالی شده‌ای. یار غار. دندان به هم نشان می‌دهند. چند تا برایت مانده؟ به اندازه‌ی یک ذره نمک هم خودشان را برای همدیگر به در دسر نمی‌اندازند.

آه!

وقتی آن می‌آید شیطان می‌شوند. ۲۶۶ ظاهر تیره‌ی شیطانی. مالی اغلب به من می‌گفت احساس می‌کند چیزها یک تُن وزن. ۲۶۷ کف پایم را بخاران. آخ به آن طرف! آخ، این عالی است! خودم هم احساسش می‌کنم. خوب است که هرازگاهی استراحت کنی. نمی‌دانم آیا بد است اگر در این دوره با آن‌ها بروی. ۲۶۸ از یک جهت امنیت دارد. به شیر تبدیل می‌شود، ۲۶۹ سیم ویولون پاره می‌شود. چیزی خواندم درباره‌ی پژمرده شدن گیاهان باغچه. ۲۷۰ در ضمن می‌گویند اگر گلی که به خودش زده پژمرده شود، طرف لوند است. ۲۷۱ همه هستند. به جرئت می‌توانم بگویم حس کرد که من. وقتی هم چین حس می‌کنند. ۲۷۲ همیشه می‌فهمند وقتی یک مرد اظهار عشق می‌کند: یقه و سرآستین. خب خروس و شیر هم همین کار را می‌کنند و گوزن نر. هم‌زمان هم ممکن است ترجیح بدهند گره کراوات باز باشد یا هم چین چیزی. شلوار؟ فکر کنم وقتی من داشتم؟ نه. فقط با ملایمت می‌توانی انجامش بدهی. خشونت و آشفتگی را دوست ندارند. در تاریکی بیوس و هرگز نگو. ۲۷۴ چیزی در من دید. در عجبم چه چیزی. من را همین‌طور که هستم زودتر انتخاب می‌کنند از آن شاعرها با موی روغن‌زده و صاف و خوابیده، طره‌ای روی چشم راست. ۲۷۵ برای کمک کردن به آقای در امور ادبی. ۲۷۶ باید به ظاهرم برسیم در این سن. نگذاشتم من را از نیم‌رخ ببیند. هنوز هم، کسی چه می‌داند. دختران زیبا و مردان زشت ازدواج می‌کنند. دیو و دلبر. ۲۷۷ به علاوه، من نباید آن قدر باشم با توجه به این‌که مالی. ۲۷۸ کلاهش را

برداشت تا موهایش را نشان دهد. لبه پهن. خریده تا صورتش را قایم کند وقتی یکی را ببیند که احتمالاً او را می شناسد، خم می شود یا دسته گلی با خود حمل می کند تا ببوید. مو در مستی شهوت قوی. ده شیلینگ گرفتم برای موهای دم شانیه مالی وقتی در خیابان هالس به مشکل برخورد بودیم. ۲۷۹ چرا نه؟ به گمانم او به مالی پول داده. چرا نه؟ همه اش یک جور تعصب. مالی ارزش ده، پانزده، بیشتر، یک پوند دارد. ۲۸۰ چی؟ من این طور فکر می کنم. همه اش برای هیچ. دست خط جسورانه: خانم مری بن. ۲۸۱ آیا یادم رفت نشانی روی آن نامه را بنویسم مثل کارت پستالی که برای فلین فرستادم؟ و روزی که رفته پیش دریمی بدون کراوات. ۲۸۲ جروبحث با مالی حواسم را پرت کرد. نه، یادم آمد. ریچی گلدینگ: او یکی دیگر است. ذهنش را به خود مشغول کرده. ۲۸۳ مسخره است که ساعتم رأس چهارونیم ایستاد. گردوغبار. ۲۸۴ برای تمیز کردن از روغن جگر کوسه استفاده می کنند. ۲۸۵ خودم می توانم این کار را بکنم. صرفه جویی. آیا درست همان زمانی است که او و او؟ ۲۸۶

آه، او کرد. توی او. مالی کرد. تمام. ۲۸۷
آه!

آقای بلوم پیراهن خیسش را دوباره با دقت مرتب کرد. آه خدا، آن شیطان کوچولوی شل. کم کم دارم سردی و چسبناکی را حس می کنم. اثرات بعدش خوشایند نیست. ولی مجبوری یک جوری از شرش خلاص شوی. آن ها اهمیت نمی دهند. شاید تعریف از خود حساب می کنند. به خانه می روند و نان خوشمزه و شیر می خورند و با برویج دعای شبانه شان را می خوانند. خوب، این طور نیستند؟ او را این طوری می بینم که همه چیز را خراب می کند. ۲۸۸ باید صحنه آماده باشد، ژژ لب، لباس، موقعیت، موسیقی. ۲۸۹ اسم هم. امور هنرپیشه ها. نل گوین، خانم بریس گردل، ماد برنس کومب. ۲۹۰ پرده بالا. تابش ماه نقره ای. دوشیزه را با سینه های محزون یافتند. ۲۹۱ عزیز کوچولوی من بیا و من را ببوس. هنوز، من احساس می کنم. قدرتی که به مرد می دهد. این راز آن است. چه خوب که آن جا پشت آن دیوار خالی اش کردم بعد از بیرون آمدن از خانه ی دیگر. به خاطر سایدر بود. ۲۹۲ وگرنه نمی توانستم داشته باشم. کاری می کند که دلت می خواهد بعدش آواز بخوانی. لاکوس اسنت تاراتارا. ۲۹۳ فرض کن باهاش حرف می زدم. درباره ی چی؟ در هر صورت نقشه ی بدی است اگر ندانی چطور یک گفت وگو را تمام کنی. ۲۹۴ ازشان یک سؤال کنی، از تو یک سؤال دیگر می کنند. فکر خوبی است که گیر کنی. وقت کُشی کردن. اما بعدش تو هچل می افتی. ۲۹۵ البته که عالی است اگر بگویی: عصر به خیر، و ببینی که مایل است: عصر به خیر. آ، اما- آن غروب تاریک در جاده ی آیین نزدیک بود به خانم کلینج چیزی بگویم، فکر کردم او یکی از ۲۹۶ آه! آن شب دختره در خیابان میث. ۲۹۷ کاریش کردم که همه ی چیزهای زشت را گفت. البته همه ناپسند. به اش می گفت، ماتحت من. خیلی سخت است پیدا کردن یکی که. هی! وقتی درخواست می کنند و جواب نمی دهی برای شان وحشتناک باشد تا این که پوست کلفت شوند. ۲۹۸ و وقتی به اش دو شیلینگ اضافه دادم، دستم را بوسید. طوطی ها. دکمه را فشار بده و پرنده جیرجیر می کند. ای کاش صدایم نمی کرد آقا. آه، دهانش در آن تاریکی! و تو مرد متأهلی با دختری مجرد! همین است

که از خوششان می‌آید. مردی را از چنگ زنی دیگر درآوردند. یا حتا شنیدن درباره‌اش را. برای من متفاوت. خوشحالم که از دست زن یکی دیگر در بروم. خوردن از بشقاب غذای سرد آن مرد.^{۳۰۹} امروز آن یارو در برتن غضروف‌هایی که با لثه‌اش جویده بود توی بشقابش نف می‌کرد. ^{۳۱۰} فرنج لتر ^{۳۰۱} هنوز توی کتابچه‌ی جیبی‌ام. علت نیمی از ناخوشی‌ها. اما یک وقت ممکن است اتفاق بیفتد، گمان نمی‌کنم. ^{۳۰۲} بیا تو، همه چیز آماده است. خیال بافی کردم. چی؟ از همه بدتر اولش است. ^{۳۰۳} وقتی چیزی نباشد که آن‌ها دوست دارند چنان وعده‌گاه را عوض می‌کنند. از تو می‌پرسند قارچ دوست داری چون زمانی آقایی را می‌شناخته‌اند که. یا می‌پرسند آن یارو می‌خواست چه چیزی بگوید ولی نظرش را عوض کرد و ساکت شد. ^{۳۰۴} با این حال اگر تا آخر خط می‌رفتم و می‌گفتم: من می‌خواهم، یک هم‌چین چیزی. چون می‌خواستم. او هم. باش برمی‌خورد. بعد جبران می‌کنم. وانمود می‌کنم که چیزی را بدجوری می‌خواستم، بعد محض خاطر او منصرف شدم. خوشحال‌شان می‌کند. ^{۳۰۵} در تمام این مدت آن دختر باید به یک آدم دیگر فکر می‌کرده. چه ضرری داشت؟ باید از وقتی که به عقل آمده، او، او و او. اولین بوس کارساز می‌شود. لحظه‌ی مناسب. چیزی درون آن‌ها بامب می‌ترکد. خمیرمانند، از چشم‌هایشان می‌فهمی، پنهانی. اولین فکرها بهترینند. تا روز مرگ‌شان یادشان می‌ماند. مالی که ستوان مالوی او را زیر دیوار موریش، کنار باغ‌ها بوسیده بود. ^{۳۰۶} پانزده ساله، مالی به‌ام گفت. اما پستان‌هایش رشد کرده بودند. بعد خوابش برد. بعد از شام گلن‌کری ^{۳۰۷} آن موقعی بود که به‌سمت خانه رانیدیم. کوه فلرید. ^{۳۰۸} در خواب دندان‌قروچه می‌کرد. جناب شهردار هم چشم به او داشت. ول دیلن. سکنه‌ی مغزی. ^{۳۰۹} او آن جاست با بقیه برای آتش‌بازی. آتش‌بازی من. مثل راکت بالا، مثل چوب پایین. ^{۳۱۰} و بچه‌ها، باید دوقلو باشند، منتظرند اتفاقی بیفتد. دوست دارند بزرگ بشوند. لباس مادرشان را به تن کنند. وقت کافی، راه‌ورسم دنیا ^{۳۱۱} را می‌فهمند. و آن تیره‌رو با کله‌ای مثل زمین شور و دهان سیاه‌پوست‌ها. می‌دانستم می‌تواند سوت بزند. دهانش برای این کار درست شده است. مثل مالی. چرا آن روسپی سطح‌بالا در رستوران ژمه ^{۳۱۲} رو بنده‌اش را فقط تا روی دماغش کشیده بود. ممکن است لطفاً به من ساعت دقیق را بگویی؟ من در کوچه‌تاریکه ساعت دقیق را به‌ات می‌گویم. هر صبح چهل بار بگو هلو و آلو، درمان لب‌های چاق. ^{۳۱۳} بچه کوچولو را هم ناز می‌کرد. تماشاچیان بازی را بیشتر می‌بینند. ^{۳۱۴} البته که آن‌ها پرنده‌ها، حیوانات و نی‌نی‌ها را درک می‌کنند. هم تبار آن‌ها.

وقتی از کنار ساحل پیش می‌رفت، برنگشت نگاهی به این طرف بیندازد. آن احساس رضایت را نمی‌دهد. آن دختران، آن دختران، آن دختران زیبای کنار دریا. ^{۳۱۵} چشم‌های قشنگی داشت، شفاف. این سفیدی چشم است که آن را برجسته می‌کند، مردمک نه آن‌قدر. فهمید من چه؟ البته. مثل گربه‌ای که دورتر از پرش سگ می‌نشیند. زن‌ها هرگز با یکی مثل آن ویلکینز، که در دبیرستان تصویری از ونوس می‌کشید با همه‌ی متعلقات خودش در معرض دید، ملاقات نمی‌کنند. ^{۳۱۶} اسمش را می‌گذاری معصومیت؟ احمق بیچاره! زنش باید یکسر جان می‌کند. هرگز زن‌ها را نمی‌بینی که روی نیمکتی بنشینند که علامت رنگی نشوید دارد. همه‌جایشان چشم دارد. زیر تخت را برای چیزی که آن‌جا نیست نگاه

می‌کنند. خیلی دوست دارند طوری بترسند که از ترس بمیرند. مثل سوزن تندوتیزند. وقتی به مالی گفتم آن یارو سر نیش خیابان کاف^{۳۱۷} خوش قیافه است، فکر کردم شاید دوست داشته باشد، فوری دوزاری اش افتاد که طرف یک دست مصنوعی دارد. داشت، واقعاً. از کجا آن را می‌گیرند؟ ماشین‌نویس از پله‌های دفتر راجر گرین^{۳۱۸} بالا می‌رود دو پله دو پله تا ایستادنگاهش را نشان دهد.^{۳۱۹} از پدر می‌رسد، منظورم این است که از مادر به دختر می‌رسد.^{۳۲۰} با آن‌ها زاده می‌شود. مثلاً ملی دستمال جیبی هایش را روی آینه خشک می‌کند تا در اتوکشی صرفه‌جویی کند. بهترین جا برای یک آگهی تا نگاه زنی را جلب کند روی آینه است. وقتی او را برای شال بته‌جقه‌ای مالی به رنگ‌رزی پرسکات فرستادم، راستی آن آگهی را باید،^{۳۲۱} پول خرده‌ها را توی جوراب‌ساق‌بلندش گذاشت و به خانه آورد! دخترکِ درودی باهوش. هرگز به‌اش نگفتم. بسته‌ها را هم به روشی منظم حمل می‌کند. مردان را جلب می‌کند چیز کوچکی مثل آن. دستش را بالا نگه داشت، تکانش داد، تا خون برگردد وقتی سرخ شده بود. این را از کی یاد گرفتی؟ هیچ‌کس. چیزی که پرستار به‌ام یاد داد. آ، آن‌ها نمی‌دانند! سه ساله بود که جلوی میز توالت مالی می‌ایستاد، درست قبل از آن‌که از خیابان لامبرد غربی برویم.^{۳۲۲} من تورت خوشگلی دالم. مولینگار.^{۳۲۳} کی می‌داند؟ راه‌ورسم دنیا.^{۳۲۴} دانشجوی جوان.^{۳۲۵} صاف روی پاهایش در هر حال، نه مثل آن یکی دیگر.^{۳۲۶} با این همه پایه بود. ای خدا، خیسیم. شیطانی تو، برآمدگی ساق پایش. جوراب بدن‌نما، تا مرز پاره شدن کشیده شده بود. نه مثل آن زن اُمل امروزی.^{۳۲۷} ای. جوراب ساق‌بلند چروک.^{۳۲۸} یا آن یکی در خیابان گرفتن.^{۳۲۹} سفید. وای! زنان پروار.^{۳۳۰}

یک راکت ماری منفجر شد،^{۳۳۱} مثل ویژویژ تیر سروصدا می‌کرد. غیژ و غیژ، غیژ، غیژ. و سیسی و تامی و جکی دویندند تا ببینند و ادی پشت سر آن‌ها با کالسکه و بعد گرتی آن طرف انحنای صخره‌ها. آیا آن دختر؟ نگاه کن! نگاه کن! بین! به دوروبر نگاه کرد. بوی پیاز به دماغش خورد.^{۳۳۲} عزیزم، من دیدم، تو را. من دیدم همه را.

خدا!

برای من هم خوب کار کرد. حال بد بعد از کی‌یرن، دیگنم. برای این خلاصی بسیار ممنون.^{۳۳۳} در هملت است این. خدا! همه چیز ترکیب شد. هیجان. وقتی رو به عقب خم شد، دردی در ته زبانم احساس کردم. سرت به‌آسانی می‌چرخد.^{۳۳۴} درست می‌گوید. به هر حال ممکن بود که از خودم یک احمق به‌تمام‌معنا بسازم. به‌جای حرف زدن درباره‌ی هیچ. بعد همه را به‌ات خواهم گفت. هنوز هم یک نوع زبان بود میان ما. نمی‌توانست باشد؟ نه، گرتی صدایش کردند. به هر حال ممکن است اسم جعلی باشد مثل اسم خودم و نشانی انبار دلفین یک ادعای کاذب.^{۳۳۵}

اسم دختری‌اش بود جیمینا براون
و با مادرش می‌زیست در آیریش‌تاون^{۳۳۶}

به گمانم مکان وادارم کرد به آن فکر کنم. همه سروته یک کرباسند. قلم‌ها را با جوراب‌هایشان پاک می‌کنند. ولی توپ به سمتش قل خورد، انگار آن توپ می‌فهمید. هر چیزی حکمتی دارد و اثری. ^{۳۳۷} البته من هیچ وقت نتوانستم توی مدرسه هیچ چیز را صاف پرت کنم. کج و معوج مثل شاخ قوچ. در هر حال، غم‌انگیز چون فقط چند سال دوام می‌آورد تا این که مشغول خرده‌کاری‌های خانه ^{۳۳۸} می‌شوند و شلوار پاپا خیلی زود اندازه‌ی ویلی می‌شود ^{۳۳۹} و گل سرشور ^{۳۴۰} برای نوزاد وقتی سرپایش می‌گیرد تا اه کند. کار راحتی نیست. نجات‌شان می‌دهد. از مسیر صدمه دورشان می‌کند. طبیعت. بچه می‌شویند. مرده می‌شویند. ^{۳۴۱} دیگم. دستان بچه‌ها همیشه دور آن‌ها. مجموعه‌های نارگیلی، میمون‌ها، حتا اولش هنوز بسته نشده، ^{۳۴۲} شیر ترشیده توی قنداق‌شان و دل‌مه‌های گندیده. نباید به آن بچه نوک شیشه‌ی خالی را بدهند تا بمکد. از هوا پر می‌شود. خانم بوفوی، پیورفوی. ^{۳۴۳} باید بروم بیمارستان. ^{۳۴۴} نمی‌دانم هنوز کالان پرستار آن جاست. ^{۳۴۵} وقتی مالی در کافه پالاس بود، ^{۳۴۶} کالان بعضی شب‌ها سر می‌زد. آن دکتر جوان ^{۳۴۷} اُمیر متوجه شدم کالان کشش را برس می‌زد. و خانم برین و خانم دیگم هم یک زمانی مثل او، دم بخت. ^{۳۴۸} بدتر از همه موقع شب خانم داگن در سیتی آرمز به ام گفت. ^{۳۴۹} شوهر سیاه‌مست و تلوتلوخوران می‌آید، مثل راسوی وحشی ازش بوی گند مشروب‌فروشی می‌آید. در تاریکی این را توی دماغت داری، بوی بد مشروب مانده. بعد صبح می‌پرسد: دیشب مست بودم؟ در هر حال سیاست بدی است که از شوهر ایراد بگیری. ^{۳۵۰} چوب کارهای گذشته‌ی خودت را می‌خوری. مثل سریش کنار هم می‌مانند. شاید تقصیر زن هم باشد. این جایی است که مالی یک سروگردن از همه سر است. این خون جنوبی است. مغربی. هم چنین شکل، قیافه. دستان دنبال انبوه. ^{۳۵۱} مثلاً مقایسه کن آن یکی دیگرها را. زن در خانه زندانی شده، اسکلتی در کمد. اجازه بده معرفی کنم. بعد یک چیزهای غیرقابل توضیح برایت بلغور می‌کنند، نمی‌دانند زن را چی معرفی کنند. همیشه نقطه‌ضعف یک مرد را در زنش می‌بینند. با این همه، سرنوشت در آن نقش دارد، عاشق شدن. بین‌شان رازهای خودشان را دارند. مردهایی هستند که روزگارشان سیاه می‌شود اگر یک زن دست‌شان را نگیرد. بعد آن یک الف دخترها، قدشان به بلندی پنی‌هایی که یک شیلینگ را می‌سازند، ^{۳۵۲} با شوی کوچولویشان. خدا خودش در و تخته را با هم جور می‌کند. ^{۳۵۳} بعضی وقت‌ها بچه‌هایشان خیلی هم خوب از آب درمی‌آیند. دوبرابر صفر می‌شود یک. یا یاروی پیر ثروتمند هفتادساله و عروس خجالتی. ازدواج در ماه مه و توبه در دسامبر. ^{۳۵۴} این خیسی خیلی ناخوشایند است. چسبیده. خب پوست آلت برنگشته. ^{۳۵۵} بهتر است جدا کنم.

آخ!

از سوی دیگر، یک شش‌فوتی با زنی تا جیب ساعتش. بلندکلام کوتاه. ^{۳۵۶} مرد گنده، زن کوچولو. خیلی عجیب داستان ساعت. ساعت‌های مچی همیشه مشکل دارند. ^{۳۵۷} درعجبم که آیا تأثیری مغناطیسی بین شخص چون این درست زمانی بود که او. ^{۳۵۸} آره، فکر کنم، یکباره. شیر که نیست، روباه جولان می‌دهد. یادم است که در کوچی‌ی پیل نگاه کردم. ^{۳۵۹} آن هم الان مغناطیس است. پشت هر چیزی مغناطیس است. مثلاً زمین این را می‌کشد و کشیده می‌شود. این باعث حرکت می‌شود. و زمان،

خب این زمان است که حرکت می‌برد. بعد اگر یک چیز از کار بیفتد، همه‌ی خانه‌ی فکسنی^{۳۶۰} ذره‌ذره از کار می‌افتد. چون همه تنظیم شده‌اند. عقربه‌ی مغناطیسی به تو می‌گوید که در خورشید و ستاره‌ها چه اتفاقی می‌افتد.^{۳۶۱} یک قطعه کوچک آهن. وقتی چنگال را جلو می‌آوری. می‌آید. می‌آید. کج می‌شود.^{۳۶۲} زن و مرد همین است. چنگال و آهن. مالی، او. لباس می‌پوشد و نگاه می‌کند و اشاره می‌کند و می‌گذارد بینی و بیشتر بینی و به چالشت می‌کشد اگر تو یک مرد باشی که آن را بینی، مثل یک عطسه می‌آید، پاها، ببین، ببین و اگر تو ذره‌ای جرئت در خودت داشته باشی. خم می‌شوی. مجبوری بگذاری بیرون بریزد.

نمی‌دانم او چه احساسی دارد در آن ناحیه. قیافه‌ی شرمنده است که همه جلوی شخص سوم به خود می‌گیرند. برای سوراخ روی جوراب ساق‌بلندش بیشتر ناراحت می‌شود. مالی، فک پایینی‌اش بیرون می‌افتد، سر عقب، برای آن کشاورز با چکمه‌ی اسب‌سواری و مهمیز در نمایش اسب.^{۳۶۳} و وقتی نقاشان در خیابان لامبرد غربی بودند.^{۳۶۴} آن آقا صدای خوبی داشت. طوری که جولیان‌ی شروع کرد.^{۳۶۵} بویی که حس کردم. مثل گل. واقعاً بود. گل‌های بنفشه. شاید از تربانتین توی رنگ می‌آمد. از همه چیز استفاده‌ی خودشان را می‌برند. همان موقع که این کار را می‌کرد دمپایی‌اش را روی کف کشید تا آن‌ها نشنوند. اما خیلی از آن‌ها نمی‌توانند به شاهین ترازو لگد بزنند.^{۳۶۶} به‌نظرم. برای ساعت‌ها آن چیز را ادامه می‌دهند. برای من یک جور فراگیر گرداگردم تا وسط کمرم.^{۳۶۷}

صبر کن. هوم. هوم. بله. این عطر اوست. چرا دستش را تکان داد. این را برایت به‌جا می‌گذارم^{۳۶۸} تا به من فکر کنی وقتی در دوردست روی بالش هستم.^{۳۶۹} چیه؟ سنبل طیب؟ نه. سنبل؟ هوم. گل رز، فکر کنم. باید بوهایی از این دست را دوست داشته باشد. دلپذیر و ارزان: خیلی زود ترش. چرا مالی اُپاینکس را دوست دارد؟^{۳۷۰} مناسب اوست، ترکیب شده با کمی یاسمن. نت بالا و نت پایین مالی.^{۳۷۱} در شب رقص، مالی با او ملاقات کرد، رقص ساعت‌ها.^{۳۷۲} گرما آن‌ها را بیرون کشید. پیراهن سیاهش را پوشیده بود و پیراهن بوی عطر دفعه‌ی قبل را داشت. رسانای خوب، این طور نیست؟ یا بد؟^{۳۷۳} نور هم. فکر کنم ارتباطی باشد. مثلاً اگر تو به سردابی بروی که تاریک است. چیز اسرارآمیز هم. چرا درست حالا بویش را احساس کردم. طول می‌کشد بیاید مثل خودش، کُند ولی مطمئن. فکر کنم همیشه میلیون‌ها ذرات کوچک با باد جابه‌جا می‌شوند. آره، همین است. چون آن جزایر ادویه‌جات، سیلانی‌ها امروز صبح، از فرسنگ‌ها بویشان را حس می‌کنی.^{۳۷۴} الان به‌ات می‌گویم این چیست. مثل نقاب نازک نازک است یا شبکه‌ای از تار که بر همه‌جای پوست‌شان دارند، نازک مثل، به‌اش چه می‌گویند، تار عنکبوت، و همیشه از خودشان به بیرون می‌تند، به نازکی نازک‌ترین چیزها، مثل رنگ‌های رنگین‌کمان، بدون آن‌که خودشان بدانند. به هر چیزی که مالی درمی‌آورد می‌چسبد. رویه‌ی جوراب‌های ساق‌بلندش. کفش گرم. کرس. تُنکه‌اش: با یک لگد کوچک، درش می‌آورد. بای‌بای تا دفعه‌ی بعد. گربه‌مان هم دوست دارد بویش کند موقع جابه‌جایی‌اش روی تخت. بویش را در میان هزاران می‌شناسد. آب وان هم. من را یاد توت‌فرنگی و خامه می‌اندازد. نمی‌دانم واقعاً کجاست. آن‌جا یا زیر بغل‌ها یا زیر گردن.

چون از هر سوراخ و گوشه و کنار می‌گیری اش. عطر سنبل از روغن اتر یا هم چین چیزی ساخته شده است.^{۳۷۵} موش آبی.^{۳۷۶} کیسه‌ای زیر دم‌شان. اندازه‌ی یک جو برای سال‌ها بیرون می‌ریزد. سگ‌ها به کفل همدیگر. عصر به خیر. به خیر. بویت چطور است؟ اوهوم. اوهوم. خیلی خوب، ممنونم. حیوانات براساس آن عمل می‌کنند. آره خب، این طوری به‌اش نگاه کن. ما هم همین طوریم. بعضی از زنان، مثال، وقتی پرپود هستند همدار می‌دهند. بیا نزدیک. بعد بوی بدی احساس می‌کنی که تا ته دماغت را می‌سوزاند. مثل چی؟ کنسرو شاه‌ماهی گنبدیده یا. پیف! لطفاً بیرون چمن بایست.

شاید آن‌ها از ما بوی مرد استشمام می‌کنند. با این حساب چه بویی؟ آن روز دستکش سیگاری لانگ جان^{۳۷۷} که روی میزش گذاشته بود. نفس؟ هرچه بخوری و بنوشی به آن می‌دهد. نه. منظوم مردبو است. باید به آن ربطی داشته باشد، زیرا کشیش‌هایی که قرار است باشند فرق دارند. زنان دور آن وزوز می‌کنند مثل مگس‌ها دور ملاس. جداشده از محراب، به هر قیمتی شده به آن می‌رسند. درخت کشیش ممنوعه.^{۳۷۸} آه، پدر، اجازه می‌دهی؟ بگذار من اولین نفر باشم که. خودش را در سرتاسر بدن پخش می‌کند، نفوذ می‌کند. منبع زندگی. و آن بویی نهایت فضول است. سُس کرفس. به من اجازه بده. آقای بلوم دماغش را فرو کرد. هوم. به درون. هوم. یقه‌ی جلیقه‌اش. بادام یا. نه. بوی لیموست. آهان، نه، بوی صابون است.

آراستی آن کرم آرایشی. می‌دانستم یک چیزی در پس ذهنم است. دیگر برنگشتم و پول صابون هم پرداخته نشد.^{۳۷۹} دوست نداشتم بطری حمل کنم مثل آن عجزوه امروز صبح.^{۳۸۰} هاینز می‌توانست آن سه شیلینگ را به من بپردازد.^{۳۸۱} می‌توانستم میخانه‌ی میگر^{۳۸۲} را مطرح کنم تا یادش بیاورم. باز هم اگر روی آن پاراگراف کار کند.^{۳۸۳} دو و نه.^{۳۸۴} نظرش نسبت به من بد خواهد شد.^{۳۸۵} فردا سر می‌زنم. چقدر به شما بدهکارم؟ سه و نه؟ دو و نه، آقا. آه. ممکن است باعث شوم دفعه‌ی بعد قرضی ندهد. این طوری مشتری‌هایت را از دست می‌دهی. مشروب‌فروشی‌ها این کار را می‌کنند. آدم‌هایی که حساب‌شان را روی چوب‌خط می‌کشند و بعد یواشکی از خیابان پشتی جیم می‌شوند به سمت جایی دیگر.

این هم آن نجیب‌زاده که قبلاً رد شد. باد از خلیج آورده.^{۳۸۶} فقط یک مسیر را رفت و برگشت. همیشه موقع شام در خانه. به نظر درب‌وداغون می‌آید: تا توانسته لمباند. حالا از طبیعت لذت می‌برد. شکرگزاری بعد از غذا. بعد از شام یک مایل پیاده‌روی. مسلماً یک‌جا حساب بانکی کوچکی دارد، موقعیتی در دولت.^{۳۸۷} حالا اگر پشت سرش بروم معذبش می‌کنم مثل آن پسرهای روزنامه‌فروش با من امروز.^{۳۸۸} باز هم یک چیزی یاد می‌گیری. خودمان را آن‌طور ببینیم که دیگران ما را می‌بینند.^{۳۸۹} تا آن جایی که زنان مسخره نکنند چه اهمیتی دارد؟ این راهی است که خود را بشناسی. از خودت پرسسی او دیگر کیست. مرد اسرارآمیز در ساحل، داستان جایزه‌ی تبت نوشته‌ی آقای لیوپولد بلوم.^{۳۹۰} پرداخت به نرخ یک گینی برای هر ستون. و آن یارو امروز سر خاک با مک‌اینتاش قهوه‌ای.^{۳۹۱} پینه روی قسمت.^{۳۹۲} سالم شاید جذب می‌کند همه‌ی.^{۳۹۳} می‌گویند سوت باران می‌آورد.^{۳۹۴} باید مقداری جایی باشد. نمک در رطوبت اُرموند. بدن هوا را احساس می‌کند. مفاصل بتی پیر در رنج و عذاب است.^{۳۹۵}

پیشگویی مادر شپیتن درباره‌ی کشتی‌هایی که در یک چشم‌به‌هم‌زدن پرواز می‌کنند.^{۳۹۶} نه. علائم باران است این. فال‌گیر سلطنتی.^{۳۹۷} و تپه‌های دور به‌نظر نزدیک می‌شوند.

هوٹ. چراغ بیلی.^{۳۹۸} دو، چهار، شش، هشت، نه. ببین. باید عوض شود یا ممکن است با فانوس دریایی عوضی بگیرند. غرق‌کننده‌های کشتی.^{۳۹۹} گریس دارلینگ.^{۴۰۰} مردم از تاریکی می‌ترسند. همین‌طور کرم‌های شب‌تاب، دوچرخه‌سواران: ساعت روشن کردن چراغ‌ها.^{۴۰۱} الماس جواهرات بهتر برق می‌زنند. زن‌ها. نور یک جور اطمینان‌بخش است. نمی‌خواهم اذیتت کنم. مسلماً الان بهتر از خیلی وقت پیش‌ها. جاده‌های بیرون‌شهری. روده‌هایت را برای هیچ درمی‌آورند. هنوز دو نوع هستند که به‌شان برمی‌خوری. اخمو یا خندان. ببخشید! خواهش می‌کنم. بهترین زمان برای آب‌پاشی گیاهان هم موقع سایه بعد از غروب خورشید.^{۴۰۲} هنوز مقداری نور. اشعه‌های قرمز بلندترین هستند.^{۴۰۳} قنزسانب ونس به ما یاد داد: قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، بنفش.^{۴۰۴} یک ستاره می‌بینم. زهره؟^{۴۰۵} هنوز نمی‌توانم بفهمم. دو. وقتی سه دیگر شب است.^{۴۰۶} آیا آن ابرهای شبانه قبلاً آن‌جا بودند؟ مثل یک کشتی خیالی.^{۴۰۷} نه. صبر کن. آن‌ها درختند، نه؟ یک خطای چشم. سراب. سرزمین غروب آفتاب این.^{۴۰۸} خورشید خودمختاری در جنوب شرقی غروب می‌کند.^{۴۰۹} سرزمین مادری من، شب به‌خیر.^{۴۱۰}

شب‌نم می‌نشیدی. بد برای تو، عزیزم، که روی آن سنگ بنشینی. باعث ترشحات سفید می‌شود.^{۴۱۱} به این ترتیب، هرگز بچه‌دار نخواهی شد مگر بزرگ و قوی باشد که بتواند تا پایان بجنگد و به دنیا بیاید. خودم هم ممکن است بواسیر بگیرم.^{۴۱۲} ماندگار هم می‌شود مثل سرماخوردگی تابستانی، تب‌خال روی دهن. بدتر از همه بریدگی با علف یا کاغذ. سایش محل. دلم می‌خواهد آن صخره‌ای باشم که او رویش نشست. آه کوچولوی دوست‌داشتنی، نمی‌دانی چقدر ناز بودی. کم‌کم دارد از آن‌ها در این سن‌وسال خوشم می‌آید. سیب‌های نارس. قاپ بزن هر چیزی را که پیش می‌آید. فکر کنم این تنها باری است که پا روی پا می‌اندازیم موقع نشستن.^{۴۱۳} همین‌طور کتابخانه امروز: آن دختران دانش‌آموخته. صندلی‌های شاد زیر آن‌ها. اما تأثیر غروب است. آن‌ها همه احساسش می‌کنند. مثل گل باز می‌شوند، وقت‌شان را می‌دانند، گل‌های آفتابگردان، گل‌های کنگر اورشلیم،^{۴۱۴} در سالن‌های رقص، چلچراغ‌ها، خیابان‌ها زیر چراغ‌ها. شب‌بوی باغچه‌ی مت‌دلن که شان‌اش را بوسیدم.^{۴۱۵} کاش از آن موقع او نقاشی تمام‌قدی از رنگ روغن داشتم.^{۴۱۶} آن موقع هم ماه ژوئن بود که خواستگاری کردم. آن سال برمی‌گردد. تاریخ خودش را تکرار می‌کند. نشیب و فرازها باری دیگر با تو هستیم.^{۴۱۷} زندگی، عشق، سفر دور دنیای کوچک خودت. و حالا؟ البته غمگین به‌خاطر لنگ بودنش ولی باید مراقب خودت باشی و به ترحم بیش از حد راه ندهی. سوءاستفاده می‌کنند.

الان کاملاً ساکت در هوٹ. تپه‌ها دور به‌نظر می‌رسند. کجا ما. گل‌های ازالیه.^{۴۱۸} من یک احمقم احتمالاً. به آن مرد آلو می‌رسد و به من هسته‌ی آلو.^{۴۱۹} از جایی که وارد می‌شوم. همه‌چیز را آن تپه‌ی قدیمی دیده است. اسامی عوض می‌شوند: فقط همین. عشاق: به‌به.

احساس خستگی می‌کنم الان. می‌توانم بلند شوم؟ اُ صبر کن. همه‌ی مردانگی را از من بیرون کشیده، مفلوک بیچاره. ۴۲۰ او من را بوسید. هرگز دیگر. نوجوانی ام. فقط یک بار می‌آید. یا مال او. فردا با قطار بروم آن‌جا. نه. برگشت دیگر همان نیست. مثل بچه‌ها بار دوم دیدارت از یک خانه. نو می‌خواهم. هیچ چیز زیر این آسمان نو نیست. ۴۲۱ از طرف صندوق پستی دالفینز بارن. ۴۲۲ آیا شاد نیستی توی؟ عزیز بدجنس. ۴۲۳ نمایش‌های لال‌بازی در دالفینز بارن در خانه‌ی لوک دوئل. ۴۲۴ مت دلن و گله‌ی دخترانش: تینی، اتی، فلویی، می‌می، لویی، هتی. ۴۲۵ مالی هم. هشتادوهفت بود. سال قبل از این‌که ما. و سرگرد پیر، دل‌بستگی‌اش به مشروب. ۴۲۶ عجیب مالی تنها فرزند، من تنها فرزند. بنابراین برمی‌گردد. فکر می‌کنی داری فرار می‌کنی ولی به سمت خودت می‌دوی. ۴۲۷ بلندترین راه پیچ‌دار کوتاه‌ترین راه به سر منزل است. ۴۲۸ و درست وقتی او او. ۴۲۹ اسب سیرک دور پیست می‌چرخد. بازی رپ ون وینکل کردیم. رپ: پارگی پالتوی هنی دوئل. ۴۳۰ ون: ون حمل نان. وینکل: صدف خوراکی و گل یروانش. بعد من رپ ون وینکل برمی‌گردم را اجرا کردم. ۴۳۱ او روی بوفه خم شده تماشا می‌کرد. چشم‌های مغربی. بیست سال خوابیدن در اسلیپی هالو. ۴۳۲ همه‌چیز عوض شده. فراموش شده. ۴۳۳ جوان‌ها پیرند. هفت‌تیرش زنگ‌زده از شب‌نم. ۴۳۴

به. آن چی است که دوروبر پرواز می‌کند؟ پرستو؟ شاید خفاش. فکر می‌کند من درختم، بس که کور. پرنده‌ها حس بویایی ندارند؟ متم‌سایکوزیس. ۴۳۵ معتقد بودند که با سوگ به درخت تبدیل می‌شوی. ۴۳۶ بید گریان. به. ایناهاش. موجود کوچولوی بامزه. مانده‌ام کجا زندگی می‌کند. برج ناقوس آن بالا. خیلی احتمالش هست. آویزان از پاهای آن بوی تقدس. ۴۳۷ زنگ او را ترساند که بیرون زد، فکر کنم. عشای ربانی تمام شد انگار. ۴۳۸ می‌توانستم همه را در حال انجام آن کار بشنوم. برای ما دعا کن. ۴۳۹ و برای ما دعا کن. و برای ما دعا کن. ایده‌ی خوبی است این تکرار. همین‌طور در مورد آگهی‌ها. ۴۴۰ از ما بخر. و از ما بخر. آره، نوری توی خانه‌ی کشیش است. غذای مقتصدانه‌شان. آن اشتباه در مورد قیمت‌گذاری یادم می‌آید وقتی در مرکز تام بودم. ۴۴۱ بیست‌وهشت است. دو تا خانه دارند. برادر گبریل کُروی دستیار کشیش است. ۴۴۲ به. دوباره. مانده‌ام چرا مثل موش‌ها شب‌ها بیرون می‌آیند. این‌ها نژاد مخلوطند. پرنده مثل موش پرنده هستند. چه چیزی می‌ترساندشان، نور یا سروصدا؟ بهتر است بی حرکت بنشینم. همه غریزی مثل آن پرنده هنگام خشکسالی با پرتاب سنگ‌ریزه به داخل لیوان از آن آب خورد. ۴۴۳ مثل مردی کوچک با عباست و دست‌های کوچولو. ۴۴۴ استخوان‌های کوچول موجود. تقریباً می‌بینم می‌درخشند، یک جور سفید مایل به آبی. رنگ‌ها به نوری بستگی دارند که می‌بینی. ۴۴۵ مثلاً به خورشید خیره می‌شوی مثل عقاب، بعد به کفشی نگاه می‌کنی یک شمای لک‌وپیس مایل به زرد می‌بینی. ۴۴۶ می‌خواهد علامت تجاری‌اش را روی همه‌چیز مهر بزند. مثال، آن گربه امروز صبح روی راه‌پله. رنگ چمن قهوه‌ای. می‌گویند هرگز با سه رنگ نمی‌بینی‌شان. غلط است. آن گربه‌ی نیمه‌پلنگی سفید گل‌باقالی در سیتی آرمنز ۴۴۷ با حرف ام روی پیشانی‌اش. بدن پنجاه رنگ مختلف. هوث مدتی قبل بنفش آمتیست. برق شیشه. همین‌طوری آن مرد عاقل اسمش چی بود با ذره‌بین. ۴۴۸ بعد خلنگ آتش

می‌گیرد. نمی‌تواند کبریت گردشگران باشد. چی؟ شاید چوب‌ها خشک شده توی باد به هم ساییده و روشن می‌شوند. یا بطری‌های شکسته روی گیاه اولکس فرنگی نقش ذره‌بین زیر آفتاب را بازی می‌کنند. ۴۴۹ ارشمیدس. یافتم! ۴۵۰ حافظه‌ام خیلی هم بد نیست.

به. کی می‌داند که این‌ها برای چه چیزی یکسره پرواز می‌کنند. حشرات؟ آن زنبور هفته‌ی پیش آمد توی اتاق با سایه‌اش روی سقف بازی می‌کرد. شاید همان بود که نیشم زد، ۴۵۱ برگشت ببیند. پرنده‌ها هم. هیچ‌وقت سر در نمی‌آوریم. یا این‌که چه می‌گویند. مثل گفت‌وگوهای کوتاه خودمان. و این یکی می‌گوید و آن یکی می‌گوید. چه شجاعتی دارند که تا آن سمت اقیانوس پرواز می‌کنند و برمی‌گردند. خیلی‌ها باید از توفان کشته بشوند، سیم‌های تلگراف. زندگی وحشتناکی هم دریانوردان دارند. گنده‌جانوران کشتی‌های بخار اقیانوس پیما توی تاریکی با زحمت حرکت می‌کنند، مثل گاوهای دریایی ماغ می‌کشند. فاخ ابلاخ! ۴۵۲ ول کن، لعنت خدا بر تو! بقیه‌ها در کشتی، تکه‌ای از دستمال جیبی بادبان، مثل انفیه در شب مُرده‌پاسی ۴۵۳ به این طرف و آن طرف پرتاب می‌شوند وقتی توفان‌های سهمگین می‌وزد. ۴۵۴ متأهل هم. گاهی سال‌ها دور از خانه جایی در انتهاهای زمین. واقعاً انتهای نیست چون زمین گرد است. می‌گویند در هر بندری زنی. زن کار پسندیده‌ای می‌کند اگر سرش به کار خودش باشد تا جانی دوباره قدمرو بیاید خانه. ۴۵۵ اگر اصلاً بیاید. بوی گند انتهای عقب بندرها را تنفس می‌کند. چطور می‌توانند دریا را دوست داشته باشند؟ با این همه دوست دارند. لنگر کشیده می‌شود. ۴۵۶ با کتف‌آویز یا مدالی برای شانس بر خود به سفر دریایی می‌رود. ۴۵۷ خب. و تقیلم نه چی است که به‌اش می‌گویند پدرِ پایای بیچاره روی در خانه‌اش داشت برای دست مالیدن. ۴۵۸ آن ما را از سرزمین مصر آورد به خانه‌ی بندگی. ۴۵۹ در همه‌شان یک جور خرافات چون وقتی از خانه بیرون می‌روی هیچ خبر نداری چه خطراتی. محکم می‌چسبد به الواری یا سوار بر دو لنگه‌ی تیر سقف برای زندگی توان‌فرسا، کمربند نجات دور او، آب شور را می‌بلعد، و این آخرین حضرت والایی‌اش است تا کوسه‌ای او را بگیرد. ۴۶۰ هیچ‌وقت ماهی‌ها دریازده می‌شوند؟

بعد یک آرامش زیبایی داری بدون هیچ پاره‌ابری، دریای آرام، ملایم، خدمه و بار خرد خاکشیر، قعر دریا با روح پلید دریا، ۴۶۱ ماه به پایین نگاه می‌کند بسیار صلح‌آمیز. تقصیر من نیست، مردک بیچاره‌ی غره. ۴۶۲

آخرین فشفشه‌ی رنگی تنها در آسمان بالای بازار مایرس ۴۶۳ در جست‌وجوی بودجه برای بیمارستان مرسر چرخید، شکست، به پایین خم شد و خوشه‌ای از ستارگان بنفش اما یکی سفید پخش کرد. ستارگان شناور شدند، افتادند: محو شدند. ساعت شبان: ساعت به آغل بردن: ساعت میعاد. ۴۶۴ نامه‌رسان ساعت نُه شب با دو دق‌الباب همیشه‌خوشایندش خانه به خانه رفت، ۴۶۵ چراغ کرم شب‌تابی روی کمربندش، این جا و آن جا، در میان پرچین‌های برگ‌بو می‌درخشید. ۴۶۶ و در میان پنج درخت جوان، چوب دراز افروخته چراغ تراس لیهی را روشن کرد. ۴۶۷ کنار توری پنجره‌های روشن، کنار باغچه‌های همانند، فریاد گوش‌خراشی بلند شد و داد زد: ایوینینگ تلگراف، چاپ ویژه! نتیجه‌ی مسابقات جام

طلایی^{۴۶۸} و از در خانه‌ی دیگنم،^{۴۶۹} پسری بیرون دوید و صدا زد. خفاش جیرجیرکنان به این طرف پرید، به آن طرف پرید. در دوردست‌تر روی ماسه‌ها موج ساحلی آیان خزید،^{۴۷۰} خاکستری. هوث برای غنودن آرام گرفت، خسته از روزهای بلند، از ازالیه‌های به‌به^{۴۷۱} (او پیر بود) و نسیم شب را که برمی‌خاست و خز سرخس‌هایش را می‌آشفت، با خوشحالی احساس می‌کرد. دراز کشید اما یک چشم قرمز بی‌خواب را باز گذاشت، عمیق و آهسته نفس می‌کشید، غنوده اما هشیار. و در دوردست روی سکوی دریایی کیش، شناور چراغ‌دار لنگرانداخته سوسو می‌زد،^{۴۷۲} به آقای بلوم چشمک می‌زد.

آن آدم‌ها آن‌جا باید زندگی‌ای داشته باشند، گیرافتاده در یک نقطه. هیئت مدیره‌ی فانوس دریایی ایرلند.^{۴۷۳} تنبیه به‌خاطر گناهان‌شان. گاردهای ساحلی هم.^{۴۷۴} موشک و بویه‌ی نجات و قایق نجات.^{۴۷۵} روزی که رقیتم برای گردش دریایی در ارینز کینگ،^{۴۷۶} گونی‌های کاغذهای کهنه را به آن‌ها پرت می‌کردند. خرس‌ها در باغ وحش. سفری مزخرف. مست‌ها آن‌جا تا کبدهایشان را شوکه کنند. توی دریا بالا می‌آوردند تا شاه‌ماهی‌ها را سیر کنند. تهوع. وزن‌ها، ترس از خدا در صورت‌هایشان. ملی، بی‌هیچ نشانه‌ای از باک.^{۴۷۷} شال آبی‌اش رها، می‌خندید. در آن سن نمی‌دانند مرگ یعنی چه. و بعد شکم‌هایشان هم تمیز. اما گم که می‌شوند می‌ترسند. وقتی ما پشت درخت قایم شدیم در کراملن.^{۴۷۸} من نمی‌خواستم. ماما! ماما! بچه‌ها توی جنگل.^{۴۷۹} با ماسک‌هایشان هم آن‌ها را می‌ترسانند. توی هوا پرت‌شان می‌کنند تا بگیرندشان. تو را می‌گشتم. آیا فقط نصف سرگرمی است؟ یا بچه‌هایی که نبردبازی می‌کنند. کاملاً جدی. چطور مردم می‌توانند همدیگر را با هفت‌تیر هدف بگیرند. بعضی وقت‌ها شلیک می‌شوند. بچه‌های بیچاره! تنها ناخوشی‌ها باد سرخ و کپهر.^{۴۸۰} پاک‌کننده‌ی مزاج کالومل^{۴۸۱} را برای این مشککش گرفتم. بعد که بهتر شد کنار مالی خوابش برد. دقیقاً همان دندان‌ها را دارد. آن‌ها عاشق چی‌اند؟ خود دیگرشان؟ اما آن صبح که با چتر دنبال او کرد. احتمالاً طوری که آسیبی به او نرسد. نبضش را احساس کردم. می‌زد. دستی کوچک بود: حالا بزرگ. پاپایی عزیزم.^{۴۸۲} همه‌ی آن‌چه دست می‌گوید وقتی لمس می‌کنی. عاشق شمردن دکمه‌های جلیقه‌ام بود. اولین کرسش را یادم می‌آید. با دیدنش خنده‌ام گرفت. در ابتدا نوک پستان کوچک. طرف چپ حساس‌تر است، فکر کنم. مال من هم. نزدیک‌تر به قلب؟ اگر چاقی مد باشد با لایی پر می‌کنند. دردهای رشد ملی در شب، صدا زدن، بیدار کردن من. وقتی اولین بار عادت شد، وحشت کرد. طفلک بیچاره! لحظه‌ای عجیب برای مادر هم. دختری‌اش را یادش می‌آورد. جبل الطارق. از بوینا ویستا نگاه می‌کند.^{۴۸۳} برج‌ها را.^{۴۸۴} مرغان دریایی جیغ می‌کشند. میمون مکک پیر که همه‌ی خانواده‌اش را لمباند.^{۴۸۵} غروب آفتاب، شلیک برای این‌که مردان از خطوط عبور کنند.^{۴۸۶} نگاه کردن به دریا، او به‌ام گفت. غروبی مثل این، اما صاف، بدون ابر. من همیشه فکر می‌کردم با یک اشراف‌زاده ازدواج می‌کنم یا نجیب‌زاده‌ی ثروتمندی که با قایق بادبانی شخصی می‌آید. بوینس نُچس، سینیوریتا. ال امبره اما ایا موچاچا ار موسا.^{۴۸۷} چرا با من؟ چون تو خیلی خارجی بودی از آن دیگران.^{۴۸۸}

بهتر است همه‌ی شب به این‌جا نجسیم مثل صدف چسبیده.^{۴۸۹} این هوا آدم را کسل می‌کند. طبق نور روز باید به نُه نزدیک باشد. بروم خانه. خیلی دیر است برای لیه.^{۴۹۰} لی لی کیلازنی.^{۴۹۱} نه. ممکن است او هنوز بیدار باشد. سری به بیمارستان بزنم بینم. امیدوارم که پشت‌سر گذاشته باشد.^{۴۹۲} روز درازی داشتم. مارتا، حمام، مراسم خاکسپاری، سرای کیز،^{۴۹۳} موزه با آن الهه‌ها، آواز ددلس. بعد آن هتاک در رستوران بارنی کی‌یرن.^{۴۹۴} انتقامم را گرفتم آن‌جا. معرکه‌گیرهای مست. چیزی که درباره‌ی خدایش گفتم باعث شد یکه بخورد.^{۴۹۵} اشتباهه ضربه‌ی کسی را جواب دادن. یا؟ نه. بایست بروند خانه و به خودشان بخندند. همیشه می‌خواهند با دوستان پشت سر هم بالا ببندازند. می‌ترسند تنها باشند مثل بچه‌ی دوساله. فکر کن اگر به من ضربه می‌زد. از آن طرف به‌اش نگاه کن. پس خیلی هم بد نبود. شاید قصد آسیب رساندن نداشت.^{۴۹۶} سه‌بار هورا برای اسرائیل. سه‌بار هورا برای خواهرزنش که او برایش جار می‌زد، سه دندان نیش در دهان نیش در دهان خواهرزن. همان سبک از زیبایی. گروه فوق‌العاده خوب برای یک فنجان چای. خواهر زن مرد جنگلی بُرنو تازه وارد شهر شده.^{۴۹۷} تصورش کن در یک صبح زود و از نزدیک. هرکس به سلیقه‌اش، به‌قول موریس، وقتی گاو را بوسید.^{۴۹۸} اما خانه‌ی دیگم نمک بر زخم پاشید.^{۴۹۹} خانه‌های عزاداری خیلی افسرده‌کننده است چون هرگز نمی‌دانی.^{۵۰۰} در هر حال، زنش آن پول را می‌خواهد. همان‌طور که قول دادم باید یک سر به اسکاتیش ویدوز بزنم.^{۵۰۱} اسم عجیب. بدیهی فرض کرده که قرار است اول ما فلنگ را ببندیم.^{۵۰۲} آن بیوه که روز دوشنبه جلوی دفتر کریمر بود^{۵۰۳} آن‌که به من نگاه کرد. شوهر بیچاره را دفن کرد اما با حق بیمه خوب پیش می‌رود. سهم ناچیز بیوگی‌اش.^{۵۰۴} خوب؟ انتظار داری چه کار کند؟ باید با چرب‌زبانی پیش ببرد. مرد بیوه را از دیدنش متنفرم. بدجور غم‌زده است. مرد بیچاره اُکانر زن و پنج‌تا بچه این‌جا از صدف سیاه مسموم شدند.^{۵۰۵} فاضلاب.^{۵۰۶} ناامید. یک زن گیس سفید خوب با کلاه سیلندری کوتاه برایش مادری کند. او را بکسل کند، صورت بشقابی^{۵۰۷} و یک پیش‌بند بزرگ. شورت نخ‌ی نرم خاکستری زنانه، هرکدام سه شیلینگ، معامله‌ی استثنایی. می‌گویند ساده و دوست‌داشتنی، همیشه دوست‌داشتنی. زشت: هیچ زنی فکر نمی‌کند که زشت است. عشق بورز، دروغ بگو و خوش‌تیپ باش چون فردا می‌میریم.^{۵۰۸} گاهی می‌بینمش دور می‌چرخد درصدد این‌که بفهمد چه کسی حقه سوار کرد. آ.خ.: آخ.^{۵۰۹} سرنوشت است این. او، نه من. همین‌طور مغازه اغلب متوجه شده‌ام. بدبختی انگار مثل سایه دنبال می‌کند. دیشب خواب دیدم؟^{۵۱۰} صبر کن. چیزی را قاطی کردم. مالی دمپایی‌های قرمز پوشیده بود. ترکیه‌ای.^{۵۱۱} شلوار سه‌ربعی پوشیده بود.^{۵۱۲} فکر می‌کنی می‌پوشد؟ توی پیژامه دوستش دارم؟ لعنتی جوابش سخت است. ننتی رفته. کشتی نامه. حالا دیگر نزدیک هولی‌هد است.^{۵۱۳} باید میخ آن آگهی کیز را بکوبم.^{۵۱۴} روی هاینز و کرافورد کار کنم.^{۵۱۵} زیردانی برای مالی.^{۵۱۶} مالی چیزی دارد که توی آن بگذارد. چی؟ احتمالاً پول.

آقای بلوم خم شد و تکه کاغذی را روی ساحل پشت‌ورو کرد. آن را نزدیک چشمانش آورد و با دقت نگاهش کرد. نامه؟ نه. نمی‌توانم بخوانم. بهتره بروم. بهتره. خسته‌تر از آنم که حرکت کنم. صفحه‌ی یک دفتر مشق کهنه. همه‌ی آن سوراخ‌ها و ماسه‌ها. کی می‌تواند بشمردشان؟ هرگز نمی‌دانی چه چیزی

پیدا می‌کنی. بطری‌ای با داستان یک گنج داخلش، پرت شده از یک کشتی شکسته. بسته‌های پستی. بچه‌ها همیشه می‌خواهند چیزها را توی دریا پرت کنند. اعتقاد؟ نیکی کردن و در آب انداختن. ۵۱۷ این چیه؟ تکه‌ای چوب.

آه! آن زن از پا درآورده من را. آن‌طور جوان نیستم حالا دیگر. فردا هم می‌آید این‌جا؟ یک‌جا منتظرش بمانم برای همیشه. باید برگردم. قاتلان هم برمی‌گردند. ۵۱۸ من هم؟ ۵۱۹

آقای بلوم با چوبش ماسه‌های جلوی پایش را آرام آشفته. پیامی برایش بنویسم. ۵۲۰ ممکن است بماند. چی؟

من. ۵۲۱

صبح یک تخت‌پا با قدم‌های سنگین رویش راه می‌رود. بی‌فایده. شسته می‌شود و می‌رود. موج به این‌جا می‌آید. نزدیک پای آن دختر حوضچه‌ای دیدم. خم می‌شوم، صورتم را در آن می‌بینم، آینه‌ی تیره، رویش نفس بکش، به همش می‌زند. همه‌ی این صخره‌ها با خطوط و نشانه‌ها و حرف‌ها. ۵۲۲ آه، آن شفاف‌ها! ۵۲۳ درضمن آن‌ها نمی‌دانند. معنی آن دنیای دیگر چیست. ۵۲۴ سمت را گذاشتم پسر بدجنس چون دوست ندارم. ۵۲۵

هستم. ا. ۵۲۶

جانیس. ولش کن.

آقای بلوم حروف را با کفش ملایمش پاک کرد. چیز بی‌فایده ماسه. هیچ چیز در آن رشد نمی‌کند. همه چیز پاک می‌شود. بی‌هیچ ترسی از کشتی‌های بزرگ که به این طرف بیایند. ۵۲۷ به‌جز بلم‌های گینس. دور کیش در هشتاد روز. ۵۲۸ به‌عمد نصف شده. ۵۲۹

قلم چوبی‌اش را دور انداخت. چوب در ماسه‌ی گل‌ولای گرفته افتاد، گیر کرد. ۵۳۰ حالا اگر یک هفته بی‌وقفه سعی می‌کردی نمی‌توانستی. احتمال. ما دیگر هرگز همدیگر را نخواهیم دید. اما عالی بود. خداحافظ، عزیز. ممنون. باعث شد که احساس کنم خیلی جوانم.

یک چرت کوچک الان اگر می‌زدم. باید نزدیک‌تر باشد. کشتی لیورپول خیلی وقت است که رفته. ۵۳۱ نه حتا دودش. و او می‌تواند آن دیگری را بکند. و کرد هم. ۵۳۲ و بلفاست. ۵۳۳ من نمی‌روم. با عجله بروم آن‌جا، با عجله برگردم انیس. ۵۳۴ بگذار او. ۵۳۵ فقط یک لحظه چشم‌هایم را می‌بندم. ولی نمی‌خوابم. ۵۳۶ نیمه‌رویا. هرگز همان‌طور نمی‌آید. خفاش دوباره. در او ضرری نیست. ۵۳۷ فقط یک چند.

آه عزیزم، همه‌ی چیزهای سفید دخترانه‌ات بالا من دیدم ۵۳۸ بریس‌گردل هرزه ۵۳۹ باعث شد که عشق‌بازی کنم چسبناک ما دو بدجنس گریس دارلینگ ۵۴۰ مالی او نیم‌ساعت بعد تخت‌خواب مت هم پایک هوزس ۵۴۱ توردارها برای رانول د پرفیوم زنت موهای سیاه بالاوپایین‌رونده زیر گوشت ۵۴۲ سیننیوریتا ۵۴۳ چشمان جوان مالوی ۵۴۴ مرکزهای گوشتالو من وین نان وینکل ۵۴۵ دپایی‌های قرمز ۵۴۶ مالی زنگ‌زده ۵۴۷ خواب پرسه‌زنی سال‌های رویا بازگشت انتهای عقب ۵۴۸ اگندا ۵۴۹ از حال رفتگی عزیز نشانم

داد چیزش را سال بعد او در تئکه بازگشت بعدی در بعدی‌اش در بعدی‌اش. ۵۵۰

خفاشی پرید. این جا. آن جا. این جا. دوردست در خاکستری، ناقوسی به صدا درآمد. آقای بلوم با دهان باز، کفش چپش یک‌و‌ری با شن پوشانده شده، خم شده، نفس می‌کشید. فقط برای چند

کوکو

کوکو

کوکو، [۵۵۱](#)

ساعت روی پیش‌بخاری در خانه‌ی کشیش کوکو کرد جایی که کنن اُهنلن و پدر کُنروی و پدر روحانی جان هیوز اس جی چای و نان جوش شیرین و کره و دنده‌های سرخ‌شده‌ی گوسفند با کچاپ می‌خوردند و حرف می‌زدند درباره‌ی

کوکو

کوکو

کوکو،

چون این یک پرنده‌قناری کوچولو بود که از خانه‌ی کوچولوی بیرون می‌آمد تا وقت را اعلام کند که گرتی مک‌داول متوجه‌ی وقتی شد که آن جا بوده چون گرتی مثل چی تندوتیز بود نسبت به چیزهایی از این دست، گرتی مک‌داول بود، و او درجا پی برد که آن آقای خارجی که روی صخره نشسته و نگاه می‌کند بود

کوکو

کوکو

کوکو، [۵۵۲](#)

پی‌نوشت فصل سیزده

(ناسیکا)

به‌گفته‌ی گیفرد، «در سروده‌ی ۵ اودیسه، اودیسیوس جزیره‌ی کلیسیو را ترک می‌کند و پوسایدون او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد (در این باره پاره‌ی آغازین پی‌نوشت‌های فصل کلیسیو را بخوانید) و سرانجام در دهانه‌ی رودخانه‌ای در سرزمین فایاکی‌های دریانورد کرانه می‌گیرد. اودیسیوس در بیشه‌ای پنهان می‌شود تا چرتی بزند و خستگی مفراطش را رفع کند و سرانجام (در سروده‌ی ۶) با سروصدای شاهزاده خانم ناسیکا و ندیمه‌های دست‌به‌سینه‌اش که به رودخانه آمده‌اند تا لباس‌های ساکنان قصر را بشویند، بیدار می‌شود. اتفاق خاصی که اودیسیوس را بیدار می‌کند تویی است که در بازی‌ای گم می‌شود. اودیسیوس از بیشه بیرون می‌آید و خود را به ناسیکا نشان می‌دهد، اما تصمیم می‌گیرد برای چاره‌جویی دست‌به‌دامان او نشود، بلکه حرف‌های پر مهر به او بگوید؛ زیبایی‌اش را می‌ستاید، او را به الهه‌ها تشبیه می‌کند و سپس برایش از سختی‌هایش می‌گوید. دل ناسیکا با شنیدن داستان‌های او به درد می‌آید و می‌کوشد به او کمک می‌کند. پس از شست‌وشوی تنش بر او لباس می‌پوشاند و به دربار پدرش می‌برد. بعداً پدر ناسیکا سفر ایمن او به ایتاکا و خانه‌اش را فراهم می‌کنند.» (۱۹۸۹: ۳۸۴)

«ساعت این فصل ۸ تا ۹ شب و هنگام غروب آفتاب است و محل آن ساحل سندی‌مونت، کنار تراس لیهی، جایی که استیون در فصل سه هنگام پیاده‌روی صبحگاهی‌اش توقف می‌کند. عضو بدن مربوط به این فصل بینی است و هنر فصل نقاشی، نماد آن باکره، رنگش آبی و تکنیک آن بادکردگی و خوابیدگی است.» (همان‌جا) درباره‌ی «تراس لیهی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«بعد از اتفاقات فصل دوازده (سایکوپس)، بلوم، کانینگهم و دیگران با کالسکه‌ای به آیریش‌تون سفر می‌کنند، به خانه‌ی دیگم می‌روند تا به ماترک و مشکلات بیمه‌نامه‌اش رسیدگی کنند. اما بلوم با آن‌ها به شهر بر نمی‌گردد و تا ساحل قدم می‌زند. بیشتر حوادث فصل در همین محل که در سیصد و پنجاه متری خانه‌ی دیگم است، رخ می‌دهد. لحن نیمه‌ی اول فصل وام‌گرفته از لحن ساتی‌مانتال رمان بسیار معروف چراغ‌چی (*The Lamplighter*، ۱۸۵۴) به‌قلم مریا سوزانا کامنز (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۲۷-۱۸۶۶) است که پروتاگوئیست آن رمان گرتی نام دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۸ از همین فصل را بخوانید.

۱. به‌گفته‌ی هانت، «۱۶ ژوئن نزدیک به آغاز تابستان است و دابلن به‌لحاظ جغرافیایی در نقطه‌ای قرار دارد که روزهای تابستانی‌اش بسیار بلند و از طلوع تا غروب خورشید آن حدود ۱۷ ساعت است. روز داستان یولسیز در این فصل غروب می‌کند.» (۲۰۱۵)

«هیو کتر درباره‌ی بلندی روز در این شهر می‌نویسد: در روز ۱۶ ژوئن، خورشید ساعت ۳:۳۳ طلوع می‌کند و ۸:۲۷ غروب. دو تا سه ساعت پس از غروب آفتاب، در چنین شب‌هایی، هنوز می‌توان عنوان روزنامه‌ها را با استفاده از نور آسمان خواند و در هیچ لحظه‌ای از زمان میان غروب خورشید تا طلوع آن آسمان شمالی واقعاً تاریک نیست.» (همان‌جا)

۲. درباره‌ی «هوت» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳. «در شروع فصل سه (پروتیوس) استیون نزدیک جایی است که در آن حوادث این فصل رخ می‌دهد. سپس به سمت شمال و آیریش‌تون می‌رود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹)

۴. «کلیسای کاتولیک مری، ستاره‌ی دریا، نزدیک محل تقاطع جاده‌ی سندی‌مونت با تراس لیهی بنا شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹) «یکی از القاب مری ستاره‌ی دریاست.» (همان‌جا)

۵. عبارت مذکور از «نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی نوشته‌ی ویلیام شکسپیر است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹)

«در نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی، شایلاک به آنتونیو گلایه می‌کند و می‌گوید: «سپینور آنتونیو، اغلب و در دفعات بسیار/ در ریالتو به من بدرفتاری کرده‌ای/ درباره‌ی پول‌ها و رباخواری‌ام.»» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۸۴)

۶. «جویس نام خانوادگی کفری، همسایه‌ی سابق‌شان، را برای شخصیت سیسی انتخاب کرده است. خانواده‌ی کفری در شماره‌ی ۶ خیابان ریچموند و در همان زمان، خانواده‌ی جویس یک خیابان آن‌طرف‌تر، در شماره‌ی ۱۳ ریچموند شمالی ساکن بوده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹)

۷. «جویس نام خانوادگی بردمن را نیز از روی نام یکی از همسایگان سابق‌شان برای ادی انتخاب کرده است. خانواده‌ی بردمن در خانه‌ی شماره‌ی ۱ خیابان ریچموند شمالی و جویس در خانه‌ی شماره‌ی ۱۳ آن خیابان زندگی می‌کردند. اعضای خانواده‌ی بردمن شامل پدر با نام جان، مادر با نام مری، و شش فرزند با نام‌های مری، کترین، الیزابت، ادوارد، النور و فرنسیس بودند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹)

۸. «در نیروی دریایی رویال، سه نوع کشتی متفاوت با نام اچ ام اس بلایل بود. کشتی بلایل، به احتمال قوی، سومین آن‌هاست که از سال ۱۸۷۸ به مدت چهارده سال در کینگزتون، در خدمت گارد ساحلی بوده است. در سال ۱۹۰۰، آن را به تجهیزات جنگی مجهز کردند. اما در سال ۱۹۰۳ زمان انجام آزمایش، آسیبی جدی دید و به‌صورت آهن‌پاره به آلمان فروخته شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹)

۹. «در ۱۶ ژوئن، در دابلن، دو خیزاب بلند در ساعت ۱۲:۱۸ صبح و ۱۲:۴۲ ظهر رخ می‌دهد و در لحظه‌ی غروب آفتاب فروکش می‌کند و در نتیجه بخش ماسه‌ای تا فاصله‌ی زیادی گسترده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۷۹) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۹ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۱۰. «در این جا از اصطلاح هایرنو - انگلیسی pluck به معنای "لپ" استفاده کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۰) ساختار جمله با متن اصلی تطابق دارد.
۱۱. «کوچولوهای رنجور (little sufferer) اصطلاحی است رایج برای بچه‌هایی که مشکل جسمی یا روحی دارند. حتا در تبلیغات داروها هم از آن استفاده می‌کنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۰)
۱۲. در این جا از واژه‌ی scatty استفاده کرده که به گفته‌ی گیفرد، یعنی «خردکرده» (۱۹۹۸: ۳۸۴) اما بنا به تحقیقات اسلُت، «معنایش روشن نیست. to scat یعنی "تکه‌تکه کردن"؛ scatty شاید به معنای "کنده‌شده" باشد. گرچه جویس به وضوح از همین کلمه استفاده کرده، شاید (به پیشنهاد هرالد بک) منظورش scatty یا stumpy به معنای "سروته‌زده و کوتاه‌شده" باشد.» (۲۰۲۲: ۶۸۰)
۱۳. «شربت طلایی» از «محصولات فرعی جوشاندن نیشکر هنگام تصفیه‌ی شکر است و برای بیسکویت، کیک، رویه‌ی حریره و پودینگ استفاده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۰)
۱۴. در این جا و یک بار هم در فصل یازده (سایرن‌ها) «از اصطلاح هایرنو - انگلیسی dote (doaty) استفاده کرده است که واژه‌ای است محبت‌آمیز برای عزیز داشتن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۵۱۲)
۱۵. «فلورا مک‌فلزمی» قهرمان «شعری با نام Nothing to Wear (۱۸۵۷) سروده‌ی ویلیام‌الن باتلر (۱۸۲۵-۱۹۰۲)، شاعر آمریکایی، است. در آن شعر، دوشیزه مک‌فلزمی کم‌دی پر از لباس دارد، ولی باز هم شکوه می‌کند که هیچ چیز برای پوشیدن ندارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۰)
۱۶. «تصویر آشنای شاعرانه‌ای که در آثار گوناگون آمده است، از جمله کتاب *Forth Book of Airs* سروده‌ی تامس کمپیون (ترانه‌سرای انگلیسی ۱۵۶۷-۱۶۲۰) و نمایشنامه‌ی رؤیای شب نیمه‌ی تابستان (شکسپیر) که در آن، دمتریوس به هلن می‌گوید: "آه، چه رسیده‌ای در معرض نمایش / لب‌های تو، آن گیلاس‌های بوسه، وسوسه‌گر." (پرده‌ی سوم، صحنه‌ی دوم)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۰)
۱۷. «قاعدہ‌ی طلایی» از «موعظه‌ی عیسی بالای کوه است: "هر چه را می‌خواهی دیگری برای تو انجام دهد، تو هم همان را برای او انجام بده." (متی: ۷:۱۲)» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۸۵)
۱۸. «تخم نفاق» که معادل ترجمه‌ی تحت‌اللفظی «سیب اختلاف» در این متن است «اشاره به افسانه‌ی معروف یونانی است. اریس، الهه‌ی اختلاف، هنگام ازدواج تیتس با پلئوس به این دلیل که به مراسم آن‌ها دعوت نشده بود، سیبی را پایین انداخت و گفت، آن را برای زیباترین [زن] انداخته است. آفرودیت، هرا و آتنا، هرکدام جداگانه مدعی شدند که سیب زرین به آن‌ها تعلق دارد. پاریس، شاهزاده‌ی تروا نقش داور را بازی کرد و آن را به آفرودیت داد و آفرودیت در ازایش، هلن، زن منلائوس، پادشاه اسپارتی، را به پاریس هدیه داد. پس از آن‌که پاریس هلن را دزدید، منلائوس و برادرش، آگاممنون، لشکری برای حمله به تروا مهیا کردند و جنگی ده‌ساله درگرفت. از این رو، هلن را مقصر جنگ تروا می‌دانند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۵۲) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۶۰ از فصل سه (پروتئوس) را بخوانید.
۱۹. در این جا «از اصطلاح هایرنو - انگلیسی right go wrong استفاده کرده به معنای "جدی و مصرانه"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۱۱) که برابرنهاد آن را اصطلاح «به هر قیمتی شده» گذاشتم. (م)

۲۰. این برج در سندی مونت واقع است، نه سندی کوی که حوادث آغاز رمان در آن رخ می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

درباره‌ی تاریخ «برج مارتلو» پی‌نوشت شماره‌ی ۶ و ۱۴۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.
۲۱. «برگرفته از ضرب‌المثل انگلیسی است که می‌گوید، خانه‌ی یک انگلیسی کاخ یا قلعه‌ی اوست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۲ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۲. در این جا از اصطلاح man-o'-war استفاده کرده که «منصوب است به تکه‌ای از لباس ملوانی بچه‌ها.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۲۳. کلمه‌ی unmentionables در قدیم معنای «لباس زیر» داشت، ولی اسلُت آن را «شلوار» معنا کرده است. (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۲۴. «در اوایل قرن بیستم صفت "شیک" در آگهی‌ها بیشتر برای لباس زنانه به کار می‌رفت.» (هیژرد، ۲۰۱۹: ۱۰۰)

۲۵. در این جا کلمه‌ی «هایبرنو - انگلیسی bold به معنای "ناقلا" و "بدجنس" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۲۶. «دو خط از شعر کهن ایرلندی است که معمولاً پدر، مادر یا خواهر و برادری برای سرگرم کردن بچه‌ی کوچک خانواده می‌خواند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۲۷. «این گفت‌وگو برگرفته از تجلی معنوی ناگهانی (epiphany) شماره‌ی ۳۸ جوینس است که میان پسر بچه‌ای با دو دختر جوان ردوبدل می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

درباره‌ی «تجلی معنوی ناگهانی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۵ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۲۸. «گرتی مک‌داول شخصیتی داستانی است که در فصل ده (صخره‌های سرگردان) نیز حضور دارد. مادر گرتی دوست خانواده‌ی دیگنم است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۲۹. «کلیشه‌ای رایج بود که در اولین ماجراجویی شرلوک هلمز هم آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۳۰. «گرتی نوه‌ی گیلترپ پیر، مالک سگ شکاری ایرلندی (گری اون) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱) به عبارت دیگر، گرتی به خانواده‌ی گیلترپ، خانواده‌ی مادری‌اش، شباهت بیشتری دارد تا به خانواده‌ی مک‌داول. (م)

درباره‌ی «گری اون» و «جی جی گیلترپ» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۳۱. «قرص‌هایی مکیدنی بودند که مقداری آهن داشتند و در لندن تولید می‌شدند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۱)

۳۲. «داروی به ثبت رسیده‌ای که در سال ۱۷۶۷، به مدت دو قرن در لندن تولید و مصرف آن باعث سقط جنین می‌شد. در تبلیغات دارو به تأثیر مذکور به طور غیرمستقیم اشاره می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۲)

۳۳. «شعاری تبلیغاتی بود که ابتدا در سال ۱۸۹۵ برای داروی Hood's Sarsaparilla در فریمن ژورنال استفاده شد.» (هرالد بک، جی جی آنالین)
- «شعار مذکور هرگز برای قرص‌های Widow Welch با این ترکیب به کار نمی‌رفت، بلکه جمله‌ای شبیه آن در تعریف از دارو و کارایی اش در رفع عارضه‌های عادت ماهانه استفاده می‌شد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۲)
۳۴. «یکی از لقب‌های مریم باکره "برج عاج" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۲)
۳۵. «منظور از "کمان کوپید" شکل کمانی لب بالاست و برگرفته از شعر روایی "نوس و ادونیس" سروده‌ی شکسپیر.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۲)
۳۶. «شاید برگرفته از بیتهی در فصل ۲۹ رمان چراغ‌چی (*The Lamplighter*) نوشته‌ی مریا کامنز باشد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۲)
۳۷. «ملکه‌ی پمادها یا کرم‌ها می‌تواند اشاره به محصولات پوستی مختلفی باشد. چندین محصول بریتانیایی و ایرلندی را با نام شاه پمادها یا کرم‌ها معرفی می‌کردند. شاید هم اشاره به کرم معروف فرانسوی *la Rheine das Crè mes* به معنای "ملکه‌ی کرم‌ها" باشد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)
۳۸. «مجله‌ی تصویری *Girl's Own Annual* (۱۸۸۰-۱۹۴۰)، چاپ سال ۱۸۹۷، صفحه‌ی ۷۶۸، برای حفاظت از دستان به زنان و دختران این‌گونه سفارش می‌کند: "ناخن‌هایت را بگیر و مرتب و کوتاه نگه دار [...] دستانت را بعد از یک شست‌وشوی خوب، هر شب روغن مالی کن. موقع خواب یک جفت دستکش سفید بچگانه بپوش."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)
۳۹. «در دفتر مرکز سرشماری سال ۱۹۰۱ مشخصات زنی به نام پرتا ساپل (م ۱۸۷۹) ثبت شده که ساکن خانه‌ی شماره‌ی ۷۴ خیابان سرکولار جنوبی بوده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)
۴۰. اصطلاح *at dagger drawn* یعنی «مثل کارد و پنیر بودن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)
- «وقتی دختر بچه‌ها با هم دعوا و در نتیجه قهر می‌کنند از اصطلاح *black out* استفاده می‌شود.» (همان‌جا)
۴۱. «اتور» یا «*hauteur* یعنی "نخوت در رفتار و منش" و نیز عنوان فصل ۳۰ از رمان چراغ‌چی (*The Lamplighter*) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)
- «قرن شانزدهم، در نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس، حضرت مریم بارها با عنوان "ملکه" مورد خطاب قرار می‌گیرد.» (همان‌جا) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۵ و ۱۳۰ از همین فصل را بخوانید.
۴۲. «شاید بیت معروف "ماد مولر" (*Maud Muller*) سروده‌ی شاعر آمریکایی، جان گرین لیف ویتیر (۱۸۰۷-۱۸۹۲) است: "زیرا از میان همه‌ی کلمات حزن‌انگیز زبان و قلم/ غم‌انگیزترین این است: باید می‌بود."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)
۴۳. «این اصطلاح مقدم است بر جويس و در اثری با نام *Billy Buttons* به قلم نورمن مک‌لیود آمده است: "از طریق چشم‌های آبی ایرلندی زیبایش با مهربانی نگاه می‌کرد."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳)

۴۴. «پرنسسز نولتز» (*Princess's Novelle*) یا آن‌گونه که در متن این اثر آمده، «پرنسس نولت» «مجله‌ی هفتگی لندن بود که در سال‌های ۱۸۸۶ و ۱۹۰۴ منتشر می‌شد و از سال ۱۹۰۴ به *Princess's novels* تغییر نام داد. هر شماره شامل حداقل یک داستان کامل بود. در این مجله آگهی‌هایی درباره‌ی داروهای بی‌نسخه هم وجود داشت. ستون "زن زیبا" ابداع خود جویس است، اما این مجله صفحه‌ی ویژه‌ی توصیه‌هایی برای مکاتبه‌کنندگان هم داشت. ورا وربی اسم هنرپیشه‌ی درجه دو در داستان *Admired by All* بود که نقش دزدی دغل را بازی می‌کرد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۳-۴)

۴۵. در آن زمان «نوعی مداد ابرو بود که شرکت جین بینت و شرکا (*Jean Binet & Co.*) تولید می‌کردند. در آگهی‌ای این‌گونه می‌خوانیم: "این مداد ابرو را پیشگامان مد استفاده می‌کنند. خط ابرو به چهره جذابیتی می‌دهد که براننده‌ی بانوان است."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۴)

۴۶. «عبارت "پیشگامان مد" کلیشه‌ای است که دست‌کم به آغاز قرن نوزدهم برمی‌گردد. در روزنامه‌ی فریمز ژورنال ۲۱ ژوئیه‌ی ۱۸۷۳ یادداشتی داریم با عنوان "پیشگامان مد" که در آگهی‌ای به‌ظاهر مقاله‌مانند از روزنامه‌ی آمریکایی، با لحنی کنایه‌آمیز به این عبارت اشاره می‌کند: "بانویی که در پنج سال گذشته پیشگام مد نیویورک بوده است، اظهار کرده...» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۴)

۴۷. «مجله‌های این دوره محصولاتی را تبلیغ می‌کردند و مدعی می‌شدند که حالت شرم‌آور و آزارنده‌ی سرخ شدن را درمان می‌کنند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۴)

۴۸. «کئی لیو مینگس در کارتیلیج کمپانی (*Cartilage Company*) شهر راجستر، نیویورک، در آگهی‌هایش از چنین جمله‌هایی استفاده می‌کرد: "چطور می‌توانی قه‌لبند شوی" یا "دو تا پنج اینچ به قامتت بیفزاید."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۴)

۴۹. «این جمله نیز در تبلیغ شیئی فلزی برای شکل دادن به بینی استفاده می‌شد. آن را ام‌تریلیتی، متخصص اعضای صورت، در نیویورک تولید می‌کرد و از سال ۱۹۱۵ به بعد، آن را در بسیاری از روزنامه‌های آمریکایی تبلیغ می‌کردند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۴)

۵۰. «منظور، بیه‌ی پدی دیگنم است. خانه‌ی دیگنم در ۶۰۰ متری همین ساحلی واقع است که اکنون گرتی در آن نشسته است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۴)

۵۱. «در اثری از لیدی وایلد با نام درمان‌های کهن، افسون‌ها و شیوه‌های کاربردی درمان ایرلند می‌نویسد: "کوتاه کردن مو به هنگام ماه نو و زیر نور خود ماه خوش‌یمن است؛ اما هرگز نباید روز جمعه کوتاه کرد، چون بدیمن‌ترین روز از روزهای سال است." در ژوئن آن سال، ماه نوروز دوشنبه‌ی سیزدهم پدیدار شده بود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۵)

۵۲. «بنا به شعری قدیمی درباره‌ی اهمیت کوتاه کردن مو و چیدن ناخن در روزهای خاص، چیدن آن‌ها در روز سه‌شنبه باعث وفور ثروت می‌شود و در روز پنجشنبه رسیدن یک جفت کفش نو.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۵)

۵۳. «جويس عبارت مذکور را از رمان *The Guiding Thread* (۱۹۱۶) نوشته‌ی بیاتريس هرادن (۱۸۶۴-۱۹۳۶) گرفته است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۸۵)

۵۴. «ويليام اولن وايلي (۱۸۸۱-۱۹۶۴) يکي از دوچرخه‌سواران مسابقه‌ی نيم‌مايلي دوچرخه معلولان [پي‌نوشت شماره‌ی ۲۴۵ فصل ده] بود. وايلي متولد دابن، فارغ‌التحصيل رشته‌ی وکالت از ترينيتي کالج بود [...] اما نتايج آمار سرشماری ۱۹۰۱ نشان می‌دهد که او برادر کوچک‌تری نداشته است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۸۵)

«هيچ مؤسسه‌ای به‌نام دانشگاه کالج ترينيتي نداريم. ترينيتي کالج تنها مؤسسه‌ی کالج متعلق به دانشگاه دابن است.» (همان‌جا)

۵۵. «کليسای کاتوليك، به‌طورکلي، با ازدواج فرد کاتوليك با غيرکاتوليك مخالف بود و در ايرلند، ازدواج کاتوليك و پروتستان حساسيتي بيشر برمی‌انگيخت. در سال ۱۹۰۸، پاپ فرمان داد که فرزندان ازدواج‌های برون‌مذهبي بايد کاتوليك شوند. پدر وايلي، رابرت بيتي وايلي، کشيش پرزبیتاریان بود و پرزبیتاریان‌ها بيشر از سايرين با ازدواج برون‌مذهبي مخالف بودند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۸۵)

۵۶. «رنگ دالی (dolly dyes) به‌معنای "رنگ عروسکی" نوعی نام تجاری است برای رنگ‌هایی که شرکت تجاری ويليام اچ و پسران به‌منظور مصارف خانگی توليد می‌کردند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۸۶)

برای مطالعه‌ی مقاله‌ای درباره‌ی «تبليغات در يولسيز و ایده‌ی کارناوالی باختين» به‌قلم مترجم کد مقابل را اسکن کنید.



«در دومين ويراست *OED* (فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد) مربوط به دهه‌ی هفتاد قرن بيستم، ۱۷۰۹ مرتبه به آثار جيمز جويس استناد شده که از اين شمار، ۵۴۸ مورد برای اولين بار توسط جويس استفاده شده است. اما در ويراست سوم موفق شده‌اند ۸۴ مورد از ۵۴۸ مورد را در متون قبلی بيايند.» (جيمز جويس آنلاين نت)

«Self-tinted (به‌معنای "خودرنگ‌کرده" يا "رنگ‌شده توسط خود فرد") يکي از نمونه‌های نقل‌قول از آثار جيمز جويس بوده که در ويراست نهايي *OED* وجود ندارد.» (همان‌جا)

«*The Lady Pictorial* هفته‌نامه‌ای بود که از سال ۱۸۸۱ تا ۱۹۲۱، پنجشنبه‌ها در لندن منتشر می‌شد با تبليغاتی برای جلب توجه بانوان طبقه‌ی متوسط.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۸۶)

۵۷. «در اين جا اصطلاح sit يعنی «آراستگی و خوب نشستن قطعه‌ای لباس بر تن فرد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۸۶)

۵۸. «دامن سه‌ربع اشاره دارد به طول يا عرض دامن و اگر منظور عرض دامن باشد، حالتی است که وقتی دامن روی زمين پهن شود سه‌ربع يک دایره را اشغال کند. در آن زمان اين اصطلاح در هر دو معنا به‌کار می‌رفت، ولی در ايرلند بيشر برای طول دامن استفاده می‌شد. در اين صورت، گرتی مچ پا

به پابینش را در معرض دید گذاشته است و اگر منظور عرض باشد، بیشتر پایش را. در این جا stride با معنای "سه یا چهار اینچ جای اضافه برای راحت جابه‌جا شدن و گام برداشتن" اصطلاحی مربوط به خیاط‌هاست. (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۶)

۵۹. کلمه‌ی «دلبند» در این عبارت «اصطلاحی است رایج در بیان دوست داشتن یا تحیب کلاه. مثلاً هنری جیمز (۱۸۴۳-۱۹۱۶) در اثری با نام آن چه می‌زی می‌دانست (۱۸۹۷) می‌نویسد: "کلاه کوچک دلبند - در چمدانم [...] زیباترین آبی است." (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۶)

۶۰. درباره‌ی فروشگاه کلیری پی‌نوشت شماره‌ی ۸۱ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید. ۶۱. «هفت انگشت» نوعی «واحد اندازه‌گیری در خیاطی است معادل یازده‌ونیم سانتیمتر». (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۷)

۶۲. کفش شماره‌ی پنج معادل شماره‌ی سی و پنج - سی و شش در شماره‌بندی کفش‌ها در اروپا و ایران است. (م)

۶۳. «ash, oak or elm» اصطلاحی است «برای ابراز قطعیت در مورد چیزی» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۷) که به «هرگز و به عمرش هم نخواهد داشت» ترجمه شد. (م) ۶۴. «در جوراب‌بافی پاشنه‌ی جوراب را دو برابر کلفت‌تر می‌بافتند و این کلفتی تا پشت پا ادامه داشت.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۷)

۶۵. واژه‌ی dinky یعنی «نقلی و ناز.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۷) ۶۶. «رنگ آبی به مریم باکره منتسب است [پی‌نوشت شماره‌ی ۹۱ از فصل یازده (سایرن‌ها)] و تصور خوش‌یمن بودن رنگ آبی در شعری آموزنده برای عروس آمده است: "یک چیز کهنه، یک چیز نو،/ یک چیز قرصی، یک چیز آبی،/ و یک شش‌پنسی نقره‌ای در کفشش." (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۸) ۶۷. «رنگ سبز بدیمن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۸)

۶۸. «از باوری خرافی است با این مضمون که اگر لباسی را به‌حسب تصادف پشت‌ورو پوشیم، خوش‌شانسی می‌آورد. در میان بیشتر ملل مسیحی، روز جمعه بدیمن تلقی می‌شد، زیرا روز به صلیب کشیدن عیسی بود. به این دلیل، بیشتر چیزهایی که در روزهای دیگر هفته خوش‌شانسی می‌آورند، در این روز بدیمن‌اند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۸)

کلمه‌ی «چون» در این جمله‌ی طولانی مطابق متن اصلی پنج بار تکرار شده است. (م) «در زبان هایرنو - انگلیسی حرف اضافه‌ی of مکرراً به‌جای on استفاده می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۲۱۰) در این جا هم به‌جای on Friday از Friday استفاده شده است. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۶۹. «برداشتی از آینده‌ی جادویی در قصه‌ی پریان "سفیدبرفی" نوشته‌ی برادران گریم است: "تو، ای شهبانو، قشنگ‌ترین این سرزمینی."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۸)

۷۰. «تی سی دی (T.C.D.) سرواژه‌های ترینیتی کالج دابلن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۸۸)

۷۱. «از قواعد تشریفات بود که در ستونی در روزنامه شرح ازدواج پسر ارشد را متمایز از دیگر فرزندان می‌نوشتند، اما این قاعده فقط برای اشراف و شاهزادگان اجرا می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۸)
 «فریمین ژورنال ستونی از روزنامه‌اش را به این اخبار اختصاص داده بود.» (همان‌جا)
 ۷۲. درباره‌ی خانواده‌ی «استونر» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۲ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۷۳. «درحالی‌که تفاوت طبقاتی مشخصی در میان جامعه وجود داشت، از پسرهای همه‌ی طبقات جامعه انتظار می‌رفت که تا حدود دوازده یا سیزده سالگی فقط شلوارک بپوشند و پس از آن دیگر باید شلوار می‌پوشیدند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۸)

۷۴. «در اصل از شعر "آبراهام لینکلن" سروده‌ی سمونل ولنتاین کُل، شاعر آمریکایی است: "کسی که در میان مردان زمانه‌اش مثل یک مرد زیست، / و به روزگار امروز تعلق دارد." ولی اکنون ضرب‌المثل شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۸)

۷۵. «واگویه‌ای از آهنگ "انتظار" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۹) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۳ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

«این مثلی دیرینه است که در سال کیبسه، زنان می‌توانند از مردان مورد علاقه‌شان خواستگاری کنند و اگر پذیرفته نشود، تقاضای لباس ابریشمی کنند. ۱۹۰۴ اولین سال کیبسه‌ی قرن بیستم بود.» (همان‌جا)

۷۶. «در قصه‌ی "سفیدبرفی" پسر شاه پریان سفیدبرفی را از سحر و جادوی زن‌بابای اهریمنش آزاد می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۹)

۷۷. «نقل قول نسبتاً غلطی از بخشی از خطبه‌ی عقد ازدواج است: "از امروز به بعد، در خوشی، در سختی، در ثروت، در فقر، در بیماری، در سلامتی، تا این‌که مرگ ما را از هم جدا کند."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۹)

۷۸. «حریره‌ی ملکه ان ترکیبی است از نان آسیاب‌شده، برش‌های سیب، شکر، کشمش بی‌دانه، کره، تخم‌مرغ، جوز هندی، پوست لیمو و لیمو و پرتقال شکرپوش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۹)

۷۹. «اشاره به مکبث است: "من آرای طلایی همگانی را جلب کرده‌ام." پرده‌ی اول، صحنه‌ی هفتم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۹)

۸۰. درباره‌ی «گیلترپ و سگش (گری اُون)» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۸۱. درباره‌ی «فروشگاه کلری» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۱ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۸۲. «قاره» شامل کشورهای اروپایی است، به‌جز بریتانیا و ایرلند. (م)

۸۳. «Brekky» مخفف «breakfast» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۸۹) به‌معنای «صبحانه» است که به

«صبونه» ترجمه شد. (م)

۸۴. «Knickerbockers» نوعی «شلوارک سه‌ربع گشاد است که پسر بچه‌ها و ورزشکاران استفاده می‌کردند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۸۹)
۸۵. «Wigs on the green» اصطلاحی «هایبرنو - انگلیسی که به معنای "دعوا کردن" است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۸۹)
۸۶. جمله‌ی مذکور «عنوان نمایشنامه‌ای کمدی (۱۶۵۷) است نوشته‌ی تامس میدلتن (نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی، ح ۱۵۷۰-۱۶۲۷).» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰)
۸۷. «نسخه‌ای از بازی و شعر کودکانه است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰) مشابه بازی و شعر «لی‌لی حوضک» در زبان فارسی است. (م)
۸۸. «نیوشیومن‌گاه» برابر نهاد beoteetom است که با کلمه‌ی bottom به معنای «نشیمن‌گاه» بازی کرده است. (م)
۸۹. «As quick as look at him/you» اصطلاحی است به معنای «بلافاصله، به محض این‌که.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰)
۹۰. «تربای ممشک» تغییر یافته‌ی «مربای تمشک» است که با عبارت معادل آن در متن اصلی تطابق دارد. (م)
۹۱. «دوشیزه وایت» (Miss White) اصطلاحی است به معنای «پیشابدان.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰)
۹۲. سیسیک ترجمه‌ی Cissycums به معنای «سیسی دوست‌داشتنی» است. «cums پسوند تحیب است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰) از این رو به کاف تحیب ترجمه و به سیسی افزوده شد، مثل دخترک. (م)
۹۳. «نورا، همسر جوپس، در دوره‌ی نوجوانی، زمانی که در گالوی زندگی می‌کرد، با دوستش، مری اهلوران، لباس مردانه می‌پوشیدند، موها را زیر کلاه مردانه جمع می‌کردند و در خیابان‌های گالوی به گشت‌وگذار می‌پرداختند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰)
- در آن دوران «از زغال سوخته بیشتر برای سیاه کردن صورت‌شان در نمایش‌های خیابانی و خنیاگری استفاده می‌کردند.» (همان‌جا)
- «تریتن‌ویل خیابان اصلی شمالی - جنوبی از سندی‌مونت تا آیریش‌تون است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰)
- درباره‌ی «آیریش‌تون» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۴ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۹۴. «اصطلاحی هایبرنو - انگلیسی است. فردی که بیش از اندازه موجه و معقول حرف بزند، شیرین‌تر از آن است که قلابی نباشد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۰)
- منظور از این اصطلاح این است که انسان‌ها در همه حال نمی‌توانند خوب و سالم باشند، مگر چهره‌ی دروغین از خود بسازند. (م)

۹۵. به‌گفته‌ی مایکل جی کامینگز، «منظور از عبارت pealing anthem موسیقی باشکوهی است که با ارگ می‌نوازند.» (۲۰۰۳: ۵)

«در رمان یولسيز، کلمه‌ی organ بارها و در معانی متفاوت، از موسیقایی و علمی گرفته تا مفهوم جنسی، آمده است: در بیشتر موارد به‌معنای «ابزار موسیقایی» است مانند mouthorgan [سازدهنی] یا streetorgan [ارگ خیابانی] و یا در این مورد به‌خصوص ارگ کلیسایی که بلوم چندین بار به آن اشاره می‌کند، مثلاً در فصل پنج که می‌گوید: «مانده‌ام این‌جا کی ارگ می‌زند؟ گلن پیر. یکی دیگر از معانی واژه‌ی مذکور، اعضای داخل شکم حیوانات است، مانند قلوه‌ای که در فصل چهارم می‌خورد. معنای دیگر ارگان روزنامه است. مثلاً در فصل هفت: «چطور یک ارگان بزرگ روزنامه به وجود می‌آید.» (همان‌جا)

۹۶. «مبلغ» (missioner) «در کاربرد امروزی، فردی است که در محدوده‌ی کشور خود مشغول تبلیغ دین و انسانیت است؛ کسی که مسئول هیئت مبلغان کشیش نشین است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱)

۹۷. «پدر هیوز در کلیسای پرزبیتاری سینت فرانسیس اکسپویر در خیابان گاردینر شمالی زندگی می‌کرد. پدر جان کانمی راهب اعظم آن‌جا بود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱)

۹۸. «دعای اختتام مراسم عشای ربانی معمولاً نیایش مخصوص عصر یا غروب است و شامل خواندن سرود نیایش یا دعا و یا آوازهای مذهبی پیش از عرضه‌ی نان و شراب مقدس است که روی محراب و میان چراغ‌ها گذاشته می‌شود. در پایان دعا، کشیش ظرف نان و شراب را در دست می‌گیرد و بر زانوزدگان صلیب می‌کشد. ترتیب این آیین و دعاها نامبرده‌شده در متن از فعالیت‌های معمول کلیساهای ایرلند است، اما در کشورهای دیگر بدین‌گونه اجرا نمی‌شود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱)

۹۹. «Fane همان معبد است و عبارت «معبد بی‌ریا» ترکیبی مصطلح است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱)

۱۰۰. «Immaculate همان مریم باکره‌ی مقدس است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱)

۱۰۱. «نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس یا نیایش‌نامه‌ی لورتو از قرن شانزدهم یکی از معروف‌ترین دعاها و ویژه‌ی توسل به مریم مقدس است و معمولاً بلافاصله بعد از دعای عشای ربانی خوانده می‌شود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱)

۱۰۲. «پیرسنز ویکلی (Pearson's Weekly) مجله‌ای معروف بود که در لندن منتشر می‌شد [...] با تبلیغات داروهای انحصاری و دست‌ساز عطاری‌ها برای درمان اعتیاد به الکل.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱-۲)

۱۰۳. In a brown study یعنی «در بحر تفکر فرورفتن.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱-۶۹۲)

۱۰۴. «مردی که دستش را رو به زنی بلند می‌کند به‌جز برای نازنوازش» از «نمایشنامه‌ی جان توبین (۱۷۷۰-۱۸۰۴) با نام ماه غسل (۱۸۰۴) برداشت شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۲)

۱۰۵. «مقتدرترین» و «رحمان‌ترین» «دو لقب مریم باکره است از نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس یا نیایش‌نامه‌ی لورتو.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۶۹۱-۶۹۲)

۱۰۶. «سندی مونت گرین پارکی کوچک است در انتهای جنوبی خیابان سندی مونت، در حدود هفتصد متر دور از جای کنونی گرتی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۲)

۱۰۷. Screwed یعنی «مست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۲)

۱۰۸. عبارت «نمونه‌ی دکتر فل» یعنی «دوست نداشتن یکی بدون دانستن علت آن.» (اسلُت،

۲۰۲۲: ۶۹۲)

«دکتر جان فل (۱۶۲۵-۱۶۸۶) ابتدا رئیس کرایست چرچ کالج دانشگاه آکسفورد و بعدها اسقف آکسفورد شد.» (همان‌جا)

«درواقع، اساس این کنایه و شهرت دکتر فل به شوخ‌طبعی تامس براون (۱۶۶۳-۱۷۰۴، نویسنده‌ی انگلیسی) برمی‌گردد. تامس براون در زمان دانشجویی‌اش در دانشگاه آکسفورد شاگرد دکتر فل بود. روزی دکتر فل براون را تهدید به اخراج می‌کند، مگر تکالیفی را که برایش تعیین کرده انجام دهد. براون در پاسخ به او می‌گوید: "من تو را دوست ندارم، دکتر فل/ دلپش را نمی‌توانم بگویم/ اما این را می‌دانم، خیلی خوب می‌دانم/ که تو را دوست ندارم، دکتر فل."» (همان‌جا)

۱۰۹. «کلمات پس‌وپیش‌شده‌ی عنوان ترانه‌ی "با همه‌ی تقصیراتش من هنوز عاشق اویم" سروده‌ی مونرو اچ ژزن‌فلد است.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۲۷)

۱۱۰. جمله‌ی «به من بگو، مری، چطور از تو خواستگاری کنم» به‌گفته‌ی بوئن، «عنوان ترانه‌ای معروف از جی ای هادسن است.» (۱۹۷۴: ۲۲۷)

۱۱۱. «از بند ترجیع در تک‌خوانی پرده‌ی دوم *The Siege of Rochelle* (۱۸۳۵) اثر مایکل ویلیام بالف (۱۸۰۸-۱۸۷۰) و لیبرتو (متن اپرا) از ادوارد فیتزبال (۱۷۹۲-۱۸۷۳) است.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۲۷)

۱۱۲. «نوعی سس از پیش‌آماده‌ی سالاد است و محصول شرکت اف لیژن‌بی و پسر (F. Lazenby & Son) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۲)

۱۱۳. «وقتی ماه چراغش را در آسمان بالا برده» (*The Moon Hath Raised Her Lamp Above*) «عنوان ترانه‌ای از کتاب لی لی کیلارنی (*The Lily of Killarney*، ۱۸۶۲) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۳) «لی لی کیلارنی (۱۸۶۰) اپرایی ملودرام است که براساس *The Colleen Bawn* نوشته‌ی دیون بوسی‌کالت (۱۸۲۲-۱۸۹۰) ساخته شده است. جی اف بایرن در اثری با نام سال‌های سکوت، اشاره می‌کند که در حدود سال ۱۹۰۲، او و جوئیس به تماشای اپرای مذکور رفته‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۷۹-۱۸۰)

درباره‌ی «نمایشنامه‌ی ملودرام و موزیکال» مذکور پی‌نوشت شماره‌ی ۸۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۱۴. «علت مرگ دیگنم در فصل چهارده (گاوهای خورشید) و بعد در فصل هفده (ایتاکا) apoplexy اعلام شده است. از قرون وسطا تا قرن بیستم این واژه را برای هر مرگ ناگهانی بعد از سقوط هوشیاری به کار می‌بردند. اما در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به خونریزی داخلی، به‌ویژه

سکته‌ی مغزی همراه با خونریزی، اطلاق می‌شد. در این فصل، گرتی علت مرگ او را سکته‌ی مغزی می‌خواند. در فصل پانزده (سرسی) خود دیکنم بزرگ شدن قلب را علت مرگش می‌داند. مصرف بی‌رویه‌ی مشروبات الکلی هم به بزرگ شدن قلب می‌انجامد هم به سکته‌ی مغزی و به قول اسلت، علت اصلی سکته‌ی مغزی، ”بزرگ شدن ماهیچه‌ی قلب“ است.» (هانت، ۲۰۱۷)

۱۱۵. «چارلی و تام احتمالاً برادران گرتی‌اند. پتسی و فردی دیکنم هم فرزندان آقای پدی دیکنم هستند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

۱۱۶. درباره‌ی «لینولنوم کتسی» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۶۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۱۱۷. «در نمایشنامه‌ی هملت، لانتز آفلیا را این‌گونه وصف می‌کند: ”خواهرم فرشته‌ی رحمت است.“ ”فرشته‌ی رحمت“ نیز عنوان فصل پانزدهم رمان چراغ‌چی (*The Lamplighter*, ۱۸۵۴) نوشته‌ی مریا کامنز است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

۱۱۸. «مخروط منتول که برای سردرد استفاده می‌شد، قطعه‌ای مخروطی شکل بود حاوی منتول و موم کافوری که به نقطه‌ی دردناک می‌مالیدند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

۱۱۹. «پس از آن‌که کار فرد با گاز تمام می‌شد، شیر اصلی آن را برای پیشگیری از خطر و نشت گاز می‌بستند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

۱۲۰. «محلول ”کلرات آهک“ نوعی مایع شوینده و ضدعفونی‌کننده بود که برای شست‌وشو و نظافت دستشویی‌های صحرایی استفاده می‌کردند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۸۹)

۱۲۱. «تقویم کریسمس تقویمی سالانه یا بیشتر سالنامه‌ای بود شامل تقویم ماه و روز، داده‌ها و محاسبات نجومی مذهبی و اطلاعات دیگر مثل وضعیت هواشناسی و فال‌بینی.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

درباره‌ی ویلیام جی تونی پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۴ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۱۲۲. «ایام خوش به‌یادماندنی (*Halcyon days*) اصطلاحی است برای زمان‌های خوشی و آرامش.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

۱۲۳. «در او‌دیسه، ناسیکا زنی با ”بازوان سفید“ وصف می‌شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۳)

۱۲۴. «جان واکر (فرهنگ‌نویس انگلیسی، ۱۷۳۲-۱۸۰۷) در سال ۱۷۹۱، فرهنگ‌نامه‌ای منتشر کرد با نام *A Critical Pronouncing Dictionary and Expositor of the English Language* و به‌هدف عرضه‌ی قواعدی معین برای تلفظ واژگان انگلیسی. فرهنگ‌نامه‌ی واکر از ۱۷۹۱ تا ۱۹۰۴ بیش از صد بار تجدید چاپ شده بود.» (جوئن بیل، ۱۹۹۹: ۷۹)

«به‌قول فریتز سن، در فرهنگ‌نامه‌ی واکر عبارت مذکور این‌گونه ضبط شده است: hăl -ce-ön: (۱) شه‌مغ یا پرنده‌ای که گفته می‌شود در هوای ملایم‌تر زمستان در لانه‌ای روی صخره‌های نزدیک دریا تخم‌گذاری می‌کند و در طول مدت نشستن روی تخم‌هایش هوای ملایم را حفظ می‌کند. (۲) لقبی که

در آغاز، به هفت روز پیش و هفت روز پس از انقلابین زمستان اطلاق می‌شد اگر هوا واقعاً ملایم بود. به عبارتی یعنی: «آرام، ملایم، ساکت، بی‌دردسر و خوش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴)

«انقلابین در نجوم، دو نقطه‌ی انقلاب زمستانی و تابستانی بر روی دایرة البروج است. زمانی که خورشید در بیشترین فاصله‌ی زاویه‌ای از استوای آسمان است.» (دهخدا)

۱۲۵. «باز نمود صحنه‌ای از اودیسه است. در این صحنه ناسیکا و ندیمه‌هایش هنگام بازی با توپ متوجه حضور اودیسیوس می‌شوند: «شاهزاده خانم توپ را به سمت یکی از ندیمه‌هایش پرتاب کرد/ و توپ به داخل گرداب افتاد/ و همه فریاد زدند و اودیسیوس نجیب‌زاده بیدار شد/ و نشست و در قلب و روحش به فکر فرو رفت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴)

۱۲۶. «نقل قولی از شعر آموزنده‌ی ویلیام ای هیکسن (۱۸۰۳-۱۸۷۰)، نویسنده‌ی انگلیسی، است: «اگر اولین بار موفق نشدی/ دوباره امتحان کن، دوباره.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴)

۱۲۷. در این‌جا از اصطلاح shingle استفاده کرده به معنای «ساحل یا گستره‌ای که با ریگ‌های گرد روان پوشیده شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴)

۱۲۸. «و صورتش... که در عمرش دیده بود» واگویه‌ای «از رمان *The Guiding Thread* (۱۹۱۶) نوشته‌ی بیاتریس هرادن (۱۸۶۴-۱۹۳۶): «دید که صورتش به طرزی عجیب افسرده و خسته است.» (هرالد بک، جی‌جی آنالین، ص ۲۱)

۱۲۹. درباره‌ی «بدون لکه‌ای از گناه اولیه باردار شد،» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۰ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.

۱۳۰. «القاب متعددی به مریم باکره نسبت داده شده است، از جمله، «مقتدرترین»، «رحمان‌ترین»، «کنجانه‌ی معنویت» و دیگر نام‌ها.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱ و ۱۰۵ از همین فصل را بخوانید.

۱۳۱. «این عبارت از نیایش حضرت عیسی است: «نان امروزمان را به ما ارزانی دار.» درضمن، این عبارت همواره به‌عنوان نامی برای مردمان فقیر استفاده می‌شد: «همه می‌دانید که خیلی چیزها در جامعه‌ی انسانی وارونه است. هیچ‌کس نمی‌تواند آن را به اندازه‌ی زحمت‌کشان برای نان روزانه‌شان درک کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴)

«در دعای اصلی عبارت "erred and strayed" [خطا کرده و سرگردان شده‌اند] را داریم، اما جویس آن را به "erred and wandered" [خطا کرده و آواره شده‌اند] تغییر داده است.» (همان‌جا)

۱۳۲. «این دعا به اشتباه به سینت برنارد (۱۰۹۰-۱۱۵۳) نسبت داده شده که در واقع، کلود برنارد (۱۵۸۸-۱۶۴۱) آن را معروف کرده است. خود دعا در پایان قرن پانزدهم نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴-۶۹۵)

۱۳۳. «گرچه سینت دنیس از قدیسان فرانسه است، در ایرلند هم ادای عبارت "سینت دنیس مقدس" برای ابراز شگفتی رایج بود.» (هرالد بک، جیمز جویس آنالین نت)

۱۳۴. «عبارت *possing wet* برابر نهاد *soaking wet* به معنای “خیس خیس” است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۵)

۱۳۵. «پيچيکو» (*geegee*) «يعنی “اسب” و در اصل کلمه‌ای کودکانه است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۵)

«پاف‌پاف» (*puffpuff*) «صدای مکرر موتور بخار لوکوموتیو است، به‌ویژه در زبان کودکانه.» (همان‌جا)

«واژه‌ی *soothing* معادل *cajole* به معنای “با چرب‌زبانی کسی را راضی کردن” آمده است.» (همان‌جا)

۱۳۶. در این‌جا از اصطلاح «*out of that*» استفاده کرده که به‌گفته‌ی پی دبلیو جویس «به معنای “ول کردن” یا “دست برداشتن” است.» (۲۰۱۲: ۳۱۰)

از سوی دیگر، «*The English Dialect Dictionary* آن را به “فوری” معنا کرده است. اما هر دو مثال موجود در این فرهنگ‌نامه گویای آن است که این عبارت می‌تواند یک قید تأکیدی باشد و ضرورتاً معنای “فوری” نمی‌دهد. عبارت مذکور بارها در یولسيز آمده است و معنایش به سیاق متن بستگی دارد. گاهی معنای “دست بردار” یا “فوری” می‌دهد، گاهی قید تأکیدی است و گاهی قید تأکیدی است به همراه ابراز تمسخر یا دروغ پنداشتن.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۹۲)

۱۳۷. «چراغ دریایی بیلی» در «بخش جنوبی قله‌ی تپه‌ی هوث واقع است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۵)

«جویس مثل بسیاری دیگر *Baily* را با دیکته‌ی اشتباه *Bailey* نوشته است.» (همان‌جا)

۱۳۸. «سر جان مارتین هاروی، (۱۸۶۳-۱۹۴۴)، بازیگر معروف و موفق انگلیسی و تولیدکننده‌ی تئاتر، به‌دلیل خوش‌تیپی، بازیگری خوب و کارگردانی مدبرانه‌اش به شهرت رسیده بود. هاروی در سال ۱۹۲۱ لقب سر گرفت. او اغلب در دابلن بازی می‌کرد و تا آن‌جا مورد احترام بود که برای سخنرانی به ترینیتی کالج دعوت می‌شد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۵)

۱۳۹. «تنها ریپینگهم موجود در فهرست مرکز آمار سال ۱۹۰۱ جوزف و الن ریپینگهم در شهر گالوی بودند. در سال ۱۸۹۹، جوزف و الن در خیابان ابی‌گیت جنوبی، در فاصله‌ی ۱۵۰ متری از خانه‌ی نورا بارنکل زندگی می‌کردند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۵)

گرتی بلوم را بر آن بازیگر ترجیح می‌دهد، زیرا سبیل دارد و از این جهت به او شباهت ندارد. علت اصلی‌اش این است که گرتی، برخلاف وینی ریپینگهم، کشته‌مرده‌ی یا شیفته‌ی بازیگران نیست. (م)

۱۴۰. «تورنتن معتقد است که این حکایت از کم‌دی رماتیک دو رُز (۱۸۷۰) اثر جیمز آبری (درام‌نویس انگلیسی، ۱۸۳۸-۱۸۹۹) برداشت شده است. دو شخصیت خواهر این نمایشنامه لباس‌های یکسان می‌پوشیدند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

۱۴۱. «واژه‌ی فرانسوی *retroussé* به معنای "دماغ سربالا" است. در مقاله‌ای درباره‌ی دلالت نوع بینی بر شخصیت فرد، نویسنده دماغ سربالا را نشان شخصیت بدجنس، بذله‌گو و نمایشی معرفی می‌کند و دماغ عقاب‌ی را نشان شخصیت باشهامت و اهل کاسبی.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

۱۴۲. «واگویه‌ای است از کینگ لیر در نمایشنامه‌ی کینگ لیر اثر شکسپیر: "من مردی هستم/ که بیشتر بر او گناه روا داشته شده تا گناه کرده باشد." (پرده‌ی سوم، صحنه‌ی دوم)» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

۱۴۳. «در سال ۱۹۰۴ دو چرخه‌سواری زنان هنوز عملی شرم‌آور بود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

۱۴۴. «عبارت "خاطره‌ی گذشته" مصرعی از آهنگ "گیاهی هست که گل می‌دهد" از اپرای مریتانا (۱۸۴۵) نوشته‌ی ادوارد فیتزبال (۱۷۹۲-۱۸۷۳) با موسیقی ویلیام وینسنت والاس (۱۸۱۳-۱۸۶۵) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

درباره‌ی این اپرا پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۶ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۱۴۵. «از نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس یا نیایش‌نامه‌ی لورتوست: "پناه گناهکاران/ تسلی‌بخش رنج‌دیدگان/.../ اُرا پرو نوییس." این عبارت آخر (*Ora pro nobis*) لاتین است به معنای "شفاعت ما را بطلب" و عبارت "تسلی‌بخش رنج‌دیدگان" عنوان فصل سوم از رمان چراغ‌چی (*The Lamplighter*) نوشته‌ی مریا کامنز است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

درباره‌ی رمان مذکور قسمت پیش‌نگاشت و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۸ از همین فصل را بخوانید.

۱۴۶. «احتمالاً اشاره‌ای است به دعایی در کتاب دعای *The Raccolta* (مجموعه‌ای که با اجازه‌ی واتیکان گردآوری و منتشر شده است) با نام "ذکر هفت اندوه" که در آن هفت اندوه مریم باکره مورد مذاقه قرار می‌گیرد. هفت اندوه مریم عبارتند از: پیشگویی شمعون؛ پرواز به مصر؛ از دست دادن کودک مقدس در اورشلیم؛ دیدار با عیسی در راهش به سوی جلیلتا؛ ایستادن در پای صلیب؛ پایین آوردن عیسی از صلیب؛ شرکت در مراسم دفن عیسی.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

۱۴۷. درباره‌ی «انجمن خیریه» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۵ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

«باید انجمن خیریه‌ی باکره‌ی مقدسی باشد که در سال ۱۵۶۳ بنا گذاشته شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۶)

«در دسامبر ۱۸۹۵، انجمن خیریه‌ی باکره‌ی مقدس در کالج بلوُدر، جوئیس سیزده‌ساله را به عضویت می‌پذیرد. در سپتامبر سال بعد، او عضو نمونه و سرگروه انجمن می‌شود.» (المن، ۱۹۸۳: ۴۷)

درباره‌ی «پدر کُتروئ» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۸ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«پدر روحانی جان کِن اُهلن (۱۸۲۱-۱۹۰۵)، رئیس کلیسای کاتولیک سینت مری، ستاره‌ی دریا، در سندی مونت بود و در شماره‌ی ۳ تراس لیهی زندگی می‌کرد. اُهلن نویسنده‌ی اثر نه‌جلدی *The Lives of the Irish Saints* بود که آن را در سال ۱۸۷۵، پس از سی سال کار مستمر، منتشر کرد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۴۸. «جامه‌ی راهبه‌های دومینیک شامل نیم‌تنه‌ی سفید، ردای کلاه‌دار سیاه و کمربندی چرمی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۴۹. «نمایش نهم‌روزه برای سینت دومینیک، کسی که خود را به مریم مقدس و ذکر تسبیح او وقف کرد، عبارت است از نه روز نیایشی که به عید او در چهارم اوت ختم می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)
۱۵۰. «مری هنگام بشارت دادن دستور جبرئیل را می‌پذیرد و می‌گوید، "بنگر به خادمه‌ی خدا: باشد که در من اتفاق بیفتد بنابه خواست تو." (لوقا، ۱:۳۸)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۵۱. گرتی قصد دارد برای کشیش هدیه‌ای ببرد و به یک ساعت رومیزی فکر می‌کند، اما یادش می‌آید که وقتی به‌منظور برنامه‌ریزی درباره‌ی گل‌های مراسم عبادت چهل‌ساعته به خانه‌اش رفته، در آن‌جا، یک ساعت رومیزی دیده است. «در عبادت چهل‌ساعته، نان و شراب مقدس به مدت چهل ساعت در ظرف آن در معرض دید قرار می‌گیرد و در تمام این مدت نیایش‌کنندگان دعا می‌خوانند. این مدت زمان تقریباً برابر است با ساعاتی که عیسی بعد از به صلیب کشیده شدن در قبر می‌ماند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۵۲. «مناظر تذهیب‌شده: تصاویر مناظری که با رنگ‌های شفاف و رنگیزه‌های براق و غیره تزئین شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۵۳. «خیزاب یا مَد مذکور یک بار حدود ساعت ۷ آن روز می‌آید و باری دیگر، ساعت ۱:۰۶ دقیقه‌ی نیمه‌شب.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)
پی‌نوشت شماره‌ی ۹ از همین فصل را بخوانید.

۱۵۴. در این‌جا از اصطلاح thingamerry استفاده کرده است به معنای «چیزی که اسمش را به‌یاد نمی‌آوریم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۵۵. در این‌جا اصطلاح throw her hat at it را آورده است به معنای «ابراز بی‌خیالی و ول کردن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۵۶. «piece در گذشته به معنای "زن" یا "دختر" بود، اما بعدها بار معنایی تحقیرکننده به خود گرفت و ابژه‌ی جنسی تلقی شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۷)

۱۵۷. «نوعی پاشنه‌ی پهن با انحنا و وارونه و پایه‌ای کلوش که در قرن هفدهم، لویی شانزدهم فرانسوی که فقط ۱۶۰ سانتیمتر قد داشت، می‌پوشید تا قدش را بلند کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۰۰۲)

۱۵۸. «تابلو» (Tableau) «واژه‌ای فرانسوی و به معنای "تصویر، نقاشی، صحنه" است. در انگلیسی به معنای "جلب توجه به صحنه یا موقعیتی دراماتیک" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)
«تابلو» در زبان فارسی هم تقریباً با همین معنا کاربرد دارد.

۱۵۹. «این دعا از نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس یا نیایش‌نامه‌ی لورتوست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

(۶۹۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۱ از همین فصل را بخوانید.

۱۶۰. درباره‌ی «حامل بخورسوز» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۸ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۱۶۱. «بخور دادن نان و شراب مقدس (به‌منظور تبرک) بخشی از مراسم دعای اختتام است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۲. «*Tantum ergo*» سرودی مذهبی است از دعای اختتام که پس از در معرض دید گذاشتن نان و شراب مقدس خوانده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۳. «*tantumer gosa cramen tum* درهم‌ریخته‌ی خط اول *Tantum ergo* است: *Tantum ergo Sacramentum* (بدین ترتیب عشای ربانی عالی...).» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۴. «در آگهی تبلیغاتی فروشگاه کِلِت (Kellett) واقع در شماره‌های ۱۹-۲۱ خیابان گریت جُرج جنوبی یک جفت جوراب ساق‌بلند ابریشمی رنگ بدن یا مشکی به بهای سه شیلینگ و یازده پنی فقط دو شیلینگ قیمت‌گذاری شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

«فروشگاه لباس اسپرو و شرکا (Sparrow & Co) در شماره‌ی ۱۶ خیابان گریت جُرج بود.» (همان‌جا)

۱۶۵. «در سال ۱۹۰۴، عید پاک روز سوم آوریل بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۶. در این‌جا واژه‌ی brack یعنی «نقصی در پارچه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۷. در این‌جا واژه‌ی anyhow یعنی «بدجوری؛ بی‌توجهی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۸. در این جمله واژه‌ی streele «هایبرنو - انگلیسی است به‌معنای "آدم شلخته و نامرتب" و معمولاً به زنی با این ویژگی اطلاق می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۸)

۱۶۹. به‌گفته‌ی هِرالد بک در جیمز جویس آنلایینت، «این جمله واگویه‌ای از رمان *The Guiding Thread* (۱۹۱۶) نوشته‌ی بیاتریس هِرادن (۱۸۶۴-۱۹۳۶) است.» (۲۰۱۲، ۵۸)

۱۷۰. «گل رُز نمادی از مریم باکره است و "Mystical Rose" از القاب او در نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس یا نیایش‌نامه‌ی لورتوست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۱ از همین فصل را بخوانید.

۱۷۱. در این‌جا mischief «نیک‌واژه‌ای برای شر است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

باری دیگر از عبارت «out of that» استفاده کرده که به «کندن» ترجمه شد. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۷۲. «نیم ساعت گذشته از وقت بوسیدن و وقت دوباره بوسیدن» اصطلاح یا «تکیه‌کلامی است مبتذل در پاسخ به زنی که ساعت می‌پرسد. در اصل از آهنگی معروف از جی اتونوی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

۱۷۳. واژه‌ی conundrum «چیزی است که یکی اسمش را به خاطر نمی‌آورد.» (اسلُت، ۲۰۲۲:

۱۷۴. «در روز ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴، غروب آفتاب ساعت ۸:۲۷ بعد از ظهر بوده است.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۹۲)

درباره‌ی زمان کنونی داستان پیش‌نگاشت پی‌نوشت‌های همین فصل را بخوانید.
۱۷۵. «پیشابدان» (waterworks) «نیک‌واژه‌ای عامیانه است برای دستگاه دفع ادرار.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

۱۷۶. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۳ از همین فصل را بخوانید.
۱۷۷. Stays نوعی «کرس‌ت بنددار بود که با قرار دادن قطعه‌هایی از استخوان وال (و گاهی چوب یا فلز) سفت و محکم می‌شد. این کرس‌ت‌ها را زنان (و گاهی مردان) می‌پوشیدند تا به ساختمان بدن‌شان شکل بدهد و حائل آن باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۹۹)

۱۷۸. «استفاده از "به‌معنای واقعی کلمه" (literally) به‌منظور تأکید - که به‌عبارتی می‌تواند درست مخالف معنای واقعی‌اش باشد - از میانه‌ی قرن هجدهم آغاز و در قرن نوزدهم به‌تدریج متداول‌تر شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

۱۷۹. «ردا» (cope) «جبه‌ای از ابریشم یا جنسی دیگر، شبیه ردایی بلند که از پارچه‌ای نیمه‌گرد دوخته شده است و کشیش‌ها در مراسم مذهبی، عبادات شامگاهی و برنامه‌های دیگر می‌پوشند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

۱۸۰. «Panem de coelo praestitisti eis» از دعای اختتام است که درست پس از سرود نیایش تتوم ارگو خوانده می‌شود و معنای آن عبارت است از: "تو از بهشت به آن‌ها نان دادی." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

۱۸۱. «وقتی زنی کلاهش را به‌طرف مردی پرتاب می‌کند قصدش جلب نظر اوست، به‌ویژه وقتی ظاهر زن و دیگر چیزها آن‌گونه نباشد که توجه مرد مورد نظرش را جلب کند.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۹۱)
و «منظورِ گرتی این است که می‌تواند هر مردی را بخواهد تسخیر کند. از این رو، زنان برای مردی که دوستش دارند، زیباترین و پرجلوه‌ترین کلاه‌شان را بر سر می‌گذارند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۹)

۱۸۲. درباره‌ی «سال کبیسه» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ از همین فصل را بخوانید.
۱۸۳. نوعی «کبوتر جنگلی است. بر هر طرف گردن این پرنده لکه‌ی بزرگ سفیدی است که مثل نوعی حلقه‌ی ناکامل به نظر می‌آید.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

۱۸۴. عبارت «دستخوش خشم بی‌امان» (towering rage) «از رمان Bar-20 Days نوشته‌ی کلارنس ای مالفورد (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۸۳-۱۹۵۶) برداشت شده است: "کاپیتان دستخوش خشم بی‌امان فریاد زد: آهای، مردان!"» (هرالد بک، جی‌جی آنالین: ۳۷)

۱۸۵. Kinnat «به‌معنای "جوانک آب‌زیرکاه حقه‌باز" واژه‌ای هایینو-انگلیسی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

۱۸۶. اصطلاح «put that in your pipe and smoke it» یعنی «بپذیر یا با آن چه گفته شد یا انجام شد، کنار بیا، حتا اگر ناخوشایند است» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰) که به «دندان روی جگر بگذارند و قورتش بدهند» ترجمه شد. (م)

۱۸۷. در این جا از اصطلاح «پری خواب» (sandman) استفاده کرده که «در زبان کودکانه مظهر خواب است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

۱۸۸. Billy winks «یعنی "خواب" و شاید از شعری کودکانه باشد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰) یا به زبان کودکانه «خوابه.» (م)

۱۸۹. در این جا puddeny pie «از شعری کودکانه است و نمونه‌ی متفاوتی دارد که در ایرلند مرسوم است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

۱۹۰. «کنترتم» (contretems) «به‌معنای "اتفاق نابهنگام" یا "رخداد بی‌موقع" واژه‌ای فرانسوی است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰) و روی هم‌رفته، وقتی به‌کار می‌رود که قی کردن بچه می‌طلبید که سیسی به آن توجه نشان دهد و رفع و رجوعش کند. (م)

اصطلاح «in two twos» یعنی «در مدتی بسیار کوتاه، بی‌مقدمه، در یک چشم‌به‌هم‌زدن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

۱۹۱. گزاره‌ی «catch it while it was flying» به‌گفته‌ی جان سیمسون، «شعاری تبلیغاتی است که در آگهی‌های پایان قرن نوزدهم به بعد استفاده می‌شد و منظور از آن، جلب توجه مردم به کوتاه بودن دوره‌ی حراج اجناس بود.» (جیمز جویس آنلاین نت)

«مفهوم گزاره‌ی مذکور که گرتی به ادی بردمن می‌گوید، این است که ادی در فهم این که پیرامونش چه می‌گذرد، خیلی کند و گیج است: زمان رد شده و آن لحظه رفته است.» (همان‌جا)

۱۹۲. «پوششی مخصوص پوشاندن شانه‌های کشیش است: ردایی چهارگوش از جنس ابریشم که در مراسم مختلف روی شانه‌ها می‌اندازند. پوشش مذکور دستانی را که ظرف نان مقدس را نگه می‌دارد می‌پوشاند. کاربرد اولیه‌اش در دعای اختتام بوده است تا دستان کشیش را بپوشاند و از تماس مستقیم آن‌ها با ظرف نان عشای ربانی جلوگیری کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

۱۹۳. «این عبارت از ترانه‌ی "اما آخرین نگاه گذرا بر ارین را با اندوه می‌افکنم" سروده‌ی تامس مور است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۰)

«ارین» اسم هایبرنو-انگلیسی ایرلند است. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۶۶ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۹۴. «آن‌زنگ‌های غروب» از «شعری از تامس مور است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۱)

۱۹۵. درباره‌ی «خفاش» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۸ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۱۹۶. «کلیسای پرزبیتاری در تقاطع تریتن‌ویل و سندی‌مونت واقع است، در چند قدمی کلیسای کاتولیک ستاره‌ی دریا.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۱) در گذشته، چراغ‌چی با مشعل دور می‌زد و چراغ‌های خیابان‌ها را روشن می‌کرد. (م)

۱۹۷. «خیابان تریتن ویل خیابانی کوچک است با فاصله از ساحل.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۱)
 ۱۹۸. «چراغ چي (*The Lamplighter*) رمان سانتی مانتال، ملودرام و بسیار معروف مریا کامنز است که در سال ۱۸۵۴ منتشر شد. قهرمان زن داستان دختری به نام گرتی فلینت است. در رمان مذکور، گرتی سرکشی نوجوانی اش را مهار می کند و از طریق چشم پوشی از آن چه خیر اوست بر خفت نوجوانی بی مایه چیره می شود و سرانجام عشق واقعی اش را می یابد. میلی وان (۱۸۵۷) رمان دیگر کامنز بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۱)

۱۹۹. «آلبوم اعتراف نامه یا کتاب اعتراف نامه کتابی بود حاوی پرسش هایی درباره ی چیزهای مورد علاقه یا نفرت شخص که باید پاسخ می داد؛ نیز کتابی بود که بازدیدکنندگان باید شعر مورد علاقه ی خود را در آن یادداشت می کردند. در نوع ویژه ی ویکتوریایی اش، افراد نه تنها امضایشان را می گذاشتند، بلکه به مجموعه ای از پرسش ها درباره ی ویژگی ها، علایق و عقاید فردی خود پاسخ می دادند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۱)

۲۰۰. «بچه های مریم» به گفته ی اسلُت، «اسمی است منسوب به اعضای انجمن های خیریه ی مریم باکری مقدس. روی این پلاک ها طرح نشان اعجاز است شامل بیضی ای با تصویر مریم که روی کراه ایستاده و از دستانش نورهایی ساطع می شود.» (۲۰۲۲: ۷۰۱)

۲۰۱. «گل رُز اغلب ملکه ی گل ها وصف شده است. عطر این گل از معروف ترین عطرهاست و بوی معروف گل رُز سفید همیشه مورد علاقه ی بانوان بوده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۱)

۲۰۲. درباره ی «مداد ابرو» پی نوشت شماره ی ۴۵ از همین فصل را بخوانید.
 ۲۰۳. «قوطی کوچکی مخصوص نگه داری شیشه های عطر که روی در آن سوراخ هایی تعبیه شده بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۱)

۲۰۴. به گفته ی هانت، «رنگ بنفش و همگون آن، ارغوانی، در پوشش و جامه های مطرح شده در یولسيز نقش بزرگی بازی می کنند.» (۲۰۲۱) درباره ی علت آن و تاریخچه ی رنگ «بنفش» یا «ارغوانی» پی نوشت شماره ی ۴۸۹ از فصل دوازده (سایکلویس) را بخوانید.

درباره ی نوشت افزار یا «فروشگاه هیلی» پی نوشت شماره ی ۲۸۶ از فصل شش (هی دیز) را بخوانید.

۲۰۵. «لویی والش (نویسنده و قاضی منطقه، ۱۸۸۰-۱۹۴۲) با جویس هم دانشگاهی بود و در حلقه های ادبی، خود را حریفی توانمند می دید. "آیا تو واقعی ای، ایده آل من/ آیا هرگز پیش من خواهی آمد/ در گرگ و میش لطیف و ملایم" شعری از او بود که جویس اولین بند آن را در استیون قهرمان استفاده کرده است و استیون آن ها را سطرهایی مبتذل می خواند.» (استیسلاس جویس، ۱۹۸۵: ۱۷۰)

«والش بعد از استقلال ایرلند قاضی منطقه دانگال شد و ناسیونالیست محافظه کار سرسختی که از سانسور ادبی حمایت می کرد. او در شهر مَهرآ (شمال ایرلند) به دنیا آمد. مَهرآقت نیز شهرکی است در همان ناحیه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)

به‌گفته‌ی سیمون مک‌کارتی در سلسله بحث‌هایش در Modernism Lab (دانشگاه ییل) درباره‌ی یولسینز، «در کنار ادغام دو موتیف سکس و مذهب در این فصل، موتیف یا بن‌مایه‌ی دیگری هم داریم و آن تنش میان رئال و ایده‌آل است که به موازات تنش مشابه در سروده‌ی هشتم اودیسه پیش می‌رود. در آن‌جا، وقتی اودیسیوس از رودخانه بیرون می‌آید و در برابر ناسیکا ظاهر می‌شود، ناسیکا به شوهری ایده‌آل فکر می‌کند، اما او نمی‌داند که حتا ظهور اودیسیوس رئال است یا توهم.» (آنلاین نت، ۲۰۱۰) ۲۰۶. در این‌جا، نویسنده از واژه‌ی شاعرانه‌ی oftimes به‌معنای «بیشتر وقت‌ها» استفاده کرده که به «اغلب آنات» ترجمه شد. (م)

۲۰۷. «تپه‌ی دالکی در کنار ساحل و مشرف بر دریای ایرلند است.» (پی‌دبلیو جویس، ۲۰۱۲: ۹۴) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۲۰۸. «عشق به قفل‌سازها قهقهه می‌زند» یا Love Lughs at Locksmiths «عنوان نمایشنامه‌ای است از جُرج کلمن (۱۷۶۲-۱۸۳۶) از سال ۱۸۰۳ و از آن زمان به ضرب‌المثل تبدیل شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲) با این مفهوم که حتا در دوره‌های سخت زندگی، زوج‌ها راهی برای حفظ رابطه‌شان پیدا می‌کنند. (م)

۲۰۹. «کلیشه‌ای است برای از خودگذشتگی کامل یک زن (در وضعیت ایده‌آل) پس از ازدواج.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۹۳)

۲۱۰. «شاید اشاره‌ای باشد به مری راج‌فورت، زن دوم کلنل رابرت راج‌فورت، که رابرت او را به مدت ۱۷ سال در ملک خود زندانی کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲) پی‌نوشت شماره‌ی ۷۰ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«سرزمین آواز» کلیشه‌ای رایج است برای ایتالیا، اما از پایان قرن نوزدهم، سرزمین ویلز به «سرزمین آواز» معروف شد. (م)

۲۱۱. «از نمایشنامه‌ی هملت است و از آن زمان به بعد به ضرب‌المثل تبدیل شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)

هملت پس از کشتن پولونیوس به مادرش می‌گوید، «برای کشتن این مرد اظهار پشیمانی نمی‌کنم. اراده‌ی خداوند این بوده که من را بدین‌وسیله تنبیه کند و وسیله‌ی تنبیه قرار دهد [...] تنها راهی که برای مهربانی دارم بی‌رحم شدن است.» (پرده‌ی سوم، صحنه‌ی چهارم)

۲۱۲. «داجر گردشگاه روسپیان بوده است. شاید مسیر کنار رودخانه‌ی دادر در آیریش‌تون، نزدیک پادگان نظامی بگزر بوش (Beggar's Bush) باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)

۲۱۳. در این‌جا جویس افراد بخش بالای جامعه را با لحنی طعنه‌آمیز «Society with a big ess» (جامعه با اس بزرگ) معرفی می‌کند و منظور حرف اول این کلمه است که اس بزرگ است. به‌دلیل محدودیت زبان فارسی به «جامعه با حروف برجسته» ترجمه شد. (م)

«در میان مردان متأهل طبقه‌ی بالا که از همسران‌شان جدا می‌شدند، روابط جنسی نامشروع رایج بود، البته از دیدگاه طبقات متوسط و پایین‌تر جامعه.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۹۴)

۲۱۴. «از روزهای وری یاد آوردن» بیتی «از ترانه‌ی "شیرین آهنگ دیرین عشق" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)

درباره‌ی «شیرین آهنگ دیرین عشق» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳ و ۱۲۰ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.

۲۱۵. «اشاره‌ای به آهنگ "انتظار" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)

درباره‌ی «آهنگ "انتظار"» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۳ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

۲۱۶. «شاید اشاره‌ای باشد به "رؤیای جوان عشق" سروده‌ی تامس مور.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)

۲۱۷. «*Laudate Dominum omnes gentes* به معنای "خداوند را ستایش کنید، ای مردمان"

لاتین است. این سرود مذهبی در پایان دعای اختتام خوانده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۲)
پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸ از همین فصل را بخوانید.

۲۱۸. منظور این است که «در بازار مایرس آتش‌بازی برپاست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۳)

به‌هدف «جمع‌آوری اعانه برای بیمارستان تازه‌تأسیس شده‌ی مرسر» در بازار مایرس جشنی برپا کرده‌اند. پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۱۹. واژه‌ی *rossie* «هایرنو - انگلیسی است به معنای "زنی سبک‌سر، رک و مستقل" که از

کلمه‌ی ایرلندی *rásaí* به معنای "زن ولگرد، وراج اهل غیبت، خانه‌به‌دوش و یا جلف" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۳)

۲۲۰. «این عبارت از رمان *Bar-20 Days* نوشته‌ی کلارنس ای مالفورد (نویسنده‌ی آمریکایی،

۱۸۸۳-۱۹۵۶) است: "آن‌گاه نوری بر او تابید و او نمی‌دانست کی نوشتش می‌شود تا به نیتون ادای احترام کند."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۳)

۲۲۱. «*The Congested Districts Board* انجمنی دولتی بود که در سال ۱۸۹۰، آرتر بالفور

(۱۸۴۳-۱۹۳۰) برای رفع فقر در مناطق دورافتاده‌ی جنوب ایرلند تأسیس کرد. احداث این انجمن

بخشی از سیاست حزب محافظه‌کار در "نابودی نرم خودگردانی ایرلند" بود و هدف‌شان ایجاد کمی

اصلاح در وضعیت اجتماعی، تا از این طریق حمایت از خودگردانی را تضعیف کنند. انجمن مذکور

تا سال ۱۹۲۳، مدتی کوتاه پس از استقلال ایرلند، به فعالیت خود ادامه داد، اما روی هم‌رفته، موفقیتش

محدود بود و فعالیتش بیشتر متوجه مالکیت زمین بود تا توسعه‌ی واقعی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۳)

۲۲۲. «رقص دامن نوعی رقص باله است که در آن گام‌ها با حرکت دامن‌های چرخنده هماهنگ

می‌شوند. رقص دامن در مرکز تئاتر گیتی برگزار می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۳)

منظور از «لگداندازی» «لگدی است که هنگام پرتاب پا خیلی بالا می‌آید. رقصنده‌ها در یک

ردیف می‌رقصند و هم‌زمان و مکرر یکی از پاها را بالا می‌اندازند و بعد پای دیگر را.» (همان‌جا)

۲۲۳. «گرتی اشتباه می‌کند، گناهان اخلاقی مثل رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج فاقد شرایط عفو

و بخشش نیستند و از طریق اعتراف و دیه قابل بخشودگی‌اند. بنابه فرهنگ‌نامه‌ی کاتولیک، خطاهای

بخشودنی "با دعا و نیایش، اظهار ندامت، اجرای قلبی عشای ربانی و کارهای پارسایانه‌ی دیگر عفو می‌شوند" و به اعتراف نیاز ندارند. («اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۳»)

۲۲۴. به‌گفته‌ی ای‌پن جی سیمکنز، در این‌جا، «گرتی شروع عادت ماهانه‌اش را دلیل دیگری برای برانگیختگی میل جنسی خود می‌داند و می‌گوید: "درضمن به‌خاطر آمدن آن چیز دیگر بود که در راه بود." سپس، کم‌تر از صد سطر پایین‌تر، بلوم نظر او را تکرار می‌کند: "نزدیک عادت ماهانه‌اش، حدس می‌زنم قلقلکی‌شان می‌کند."» («۲۰۱۶: ۳۳»)

کاترین مولن در جستاری با نام «عادت ماهانه در یولسیز» می‌نویسد، «تا سال ۱۹۰۴، ارتودکس‌های پزشکی و نیز دکترهای قلبی به ارتباط میان عادت ماهانه و سیری‌ناپذیری جنسی زنان اعتقاد داشتند.» («۲۰۰۹: ۵۰۲»)

۲۲۵. «Nainsook نوعی پارچه‌ی کتان هندی است به‌معنای "چشم‌نواز". در ۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۰۶ روزنامه‌ی آیریش ایندپندنت در آگهی‌ای لباس زیر زنانه‌ی ناین سوک را تبلیغ کرده است.» (سیمسون، جیمز جوئیس آنلاین‌نت)

۲۲۶. «شعاری تبلیغاتی از قرن نوزدهم بود، اما ابتدا برای تبلیغ صابون و از شروع قرن بیستم برای لباس به‌کار می‌رفت.» («اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۳»)

۲۲۷. در این‌جا از واژه‌ی pettiwidth استفاده کرده «که کوتاه‌شده‌ی petticoat width است به‌معنای "عرض پارچه‌های زیردامنی". این عبارت اصطلاحی استاندارد در تبلیغات بود.» (سیمسون، جیمز جوئیس آنلاین‌نت)

۲۲۸. «مالی مایع منی استیون را به شبنم تشبیه می‌کند. درواقع، جوئیس پیش از آن هم، میان شبنم و منی رابطه‌ای برقرار کرده است. یک بار در همین‌جا که برانگیختگی جنسی بلوم و گرتی را بر نمایش آتش‌بازی ساحل سندی مونت منطبق می‌کند، در اوج لذت جنسی بلوم تشبیه فوق‌الذکر را می‌سازد: "همه ستارگان سبزفام شبنم‌گون بودند که پایین می‌ریختند با طلایی‌ها." به‌عبارتی، پدیده‌ای فیزیکی از سیلندر آلت تناسلی بیرون می‌ریزد. مورد دیگر در فصل چهارده (گاوه‌ای خورشید) است: "بیرون، هوا از رطوبت شبنم باران باردار بود، جوهر ملکوتی زندگی...» و همین‌طور ادامه می‌دهد و می‌گوید: "در آن زن توانایی خداساز خدادادی از پیش ساخته‌ای نهاده شده است که تو با اندک تلاش کار مردانه بارور کرده‌ای."» (هانت، ۲۰۲۱) متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۹۳ تا ۱۱۰۲ از همان فصل را بخوانید.

۲۲۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۱ از همین فصل را بخوانید.

۲۳۰. «به‌گفته‌ی هرالده بک، عبارتی است تکراری در نوشته‌های مسیحیت. مثلاً در یکی از موعظه‌های جیمز آشر آمده: "این جاست چنین ذخیره‌ای نامحدود از ترحم."» («اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۴»)

۲۳۱. اشاره به آیه‌ای از انجیل است درباره‌ی قوم یهود. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۱ از همین فصل را بخوانید.

بلوم هنگام پرسه زدن در ساحل سندی مونت، کشتی شکسته و بی خانمان به نظر می آید. اما خارجی بودنش، که در بار کی یرن باعث رفتارهای متعصبانه‌ی خشونت بار شد، این جا به نفعش تمام می شود و نقشی اساسی در گیرایی اش برای گرتی مک داوول جوان بازی می کند. (م)

۲۳۲. در پاسخ به این پرسش که «از کجا فهمیدی؟» در زبان انگلیسی ضرب المثل‌ی هست مشابه «کلاغه به ام گفت» و آن عبارت است از: «A little bird told me» که در این جا «هم نام حیوان عوض شده و هم ضرب المثل وارونه.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۰۴)

۲۳۳. به گفته‌ی سیمون مکاریتی در سلسله بحث‌هایش در Modernism Lab (دانشگاه ییل) درباره‌ی یولسيز، «تأکید بر عطر در متن مربوط به پی نوشت ۱۲۸ و ۱۲۹ در این قسمت از فصل اهمیت می یابد. گرتی لحظه‌ی جدایی اش از بلوم دستمال جیبی اش را در هوا تکان می دهد تا عطرش به مشام بلوم برسد. در آن جا «نام‌های معطر» مری از کلیسا به مشام می رسد و مری «رُز غیبی» خوانده می شود، اسم گلی که بلوم دقایقی بعد بوی دستمال جیبی گرتی را به آن نسبت می دهد. توصیف مریم با عنوان «گنجانه» یادآور زهدان است، و درست مثل گرتی و بلوم که با هم آمیزشی نداشتند، گرچه انزالی رخ می دهد، زهدان مریم هم بدون آمیزش عیسی را به دنیا می آورد. بعد بلوم مانند نیایش کنندگان حاضر در آن کلیسا وصف می شود: «چشم‌هایش به معنای واقعی کلمه حرم او را پرستش می کردند.» موتیف گرتی به عنوان ناجی بلوم بعد از ارگاسم بلوم واضح تر می شود، آن جا که می گوید: «یک روح پاک و آلوده نشده او را فراخوانده بود...» (آنلاین نت، ۲۰۱۰)

۲۳۴. «غروب دی» به معنای «غروب دیروز» برابرنهاد yester eve است. (م)

۲۳۵. سیمون مکاریتی در سلسله بحث‌هایش در Modernism Lab (دانشگاه ییل) درباره‌ی لنگیدن گرتی می نویسد: «پیش از آن که بلوم به شل بودن او پی ببرد، در متن اشاره‌هایی به آن شده است که نشان می دهد روایت به ذهن گرتی نزدیک تر است یا دست کم به همکاری ذهن او با ذهن بلوم. مثلاً وقتی جزئیات خاص حادثه‌ای را که منجر به شل شدن گرتی شده شرح می دهد.» (آنلاین نت، ۲۰۱۰) متن مربوط به پی نوشت شماره‌ی ۲۰۷ از همین فصل را بخوانید.

«زمانی که جويس در زوريخ زندگي مي کرد دلباخته‌ی زنی شده بود به نام مارتة فليشمان. مارتة کمی می لنگید.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۰۴)

۲۳۶. «در این قسمت از فصل، صدای بلوم بی درنگ جای صدای قبلی را می گیرد. شاید به این علت که شل بودن گرتی آشکار و خیال بافی تمام می شود و نیز زبان متن دیگر آن زبان و لحن پارودی مجله‌های زنانه نیست. از آن جا که داستان هرگز اول شخص و از زبان گرتی روایت نمی شود، و نیز با رفتن گرتی، ناگهان صدای بلوم جایگزین می شود، می توانیم تصور کنیم که فصل با افکار گرتی هدایت نمی شود، بلکه بلوم افکار زنانه‌ی ایده‌آل را به ذهن او معطوف می کند، شاید برای تحریک جنسی خود.» (مکاریتی، آنلاین نت، ۲۰۱۰)

۲۳۷. The cut of her jib «اصطلاحی محاوره‌ای و مربوط به ملوانان است به معنای شخص را از "ظاهر یا سبک لباس پوشیدنش" می‌توان شناخت، همان‌طور که اسلوب کشتی را از روی آرایش بادبان‌هایش.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۹۴)

۲۳۸. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۴ از همین فصل را بخوانید.

۲۳۹. منظور بلوم همان جمله‌ای است که مارتا کلیفرد در نامه‌اش نوشته است. در جمله‌ی بعدی هم به خود نامه اشاره می‌کند. (م)

۲۴۰. درباره‌ی «صومعه‌ی ترنکویلا» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۴۱. در فصل هشت (لستریگون‌ها) نیز بلوم به ملی و علاقه‌اش به خوردن نفت خام یا «پترولیم و آرد» فکر می‌کند. (م)

۲۴۲. «بلوم به راه‌های می‌اندیشد که در فصل هشت (لستریگون‌ها) هم از او یاد می‌کند و اسمش را به خاطر نمی‌آورد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۴) متن پس از «صومعه‌ی ترنکویلا» (پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸) از همان فصل را بخوانید.

۲۴۳. بلوم به خودارضایی‌اش فکر می‌کند و مارتا را به یاد می‌آورد و نیز این جمله از نامه‌ی او را که نوشته، «ای کاش می‌توانستم به‌خاطر آن تنبیهت کنم.» (م)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱ از فصل پنج (لوتس‌خواران) را بخوانید.

۲۴۴. بلوم راننده‌ی تراموایی را به خاطر می‌آورد که در فصل پنج (لوتس‌خواران) موقع دید زدن زنی شیک سوار بر درشکه از جلوی آن‌ها می‌گذرد و مانع دید زدن او می‌شود. (م)

متن مربوط به پی‌نوشت ۶۱ از همان فصل را بخوانید.

۲۴۵. درباره‌ی «مکوی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۳ از فصل چهار (کلیپسو) و درباره‌ی «چمدان» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ و متن مربوط به آن از فصل پنج (لوتس‌خواران) را بخوانید.

در فصل پنج (لوتس‌خواران) مکوی مدعی است زن او هم (مثل زن بلوم) آوازه‌خوانی است که به تور آواز دور کشور می‌رود و بلوم احساس می‌کند می‌خواهد دوباره چمدان دیگری را از او قرض بگیرد و پس ندهد. بلوم معتقد است صدای زن مکوی مثل ضربه‌های کلنگ است و احتمالاً زنگ‌دار. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۷۸ از همان فصل را بخوانید.

۲۴۶. «این عبارت تکیه‌کلامی است مربوط به دهه‌های ۵۰ تا ۸۰ قرن نوزدهم. قبل از آن، ماهیگیران آن را به‌کار می‌بردند. هدف خندانیدن بود و تقریباً هیچ معنایی نداشت. البته در زبان لاتین به معنای "اندام تناسلی زنانه" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۵)

به‌گفته‌ی هِرالد بک، «گیفرد با ارجاع خواننده به آهنگ سنتی معروف درباره‌ی مالی مالونه، نکته‌ی این جمله را از دست داده است. درواقع، بلوم کارمندان اداری زن را با میل طبیعی‌شان برای مردان به مگس‌هایی تشبیه می‌کند که به طعمه‌ی چسبناک می‌چسبند. "زنده شکارش کن، آ" اصطلاحی است

برای کاغذ مگس کش. فروشنده‌های دوره‌گرد هم این جمله را برای فروش کاغذهای مگس کش فریاد می‌زدند.» (جیمز جویس آنلاین نت)

۲۴۷. «جوراب ساق‌بلند پُر» به‌گفته‌ی اسلُت، «اصطلاحی به‌معنای ”پای جذاب“ است.» (۲۰۲۲: ۷۰۵)

۲۴۸. «شهر فرنگ را هرمن کسلر (مخترع آمریکایی، ۱۸۶۷-۱۹۳۹) اختراع کرد و در سال ۱۸۹۴، آن را به ثبت رساند. شهر فرنگ دستگاهی بود با سوراخی روی آن و دسته‌ای برای چرخاندن و تماشای تصاویر متحرک داخل دستگاه. شهر فرنگ خیلی زود بدنام شد، زیرا در آن تصاویر زنانی را نشان می‌دادند که در مراحل مختلف لخت شدن بودند. یکی از این دستگاه‌ها را در سالنی در خیابان پارلمان نصب کرده بودند که می‌توانستی با انداختن سکه‌ای روشنش کنی و در آن فیلم‌های کوتاه شهوانی ببینی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۵)

۲۴۹. درباره‌ی «تام هرزنگر» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. «تام هرزنگر نه‌تنها توصیفی برای مردانی است که شهر فرنگ را تماشا می‌کردند، بلکه از حدود ۱۹۰۱ عنوان فیلمی از شهر فرنگ بود که زنان را در حال لباس‌کندن نشان می‌داد. این فیلم را شهر فرنگ آمریکا و کمپانی بیوگراف (Biograph Company) تولید کرده بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۵)

۲۵۰. «کاری که دخترها با کلاه ویلی کردند» به‌گفته‌ی اسلُت، «عنوان یکی دیگر از تولیدات شهر فرنگ در سال ۱۸۹۷ بود. در این فیلم زنان دامن‌پوش کلاهی را با پا شوت می‌کردند و در نتیجه لباس زیرشان را در معرض دید می‌گذاشتند. در سال ۱۹۰۱، وزرای سلامت جامعه در پارلمان انگلستان هردو فیلم را نمونه‌هایی از سستی اخلاقی به‌شمار آوردند و آن‌ها را محکوم کردند.» (۲۰۲۲: ۷۰۵)

۲۵۱. درباره‌ی «لباس سردستی‌اش» یا «deshabille» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۰ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۲۵۲. به‌گفته‌ی الیزابت هارپر، «بلوم با دیدگاهی خوش‌بینانه به این می‌اندیشد که زنان همدیگر را برای آیین تولید مثل جنسی آماده می‌کنند.» (آنلاین نت)

۲۵۳. درباره‌ی علت استفاده‌ی مکرر جویس از رنگ «بنفش» یا «ارغوانی» برای پوشاک پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۴ از همین فصل و ۴۸۹ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۲۵۴. «در خیابان‌های بریتانیا بالا زدن دم پاچه برای جلوگیری از کثیف و گلی شدن شلوار مد بود. به‌قول لی جکسون، ”گفته می‌شود که در کشورهای خارجی، انگلیسی‌ها را می‌توان از روی پاچه‌های بالازده‌شان تشخیص داد. این عمل از عادات آن‌ها شده است.“» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۹۳)

عبارت «پاچه‌های بالازده» یک بار هم در فصل سه (پروتیوس) می‌آید. متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۴-۲۷۵ از همان فصل را بخوانید.

۲۵۵. «از چهار بیت اول آهنگ معروف ویکتورین سروده‌ی تامس هینز بیللی (۱۷۹۷-۱۸۳۹) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۵)

۲۵۶. درباره‌ی جمله‌ی «مری سنجاق چیزش را گم کرد» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.
۲۵۷. «برای یکی تیپ زده بود» (Dressed to the nines) به‌گفته‌ی اسلُت یعنی «عالی و تحسین‌برانگیز لباس پوشیده بود.» (۲۰۲۲: ۷۰۵)
۲۵۸. «یادآور عنوان کتاب در پی خورشید است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶)
- درباره‌ی «در پی خورشید» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.
۲۵۹. درباره‌ی «مری و مارتا» (خواهران ایلعارز) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۴ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.
۲۶۰. «عبارتی که در آگهی‌های تبلیغاتی استفاده می‌شد و معمولاً برای فروشگاه‌هایی که در شرف بسته شدن بود. مثلاً در آیریش ایندپندنت (۶ ژانویه ۱۹۱۲) آمده: «آخرین هفته‌های حراج. همه‌ی اجناس این محل باید تا هفته‌ی سوم ژانویه فروخته شود. هیچ پیشنهاد معقولی رد نمی‌شود...» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶) و البته منظور بلوم ارتباط میان خودش و گرتی است. (م)
۲۶۱. on spec یعنی «به‌دنبال فرصتی برای کسب برتری بر دیگری.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶)
۲۶۲. «بلوم با بررسی رابطه‌ی گرتی و دوستانش به این جمع‌بندی می‌رسد که دوستی‌های سطحی زنان خالی از رشک و حسادت نیست.» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۳)
۲۶۳. «بلوم اشتباهش را تکرار می‌کند و هم‌چنان معتقد است که مخترع سیم خاردار یک راهبه بوده است.» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۲۶۴. «جوسی برین (با نام دختری جوسی پاول) در دوره‌ی نوجوانی‌اش عضو حلقه‌ی دوستان مالی و بلوم بوده است. زمان‌هایی او و بلوم با هم رابطه‌ای داشته‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۱۴)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۲۶۵. درباره‌ی «تابلو!» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۸ از همین فصل را بخوانید.
۲۶۶. منظور، پرپود دختران است. (م)
- پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۲۶۷ از همین فصل) را بخوانید.
۲۶۷. بلوم به عادت ماهانه‌ی زنان فکر می‌کند و تأثیری که از نظر او و جامعه بر جسم و روح‌شان می‌گذارد: «شیطان می‌شوند. ظاهر تیره‌ی شیطانی» و بعد احساس مالی را در این دوره به‌یاد می‌آورد. (م) به‌گفته‌ی هانت، «ایده‌های علمی مذکور در سراسر روز ذهن بلوم را درگیر خود کرده است. گویی نسبی بودن وزن در شیوه‌های پدیدارشناختی او در اندیشیدن سهیم است و عمدتاً به احساس سرکوب‌شدگی ربط دارد. در هی‌دیز (فصل شش) توضیح راوی از مردانی که جنازه‌ی پدی دیگنم را بلند می‌کنند به تصورات ذهنی بلوم راه می‌دهد: «این همه وزن مُرده. از آن حمام که پایم را بیرون می‌گذاشتم، خودم را سنگین‌تر احساس می‌کردم» [پی‌نوشت ۲۲۰ از همان فصل] و در لستریگون‌ها (فصل هشت) از دست دادن وزن زن بعد از زایمان را تا حدی روانی می‌داند: «ناگهان چقدر به نظر تخت می‌آیند بعد

از آن. چشم‌های آرام. بار از ذهن‌شان برداشته می‌شود.“ [پی‌نوشت ۲۳۳ از همان فصل] و در این‌جا احساس سنگینی زن‌ها را به عادت ماهانه‌شان ربط می‌دهد.“ (۲۰۲۲)

۲۶۸. «در احکام دین یهود نه‌تنها آمیزش جنسی، بلکه هرگونه ارتباط فیزیکی با زن قاعده ممنوع است: در زمان عادت ماهانه، زن باید به مدت هفت روز جدا باشد و هرکس که در این مدت به او دست بزند، تا غروب آفتاب ناپاک است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶)

۲۶۹. «باوری عامیانه است که آمیزش جنسی خون پررنگ را به شیر تبدیل می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۵)

۲۷۰. «بازخوانی خاصی از برخی خرافه‌های مربوط به عادت ماهانه‌ی زنان است: اگر زنی در این دوره به شراب عمل‌نیامده دست بزند، شراب ترش می‌شود، بذرهایی که دست او به آن بخورد بی‌ثمر می‌شوند، گیاه پیوندی می‌خشکد، گیاهان باغ تفتیده می‌شوند و اگر زیر درختی بنشیند، میوه‌هایش می‌ریزند. نگاهش حتا آینه را کدر و چاقو را کند می‌کند و جلای عاج را از بین می‌رود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶) حتا «سیم و یولون پاره می‌شود.»

۲۷۱. «به‌گفته‌ی فردریک شوبرل در اثری با نام *The Language of Flowers* (۱۸۳۴) رُز پژمرده نشانه‌ی “زیبایی ناپایدار” است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶)

۲۷۲. درباره‌ی باورهایی از این دست پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۷ از همین فصل را بخوانید.

۲۷۳. به‌گفته‌ی سیمون مکاریتی در سلسله بحث‌هایش در Modernism Lab (دانشگاه ییل) درباره‌ی یولسيز، «جويس در این فصل چندین موتیف برجسته‌ی اودیسه را آورده است: ازدواج، مناسب بودن لباس به‌عنوان بخشی از آیین ابراز عشق، رؤیابافی دخترانه و رضایت مردانه.» (آنلاین نت، ۲۰۱۰) ۲۷۴. «ببوس و بگو» از «پرده‌ی دوم، صحنه‌ی دهم نمایشنامه‌ی عشق برای عشق (۱۶۹۵) نوشته‌ی ویلیام کانگریو است، اما از آن به بعد، به مثل تبدیل شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶)

۲۷۵. «در قرن نوزدهم، bear's grease از ترکیبات روغن مو بود، گرچه خیلی از آن‌ها از روغن‌های گران‌قیمت درست نمی‌شدند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۶)

۲۷۶. در فصل هشت (لستریگون‌ها) متوجه شدیم که بلوم برای استخدام زنی ماشین‌نویس آگهی داده است: «متقاضی ماشین‌نویس زن باهوش برای کمک به آقای در کارهای ادبی.» (م)

۲۷۷. «بلوم که خود را زشت می‌پندارد، با یادآوری قصه‌ای کهن از قصه‌های پریان به خود آرامش می‌دهد. در آن قصه، دیوی مهربان دل دختر جوان زیبایی را به دست می‌آورد و به شاهزاده‌ای تبدیل می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۵)

۲۷۸. «بلوم در رازآمیزی‌گیری جنسی غور می‌کند و یک بار از مالی می‌پرسد، “چرا با من؟” و مالی پاسخ می‌دهد، “چون تو خیلی خارجی بودی از آن دیگران.” (رالیه، ۱۹۹۷: ۹۶)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۸ از همین فصل را بخوانید.

«این‌که مالی عاشق بلوم شده است، به او اعتمادبه‌نفسی مادام‌العمر داده و نیز این باور را که مرد زشتی نیست.» (رالیه، ۱۹۹۷: ۹۶)

۲۷۹. On the rock «با معنای "به دلیل نداشتن پول دچار مشکل شدن" اشاره به زمانی است که بلوم و زنش در خیابان هالس زندگی می‌کردند و بلوم بیکار بود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۵۲۰) پی‌نوشت‌های ۲۰۲ و ۲۰۴ از فصل یازده (سایرین‌ها) را بخوانید.

۲۸۰. «بلوم در این فکر است که آیا می‌تواند برای آمیزش جنسی مالی با بویلن از او پول بگیرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۵)

به‌گفته‌ی پتریک هیستینگز در وبسایت راهنمای یولسیز، «بلوم کاسب است و در این راه هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهد؛ حتا از جاذبه‌ی جنسی زنش به‌عنوان کالایی برای کسب سود اقتصادی استفاده می‌کند. [...] تمرکز بر قیمت‌گذاری روی مالی شاید توضیحی باشد برای آن شراکتی که در فصل هشت (لستریگون‌ها) به آن اشاره کرد: "خب، مثل یک جور برنامه‌ی شراکتی است، متوجه‌ای. سهام دانگی و سود دانگی." در این شراکت، بلوم روی مالی سرمایه‌گذاری جنسی و در نتیجه سود می‌کند.»

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰۰ از همان فصل را بخوانید.

۲۸۱. عبارت «دست‌خط جسورانه: خانم مری‌ین» اشاره‌ای است به نظر بلوم درباره‌ی «نشانی روی پاکت نامه‌ی بویلن به مالی.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۷) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۳ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۲۸۲. «دریمی» (David Drimmie & Sons) نام «دفتری حقوقی بود در شماره‌ی ۴۱ خیابان سکویل جنوبی (آکانل کنونی) که بلوم در سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۹۷ در آن‌جا کار کرده است، گرچه تاریخ دقیق زمان استخدامش روشن نیست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۷)

۲۸۳. بعد از آن‌که بلوم به‌یاد می‌آورد نشانی مارتا را روی نامه‌اش نوشته، زمان نوشتن نامه، نشانی و لحظه‌ی برانگیختن کنجکاوی ریچی گلدینگ سر میز رستوران را نیز به خاطر می‌آورد. سپس «به این می‌اندیشد که چه "مسخره است که ساعت‌رأس چهارونیم ایستاد" و احساس می‌کند باید درست همان وقتی باشد که بویلن و مالی زنا کرده‌اند: "آه، او کرد...» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۴) و «گردوغبار» به‌پا کرده‌اند.

۲۸۴. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۸۳) و ۲۸۰ از همین فصل را بخوانید.

۲۸۵. «پیش از پیدایش محصولات نفت‌بنیاد، پیه انواع حیوانات برای روغن‌کاری استفاده می‌شد. مثلاً روغن جگر کوسه در صنایع دباغی و پارچه‌بافی به‌عنوان نرم‌کننده به‌کار می‌رفت، اما نه برای روغن‌کاری ساعت. برای ساعت و ماشین‌آلات مشابه از روغن بدن دلفین و خوک دریایی استفاده می‌کردند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۷)

۲۸۶. «درحالی‌که برای رابطه‌ی جنسی همسرش قیمت تعیین می‌کند، عملی به‌یقین شرم‌آور، گویی بهای بی‌وفایی مالی را هم محاسبه می‌کند. وقتی به ساعتش نگاه کرد و دریافت که رأس چهارونیم از کار افتاده، برایش این سؤال مطرح شد، "آیا درست همان زمانی بود که او و او" رابطه را به پایان رسانده‌اند؟» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۸۰)

۲۸۷. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۳ از همین فصل را بخوانید.

۲۸۸. پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۲۸۹ از همین فصل) را بخوانید.

۲۸۹. سیمون مکاریتی در ادامه‌ی بحث در سلسله بحث‌هایش در Modernism Lab (دانشگاه

ییل) درباره‌ی یولسيز می‌نویسد: «کشمکش میان ایده‌آل و رئال زمانی به اوج خود می‌رسد که گرتی بلند می‌شود و از آن‌جا می‌رود و بلوم (و نیز خواننده) درمی‌یابد که او می‌لنگد، ولی خوشحال است که از این واقعیت قبل از این و موقعی که گرتی خود را به نمایش گذاشته، آگاه نبوده است. کمی بعد می‌گوید: "او را این‌طوری می‌بینم که همه‌چیز را خراب می‌کند..." کشمکش رئال-ایده‌آل موجود در این صحنه نقش عمده‌ای در مشکل بزرگ بلوم با عشق بازی می‌کند. هر زنی که با او رابطه دارد، یک جزء کم دارد. با مارتا رابطه‌ی حسی ندارد، با گرتی هم فقط از طریق حس بینایی رابطه برقرار می‌کند و رابطه‌اش با مالی نیز سرایی بیش نیست و دیگر به عشق بازی منجر نمی‌شود. درحالی‌که زن ایده‌آلش مالی است و هنوز شریک زندگی همدیگرند، واقعیت این سراب این است که مالی با یکی دیگر رابطه دارد. مارتا با او رابطه‌ی جسمانی ندارد و گرتی موقتی است؛ آن‌ها صرفاً سراب‌هایی هستند که می‌توانند به‌آسانی زایل شوند.» (آنلاین نت، ۲۰۱۰)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۵ از همین فصل را بخوانید.

بلوم بعد از تصور این‌که وضعیت گرتی می‌تواند همه‌چیز را خراب کند، «به این می‌اندیشد که مرد به زنی ایده‌آل نیاز دارد با لباس آراسته، آرایش، نور، موسیقی مناسب و ظاهراً پاکدامنی.» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۴)

۲۹۰. «آمور هنرپیشه‌ها» (*Amours of actresses*) یعنی «رابطه‌ی عاشقانه‌ی هنرپیشه‌ها.»

(اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۷)

درباره‌ی نل گوین پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰۲ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.

«ان بریس‌گردل (ح ۱۶۶۳-۱۷۸۴) هنرپیشه‌ی سرشناس انگلیسی، بازیگر نمایشنامه‌های کم‌دی ویلیام کانگریو (۱۶۷۰-۱۷۲۹) بود. گرچه از طرف تحسین‌کنندگان میراثی به او رسید، فروتنی‌اش را حفظ کرد. انتونی آستن، یکی از همان تحسین‌کنندگان، معتقد بود که رفتار پرهیزکارانه‌اش پاداشی مالی به همراه داشت.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۷)

«ماد برنس کومب (سال‌های شکوفایی‌اش ۱۸۷۵-۱۹۱۰) به زیبایی شهرت داشت. در دوره‌ی اوج آوازه‌ی بازیگری‌اش (دهه‌ی ۱۸۷۰) عکاسان جهان بیش از همه‌ی زنان دنیا از او عکس گرفتند. برنس کومب در دهه‌ی ۱۸۸۰ در دابلن روی صحنه رفت و در پایان همان دهه بازنشسته شد تا بقیه‌ی عمرش را با همسرش، الکساندر گان، بگذرانند، اما در سال ۱۸۹۵، به‌دلیل خشونت فیزیکی خانگی از او جدا شد. ناگفته نماند که گان از همسرش انتقام نگرفت و او را به خیانت متهم نکرد.» (همان‌جا)

۲۹۱. «بخشی از سخنرانی دن داسن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۰۷)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸، نیز ۹۹ و متن مربوط به آن از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۲۹۲. به یاد داریم که «بلوم به همراه ناهاری که در فصل یازده (سایرن‌ها) می‌خورد، سایدر می‌نوشد و در آن جا باد شکمش را به آن ربط می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۸)
۲۹۳. «بلوم قطعه‌ی *La causa è santa, tara tara* را می‌خواند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۸) یعنی «آرمان مقدس است! تارا تارا.» (م)
- شرح مفصل آن را در پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) بخوانید. در این جا بلوم هم از حق تحریف و آن تقدس‌زدایی‌ای که گرتی در مورد تتوم ارگو (پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۲ و ۱۶۳ از همین فصل) برای خود قائل شد، بهره‌برداری می‌کند و با ربط دادن آرمان ملی ایرلند به باد شکم ناشی از سایدر سیب، آن را از تقدس می‌اندازد. (م)
۲۹۴. بلوم «با خود فکر می‌کند وقتی سیسی آمد بیرسد چه ساعتی است، اگر سر حرف را با او باز می‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد.» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۴)
۲۹۵. *In a cart* یعنی «توی محمصه یا هچل.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۸)
۲۹۶. «جاده‌ای اصلی که حاشیه‌ی جنوبی زَنلا را به خیابان لیسن شمالی وصل می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۸) درباره‌ی «خانم کلینچ» پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۲۹۷) و ۳۰۵ از همین فصل را بخوانید.
۲۹۷. «احتمالاً جويس در این جا نام مری کلینچ (۱۸۶۵-۱۹۶۲) را استفاده کرده است. مری دختر مالاجی پاول بود که از روی او شخصیت داستانی سرگرد تویدی، پدر مالی، را ساخته است. او هم چنین خواهرزن فرد گلاهر بود که شخصیت داستانی ایگنیشس گلاهر را از روی او ساخته است. براساس منابع آماری سال ۱۹۰۱، مری در شماره‌ی ۴۷ جاده‌ی لینستر در رات‌ماینز، در غرب و در دو کیلومتری جاده‌ی آپین زندگی می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۸) درباره‌ی فرد و ایگنیشس گلاهر پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۲۹۸. «برخلاف همه‌ی نظرهای زن‌ستیزانه‌ی بالا، بلوم نسبت به زنان محروم و آسیب‌پذیر حساسیتی هم نشان می‌دهد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۵)
۲۹۹. «اشاره به ملاقات بویلن با مالی است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۵)
۳۰۰. درباره‌ی «مردی که غضروف‌های جویده را توی بشقابش تف می‌کرد» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۷ و درباره‌ی رستوران هتل برتن پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۰ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۳۰۱. فرنچ لترز (French letters) «یعنی "کاندوم"» در انگلستان سال ۱۹۰۴ وسایل ضد بارداری فراوان بود، اما ایرلند کاتولیک محدودیت شدیدی اعمال می‌کرد. برخی از مغازه‌های دابلن این وسایل را مخفیانه می‌فروختند. راه دیگر دسترسی به آن‌ها خرید از انگلستان بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۴۲۸)

عبارت مذکور اولین بار در فصل نه (اسکلا و کرییدس) آمده است. پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۲ از همان فصل را بخوانید.

۳۰۲. جمله‌ی «گمان نمی‌کنم» به‌گفته‌ی اسلت، «جمله‌ی آبرونی قبل از خود را نقض می‌کند.» (۲۰۲۲: ۷۰۸)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹ از فصل پنج (لوتس خواران) بخوانید.
 ۳۰۳. «از آن‌جا که حرف زدن با آن‌ها (زنان خیابانی) یعنی از دست دادن مهارتی که در حرف نزدن وجود دارد، این اولین کلمه‌ها پُرخطرترینند: «از همه بدتر اولش است...» آن یارو از بلوم باتدبیرتر بوده است، زیرا از گفتن چیزی که نمی‌خواسته پاسخش را بشنود خودداری کرده است: «می‌پرسد آن یارو می‌خواست چه چیزی بگوید، ولی نظرش را عوض کرد و ساکت شد.» شاید درست در لحظه‌ای که شروع می‌کند آن حرفی را که برای وقفه‌ی جنسی‌شان در ذهن داشته به زبان آورد، این فکر از سرش می‌گذرد که اگر زن رد کند چه، یا ممکن است باعث دلخوری‌اش شود. مرد با قطع کردن حرف خود از نزاعی احتمالی که شاید نمی‌توانست با پول حلش کند، اجتناب کرده است. اما بلوم با شروع یک مکالمه وادار شده که هم برای خودش جوابگو باشد و هم برای مشتری قبلی آن زن.» (مک‌مایکل، ۱۹۹۱: ۷۳)
 ۳۰۴. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۳۰۳ از همین فصل) را بخوانید.

۳۰۵. بلوم پس از یادآوری این موضوع که «نزدیک بوده خانم کلینچ را با یکی از زنان خیابانی اشتباه بگیرد»، به دختری فکر می‌کند که در خیابان میث دیده و این‌که او می‌دانسته بلوم متأهل است: «آن‌ها لذت می‌برند از این‌که مردی را از چنگ زنش دریاورند»، اما خود بلوم «خوشحال است که از دست زن یکی دیگر دربرود.» با این‌همه، در عالم خیال خود را می‌بیند که با زنی وارد رابطه شده است و شگردهای اغواگری زنان و مردان را بررسی می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۴)

۳۰۶. «هری مالوی، ستوان پادگانی در جبل الطارق، اولین دوست‌پسر مالی است که در همان کشور با هم آشنا شده‌اند. جویس این اسم را از روی اسم ویلیام مالوا (۱۸۸۱-۱۹۵۲)، دوست‌پسر نورا، در زمان زندگی‌اش در گالوی، برداشته و در دست‌نوشته‌هایش آن را ویلی مالوی ثبت کرده است. مالوی شکل شایع نام خانوادگی مالوا بود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۰۸)

«دیوار موریش و باغ‌های آلامِدا دو بنای تاریخی‌اند در جبل الطارق، جایی که مالی کودکی و نوجوانی را گذرانده است. این دو بنا پهلوی هم نیستند، بلکه ۱/۵ کیلومتر از هم فاصله دارند. دیوار در پایانه‌ی شمالی شبه‌جزیره است و باغ‌ها در مرکز آن.» (همان‌جا)

«موریش» (Moorish، مورها): مسلمانانی که در سده‌ی هشتم میلادی از شمال آفریقا به اسپانیا و جبل الطارق حمله کردند و در مکان‌های مختلف سکنی گزیدند. مورها بناهای تاریخی بسیار به جا گذاشته‌اند که «دیوار موریش» یکی از آن‌هاست. (م)

۳۰۷. درباره‌ی «شام گلن‌کری» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۰۸. درباره‌ی «فدرید» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۲ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۳۰۹. درباره‌ی «ولنتاین دیلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) و درباره‌ی خواستگاران یا خواستاران مالی پی‌نوشت ۱۹۴ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید. به‌گفته‌ی هانت، «یکی از کسانی که بلوم معتقد است به مالی نظر داشته، ولنتاین بلیک دیلن، شهردار دابلن در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵ بوده است.» (۲۰۱۴)

«دیلن حقوق‌دان و مشاور پارنل بود و در مارس ۱۹۰۴ از دنیا رفت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۲۸۶)

۳۱۰. اصطلاحی است برای کاری جسورانه که مرحله‌ی اولش از مرحله‌ی بعدی هیجان‌انگیزتر است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۵)

این جمله «کلیشه‌ای است که بعد از حمله‌ی تامس پُین (۱۷۳۷-۱۸۰۹) به شوروهیجان رو به زوال ادموند برک برای انقلاب آمریکا رایج شد: "مثل راکت بالا رفت و مثل چوب پایین افتاد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۹)

۳۱۱. «راه‌ورسم دنیا» یا «*The Way of the World*» (۱۷۰۰) عنوان نمایشنامه‌ای کمدی به‌قلم ویلیام کانگریو است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۹)

۳۱۲. «هتل‌رستوران برلینگتن، واقع در شماره‌های ۲۶-۲۷ خیابان سینت اندرو، به رستوران ژمه نیز معروف بود. در سال ۱۹۰۰، برادران ژمه، میشل و فرانسوا، آن را خریدند. در آن دوره این تنها رستوران فرانسوی دابلن بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۹)

۳۱۳. «برداشتی از دوریت کوچک (۱۸۵۵)، نوشته‌ی چارلز دیکنز (۱۸۱۲-۱۸۷۰) است: "به‌علاوه، کلمه‌ی پاپا به لب‌ها فرم خوشگلی می‌دهد. پاپا، [...] هلو و آلو، همه کلمه‌های خیلی خوبی‌اند برای لب‌ها، به‌ویژه هلو و آلو."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۹) در متن Prunes و Prism آمده است. پرونز (Prunes) به‌معنای «آلو» و پریزم (Prism) به‌معنای «منشور» است. (م)

۳۱۴. «بخشی از اصطلاحی است که می‌گوید: تماشاچی‌ان بازی را بیش از بازیگران می‌بینند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۹)

۳۱۵. «ترانه‌ای است از هری بی‌نورس در سال ۱۸۹۹.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۸۵)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۹ از فصل چهار (کلیپسو) بخوانید.

۳۱۶. «بی‌گمان اساس جمله‌ی مذکور یکی از شایعات مطرح‌شده در دابلن درباره‌ی پسری به‌نام مورس ویلکینز است. ویلکینز در نامه‌ای به برادرزاده‌اش ماجرای حضورش در رمان پولسیر را این‌گونه شرح داده است: "حدود سال‌های ۱۹۰۲ یا ۱۹۰۳، پاپان شب‌ها در اتاق خوابم با چراغ‌گازی و پرده‌های نسبتاً باز تمرین‌های ورزشی انجام می‌دادم و همین من را به دردسر انداخت. مادرم از یکی از زنان خانه‌های روبه‌رویی یادداشتی مؤدبانه دریافت کرد. مسلماً پشت‌سرگویی‌هایی در کار بوده است و از آن‌جا که در مدرسه هم لقبم بیلی بود، می‌توانی تصور کنی که درباره‌ی من چه داستان پرآب‌وتابی نقل مجلس‌ها شده است." درواقع، بیلی یا ویلیام نام پدر ویلکینز بود، شاعر و مدیر مدرسه‌ای که بلوم در آن درس خوانده است. محتمل است که جوئیس (یا بلوم) [درباره‌ی دبیرستان] پدر را با پسر اشتباه گرفته باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۰۹)

۳۱۷. «خیابان کاف از ضلع جنوب غربی سینت استیونز گرین به سمت غرب امتداد دارد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۰۹)
۳۱۸. درباره‌ی دفتر وکالت «راجر گرین» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۶۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۳۱۹. در این‌جا واژه‌ی understandings یعنی «پاها.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۰) که به «ایستادنگاه» ترجمه شد. (م)
۳۲۰. «این اولین بار نیست که بلوم جنسیت را قاطعی می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۶)
۳۲۱. درباره‌ی «رنگرزی پرسکات» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۰ از فصل پنج (لوتس‌خواران) و درباره‌ی قصد بلوم برای تجدید آگهی رنگرزی پرسکات پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۳۲۲. درباره‌ی اشاره به زمانی که بلوم در «خیابان لامبرد» غربی زندگی می‌کردند پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷ و متن مربوط به ۳۳۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۳۲۳. درباره‌ی «مولینگار» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۶ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.
۳۲۴. درباره‌ی «راه‌ورسم دنیا» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۱ از همین فصل را بخوانید.
۳۲۵. درباره‌ی «دانشجوی جوان» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۸ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.
۳۲۶. کلمه‌ی «pins» یعنی «پاهایش» و «صاف روی پاهایش» اصطلاحی است که برای سگ‌ها به‌کار می‌رود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۰)
- ملی در مقایسه با گرتی (آن یکی دیگر) «پاهایش صاف است و شل نیست.» (گپفرد، ۱۹۹۸: ۳۹۶)
۳۲۷. «منظور از «آن زن امل» «لیزی تویگ، شاعر دابلیو و مرید ای ای (جُرج راسل) است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۱۴)
- درباره‌ی «لیزی تویگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۳۲۸. درباره‌ی «جوراب ساق‌بلند چروک» لیزی تویگ متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۳۲۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰۳ و متن مربوط به آن از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۳۳۰. عبارتی است از نامه‌ی ملی به بلوم. (م)
- در این‌باره پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۰ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.
۳۳۱. در این‌جا برای وصف راکت از اصطلاح «monkey puzzle» استفاده کرده است. «این اسم را به کاج شیلی داده‌اند، زیرا این کاج شاخه‌های درهم‌پیچیده‌ای دارد که حتا میمون‌ها را برای بالا رفتن از آن گیج می‌کند. اما بلوم آن عبارت را برای فشفشه‌های آتش‌بازی به‌کار می‌برد، چون «با خطوط تندرو آتش آسمان را در همه‌ی جهات سوراخ می‌کند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۰)

۳۳۲. مفهومی «واضح نیست. به عقیده‌ی دنت یعنی "گرتی نزدیک است بزند زیر گریه"، اما احتمالاً معنای ضمنی جنسی هم دارد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۰)
به‌گفته‌ی کایبرد یعنی گرتی «کاری ممنوعه، اما از نظر جنسی جذاب انجام داده است.» (۲۰۱۱: ۱۰۹۶)

۳۳۳. «وقتی در نمایشنامه‌ی هملت برناردو به فرانسیسکو می‌گوید که ساعت دوازده است و می‌توانی نگرهبانی را ترک کنی و به استراحت بروی، فرانسیسکو در پاسخ می‌گوید: "برای این خلاصی بسیار ممنونم. سرما سوزان است و دلم سخت گرفته." (پرده‌ی اول، صحنه‌ی اول) عبارت مذکور از قرن نوزدهم به‌صورت تکیه‌کلام استفاده می‌شد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۰)
۳۳۴. «خطی از ترانه‌ی "آن دختران زیبای کنار دریا" سروده‌ی هری بی‌نورس در سال ۱۸۹۹ است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۰)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۶ و ۱۵۷ و متن مربوط به آن از فصل چهار (کلیسو) بخوانید.

۳۳۵. کلمه‌ی «blind» در این‌جا «به‌معنای "ادعایی کاذب" است. همان‌طور که در نامه‌هایش به مارتا از اسم کاذب هنری فلاور استفاده می‌کند، نشانی نامه‌اش هم ادعایی کاذب است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۶۴۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۲۲ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.
۳۳۶. «اسم جمینا براون از آهنگی به‌نام جمینا براون اثر هری کلیفتن برداشت شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۱)

۳۳۷. اصطلاح Every bullet has its billet یعنی «هیچ چیز اتفاقی رخ نمی‌دهد و هیچ عملی بدون اثر نیست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۱) که به «هر چیزی حکمتی دارد و اثری» ترجمه شد. (م)
۳۳۸. Potwalloping یعنی «انجام خرده‌کاری‌های خانه.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۱)
۳۳۹. «از ترانه‌ی سخیف آمریکایی با نام "از سوراخ گره [در چوب] دیدن" اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۱)

۳۴۰. «در تبلیغی از نوعی گل سرشور یا خاک چربی‌زدا می‌خوانیم: "برای حفاظت از پوست در برابر باد سرد، سرخی و زبر شدن بی‌مانند است."» (همان‌جا)

۳۴۱. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۳۴۲. منظور «ملاج یا نرزه‌ی سر نوزادان است که تا سال دوم عمرشان کامل بسته نمی‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۱۱)

۳۴۳. درباره‌ی «بوفوی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۱، ۱۸۳ و ۱۸۶ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.
درباره‌ی «خانم پیورفوی» که بلوم به‌اشتباه می‌گوید، «خانم بوفوی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۴۴. درباره‌ی «بیمارستان» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۴۵. «کالان پرستاری در زایشگاه ملی در خیابان هالس و همسایه‌ی سابق بلوم است. این شخصیت صرفاً داستانی است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۱)

۳۴۶. درباره‌ی «کافه پالاس» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۰ و ۲۰۱ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.
۳۴۷. «دکتر جان اُهیئر (۱۸۷۷-۱۹۰۷)، دستیار پزشک در زایشگاه ملی در خیابان هالس، بود. اُهیئر یکی از هم‌کلاسی‌های جویس بوده که در سال ۱۹۰۲ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۱)

۳۴۸. بلوم به کالان پرستار فکر می‌کند و «به‌یاد می‌آورد که دختران دم‌بخت مثل او به خانم برین‌ها و خانم دیگنم‌ها بدل می‌شوند و با عرق‌خوری و این‌چیزها می‌سازند. شاید زن‌ها هم تا اندازه‌ای مقصرند. اما مالی نه. بلوم زیبایی مغربی او و «انحنای انبوهش» را با دیگر زنان دابلنی در شُرف زوال مقایسه می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۴)

درباره‌ی «انحنای انبوه» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۰ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۳۴۹. «در کتابچه‌راهنمای تام، نام و نشانی آقای جوزف داگن در شماره‌ی ۳۵ خیابان پراشا، نزدیک هتل سیتی آرمز، ثبت شده است. بلوم و خانواده‌اش در سال‌های ۱۸۹۳-۱۸۹۴ در هتل مذکور زندگی می‌کردند. آقای داگن مجرد بوده و با خواهرش، انا مریا، زندگی می‌کرده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

درباره‌ی «هتل سیتی آرمز» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۳۵۰. «این را باید درباره‌ی خود بلوم گفت که قبلاً با تأکید گفته است هیچ غریبه‌ای نمی‌تواند درباره‌ی زندگی زناشویی دیگری قضاوت کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۶)

۳۵۱. «دستان دنبال انبوه» از «کتاب لذایذ گناه است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۲)
۳۵۲. منظورش کوتوله‌هایی است که «قدشان به اندازه‌ی دوازده پنی روی هم چیده است که بلند نیست. دوازده پنی یک شیلینگ را می‌سازد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۵۳. «احتمالاً نمونه‌ای از این مثل است که «عقد دختران و پسران در آسمان‌ها بسته می‌شود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۵۴. «ضرب‌المثل در ماه "مه ازدواج کنی، پشیمان می‌شوی" را با عبارت کلیشه‌ای "رابطه‌ی عاشقانه‌ی مه/دسامبر" به‌معنای "ازدواج زن جوان با مردی بسیار پیرتر" ترکیب کرده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

مه از ماه‌های اولیه سال است و دسامبر ماه آخر سال. (م)
۳۵۵. جمله‌ی مذکور «این واقعیت را آشکار می‌سازد که بلوم مطابق با احکام دین یهود ختنه نشده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۵۶. اصطلاح The long and the short of it به‌معنای «جان کلام» یا «خلاصه‌ی کلام» را برای مرد بلندقامت و زن کوتاه‌قد به‌کار برده است. به همین دلیل به «بلندکلام کوتاه» ترجمه شد. (م)

۳۵۷. «ساعت مچی در سال ۱۸۶۸ اختراع شد، اما ابتدا فقط از جواهرآلات زنان به‌شمار می‌رفت. در انگلستان، عبارت ساعت مچی تا سال ۱۹۱۰ رایج نبود و استفاده از خود ساعت مچی بعد از جنگ جهانی اول رایج شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۵۸. بلوم از خودش می‌پرسد آیا رابطه‌ای مغناطیسی در کار است که درست لحظه‌ی هم‌بستری بویلن با زنش ساعتش از کار افتاده است. (م)

۳۵۹. بلوم به خاطر می‌آورد آخرین بار کی به ساعتش نگاه کرده؛ «در کوچه‌ی پیل نگاه کردم.» (م)

درباره‌ی کوچه یا کوی پیل پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۶ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید. به‌گفته‌ی پتریک هیستینگز، «او دوباره به انطباق لحظه‌ی از کار افتادن ساعتش با زمان آمیزش احتمالی مالی با بویلن فکر می‌کند و ذهنش درگیر برخی حدسیات علمی آبکی درباره‌ی مغناطیس می‌شود.» (۲۰۲۲: ۱۸۱)

۳۶۰. Ghesabo یا «gazebo هایبرنو - انگلیسی و به‌معنای "خانه‌ی درب‌وداغون فکسنی" یا "هر شیء بلند" است. املائی که در این‌جا آمده ظاهراً فقط در یولسز موجود است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۶۱. «رابرت بال در کتابِ داستانی از آسمان‌ها می‌نویسد که لکه‌های خورشیدی می‌توانند در مغناطیس زمین نوسانات بنیادین ایجاد کنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۶۲. «عقربه‌ی روی مغناطیس، درواقع قطعه‌ی کوچک آهن است که مغناطیسی شده است. این قطعه هر شیء فلزی، مثلاً چنگال، را به‌سمت خود می‌کشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۲)

۳۶۳. «آیا بلوم فکر می‌کند چکمه و مهمیز همان تأثیر قوی جنسی را بر مالی دارد که لباس‌های زیر گرتی بر خود او؟ اگر چنین است مالی این فرضیه را تأیید یا رد نمی‌کند.» (هانت، ۲۰۱۴)

درباره‌ی «نمایش اسب» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۶ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۳۶۴. «خیابان لامبرد در قلب منطقه‌ای یهودی‌نشین معروف به اورشلیم کوچک واقع در جنوب دابلن و نزدیک گرند کانال است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۲۰۷)

«خانواده‌ی بلوم در سال‌های ۱۸۹۲-۱۸۹۳ در این خیابان زندگی کرده‌اند. البته تاریخ دقیق اقامت آن‌ها در آن خیابان روشن نیست.» (کرسی، ۲۰۱۵: ۱۹۰)

۳۶۵. «انتونیو جولیانی (۱۸۲۷-۱۸۶۵)، خواننده‌ی تنور معروف ایتالیایی، بود که در دابلن خیلی شهرت داشت. در سال ۱۸۶۴، حرفه‌اش به‌دلیل ابتلا به جنون پایان یافت. برخلاف آن چیزی که از فکر بلوم برداشت می‌شود، جولیانی کارش را با نقاشی خانه‌ها شروع نکرد، اما حرفه‌ی خوانندگی را برحسب اتفاق پیش گرفت. ابتدا درس کشیشی می‌خواند و در گروه‌های سرودخوانی کلیسا شرکت می‌کرد. خیلی زود برتری‌اش در خوانندگی مورد توجه قرار گرفت. بعد به گروه ارکستر تئاتر فرمو پیوست و یک شب به‌جای خواننده‌ی تنور ارکستر که مریض شده بود، آواز خواند و بسیار تشویق شد. همین اتفاق آغازگر موفقیت‌های بزرگ بعدی‌اش شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۳)

۳۶۶. جمله‌ی «اما خیلی از آن‌ها نمی‌توانند به شاهین ترازو لگد بزنند» یعنی «بسیاری از زن‌ها نمی‌توانند به ارگاسم برسند. "به شاهین ترازو لگد زدن" در معنای مجازی "سبک‌وزن بودن" و در اصطلاح به معنای "به احساسی ناگهانی یا ارگاسم رسیدن" است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۹۸)

در این جا، اصطلاح kick the beam «به معنای "سبک‌وزن بودن و یا اهمیت کم‌تر داشتن" است. وقتی یکی از کفه‌های ترازو سبک‌تر از دیگری است، به سمت بالا می‌پرد و گفته می‌شود که به شاهین [ترازو] لگد زد. اما در این متن، ظاهراً بلوم از این اصطلاح به گونه‌ای دیگر استفاده می‌کند. در این جا معنای ضمنی اوج آمیزش جنسی را دارد، که یک کاربرد شخصی و غیرمتعارف است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۳)

به عبارت دیگر، یعنی «رسیدن به سبکی ارگاسم.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۶)

kick the beam با معادل فارسی «ترازو چشمه دارد» به گفته‌ی دهخدا، «کنایه از زیادتی و سنگینی یک پله‌ی ترازوست از پله‌ی دیگر.» (م)

۳۶۷. بلوم پس از اظهار نظر درباره‌ی برخی از زنان، نحوه‌ی به ارگاسم رسیدن خودش را وصف می‌کند. (م)

۳۶۸. جمله‌ی «این را برایت به جا می‌گذارم» به گفته‌ی کایبرد، «واگویی‌ای از کلام عیسی در شام آخر به حواریون است.» (۲۰۱۱: ۱۰۹۶)

۳۶۹. «در دوردست روی بالش» از «شعر The Burial of Sir Moore after Corunna (۱۸۱۷) سروده‌ی چارلز وولف (شاعر و کشیش ایرلندی، ۱۷۹۱-۱۸۲۳) است. در یکی از ابیات آن شعر، واژه‌ی pillow (بالش) آمده است و در بیت بعدی billow که به معنای "موج، کوهابه" است. شعر مذکور در مدارس انگلستان و ایرلند تدریس می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۳)

به گفته‌ی هرالده بک، «شاید علت استفاده از pillow به جای billow در بیت بعدی لغزش زبانی پسر بچه‌ای مدرسه‌ای بوده است که بچه‌های دیگر آن را برای خندیدن تکرار کرده‌اند.» (جیمز جویس آنلاینت) که «در دوردست روی موج» به «در دوردست روی بالش» تبدیل شده است. (م)

۳۷۰. «اُپاپنکس» (opopanax) (نوعی عطر است که از صمغ گیاه Basamodendron Katakaf می‌گیرند.) (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۳)

به خاطر داریم که مارتا در فصل پنجم (لوتس خواران) از بلوم درباره‌ی نوع عطر زنش می‌پرسد. به گفته‌ی هانت، «بلوم کمی جلوتر (در همان فصل) به پرسش او یک پاسخ می‌دهد و در این جا پاسخی دیگر، اما پرسش بسیار جالب‌تر این است که چرا مارتا باید نوع عطر رقیبش را بداند؟ بی‌شک این پرسش خیلی خصوصی است... و نشانه‌ای است از میل او به خروج از قلمرو لاس‌زنی مکاتباتی و ورود به قلمرو نزدیکی فیزیکی. محتمل است که او به تاکتیک‌های برقراری رابطه‌ی جنسی فکر می‌کند: وقتی هنری [بلوم] به خانه می‌آید و بوی عطر زنش از او استشمام می‌شود، روزنی برای شک کردن زن به خیانت شوهرش بازمی‌گذارد.» (۲۰۱۹)

۳۷۱. «جیمز ون دایک کارد با بررسی توان آوازخوانی مالی به این نتیجه می‌رسد که مالی سوپرانویی است که در بالا بردن صدایش ورای A بلند مشکل دارد. ضعف مالی ضرورتاً نقص به‌شمار نمی‌رود، زیرا در آغاز قرن بیستم تغییر پرده در آوازخوانی رایج بود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۱۲۵۹)

۳۷۲. درباره‌ی اپرای «رقص ساعت‌ها» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۳ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۷۳. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید. در آن جا هم بلوم درباره‌ی رسانا بودن رنگ سیاه فکر می‌کند. (م)

۳۷۴. این‌ها «بزرگ‌ترین قوم از اقوام سیلان هستند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۳)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶ از فصل پنج (لوتس خواران) و متن مربوط به آن را بخوانید.

۳۷۵. «عطرهای ترکیبی اولین بار در میانه‌ی قرن نوزدهم ساخته شدند. ترکیب اتر و استر از مواد اولیه‌ی بیشتر آن‌ها بود. مثلاً اترهای متیل و اتیل بوی بهارنارنج می‌دهند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۴)

۳۷۶. ریشه‌ی اسم «موش آبی» (muskerat) «از کلمه‌ی مشک (musk) است، عطری تولیدشده از ماده‌ای با بوی قوی از غده‌ای در بدن آهوی ختن. از این‌رو، این اسم به دیگر حیوانات یا گیاهانی که بوی مشابه دارند اطلاق می‌شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۴)

۳۷۷. درباره‌ی «جان لانگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳ از فصل ۷ (ایولس) را بخوانید.

۳۷۸. «برداشتی از درخت میوه‌ی ممنوعه است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۴)

«در پایان رمان چهره... استیون از لاس‌زنی دلبرش با کشیش‌ها رنجیده‌خاطر می‌شود.» (کایبرد،

۲۰۱۱: ۱۰۹۷)

۳۷۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۱ از همین فصل را بخوانید.

۳۸۰. درباره‌ی «عجوزه و حمل بطری» متن مربوط به پی‌نوشت‌های ۹۳ تا ۹۵ از فصل چهار

(کلیپسو) را بخوانید.

۳۸۱. «بلوم سرش را در یقه‌ی جلیقه‌اش فرومی‌برد، بوی صابونی را که در جیبش است، استشمام می‌کند و به یاد کرم آرایشی‌ای می‌افتد که امروز صبح برای مالی سفارش داده و فراموش کرده است به آن‌جا برگردد، کرم را بردارد و پول صابون را هم پپردازد. بعد سه شیلینگ طلبش از هاینز را به یاد می‌آورد و به عاقبت کار نسیه‌خورها فکر می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۷: ۱۱۵)

درباره‌ی «بدهی هاینز به بلوم» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۳۸۲. درباره‌ی «میخانه‌ی میگر» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. بلوم

در آن‌جا می‌گوید، «در میگر سه شیلینگ به او قرض دادم.»

۳۸۳. «بلوم در فصل دوازده (سایکلویس) از هاینز می‌خواهد که سردبیر روزنامه را راضی کند تا برای تبلیغ مشروب‌فروشی مشتری‌اش، الکساندر کیز، پاراگرافی کوتاه بنویسد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۴)

در این‌باره متن بعد از پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۴ از همان فصل را بخوانید.

۳۸۴. «در فصل پنج (لوتس خواران) بهای کرم آرایشی سفارشی بلوم دو شیلینگ و ده پنس است که به اضافه‌ی چهار پنس بهای صابون سه شیلینگ و یک پنس می‌شود. بلوم آن‌ها را به صورت نسبه خرید و هنوز به داروخانه‌ی سویینی برنگشته تا پول‌شان را بپردازد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۴) و فکر می‌کند داروخانه‌دار «نظرش نسبت به من بد خواهد شد.»

۳۸۵. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۳۸۴ از همین فصل) را بخوانید.

۳۸۶. درباره‌ی «باد از خلیج آورده» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۸۷. درباره‌ی مرد مذکور پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۱ از همین فصل را بخوانید.

۳۸۸. در فصل هفت (ایولس) دیدیم که پسرهای روزنامه‌فروش بلوم را تعقیب می‌کردند و ادایش را درمی‌آوردند. در این جا می‌بینیم که بلوم متوجه کار آن‌ها شده است. (م) برای یادآوری متن مربوط به پی‌نوشت ۱۶۵ از همان فصل را بخوانید.

۳۸۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۶ از فصل یک (تلماکس) و ۴۲۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۹۰. درباره‌ی «داستان تت‌بتز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۸ و ۱۸۰ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.

۳۹۱. «مردی در ساحل از کنار بلوم می‌گذرد و برای بلوم این سؤال مطرح می‌شود که او کیست و بعد فکر می‌کند داستانی درباره‌ی این مرد اسرارآمیز بنویسد و برای جایزه‌ی داستان تت‌بتز بفرستد. همین او را به یاد مرد اسرارآمیز دیگر با مک‌اینتاش یا بارانی قهوه‌ای می‌اندازد.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۸۱)

درباره‌ی «آن یارو با مک‌اینتاش قهوه‌ای» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۲۵ از فصل شش (هی‌دیز) و ۵۸۵ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید. نیز برای مطالعه‌ی مقاله‌ی «بارانی‌پوش اسرارآمیز در یولسيز» به قلم مترجم کد مقابل را اسکن کنید.



۳۹۲. «کسمت» (kismet) در زبان ترکی یعنی «سرنوشت» یا «قسمت» که «معادل fate در زبان انگلیسی است. fate به لهجه‌ی ایرلندی تقریباً با کلمه‌ی feet به معنای «پاها» هم‌آواست. در نامه‌ای که در سال ۱۸۹۵ در بخش داستان‌های خنده‌دار ویکلی استاندارد (Weekly Standard) شهر بلک‌برن منتشر شده، آمده است: یکی می‌شنود که زن ایرلندی خانه‌داری می‌نالد و می‌گوید: «پینه‌ی خیلی بدی روی کسمتم دارم.» (ایمن فین، جی‌جی‌آنلاین) زن از پینه‌های دردناک پاهایش گله‌مند

بوده، ولی *feet* را *fate* تلفظ کرده و نویسنده‌ی آن حکایت آن را به معنای ترکی اش، کسمت، برگردانده است. (م)

بلوم یک بار هم در فصل یازده (سایرن‌ها) به این کلمه فکر می‌کند. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷۰ از همان فصل را بخوانید.

۳۹۳. «بلوم فکر می‌کند که بدنی سالم می‌خچه‌ها را جذب می‌کند و رشدشان را کاهش می‌دهد.» (گیفرد، ۱۹۹۸، ۳۹۸)

۳۹۴. «برداشتی از باورهای خرافی است که صدای سوت (به‌ویژه در دریا) می‌تواند باد و باران بیاورد.» (گیفرد، ۱۹۹۸، ۳۹۸)

۳۹۵. «سطر دوازده از شعر *Sings of Rain* سروده‌ی ادوارد جنر (پزشک و دانشمند انگلیسی، ۱۷۴۹-۱۸۲۳) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۵)

۳۹۶. «مادر (اورسولا) شیپتن غیب‌گوی نسبتاً معروفی است که تصور می‌شود در طول قرن‌های پانزده و شانزدهم میلادی در انگلستان زندگی کرده است. رساله‌ی پیشگویی‌های مادر شیپتن در سال ۱۶۴۱ منتشر شد و اولین نمونه از آثار بسیاری است که به او منتسب شده است. در این جا، پیشگویی‌ای که بلوم به آن فکر می‌کند از رساله‌ی چاپ سال ۱۸۸۱ اوست: افکار در یک چشم‌به‌هم‌زدنی در سراسر دنیا پرواز خواهند کرد. به‌نظر صنعت تلگراف را پیش‌بینی کرده است که در سال ۱۸۳۷، صدها سال پس از سال‌هایی که تصور می‌شود او زنده بوده، اختراع شده است، اما در کمال تعجب، این پیش‌بینی فقط در رساله‌ی ۱۸۸۱ وجود دارد که پنجاه سال از اختراع تلگراف گذشته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۵)

۳۹۷. «مادر شیپتن فال‌گیر خانواده‌ی سلطنتی بود و سرنوشت اعضای این خانواده را پیشگویی می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۵)

۳۹۸. درباره‌ی «تپه‌ی هوث» و «چراغ دریایی بیلی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۷ از همین فصل را بخوانید.

۳۹۹. «این‌ها کسانی بودند که کشتی‌ها را با علائم گمراه‌کننده گیج می‌کردند و باعث کشتی‌شکستگی می‌شدند و سپس از کشتی‌شکسته غنایم می‌زدیدند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۷)

۴۰۰. «گریس دارلینگ (۱۸۱۵-۱۸۴۲)، دختر ویلیام دارلینگ، نگهبان فانوس دریایی در لانگستن بود. در ۷ سپتامبر ۱۸۳۸، او و پدرش مسافران کشتی بخاری را که نزدیک فانوس دریایی پدرش در حال غرق شدن بود، نجات دادند و معروف شدند. وودزورث (۱۷۷۰-۱۸۵۰) در شعری با عنوان «گریس دارلینگ» که برای مرگش نوشت، یاد او را گرامی داشت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۱. «در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴، چراغ‌چی‌ها ساعت ۹:۲۷ بعد از ظهر لامپ‌های خیابان‌ها را روشن می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۲. «در *Belfast Newsletter* در ستون ويژه‌ی باغبانی توصیه می‌شد که گیاهان را زیر آفتاب آب ندهند، زیرا "خورشید باعث می‌شود ریشه و خود گیاهان جوان آسیب ببینند و اگر موقع شکوفه دادن شان باشد، گل‌ها به سرعت پژمرده می‌شوند" و می‌ریزند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۳. «در طیف رنگ‌های نمایان اشعه‌ی قرمز بلندترین طول موج را داراست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۴. واژه‌ی «قنزسانب (Roygbiv یا رویژیویو) از حروف اول رنگ‌های طیف ساخته شده است تا بتوان ترتیب رنگ‌های طیف را آسان به خاطر آورد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

«رویژیویو نام مستعار شخصیت داستانی ونس، معلم دبیرستان لژزمس اسمیت در این رمان است. نام مستعار او نیز از حروف اول طیف رنگ‌ها ساخته شده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۸۵)

درباره‌ی طیف رنگ‌ها و شخصیت داستانی «ونس» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ از فصل پنج (لوتس‌خواران) را بخوانید.

۴۰۵. «ستاره‌ی غروب در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ زهره یا ناهید نبود، بلکه کیوان بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۶. «یهودیان معتقدند که شب زمانی شروع می‌شود که سه ستاره در آسمان نمایان باشد. اگر فقط یک ستاره دیده شود، هنوز روز است و اگر دو ستاره باشد، گرگ‌ومیش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۷. «کشتی خیالی (۱۸۳۹) اثری از فردریک مریٹ (افسر نیروی دریایی انگلیس و رمان‌نویس، ۱۸۴۸-۱۷۹۲) است. این داستان مشابه افسانه‌ی *Flying Dutchman* است: شیخ‌کشتی‌ای که همه معتقد بودند آب‌های دور جزیره‌ی گود هُپ را شیخ‌زده و متلاطم می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۰۸. «به‌گفته‌ی مایکل اُبراین، "فقط می‌توانیم فرض کنیم که زمانی ایرلند سرزمین غروب آفتاب" بوده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶) «در برابر ژاپن که سرزمین طلوع آفتاب است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۷)

۴۰۹. درباره‌ی «خورشید خودمختاری در جنوب شرقی طلوع می‌کند» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷ از فصل چهار (کلپسو) را بخوانید.

۴۱۰. «برگرفته از غزلی در در پاره‌ی اول کتاب *Childe Harold's Pilgrimage* (۱۸۲۳) سروده‌ی لرد بایرن است: "خورشید که بر دریا غروب می‌کند/ ما او را به گاه پرواز دنبال می‌کنیم/ بدرد برای مدتی به او و تو/ سرزمین مادری من، شب به‌خیر!"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۶)

۴۱۱. «در *Aristotle's Masterpiece* می‌خوانیم: "اگر ماده‌ی ترشحات واژن سفید باشد، مشکل یا در شکم است یا در کلیه‌ها [...] یا می‌تواند علتش مایه‌ی منی باشد و نیز می‌تواند به‌دلیل رطوبت هوا، خوردن گوشت فاسد، خشم، سوگ، تن‌پرووری، افراط در خواب و یبوست."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)

«باوری خرافی است: "زنی که روی سنگ مرطوب بنشیند، به سلامت جنینش آسیب می‌رساند." شاید بلوم هنوز به علت مرگ رودی، پسرش، فکر می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۷)

۴۱۲. «براساس منبعی پزشکی از سال ۱۸۷۱، "نشستن روی صندلی‌های سخت، آمیزش جنسی زیاد از حد یا خودآزاری از علل ایجاد بواسیر" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
۴۱۳. «هولاک الیس در رساله‌ی خود انگیزی جنسی‌اش که در سال ۱۸۹۷ منتشر کرد، مدعی شد که پا روی پا انداختن و مالش خودخواسته‌ی ران‌ها بر هم نواحی تناسلی را فعال می‌کند و می‌تواند به ارگاسم زنان منجر شود.» (استیکر، ۲۰۰۳: ۹۲-۱۳۱) منظور بلوم این است که او و گرتی با هم به ارگاسم می‌رسند. (م)
۴۱۴. «کنگر اورشلیم نوعی گل آفتابگردان است و بومی آمریکای شمالی که به‌منظور مصارف خوراکی در حدی گسترده کشت می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
۴۱۵. «شب‌بو» (nightstock) «از خانواده‌ی گل‌هایی است که در طول روز بی‌بوست، اما در شب عطری قوی دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
- درباره‌ی «باغچه‌ی خانه‌ی مت دلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۴۱۶. «بلوم لحظه‌ای اعتراف می‌کند که زنش سن گرفته است و متوجه می‌شود که خودش هم کم‌کم از سیب سبز یا نارس خوشش می‌آید.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۷)
۴۱۷. «از پرده‌ی اول، صحنه‌ی دوم نمایشنامه‌ی ویلیام تل (William Tell، ۱۸۲۵) نوشته‌ی جیمز شریدن ناولز (۱۷۸۴-۱۸۶۲)، نویسنده‌ی متولد ایرلند، است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
۴۱۸. درباره‌ی «گل‌های ازالیه» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۴۱۹. «آلو» (plum) «اصطلاحی قدیمی است به‌معنای "مبلغ کلان پول" یا "مالک این مبلغ شدن" و امروزه معنای مجازی آن می‌شود: "بهترین بخش هر چیز."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
۴۲۰. «بلوم فکر می‌کند که مالی او را از مردی انداخته است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۷)
۴۲۱. «هیچ چیز زیر این آسمان (یا خورشید) نیست» جمله‌ای است «از انجیلی که با تأیید شاه جیمز اول نوشته و در طول زمان به ضرب‌المثل تبدیل شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
۴۲۲. درباره‌ی صندوق پستی پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۵ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.
۴۲۳. «عبارتی است از نامه‌ی مارتا.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
- متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید. در نامه آمده: «توی خانه‌ات شاد نیستی تو پرسرک بیچاره‌ی بدجنس؟» اما این جا بلوم «عزیز بدجنس» را از پایان نامه‌ی مارتا به این جا می‌آورد و به‌جای «بیچاره» می‌گذارد. (م)
۴۲۴. «بلوم به‌یاد می‌آورد که در خانه‌ی لوک دوویل در دالفینز بارن بازی پانتومیم یا لال‌بازی کرده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۷)
- پی‌نوشت ۱۲۶ از فصل چهار (کلیسو) و متن مربوط به ۱۵۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
- «بلوم در دو فصل چهار و هشت به ما گفته که اولین بار دیدارش با مالی در خانه‌ی لوک دوویل در دالفینز بارن بوده است و در آن جا لال‌بازی کرده‌اند. (به پی‌نوشت‌های ارجاعی پی‌نوشت قبلی رجوع

کنید.) مت دلن دوست دیگر خانواده‌ی بلوم است. در فصل شش (هی‌دیز) بلوم به ما می‌گوید که اولین دیدارش با مالی در خانه‌ی او بوده است. [پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۵ از همان فصل را بخوانید.] تفاوت در مکان اولین دیدار مالی و بلوم و اشخاص عدم دقت جویس را نسبت به این موضوع نشان می‌دهد و این ناهماهنگی همیشه در رمان خواهد بود.» (کرسی، ۲۰۱۵: ۱۴۰-۱۴۷)

«جویس هوادار جدی لال‌بازی بوده است. هنگام انجام این نمایش، بازی مورد علاقه‌ی خانواده‌ی شیپی، جویس همیشه کاری خلاقانه می‌کرد. وقتی از او خواستند غروب خورشید را نشان دهد، روی مبلی گرد نشست، طوری که فقط نوک سرش بالای میل دیده می‌شد.» (المن، ۱۹۸۳: ۵۳)

۴۲۵. «در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۱، جویس برای خاله‌اش، جوزفین، نامه‌ای نوشت و خواست اطلاعاتش را درباره‌ی مت دلن و گله‌ی دخترانش، تینا، فلونی، اتی، سارا، نانی و می‌می، به‌خصوص آخری که سیگار می‌کشد و اسپانیایی‌طور است، به او بدهد. در واقع، دلن هشت دختر داشت: تینا، بیاتریس (اتی)، فلورانس (فلونی)، می‌می، لویی، هتی، سارا و نانی، و یک پسر، آرتر متیو.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

۴۲۶. «سرگرد پیر» همان «براین توییدی، پدر مالی است. در فصل یازده (سایرن‌ها) او را رهبر پیر دسته‌ی موزیک معرفی کرده است که مقامی به‌مراتب پایین‌تر از سرگرد است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۸ از فصل یازده را بخوانید.

۴۲۷. پیش‌تر، در همین فصل (پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۲)، از فکر و زبان بلوم خواندیم: «اغلب به چیزی که حس می‌کنی برمی‌خوری.» استیون هم در فصل نه (اسکلا و کریبوس) می‌گوید: «اگر سقراط امروز خانه‌اش را ترک کند، مرد فرزانه را نشسته بر پلکان در خانه‌اش می‌یابد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۷۱۴ از همان فصل را بخوانید.

۴۲۸. مثلی است با این معنا که پیمودن راه طولانی و شتاب نکردن شخص را زودتر به منزل مقصود می‌رساند. (م)

۴۲۹. منظور از «او و او» مالی و بویلن است. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۶ از همین فصل را بخوانید.

۴۳۰. «هنی دوپل احتمالاً از خویشان لوک و کرولین دوپل است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

۴۳۱. «در داستان Rip Van Winkle نوشته‌ی واشینگتن اروینگ (۱۷۸۳-۱۸۵۹)، رپ بیست سال می‌خوابد و موقعی که بیدار می‌شود درمی‌یابد زنش مرده و خانه‌اش به ویرانه‌ای تبدیل شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

«رپ» (rip) «اشاره به پارگی پالتوست و پارگی کت استیون را بعد از نقطه‌ی اوج لذت جنسی استیون در محله‌ی روسپیان پیش‌بینی می‌کند. نکته‌ی دیگر این‌که «ون حمل نان» میان بلوم، عیسی و نان زندگی پیوند برقرار می‌کند. بازی نمایشی بلوم در اجرای رپ ون وینکل پیشگویی بن‌مایه‌ی «بازگشت فرد سرگردان» است که در فصل شانزده مکرر رخ می‌دهد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۵-۱۱۶)

۴۳۲. «بلوم رپ ون وینکل را با "افسانه‌ی اسلیپی هالو" (The legend of Sleepy Hollow) داستان دیگر واشینگتن اروینگ، قاطی کرده است. این داستان درباره‌ی سواری بی‌سر است. اسلیپی هالو اسم روستایی در وستچستر نیویورک است و ستینگ "رپ ون وینکل" در نزدیکی کوه‌های کتسکیل است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

۴۳۳. «بعد از آن که رپ ون وینکل از خواب بیست‌ساله بیدار می‌شود و به دهکده‌اش برمی‌گردد، درمی‌یابد که سگش او را فراموش کرده و دهکده عوض شده است، "همه چیز عوض شده، من هم عوض شده‌ام.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

۴۳۴. «همین که رپ ون وینکل بیدار می‌شود، "در جست‌وجوی هفت تیرش به اطراف نگاه می‌کند، اما به جای تفنگ ساچمه‌ای تمیز و خوب روغن‌مالی شده، آتش‌زنی قدیمی کنارش پیدا می‌کند با لایه‌ای از زنگ روی لوله‌ی تفنگ، ضامن افتاده و قنداق چوبی کرم‌خورده.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

۴۳۵. درباره‌ی «متم‌سایکوزیس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۵ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۴۳۶. «در افسانه‌ی فایتون» (Phaëthon) «وقتی خواهران فایتون در سوگ برادر گریه می‌کنند، به درخت سپیدار تبدیل می‌شوند. درواقع آن‌ها تناسخ نمی‌یابند [خروج روح از یک کالبد و ورودش به کالبد دیگر،] بلکه دگردیسی می‌یابند [روندی در زیست‌شناسی که با هجرت روح ارتباطی ندارد، بلکه طی آن موجود زنده از شکلی به شکل دیگر تبدیل می‌شود.]» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۸) توضیح داخل قلاب‌ها از مترجم است.

۴۳۷. «در قرون وسطا، عبارت "بوی تقدس" برای بوی خوش و لذت‌بخشی به‌کار می‌رفت که پس از مرگ قدیسان از بدن‌شان متصاعد می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۸)

۴۳۸. «این مراسم عشای ربانی نیست، بلکه نیایش‌نامه‌ی مریم باکره‌ی مقدس یا نیایش‌نامه‌ی لورتوست که عموماً مناسک دعای اختتام است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۱ از همین فصل را بخوانید.

۴۳۹. جمله‌ای «از دعای مریم مقدس است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۹۴)

۴۴۰. «سال ۱۹۰۴، این عقیده دیگر قدیمی شده بود؛ در بخش آگهی آیریش ویکلی در ماه مارس ۱۸۹۳ نوشته شده بود: "اگر کسی را می‌بینی که در دنیای تجارت برای عموم مردم نام‌آشناست، به دلیل تکرار نامش و قدرت تبلیغات اوست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)

۴۴۱. «بلوم به‌یاد اشتباهی می‌افتد که هنگام ارزیابی یکی از دو خانه‌ی کشیش، مجاور کلیسای سینت مری، ستاره‌ی دریا، رخ داده است. در آن زمان بلوم در شرکت الکساندر تام و شرکا کار می‌کرده است. در راهنمای تام در همان سال ۱۹۰۴، ارزش اجاره‌ی هر خانه ۲۸ پوند بوده است، معادل ارزش آن در تام ۱۸۸۶ و سال‌های میان این دو سال. بنابراین، جوئیس خطایی را به تام نسبت می‌دهد که واقعیت ندارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)

درباره‌ی «اجاره‌یها» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۹ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۴۴۲. «اشاره به دو خانه‌ای است که در اختیار کلیسای سینت مری بوده تا کشیش‌هایش در آن زندگی کنند. در داستان مردگان (دابلنی‌ها) می‌خوانیم که گبریل کُرووی برادری دارد به نام کنستانتین که «کشیش ارشد در شهر بالبریگن» است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)
- درباره‌ی «گبریل کُرووی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۰ از فصل هفت (ایولس) و درباره‌ی محل سکونتش پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۸ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۴۴۳. «از افسانه‌ی «کلاغ و کوزه» نوشته‌ی ازوپ است: «کلاغی تشنه به داخل کوزه‌ای سنگ‌ریزه می‌اندازد و سطح آب کم‌عمق آن را تا جایی بالا می‌آورد که بتواند بنوشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)
- «drouth هاینرو- انگلیسی و به معنای «خشکسالی و تشنگی» است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۰۷)
- در فصل چهار (کلیپسو) هم بلوم به خشکسالی و بد شدن تخم‌مرغ‌ها اشاره می‌کند. متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱ از همان فصل را بخوانید.
۴۴۴. منظور، همان خفاش است. (م)
۴۴۵. «این تئوری اساساً درست است: رنگ را طول موج نور تعیین می‌کند و طول موج‌های متفاوت در موقعیت‌های متفاوت رنگ را تغییر می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)
۴۴۶. «اشاره به باوری قدیمی است که عقاب‌ها می‌توانند مستقیم به خورشید نگاه کنند. ویلیام بلیک در شعری در شاه ادوارد سوم این جمله را آورده است: «عقابی که به خورشید نگاه می‌کند.» بلوم این ایده را با تصویر بعد از نگاه کردن به نور قاطی می‌کند: قرینه پس از روگرداندن از شینی پرنور تصویر بی‌شکلی از آن را حفظ می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱۹)
۴۴۷. درباره‌ی «سیتی آرمز» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۴۴۸. «بلوم داستانی از ارشمیدس، ریاضیدان و مخترع یونانی، را در ذهن دارد. ارشمیدس با میزان کردن آینه‌ها با نور خورشید و ایجاد احتراق در بدنه‌ی کشتی‌های رومی شهر سیراکوز را از دست مهاجمان رومی نجات داد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۰)
۴۴۹. «خلنگ و اولکس فرنگی روییده بر تپه‌ی هوث، آن حوالی را مستعد آتش‌سوزی می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۰)
۴۵۰. «لحظه‌ی یافتن (Eureka) بلوم است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۰)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۸ از همین فصل، ۲۳ از فصل پنج (لوتس‌خواران) و ۷۱۸ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.
۴۵۱. درباره‌ی «زنبری که بلوم را نیش زده است» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۰ از فصل چهار (کلیپسو) و ۱۶۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۴۵۲. «Fagh a ballagh به معنای «راه را باز کن» انگلیسی‌شده‌ی *Fág a bealach* (ایرلندی) است. این عبارت را تفنگ‌داران ارتش سلطنتی ایرلند فریاد می‌زدند، نیز عنوان ترانه‌ای است از چارلز گون دافی ایرلندی (۱۹۰۳-۱۸۱۶)... بلوم فکر می‌کند که اصطلاح هاینرو - انگلیسی «ول کن»

به معنای "دست بردار" از همان عبارت مذکور ایرلندی است و این فرض او محتمل است، گرچه هیچ سندی در تأیید آن وجود ندارد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۲۰)

۴۵۳. «در فصل شش (هی‌دیز)، بلوم به آن بدبخت فلک‌زده فکر می‌کند که "مثل انفیة در شب مرده‌پاسی لگدش زدند" (ترجمه‌ی تحت‌اللفظی) یا "مثل توپ پاسش دادند". اصطلاح او از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که ایرلندی‌ها در شب مرده‌پاسی [شب‌ی که تا صبح بر بالین مرده بیدار می‌مانند] مقدار فراوانی انفیة مصرف می‌کردند و این ماده ارزش چندانی نداشت. کاربرد آن در این فصل به فهم معانی تلویحی‌اش کمک می‌کند [...] اصطلاح "مثل انفیة در شب مرده‌پاسی" در این جا نمی‌تواند معنای "فراوانی" بدهد، بلکه بیشتر معنای "آشفستگی شدید" در آن کشتی می‌دهد و ردی از این معنا در افعال پرانرژی پیش‌رانشی وجود دارد که به نظر برای انفیة در شب مرده‌پاسی به کار می‌رود: لگد زدن، پرتاب کردن، پاس دادن، انداختن و غیره.» (هانت، ۲۰۲۳)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۶ از همان فصل را بخوانید.

«گیفرد می‌نویسد مصرف انفیة برای رفع بوی بد بدن مرده است که نشان می‌دهد از رسم ایرلندی‌ها در شب مرده‌پاسی بی‌خبر بوده است. در قرن نوزدهم، در شب مرگ کشاورزی فقیر از عزاداران با یک‌ونیم پوند تنباکو، هفتاد-هشتاد پیپ، هشت تا نه پوند ماهی خشک‌شده، یک لیتر ویسکی و مقدار نامعلومی انفیة پذیرایی شده است.» (هرالد بک، جیمز جویس آنلاین نت)

«شب مرده‌پاسی» شب قبل از خاکسپاری مرده است که نزدیکانش بر بالین او بیدار می‌مانند و دعا می‌خوانند. گاهی به آن wake می‌گویند و گاهی پاسداشت مرده. (م) برای مطالعه‌ی ریشه‌ی عبارت «شب مرده‌پاسی» در مقاله‌ی «شب‌زنده‌داری فینگان‌ها، بیداری فینگان‌ها، احیای فینگان‌ها؟ یا هیچ‌کدام؟» به قلم مترجم، کد مقابل را اسکن کنید.



۴۵۴ جمله‌ی مذکور سطری «از یکی از آوازهای پاروزنان با نام "پری دریایی" در اوایل قرن نوزدهم است.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۳۶)

۴۵۵. «When Johnny Comes Marching Home Again» «عنوان آهنگ "قدم‌رو" است، سرودی پتریک سارزفیلد گیلومر (۱۸۲۹-۱۸۹۲) که در زمان جنگ‌های داخلی در ارتش ایالات متحده‌ی آمریکا معروف بود.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۳۷-۲۳۸)

«آهنگ آن براساس آهنگ ضدجنگ ایرلندی با نام "Johnny, I hardly Knew Ye" ساخته شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۲۰)

۴۵۶. «لنگر کشیده یا برداشته می‌شود» (The anchor's weighed) «عنوان آهنگی مربوط به دریانوردی (۱۸۱۰) است که ترانه‌اش را جان براهام (۱۷۷۴-۱۸۵۶) سروده و آهنگش را اس جی آرنولد

(۱۷۷۴-۱۷۵۲) ساخته است. اين ترانه درباره‌ی ملوانی است که لحظه‌ی ترک خانه به زنش قول وفاداری می‌دهد.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۳۸-۲۳۹)

۴۵۷. درباره‌ی «کتف‌آویز» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۷ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید. «ملوان‌های کاتولیک اغلب به خود کتف‌آویز می‌آویختند تا نمادی باشد برای حضور قدیس محافظ. مدال هم احتمالاً مدال معجزه‌گر است، زیرا به مریم مقدس مربوط است که ستاره‌ی دریاست.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۰-۷۲۱)

درباره‌ی «مری، ستاره‌ی دریا» پی‌نوشت شماره‌ی ۴ از همین فصل را بخوانید. ۴۵۸. «کلمه‌ای که بلوم سعی می‌کند به‌یاد آورد *mezuzah* است: قطعه‌ای پوست که بر یک طرفش اسفار خمسه نوشته شده و بر طرف دیگرش نام الوهی Shaddai محصور در قوطی و به‌منظور تحقق احکام دین به چارچوب در خانه‌ی یهودیان نصب می‌شود. تقیلم (Tephilim) جعبه‌ی چرمی کوچکی است برای نگهداری بعضی از آیه‌های تورات به زبان عبری که یهودیان همه‌روزه، به‌جز یوم سبت، هنگام دعای صبحگاهی به خود می‌آویزند تا یادآور تعهد به حفظ احکام دین باشد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۱)

۴۵۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۸۳ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. ۴۶۰. بلوم هنگام بررسی زندگی ملوان‌ها به احتمال توفان و کشتی‌شکستگی فکر می‌کند و عاقبت برخی از آن‌ها که طعمه‌ی کوسه می‌شوند. بعد «به‌خاطر می‌آورد که اودیسیوس موفق شد از هجوم امواج پوسایدون نجات یابد و این را مدیون نقابی است که اینو (Ino) به او می‌دهد. سپس موفق می‌شود خود را به جزیره‌ای برساند که شاهزاده‌خانم ناسیکا در آن است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۱)

۴۶۱. اصطلاح «Davy Jones's locker» طبق فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد به‌معنای «گوری عمیق و پرآب» و «Davy Jones به‌معنای "روح پلید دریا" است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۱)

۴۶۲. Cockalorum یعنی «مرد کوچک بسیار غره و از خود مطمئن.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۱) «این کلمه ورد مخصوص جادوگران است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۹)

۴۶۳. «بازار مایرس را به‌منظور گردآوری کمک‌های مالی برای بیمارستان مرسر راه‌اندازی کرده‌اند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۱۸۷)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۶ از فصل هشت (لسترینگون‌ها) بخوانید. ۴۶۴. «در زبان فرانسوی عبارت "ساعت شبان" (*L'heure du berger*) اصطلاحی است که به زمان فرخنده برای یک دیدار اشاره دارد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۱)

۴۶۵. «در دابلن، ساعت ۹ شب ساعت تحویل نامه نبود. ساعت‌های تحویل نامه، ۷ صبح، ۱۲ ظهر، ۲۰:۲، ۱۰:۶ و ۸ بعد از ظهر بود و روزهای یکشنبه ۷ صبح نامه می‌آمد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۲۱)

۴۶۶. درباره‌ی «چراغ کرم‌شب‌تاب می‌درخشد» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۷ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۴۶۷. «این چوبی است به طول سه فوت (یک متر) که سری چنگالی دارد جهت نگه داشتن کبریت برای روشن کردن چراغ‌ها.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)
- شرح بیشتر را در پی‌نوشت ۴۰۱ از همین فصل بخوانید.
- «در ماه فوریه ۱۹۲۰، وقتی جویس روی این فصل کار می‌کرد، نامه‌ای به خاله‌اش، جوزفین، نوشت و گفت: "من اطلاعاتی درباره‌ی کلیسای ستاره‌ی دریا می‌خواهم، در بخش رو به دریایش، گیاه پایتال یا عشقه دارد، آیا در تراس لیهی یا نزدیک آن درخت هم داریم، اگر بله، چه نوع و آیا از آن‌جا به سمت ساحل پلکانی است؟"» (المن، ۲۰۰۳: ۲۴۸)
- درباره‌ی «تراس لیهی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۴۶۸. «چاپ ویژه» معمولاً «روزنامه و یا ستونی ویژه بود مخصوص اخباری که پس از شروع چاپ روزنامه می‌رسید.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)
- درباره‌ی «ایوینینگ تلگراف» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰ از فصل هفت (ایولس) و درباره‌ی «مسابقات جام طلایی» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۱۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۴۶۹. «خانه‌ی دیگنم در شماره‌ی ۹ خیابان نیوبریج در سندی‌مونت است و از جای کنونی بلوم دیده نمی‌شود. آن پسر احتمالاً پتسی، پسر دیگنم است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)
- «خانه‌ی دیگنم حدود پانصد یارد از ساحل فاصله دارد و از جایی که بلوم ایستاده دیده نمی‌شود.» (گینفرد، ۱۹۸۸: ۴۰۲)
۴۷۰. «موج ساحلی آیان» یا موج ساحلی در حال آمدن معادل «the coming surf» است. این نوع موج به سمت ساحل می‌آید و خرابی به بار می‌آورد. (م)
۴۷۱. «دی ای چارت درباره‌ی ازالیه‌های هوٹ می‌نویسد: "آن‌ها را بالا و پایین شیب تند دره‌ای تنگ کوچک طوری کاشته بودند که وقتی دیدارکنندگان دور می‌زدند و به آن نقطه می‌رسیدند، ناگهان جلوی رویشان انبوهی از شکوفه‌های بی‌شمار رنگارنگ نمایان می‌شد"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۳۳۰) و احتمالاً آن‌ها را به «به‌به» گفتن وامی‌داشت. از این رو بلوم به آن‌ها «ازالیه‌های به‌به» می‌گوید. (م)
- متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۴۷۲. درباره‌ی قایق «شناور چراغ‌دار کیش» و «آب‌تل کیش» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۴ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۴۷۳. منظور، «اعضای کمیته‌ی فانوس‌های دریایی ایرلند است که طبق کتابچه‌راهنمای تام، دفاترشان در ساختمان کارلایل، در خیابان دُلپِر دابُلن بود. وظایف آن‌ها حفاظت از فانوس‌های دریایی در سراسر کشور بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)
۴۷۴. «در طول قرن نوزدهم، بریتانیای کبیر و نیز ایرلند گاردهای ساحلی را جهت مبارزه با قاچاق، یاری رساندن به کشتی‌شکستگان و سپاه ذخیره برای نیروی دریایی تربیت می‌کردند. در آغاز هدف از تربیت گارد ساحلی مبارزه با قاچاق بود. بعد از ۱۸۵۷، گارد ساحلی ایرلند تحت فرماندهی نیروی دریایی بریتانیا درآمد و نیروی دریایی اعضایش را به خدمت خود درآورد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)

۴۷۵. «در قرن نوزدهم، گارد ساحلی بریتانیا برای نجات کشتی‌های در خطر روشی نو اتخاذ کرد: با استفاده از موشک‌های کوچک، چنگکی را از کشتی نجات به سوی کشتی در خطر می‌انداختند. از این سیستم تا زمان جنگ جهانی دوم استفاده می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)

«بویهی نجات حلقه‌ای است متصل به شلوار برزنت و این حلقه را که خود به قرقره‌ی متحرکی متصل است، به طناب کلفتی وصل می‌کنند و با آن افراد کشتی‌های شکسته را به جای امن منتقل می‌کنند.» (همان‌جا)

«در اخبار مربوط به عملیات نجات دریانوردان در آن دوره، به این سه مورد، موشک، بویهی نجات و قایق نجات اشاره شده است.» (همان‌جا)

۴۷۶. درباره‌ی «سفر با کشتی ارینز کینگ» (Erin's King) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۵ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۴۷۷. درباره‌ی «بی‌باکی ملی» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۵ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید. بلم این داستان را یک بار هم در همان‌جا تعریف می‌کند.

۴۷۸. «در سال ۱۹۰۴، کرامن دهکده‌ای بود در ۵/۸ کیلومتری جنوب غربی دابلن مرکزی، درست در جنوب سد گرند کانال در بلویل.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۳)

۴۷۹. «بچه‌ها توی جنگل» به‌گفته‌ی اسلُت، «اصطلاحی است برای اشخاص خوش‌باور ساده‌لوح و برداشتی از داستان عمومی خبیثی که نقشه می‌کشد برادرزاده‌های کوچکش را بکشد. در سال ۱۷۹۸، شورشیانی که در جنگل کیلاگریم گرد هم آمده بودند، به «بچه‌های جنگل» معروف بودند.» (۲۰۲۲: ۷۲۳)

۴۸۰. به‌گفته‌ی جان هنری رالیه، «بلم در فصل شش (هی‌دیز) می‌گوید: ملی، دخترش، "فقط سرخک" گرفته و "جوشانده‌ی تخم بزرک" را جهت درمان آن مطرح می‌کند [پی‌نوشت ۵۲ از همان فصل] و در این‌جا می‌گوید: "تنها ناخوشی‌هایش باد سرخ (erysipilas) و کهیر."» (۱۹۷۷: ۱۶۰)

۴۸۱. «کالومل» (Calomel) «کلرید جیوه است و از آن به‌عنوان مسهل استفاده می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۲)

۴۸۲. درباره‌ی «پاپایی عزیزم» نامه‌ی ملی به بلم را در متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۰ از فصل چهار (کلیپسو) بخوانید.

۴۸۳. «قله‌ی بوینا ویستا در ساحل جنوب شرقی شبه‌جزیره‌ی جبل الطارق واقع است. برج‌ها را بر تپه‌ی شوگر لوف اشراف دارد و در فاصله‌ی ۸۰۰ متری از بوینا ویستا، در نقطه‌مقابل آن و در جنوب غربی جبل الطارق واقع است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۳)

۴۸۴. درباره‌ی «برج‌ها را» پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۴۸۳ از همین فصل) را بخوانید.

۴۸۵. «این میمون بی‌دم از حیوانات الجزیره، مراکش و صخره‌ی جبل الطارق است. میمون مکک که رنگ روی تنش زرد مایل به قهوه‌ای و زیر تنش زرد مایل به سفید است، در خشکی و به‌صورت گله‌ای زندگی می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۳)

«میمون نر و پیر درنده‌خویی بر گروه میمون مکک حاکم است. در این جا، احتمالاً بلوم یکی از داستان‌های مالی را درباره‌ی جبل الطارق به یاد می‌آورد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۰۳)

۴۸۶. «در جبل الطارق قوانین نظامی بر همه چیز حاکم بود و با شلیک گلوله به زندگی نظم می‌بخشیدند. حتا ساعات‌های روز را با شلیک گلوله اعلام می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۳)

۴۸۷. «Buenas noches, señorita. El hombre ama la muchcha hermosa» اسپانیایی است به معنای «شب به‌خیر، دوشیزه خانم. مرد عاشق زن جوان زیباست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۳)

۴۸۸. درباره‌ی «چرا با من؟...» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۸ از همین فصل را بخوانید.

۴۸۹. بلوم فکر می‌کند نباید مثل «صدف چسبنده بچسبد به این جا و بهتر است برود خانه.» چون برای رفتن به تماشای نمایش لیه که ساعت ۸ شروع می‌شود، دیگر دیر است. به‌گفته‌ی فریتز سن، «ظاهراً بلوم به مالی گفته است که امشب به تماشای این نمایش می‌رود. پس بهتر است به خانه نرود، چون ممکن است مالی هنوز بیدار باشد. آبرونی ماجرا در این است که اودیسیوس (شخصیتی که برای برگشت به خانه تلاش می‌کند) در این جا برای برگشتن به خانه هیچ عجله‌ای ندارد.» (۲۰۱۵: ۴۹۵-۴۹۹)

۴۹۰. درباره‌ی «لیه» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۳ از فصل پنج (لوتس خواران) و پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۴۸۹ از همین فصل) و درباره‌ی «لی لی کیلانی» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید. هر دو اجرا از ساعت هشت همان شب (۱۶ ژوئن ۱۹۰۴) شروع می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۴۹۱. پی‌نوشت قبلی (۴۹۰ از همین فصل) را بخوانید.

۴۹۲. «بلوم امیدوار است که خانم پیورفوی بچه‌اش را با موفقیت به دنیا آورده باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۴، ۲۱۴ و ۲۶۲ از فصل هشت (لستر یگون‌ها) را بخوانید.

۴۹۳. درباره‌ی میخانه یا «سرای کیز» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۴۹۴. منظور از «آن هتاک» شخصیت داستانی شهروند است که در فصل دوازده (سایکلوپس) به بلوم اهانت و هتاک می‌کند.

پی‌نوشت ۶۹۴ از همان فصل و متن مربوط به آن را بخوانید.

۴۹۵. در این باره پی‌نوشت شماره‌ی ۶۹۹ و متن مربوط به آن از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۴۹۶. «بلوم اهانت شهروند در رستوران بار کی‌یرن به خودش را به یاد می‌آورد و جوابی که به او داده است. بعد با خود می‌گوید از زاویه دید او به موضوع نگاه کن و نتیجه می‌گیری که منظورش آزدن بلوم نبوده است، پس «او را می‌بخشد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۹)

۴۹۷. برداشتی است «از ترانه‌ای با نام "مرد جنگلی تازه از بُرنُتو به شهر آمده" (ح ۱۸۹۰) که روایتی پیش‌رونده دارد. بند سوم آن با "بچه‌ی زن مرد جنگلی بُرنُتو" شروع می‌شود، اما در ترانه‌ی اصلی به "خواهر" اشاره‌ای نشده است.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۴۰)

۴۹۸. واگویه‌ای «از ضرب‌المثلی در کتاب *Polite Conversation* (۱۷۳۸) اثر جانانان سويفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) است: "چرا، هرکس آن‌طور که دوست دارد؛ همان‌طور که زن خوب گفت وقتی گاوش را بوسید."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۴۹۹. یعنی «رفتن به خانه‌ی دیگم و صحبت کردن با بیوه‌اش درباره‌ی بیمه‌ی عمر او، روزی را که از پیش بد بود، بدترش کرد [نمک بر زخم پاشید].» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۵۰۰. درباره‌ی «خانه‌های عزاداری» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰۵ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید. به‌گفته‌ی هیو کنر، «این افسرده‌کنندگی خانه‌های عزاداران به‌اندازه‌ی لازم توضیح داده نمی‌شود و بعد هم هرگز دوباره به میان نمی‌آید. واقعیت این است که انگار بلوم احساس می‌کند با آن دیدگاه کلیشه‌ای درباره‌ی یهودیان از او بهره‌برداری شده است. هدف کلاه گذاشتن سر یک نزول خوار است. دیگم از بیمه‌اش استفاده کرده و اسکاتیش ویدوز را هرگز از این کار مطلع نکرده است. حالا مارتین کانینگهم از بلوم می‌خواهد که مهارت‌های شناخته‌شده‌اش را علیه شایلاک استفاده کند و از آن شرکت بیمه‌ی عمر برای آن بیوه پول بگیرد. بلوم احساس می‌کند این خیلی افسرده‌کننده است که حتا با وجود نیت خیر نمی‌توانی از نقشی که دیگران بر عهده‌ات می‌گذارند، فرار کنی.» (۱۹۷۸: ۱۱۸)

۵۰۱. «مرکز بیمه‌ی عمر اسکاتیش ویدوز (Scottish Widows) که دفتر اصلی‌اش در ادینبرای اسکاتلند است، هنوز بی‌نقص و قابل‌اعتماد است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۵۰۲. به این دلیل که کلمه‌ی ویدوز در اسم «اسکاتیش ویدوز» یعنی «بیوه‌زنان» و در آن به «بیوه‌مردان» اشاره نمی‌شود. (م)

۵۰۳. «کریمر، وود و شرکا (Cramer, Wood, & Co.) گالری و فروشگاه پیانو و وسایل موسیقی در شماره‌ی ۴ - ۵ خیابان وست‌مورلند واقع بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۵۰۴. «در عهد جدید، عیسی درباره‌ی سخاوت نسبی بیوه‌ای تهیدستی چنین می‌گوید: "دو سهم ناچیز به خزانه‌ی معبد بخشید."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۵۰۵. «در غروب ماه ژوئن ۱۸۹۰، جیمز اُکانر (روزنامه‌نگار ایرلندی، ۱۸۳۶-۱۹۱۰) وارد خانه می‌شود و می‌بیند اعضای خانواده‌اش از خوردن صدف سیاه مسموم شده‌اند. اُکانر و خانواده‌اش در خیابان سی‌پوینت در مانکس‌تاون زندگی می‌کردند، در فاصله‌ی ۹ کیلومتری از دابلن و ۶ کیلومتری از جای کنونی بلوم در ساحل سندی‌مونت. زن اُکانر و چهار دخترش، ۱۳، ۱۱، ۷، و ۵ ساله، تقریباً درجا می‌میرند. اما دختر پنجم، ۹ ساله، و دختر خدمتکارشان از مسمومیت جان سالم به در می‌برند. مراسم خاکسپاری آن‌ها همه‌ی شهر را مسحور می‌کند؛ در فریمن ژورنال ۱ ژوئیه‌ی آن سال فهرستی از نام شرکت‌کنندگان چاپ شده است که در آن اسم پدر جویس نیز هست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴)

۵۰۶. «نتیجه‌ی بررسی علت مرگ خانوادگی اُکانر نشان داد که آب فاضلاب به داخل برکه‌ای ریخته شده که اعضای این خانواده از آن صدف سیاه جمع کرده بودند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۴) در آن زمان هنوز شبکه‌ی فاضلاب دابلن طراحی نشده بود.

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۵۰۷. «صورت بشقاب‌ی (platter face) صورتی پهن، گرد و تخت است.» (اسلُت، ۲۰۲۲:

۷۲۵)

۵۰۸. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۵۰۹. درباره‌ی «آ. خ.: آخ» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۵۱۰. پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۵۱۱ از همین فصل) را بخوانید.
۵۱۱. بلوم به یاد خوابی می‌افتد که در آن، مالی مثل زنان ترکیه‌ای «دمپایی قرمز» و «تُتکه» پوشیده است. «به‌نظر خوابِ بلوم با خواب استیون در پایان فصل سه (پروتیوس) نقطه‌ی تقاطع دارد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۲ از همان فصل را بخوانید.
۵۱۲. «هدف زنان از پوشیدن شلوارک سه‌ربعی یا شورت‌های پاچه‌دار تا روی ران و گاه تا بالای زانو (تُتکه) غضب اقتدار شوهر بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۵)

۵۱۳. «جوزف ننتی [پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰ از فصل هفت (ایولس)] و ویلیام فیلد، نماینده‌ی پارلمان، با کشتی حمل نامه به شهر هولی‌هد می‌روند و مقصد نهایی‌شان لندن است. [پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۶ و متن مربوط به آن از فصل دوازده (سایکلوپس)] کشتی مذکور دومین و آخرین کشتی مخصوص حمل نامه بود که در آن روز به انگلستان می‌رفت و سه تا چهار ساعت بعد به شهر هولی‌هد می‌رسید. از آن‌جا، با قطاری سریع‌السیر به لندن می‌رفتند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۵)

۵۱۴. درباره‌ی «الکساندر کیز» پی‌نوشت شماره‌ی ۹ و درباره‌ی «آن آگهی کیز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴ و ۵۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۵۱۵. درباره‌ی «هاینز» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۱ از همین فصل و درباره‌ی «مایلز کرافورد»، سردبیر روزنامه، پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۱ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. بلوم قصد دارد با درآمد حاصل از آن آگهی برای مالی زیردانی بخرد. (م)

۵۱۶. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۱۵ از همین فصل) را بخوانید.
۵۱۷. جمله‌ای است «از نسخه‌ی شاه جیمز از کتاب مقدس: "نانت را در دریا بینداز؛ زیرا دوباره پس از مدت‌ها می‌یابی."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۵) معادل همان بیت از سعدی است که می‌گوید: «تو

نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز.» (م)
۵۱۸. «برداشتی از مثلی است که می‌گوید: قاتل به صحنه‌ی جرم خود برمی‌گردد.» (اسلُت،

۲۰۲۲: ۷۲۵)

۵۱۹. «شاید به این دلیل که بلوم هم بذرهايش را در این جا ریخته است و در این لحظه خود را قاتلی می بیند» (کایرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۹) که بذرها یا بچه های بالقوه را کشته است. (م)

۵۲۰. «بلوم کاغذی را که روی ماسه ها دیده پشت و رو می کند. سپس تکه چوبی را برمی دارد و فکر می کند روی ماسه ها پیامی برای گرتی مک داوول بنویسد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۷)

۵۲۱. بلوم روی ماسه ها برای گرتی پیام می گذارد و تا آن جا پیش می رود که بنویسد: من. هستم. ا. (I. Am. A.) به معنای «من هستم یک» که در این ترجمه به جای «یک» از حرف «الف» (مشابه ۱) استفاده شده تا بتواند تعابیر مختلفی را که به این حرف نسبت داده می شود، برساند. در این جا سعی می کنم تعدادی از این تعابیر را شرح بدهم. (م)

نخست این که به قول فریتز سن، جمله های ناکامل ما را به وسوسه می اندازند که کامل شان کنیم. از نظر او (در کلاس آموزش یولسيز در روزهای سه شنبه و پنج شنبه در بنیاد جیمز جویس زوریخ، که من مترجم هم اقبال شرکت در آن ها داشته ام)، «احتمالاً بلوم می خواسته بنویسد: "من هستم یک پسر بدجنس" (به یاد نامه ی مارتا) یا "من هستم تنها" و از سوی دیگر، Ama (هستم ۱) اشاره ای تلویحی به ریشه ی لاتین واژه ی "عشق" دارد که آن نیز می تواند مناسب باشد، به خصوص که ایده ی عشق در بطن ناسیکا وجود دارد (نه آن که بلوم از آن آگاه باشد، اما ما خوانندگان این فصل می توانیم این دورا به هم ربط بدهیم.)» (۲۰۱۵: ۴۹۵ - ۴۹۹)

از نظر پتریک هیستینگز، «بلوم می خواسته بنویسد: «من هستم یک یهودی؟ زن قحبه؟ پدر؟ جلقزن؟ بلوم خود را چگونه وصف می کند؟» (۲۰۲۲: ۱۸۳)

اما تعبیر بلامایرز با این ها فرق دارد. به عقیده ی او، بلوم «نوشته را با پایش پاک می کند و چوب را دور می اندازد. چوب در ماسه های گل ولای گرفته می ایستد. این اتفاق عجیب [که خود بلوم را هم شگفت زده می کند] به نظر اشاره ای دیگر به صلیب عیسی است. بر همین قیاس، به نظر کنایه از لطیفه ای است در فصل پانزده: "من هستم ۱ چوب در گل مانده." [جمله ای که مالی در آن فصل به بلوم می گوید.] افکار نیمه شکل گرفته ی بعدی بلوم ("و او می تواند آن کار دیگر را بکند. و کرد هم. و بلفاست...") دل مشغولی قبلی او را نسبت به سفر مالی و فرصتی برای زنا با بویلن آشکار می کند. سرانجام نگرانی بلوم جایش را به رضایت می دهد و حتا بخشش ("بگذار او" [بویلن]... "در او ضرری نیست.") بخشش او تأییدکننده ی این ایده است که نوشتن بلوم روی ماسه ها اشاره ای تلویحی به عملکرد عیسی دارد، وقتی از او خواستند زن زناکاری را محکوم کند. (عبارت "من هستم ۱" گویای آن کلام آلهوی است: "من هستم و من هستم الف.")» (۱۹۹۶: ۱۱۷)

«آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق می گوید: "من هستم الف و یا، اول و آخر."» (مکاشفه ۸:۱)

۵۲۲. «عبارت "خطوط و نشانه ها و حرف ها" یادآور جمله ی استیون در آغاز فصل سوم است: "این جا هستم تا نشانه های تمام چیزها را بخوانم" و عبارت "آن شفاف ها" نظیر همان "شفافیت" (diaphane) است که استیون در خط بعدی به آن اشاره می کند و نیز ترجمه ی همین کلمه. اما اکنون

آن شفاف‌ها لباس زیر شفاف دختری است که در فاصله‌ی کمی از بلوم، روی صخره‌ای نشسته و به‌عمد رو به عقب خم می‌شود تا جایی که بتواند آتش‌بازی را تماشا کند و بلوم آن شفاف یا بدن‌نما را ببیند. بلوم ساخته شده تا ایده‌آلیسم استیون را از منظر ماتریالیسم تقلید و تحقیر کند.» (مکارتی، آنلاین نت، ۲۰۱۰)

کایبرد معتقد است که «شکست بلوم در به جا گذاشتن اثری از خود بر ساحل با اعتمادبه‌نفس استیون مقایسه می‌شود.» (۲۰۱۱: ۱۰۹۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲ و ۴ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۵۲۳. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۲۲ از همین فصل) را بخوانید.

۵۲۴. جمله‌ی مذکور از نامه‌ی مارتاست. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۵۲۵. جمله‌ی مذکور از نامه‌ی مارتاست. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱ از فصل پنج (لوتس خواران) را

بخوانید.

۵۲۶. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۲۷. «خلیج دابلن کم‌عمق است و به‌علاوه، در این زمان، جزرومدی رخ می‌دهد.» (اسلُت،

۲۰۲۲: ۷۲۵)

۵۲۸. «از عنوان رمان هشتاد روز دور دنیا (۱۸۷۲) نوشته‌ی ژول ورن (۱۸۲۸-۱۹۰۵) است.»

(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۵)

درباره‌ی «کیش» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۴ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۵۲۹. «بلوم به خلیج دابلن فکر می‌کند و می‌گوید: «به‌عمد نصف شده. بسیار گفته شده که یولسیز

درباره‌ی یک روز و یک شب از زندگی یکی است و نیز درباره‌ی تمام عمری که در آن یک روز و شب

فشرده شده است. این اثر هم‌چنین به‌طور مساوی میان روز و شب تقسیم شده است. تا این جای کتاب

در روشنایی روز گذشته و نیمه‌ی دوش در تاریکی شب می‌گذرد. بلوم در ساحل، جایی نشسته است

که دریا و ساحل به هم می‌رسند. او در این لحظه به آخرین نور روز تابستانی توجه دارد و درباره‌ی نمای

نیم‌دایره‌ای خلیج دابلن نظر می‌دهد و فکر می‌کند که باید نظمی الهی در کار باشد: «به‌عمد نصف

شده.» این جمله به خواننده علامت می‌دهد که بعد از یک روز کامل با بلوم، به جلد دوم اثر، جلد

شبهانه‌اش وارد می‌شود.» (مکنزی، ۱۹۹۹: ۵۸-۵۹)

۵۳۰. درباره‌ی جمله‌ی مذکور تعبیر بلامایرز را در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ همین فصل بخوانید.

۵۳۱. «کشتی‌های بخار دو بار در روز، ظهر و ساعت هشت شب، از دابلن به لیورپول می‌رفتند.»

(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۵)

۵۳۲. درباره‌ی دو جمله‌ی «و او می‌تواند آن دیگری را بکند. و کرد هم.» تعبیر بلامایرز در

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۳. «در ۲۵ ژوئن، بلیزس بویلن مالی را برای اجرای کنسرت به بلفاست می‌برد.» (اسلٲ، ۷۲۵:۲۰۲۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۹ از فصل پنچ (لوتس‌خواران) را بخوانید. نیز تعبیر بلامیرز در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۴. «بلم قصد ندارد همراه مالی و بویلن به بلفاست برود، زیرا باید به احترام پدرش، برای سالگرد او در ۲۷ ژوئن در انیس باشد.» (کایبرد، ۱۰۹۹:۲۰۱۱)

پی‌نوشت و متن شماره‌ی ۲۲۳ و ۲۲۴ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۵۳۵. درباره‌ی «بگذار او» تعبیر بلامیرز در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۶. «وقتی اودیسیوس به جزیره‌ای وارد می‌شود که ناسیکا در آن است و با او دیدار می‌کند، آتنا به او اجازه می‌دهد که استراحت کند و بخوابد.» (اسلٲ، ۷۲۶:۲۰۲۲)

۵۳۷. درباره‌ی «او» تعبیر بلامیرز در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۸. این پاراگراف «خلاصه‌ای از عبارات و حوادث اصلی روزی است که بلم پشت سر گذاشته است.» (کایبرد، ۱۰۹۹:۲۰۱۱)

در این جا خستگی بر بلم غلبه می‌کند و به‌قول فریتز سن، «در حال نیمه‌خواب نیمه‌بیدار، تصاویر جای کلام را می‌گیرند. در این وضعیت آشفتگی واگویه‌ها، ارجاعات مبهم و بریده‌هایی از خاطراتی را داریم که بدون هیچ نظمی منطقی به سطح می‌آیند. باری دیگر، چیزهایی را که در این فصل و فصول پیشین خوانده‌ایم، مثل مت هم پایک هوزس، رائل، عطری که زنت می‌زند، بریده‌بریده به ما می‌گوید.» (۲۰۱۵: ۴۹۵-۴۹۹) و به‌قول بلامیرز، نیز «افکاری درباره‌ی مالی، گرتی، مارتا، لباس‌های زیر زنانه و چهار خط از لذایذ گناه درباره‌ی «رائول» و بخش «گوشتی بالاپایین‌رونده‌اش و نظایر آن.» (۱۹۹۶: ۱۱۷)

نکته‌ی دیگر این‌که «در برخی از نسخه‌های یولسيز چند عبارت از این پاراگراف حذف شده که گبلر آن‌ها را به‌درستی به متن برگردانده است. (فریتز سن، ۲۰۱۵: ۴۹۵-۴۹۹)

۵۳۹. درباره‌ی «برئس‌گردل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۰ از همین فصل را بخوانید.

۵۴۰. درباره‌ی «گریس دارلینگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰۰ از همین فصل را بخوانید.

۵۴۱. درباره‌ی «مت هم پایک هوزس» که تلفظ اشتباه مالی از واژه‌ی «متم‌سایکوزس» است پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۵ از فصل چهار (کلیسیسو) و ۸۳ از فصل هشت (لسترینگون‌ها) را بخوانید.

۵۴۲. درباره‌ی «د پرفیوم (de perfume)» یا «عطر زنت» پی‌نگاشٲ نامه‌ی مارتا، پی‌نوشت

شماره‌ی ۱۱۱ از فصل پنچ (لوتس‌خواران) و ۳۷۰ از همین فصل را بخوانید.

«رائول» و «بالاپایین‌رو زیر گوشٲ» «از کتاب لذایذ گناه است که بلم در فصل ده (صخره‌های سرگردان) می‌خواند.» (اسلٲ، ۷۲۶:۲۰۲۲) در این جا به‌دلیل خواب‌آلودگی ذهن کلمه‌ها جابه‌جا شده و حتا نصف‌ونیمه آمده‌اند. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۹ تا ۲۴۱ و متن مربوط به آن را در همان فصل بخوانید.

۵۴۳. درباره‌ی «سینوریتا» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۷ از همین فصل را بخوانید.
۵۴۴. درباره‌ی «هری مالوی» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۶ از همین فصل را بخوانید.
۵۴۵. درباره‌ی «وین نان وینکل» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۱ از همین فصل را بخوانید.
۵۴۶. درباره‌ی «دمپایی‌های قرمز» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۱۱ از همین فصل را بخوانید.
۵۴۷. درباره‌ی «زنگ‌زده» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۴ از همین فصل را بخوانید.
۵۴۸. درباره‌ی «انتهای عقب» خط بالایی متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۶ از همین فصل را بخوانید.

۵۴۹. درباره‌ی «آگندات» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۳ از فصل چهار (کلپسو) را بخوانید.
۵۵۰. «سال بعد او در تُتکه... در بعدی‌اش» در واقع، «نقیضه‌ای است از عبارت "سال بعد در اورشلیم" از دعای عید فصیح، اما ترتیب بی‌پایان عشاق بالقوه‌ی مالی را مجسم می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۹۹) پی‌نوشت شماره‌ی ۸۲ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. نیز اشاره‌ی دیگری به کتاب لدا‌یذ گناه است: «سفیدی چشمانش از حال‌رفته...» (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۹ تا ۲۴۱ و متن مربوط به آن را در همان فصل بخوانید.
۵۵۱. «کوکو» (Cuckoo) «دو معنا دارد: "مرد زن‌قحبه" و "احمق."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۶) پی‌نوشت شماره‌ی ۷۰۰ از فصل نه (اسکلا و کریبوس) را بخوانید. «ساعت روی پیش‌بخاری خانه‌ی کشیش برای هر ساعت یک بار "کوکو" می‌گوید و نُه بار "کوکو" نشانه‌ی ساعت نه شب است.» (همان‌جا)

۵۵۲. «در این قسمت پایانی فصل، روایت به سه بخش تقسیم می‌شود: بلوم، گرتی، خانه‌ی کشیش، که با سه ضربه‌ی سه‌تایی ساعت همراه است (با ارجاع این زنگ‌ها به زن‌قحبگی - سرنوشت بلوم در این لحظه). نیز سه "کوکو" یادآور پایان نمایشنامه‌ی درد بیهوده‌ی عشق اثر شکسپیر است: "کوکو! کوکو، کوکو! آه واژه‌ی ترس/ ناخوشایند به گوش متأهل." اما چند خط بعد به زبان بخش آغازین این فصل برمی‌گردیم که سبکی خودمانی دارد. در آغاز فصل می‌خوانیم: "شب تابستانی شروع شده بود تا دنیا را در آغوش رمزآمیزش بپیچد" و شاید روش گرتی این آغوش را (کمی مثل پرائتز) می‌بندد.» (فریتز سن، ۲۰۱۵: ۴۹۵-۴۹۹)

«اما به‌جای یک پرنده‌ی واقعی که بر شاخساری پر از گل نشسته باشد، جو‌یس پرنده‌ای مکانیکی در متن خود می‌گذارد، گرچه آوازش همان است، و مرد متأهلی نزدیک اوست و صدایش را می‌شنود. [...] بلوم نیمی از این فصل را صرف یک رابطه‌ی جنسی مجازی با زن جوانی می‌کند که زن او نیست: به شکل سنتی خیانت مردان میان‌سال محترم. در هر صورت، آواز پرنده در گوشش ترسناک است و راوی تلاش می‌کند که به وضعیت اندوه‌زده‌ی بلوم توجه نشان دهد: "چون گرتی مک‌داول متوجه وقتی شد که آن‌جا بوده، چون گرتی مثل چی تندوتیز بود نسبت به چیزهایی از این دست، گرتی مک‌داول بود، و او درجا پی برد آن آقای خارجی که نشسته روی صخره نگاه می‌کرد، بود کوکو کوکو کوکو." صدای کوکو هوای شب را با مالیخولیا پر می‌کند.» (هانت، ۲۰۲۰)

به گفته‌ی سيمون مكارتي در سلسله بحث‌هايش در Modernism Lab (دانشگاه ييل) درباره‌ی يولسيز، «تكنيك يا شيويه بيان اين فصل همان طور كه گيفرد اشاره مي‌كند، انبساط و انقباض يا آماس و شل شدن است كه در اصطلاح عام يعنى «شق شدن» و سپس «شل شدن» و معمولاً مرتبط به تحريك جنسي و رهايي پس از آن است. اين تكنيك آماسيدگي به زباني مغلقي و با طول و تفصيل توضيح داده شده است. راوي آن سوم شخص است كه بخش اعظم فصل را روايت مي‌كند. به گفته‌ی بلامايرز (ص ۱۳۴)، «اين زبان با احساساتي گري بارز، اغراق و كليشه‌اي بودنش قرار است كه برگردان زبان مجله‌هاي زنانه و داستان‌هاي عاشقانه‌ي اين مجلات باشد.» عباراتي بسيار توصيفي و موجز و جملاتي مملو از كلمات غير ضروري به زبان فصل طبيعتي آماسيده مي‌بخشد. اين آماس تأكيدى است بر تحريك شدگي بلوم توسط گرتي، استمناء و اوج لذت جنسي اش. مدتي کوتاه پس از انزال بلوم، لحن و زبان فصل تغيير مي‌كند و به لحن روايي خواب‌آلوده و شل شدگي تبديل مي‌شود. جمله‌ها کوتاه، بريده بريده و بدون سروته مي‌شوند. روايت به ذهن و افكار بلوم نزديك مي‌شود و گاهي به سمت اول شخص مي‌لغزد و زبان خستگي پس از رضاييت جنسي اش را نشان مي‌دهد.» (آنلاين نت، ۲۰۱۰)

دئ شیل هالس ایاموس.^۱ دئ شیل هالس ایاموس. دئ شیل هالس ایاموس. برای ما یک درخشان بفرست، تابان، هورهورن، جنین جنبنده و میوهی رحم. برای ما یک درخشان بفرست، تابان، هورهورن، جنین جنبنده و میوهی رحم. برای ما یک درخشان بفرست، تابان، هورهورن، جنین جنبنده و میوهی رحم.^۲

هوپسا پسرپسر هوپسا! هوپسا پسرپسر هوپسا! هوپسا پسرپسر هوپسا!^۳

در تمام آفاق^۴ ارج نهاده نمی شود فراست فردی که تیزبینی بسیار اندکی مبذول می دارد به هر بابی که از جانب مخلوقات فانی سودمندترین فرض می شود با خردی که موهبت شده به منظور تفحص چه کسی است که جاهل باشد نسبت به آنچه فاضل ترین است در آموزه و فی الحقیقه به همین سبب مابین آنان اذهان والای آراسته^۵ مستحق تمجید و تکریم به طور پیوسته پافشاری می کنند وقتی با رضایت عام اذعان می دارند که با وجود برابری در دیگر شرایط بهروزی یک ملت به نحوی مؤثرتر بیان می شود نه براساس جلال ظاهری بلکه با سنجش این که تا چه میزان ممکن است پیشرفت کرده باشد در دل مشغولی برای آن تداوم تکثیر^۶ که اگر در ابتدا از روی شیطان صفتی غایب باشد وقتی نیک بختانه حاضر است، نشان مسلمی از احسان تباهی ناپذیر طبیعت سراسر مقتدر^۷ را می سازد. در واقع، آن کسی که چیزی از چیزهای مهم را درک کرده است و لذا واقف است بر این که آن جلال ظاهری ممکن است سطح رویی یک گرایش نزولی به واقعیتی گل آلود^۸ باشد یا برعکس، چه کسی هست چنان ناآگاه که درنیابد احسان طبیعت نمی تواند با کرامت فزونی در نزاع باشد^۹ پس این شایسته است که منصف ترین شهروند ترغیب کننده و برحذر دارندهی همتایان خود^{۱۰} شود و رعشه بر اندامش بیفتد که مباد آنچه در گذشته از جانب ملت سرآغازی بس عالی داشته است یحتمل در آینده با تعالی مشابه به اجرا درنیاید چنانچه خوی وقیحی به تدریج به بازی گیرد رسوم پرافتخار منتقل شده از جانب نیاکان را آن شخص به چنان شدتی گستاخ بوده که جسارت آن را دارد بایستد و اذعان نماید چه بسا هیچ جرمی برای یک شخص نمی تواند شنیع تر از غافلگی باشد که مسامحه می کند در ارسال آن بشارت^{۱۱} توأمان امر و وعده که در همهی موجودات فانی آن عمل والای تولید مثل مکرر با پیش بینی بیسی یافتن یا با خطر تقلیل یافتن به طرز قطعی مقرر شده است؟^{۱۲}

پس این دلیلی نیست که شگفت زده شویم اگر، همان گونه که بهترین تاریخ نگاران نقل کرده اند، در میان سلت ها، آنان که هیچ چیز را که ذاتاً ستودنی نیست نستوده اند، هنر طب به طرز والایی ارج نهاده

شده است. ۱۳ صرف نظر از مریض خانه‌ها، ۱۴ بیمارستان‌های جذامیان، ۱۵ سراچه‌های عرق‌ریزی، ۱۶ آرامگاه طاعونیان، بزرگ‌ترین اطبایشان، اُشیل‌ها، ۱۷ اُهکی‌ها، ۱۸ اُلی‌ها، ۱۹ مجدانه سبک‌های متعدد ثبت کردند و از آن طریق بیماران و حتا بیماری‌عودکرده‌ها سلامت‌شان را بازیافتند، حال، ناخوشی هرچه بود، لرزش و تحلیل‌رفتن^{۲۰} یا شکم‌روش آبکی بویکانل^{۲۱}. بی‌شک در هر کار اجتماعی با هر درجه از ارزشی که در خود دارد، تمهیدات باید با اهمیت سزاوار آن انجام شود و بدین ترتیب آنان طرحی اتخاذ نمودند^{۲۲} (یا از طریق بررسی و مطالعه‌ی قبلی یا از راه رشد و بلوغ تجربه مشکل است که بگوئیم آراء متناقض محققان بعدی تا امروز در توافق و تطابق نیستند^{۲۳} تا خود را به نمایش بگذارند) که به استناد آن زایمان از هر احتمال تصادفی^{۲۴} فاصله داشت و بیمار طی آن به هرگونه مراقبت عمده‌ای که در آن سخت‌ترین ساعت از زندگی زن ضروری بود نه فقط به طرز معتنابه متمول بلکه برای او که به‌ندرت به‌قدر کفایت پول داشت و اغلب نه حتا به‌ندرت می‌توانست با بنیه و صحت^{۲۵} زیست کند، در ازای حق‌الزحمه‌ی ناچیز در اختیارش گذاشته می‌شد.

برای او هیچ چیز از پیش و از پس آن زمان به هر طریق قادر نبود موجب آلام شود^{۲۶} بدان سبب که در درجه‌ی اول توسط همه‌ی شهروندان احساس می‌شد که به‌جز مادران زایا هیچ روزبهی‌ای ندارد آن توان ممکن شدن را^{۲۷} و همان‌طور که جاودانگی را خدایان کسب کردند تولید مثل را مخلوقات فانی تا لایق نگرستن زن باشند، ۲۸ وقتی آن مورد خود را چنان متورم می‌کرد، ۲۹ زن در شرف لزه^{۳۰} سوار بر ابزار انتقال میلی عظیم به همه منتقل می‌کرد یکی دیگری را سوق می‌داد بدان سو که زن پذیرفته شود در آن منزل. آه، کار مردم دوران‌دیش نه صرفاً در دیده شدن، بلکه حتا در نقل شدن، مستحق تمجید است که ایشان پیشاپیش برفتند وی را، مادر را به دیدار، و این‌که او ناگهان قرار محترم شمردنش را که از جانب آنان شروع شده بود احساس نمود!^{۳۱}

بچه بدایت بزادن بهجت یافت. ۳۲ در باطن بچه‌دان بر بچه بندگی به‌جا آورده شد. هرچه در آن یک مورد انجام شد، انجام شد به فراخور. بالینی از جانب قابله‌ها مراقبت‌شده با خوراک سلامت‌بخش در آرامش، تمیزترین پارچه‌های قنداق، گویی زادن^{۳۳} هم‌اینک انجام شده و با دوران‌دیشی خردمندانه موجب‌اتش فراهم آمده: اما علاوه شود بر این، نه کم‌وکسری از آن چه از دواها ضرورت می‌یابد و تجهیزات جراحی که مناسب وضعیت اوست بدون از قلم انداختن نمایی از تمام مناظر بسیار پرت‌کننده‌ی حواس از نواحی مختلف موجود در کره‌ی خاکی ما عرضه شد به‌همراه تصاویر الوهی و انسانی، تأملی که به‌سبب آن در زنان جداشده^{۳۴} آماسیدن^{۳۵} رخ می‌دهد یا تسکین می‌بخشد به مشکل او در خانه‌ی عالی پرنور زیبای خوش‌ساخت مادران، وقتی علی‌الظاهر، تا مراحل نهایی پیش رفته و در شرف تکثیر،^{۳۶} زمان او فرا رسیده برای ایلا،^{۳۷} زمان خاتمه یافتن.

آن مرد رهرو در درگاه این خانه ایستاده بود به‌وقت حلول شب. ۳۸ از مردم اسرائیل بود آن مرد که روی زمین سرگردان^{۳۹} بود دیرپای. تحن^{۴۰} صرف مرد بر این گمارد وی را که به تنهایی هدایت شود به آن منزلگه.

در آن منزلگه ای هورن رئیس است.^{۴۱} وی هفتاد تختخواب دارد^{۴۲} در آن جا مملو از مادران بارور^{۴۳} خوگرفته به دراز کشیدن تا صبورانه تاب آورند و اولاد^{۴۴} تندرست بزایند همان گونه که فرشته‌ی خدا به مری معروض داشت.^{۴۵} آن جا بهیاران به جفت راه می‌روند، خواهران سفید در بخش بی خواب.^{۴۶} رنج‌ها را می‌آرامند، ناخوشی را تسکین می‌بخشند: در دوازده ماه سه یک‌صد.^{۴۷} راستین‌ترین تیماردارانند^{۴۸} این جفت، برای هورن مراقب‌ترین بخش را نگه می‌دارند.

بهیار بخش بیدار بشنید آمدن آن مرد رئوف را، بعد ذالک^{۴۹} برخاست با جید پوشیده با سربند^{۵۰} برای مرد در را کامل بگشود. بنگر، برق برمی‌جهد برمی‌افروزد در طرفه‌العینی عرش سمت غرب ایرلند را.^{۵۱} بهیار سراپا بیمناک شد که خدای انتقام‌گیرنده با آب افنا کند^{۵۲} همه‌ی نوع بشر را به دلیل گناهان شیطانی اش. چلیپای^{۵۳} عیسی را کشید بر استخوان سینه‌اش و کشید به داخل مرد را تا جلد^{۵۴} اندرآید به زیر بام گالی پوش او. آن مرد که آگاه بود از آهنگ ارزنده‌ی زن اندرآمد به خانه‌ی هورن.^{۵۵}

جوینده بی‌میل در مصدع شدن در حال هورن کلاه در دست ایستاد.^{۵۶} ادناه، او با همسر عزیز و دختر نازنین در جوار معان زن می‌زیست^{۵۷} که من بعد، زن بر خشکی و بر دریا نه سال دراز دور از خانه سرگردان بود.^{۵۸} به دفعه‌ای، پرستار در بندرگاه شهر^{۵۹} ملاقات نموده مرد را و او از بهر خم شدن زن کلاه از سر برداشته. از زن که ببخشاید مرد را با خوش‌نیتی استدعا کرد که او تصدیق نماید^{۶۰} که صورتش را با شتاب دیده، بسیار جوان می‌نموده آن زمان. چشمانش را برق بی‌درنگ درخشاند، شکوفه‌های سرخ چهره را به‌همراه آورد کلام مرد.^{۶۱}

همان گونه که چشمان زن در آن لحظه سیه‌جامه‌های او را رؤیت کرد^{۶۲} لذا از سوگ هراسید. خوشحال گشت از پس آن وجایی^{۶۳} که بر او عارض شده بود. وی را مرد پرسید که آیا اُهیتر دکتر نبایی فرستاده است^{۶۴} از ساحل دور و او با او آکنده از پُرسه^{۶۵} بر او پاسخ داد که اُهیتر دکتر در بهشت است. غمگین گشت مرد آنگاه که آن کلمه بشنود چنان که بر روده‌هایش زاندا لوزن بود آن تحنن.^{۶۶} همه‌ی آن چه او آن جا به مرد گفت، مرگ با تلّهف برای دوستی بسیار جوان، هماره دردناک، بی‌میل به مناقضت با نیک‌سنجی خداوند.^{۶۷} پرستار گفت که وی مرگ خوب خوشایندی داشت به واسطه‌ی نیکی خداوند و کشیش کاتولیکی برای شنیده شدن اعترافات او به گناهانش،^{۶۸} نان مقدس عشای ربانی^{۶۹} و تدهین با روغن بیمار به اعضای بدنش.^{۷۰} مرد آن‌گاه با خلوص راستین از راهبه پرسید^{۷۱} از کدام مرگ مرده مرد و راهبه به مرد پاسخ داد و گفت که او مُرد در جزیره‌ی مونا^{۷۲} بر اثر شکم چنگار^{۷۳} و به گاو آمدن روز طفلان معصوم^{۷۴} سه سال از آن بشده و به درگاه خداوند رحمان و رحیم نیایش کرد تا روح عزیز ایشان را در نامیرایی خود حفظ فرماید. مرد نطق نژند او را نبوشید، با دیهیم در دست و نگاه نژند نامتحرک.^{۷۵} پس ایستادند آن جا هردوان مدتی در خیبت^{۷۶} سوگواری کردند یکی با دیگری.

پس، هر آدم،^{۷۷} به آن غایت نهایی نگاه کن که مرگ توست و خاکی که در چنگ می‌گیرد هر آدمی را که از یک زن زاده می‌شود^{۷۸} زیرا آن گونه که برهنه برون آمده از زهدان مادرش پس برهنه رهسپار می‌شود در پایان تا برود همان گونه که آمده است.^{۷۹}

مردی که به آن خانه درآمد سپس با زن پرستار حرف زد و وی را پرسید چه می‌رود بر زنی که در بستر کودک‌آوری دراز کشیده است. زن پرستار به او پاسخ داد و گفت که آن زن اینک سه روز تمام است که در التواء^{۸۰} است و زایمانی سخت خواهد بود نه همین^{۸۱} برای تاب آوردن اما اینک در زمان کوتاهی اتفاق خواهد افتاد. وانگه^{۸۲} گفت او زایمان‌های بسیاری در زنان دیده اما هرگز هیچ‌کدام نبوده است به سختی زایمان آن زن. سپس همه‌چیز را نزد او باز نمود چون از آن‌رو^{۸۳} که مرد را می‌شناخت و آن زمانی بود که قریب آن خانه زندگی کرده بود.^{۸۴} مرد کلام او را نیشید زیرا با شگفتی احساس می‌کرد مرارت زنان را از آن درد وضع حملی که آنان از باب مادر بودن دارند و او در شگفت بود با نگاه کردن به صورت زن که صورت زیبایی بود برای هر مردی که آن را می‌دید اما هم‌چنان برجا مانده بود با این‌که سال‌های متمادی از دختر خدمت‌کار بودنش می‌گذشت.^{۸۵} نه دوازده خون‌روش لائِم بی‌ولدی اوست.^{۸۶} و به گاه سخن گفتن آن دو در قلعه گشوده شد^{۸۷} و قریب شد^{۸۸} به سوی ایشان سروصدای جزیلی^{۸۹} از آن بسیاری که نشسته بودند بر طعام.^{۹۰} و از محاذی جایی که آنان ایستاده بودند کارآموز سلحشور جوانی آمد^{۹۱} که وی را دیکسن نام نهاده شده بود.^{۹۲} و لیوپولد سیاح نزد او شناس^{۹۳} بود از آن پس^{۹۴} که بر آن‌ها حادث شده بود^{۹۵} یکی دیگری را تعاملاتی داشته باشند^{۹۶} در خانه‌ی میزری کورد^{۹۷} آن‌جا که این کارآموز سلحشور مستقر بود از برای علتی که سیاح بدان‌جا شده بود تا التیام یابد از ایرا که سخت زخمی داشت بر سینه‌اش^{۹۸} توسط سرنیزه‌ای که ازدهای وحشتناک و رعب‌آور بر آن زده بود^{۹۹} که وی درست کرد و ساخت و پرداخت^{۱۰۰} از بهر آن ضمادی آمیخته از نمک قرآر^{۱۰۱} و روغن زیتون با روغن بلسان^{۱۰۲} آن قدر که او را بسنده آید.^{۱۰۳} و ایدون وی را بگفت که باید با او اندرون آن قلعه رود و طربناک گردد با آن کسان که آن‌جایند. و لیوپولد سیاح اعلام نمود که او باید به دیگرجا برود چه او مردی بود اهل تقیه و فردی داهی.^{۱۰۴} بانو نیز هم‌حرد بود با وی^{۱۰۵} و قدح کرد کارآموز سلحشور را^{۱۰۶} گرچه ایقان داشت^{۱۰۷} که کذب بود آن‌چه سیاح بگفت به خاطر فطنتش.^{۱۰۸} اما کارآموز سلحشور نی لاگفتن را می‌نوشید و نی طغرای زن او را وامی‌داشت^{۱۰۹} به پادگری از هر آن‌چه مطمع وی بود^{۱۱۰} و او معروض بداشت که آن‌جا چه قلعه‌ی محشری است. و لیوپولد سیاح بدان‌جا وارد شد تا قدری بیاساید از آن جهت که درد اندام بداشت پس از بسی راه‌پیمایی در پیرامن^{۱۱۱} سرزمین‌های گوناگون و یک هنگام در جست‌وجوی گایه.^{۱۱۲} و در قلعه میزی قرار داشت از چوب غان فنلاندی^{۱۱۳} که با چهار مرد کوتوله از همان کشور سر پا نگه داشته شده بود اما آنان به دلیل سحرشدگی زهره‌ی حرکت نداشتند.^{۱۱۴} و بر این میز شمشیرها و چاقوهای ترسناکی بودند که در غار بزرگی ساخته می‌شوند به دست شیاطین سخت‌کوش^{۱۱۵} زیر پرتوهای سفید و این‌که آن‌ها را کار می‌گذارند در شاخ‌های بوفالو و گوزن نری که در آن‌جا به طرزی شگفت‌انگیز به وفور یافت می‌شود. و آن‌جا ظروفی وجود داشت که با جادوی ماهوند^{۱۱۶} چکش‌کاری و شکل‌دار می‌شوند و از ماسه‌های دریا و هوا با میانجی نفاثی^{۱۱۷} که نفسش را بر آنان می‌دمد آن‌سان که بر حباب‌ها.^{۱۱۸} و سور بسیار زیبا و پرمایه بر میز بود^{۱۱۹} بدان‌سان که هیچ‌ان یکونی^{۱۲۰} نی قادر بود زیننده‌تر و نی پرمایه‌تر تدبیر کند.^{۱۲۱} و خمی بود سیمین که با حرکتی جادویی گشوده می‌شد^{۱۲۲} و اندر آن

بودند ماهی‌های غریب بیدون سر ۱۲۳ گرچه مردان ناباور بر انکارند ۱۲۴ که چنین چیزی میسر باشد ۱۲۵ جز آن که ببینند ایشان مصاد آن را. ۱۲۶ و این ماهی‌ها درازکشیده در آبی روغنی ۱۲۷ آورده شده بدان‌جا از اقلیم پرتغال و به‌موجب چربی موجود در آن ۱۲۸ همانند است به افشروی زیتون فشرده‌شده. و نیز شگفت‌انگیز بود که می‌دیدید در آن قلعه چگونه با جادو آمیزه‌ای می‌سازند از مغز گندم‌های بارور کلدی ۱۲۹ که با کمک نوعی اشباح خشمگین با آنان چنان می‌کنند که به‌گونه‌ای شگرف متورم می‌گردند همچون کوه‌های عظیم. و در آن‌جا به مارها تعلیم دهند که خود را از زمین بیرون کشیده به دور چوب‌های بلند بپیچانند ۱۳۰ و از فلس این مارها به عمل آورند معجون ۱۳۱ چنان شراب انگبین. ۱۳۲ و کارآموز سلحشور گذاشت جاری شود ۱۳۳ جرعه‌ای از بهر لیوپولد جوان اعیان‌زاده ۱۳۴ و مساعدت نمود ۱۳۵ آن زمان تا همه‌ی حاضرانی که در آن‌جا بودند بنوشند هرکدام جرعه‌ای. ۱۳۶ و لیوپولد جوان اعیان‌زاده اشره‌ی خود را بلند کرد ۱۳۷ تا او را محظوظ نماید ۱۳۸ و جهر ۱۳۹ قدری نوشید از روی مودت ازیرا که وی هرگز نوشیده بود نه هیچ قسمی از شراب انگبین ۱۴۰ پس کناری نهاد و درحال در خفای کامل قدر غالب آن را در جام همسایه‌اش خالی نمود و همسایه‌اش نی واقف نگشت از آن کید. ۱۴۱ پس در آن قلعه بنشست با ایشان از برای لختی آسودن. شکر گزارد خدای قادر متعال را. ۱۴۲

در این اثناء ۱۴۳ آن خواهر خوب در آستان در ایستاد و از آن کسان استدعا کرد به کرامت عیسی ارباب ما والاترین در میان همه‌ی اربابان ۱۴۴ که شادخواری عنان‌گسیخته‌شان ۱۴۵ را به کناری نهند چه یکی در بالا قریب به زادن است، ۱۴۶ بانویی نجیب‌زاده، که زمانش به‌شتاب می‌رود. ۱۴۷ سر لیوپولد از طبقه‌ی زبرین فریادی شنید بلند ۱۴۸ و در شگفت ماند که این چه فریادی بود و آیا از کودک یا زن و گفت، در حیرتم که آیا نیامده سابق بر این. ۱۴۹ گویا زیاده به طول می‌انجامد. ۱۵۰ و او واقف بود ۱۵۱ و دید مالکی آزاد مسمی به لنهن ۱۵۲ را در سوی دیگر میز که بزرگ‌تر بود از هر یک از اغیار ۱۵۳ و از آن جهت که هردو سلحشورانی بودند شریف در یک سازوبرگ ۱۵۴ و وانگهی ۱۵۵ ازیرا که وی مهتر بود پس با او سخن بگفت به کمال ملایمت. وی را بگفت، عن قریب به کرامت خداوند وضع حمل خواهد کرد ۱۵۶ و شادمان خواهد گشت از باروری‌اش که او مدتی حیرت‌آور انتظار کشیده است. و مالک آزاد که نوشیده بود گفت، هر لحظه در انتظار است بعدی او باشد. ۱۵۷ نیز فنجانی را که در نظرگاه وی ایستاده بود، ۱۵۸ برداشت زیرا وی هرگز هیچ نیاز نداشت نه به درخواست و نه به تمنا کردن از او بهر نوشیدن، پس گفت، اینک بنوشیم، با التذاذ کامل، ۱۵۹ و لاجرعه سر کشید تا آخرین حدی که توان داشت ۱۶۰ به‌سلامتی هردو ایشان ۱۶۱ زیرا مردی بود بسی نیک به‌حیث خوش‌بنیگی. ۱۶۲ و سر لیوپولد هژیرترین مهمانی بود که تا آن روز در حال دانش‌پژوهان نشسته بود و نیز سربراه‌ترین و مهربان‌ترین مردی که تاکنون دست شوهرانه زیر مرغ گذاشته ۱۶۳ و همانا راستین‌ترین سلحشور دنیا ۱۶۴ که تاکنون بهر بانویی شریف جان‌فشانی ۱۶۵ کرده است، جامش را مؤدبانه بلند کرد به‌سلامتی لنهن. در اندوه امراء اعجاب‌زده اندیشناک است. ۱۶۶ حال بیابید ۱۶۷ از آن جمعی سخن گوئیم که آن‌جا بودند به‌قصد مستی ۱۶۸ تا آن‌جا که می‌توانستند. در هر دو سوی میز گروهی از دانش‌پژوهان بودند، به دیگر سخن، ۱۶۹ یکی که وی را نام بود دیکسن

کهرت از سينت مری مرسيا بل ۱۷۰ با ديگر ياراناش، لينچ ۱۷۱ و مَدَن، ۱۷۲ دانش پڑوهان طب، و مالک آزاد مسمی به لنهن و یکی اهل آلبا لونگا، ۱۷۳ ديگری کراترز، ۱۷۴ و استيون جوان که لقايی داشت به سان راهبان ۱۷۵ و بر صدر ميز بود و کاستلو که مردان وی را پانچ کاستلو لقب داده بودند ۱۷۶ به سبب استادی اش که اندکی پيش به نمايش گذاشته شد ۱۷۷ (و از میان همه ی آن ها، به استثنای ۱۷۸ استيون جوان، وی مست ترين کس بود که هنوز طالب شراب انگين بيشتر بود ۱۷۹) و نیز سر لیوپولد سربه راه. اما بهر مِلکی جوان در انتظار بودند بدان سبب که وعده داده بود به مشرف شدن ۱۸۰ و بدان گونه که بدانديشان ايشان گفتند وی میثاق خویش بشکسته بود. ۱۸۱ و سر لیوپولد در جوار آن کسان بنشست ازیرا وی دوستی پایدار با سر سایمن داشت و نیز با فرزندش استيون جوان و بدان سبب خستگی اش تسکين يافت ۱۸۲ در آن جا پس از طولانی ترين سرگردانی ها ۱۸۳ تا آن جا که ايشان وی را سور بدادند در آن زمان به محترمانه ترين سلک. ۱۸۴ تحن او را رهنما شد، ۱۸۵ عشق رهنمود شد با ميل به سرگردانی، بی رغبت به ترک گفتن.

ازیرا آنان به راستی دانش پڑوهانی شوخ طبع بودند. و وی نیوشید که ايشان نقیض یکدیگر مکاره می کنند در سنجش تولد و حقانیت، ۱۸۶ مَدَن جوان مدعی بود که در چنین موردی ۱۸۷ سخت است که همسر بمیرد (چون روی داده است چنین امری به سالی ماضیه در زایشگاه هورن از برای زنی اهل ایلبان ۱۸۸ که اینک از این دنیا عزیزت نموده ۱۸۹ و خود آن شب مجاور پيش از مرگش ۱۹۰ اطباء و عطاران ۱۹۱ همگان به شور بنشستند در این خصوص). و ايشان بعدتر گفتند که او باید زنده بماند زیرا در آغاز، ايشان گفته بودند، زن باید بزاید به درد و ازیرا آنان که بر این پندار بودند ۱۹۲ اذعان داشتند که مَدَن جوان درست گفته بود ۱۹۳ پس بدان سبب عذاب وجدان داشت که تن داده بود به مرگ زن. ۱۹۴ و نه اندک شماری در آن میان و لینچ جوان یکی از آن ها بود که تردید داشتند که ۱۹۵ اینک اداره می شود جهان با اهریمن واقعی ۱۹۶ کما اینکه در گذشته هرگز دگرسان نبوده است ۱۹۷ معهذًا مردم فرودست ۱۹۸ خلاف آن را باور داشتند اما نه قانون و نه قضاتش درماني فراهم نیاورده بودند. ۱۹۹ خدا خودش عطا کند راه چاره را. ۲۰۰ این خُرد گفته آمد اما ۲۰۱ همه با هلهله ای بانگ برآوردند، نی، ۲۰۲ به مادر مقدس ما، زن بایست زنده بماند و کودک تلف شود. ۲۰۳ در پرتو این ايشان بر سر آن برافروخته شدند، هم به سبب مشاجره و هم به جهت نوشیدن، اما لنهن مالک آزاد چالاک بود به گاه ریختن آبجو برای آنان هریک، بدان گونه که شادمانی در کمینه ترين قدر به فقدان نرسد. ۲۰۴ سپس مدن جوان عیان کرد همه ی قضیه را ۲۰۵ و گفت که چسان او مُرد و چسان محض رضای مذهب مقدس با اندرز زائر و تسبیح گو ۲۰۶ و برای وعده ای که او، شوهر خویش، داده بود به سینت آلتان آربراکنی، ۲۰۷ مرگ زن را که به موجب آن همه به غایت معزون گشتند، مانع نشد. ۲۰۸ در پاسخ به او استيون جوان کلامی گفت که از پی می آید: ۲۰۹ آقایان، غرولند کردن، ۲۱۰ به علاوه در میان مردمان عادی اغلب وافر است. اینک نوزاد و والده حمد گویند خالق خویش را، یکی در ظلمات اعراف، و دیگری در آتش دوزخ. ۲۱۱ اما، رحم بر ما، ۲۱۲ برای آن ارواح خدامقدوری که ما شبانه نامقدور می کنیم، ۲۱۳ و گناهی است در دشمنی با روح القدس، ۲۱۴ خود خدا، ولی نعمت و حیات بخش، چه

می‌توان گفت؟ وی گفت، زیرا، آقایان، شهوت ما کوتاه است. ما وسیله‌ایم برای آن موجودات کوچک درون مان و طبیعت اهداف دیگر دارد در مقایسه با ما. سپس دیکسن کهنتر به پانچ کاستلو گفت که متنبه است وی از آن اهداف. اما او به‌غایت نوشیده بود و بهترین کلامی که او می‌توانست درباره‌ی او داشته باشد^{۲۱۵} این بود که همیشه عفت یک زن را ملوث می‌کرد^{۲۱۶} آن زن هرکه بود همسر یا خدمتکار یا جانان^{۲۱۷} اگر به آن حد وی را کامیاب می‌نمود^{۲۱۸} که از شهوت شبق ناگهانی رهایی یابد.^{۲۱۹} در این هنگام کراتز اهل آلبا لونگا خواند سروده‌ی ملکی جوان را در ستایش آن چهارپا اسب تک‌شاخ که چگونه یک بار در هزاره با شاخش آمد،^{۲۲۰} آن چند دیگر^{۲۲۱} در تمام این مدت، با طعنه‌هایشان نیش زدند^{۲۲۲} و بدان وسیله وی را بی‌عرض نمودند.^{۲۲۳} همه و چندتایی گواهی دادند به آلت سینت فوتینوس^{۲۲۴} که وی قادر بود به انجام هر چیزی به هر روشی که به انسان وانهاده شده است.^{۲۲۵} که بدان همه خندیدند سخت محظوظ^{۲۲۶} مگر استیون جوان و سر لیوپولد که هرگز زهره نداشت^{۲۲۷} آشکارا بخندد به‌خاطر یکی شوخی غریب که وی علنی نمی‌کرد^{۲۲۸} و نیز بدان جهت که افسوس می‌خورد برای زنی که وضع حمل می‌کرد هرآن‌کس یا هرچا که ممکن بود باشد. سپس استیون جوان سخن براند باغرور درباره‌ی کلیسای مادر که او را بیرون می‌انداخت از سینه‌اش، درباره‌ی قانون کلیسا،^{۲۲۹} درباره‌ی شیطان،^{۲۳۰} حامی سقط جنین، درباره‌ی آبستی ایجادشده از باد بذرهای روشنایی^{۲۳۱} یا از توانایی جنسی خون‌آشام‌ها دهان به دهان یا،^{۲۳۲} آن‌گونه که ورجیل بگفت، از تأثیر غرب^{۲۳۳} یا از بوی زننده‌ی مه‌گل^{۲۳۴} یا از زنی با زنی بخوابد که مردش تازه با او خوابیده،^{۲۳۵} ای فکتو سکوتو،^{۲۳۶} یا برحسب اتفاق هنگام استحمام خود طبق عقاید ابن رشد و موسی ابن میمون.^{۲۳۷} نیز او گفته که چسان در پایان ماه دوم روح در آدمی حلول می‌یابد^{۲۳۸} و چسان در مجموع مادر مقدس ما^{۲۳۹} تمام ارواح را در بر می‌گیرد برای ستایش و نیایش خدای بزرگ‌تر، از آن‌جا که مادر زمینی چیزی نیست جز مامی که به‌دنیا آورد به سلک حیوانی طبق قانون کلیسا باید بمیرد^{۲۴۰} ازیرا همان‌گونه که او فرمود، نگه می‌دارد مَهر ماهیگیر را،^{۲۴۱} حتا آن پطرس آمرزیده که بر صخره‌ی او کلیسای مقدس برای همه‌ی ادوار بنا شد.^{۲۴۲} سپس همه‌ی آن سلحشوران جوان^{۲۴۳} از سر لیوپولد پرسیدند که آیا وی در موردی مشابه جان زن را به خطر می‌انداخت^{۲۴۴} در زمان مخاطره‌ی جان برای نجات جان. با آن ذهن محتاط وی آن‌گونه پاسخ می‌دهد که برای همه مناسب باشد و، دستی بر چانه گذاشته، گفت با تدلیس، آن‌گونه که خوی او بود،^{۲۴۵} تا آن‌جا که آگاهی‌اش اجازه می‌داد،^{۲۴۶} کسی که همواره عاشق هنر طب بوده آن‌گونه که یک غیرمتخصص ممکن است باشد، و نیز موافق با تجربه‌اش از چنین اتفاق نادرالوقوع^{۲۴۷} چه‌بسا برای آن کلیسای کاتولیک خوب بوده است که در یک نشست از تولد و مرگ مداخلی کسب کند و با چنین شیوه‌ی رندانه^{۲۴۸} از پاسخ دادن به سؤال‌های آن‌ها گریخت. دیکسن گفت، این حقیقت است، پاردی،^{۲۴۹} و، اگر خطا نکنم، یک کلمه‌ی باردار. که استیون جوان با شنیدنش مردعجیب خوشحال شد^{۲۵۰} و با ابرام گفت، او که از بیچارگان می‌دزدد به خدا قرض می‌دهد^{۲۵۱} زیرا او روحیه‌ای نافرمان داشت به گاه مستی و در آن‌یه آشکار شد که او اینک در چنین حال و وضعی بود.^{۲۵۲}

اما سر لیوپولد به‌غایت جدی شده بود برکامه‌ی حرف‌های خویش^{۲۵۳} از آن جهت که او هنوز برای آن جیغ تیز و وحشت‌انگیز زنان زانو دلسوز بود و این‌که به یادش می‌آورد بانوی خوب خود مری‌ین را که برایش تنها فرزند نرینه را زاییده بود و او هم در یازدهمین روز از زیستش^{۲۵۴} مرده و هیچ مرد از علم و هنر نتوانسته بود نجاتش دهد چنین تیره است طالع.^{۲۵۵} و زن حیرت‌زده بود در وجودش برای آن اختر شوم^{۲۵۶} و جهت خاکسپاری او برایش نیم‌تنه‌ای زیبا بافت از پشم بره،^{۲۵۷} گل سرسبد پشم‌ها، مباد که بچه کاملاً نابود شود و در زمهریر^{۲۵۸} بخوابد (زیرا آن‌گاه در حدود میانه‌ی زمستان بود^{۲۵۹}) و اینک سر لیوپولد که از تیره‌ی خویش نرینه‌فرزندی نداشت در مقام وارث، نظر کرد به فرزند ذکر دوستش و در اندوه خنق گرفت^{۲۶۰} به‌سبب خشنودی طی شده‌اش^{۲۶۱} و وی به‌غایت سوگوار بود که ناکام مانده بود از داشتن فرزند پسری با چنان دلیری اصیل^{۲۶۲} (زیرا همه او را فردی با قابلیت راستین به‌شمار می‌آوردند^{۲۶۳}) و نیز وی اندوهگین بود به میزانی نه‌چندان کم‌تر برای استیون جوان به این دلیل که وی در بی‌بندوباری می‌زیست با آن تن‌آساها و دارایی‌اش را با زنان جنده ضایع می‌کرد.^{۲۶۴}

تقریباً در همان لحظه‌ی حاضر استیون جوان پر کرد تمام پیاله‌هایی را که خالی برجا بودند^{۲۶۵} و می‌ماند نه هیچ بیش^{۲۶۶} اگر فرد محتاط‌تر مانع نمی‌شد نزدیک شدن استیون را که هنوز با جدیت در حرکت بود،^{۲۶۷} او که نیایش می‌کرد برای نیت والا مرتبه پاپ اعظم، از آن‌ها می‌خواست بلند کنند به‌سلامتی نائب عیسی که آن‌گونه که او گفت نائب بری نیز هست.^{۲۶۸} وی گفتا که اینک می‌نوشیم ما، از این ساتگین^{۲۶۹} و شما لاجرعه سر می‌کشید شراب انگبین را که به‌راستی نیست تکه‌ای از جسم،^{۲۷۰} بلکه تجسد روح است. کسر نان‌تان را برای آنان بنهید که محض نان می‌زنند.^{۲۷۱} خائف مباشید^{۲۷۲} هرگز برای هیچ نیازی چه‌بسا این تسکین بخشد بیش از آن دیگری که سبب بیم شود. بنگرید بدین‌جا. و وی به آن‌ها نشان داد سکه‌های براق خراج و اسکناس‌های زرگران را به بهای دو پوند نود شیلینگ که دریافت کرده بود، به گفته‌ی خود او، بابت سرودی که به تحریر درآورده بود.^{۲۷۳} همه تحسین کردند وقتی دیدند تمول مذکور را در چنان قحط و غلای پول که پیش از آن بود. من بعد کلامش بدین‌سان بود که در ذیل آید:^{۲۷۴} می‌دانید، همه‌ی شما مردان^{۲۷۵} که ویرانه‌های زمان قصرهایی در جاودانگی می‌سازند.^{۲۷۶} این به چه معناست؟ بادِ هوس می‌پژمراند درخت تیغ‌دار را اما سپس می‌گردد از خاربنی تا رُزی شود بالای چلیپای زمان.^{۲۷۷} اینک به من توجه کنید. کلمه در رحم زن جسم می‌شود اما به اراده‌ی صانع هر جسم گذرا به کلمه‌ای بدل می‌شود که در نمی‌گذرد.^{۲۷۸} این پساخلفت است. اُمَنیس کرو و ادب و نیت.^{۲۷۹} تردیدی نیست اما نامش^{۲۸۰} تواناست او که در رحم خود گذاشت جسم عزیز منجی‌مان را، شفا بخش و شیان،^{۲۸۱} مادر مقتدر ما^{۲۸۲} و مادر، گرمی‌ترین،^{۲۸۳} و برناردُس به‌درستی می‌گوید که او اُمَنیوتنشیتم دپُری سوپلیچم،^{۲۸۴} را داراست، به عبارت دیگر، دارای قدرت مطلق برای دادخواهی، زیرا دومین حواست و او به ما اعطا کرد منجی بشر را، آگوستین نیز چنین می‌گوید، آن‌گاه که دیگری، جده‌ی ما،^{۲۸۵} که ما به او متصل شده‌ایم از طریق پیوند میان لوله‌های بند ناف،^{۲۸۶} بفروخت همه‌ی ما را، بذر و نژاد و نسل را، به دو گندم.^{۲۸۷} اما اینک مسئله این است، یا زن او را بشناخت،^{۲۸۸} آن دومی را می‌گویم، و البته بود مخلوق

مخلوق خود،^{۲۸۹} ورجین مدر، فیلیا دی تو فیلیو،^{۲۹۰} یا نه بشناخت او را و سپس مانند می شود در آن انکار یا نادانی به پیتر سماک^{۲۹۱} که زندگی می کند در خانه‌ای که جک ساخته^{۲۹۲} و با یوسف یوسه‌دار، حامی پایان شادمان همه‌ی ازدواج‌های ناشاد،^{۲۹۳} پاریسک م. لیو تکسیل نوز آدی کی کی لَو میز دان سِت فیشیو پوزیسیون سیته لو سکری پیژون، وانتر دو دیو^{۲۹۴} انتودر استحاله‌ی گوهر اُدر هم‌گوهری اما نه به‌هیچ‌وجه فروهم‌گوهری.^{۲۹۵} به‌خاطر آن حرف همگی بلند گفتند کلمه‌ای بسیار بی‌شرمانه. و او گفت، بارداری‌ای بدون لذت، زایمانی بدون درد شدید،^{۲۹۶} تنی بدون نقص، شکمی بدون بزرگی.^{۲۹۷} بگذار که شهوت‌ران با ایمان و اشتیاق ستایش کند. ما مصممانه مخالفت می‌ورزیم و منکر می‌شویم.^{۲۹۸} متعاقب آن پانچ کاستلو با مشتش بر میز کوبید^{۲۹۹} تا قطعه‌ی مستهجن استیو استیلا^{۳۰۰} را بخواند درباره‌ی دختری خدمتکار که در آلمان بار گرفته بود^{۳۰۱} از یک ماجراجوی شنگول که آنگاه بی‌درنگ حمله کرد:

– سه ماه اول حالش خوب نبود، استیو،^{۳۰۲}

وقتی در این لحظه پرستار کویگلی^{۳۰۳} از آستانه‌ی در به آن‌ها غضبناک^{۳۰۴} فرمان داد که هیس^{۳۰۵} و شما را شرم نباید، و نه بود نابجا^{۳۰۶} وقتی به یاد آورد ایشان را^{۳۰۷} که مد نظر وی حفظ انتظام همه‌چیز^{۳۰۸} باشد با این پیش‌بینی که شاید لرد اندرو درآید^{۳۰۹} ازیرا وی به‌طرزی مظنون مترصد بود^{۳۱۰} که مباد آشوبی هایل^{۳۱۱} اعتبار مراقبتش را کاستی بخشد.^{۳۱۲} آن سرپرستاری بود باستانی و جدی با قیافه‌ای موقر و رفتاری مسیحی،^{۳۱۳} با خرقه‌ی تیره‌رنگ^{۳۱۴} برازنده‌ی داب نژندش^{۳۱۵} و ناصیه‌ی چین و چروک‌دارش، مسنلت وی نی فاقد تأثیرش بود^{۳۱۶} زیرا درحال پانچ کاستلو از جانب همگان بی‌غاره دید^{۳۱۷} و ایشان معترض گشتند بر^{۳۱۸} آن آدم بی‌تربیت، برخی با نوعی گستاخی متمدانه و دیگران با تهدید لاهوگرایانه^{۳۱۹} و در همان هنگام همگی به تعبیر وی مشغول گشتند،^{۳۲۰} که آدم احق را فقط مرگامرگی^{۳۲۱} متوقف سازد، و این‌که چه نقشه‌ی اهریمنانه‌ای در سر دارد،^{۳۲۲} تو جلعم، ای چلغوز، ای که نخودی به دنیا آمده‌ای، ای بی‌کفایت، ای بچه‌ننه، ای تخم‌یاعی، ای ناقص‌الخلقه، ای تو زیر برغاب عمل آمده،^{۳۲۳} تا ببندد دهان مست گلیزی‌اش را و دست بردارد^{۳۲۴} مثل آن بوزینه‌ی نفرین‌شده، سر لیوپولد خوب که به‌خاطر معرفتش^{۳۲۵} گل سکوت، مرزنگوش نجیب،^{۳۲۶} بر لب داشت نیز پند داد که آن موقعیت زمانی به‌عنوان مقدس‌ترین و ارزشمندترین برای مقدس‌ترین بودن است. در خانه‌ی هورن آرامش باید حکم‌فرما باشد. کوتاه‌سخن، این بخش به پایان آمد به گاهی که ارباب دیکسن آمده از مری در اکلز،^{۳۲۷} با خنده‌ای زیبا، از استیون جوان پرسید کدام دلیل بود علت این‌که او هنگ کرد^{۳۲۸} به نخوردن سوگندِ راهبان و او وی را پاسخ داد که فرمان‌برداری در زهدان، پارسایی در ستودان اما فقر اجباری همه‌ی روزهای زندگی‌اش.^{۳۲۹} و بر این سخن ارباب لنهن رجوع داد^{۳۳۰} به این‌که شنیده است درباره‌ی آن اعمال شنیع و این‌که، آن‌چه شنیده همان بازگوید،^{۳۳۱} چگونه وی گل پاک‌دامنی زنی معتمد^{۳۳۲} را آلوده است که آن تباه‌سازی نابالغان بود و همگی هم در این نمایش به او پیوستند^{۳۳۳} با علاوه کردن به خوشی و نوشیدن به‌سلامتی پدرانگی‌اش. اما او گفت که یکپارچه در تضادی بی‌خدشه با پندار آن‌هاست^{۳۳۴} ازیرا که او

پسری است جاودانه و تا ابد باکره. بر این کلام، بهجت در میان ایشان بیش فزونی گرفت^{۳۳۵} و بر وی بازگفتند آیین خارق‌العاده‌ی زناشویی او را در جامه کردن و ازاله‌ی بکارت زوجه‌ها، آن‌گونه که کشیش‌ها در جزیره‌ی ماداگاسکار اجرا کنند،^{۳۳۶} زن ملبس به سفید و زعفرانی، دامادش ملبس به سفید و زرشکی، با سوزاندن بلسان^{۳۳۷} و شمع باریک، در آن حین که کشیش‌ها می‌خواندند خداوند^{۳۳۸} و سرود اوت نووئور سکسوس اُمئیس کورپوریس میسترپیوم را،^{۳۳۹} تا آن‌که بکارت او بر بستر عروس ازاله می‌شد. سپس او به آن‌ها سرود سُبک نکاح^{۳۴۰} بیش تحسین‌برانگیز^{۳۴۱} را عرضه کرد از آن شاعران نکته‌سنج ارباب جان فلیچر و ارباب فرانسیس بومونت که در سوگنامه‌ی دوشیزه‌ی آن‌ها به تحریر درآمده برای همچو جفت‌سازی عشاق: عشاق^{۳۴۲} به بستر، به بستر ترجیع‌بند آن بود^{۳۴۳} برای اجرای هماهنگ دوستانه بر ورجینال.^{۳۴۴} یک مبارکبادنامه‌ی درخشان گوش‌نواز با خلیق‌ترین اقناع‌بخشی برای عشاق جوانی که با مشعل‌های معطر ساقدوشان بدرقه شده‌اند^{۳۴۵} به اریکه‌ی چهارپایه‌ی پیوند زناشویی.^{۳۴۶} ارباب دیکسن غرق سرور گفت، جفت مناسبی بودند، اما، گوش فراده! آقای جوان، بهتر آن می‌بود که آن‌ها را بومونت و لچر می‌نامیدند،^{۳۴۷} زیرا، فی‌الحقیقه،^{۳۴۸} از چنین امتزاجی چیزهای بسیار می‌تواند درآید. استیون جوان گفت، بی‌شک تا آن‌جا که به خاطر می‌آورد آن‌ها واقعاً فقط یک نگار میان‌شان داشتند^{۳۴۹} و او از نشمه‌خانه^{۳۵۰} تا تن به رضایت دهند در لذات شهوانی^{۳۵۱} زیرا زندگی در آن روزها پرشور بود^{۳۵۲} و سنت کشور آن را تأیید می‌کرد.^{۳۵۳} سپس گفت، عشقی بزرگ‌تر از این، هیچ‌کس نداشته که مردی زنش را برای دوستش بخواباند.^{۳۵۴} تو برو و همان‌گونه کن.^{۳۵۵} چنین، یا کلماتی با مضمونی مشابه، گفت زرتشت،^{۳۵۶} پروفوسور انتصابی سلطنتی سابق،^{۳۵۷} پروفوسور فرنچ لترز در دانشگاه آکس‌تیل،^{۳۵۸} نزیسته است هرگز مردی که بشر تا بدین اندازه مدیون او باشد.^{۳۵۹} بیگانه‌ای به برج خود بیاور،^{۳۶۰} سخت خواهد شد، اما دوم‌بهین تخت‌خواب از آن تو خواهد گشت.^{۳۶۱} آراته، فراترس، پرو ممتیسو.^{۳۶۲} و همه‌ی مردم خواهند گفت، آمین. به خاطر آور، ارباب، نسل‌هایت و روزگار قدیمت را،^{۳۶۳} چطور برای من و کلام من خرده‌اهمیتی قائل نشدی و بیگانه‌ای را بیاوردی به درگاه‌های من^{۳۶۴} تا جلوی دیدگانم زنا کند و پروار گردد و جفتک بزند به مانند جشوروم.^{۳۶۵} لذا تو مرتکب شدی گناهی علیه نور من^{۳۶۶} و ارباب تو مرا آن ساخت که برده‌ی خادمان باشم.^{۳۶۷} بازآی، بازآی، دودمان میلی: فراموشم مکن، آه مایلی‌ها.^{۳۶۸} چرا این عمل شنیع را پیش روی من انجام دادی^{۳۶۹} و مرا به خاطر تاجر جالاب طرد نمودی^{۳۷۰} و مرا انکار کردی نزد رومیان و نزد هندیان مبهم‌کلامی که دخترانت با آن‌ها هرزه‌گرانه خوابیدند؟^{۳۷۱} اینک به پیش رو بنگرید، مردم من، به سرزمین موعود، حتا از کوه حوریب و از کوه نبو و از فسجه و از قله‌های حتن^{۳۷۲} به داخل سرزمینی که در آن شیر و پول جاری است.^{۳۷۳} اما تو مرا بپروورنده‌ای با شیر تلخ: ماه من و خورشید من را تو فروگشته‌ای تا ابد. و تو مرا به حال خود رها کرده‌ای برای همیشه در جاده‌های تاریک ناخرسندی‌ام: و با بوسه‌ی خاکستر که تو بر لبانم بنهاده‌ای.^{۳۷۴} و این‌گونه پیش رفت و گفت، این ظلام درونی^{۳۷۵} نه با درایت تورات هفتادگانی^{۳۷۶} روشن گشت و نه چندان به آن اشاره شد، زیرا عیسی که از آن بالا دروازه‌های جهنم را شکست با تاریکی‌ای که دور بود، دیدار کرد.^{۳۷۷} عادت کردن از تأثیر قساوت

می‌کاهد^{۳۷۸} (همان‌گونه که تالی از رواقیون محبوبش می‌گوید^{۳۷۹}) و هملت، پدرش بر شاهزاده آشکار نمود هیچ تاولی از سوختن را.^{۳۸۰} ناشفافی در ظهرِ زندگی طاعونی مصری است که در شب‌های پیش‌ازایش و پسامرگ درست‌ترین اویی و کوامودو آن‌هاست.^{۳۸۱} و همان‌طور که پایان و غایت همه‌ی چیزها به طریقی و تا حدی هماهنگ است با آغاز و تکوین‌شان، همان هماهنگی چندگانه که رشد را از لحظه‌ی رخداد تولد از طریق تغییر بنیادی واپس‌گرایانه کامل می‌کند، کاهنده و از میان برنده است به‌سوی پایانی که با طبیعت سازگار است و نیز با وجودمان واقع در زیر خورشید.^{۳۸۲} خواهران سالخورده ما را به داخل زندگی کشاندند.^{۳۸۳} ما گریه‌وزاری می‌کنیم، پرخوری می‌کنیم، سرگرم می‌شویم، بغل می‌کنیم،^{۳۸۴} در آغوش می‌گیریم، گسسته می‌شویم،^{۳۸۵} تحلیل می‌رویم، می‌میریم: آن‌ها روی ما مرده‌ها خم می‌شوند.^{۳۸۶} نخست، از آب‌های نیل کهن نجات یافت، در میان نی‌های بوریا، بستری از دیرک‌های به‌هم‌بسته.^{۳۸۷} سرانجام حفره‌ای در کوهی، مقبره‌ای سرّی^{۳۸۸} در میان فریاد گریه‌ی وحشی و عقاب ماهیخوار.^{۳۸۹} و همان‌گونه که هیچ انسانی خبر ندارد از کجایی گورپشته‌ی او^{۳۹۰} و نه از این‌که به چه روش‌هایی باید رهنمود شویم و نه این‌که آیا در توفت یا در عدن‌ویل^{۳۹۱} همه به همان‌گونه مخفی است وقتی رو به گذشته می‌کنیم ببینیم از کدام ناحیه‌ی دور چیستی کیستی مان کجایی او را آورده است.

در پاسخ به آن، پانچ کاستلو با جوش و خروش^{۳۹۲} غرید که: «این شانسون،^{۳۹۳} اما او با صدای بلند به آن‌ها فرمان داد، هان، خرد برای خود خانه‌ای بنا کرده،^{۳۹۴} این گنبد گسترده‌ی شکوهمند دیرینه، قصر بلور خالق،^{۳۹۵} همه در نظم‌وترتیبی عالی، یک پنی برای او که نخود را پیدا کند.^{۳۹۶}

– بنگر به عمارتی که برپاشده به دست جک استادکار

بین باز جاری می‌شود ذخیره‌ی آبجوسیاو بسیار

در اردوی صحرائی جک‌جان، آن چالگاه پرافتخار^{۳۹۷}

اینک غرش غم‌انگیز فریادی توی خیابان،^{۳۹۸} به بانگ بلند پاسخ داد، دریغا. تُر آذرخش بلند رها کرد از جانب چپ: پرتاب‌کننده‌ی چکش با خشمی هراسناک.^{۳۹۹} کنون توفانی آمد که قلبش را برانگیخت.^{۴۰۰} و ارباب لینچ به او فرمان داد که مراقب تمسخر کردن و زیاده‌روی در بذله‌گویی‌های سبک‌سرانه باشد که خدا خودش برای وراجی‌های کفرآمیز او به خشم آمده است.^{۴۰۱} و او که بدو مدعی شده بود بر بسی متهور بودن^{۴۰۲} مثل موم رنگ‌پریده شد چنان‌که چه‌بسا همه ملتفت شدند و وی یک‌باره عقب کشید و حد‌اعلای او که پیش‌تر به‌غایت فخور بود^{۴۰۳} اینک ناگهان کاملاً سقوط کرد^{۴۰۴} و قلبش در قفس سینه‌اش لرزید وقتی غرش توفان را چشید.^{۴۰۵} سپس قدری دست انداختند و قدری مسخره کردند و پانچ کاستلو دوباره و سخت به آبجوش^{۴۰۶} برگشت که ارباب لهنه سوگند یاد کرد چنین خواهد کرد پس از او و بی‌گمان بروز داد غرشی و توفندگی ناگهانی به کوچک‌ترین تمسک.^{۴۰۷} اما لافزن لافنده غریب برآورد که اگر نوب‌دَدی پیر سیاه‌مست شده برایش کمابیش علی‌السویه است و او در گامش عقب نخواهد افتاد.^{۴۰۸} اما این فقط به‌منظور رنگ کردن در ماندگی‌اش بود چون هراسیده قوز کرد در سالن هورن.^{۴۰۹} البته یک نفس نوشید تا دل و جرتش را برای قدری وقار باز یابد زیرا برای مدتی مدید رعد

خروشيد بر تمام پهنه‌ی آسمان چنان‌که ارباب مَدین، در گاه‌های خاصی پارسا، بر دنده‌ی او کوبید به‌دنبال آن صوراسرافیل و ارباب بلوم، در جانب آن لافزن، به او سخنی آرام‌بخش گفت تا وحشت عظیمش را بخواباند،^{۴۱۰} اعلام کرد که آن هیچ‌چیزِ دیگر نبوده‌^{۴۱۱} مگر جاروجنجالِی که شنیده، بنگر تو،^{۴۱۲} پرتاب مایعی از سر تندر است که رخ می‌دهد، و تمام نظم یک پدیده‌ی طبیعی.^{۴۱۳}

اما آیا ترسِ سخت‌لاف‌زن جوان با کلام آرامش‌بخش منهدم گشت؟^{۴۱۴} نه، زیرا او در سینه خاری داشت به نام تلخی که نمی‌توانست با کلام از میان برود.^{۴۱۵} و پس آیا او نه آرام بود مثل آن یکی و نه پارسا مثل دیگری؟ او هیچ‌کدام از آن دو نبود به آن اندازه که دلش می‌خواست باشد. اما آیا نکوشیده بود تا دوباره بیابد جام تقدس را آن‌گونه که در نوجوانی اش، آن‌گاه که با آن زیسته بود؟ بی‌شک نه، زیرا فیض الهی در کار نبود تا جام را بیابد. پس آیا در آن غرش شنید صدای خدا را که گفت، بزا،^{۴۱۶} یا آن‌چه آرامش‌بخش گفت، جاروجنجالِ پدیده‌ای طبیعی؟^{۴۱۷} شنید؟ آخر، او چاره‌ای نداشت جز شنیدن مگر معجای درک را مسدود می‌کرد (که چنین نکرده بود). زیرا از طریق آن معجرا متوجه شد که او در سرزمین پدیده است جایی که به یقین روزی باید بمیرد چون‌که او نیز مثل بقیه بود، یک نمایش گذرا.^{۴۱۸} و آیا او نمی‌پذیرفت که بمیرد مثل بقیه و به این دار وداع گوید؟ به‌هیچ‌وجه گرچه او باید و نه حتا نمایش‌های بیشتر اجرا می‌کرد^{۴۱۹} همان‌گونه که مردان تولید می‌کنند با همسرانی که پدیده به آن‌ها فرمان داده که طبق کتاب قانون چنین کنند.^{۴۲۰} پس وی هیچ واقف نبود^{۴۲۱} از آن ملکوت دیگر که به - من - ایمان - بیاور نام دارد،^{۴۲۲} همان سرزمین موعود که متعلق به دلپذیرشاه است^{۴۲۳} و همیشه خواهد بود، جایی که نه مرگ هست و نه تولد نه زن اختیار کردن و نه مادری کردن^{۴۲۴} آن جایی که همه بدان وارد خواهند شد به شماری که به آن اعتقاد دارند؟ بله، پارسا او را از آن سرزمین آگاه کرده بود و پرهیزکار راه را به او نشان داده بود، اما واقعیت این بود که در راه برخورد کرد به جنده‌ای با ظاهری چشم‌نواز^{۴۲۵} که گفت، نامش پرنده - در - دست است^{۴۲۶} و با حرف‌های چاپلوسانه‌ای که به او گفت از راه راست گمراهش کرد، مانند هی، تو مرد زیبا، برگرد ای‌در و من به تو جایی باشکوه نشان می‌دهم،^{۴۲۷} و چنان چاپلوسانه برایش نقشه کشید که او را برد به غارش که دو - در - بیشه‌زار نامیده می‌شد^{۴۲۸} یا، به‌قول برخی عالمان، شهوت جسمانی.^{۴۲۹}

این چیزی بود که همه‌ی آن رفیقان نشسته در اتاق عمومی خانه‌ی کشیشی^{۴۳۰} مادران بیشترین شهوت را برایش داشتند و اگر آن‌ها این پرنده - در - دست جنده را ملاقات می‌کردند (که از درون همه‌ی طاعون‌های متعفن، هیولاها و ابلیسی خبیث بود) تا آخرین تلاش خود را می‌کردند لیک تا به او دست یابند و او را بشناسند. و درخصوص به - من - ایمان - بیاور گفتند آن هیچ نبود مگر خیال^{۴۳۱} و آن‌ها نمی‌توانستند به ذهن راه دهند هیچ اندیشه‌ای درباره‌ی آن را، زیرا نخست این‌که، دو - در - بیشه‌زار جایی که زن آن‌ها را اغفال می‌کرد،^{۴۳۲} بس زینده‌ترین غار بود و در آن چهار بالش وجود داشت که بر آن‌ها چهار برچسب با این عبارت چاپی روی آن‌ها، بر پشت و شانه و سروته و شرم‌رو و گونه به چانه،^{۴۳۳} و دوم این‌که، به آن سیفلیس^{۴۳۴} عفونی متعفن و هیولاها هیچ اهمیتی نمی‌دادند، زیرا حفاظت‌کننده به

آنان سپری نیرومند از رودی گاو داده بود،^{۴۳۵} و سوم این‌که، احتمالاً هیچ آسیبی نصیب هیچ کدام نمی‌شد از اولاد، که همان اهریمن شریر بود، به واسطه‌ی همین سپر که بچه‌کُش نامیده می‌شد.^{۴۳۶} بدین ترتیب همه در خواب و خیال کور خود بودند، آقای بی‌جا خرده‌گیر^{۴۳۷} و آقای گاهی پرهیزکار،^{۴۳۸} آقای آبجوگسار بوزینه،^{۴۳۹} آقای مالک آزاد قلابی،^{۴۴۰} آقای دیکسن دلربا، سخت‌لاف‌زن جوان و آقای آرامش‌بخش محتاط.^{۴۴۱} که در آن‌جا، ای هم‌صحبتان مفلوک، گول خوردید همگان، زیرا آن صدای خدا بود که در خشمی بسیار اندوه‌بار بود^{۴۴۲} و او اینک دستش را بلند می‌کند و روح آن‌ها را می‌پراکند^{۴۴۳} به سبب بدرفتاری‌هایشان و دور ریختن‌هایی^{۴۴۴} که از جانب‌شان انجام گرفته برخلاف کلام او که باسوز و حرارت^{۴۴۵} بارآوری را فرمان داده است.

بنابراین، پنجشنبه شانزده ژوئن پتیک دیگنم از یک سکنه‌ی مغزی در خاک گذاشته شد^{۴۴۶} و پس از خشک‌سالی شدید،^{۴۴۷} شکر خدا، بارید، قایق‌رانی با کود گیاهی^{۴۴۸} پنجاه و پنج مایل یا چیزی در همان حدود^{۴۴۹} از مسیر آب می‌آید و می‌گوید بذر جوانه نخواهد زد،^{۴۵۰} دشت‌ها عطشناک، با غم‌انگیز رنگی^{۴۵۱} و بوی تعفن بس زنده، با تالاق‌ها و خانه‌های مزرعه‌ای نیز.^{۴۵۲} نفس کشیدن سخت و تمام بیدگیاها^{۴۵۳} جوان یک‌دست تلف شده^{۴۵۴} در نبود نمی‌باران برای این مدت مدید که هیچ‌کس چنین نبودی را به یاد نمی‌آورد. شکوفه‌های سرخ همه قهوه‌ای شده‌اند و قطره‌هایی چسبناک پخش کرده‌اند و بر تپه‌ها هیچ نیست مگر علف هرز و هیزم‌ها^{۴۵۵} که با نخستین جرقه‌ی آتش خواهند سوخت. همه‌ی دنیا می‌گویند، بر اساس آن‌چه می‌دانند،^{۴۵۶} توفان بزرگ فوریه‌ی سال قبل سالی که این سرزمین را ویران کرد چنان اسف‌بار،^{۴۵۷} در سنجش با این بی‌بروباری ناچیز بود. اما بی‌دیرکرد،^{۴۵۸} چنان‌که گفتند، امشب بعد از غروب خورشید، همان‌طور که بر شب افزون می‌شود،^{۴۵۹} باد از غرب پا می‌گیرد^{۴۶۰} ابرهای آماسیده‌ی نسبتاً بزرگ رؤیت می‌گردند و پیش‌بینی‌کننده‌ی وضع هوا در بحر آن‌ها غور می‌کند^{۴۶۱} و در ابتدا آذرخش‌های پهنه‌ای و سپس، گذشته از ساعت ده، یکی صاعقه‌ی بزرگ با رعدی طولانی و در طرفه‌العینی^{۴۶۲} همه سراسیمه به‌تاخت به پشت درها می‌دوند به سبب رگبار دودآلود،^{۴۶۳} مردان برای کلاه‌های حصیری‌شان با تکه‌ای کهنه یا دستمالی سرپناه درست می‌کنند،^{۴۶۴} و جماعت زن با شلیته‌ی بالاخورده می‌گریزند^{۴۶۵} بلافاصله بعد از آن‌که بارش می‌آید. در کوی ایلابی، خیابان بگوت، زمین چمن دوک، از آن‌جا در مری‌پن‌گرین تا خیابان هالس سیلی از آب جاری می‌شود^{۴۶۶} جایی که قبلاً خشک خشک بود و هیچ کجاوه یا کالسکه یا درشکه‌ی کرایه‌ای^{۴۶۷} در آن حدود دیده نمی‌شد، اما بعد از آن اولی دیگر غرضی نبود. روبه‌روی در خانه‌ی عالیجناب آقای دادستان فیتزگین^{۴۶۸} (که قرار است با آقای هیلپی وکیل برای زمین‌های کالج جلسه برگزار کنند^{۴۶۹}) مل مالگن نجیب‌زاده‌ای نجیب‌زاده بود که البته از پیش آقای مور کاتب (کسی که پاپ‌دوست بود اما اینک، رفقا می‌گویند ویلیامی خوبی است^{۴۷۰}) آمده بود و برخورده بود به الیک بنن^{۴۷۱} با مدل موی مصری که (اکنون با جامه‌ی رقصی از کندال سبز^{۴۷۲}) تازه با دلیجان از مولینگار وارد شهر شده بود، جایی که عم‌زاده‌اش و برادرِ مل میم به مدت یک ماه دیگر تا سینت سویتن می‌ماندند^{۴۷۳} و می‌پرسد هیچ می‌شود فهمید^{۴۷۴} در این‌جا چه کار می‌کند، او عازم خانه

است و این یکی عازم زایشگاه اندرو هورن بابت توقفی برای سرکشیدن جامی شراب،^{۴۷۵} آن گونه که او گفت، اما برایش درباره‌ی ماده‌گوساله‌ای لوند^{۴۷۶} می‌گوید، بزرگ برای سنش و پروار،^{۴۷۷} و همهی این مدت شرش باران می‌بارید^{۴۷۸} پس هردو با هم به سمت زایشگاه هورن. در آن جا لیوپ بلوم از اهالی روزنامه‌ی کرافورد آسوده نشسته بود با گروهی از آدم‌های بذله‌گو،^{۴۷۹} مردهای یحتمل فتان،^{۴۸۰} دیکسن کهرت، بورسیه‌ی بانوی من از بیمارستان مرسی،^{۴۸۱} وین لینچ، اهل اسکاتلند، ویل ملین، ت لنهن، بسیار غمگین به خاطر مسابقه‌ای که برایش خیال‌بافی کرده بود و استیون دال. لیوپ بلوم آن جا بود به دلیل فتوری که داشت ولی بهتر بود در حال حاضر، وی امشب خوابی دیده است،^{۴۸۲} توهمی عجیب درباره‌ی بانویش، خانم مال^{۴۸۳} با دمپایی‌های قرمز به پا و مایویی ترکی که به تصور آن‌هایی که واقفند^{۴۸۴} این نشان یک تغییر تلقی می‌شود و کدبانو پیورفوی، که به واسطه‌ی تقاضای شکمش به آن جا وارد شده بود،^{۴۸۵} و حالا سر خشت،^{۴۸۶} طفلک بیچاره، دو روز از وقتش گذشته، و ماماها اندوهناک و سخت با آن درگیرند و نمی‌توانند بزیاید، و او به خاطر کاسه‌ای سوپ برنج که خشک‌کننده‌ی نابکار اندرون است دل به هم خورده و نفسش بسیار سنگین، بیش از حد مطلوب، و از لگدهایش، می‌گویند، باید عزیزکرده‌پسری باشد،^{۴۸۷} اما باشد که خدا زود به او فرزند دهد. شنیده‌ام که این نهمین جوجه‌ی زنده‌ی اوست، و روز بانو،^{۴۸۸} او ناخن‌های آخرین جوجه‌اش را که آن زمان دوازده‌ماهه بود چید^{۴۸۹} و با سه تایی دیگر که همه از پستان مادر شیر خوردند و مُردند، به خط زیبا در انجیل شاه نوشته شده.^{۴۹۰} شوی او پنجاه‌واندی و متدیست، اما در عشای ربانی شرکت می‌کند^{۴۹۱} و در هر یوم سبتِ خوب^{۴۹۲} با یک جفت از پسرهایش در باریکه‌ی لنگرگاه بالا^{۴۹۳} با چوب ماهیگیری حلقه‌ای ترمزسنگین ماهی می‌گیرد^{۴۹۴} یا با بلمی که برای تعقیب سفره‌ماهی و پالاک دارد^{۴۹۵} شنیده‌ام که یک کیسه‌ی خوب صید می‌کند. مختصر و مفید این که یک حجم بی اندازه زیاد باران و همه چیز بانشاط به مقدار برداشت بسیار خواهد افزود و تازه آنان که واقفند می‌گویند، بعد از باد و آب آتش خواهد آمد طبق پیشگویی تقویم نجومی ملکی^{۴۹۶} (و شنیده‌ام که آقای راسل برای روزنامه‌ی کشاورزی‌اش از روی هندوستانی سحری غیب‌گویانه از همین جان کلام کرده است^{۴۹۷}) تا جمع هر سه چیز را داشته باشیم، اما این یک توهم صرف است بدون مبنایی منطقی^{۴۹۸} برای عجزه‌های پیر و اطفال، گرچه گاهی درمی‌یابیم که برآوردشان با عجیب و غریبی شان^{۴۹۹} درست است بدون گفتن چگونگی‌اش.

با این سخن لنهن به سمت انتهای میز آمد^{۵۰۰} تا بگوید که آن نامه در روزنامه‌ی آن شب چگونه بوده است^{۵۰۱} و نمایشی ساختگی اجرا کرد تا در پیرامون خود پیدایش کند (چه او سوگند یاد کرد که به خاطرش در محنت‌ها بوده است) اما به دنبال ترغیب استیون از جست‌وجو دست کشید و فرمان گرفت که کنارش بنشینند و او با چالاکی سرشار از انرژی^{۵۰۲} چنین کرد. به نوعی آقای مزاح و سرگرمی بود که به سبک لوده‌اندرو^{۵۰۳} یا تُنخس محض^{۵۰۴} عمل می‌کرد و در زمینه‌ی هر چه مربوط به زنان، اسبان یا رسوایی شهوی بود، آگاهی کامل داشت. راستش را بخواهید به لحاظ دارایی بی‌مایه بود^{۵۰۵} و در بیشتر موارد با کلاه‌داران، مهتران،^{۵۰۶} مأموران شرط‌بندی، مردان پال،^{۵۰۷} پادوها،^{۵۰۸} کلاه‌تخت‌ها،^{۵۰۹}

خُشنی‌ها،^{۵۱۰} زنان نشمه‌خانه‌ها^{۵۱۱} و دیگر اراذل و اوباش این بازی یا با مأمور کمکی مالیات یا پلیس قضایی^{۵۱۲} حوالی قهوه‌خانه‌ها و میخانه‌های ارزان می‌پلکید^{۵۱۳} اغلب در شب تا روز فراگیر^{۵۱۴} و در فاصله‌ی میان معجون ساک و شیرتخم‌مرغ‌هایش^{۵۱۵} شایعه‌های بی‌اساس جمع می‌کرد. جیره‌ی غذایی‌اش را از مطعمی ارزان می‌گرفت^{۵۱۶} و اگر می‌شد یک سهم از خرده‌مانده‌های خوراک^{۵۱۷} یا یک دیس سیراب‌شیردان به شکمش می‌ریخت با فقط شش‌پنس در کیفش^{۵۱۸} همیشه می‌توانست کارش را با زبانش پیش ببرد،^{۵۱۹} بذله‌هایی شهوانی از نشمه‌ای^{۵۲۰} یا امثالهم داشت که پسر هر مادری از آن‌ها را از خنده روده‌بر می‌کرد.^{۵۲۱} دیگری، که کاستلو باشد، با شنیدن این گفت‌وگو پرسید آیا این شعر است یا افسانه. می‌گوید، به‌خدا، نه، فرَنک (اسمش همین بود)، همه‌اش درباره‌ی گاوهای کِری است که یکسر باید قصابی شوند به‌دلیل طاعون.^{۵۲۲} بعد با چشمکی می‌گوید، اما از نظر من آن‌ها با گوشت کنسروی‌شان می‌توانند حلق‌آویز شوند، لعنتی. همان قدر ماهی خوب در این قوطی است که تا به‌حال از آن بیرون آمده^{۵۲۳} و مقداری ماهی شور حشینه‌ی اروپایی‌ای^{۵۲۴} را که آن‌جا بود و در این اثنا با حسرت به آن‌ها چشم دوخته بود^{۵۲۵} خیلی دوستانه تعارف کرد تا بردارند و از آن‌رو که جوع داشت^{۵۲۶} جایی را پیدا کرد که درواقع برنامه‌ی اصلی مأموریتش بود.^{۵۲۷} سپس فرَنک به زبان فرانسوی می‌گوید، مور و وُش،^{۵۲۸} زیرا وی در قرارداد استخدامی بود با شرکت باربری دریایی برندی‌ای که در بندر بردو انبار شراب داشت و او نیز مثل یک نجیب‌زاده‌ی فرانسوی حرف می‌زد. این فرَنک از بچگی یک هیچ‌کاره‌ای^{۵۲۹} بود که پدرش، پاسبانی خُرد،^{۵۳۰} به‌سختی می‌توانست او را در مدرسه نگه دارد تا حروف الفبا و استفاده از کُره‌ها را یاد بگیرد،^{۵۳۱} در دانشگاه ثبت‌نام کرد تا مکانیک بخواند، اما فقط ساز خودش را می‌زد مثل کره‌اسب بی‌تجربه^{۵۳۲} و بیشتر با قاضی و ژاندارم محل آشنا بود^{۵۳۳} تا با کتاب‌هایش. یک روز بازیگر تئاتر می‌شد، بعد دست‌فروش اغذیه در ارتش^{۵۳۴} یا مأمور شرط‌بندی ظفره‌زن،^{۵۳۵} بعد هیچ‌چیز نمی‌توانست او را از میدان مسابقه‌ی خرس‌جنگی^{۵۳۶} و خروس‌جنگی دور کند، بعد عزم رفتن به اقیانوس دریا^{۵۳۷} می‌کرد یا سم کوبیدن بر جاده‌ها با جماعت رُمنی،^{۵۳۸} به لطف وجود نور ماه^{۵۳۹} ربودن وارث اربابی یا بلند کردن^{۵۴۰} تُنکه‌ی^{۵۴۱} دوشیزه‌ای یا خفه کردن مرغی پشت پرچینی. به همان تعدادی که گربه جان دارد، او رفته و دوباره به همان اندازه و بیشتر با جیب‌های لخت برگشته بود به‌سمت پدرش، آن پاسبان خرد که با هر بار دیدن او یک پاینت اشک ریخته است. آقای لیوپولد که ساعی بود تا کل ماجرا را بداند با دستان ضربدری می‌گوید، چه می‌شود، آیا همه را ذبح خواهند کرد؟ سپس می‌گوید، اما من گواهی می‌دهم که صبح این روز^{۵۴۲} آن‌ها را دیدم به کشتی‌های لیورپول می‌رفتند.^{۵۴۳} و می‌گوید، من به‌زحمت می‌توانم قبول کنم که آن قدر بد باشد. و او صاحب تجربه بود در مورد تخم‌ورترکه‌ی این‌گونه چهارپایان و گاوآن شیرآور،^{۵۴۴} گوسفند یک‌ساله‌ی^{۵۴۵} پشم‌نچیده‌ی روغنی و پشم قوچ اخته،^{۵۴۶} با توجه به این‌که چند سال پیش، محاسب بوده است برای آقای جوزف کاف،^{۵۴۷} عمده‌فروش لایقی که تجارت چهارپایان و حراج مرغزارها را مدیریت می‌کرد^{۵۴۸} در مجاورت مزرعه‌ی آقای گوین لو در خیابان پراشا.^{۵۴۹} می‌گوید، من در این‌باره شما را به استهفام می‌گیرم.^{۵۵۰} این بیشتر شبیه سرفه‌ی گاوی یا برفک زبان است.^{۵۵۱} آقای

استیون، گرچه کمی برانگیخته، با شیوه‌ای بسیار شایسته^{۵۵۲} به او گفت که موضوع این نیست و این که او خبرهایی دارد از دم جنبان اعظم امپراتور^{۵۵۳} که از او تشکر کرده به خاطر مهمان‌نوازی، و آن روانه کردن دکتر طاعون رمه^{۵۵۴} بود، بهترین شفاف‌بخش شناخته‌شده‌ی گاوها در تمام کلان‌شهر مسکو، با یک حب بزرگ یا دو تا از معجون درمانی برای در افتادن با شاخ‌گاو.^{۵۵۵} آقای وینسنت^{۵۵۶} روراست می‌گوید،^{۵۵۷} یک لحظه، یک لحظه. اگر سروکارش با بولی بیفتد که ایرلندی است،^{۵۵۸} خود را بر سر دوشاخی می‌یابد.^{۵۵۹} آقای استیون می‌گوید، ایرلندی به‌لحاظ اسم و ایرلندی به‌لحاظ سرشت،^{۵۶۰} و آبجوی انگلیسی را گرداب‌وار و غل‌غل کنان جاری کرد،^{۵۶۱} و یک گاو نر ایرلندی در چینی‌فروشی انگلیسی.^{۵۶۲} آقای دیکسن می‌گوید، من تو را درمی‌یابم.^{۵۶۳} این همان بولی است که به جزیره‌ی ما فرستاده شد از جانب نیکلاس کشاورز،^{۵۶۴} شجاع‌ترین گاوپرور از میان همه، با حلقه‌ی زمرد بر دماغش.^{۵۶۵} آقای وینسنت از آن طرف میز می‌گوید، گل‌گفتی،^{۵۶۶} و مضاف بر آن، زدی توی خال، و می‌گوید، و یک گاو گوشتی‌تر و باشکوه‌تر هرگز روی شبدر نمی‌ریند. او شاخ داشت عدیده، کُتی از پارچه‌ی طلا^{۵۶۷} و نفس دودی معطری که از منخرینش بیرون می‌آمد^{۵۶۸} به‌طوری‌که زنان جزیره‌ی ما، چونه‌های خمیر و وردنه‌هایشان را رها کرده، دنبال او رفتند و بر بول بودنش حلقه‌های گل مینا آویختند.^{۵۶۹} آقای دیکسن می‌گوید، اما آن چه دلیلی دارد، درست پیش از آن‌که او کشاورز نیکلاس بیاید خواجه بود و خود را داده بود دست یک کالج پر از دکتری که حال‌وروزی بهتر از خود او نداشتند، و درست اخته‌اش کرده بودند.^{۵۷۰} بعد می‌گوید: پس حالا برو، و هرآن‌چه عموزاده‌ی آلمانی من،^{۵۷۱} لرد هری،^{۵۷۲} به تو می‌گوید انجام بده و دعای کشاورز را بپذیر، و با این، با کف دست ضربه‌ی صداداری به ماتحتش زد.^{۵۷۳} آقای وینسنت می‌گوید، اما ضربه‌ی کف دست و دعا برایش پاداش بود، زیرا برای جبران به او حقه‌ای آموخت که ارزشی دو به دیگری داشت^{۵۷۴} طوری‌که دختر، زن، مادر روحانی و بیوه تا امروز معترفند که ترجیح می‌دهند هر زمان از ماه، در تاریکی گاوخانه‌ای^{۵۷۵} در گوش او نجوا کنند یا از زبان بلند مقدسش لیسوی بر قفایشان بگیرند تا این‌که با زبینه‌ترین جوان تهمتن‌تجاورگر به زنان از هر چهار قلمرو سراسر ایرلند بخوابند.^{۵۷۶} دیگری کلامش را این‌گونه بیان می‌کند: به او پیراهنی سوراخ‌دار و زیردامنی با شتل و کمربند و چینی بر سر آستین پوشاندند^{۵۷۷} و کاکلش را چیدند^{۵۷۸} و او می‌گوید، و بر سرتاسر بدنش روغن نهنگ عنبر مالیدند^{۵۷۹} و بر سر هر پیچ جاده اسطبل‌ی برایش ساختند و در هر یک آخوری طلایی پرشده از بهترین علفه‌ی موجود در بازار تا او بتواند هر چقدر دلش خواست بخوابد و با شاخ‌هایش هل بدهد^{۵۸۰} و تاپاله بیندازد. تا آن زمان پدر متدین^{۵۸۱} (زیرا آن‌ها چنین می‌نامیدندش) چنان سنگین شد که به‌سختی می‌توانست تا چراگاه برود. برای علاج آن، بانوان و دوشیزگان فریبنده‌ی^{۵۸۲} ما جو و کاهش را در دامن پیش‌بندشان می‌آوردند و همین‌که شکمش پر می‌شد با پاهای عقبی‌اش بلند می‌شد تا به بانوان ارجمند رازی را نشان دهد و به زبان بول غرشی می‌کرد و ماغی می‌کشید و همه بعد از او.^{۵۸۳} یکی دیگرشان می‌گوید، او هوم، و چنان ناز‌پردورده بود که هیچ‌چیز را تاب نمی‌آورد برای رویاندن در سراسر سرزمین مگر چمن سبز برای خود^{۵۸۴} (زیرا این یگانه رنگی بود که در ذهن داشت) و تابلویی بود برافراشته روی

تپه‌ای کوچک در وسط جزیره با آگهی چاپ‌شده‌ای بر آن، به این عبارت: به فرمان لرد هری،^{۵۸۵} سبزه‌ی سبز است که بر سرزمین سبز می‌شود.^{۵۸۶} و آقای دیکسن می‌گوید، و اگر زمانی بوی دزد گله‌ای در راسکامن یا جنگل‌های وحشی کانمارا به دماغش می‌خورد یا برزگری در سلائیگو به اندازه‌ی یک مشت بذر خردل یا یک کیسه تخم شلغم روغنی می‌کاشت^{۵۸۷} عنان اختیار از دست می‌داد و هر چه را که بر نیمی از نواحی روستایی کاشته شده بود با شاخ‌هایش از ریشه درمی‌آورد و همه به فرمان لرد هری.^{۵۸۸} آقای وینسنت می‌گوید، ابتدا در میان‌شان خصومت بود و لرد هری تمام نام‌های نانیک کهن دنیا را بر نیکلاس کشاورز نهاد^{۵۸۹} و او را ارباب دیرینه‌ی روسپی‌هایی خواند که در خانه‌اش هفت نشمه نگه می‌داشت،^{۵۹۰} او می‌گوید، و حساب کارهای این یکی را من می‌رسم. او می‌گوید، کاری می‌کنم که آن حیوان به جهنم برود به یاری آن آلت نرینه‌ی خوبی که پدرم برایم به جا گذاشته است.^{۵۹۱} آقای دیکسن می‌گوید، اما یک شب، وقتی لرد هری بعد از برنده شدن در مسابقه‌ی قایقرانی (برای خودش به جای پارو بیل داشت اما اولین قانون پیست مسابقه این بود که دیگران باید با چنگک پارو بزنند^{۵۹۲}) پوست دباغی‌نشده‌ی شاهانه‌اش را تمیز می‌کرد تا برای شام برود، در خود شباهت شگفت‌انگیزی به گاو نر کشف کرد و با بلند کردن کتابچه‌ی مذهبی با ردی از جای انگشتان کثیف^{۵۹۳} که در انباری نگه می‌داشت، مطمئن شد که او حَلَف زنی از مرتبه‌ی پایین است^{۵۹۴} و آن بول حامی معروف رومیان،^{۵۹۵} بوس بووم،^{۵۹۶} که اصطلاح لاتین ساختگی خوبی است به معنای رئیس سیرک.^{۵۹۷} آقای وینسنت می‌گوید، بعد از آن، لرد هری در حضور همه‌ی درباریان‌ش سرش را در آخور آب گاو فرو کرد و بیرون آورد و به آن‌ها تمام نام جدیدش را اعلام کرد.^{۵۹۸} بعد با آبی که از سروروش می‌ریخت پیراهنی گشاد و قدیمی و دامنی پوشید که متعلق به مادر بزرگش بود و کتاب صرف و نحو زبان بول‌ها^{۵۹۹} را برای مطالعه خرید، اما هرگز نتوانست یک کلمه‌اش را یاد بگیرد، به‌جز ضمیر اول شخصی^{۶۰۰} که آن را درست رونویسی و از بر کرد، و اگر زمانی برای قدم زدن بیرون می‌رفت جیش را با گچ پر می‌کرد تا روی هر چیزی که خوشش می‌آمد بنویسد؛ بر پهلوی صخره‌ای یا میز چایخانه‌ای یا عدل پنبه‌ای یا شناور چوب‌پنبه‌ای ماهیگیری. باری، او و بول ایرلند^{۶۰۱} خیلی زود با هم دوست شدند به‌سرعتی که کون و پیراهن.^{۶۰۲} آقای استیون می‌گوید، درست است، و پایانش آن‌جا بود که مردان جزیره شاهد هیچ کمکی به آن سمت نبودند، وقتی زنان حق‌ناشناس^{۶۰۳} همه همساز بودند، کلک سبکی ساختند،^{۶۰۴} خودشان و بسته‌ی اموال منقول‌شان را بر کشتی بار زدند، همه‌ی دکل‌ها را برپا کردند، بر تیرک افقی دکل‌ها^{۶۰۵} آدم گذاشتند، دماغه‌ی کشتی را رو به جهت باد قرار دادند،^{۶۰۶} کشتی را به وضع سکون درآوردند،^{۶۰۷} سه صفحه بادبان را در باد گسترده‌ی^{۶۰۸} سر کشتی را میان آب و باد نهادند، لنگر را کشیدند، دسته‌ی سکان را به سوی بندر چرخاندند،^{۶۰۹} پرچم دزدان دریایی را برافراشتند، سه بار سه دادند،^{۶۱۰} موتور بخار را به راندن واداشتند، با قایق کوچک‌شان^{۶۱۱} راه افتادند و رهسپار دریا شدند تا به اصل آمریکا واصل شوند.^{۶۱۲} آقای وینسنت می‌گوید، که این مناسبتی شد تا سرملوانی آن سرود ملوانی شادوشنگول را بسراید:

– پاپ پیتره شب می‌شاشه

آدم آگه آدمه از خويشاهه^{۶۱۳}

در این لحظه که دانشجویان حکایت اخلاقی‌شان را تمام می‌کردند،^{۶۱۴} آشنای گران‌قدر ما^{۶۱۵} آقای ملکی مالگن در آستانه‌ی در ظاهر شد به‌همراه دوستی که همین الان به او برخورد کرده، نجیب‌زاده‌ای جوان، به نام الک بنن،^{۶۱۶} که تازه به شهر آمده بود با این قصد که پرچمی یا درجه‌ی پرچم‌داری گروهان‌های پیاده یا سواره‌نظام^{۶۱۷} را خریداری و برای جنگ‌ها اسم‌نویسی کند. آقای مالگن آن‌قدر نیک‌رفتار بود که نسبت به آن حتا اشتیاق بیشتر نشان دهد، زیرا جور درمی‌آمد با پروژه‌ی خودش برای درمان همان مرضی که به آن اشاره شده بود. که از آن بابت، دسته‌ای کارت مقوایی‌ای را به دست همراش داده بود که همان روز در چاپخانه‌ی آقای کوینل^{۶۱۸} با زبرنگاره‌ی زیل و حروف ایتالیک زیبا بر آن چاپ کرده بودند: آقای ملکی مالگن. بارورساز و انکو باتور.^{۶۱۹} جزیره‌ی لمبی.^{۶۲۰} برنامه‌اش، آن‌گونه که خود، شرح و توضیح داد، این بود که از دایره‌ی خوشی‌های بیهوده خارج شود، مانند آن فرم جریان اصلی **سر گول طوطی** و **سر راجل جساس**^{۶۲۱} در شهر، و خود را وقف ناب‌ترین وظیفه‌ای کند که دستگاه جسمانی‌مان جهت آن ساخته شده است. آقای دیکسن گفت، خوب، بگو تا بشنویم آن را، خوب‌دوست من.^{۶۲۲} تردید ندارم که از خانم‌بازی حکایت دارد. بفرمایید و هردو جلوس کنید. نشستن به‌اندازه‌ی ایستادن ارزان است.^{۶۲۳} آقای مالگن آن دعوت را پذیرا شد^{۶۲۴} و به‌منظور ورود به جزئیات طرحش به مستمعانش گفت که او به‌واسطه‌ی عنایت به علل عقیم‌شدگی، چه بازدارنده و چه منع‌کننده، به این فکر رهنمود شده،^{۶۲۵} و این که آیا بازداری‌ها نیز مدیون نامالیقات زناشویی است یا مدیون امساک از تعادل^{۶۲۶} و هم‌چنین این که آیا ممنوعیت از نقایص مادرزادی نشئت گرفته است یا تمایلات اکتسابی به کار بد.^{۶۲۷} گفت، این او را به طرزی ستوه‌آور اندوهگین می‌کند وقتی می‌بیند بستر نکاح از عزیزترین کودکان حاصل عشق محروم است:^{۶۲۸} یا هنگام فکر کردن به این‌همه زنان دوست‌داشتنی^{۶۲۹} با جهیزیه‌ای گران‌بها،^{۶۳۰} طعمه‌ای برای شرم‌آورترین کاهن‌ها،^{۶۳۱} آن‌هایی که مشعل‌شان را زیر بوشلی در صومعه‌ای نامطبوع پنهان می‌کنند^{۶۳۲} یا وقتی می‌توانند شاخابه‌های شادی را چندبرابر کنند،^{۶۳۳} گل زنانگی‌شان را در آغوش آن یاروهای غیرمسئول^{۶۳۴} از دست می‌دهند، جواهر بس‌گران‌بهای^{۶۳۵} جنس‌شان را فدا می‌کنند وقتی صد مرد جذاب برای نوازش کردن در دسترس بوده است، و او به آن‌ها اطمینان داد که همین دلش را خون کرده است. برای مهار این بدبختی،^{۶۳۶} (که نتیجه‌گیری او نشان می‌داد از سرکوب گرمایی نهفته است^{۶۳۷}) پس از شور با برخی مشاوران دارای رتبه و بررسی این موضوع، مصمم شده بود که ملک طلق^{۶۳۸} جزیره‌ی لمبی را از مالک سندش، لرد تالبوت د مالاهاید،^{۶۳۹} نجیب‌زاده‌ی محافظه‌کار سرشناس و مورد تأیید بی‌اندازه‌ی حزب استیلای ما^{۶۴۰} به مالکیت مطلق و ابدی بخرد.^{۶۴۱} او قصد داشت که در آن‌جا مزرعه‌ی باروری ملی ایجاد کند^{۶۴۲} به نام اُمفالوس^{۶۴۳} با تک‌ستونی تراشیده و افراشته به تقلید از رسم مصر^{۶۴۴} و خدمات مؤثر^{۶۴۵} خود را با وظیفه‌شناسی عرضه کند برای باروری^{۶۴۶} هر فرد مؤنث در هرگونه^{۶۴۷} مرتبه‌ای از زندگی و این فرد باید در آن‌جا به جانب او هدایت شود با میل به انجام رساندن وظایف طبیعی‌اش.^{۶۴۸} او گفت، پول هدف نیست و یک پنی هم

برای رنج‌هایش قبول نمی‌کند. فقیرترین زن خدمتکار آشپزخانه از آن بانوی ثروتمند آلامد پایین‌تر نیست، اگر ریخت و خلق آن‌ها برای درخواست‌شان گرم و برانگیزاننده باشد، در وی مرد مورد نظرشان را خواهند یافت. در مورد قوتش شرح داد که چگونه در آن‌جا فقط با رژیم غذایی خوش‌طعم از محصولات زیرخاکی کوچک و ماهی و خرگوش تغذیه خواهد کرد،^{۶۴۹} گوشت این آخری، چوندهی پر زادوولد برای هدفش بسیار توصیه شده است،^{۶۵۰} هم کبابی‌اش و هم طاس کبابش با یک برگ از جوز بویا و یکی دو غلاف از فلفل قرمز هندی. آقای مالگن بعد از این موعظه‌ای که با ادعای محکم^{۶۵۱} بسیار گرم ایراد کرد، در یک چشم به هم زدن^{۶۵۲} از کلاهش دستمال جیبی‌ای را که از آن کلاه محافظت کرده بود،^{۶۵۳} هردو گویی از باران غافلگیر شده بودند و با همه‌ی بهبود بخشیدن به گام‌هایشان^{۶۵۴} آب‌کشیده شده بودند، و این در لباس کوچک پشمی زیر خاکستری آقای مالگن که اکنون ابلق شده بود^{۶۵۵} مشاهده می‌شد. درضمن، برنامه‌اش با نظری بس مساعد مورد استقبال مستمعان قرار گرفت و از همگی مدیحه‌های گرم و صمیمانه دریافت کرد، گرچه از آن میان، آقای دیکسن از مری ابراز مخالفت کرد^{۶۵۶} و با حال‌وهوایی ایرادگیرانه پرسید که آیا او هدف زغال‌سنگ به نیوکسل^{۶۵۷} بردن نیز دارد. اما آقای مالگن به دانشمند ابراز محبت کرد^{۶۵۸} با نقل‌قولی درخور از متون کلاسیک که، گویی در حافظه‌اش سکنی داشت،^{۶۵۹} به عقیده‌ی او گواه منطقی و خوش‌قویحه‌ای از موضوع مورد بحثش بود: تالیس اک تنها دپراویتو بوجوس سکولی، اُ کوریتس، اوت مترس فمیلیاریوم نوسترای لاشیواس کوجوسلیت سمیویری لیبیچی تیتیلیشونس تستیبیوس پوندروسیس اتکو اکسلسیس ارکتیونیوس تنتوریوم رمانوریوم مینیو پر آنتیونونت،^{۶۶۰} اما نکته‌اش را به آن‌ها با شوخ‌طبعی گستاخانه‌تر که بیشتر به ذائقه‌شان می‌خورد^{۶۶۱} کامل تفهیم کرد با تمثیلی از عالم حیوانات، گوزن نر و گوزن ماده از فضای باز جنگل، اردک نر و اردک ماده از حیاط مزرعه.

خودش را از روی آراستگی‌اش کم ارزش‌گذاری نمی‌کرد، و از آن‌جا که به‌راستی مردی بود صاحب امتیاز درخور،^{۶۶۲} حالا این وراج،^{۶۶۳} وقتی آن دوستان در ستایش از برنامه‌ای که در میان گذاشته بود گشاده‌دستی می‌کردند، توجه خود را به لباسش متمرکز کرده بود^{۶۶۴} با خرده‌گیری^{۶۶۵} از قدری گرمای ناشی از دم‌دمی شدن ناگهانی جویات. آقای جوان، دوستش،^{۶۶۶} بسیار شادوشنگول از ماجرای که مؤخرأ بر او روی آور شده بود،^{۶۶۷} نتوانست تاب بیاورد و آن را برای نزدیک‌ترین هم‌جوارش تعریف نکند. آقای مالگن، در این لحظه میز را مشاهده کرد و پرسید که آن قرص‌های نان و ماهی‌ها^{۶۶۸} برای کدام کس است، و با دیدن آن بیگانه کرنشی متمدنانه کرد و گفت، استدعا می‌کنم، قربان، آیا شما نیاز مندید به گونه‌ای از مساعدت تخصصی‌ای که ما بتوانیم عرضه کنیم؟ وی در برابر تعارف او^{۶۶۹} بسیار صمیمانه تشکر کرد، گرچه فاصله‌ی درخور خود را از او نگه داشت،^{۶۷۰} و پاسخ داد که آمده است به آن‌جا محض بانویی، اینک بیماری در خانه‌ی هورن، که حامل بار شیشه است،^{۶۷۱} موجود بیچاره، به‌لحاظ رنج زنانه، (و این‌جا آهی برآورد عمیق^{۶۷۲}) تا بفهمد که آیا تا آن زمان، شادمانی‌اش بر او عارض شده است. آقای دیکسن موضوع را عوض کرد، درآمد و از خود آقای مالگن پرسید که آیا بطین در مرحله‌ی رشدش،^{۶۷۳}

با این سخن با او مزاح کرد،^{۶۷۴} بر سلول تخم در کیسجه‌ی پروستاتی دلالت دارد یا زهدان مردانه یا همانند پزشک برجسته، آستین ملدون،^{۶۷۵} بر گرگی در شکم.^{۶۷۶} آقای مالگن، با شلیکی از خنده در کوچکش،^{۶۷۷} شجاعانه و محکم به زیر دیافراگمش کوبید و با تقلید مضحک تحسین برانگیز از مادر گروگن^{۶۷۸} (عالی‌ترین مخلوق از جنس خودش، اما حیف که بی‌بندوبار است^{۶۷۹}) فریاد زد: شکمی است که هرگز حرمزاده‌ای حمل نکرده است.^{۶۸۰} این شوخی چنان شادمانه بود که در توفان شادی جان تازه دمید و تمام اتاق را به درون شدیدترین تلاطمات خوشی پرتاب کرد. اگر زنگ خطر^{۶۸۱} در اتاق جلویی به صدا در نمی‌آمد، وراجی پرنشاط با همان حالت ادا در آوردن پیش می‌راند.

اینک مستمع که کسی نبود به‌جز آن دانشجوی اسکاتلندی، آدمی کمی آتشی‌مزاج،^{۶۸۲} بور مثل کنف، به سرزنده‌ترین روش به نجیب‌زاده‌ی جوان تبریک گفت، روایت را در نقطه‌ی مهم قطع کرد، و وقتی از فرد رودرویش با ایما و اشاره‌ای مؤدبانه طلب نمود که منت‌گذار باشد و صراحی آب‌شنگولی^{۶۸۳} را به سمت او رد کند و هم‌زمان با حرکت پرسش‌گرانه‌ی سر (یک قرن تمام پرورش نسل مؤدب به چنین ژست زیبایی توفیق نیافته بود) که با آن، تعادل همسان، اما برعکس بطری هماهنگ شد، از راوی به‌صراحتی که تاکنون به کلام در نیامده است، پرسید آیا می‌تواند او را به یک جام از آن مهمان کند. او با گشاده‌رویی گفت، می‌بین سور، غریبه‌ی بزرگ‌منش، ای میل کامپلیمان.^{۶۸۴} و این‌که البته می‌توانی و موقع بسیار مقتضی است. هیچ چیز نمی‌خواستم جز این جام که بر سر بهجتم تاج بگذارد. اما خدای مهربان، اگر در کیفم جز کناره‌ی نانی نمانده بود و لیوانی پر از آبِ چاه، خدای من، آن را از آن‌ها می‌پذیرفتم و دلم را راضی می‌کردم که به‌خاطر شادمانی‌ای که عطاکننده‌ی خوبی‌ها به من بخشیده، بر زمین زانو بزنم و قادر بالای سر را سپاس گویم. با این کلام پیاله را به لب‌هایش نزدیک کرد، قُلب رضایت‌بخشی از آب‌شنگولی را نوشید، موهایش را صاف کرد و همان‌طور که پیراهنش را باز می‌کرد، قاب‌آویزی را که از ربانی ابریشمی^{۶۸۵} آویزان بود، بیرون انداخت، همان عکسی که از وقتی دست دختر روی آن نوشته بود، همواره عزیز می‌داشت.^{۶۸۶} با دنیایی از مهربانی و نگاهی خیره به جزئیات آن چهره گفت، آه، موسیو، فقط اگر بر او نگریسته بودی آن‌گونه که من با این چشم‌ها در آن لحظه‌ی تکان‌دهنده با آن شال توری ظریف و کلاه عشوه‌گرانه‌ی^{۶۸۷} نو او (خلعتی^{۶۸۸} برای روز عیدش، آن‌طور که خودش به‌زیبایی گفت) با آن بی‌نظمی معصومانه،^{۶۸۹} از چنان مهربانی دلنشین، به وجدانم سوگند، حتا تو، موسیو، به‌واسطه‌ی طبیعت بخشنده وادار می‌شدی که خود را سراسر در دستان چنان دشمنی رها یا میدان را برای همیشه ترک کنی. تصریح می‌کنم که هرگز در تمام عمرم چنین تحت تأثیر قرار نگرفته بودم. خداوندا، تُو را که خالق روزهای منی، شکر می‌کنم! او که از موهبت چنین موجودی دوست‌داشتنی^{۶۹۰} با مهرورزی‌هایش برخوردار باشد، سه‌چندان خشنود خواهد بود. آه دل‌بستگی بر این کلام تأثیر گذاشت و وقتی قاب‌آویز را به سینه‌اش بازمی‌گرداند، چشمش را خشک کرد و آهی دیگر کشید. ای صاحب کرم ترویج‌دهنده‌ی رحمت به همه‌ی آفریدگانت، آن دوست‌داشتنی‌ترین جباریت تو چه عظیم و جهانی باید باشد که بتواند آزاد و در زنجیر، عاشق ساده‌دل و آدم جلف آراسته، عاشق

روزهای خوشِ شور و شوق بی‌محابا و شوهر سال‌های بالغ‌تر را در عبودیت نگاه دارد. اما بی‌شک، آقا، من از موضوع پرت شدم. تا کجا تمام لذات زمینی^{۶۹۱} ما درهم آمیخته و ناقص است. با تشویش فریاد زد، گجسته!^{۶۹۲} چه می‌شد به‌خدا اگر آینده‌نگری به من یادآور می‌شد که بالاپوشم را با خود ببرم! با فقط فکر کردن به آن گریه‌ام می‌گیرد. بعد، اگرچه اگر هفت باران تند می‌بارید، هیچ‌کدام مان‌ذره‌ای باک‌مان نبود.^{۶۹۳} کف دستش را بر پیشانی‌اش زد و با صدای بلند گفت، اما خاک بر سر من،^{۶۹۴} فردا روز از نو و هزار رعدوبرق، و من یک مارشان د کاپوت،^{۶۹۵} موسیو پوینتز نامی،^{۶۹۶} را می‌شناسم که می‌توانم از او به‌ازای یک لیور^{۶۹۷} راحت‌ترین بالاپوشِ مُد فرانسوی را که تا امروز نگذاشته هیچ بانویی خیس شود بگیرم.^{۶۹۸} ل فکوندتر^{۶۹۹} تند قدم به صحنه می‌گذارد و داد می‌زند، نچ، نچ، نچ، نچ! دوست من، موسیو مور، قابل‌ترین سیاح، (همین الان نیمی از بطری را اوک لویی،^{۷۰۰} در حلقه‌ی بادرایت‌ترین‌های این شهر بالا انداختیم) مرجع من است در این‌که در دماغه‌ی هورن،^{۷۰۱} وانتر بیش،^{۷۰۲} بارانی دارند که از هر بالاپوشی، حتا ضخیم‌ترین آن‌ها، گذشته و خیس خواهد کرد. او به من می‌گوید، یک خیسی با آن شدت، سان بلگ،^{۷۰۳} حقیقتاً بیش از یک بدبخت را سریع‌السير به دنیای دیگر فرستاده است. موسیو لینچ داد می‌زند، ای بابا! یک لیور! چیزهای بدساخت^{۷۰۴} به یک سو هم نمی‌ارزند. چتری^{۷۰۵} به کوچکی یک قارچ جادویی،^{۷۰۶} ده برابر این بدلی‌ها می‌ارزد. هیچ زنی با برخورداری از هرمقدار عقل از آن استفاده نخواهد کرد. کتی عزیزم امروز به من گفت که حاضر است وسط سیل برقصد و در پناه چنین کشتی نجات نوحی گشنگی نکشد^{۷۰۷} چون همان‌طور که به یادم آورد، (به‌صورت بازه‌ای سرخ شد و زیر گوشم پچ‌پچ کرد، گرچه هیچ‌کس آن‌جا نبود که حرفش را بقاپد به‌جز پروانه‌های سربه‌هوای شنگول) بانو طبیعت،^{۷۰۸} از طریق رحمت الهی، آن را در قلب‌هایمان کاشته است و در خانواده به کلامی جاری تبدیل شده است، ایل یا دو شوز^{۷۰۹} که به‌واسطه‌اش معصومیتِ پوشش اولیه‌مان، که در شرایط دیگر نقض آداب نزاکت است، مناسب‌ترین، نئی، یگانه جامه است.^{۷۱۰} او گفت، اولین (و در این لحظه فیلسوف زیبایم، همان‌طور که در سوار شدن به کالسکه‌ی دوچرخه‌اش^{۷۱۱} کمکش می‌کردم، برای جلب توجه من، با نوک زبان حفره‌ی خارجی گوشم را ملایم قلقلک داد)، اولین، حمام کردن است - اما در این لحظه زنگی در سالن به صدا درآمد و گفت‌وگویی را که شجاعانه وعده‌ی غنابخشی به انبار اطلاعات‌مان را داده بود، قطع کرد.^{۷۱۲}

در میان شادی‌های همگانی جلسه زنگی به صدا درآمد و درحالی‌که همه حدس می‌زدند که علتش چه می‌تواند باشد،^{۷۱۳} دوشیزه کالان وارد شد و پس از گفتن چند کلمه با صدای آهسته به آقای دیکسن جوان، با کرنشی عظیم برای انجمن بیرون رفت. حضور حتا لحظه‌ای زنی بهره‌مند از همه‌ی ویژگی‌های نجابت و نه کم‌تر از زیبایی‌اش، خشک و جدی^{۷۱۴} در میان گروهی عیاش، لطیفه‌های خنده‌دار را مهار کرد حتا از جانب شهوت‌ران‌ترین، اما خروجش علامتی بود برای طغیان لودگی. کاستلو، آدم فرومایه‌ای که مخمور^{۷۱۵} بود، گفت، ای وای بر من. لعنتی عجب تکه‌ی زیبایی^{۷۱۶} سوگند یاد می‌کنم^{۷۱۷} که با تو قرار ملاقات می‌گذارد. آقای لینچ گفت، چی، توله‌سگ؟ بلدی چطور با این‌ها

بروی؟ آقای لینچ گفت، لعنت خدا،^{۷۱۸} بیکران هم رفتار بالینی چیزی است که آن‌ها در آسایشگاه بیماران علاج‌ناپذیر ماطر به کار می‌برند. کوفتی،^{۷۱۹} آیا دکتر اُغرغره^{۷۲۰} آن‌جا دست به سروگوش و زیر چانه‌ی راهبه‌ها نمی‌مالد. به رستگاری‌ام قسم این را از کیتی‌ام دارم که این هفت ماه روز و شب خدمتکار بخش آن‌جا بوده است. مرد جوان پرحرارتِ جلیقه‌زردپوش فریاد زد،^{۷۲۱} خُدْرَم‌کنه،^{۷۲۲} دکتر، و بعد با لبخند ساختگی زنانه و پیچ‌وتاب جلف بدنش گفت، خوب دوست داری یکی را دست بیندازی!^{۷۲۳} تف بر آدمیزاد! خدای من، سرتاپا مثل زله می‌لرزم. چرا، تو هم به بدی پدر سانل‌بوس^{۷۲۴} کوچولوی عزیز هستی، این همان چیزی است که تو هستی! کاستلو فریاد زد، باشد که این پیاله‌ی چهاری نیمه‌خفه‌ام کند اگر او شکمش بالا نیامده باشد.^{۷۲۵} من می‌فهمد که یک خانم بار شیشه دارد همین که یک نظر سریع به‌اش انداخت.^{۷۲۶} اما جراح جوان برخاست و از همراهان تمنا کرد که خروجش را عذر بنهند، زیرا پرستار دمی پیش به او اطلاع داده بود که در بخش به او نیاز است. مشیت خداوندِ بخشنده مایل شده بود که نقطه‌ی پایان بگذارَد^{۷۲۷} بر رنج بانویی که آنسینت^{۷۲۸} بود و با خویشتن‌داری در خور ستایش^{۷۲۹} تحمل کرده و پسری سالم و سرحال به دنیا آورده بود. او گفت، من در فقدان شکیبایی‌ام^{۷۳۰} برای آنانی که از ذکاوت جان بخشیدن یا دانش تعلیم دادن بی‌بهره‌اند و هتاک می‌کنند به این حرفه‌ی شرافت‌بخشی که، علاوه‌بر تکریم ناشی از ربانیت، بزرگ‌ترین قدرت برای شادمانی بر روی زمین است. یقین کامل دارم وقتی می‌گویم اگر لازم باشد می‌توانم ابری از گواهی^{۷۳۱} تهیه کنم برای کمال قابلیت‌های حرفه‌ای^{۷۳۲} او، که نه تنها بسی دور از مایه‌ی سرزنش و تحقیر شدن است،^{۷۳۳} بلکه باید انگیزه‌ای برای افتخار‌آفرینی در سینه‌ی انسان باشد. من نمی‌توانم با آن‌ها کنار بیایم. آخر چطور؟ بداندیش چنین کسی بودن، دوشیزه کالان دوست‌داشتنی، او که افتخار جنس خود است^{۷۳۴} و شگفتی جنس ما؟ و آن هم در حیاتی‌ترین لحظه‌ای که می‌تواند زندگی کودک نحیفی از خاک رُس تحقق یابد؟^{۷۳۵} خود این فکر نابود باد! با فکر کردن به آینده‌ی نسلی که در آن بذر چنین خبیثی افشانده شده و جایی که هیچ حرمت شایسته‌ای بر مادران و خدمتکاران خانه‌ی هورن گذارده نمی‌شود، لرزه به اندامم می‌افتد. پس از ایراد سخنان تو بیخ‌آمیز خویش، برای حاضران مختصراً ادای احترام کرد^{۷۳۶} و به سوی در رو آورد. مهمه‌ی تأیید از جانب همگی برخاست و برخی خواهان بیرون راندن مست دون‌پایه شدند بدون فوت وقت، نقشه‌ای که باید عملی می‌شد بی‌آن‌که وی بیش از آنچه استحقاق محضش را داشت دریافت نماید اگر از خطایش با تأیید ناسزاهای هولناک کوتاه نمی‌آمد (اما او با قوت تام^{۷۳۷} سوگند خورد) که فرزند خوبی از جماعت مؤمنان راستینی است که تا امروز نفس کشیده‌اند. او گفت، علائم حیاتی‌ام قطع شود،^{۷۳۸} که این‌ها همیشه احساسات و عقاید فرنک کاستلوی درستکار بود که بنده پرورش یافته‌ام به‌ویژه جهت احترام گذاشتن به پدرت و مادرت^{۷۳۹} که دستانی ورزیده داشت در پختن بهترین رولت مربایی یا پودینگ غلاتی^{۷۴۰} که تو در عمرت دیده‌ای و من همیشه با قلبی آکنده از عشق به گذشته فکر می‌کنم.^{۷۴۱}

اینک به آقای بلوم برمی‌گردیم که از بعدِ بدو ورودش، از مسخره کردن‌های گستاخانه^{۷۴۲} آگاه بوده اما آن‌ها را تحمل کرده بود، زیرا میوه‌های آن سنی بودند که عموماً متهم می‌شود به این‌که هیچ رحمی

نمی‌شناسد. مردان جوان سوسول،^{۷۴۳} این واقعیت دارد، به‌اندازه‌ی بچه‌هایی با رشد بی‌رویه^{۷۴۴} پر از افراط‌کاری بودند: کلماتِ بحث‌های آشفته‌شان^{۷۴۵} به‌سختی درک می‌شد و اغلب خوشایند نبود: مو^{۷۴۶} آمیخته با تندخویی^{۷۴۷} و وقیحانه‌شان چنان بود که قوای ذهنی^{۷۴۸} او خود را از آن‌ها کنار می‌کشیدند: و آن‌ها آن‌چنان وسواس‌گونه به آداب اجتماعی واقف نبودند، گرچه ذخایر نیرومند سرزندگی جسمانی به نمایندگی از آن‌ها سخن می‌گفت.^{۷۴۹} با این‌همه، لفظ آقای کاستلو برای او از زبان نامطلوبی برخوردار بود و بدین‌جهت آن آدم پست منزجرش می‌کرد،^{۷۵۰} او که به‌نظرش موجودی گوش‌بریده و گوژپشتی ناقص بود،^{۷۵۱} فرزند نامشروعی که مثل یک قوزی، با دندان و از پا، و با زور به دنیا آمده،^{۷۵۲} و توافادگی ناشی از انبردستِ جراح روی جمجمه‌اش به‌واقع آن را پذیرفتنی‌تر کرده بود،^{۷۵۳} چنان‌که او را فرو برد در بحر اندیشیدن به آن حلقه‌ی مفقوده‌ی زنجیر آفرینش که مرحوم آقای داروینِ خلاق^{۷۵۴} در آرزویش بود. حالا دیگر او آن‌سوی میانه‌ی عمر تخصیص داده به ما بود^{۷۵۵} و این‌که هزار فرازونشیب هستی را پشت‌سر گذشته بود^{۷۵۶} و، با داشتن امتیاز محتاط بودن و خود مردی از آینده‌بینی نادر، به دلش فرمان داد که همه‌ی حرکات مربوط به طغیان صفرآوری مزاجی^{۷۵۷} را سرکوب کند از طریق متوقف کردن‌شان^{۷۵۸} در میانه‌ی راه با مهیاترین اقدام احتیاطی^{۷۵۹} و در سینه پروراندن آن کمال رنجی که اذهان پست مسخره می‌کنند، قضاوت‌کنندگان عجول حقیر می‌شمردند و همه تحمل‌پذیر می‌یابند، اما فقط تحمل‌پذیر.^{۷۶۰} به آن‌هایی که به قیمت نازک‌طبعی زنانه برای خودشان فهم و درایت می‌سازند^{۷۶۱} (عادت‌ی ذهنی که او هرگز با آن همساز نبود^{۷۶۲}) وی به آن‌ها نه حقّ داشتن نام و نه به ارث بردن سنت آموزش و پرورش صحیح را اعطا می‌کرد: درحالی‌که چنان کسانی که خوشتن‌داری را سراسر از کف داده‌اند و بیش از این نمی‌توانند از دست بدهند،^{۷۶۳} پادزهر بَرَنده‌ی تجربه^{۷۶۴} پابرجاست تا سبب شود گستاخی‌شان به عقب‌نشینی شتاب‌زده و شرم‌آور بینجامد.^{۷۶۵} نه آن‌که او قادر نبود جوانان پرجرّت را درک کند، آن‌ها که به شوخی و شیطنت ابلهان اهمیت نمی‌دهند یا به غرولند سختگیران،^{۷۶۶} و همیشه (آن‌گونه که تخیل پاک نویسنده‌ی مقدس آن را بیان می‌دارد) مایل به خوردن از درخت ممنوعه‌اند، اما، نه تا به آن رتبه که در هر وضعیت، انسانیت را به‌کل نادیده بینگارند، آن‌هم نسبت به بانویی که در شرف حوادث مشروع^{۷۶۷} است. در پایان، درحالی‌که از کلام خواهر، زایمانی فوری را حدس زد،^{۷۶۸} اما باید اذعان داشت که او نه فقط ذره‌ای تسکین یافت با آگاهی از این‌که نتیجه، بعد از آن آزمون سختِ زجرآور، آن‌گونه که پیش‌بینی می‌شد میمون بود^{۷۶۹} و اکنون باری دیگر گواهی داد به رحم و نیز به کرّم باری تعالی.^{۷۷۰}

بنابراین آن‌چه در ذهن داشت نزد همسایه‌اش آشکار کرد^{۷۷۱} و گفت، جهت بیان نظرش نسبت به آن چیز،^{۷۷۲} عقیده‌ی او (کسی که قضا را نباید نظری ابراز می‌داشت)^{۷۷۳} این بود که یکی باید طبیعتی سرد و مزاجی یخ‌زده^{۷۷۴} داشته باشد که به وجد نیاید از این نوین‌ترین خبر^{۷۷۵} تحقق بارآوری آن زن، زیرا چنان درد کشیده بود بی‌هیچ تقصیری از آن خود. مرد برنای خوش‌پوش گفت که تقصیر شوهرش است که او را در این وضعیت انتظار گذاشته یا حداقل باید تقصیر او باشد مگر آن‌که زن یکی دیگر از خدمتگزاران شهر اِفُسُس باشد.^{۷۷۶} آقای کراترز گفت، باید شما را آگاه سازم،^{۷۷۷} و کف دستش را بر میز

زد تا نظر پرتنين مؤكدي را فراخواند، اَللوجورمِ خوبِ مايه‌ي افتخار^{۷۷۸} امروز دوباره در اين دوروبر بود، مردی مسن با سبيل دسته،^{۷۷۹} كه با صدای تودماغی درخواستِ دريافتِ خبری را اقامه می‌کرد^{۷۸۰} درباره‌ي ويلهلمينا،^{۷۸۱} يا چنان‌كه او می‌ناميدش، زندگی من. به او فرمان دادم كه خود را در وضعیت آماده‌باش حفظ كند، زیرا في الحال آن اتفاق می‌تركد. ^{۷۸۲} به‌خدا، ^{۷۸۳} به تو روراست بگويم. ^{۷۸۴} فقط می‌توانم توان مردانگی آن بزي پير را بستايم كه هنوز می‌تواند او را وادارد به پس انداختن يك بچه‌ي ديگر. همه به تحسین آن پرداختند، ^{۷۸۵} هر كس به‌سبک خود، اما همان مرد برنا بر دیدگاه قبلی اش پابرجا بود كه يکی غير از شوی‌اش مرد معبر بوده است، ^{۷۸۶} كشيشی از مراتب بالای روحانیت، ^{۷۸۷} پسر مشعل‌دار (نیرومند)^{۷۸۸} يا فروشنده‌ي دوره‌گرد كالاهايی كه در هر خانه مورد نیاز است. مهمان با خود خلوت كرد و در دل گفت، شكفتا،^{۷۸۹} آن‌ها چنین توانایی فوق‌العاده مفرطی در تناسخ دارند^{۷۹۰} وقتی اتاق زایمان و سالن تشریح برای‌شان این‌گونه مدرسه‌ي سبک‌سری می‌شود و صرف دریافت عنوان دانشگاهی بسنده است برای تبدیل این سرسپردگان سبک‌سری به اطباي نمونه‌ي این هنر در لختی از زمان،^{۷۹۱} تا آن‌جا كه بیشتر مردان برجسته در زمینه‌هاي ديگر،^{۷۹۲} آن‌ها را شریف‌ترین به شمار می‌آورند. او هم چنین افزود، اما چه‌بسا این برای رهايی از احساسات فروخورده‌اي باشد كه همگی آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد، زیرا من بیش از يك بار مشاهده کرده‌ام كه كبوتر با كبوتر، باز با باز، كند هم‌جنس با هم‌جنس خنده. ^{۷۹۳}

اما با کدام صلاحیت، اجازه بدهيد از سرور والا، حامی وی، سؤال شود، ^{۷۹۴} این اجنبی ^{۷۹۵} كه از پی موافقت شاهزاده‌اي بخشنده به داشتن حقوق مدنی پذیرفته شده است، ^{۷۹۶} خود را به‌عنوان لرد عالی‌مقام ^{۷۹۷} سیاست داخلی ما برگزیده است؟ حالا آن حق‌شناسی‌اي كه وفاداری باید توصیه کرده باشد كجاست؟ در طول جنگ اخير ^{۷۹۸} هرگاه كه دشمن با نارنجك‌هايش برتری موقتی می‌یافت، آیا این خائن به نوع خود به آن لحظه چنگ نمی‌انداخت تا تفنگش را عليه امپراتوری كه ایشان اجاره‌نشین به میل و دلخواه او بود، شلیك كند ^{۷۹۹} درحالی‌كه برای تضمین چهار درصدش به خود می‌لرزید؟ ^{۸۰۰} آیا این را هم مثل همه‌ي امتیازهايی كه دریافت کرده، از یاد برده است؟ یا آیا به‌دلیل فریب‌دهنده‌ي ديگران بودن، عاقبت گول‌خورده‌ي خود شده است، همان‌طور كه، اگر گزارش برای او دروغ درنياورده باشد، او و تنها او مايه‌ي لذت خود است؟ ^{۸۰۱} دور بود از صداقت تجاوز به خوابگه بانویی محترم، دختر سرگردی شجاع، يا كم‌ترین شبهه بر پاكدامنی‌اش افكندن، اما اگر ایشان توجهات را بدان‌سو فرامی‌خواند (كه به‌راستی به‌غایت به صرف وی باشد چنان نكند) آن‌گاه بگذار چنین كند. زنی ناخشنود، كه برای مدتی مدید و بسیار مصرانه حق قانونی موجهش انكار شده، با هر احساس دیگری به‌جز به سخره گرفتن استیصالش به شماتت تندوتیز ^{۸۰۲} ایشان گوش داده است. ایشان این حرف را می‌زند، يك سانسورچی اصول اخلاقی، خود پلیکان در دینداری‌اش ^{۸۰۳} كه ابایی نداشت این انسان بی‌اعتنا نسبت به پیوندهای طبیعت ^{۸۰۴} از مبادرت ورزیدن در آمیزش جنسی نامشروع با زن خدمتکاری برخاسته از پایین‌ترین قشر جامعه! ^{۸۰۵} نی، اگر برس تمیزكننده‌ي زن جلف فرشته‌ي محافظ او نبود، ^{۸۰۶} بر او همان می‌رفت و به

همان سختی که بر هاجر، آن مصری، رفت^{۸۰۷} در مورد قضیه‌ی زمین‌های چراگاه شدت کج خلقی‌اش رسواست^{۸۰۸} و همان منجر شد به این‌که مزرعه‌داری برآشفته در حضور آقای کاف^{۸۰۹} به او جوابی گزنده با کلامی بی‌پرده و همان‌قدر دهقمانی و روستایی معروض دارد.^{۸۱۰} ناصواب باشد که ایشان انجیل موعظه کند. آیا نزدیک‌تر به خانه‌اش زمین کشتزاری ندارد که در حال آیش باشد به‌خاطر نداشتن تیغ‌های گاوآهن^{۸۱۱}؟ عادتی نکوهیدنی هنگام بلوغ طبیعت ثانوی است و در میان‌سالی مایه‌ی ننگ.^{۸۱۲} اگر او باید مرهم جلعاد^{۸۱۳} را بیچد در دواهای قلابی و کلمات قصار^{۸۱۴} با طعمی مشکوک برای بازگرداندن سلامتی به نسل بی‌شرم پُردرنیاورده،^{۸۱۵} بادا که عملکردش با آموزه‌هایی که او را در خود مستغرق کرده همسازتر باشد.^{۸۱۶} سینه‌ی زناشویی‌اش انبار رازهایی است که آداب نزاکت از استناد کردن به آن‌ها اکراه دارد. نظرات شهوت‌ران درباره‌ی زیبایی محوشده ممکن است به ایشان دلداری دهد درباب زوج‌های مورد‌قصور واقع‌شده و عیاش، اما این شارح جدید اخلاقیات و شفاف‌بخش شرارت‌ها در بهترین وضعیتش درختی غیربومی است که در مشرق‌زمین آباواجدادی‌اش ریشه دواند، رشد کند و شکوفا شود و غنی شود از مرهم، اما آن‌گاه که در اقلیمی معتدل‌تر نشا کند، ریشه‌هایش بنیه‌ی ماسبق^{۸۱۷} را از دست می‌دهند و محصولی که از آن کنده می‌شود، بی‌رونق، تُرش و بی‌خاصیت است.

خبر را زن متصدی دوم مرخص‌خانه با احتیاطی که یادآور عرف تشریفاتی در سابلایم پورت بود^{۸۱۸} به دکتر کشیک کهنتر منتقل کرد و او به‌نوبه‌ی خود به هیئت نمایندگان اطلاع داد که وارثی به دنیا آمده است. وقتی او انگیزه‌شده و به اتاق زنان رفته بود برای یاری رساندن به مراسم مقررهِی جُفَتِ جنین در حضور وزیر امور داخلی و اعضای شورای رایزنان سلطنتی، هیئت نمایندگان از پی‌خستگی و تصدیق یکپارچه، در سکوت، به‌ستوه‌آمده از طولانی و سنگین بودن شب‌زنده‌داری‌شان و امیدوار به این‌که رخدادی خوش بتواند بی‌توجهی به آداب‌دانی^{۸۱۹} را کوچک جلوه دهد، غیاب هم‌زمان ابی‌گیل^{۸۲۰} و ماما موجب آسودگی شد و بی‌درنگ نزاع زبانی^{۸۲۱} درگرفت. صدای آقای بازارباب بلوم در تلاش برای پافشاری کردن، برای فرونشاندن خشم و برای منع کردن، بدون نتیجه شنیده شد. لحظه‌ای بس مساعد بود برای نمایش آن بی‌نظمی که گویا تنها رشته‌ی اتحاد در میان خُلُق‌های چنان متفاوت بود. دل‌وروده‌ی هر مرحله از این وضعیت متوالیاً بیرون آمد: نفرت شدید پیش از زایمان برادران رحمی،^{۸۲۲} عمل سزارین،^{۸۲۳} پدرمردگی با احترام به پدر و آن شکل نادرتر، با احترام به مادر،^{۸۲۴} آن‌مورد برادرکشی معروف به قاتل چاپلند و به‌یادماندنی شدنش از پی دفاع پرشور آقای بوش و کیل مدافع که حکم برائت فرد به‌اشتباه‌متهم‌شده را تأمین کرد،^{۸۲۵} حق نخست‌زادگی^{۸۲۶} و پاداش شاه درخصوص دوقلوها و سه‌قلوها،^{۸۲۷} سقط جنین و نوزادکشی، ظاهری یا مخفی، فیس این فیتو بی‌قلب^{۸۲۸} و بی‌چهرگی به‌سبب احتقان،^{۸۲۹} غیبت کامل فک در برخی چینی‌های بی‌چانه^{۸۳۰} (از زبان آقای کانیدا مالگن بیان شد) در نتیجه‌ی پیوند مجدد ناقص گره‌های آرواره‌ی زبرین در امتداد خط میانی^{۸۳۱} چنان‌که (طبق گفته‌ی او) یک گوش می‌تواند آن‌چه را دیگری می‌گوید بشنود، مزایای داروی بی‌هوشی یا نیمه‌هوش‌بری،^{۸۳۲} طولانی شدن دردهای زایمان در مرحله‌ی پیشرفته‌ی آبستنی^{۸۳۳} به‌دلیل فشار روی ورید،^{۸۳۴} تخلیه‌ی پیش

از موعد مایع مشیمی (که مورد واقعی اش با مثال آمد)^{۸۳۵} با خطر عفونت رحم پی‌آیند، لقاح مصنوعی با سرنگ‌ها،^{۸۳۶} توپ‌چیدگی زهدان متعاقب یانسی،^{۸۳۷} مشکل استمرار گونه‌ها در مورد زنانی که از پی تجاوز بزه‌کار بارداری می‌شوند، آن نحوه‌ی دردناک زایمان که برندنبرگز آن را اشتورتزگبورت نامید،^{۸۳۸} موارد ثبت‌شده‌ی چنداسپریمی، تولدهای دواسپریمی طی تحریک اسپرم^{۸۳۹} و غول‌پیکر ناشی از بارداری در دوره‌ی ترشحات دشتان یا از پدر و مادران هم‌خون^{۸۴۰} - در یک کلام، همه‌ی موارد زایش^{۸۴۱} انسان که ارسطو در شاهکارش^{۸۴۲} با عکس رنگی چاپ سنگی طبقه‌بندی کرده است.^{۸۴۳} وخیم‌ترین مشکلات علم مامایی و پزشکی قانونی به همان شدت شورو نشاط اکثر باورهای عمومی درباره‌ی وضعیت بارداری بررسی شد، مانند منع کردن زن آبستن برای گذشتن از سنگ‌چین‌های نواحی روستایی، مبادا با حرکتش بند ناف موجود درونش را خفه کند^{۸۴۴} و فرمانی برای او در صورت میل شدید، چه باتبوتاب و چه بی‌نتیجه در سر پرورانده،^{۸۴۵} گذاشتن دستش بر آن بخش از بدن خود^{۸۴۶} که رسم باستان آن را به جایگاه تنبیه تخصیص داده است. ناهنجاری لب‌خرگوشی، خال روی پستان، انگشتان اضافی،^{۸۴۷} دشل زگیلی سیاه،^{۸۴۸} خال توت‌فرنگی و ماه‌گرفتگی شرابی^{۸۴۹} بنابه ادعای یکی، پریمافیشی بودند^{۸۵۰} و توضیح فرضی طبیعی^{۸۵۱} درباره‌ی آن کله‌خوکی‌ها (مورد مادام گریزل استیونز فراموش نشده^{۸۵۲}) یا نوزادان موسگی که گاهی به دنیا می‌آیند.^{۸۵۳} فرضیه‌ی حافظه‌ی پلاسمایی،^{۸۵۴} طرح‌شده از جانب فرستاده‌ی کالدونی^{۸۵۵} و شایسته‌ی سنن متافیزیکی سرزمینی که او نماینده‌اش بود،^{۸۵۶} این بود که در موارد این‌سان، متوقف شدن رشد رویانی در مرحله‌ای مقدم بر انسان است.^{۸۵۷} نماینده‌ای بیگانه‌علیه هردوی این دیدگاه‌ها ایستاد، با چنان حرارتی که تقریباً معجاب‌کننده بود؛ تئوری جماع زنان با نرنه‌های حیوانات، منبع موثقش ادعای^{۸۵۸} خود او بود در دفاع از افسانه‌هایی همانند مینوتور که نبوغ شاعر لاتینی خوش‌ذوق در صفحه‌های دگردیسی‌اش برای ما به ارث گذاشته است.^{۸۵۹} این عقیده‌ی ساخته‌شده از کلام خود او، بلافصل، اما زودگذر بود. به همان آسانی‌ای به دست فراموشی سپرده شد که با خطابه‌ای از آقای کاندیدا مالگن برانگیخته شده بود با آن حالت مزاحی^{۸۶۰} که کسی بهتر از او نمی‌دانست چگونه به نمایش بگذارد، مسلم فرض کردن پیرمردی نازنین و تمیز به‌عنوان والاترین هدف میل جنسی.^{۸۶۱} هم‌زمان، میان آقای نماینده مَدَن و آقای کاندیدا لینیج بحثی داغ بالا می‌گرفت در خصوص معضل حقوقی و الهیاتی در صورت وقوع مرگ یکی از دوقلوهای سیامی^{۸۶۲} قبل از دیگری که با موافقت طرفین بحث، مشکل به آقای بازارباب بلوم ارجاع داده شد به‌منظور ارائه‌ی بی‌درنگ آن به آقای دستیار اسقف و خادم کلیسا ددلس. تاکنون خاموش، یا به‌منظور بهتر نشان دادن شأن خاص جامه‌ای که بر تن پوشانده بود از طریق متانت خارق‌العاده، یا به فرمان صدایی درونی،^{۸۶۳} وی مختصر و، به گمان برخی، به‌گونه‌ای سرسری ابراز داشت که حکم دین انسان را از جدا کردن آن‌چه خدا به هم پیوند زده، منع کرده است.^{۸۶۴}

اما قصه‌ی ملک‌یاس آن‌ها را از وحشت سر جای خود می‌خکوب کرد.^{۸۶۵} او صحنه را جلوی آن‌ها احضار کرد. تخته‌ای مخفی کنار دودکش سُر خورد و باز شد و از نهانگاه ظاهر شد - هینزا! کدامیک از ما از ترس زهره‌ترک نشد! در یک دست کیف کتابی پر از آثار ادبی سلتی داشت^{۸۶۶} و در دیگری شیشه‌ای

که روی آن نوشته شده بود، زهر. وقتی او با نیشی باز، روح مانند به آن‌ها نگاه کرد، غافلگیری، وحشت، بیزارای روی صورت همگی هویدا شد.^{۸۶۷} با خنده‌ای هولناک درآمد که چنین استقبالی را پیش‌بینی می‌کردم که به خاطرش، ظاهراً، تاریخ مقصر است.^{۸۶۸} بله، درست است. من قاتل سمونل چایلدز هستم.^{۸۶۹} و اینک مستحق تنبیه‌ام! دوزخ برای من هیچ ترسی ندارد. این وضعیتی است که من در آن قرار دارم.^{۸۷۰} رنج‌ها و قرن‌ها،^{۸۷۱} اصلاً به کدام طریق می‌توانم به آرامش برسم، با صدای گرفته زیر لب گفت، و من این مدت دابلن را با سهم خود از ترانه‌ها^{۸۷۲} زیر پا می‌گذارم و ایشان در تعقیب من، مانند روح یا نره‌گاو شیخ‌گون؟^{۸۷۳} جهنم من و جهنم ایرلند در این زندگی است.^{۸۷۴} همین است که کوشیدم آثار جرمم را از بین ببرم. سرگرمی‌ها، شکار زاغ، زبان ارس^{۸۷۵} (قدری از بر خواند)، تنتور تریاک (شیشه را تا لب‌هایش بالا برد)، چادر زدن.^{۸۷۶} عیب! روحش دست از سرم بر نمی‌دارد. علف تنها علقه‌ی من است... آه!^{۸۷۷} ویرانی! پلنگ سیاه!^{۸۷۸} ناگهان با فریادی ناپدید شد و صفحه به جای خود لغزید.^{۸۷۹} آنی بعد، سرش از آستانه‌ی در طرف مقابل پدیدار گشت و گفت: ساعت یازده‌وده دقیقه در ایستگاه خیابان وست‌لند می‌بینمت.^{۸۸۰} رفت. اشک از چشمان میزبان خوشگذران بیرون زد.^{۸۸۱} پیشگو دستش را به سوی آسمان بالا برد و زیر لب گفت: کینه‌توزی مننآن!^{۸۸۲} شخص فرزانه تکرار کرد:^{۸۸۳} لکس تلیونیس.^{۸۸۴} سانتی‌مانتالیست کسی است که لذت می‌برد بدون این‌که از کار کرده‌شده متحمل ضرر بزرگ شود.^{۸۸۵} ملک‌یاس، مغلوب احساسات، باز ایستاد. از راز پرده‌برداری شده بود. هینز برادر سوم بود.^{۸۸۶} نام واقعی‌اش چایلدز بود. پلنگ سیاه خود او بود روح پدر خودش.^{۸۸۷} دارو را نوشید تا آثار را از بین ببرد. برای این خلاصی بسیار ممنون.^{۸۸۸} خانه‌ی دورافتاده‌ی کنار گورستان بی‌سکنه است.^{۸۸۹} هیچ موجودی در آن‌جا زندگی نخواهد کرد. عنکبوت تارهایش را در تنهایی می‌تند. موش شب‌زُو از سوراخش با دقت نگاه می‌کند. نفرین شده است. شیخ‌زده است. محل قتل.^{۸۹۰}

عمر روح انسان چقدر است؟^{۸۹۱} همان‌طور که در هر رویکرد تازه قابلیت‌ی بوقلمون‌صفت در تغییر رنگ خود دارد، با آدم سرخوش، شاد و با افسرده، اندوهگین، چنین است که سنش هم با خلقتش تغییر می‌کند.^{۸۹۲} همان‌طور که آن‌جا نشسته، غرق در اندیشه، خاطرات گذشته را در ذهن نشخوار می‌کند،^{۸۹۳} دیگر آن لیوپولدِ مأمور کسالت‌آور تبلیغات و مالک قدری ناچیز از سرمایه در صندوق اوراق بهادار نیست.^{۸۹۴} یک بیست‌سالگی دود شد و رفت. او لیوپولد جوان است. در این حال، در یک ترتیب بازنگرانه،^{۸۹۵} آینه‌ای در آینه (هی، هی!)، در خود نگریست.^{۸۹۶} شخص جوانِ آن زمان دیده می‌شود، به طرز پیش‌رس مردمانند، که در یک صبح سوزدار از آن خانه‌ی قدیمی در خیابان کلن‌برسیل به سمت دبیرستان می‌رود،^{۸۹۷} کیف کتابش حمایل‌مانند روی شانه‌اش^{۸۹۸} و داخلش تکه‌ی قابل توجهی از قرص نان گندم، توجه مادر. یا آیا همان شخص است، سالی یا اندکی کم‌وبیش بگذشت، با اولین کلاه سفشت^{۸۹۹} (آه، چه روزی بود!) به همین زودی در راه، فروشنده‌ی سیارِ تمام‌عیار برای شرکت خانواده،^{۹۰۰} مجهز به دفتر ثبت سفارشات، دستمال جیبی خوش‌بو (نه فقط برای نمایش)، جعبه‌ی جواهرات بدلی (افسوس! چیزی که دیگر به گذشته تعلق دارد!) و یک تیردان پر از لیبخندِ فرمان‌بردار برای این یا آن زن

خانه‌دار نیمه‌مجاب شده که قیمت‌ها را با نوک انگشتانش محاسبه می‌کند یا برای یک باکره‌ی در حال شکفتن، با کم‌رویی تشکر می‌کند (اما دل؟ به من بگو!) از دست‌بوسی‌های تعلیم‌دیده‌ی او.^{۹۰۱} آن بوی خوش، آن لبخند، اما بیش از این‌ها، آن چشم‌های سیاه و رفتار چاپلوسانه، هر شب، کارمزدهای زیادی به خانه می‌آورد برای رئیس شرکت، که بعد از تلاش‌های مشابه، با پیپ جیکاب^{۹۰۲} در کنج پدرا^{۹۰۳} نشسته (خوراک رشته‌فرنگی، با اطمینان می‌دانی که در حال گرم شدن است)، از پشت شیشه‌های گرد عینک شاخی، روزنامه‌ی اروپایی از یک ماه قبل را می‌خواند. اما هی، هی، بر آینه دمیده می‌شود و شوالیه‌ی ماجراجوی جوان عقب و دور می‌شود، جمع می‌شود و تدریجاً، تا اندازه‌ی نقطه‌ای ریز در دل مه کاهش می‌یابد. اکنون او خودش پدروار است و این‌ها دوروبر او ممکن است پسرانش باشند. چه کسی می‌داند؟ پدر عاقل می‌داند پسر خودش کیست.^{۹۰۴} به شبی فکر می‌کند که در خیابان هچ بارانی ریز می‌بارید، کنار انبارهای گمرک، اولی.^{۹۰۵} با هم (او بچه‌ی بی‌سرپرست بیچاره‌ای است، بچه‌ای حاصل ننگ،^{۹۰۶} مال تو و مال من و مال همه برای فقط یک شیلینگ، و پنی خوشبختی او)، با هم صدای گام‌های سنگین نگهبان را می‌شنوند آنگاه که دو سایه‌ی کلاه‌بارانی پوش از کنار دانشگاه رویال نور رد می‌شوند. برایدی! برایدی! کلی!^{۹۰۷} او هرگز آن نام را فراموش نخواهد کرد، تا ابد آن شب را به یاد خواهد آورد: اولین شب، شب عروسی.^{۹۰۸} آن‌ها در آن عمیق‌ترین تاریکی به هم می‌پیچند، خواستار با خواسته‌شده، و در یک آن (فیت!) نور دنیا را غرق خواهد کرد.^{۹۰۹} آیا قلب به اتفاق قلب دیگر تپید؟ نئی، خواننده‌ی خوب. در یک نفس تمام شد اما - دست نگه‌دار! برو عقب! این نباید اتفاق بیفتد! دختر بیچاره وحشت‌زده به دل ظلمت گریخت. او عروس تاریکی است، دختر شب. زهره ندارد که کودک آفتاب طلایی روز را بزاید. نه، لیوپولد. نام و خاطره‌ی ترا نسلی نمی‌بخشد. آن توهم جوانی از نیرومندی ات از تو گرفته شده - و بی‌ثمر.^{۹۱۰} هیچ پسری از کمرت از آن تو نیست.^{۹۱۱} اکنون چیزی که برای لیوپولد باشد، وجود ندارد، آن چه لیوپولد برای رودالف بود.^{۹۱۲}

صداها در سکوت ابرآلود به هم سرشته و درهم می‌آمیزند:^{۹۱۳} سکوتی که بی‌نهایت فضاست: و بی‌درنگ، روح در سکوت بر نواحی سلسله‌های نسل‌هایی که زیسته‌اند، شناور می‌شود. ناحیه‌ای که گرگ‌ومیش خاکستری همیشه بر آن فرود می‌آید، هرگز بر چراگاه‌های گسترده‌ی مریم‌گلی سبز نمی‌افتد، تاریکی‌اش را منتشر می‌کند، شبنم جاودانه‌ی ستاره‌هایش را می‌پاشد.^{۹۱۴} او مادرش را با گام‌های ناشیانه دنبال می‌کند، مادیانی که راهنمای کره‌مادیانش است. آن‌ها اشباح زمان گرگ‌ومیش‌اند، اما هم چنان در وقار ساختاری پیامبرانه شکل گرفته‌اند، کپل‌های خوش‌تراش لاغر، گردن تاندونی انعطاف‌پذیر، حجمه‌ی سر به‌راه آگاه.^{۹۱۵} همه محو می‌شوند، اشباح غمگین: همه چیز تمام شده است. آگنداث سرزمینی هرز است،^{۹۱۶} خانه‌ی جغد جازن^{۹۱۷} و هدهدهای تارچشم.^{۹۱۸} نتاییم، آن زرین، دیگر وجود ندارد.^{۹۱۹} و آن‌ها از بزرگراه ابرها می‌آیند، تندر غرانِ نافرمانی، ارواح چهارپایان.^{۹۲۰} هُشش! گوش کن! هُشش!^{۹۲۱} پارالکس^{۹۲۲} از پشت سر آهسته تعقیب می‌کند و به آن‌ها سیخ می‌زند،^{۹۲۳} صاعقه‌های تیرمانندی که ابروهایش عقب است.^{۹۲۴} گوزنِ الک و یاک، نرگوان باشان و بابل،^{۹۲۵} ماموت و

ماستودون،^{۹۲۶} فوج فوج به دریای غرق شده ، لُکوس مُرتیس ، می‌آیند.^{۹۲۷} سپاه کینه‌جوی بدیمن منطقه البروج! از روی ابرها که می‌گذرند، می‌نالند، شاخ‌دار و صورت فلکی جدی، ترومپتی با عاج‌دار، برج اسد یال‌دار، شاخ‌دار غول‌پیکر، پوزه‌دار و خزنده، جونده، نشخوارکننده و سترپوست، همه‌ی مجموع متحرک مویه‌گرشان، قاتلان خورشید.^{۹۲۸}

رو به جلو به سمت دریای مردگان پیاده می‌روند تا بنوشند، عطشی رفع نشده و با قلب‌قلب نوشیدن‌های وحشتناک، سیلاب بی‌کران شور خواب‌آلود را.^{۹۲۹} و نشانه‌ی اسبی^{۹۳۰} باری دیگر رشد می‌کند، در آسمان متروک عظیم می‌شود، نه به عظمت خود عرش، تا بر خانه‌ی برج سنبله با وسعتی زیاد نمودار شود.^{۹۳۱} و بنگر، شگفتی تناسخ،^{۹۳۲} خود اوست، عروس جاودانه، طلایه‌دار ستاره‌ی روز، عروس، همیشه‌باکره.^{۹۳۳} اوست، مارتا، توای گمشده، ملیسنت،^{۹۳۴} آن جوان، آن عزیز، آن بشاش. اکنون او چه آرام برمی‌آید، ملکه‌ای در میان خوشه‌ی پروین،^{۹۳۵} در ساعت ماقبل سپیده‌دم،^{۹۳۶} صندل‌های طلایی روشن بر پا، شب‌کلاه به‌سر با نقابی^{۹۳۷} که به‌اش چه می‌گویند، تار عنکبوت.^{۹۳۸} شناور می‌شود، دور جسم ستاره‌زاده‌اش^{۹۳۹} جاری می‌شود و رها روان می‌شود، زمردی، یاقوتی، ارغوانی و ارغوانی روشن، حفاظت‌شده از جانب جریان بادهای سرد میان‌ستاره‌ای،^{۹۴۰} پیچ‌وتاب‌خوران، حلقه‌زنان، چرخان چرخان،^{۹۴۱} به‌خودپیچان در آسمان‌ها، نوشته‌ای رموز، تا بعد از هزاران دگردیسی نمادین بدرخشد، ستاره‌ی آلفا، نشانی یاقوتی و سه‌گوشه بر پیشانی ثور.^{۹۴۲}

فرانسیس سال‌ها پیش را به یاد استیون می‌آورد،^{۹۴۳} وقتی در دوره‌ی کانمی هم‌مدرسه‌ای بودند.^{۹۴۴} از گلاکان،^{۹۴۵} السبادیز،^{۹۴۶} پیسیستراتوس پرسید.^{۹۴۷} حالا کجا هستند؟ هیچ‌کدام نمی‌دانستند. استیون گفت، تو از گذشته و اشباحش حرف زده‌ای.^{۹۴۸} چه دلیلی برای فکر کردن به آن‌ها؟ اگر من آن‌ها را از آن‌سوی آب‌های لته^{۹۴۹} به زندگی فرابخوانم، ارواح بیچاره با فراخوان من فوج فوج نخواهند آمد؟^{۹۵۰} چه کسی آن را باور دارد؟^{۹۵۱} من، بوس استفانوموس،^{۹۵۲} حماسه‌سرای نزه‌گاویری‌رسانم،^{۹۵۳} خدا و دهنده‌ی حیات آن‌ها.^{۹۵۴} موهای ژولیده‌اش را با تاجی از برگ‌های مو محصور کرد^{۹۵۵} و هم‌زمان به وینسنت لبخند زد. وینسنت به او گفت، آن پاسخ و آن برگ‌ها بر تو زینت براننده‌تری خواهند بود اگر چیزی بیشتر، و بسیار بیشتر از مثنی قصیده‌ی سُبک بتواند پدر نبوغت را فرابخواند.^{۹۵۶} همه‌ی آن‌هایی که خوبی تو را می‌خواهند این را برایت آرزو می‌کنند. همه دل‌شان می‌خواهد ببینند آن کاری را که در سر می‌پرورانی، به ثمر رسانده‌ای، تا تو را تحسین کنند استفانفوروس.^{۹۵۷} من از صمیم دل آرزو می‌کنم که آن‌ها را نومید نکنی. لهنه گفت، آه نه، وینسنت، و دستی روی شانهِ مجاورش گذاشت. ترس به خود راه نده. نمی‌تواند مادرش را یتیم رها کند.^{۹۵۸} صورت مرد جوان تیره شد. همه دریافتند که چقدر برایش سخت است یادآوری وعده و فقدان تازه‌اش.^{۹۵۹} اگر شلوغی صداها رنج‌و‌دردش را تسکین نمی‌داد، از آن مهمانی کناره می‌گرفت. مَدن به‌دلیل تغییر ناگهانی نام سوارکار^{۹۶۰} و شرط‌بندی روی سپتر پنج دراختما^{۹۶۱} از دست داده بود. لهنه نیز همان اندازه. او برای‌شان از مسابقه گفت. پرچم پایین کشیده شد و، هی‌ی! حرکت، چهارنعل، مادیان بی‌امان و پرانرژی دوید،^{۹۶۲} و اُمدن سوار بر آن. و پیشگام میدان

بود. همه‌ی قلب‌ها می‌تپید.^{۹۶۳} حتا فیلیس نمی‌توانست بر خودش مسلط شود.^{۹۶۴} شالش را تکان می‌داد و فریاد می‌زد: هوززا! سپتر می‌بزد! اما در قسمت مستقیم مسیر، نزدیک خط پایان، وقتی همه در صفوف فشرده بودند، اسب تیره‌ی ثرواوی شانه‌به‌شانه شد. جلو افتاد و از او سبقت گرفت.^{۹۶۵} دیگر همه از کف رفته بود.^{۹۶۶} فیلیس ساکت بود: چشم‌هایش شقایق نعمانی غمگین بودند. داد زد، جونو، نابود شدم.^{۹۶۷} اما معشوقش او را آرام کرد و برایش قوطی طلائی براقی آورد که داخلش آبنبات‌های بیضی‌شکل چیده شده بود و او میل کرد. قطره اشکی پایین ریخت: فقط یکی. لهنه گفت، تازیانهدار^{۹۶۸} خوب و بزرگ دلبیلوئین است.^{۹۶۹} چهار برد دیروز و سه تا امروز. کدام سوارکار مثل اوست؟ سوار شترش کن یا بوفالوی مهارنشده‌ی، با سرعت اسب کرایه‌ای با چهارنعل آهسته، باز هم پیروزی مال اوست.^{۹۷۰} اما بیایید آن را قبول کنیم طبق رسم عهد باستان.^{۹۷۱} رحم به حال بداقبال! با آهی ملایم گفت، سپتر بیچاره! آن کره‌مادیانی که بود نیست.^{۹۷۲} هرگز، به این دست سوگند، یکی همچو او نظاره نخواهیم کرد. به‌خدا قسم، آقا، ملکه‌ی آن‌ها. او را به یاد می‌آوری، وینسنت؟ وینسنت گفت، ای کاش امروز می‌توانستی ملکه‌ی من را ببینی. چه جوان و باطراوت بود (زیبایی للاجی پیش او ناچیزی می‌بود)^{۹۷۳} با کفش‌های زرد و فراکی از جنس ململ که من اسم درستش را نمی‌دانم. درختان بلوطی که بر ما سایه انداخته بودند مملو از گل: هوا از بوی ترغیب‌کننده‌شان و از گرده‌های شناور روی ما سنگین و خمیده بود. در تکه‌های آفتابی، آدم می‌توانست به‌آسانی روی قطعه‌ای سنگ، یک تنور از آن کیک‌های فنجانی با کشمش سلطانی کورتی را که پریلیپومئس^{۹۷۴} در دهه‌ی نزدیک پل می‌فروشد، ببزد. اما او برای دندان‌هایش چیزی نداشت جز بازوی من که دور او گرفته بودم و وقتی خوب به خود فشارش دادم، آن‌ها را با شیطنت در آن فرو کرد. یک هفته پیش مریض شد و افتاد، چهار روز روی مبل، اما امروز رها شده بود، سرخوش، به خطر می‌خندید. در این حال جذاب‌تر می‌شود. همین‌طور دسته‌گل‌هایش. شیطان‌بلایی که اوست، وقتی با هم دراز کشیدیم، یک عالم برای خودش چیده بود. و در گوشی بگویم،^{۹۷۵} دوست من، فکرش را هم نمی‌توانی بکنی که وقتی آن محوطه را ترک کردیم، چه کسی ما را دید. خود کانمی! کنار پرچین راه می‌رفت و می‌خواند.^{۹۷۶} به‌گمانم کتاب‌دعای روزانه^{۹۷۷} و داخلش، شک ندارم، نامه‌ای بامزه از گلیاسرا یا کلوی برای نشان لای کتاب.^{۹۷۸} موجود دوست‌داشتنی از دستپاچگی رنگ‌به‌رنگ شد و تظاهر کرد به این‌که کمی بی‌نظمی لباسش را ملامت می‌کند: تکه‌ای از گیاه زیربوته‌ای به آن چسبیده بود،^{۹۷۹} چون همان درختان هم او را می‌ستایند. وقتی کانمی رد شد، به انعکاس زیباییش در آینه‌ی کوچکی که با خود دارد نگاهی انداخت. اما کانمی مهربان بود. موقع رد شدن با نشان صلیب ما را تبرک داد. لهنه گفت، خدایان هم همیشه مهربانند. اگر من با مادیان بس^{۹۸۰} بدشانسی آوردم، شاید این جرعه از او با حسن نیت^{۹۸۱} بیشتری احتیاجم را برآورد. آمد دستش را روی گیلان شراب بگذارد: ملکی دید و جلوی این کارش را گرفت، به بیگانه و به برچسب قرمز اشاره کرد.^{۹۸۲} محتاطانه زیرلب گفت، سکوت دروئید را حفظ کن.^{۹۸۳} روحش در دوردست‌هاست. شاید از یک رویا بیدار شدن به اندازه‌ی زاده شدن دردناک باشد.^{۹۸۴} هر شیء که عمیقاً مورد توجه قرار گیرد، ممکن است دروازه‌ای باشد برای دسترس یافتن به

ایون فسادناپذیرِ خدایان.^{۹۸۵} قبول ندادی، استیون؟ استیون پاسخ داد، تنوسافوس همین را به من گفت،^{۹۸۶} کسی که کشیشان مصری در زندگانی پیشین به اسرار قانون کارما^{۹۸۷} آشنایش کردند. تنوسافوس به من گفت، اربابان ماه،^{۹۸۸} در کشتی نارنجی قرمز پر، آمده از سیاره‌ی آلفای سلسله‌ی قمری،^{۹۸۹} همتای اتری^{۹۹۰} را نمی‌پذیرند و بنابراین این‌ها به‌وسیله‌ی ایگوهای یاقوتی‌رنگ از صورت فلکی دوم تجسد یافته‌اند.^{۹۹۱}

اما، در واقع امر به‌هر حال،^{۹۹۲} گمان مهمل درباره‌ی این‌که او در این قسم از فترت است یا قسمی دیگر، یا افسون شده است که سراسر به‌سبب حدس نادرستِ سطحی‌ترین شخصیت بود، به‌هیچ‌وجه درست نبود.^{۹۹۳} شخصی که اندام بصری‌اش هنگام رخداد ماجرای بالا در آن وضعیت شروع به بروز علائمی از سرزندگی کرده بود، اگر نه هوشیارتر، به همان هوشیاری هر آدم زنده‌ای بود و هرکس که نقیضش را گمان کرده بود، بسیار سریع خود را در بازاری عوضی می‌یافت.^{۹۹۴} در طول چهار دقیقه‌ی گذشته یا همان حدود، او به‌طور جدی زل زده بود به تعداد معینی از بس شماره‌ی یک که مسرز بس و شرکا در برتن-کنار-ترنت در بطری ریخته بودند^{۹۹۵} و از قضا در میان تعداد زیادی از بطری‌های دیگر گذارده شده، درست نقطه مقابل جایی که او بود و به‌یقین محاسبه شده بود تا به‌دلیل ظاهر قرمز روشنش توجه هر آدمی را جلب کند. او صرفاً و فقط، آن‌گونه که بعداً به دلایلی که برای خود او کاملاً شناخته شده بود و به جلسه رنگی کاملاً متفاوت بخشید، پس از لحظه‌ی ملاحظات پیشین درباره‌ی روزهای نوجوانی و روزگار اسب‌دوانی،^{۹۹۶} دو سه فعالیت خصوصی از فعالیت‌های خود را به یاد می‌آورد^{۹۹۷} که از آن میان، دو تای دیگر به معصومیت نوزاد زاده‌نشده بود. سرانجام اما، نگاه هردو با هم تلاقی کرد و به‌محض آن‌که او آغازید به پی بردن به این موضوع که دیگری می‌کوشد برای خود آن چیز را بریزد، ناخواسته مصمم شد خود برایش بریزد و بنابراین بر همان قرار، شیشه‌ی میان‌قامت گیرنده را که حاوی مایه‌ی مورد طلب بود، از گردن گرفت و با ریختن مقدار زیادی از آن تقریباً ته‌اش را درآورد، نیز اما هم‌زمان، با درجه‌ی قابل توجهی از دقت تا مبادا قدری از آجوبی را که داخلش بود به آن دوروبر بریزد.^{۹۹۸}

مناظره‌ای که از پی آمد به‌لحاظ چارچوب و پیشروی‌اش نمونه‌ای از مسیر زندگی بود.^{۹۹۹} نه مکان از اعتبار بی‌بهره بود و نه انجمن. مناظره‌کنندگان باهوش‌ترین آن سرزمین بودند و موضوع مورد بحث‌شان منبع‌ترین و حیاتی‌ترین. سالن بلندسقف خانگی هورن هرگز اجتماعی چنین نمونه و چنان‌گونه‌گون در خود ندیده بود و تیرشیب‌های قدیمی آن مرکز نیز هرگز به زبانی چنین دایرة‌المعارفی گوش نسپرده بود. به‌راستی صحنه‌ای باشکوه خلق کرد.^{۱۰۰۰} کراتز با جامه‌ی چشمگیر هایلندی‌اش پایین میز نشسته بود، صورتش از هواهای شور دریایی مال در گالووی^{۱۰۰۱} برافروخته. آن‌جا و نیز در طرف مقابل او، لینچ بود که سیمایش به همین زودی داغ‌های میخ‌گمراهی زود هنگام و عقل زودرس بر خود داشت.^{۱۰۰۲} کنار مرد اسکاتلندی جایی بود که به کاستلو، آن عجیب‌وغریب، اختصاص داده شده، درحالی‌که، در جوار او هیکل خپل مدن در آسودگی عاری از احساس نشانده شده بود. بی‌شک، صندلی رزیدنت در جلوی

شومینه خالی مانده بود، اما در هر دو جناح آن، پیکر بِن با شلوارک پارچه‌توئیدی سیاحی و چاژقی از چرم نمک‌سود گاو^{۱۰۰۴} با شیکی زرد کهربایی^{۱۰۰۴} و رفتار شهری ملکی رولند سینت جان مالگن در تقابل شدید بود.^{۱۰۰۵} آخر از همه، در رأس میز، شاعر جوان بود که از رنج زحمات تعلیم و تربیت و تحقیقات متافیزیکی‌اش پناهگاهی در فضای بزمی بحث سقراطی یافته بود، اما در دو سوی راست و چپش جا داده شده بود یکی پیشگوی سبک‌سر،^{۱۰۰۶} تازه‌آمده از میدان اسب‌دوانی^{۱۰۰۷} و آن سرگردان هشیار، نشسته بر او غبار سفر و نبرد و لکه‌دار از منجلاب ننگی نازدودی،^{۱۰۰۸} اما هیچ دامی یا خطری یا تهدیدی یا انحطاطی نمی‌توانست از قلب مصمم و راسخ او تصویر آن زیبایی شهبانی را که قلم خلاق لافایت برای سالیان سال در پیش رسم کرده است، بزدايد.^{۱۰۰۹}

بهتر است در این جا و اکنون در همین ابتدا گفته شود^{۱۰۱۰} که حکمت متعالیه‌ی^{۱۰۱۱} تحریف‌شده‌ای که بحث‌های آقای اس ددلس (دیو. شپ).^{۱۰۱۲} ظاهراً وابستگی خیلی شدید او را نسبت به آن اثبات می‌کند، درست در جهت مخالفِ روش‌های علمی پذیرفته‌شده پیش می‌رود. علم که چندان قابل تکرار نیست، با پدیده‌های عینی سروکار دارد. مرد علم مثل مرد در خیابان مجبور است با حقایق جدی، که نمی‌توان در برابرشان پلک به هم نهاد،^{۱۰۱۳} مواجه شود و آن‌ها را به بهترین صورت ممکن توضیح دهد. امکان دارد، این واقعیت است، پرسش‌هایی وجود داشته باشد که علم قادر به پاسخ دادن به آن‌ها نباشد - در حال حاضر - مانند اولین مسئله‌ای که آقای ل بلوم (پاب. کنو).^{۱۰۱۴} درباره‌ی تعیین آینده‌ی آمیزش جنسی عرضه کرد. آیا باید نظر امپیدوکلس و تریناکریا را که تخمدان راست (در دوره‌ی بعد از پرود، دیگران پای می‌فشارند بر آن) مسئول تولد فرزند پسر است،^{۱۰۱۵} بپذیریم و یا آیا اسپرماتوزوا یا نماسپرماهایی که به مدتی بسیار طولانی مورد غفلت واقع شده‌اند، عامل تمایزدهنده‌اند^{۱۰۱۶} یا آیا، آن‌گونه است که بیشتر رویان‌شناسان، مانند کال‌پپر،^{۱۰۱۷} اسپالازانی،^{۱۰۱۸} بلومن‌باخ،^{۱۰۱۹} لاسک،^{۱۰۲۰} هرثویش،^{۱۰۲۱} لیوپولد^{۱۰۲۲} و ولتی^{۱۰۲۳} متمایل به بیان آن هستند، آمیزه‌ای از هر دو؟ این باید در حکم همکاری (یکی از ابزار محبوب طبیعت) میان نیسوس فرماتیسوس نماسپرما^{۱۰۲۴} در یک طرف و در طرف دیگر، وضعیت از حسن اتفاق انتخاب‌شده، سوکو بیتوس فیلیکس، از عنصر منفعل باشد.^{۱۰۲۵} مشکل بعدی که از جانب همان پرسشگر مطرح شد، یقیناً دارای اهمیت کم‌تری نیست: میزان مرگ‌ومیر نوزادان. جالب توجه است زیرا، همان‌گونه که او به‌درستی بیان می‌کند، ما همه به یک روش به دنیا می‌آیم، اما به روش‌های مختلف می‌میریم. آقای م مالگن (هایج. ات یوج. داک).^{۱۰۲۶} وضعیت بهداشتی‌ای را مقصر می‌داند که در آن شهروندان شُش‌سیاه ما با تنفس باکتری‌های کمین‌کرده در گردوغبار، به لوزه‌ی سوم، عارضه‌ی ریوی و مانند آن مبتلا می‌شوند. وی مدعی شد که این عوامل و مناظر منجرکننده‌ی موجود در خیابان‌هایمان، پوست‌های تبلیغاتی کریه، کشیشان مذهبی همه‌ی فرقه‌ها، سربازان و ملوانان قطع‌عضوشده، تاکسی‌رانان با بیماری اسکوربوت در معرض دید،^{۱۰۲۷} لاشه‌ی آویزان حیوانات مرده، مجردهای پارانویایی و بانوهای بارورنشد^{۱۰۲۸} - او گفت، این‌ها مسئول همه و هر افتری در قابلیت نژاد است. پیش‌بینی کرد که به‌زودی کالپیدیا^{۱۰۲۹} نزد عموم اتخاذ می‌شود و همه‌ی ملاحظات‌های زندگی،

موسیقی حقیقتاً خوب، ادبیات دوست‌داشتنی، فلسفه‌ی ملایم، تصاویر آموزنده، تکثیر قالب گچی مجسمه‌های کلاسیک^{۱۰۳۰} مانند ونوس و آپولو، عکس‌های رنگی هنری از نوزادان کامل، همه‌ی این توجهات کوچک بانوانی را که در وضعیتی خاصند، قادر می‌سازد تا ماه‌های میانی را به طریقی لذت‌بخش پشت سر بگذارند. آقای جی کراتز (دیس. بک.)^{۱۰۳۱} برخی از این فوت‌ها را در مورد زنان کارگری که در کارگاه‌ها تابع کارهای سنگین و در خانه تابع قواعد زناشویی‌اند، ناشی از آسیب‌های شکمی می‌داند، اما اکثریت بسیار بزرگ‌تر را حاصل بی‌توجهی، خصوصی یا رسمی، می‌داند که به بی‌حفاظ گذاشتن نوزادان تازه‌به‌دنیاآمده، انجام جرم سقط جنین یا جرم بی‌رحمانه‌ی نوزادکشی منجر می‌شود. گرچه اولی (منظور ما بی‌توجهی است) بی‌شک بسیار واقعی است، موردی که او نقل می‌کند از فراموش کردن پرستاران برای شمارش گازهای موجود در حفره‌ی صفاقی نادرتر از آن است که معیار باشد. درواقع، وقتی آدم دقیق واریسی‌اش می‌کند، برایش تعجب‌انگیز این است که با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب و به‌رغم نقطه‌ضعف‌های انسانی‌مان که اغلب سد راه اهداف طبیعت می‌شوند، این همه بارداری و زایمان چنین خوب پیش می‌روند. پیشنهاد مبتکرانه‌ای که آقای وی لینچ (بک. اریت.)^{۱۰۳۲} درجا مطرح کرد این بود که زادوولد و مرگ‌ومیر، در کنار همه‌ی پدیده‌های فرگشت، فعالیت‌های جذرومدی، مراحل قمری، دماهای خون، بیماری‌ها درکل، همه‌چیز، در یک کلام، در کارگاه گسترده‌ی طبیعت از انقراض خورشیدی در دوردست تا شکوفه دادن یکی از بی‌شمار گل‌هایی که پارک‌های عمومی‌مان را زیبا می‌کنند، تابع قانون شمارش است که هنوز معلوم و معین نیست. هم‌چنان پرسش ساده و صریحی که چرا بچه‌ای از والدین به‌طور طبیعی سالم و خود بچه به‌ظاهر سالم و مورد مراقبت شایسته، بدون دلیل مشخص، در آغاز کودکی به زانو درمی‌آید (با آن‌که بقیه‌ی بچه‌ها از همان ازدواج، نه) باید به‌یقین، به کلام شاعر، ما را به گمان وادارد.^{۱۰۳۳} طبیعت، می‌توانیم مطمئن باشیم که بابت هرآن‌چه انجام می‌دهد، دلایل خوب و مجاب‌کننده‌ی خود را دارد^{۱۰۳۴} و به احتمال قریب به یقین چنین مرگ‌های ناشی از نوعی قانون پیش‌بینانه که به‌واسطه‌ی آن موجوداتی زنده که میکروب‌های بیماری‌زا^{۱۰۳۵} در بدن‌شان سکنی گزیده‌اند (علم جدید با قاطعیت ثابت کرده است که می‌توان گفت ماده‌ی پلاسمایی نامیراست) به‌گونه‌ای فزاینده در مرحله‌ی اولیه‌ی رشد مستعد ناپدید شدن می‌شوند، ترتیبی، گرچه مولد درد برای برخی از احساسات ماست (به‌ویژه مادرانه)، با این‌همه، برخی از ما بر این باوریم که در درازمدت و روی هم‌رفته برای این نژاد سودمند و نتیجتاً متضمن بقای سالم‌ترین‌هاست.^{۱۰۳۶} سخن آقای اس ددلس (دیو. شپ.)^{۱۰۳۷} (یا باید قطع‌کننده نامیدش؟^{۱۰۳۸}) که یک موجود همه‌چیزخوار که می‌تواند بجود، بخاید،^{۱۰۳۹} هضم کند و ظاهراً چنین خوراکی‌های گونه‌گون را با خونسردی تمام‌عیار^{۱۰۴۰} از کانال معمول رد کند، مانند زنان قانقاریایی^{۱۰۴۱} نزار از پی وضع حمل، مردان شریف جسیم متخصص، گذشته از سیاست‌مداران یرقان‌دار و راهبه‌های یرقان‌سب‌دار،^{۱۰۴۲} شاید بتواند از خوراک سبک و سالم گوساله‌ی تازه‌به‌دنیاآمده‌ی تلوتلوخور^{۱۰۴۳} تسکین معدی بیابد، گرایشی را که در بالا به آن اشاره شد به شیوه‌ای آشکار می‌کند که هیچ چیز دیگر نمی‌تواند، آن‌هم زیر نور بسیار ناخوشایند.^{۱۰۴۴} برای تئویر افکار آن‌هایی

که سابقه‌ی آشنایی‌ای چنین عمیق با جزئیات کشتارگاه شهری ندارند آن‌گونه که این زیباشناس شوم‌اندیش و فیلسوف رویان که با همه‌ی تفرعن بی‌حد و حصرش درباره‌ی چیزهای علمی به‌زحمت می‌تواند اسید را از قلیا تمییز دهد،^{۱۰۴۵} به وجود آن می‌بالد، شاید باید گفته شود که گوساله‌ی تازه‌به‌دنیاآمده‌ی تلوتلوخور در زبان شرم‌آور فروشندگان مجاز مشروبات الکلی طبقه‌ی پایین ما دلالت دارد بر گوشت پختنی و خوردنی گوساله‌ای که تازه از مادر افتاده.^{۱۰۴۶} در مناظره‌ی علنی متأخر با آقای ل بلوم (پاب. کنو)،^{۱۰۴۷} رخ داده در سالن عمومی زایشگاه ملی، شماره‌ی ۲۹، ۳۰ و ۳۱ خیابان هالس، جایی که، همان‌طور که همه می‌دانند، دکتر ای هورن (لایس. این میدو، اف. کی. کیو. سی. پی. آی.)^{۱۰۴۸} رئیسی توانا و معروف است، به گزارش شاهدان عینی، او گفته است همین‌که زنی بگذارد گربه وارد کیسه شود (کنایه‌ای زیباشناسانه احتمالاً به یکی از پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین فرایندها از تمام فرایندهای طبیعت - کنش همایش جنسی) باید دوباره اجازه دهد که بیرون بیاید یا به آن جان ببخشد، آن‌گونه که او در قالب الفاظ ریخت، تا جان خود را نجات دهد.^{۱۰۴۹} با به خطر انداختن جان خود، پاسخ ندندان‌شکن طرف گفت‌وگویش بود، با تأثیری نه کم‌تر به‌خاطر لحن ملایم و سنجیده‌ای که در بیانش به‌کار رفت.

درضمن، مهارت و شکیبایی پزشک اکوشمانی میمون با خود آورده بود.^{۱۰۵۰} برای هردو، بیمار و دکتر، مدتی ملالت‌بار ملالت‌بار بوده است.^{۱۰۵۱} تمام مهارت جراحی که می‌توانست انجام شود، انجام شده بود و زن شجاع مردانه همکاری کرده بود. واقعاً کرده بود. در این جنگ خوب جنگیده بود^{۱۰۵۲} و حالا خیلی خیلی خوشحال بود. آن‌هایی هم که فوت شده، آن‌هایی که دیگر رفته بودند، وقتی به پایین نگاه می‌کنند و بر این صحنه‌ی تأثیرگذار لبخند می‌زنند، خوشحالند. به او که با درخشش مادرانگی در چشمانش، آن‌جا دراز کشیده، احترام‌آمیز^{۱۰۵۳} نگاه می‌کنند، آن ولع حسرت‌بار برای انگشتان نوزاد (صحنه‌ای زیباست جهت نگرستن)، در اولین شکفتن مادرانگی تازه‌اش، در سکوت، دعای شکرگزاری را برای او که آن‌بالاست، شوهر همگانی،^{۱۰۵۴} زمزمه می‌کند. و همین‌طور که چشمان پر مهر او نوزادش را می‌نگرد، فقط یک موهبت دیگر آرزو می‌کند که ای‌کاش دودی عزیزش^{۱۰۵۵} را آن‌جا در کنارش می‌داشت و این لذت را با او سهیم می‌شد، آن موجود کوچک از گل خدا، میوه‌ی آغوش‌های مشروع‌شان، را در بغلش می‌گذاشت. او اکنون پیرتر است (تو و من ممکن است این را زیر لب بگوییم) و شانه‌هایش اندکی خمیده، اما در گردش سال‌ها،^{۱۰۵۶} اعتباری جدی برای این دومین حسابدار و وظیفه‌شناس بانک آلستر، شعبه‌ی کالج گرین جمع شده است.^{۱۰۵۷} آه دودی، عشق دیروز، هم‌سفر باوفای امروز، شاید هرگز دوباره نیاید^{۱۰۵۸} آن روزگار خیلی دور رُزها!^{۱۰۵۹} با تکان دوست‌داشتنی سر زیبایش^{۱۰۶۰} آن روزها را به خاطر می‌آورد. خدا! الان چقدر از دل مه‌سال‌ها زیباست! اما در تخیلش بچه‌هایشان دور تخت‌خواب، تخت‌خواب زن و مرد، گرد آمده‌اند، چارلی، مری آلینس، فردریک آلبرت (اگر زنده می‌ماند)، مَمی، باجی (ویکتوریا فرانسیس)، تام، ویولت کانستنس لوییزا، بابزی کوچولوی ناز (اسمش از روی نام قهرمان معروف‌مان در جنگ آفریقای جنوبی، لرد بابز واتروردی و

قندهاری،^{۱۰۶۱} گذاشته شده) و حالا این آخرین شاهد پیوندشان، یک نمونه‌ی بارز پیورفوی، با دماغ واقعی پیورفوی. این نورسِ پرامید از روی اسم پسرعموی سوم آقای پیورفوی، مرد بانفوذ در اداریه وصول بدهی وزارت دارایی، دابلن کسل، مورتیمور ادوارد نام‌گذاری خواهد شد.^{۱۰۶۲} و چطور زمان در جنبش است: اما این جا پدر کرونیون^{۱۰۶۳} عجله‌ای نداشته است. نه، نباید آهی از سینه‌ات بیرون بیاید، مینای عزیز مهربان. و دودی، خاکستر پیپت را بتکان، پیپ چوب خلنگ کهنه‌ای که حتا وقتی زنگ لحظه‌ی خاموشی‌ات به صدا درآید، برایت خواستی است (بادا که آن روز دور باشد!) و چراغی را که با آن کتاب مقدس را می‌خوانی، بگش،^{۱۰۶۴} زیرا روغن آن هم کم شده است، و بدین ترتیب با قلبی آرام به تختخواب برو،^{۱۰۶۵} به استراحت. او می‌داند و به وقت مناسب خود فرا خواهد خواند.^{۱۰۶۶} خود تو هم خوب جنگیده‌ای^{۱۰۶۷} و نقش مردانه‌ات را وفادارانه بازی کرده‌ای. آقا، دستم را به‌سویت جلو می‌آورم.^{۱۰۶۸} احسنت، تو ای بنده‌ی خوب و مؤمن!^{۱۰۶۹}

گناهانی هستند^{۱۰۷۰} یا (اجازه دهید آن‌طور که دنیا می‌نامدشان، بنامیم) خاطراتی شیطانی که انسان در تاریک‌ترین نقاط قلبش پنهان‌شان می‌کند، اما آن‌ها آن‌جا اقامت گزیده منتظر می‌مانند. شاید بکوشد خاطره‌ی آن‌ها را محو کند، آن‌طور که گویی وجود نداشته‌اند و خود را کاملاً به آن سمت ترغیب نماید که نبوده‌اند یا دست‌کم به گونه‌ای دیگر بوده‌اند. با این‌همه، ناگهان کلمه‌ای اتفاقی احضارشان می‌کند^{۱۰۷۱} و آن‌ها در شرایط بسیار گونه‌گون، یک رؤیا یا خواب یا وقتی داریه و هارپ^{۱۰۷۲} حس‌هایش را تسکین بخشیده یا در بحبوحه‌ی آرامشِ خنک نقره‌گونِ غروب یا در ضیافت، در نیمه‌شب، آن‌گاه که دیگر با شراب پر شده است،^{۱۰۷۳} برمی‌خیزند تا با او رودررو شوند. رؤیا نه برای خوار کردن او می‌آید^{۱۰۷۴} آن‌گونه که برای کسی که در برابر خشم خود تسلیم می‌شود، نه برای انتقام‌جویی تا او را از زنده‌ها ببرد، بلکه پوشیده در ترحم‌انگیزترین کسوت گذشته، ساکت، دور، ملامت‌بار.

بیگانه هنوز در صورت روبه‌رویی‌اش ملاحظه می‌کرد عقب‌نشینی آهسته‌ی آن آرامش‌کاذب را، تحمیل‌شده، آن‌گونه که به نظر می‌آمد، از جانب عادت یا نوعی حیل‌های آموخته، به‌واسطه‌ی کلام چنان ناگوار که گوینده‌اش را به ناخوشی، به قابلیت برای چیزهای خشن‌تر زندگی متهم می‌کند.^{۱۰۷۵} صحنه‌ای که خود را در حافظه‌ی مشاهده‌گرش باز می‌کند، برانگیخته‌شده، ظاهراً، با کلمه‌ای چنان طبیعی و بی‌پیرایه که گویی (آن‌طور که برخی فکر می‌کردند) آن روزها با خوشی‌های بی‌واسطه‌شان واقعاً در آن‌جا حاضر بودند.^{۱۰۷۶} محوطه‌ای از زمین چمن اصلاح‌شده در یک غروب ملایم ماه مه، بیشه‌زار خوب‌به‌یادماندن^{۱۰۷۷} گل یاس در رَوندتُون،^{۱۰۷۸} بنفش و سفید، تماشاچی‌ان خوش‌بوی باریک‌اندام بازی، اما با علاقه‌ای بس واقعی^{۱۰۷۹} به گلوله‌هایی^{۱۰۸۰} که با ضربه‌ای کوتاه و محتاط بر سطح چمن‌زار آهسته جلو می‌دوند یا به هم می‌خورند و متوقف می‌شوند، هر یکی کنار جفتش. و آن طرف نزدیک آن گلدان خاکستری، آن‌جا که آب گهگاه با آبیاری فکورانه حرکت می‌کند، تو گروه دیگری از خواهران همان قدر معطر را دیدی، فلوثی، اتی، تینی^{۱۰۸۱} و دوست تیره‌ترشان^{۱۰۸۲} با آن چیز جذابِ رُستش در آن موقع، که من نمی‌دانم چه، بانوی ما با گیل‌اس‌ها^{۱۰۸۳} و جفتی ملیح از آن‌ها که آویخته به گوش،^{۱۰۸۴}

گرمای بیگانه‌ی پوستش را در کنار میوه‌ی خنک سوزان به‌زیبایی برجسته می‌کند. پسر بچه‌ای چهار یا پنج‌ساله^{۱۰۸۵} با لباس پشمی کتان‌ی (فصل شکوفه است، اما دیری نمی‌پاید که توپ‌های بولینگ جمع می‌شوند و به لانه می‌روند و در کنار شومینه‌ی بامحبت شادی‌ای برپا می‌شود) روی گلدان ایستاده و با حلقه‌ی آن دستان مهربان دخترانه در امان است. کمی اخم کرده درست همان‌طور که مرد جوان در این لحظه، با احتمالاً لذت زیاد آگاه از خطر، اما هرازگاهی باید به‌ضرورت^{۱۰۸۶} نظری بیندازد به‌سوی جایی که مادرش از پیاستسا^{۱۰۸۷} مشرف بر محوطه‌ی گل‌ها با بارقه‌ی ضعیفی از سردی یا سرزنش (آکس فرگنگلیشه)^{۱۰۸۸} در نگاه خشنودش مراقب است.

به این نیز دقت کن و به یاد بسپار. ^{۱۰۸۹} پایان ناگهان می‌آید. به اتاق انتظار زایمان وارد شو، جایی که اهل مطالعه گرد هم آمده‌اند و به صورت‌هایشان توجه کن. آن‌جا هیچ چیز، آن‌گونه که می‌نماید، بی‌پروایی یا خشونت.^{۱۰۹۰} بلکه آرامش مراقبت، که درخور مقام‌شان در آن خانه است، مراقبت گوش‌به‌زنگ شبانان و فرشتگان دوروبر آخور در بیت‌اللحم یهودیه در گذشته‌ی دور.^{۱۰۹۱} اما همچون پیش از رعدوبرق، ابرهای توفانی به‌هم‌فشرده،^{۱۰۹۲} سنگین از فرونی وافر رطوبت، در توده‌های آماسیده‌ای که به طرزی متورم باد کرده، زمین و آسمان را در خوابی بیکران فرامی‌گیرد و بالای چراگاه‌های تشنه و گاوهای خواب‌آلود و درختچه‌های سبز آفت‌زده و سبزه‌ها آویزان می‌شود تا این‌که در یک چشم‌به‌هم‌زدن آذر خشی قلب‌شان را پاره می‌کند و با طنین رعد، رگبار سیلابش را فرو می‌ریزد، چنین و نه غیر از این، با بیان کلمه، آن تحول، خشونت‌بار و آنی، رخ داد.^{۱۰۹۳}

برک!^{۱۰۹۴} این را ولی نعمت من استیون به بیرون شلیک می‌کند با بالا بردن صدایش، و اره و اوره و همگی‌شان بعد،^{۱۰۹۵} جوجه‌خروس، میمون، مأمور شرط‌بندی طفره‌زن،^{۱۰۹۶} دکتر حَب، بلوم وقت‌شناس^{۱۰۹۷} بلافاصله از پشت‌سر، با چنگ زدن همگانی به سرافزار،^{۱۰۹۸} چوبدستی‌های زبان‌گنجشکی، شمشیرها،^{۱۰۹۹} کلاه‌های پانامایی و نیام‌ها، عکازهی کوهنوردی زرمتمی^{۱۱۰۰} و چیزهای دیگر. هزارتویی^{۱۱۰۱} از جوانان سرزنده، هر دانشجوی آن‌جا عالی.^{۱۱۰۲} پرستار کالان در راهرو بیکه خورده و نمی‌تواند نگره‌شان دارد و نه حتا جراح متبسم که از پله‌ها پایین می‌آید با خبری از پایان یافتن کار دفع جفت، یک پوند کامل، نه یک میلی‌گرم بالا، نه پایین. او را وادار به گوش دادن می‌کنند،^{۱۱۰۳} به‌سوی در! باز است؟ ها! همه بیرونند، پرهیاو،^{۱۱۰۴} در حرکت برای مسابقه‌ی یک دقیقه‌ای،^{۱۱۰۵} همه بی‌باکانه در حال دو، میخانه‌ی برک میان دنزل و هالس هدف آتی‌شان. دیکسن دنبال‌شان می‌رود و حرف‌های زننده تحویل‌شان می‌دهد،^{۱۱۰۶} اما با صدای بلند ناسزا هم می‌گوید، او هم، و به‌پیش. بلوم کمی کنار پرستار می‌ماند تا برای مادر خشنود و نوزاد شیرخواره‌ی آن بالا پیامی محبت‌آمیز بفرستد. **دکتر خوراک و دکتر آرامش.**^{۱۱۰۷} متفاوت به نظر می‌آید حالا او هم؟ داستان بخش مراقبت‌خانه‌ی هورن در آن رنگ‌پریدگی خسته خوانده می‌شد.^{۱۱۰۸} بعد وقتی همه رفتند، بلوم دم رفتن به یاری جرقه‌ای از عقل سلیم،^{۱۱۰۹} زیر لب می‌گوید: مادام، کی نوبت آمدن جوجه‌لک‌لک تو می‌رسد؟^{۱۱۱۰}

بیرون، هوا از رطوبت شب‌نم باران^{۱۱۱۱} باردار است، جوهر ملکوتی زندگی،^{۱۱۱۲} بر سنگ‌فرش دابلن برق می‌زند، زیر کویلو^{۱۱۱۳} درخشان از ستاره‌ها. هوای خدا، هوای خدای همه، هوای جرقه‌زن فراگیر سازگار.^{۱۱۱۴} با نفسی عمیق به درونت بکش. به خدا، تودور پیورفوی، تو عملی شجاعانه و شایسته^{۱۱۱۵} انجام داده‌ای و جای هیچ‌گونه تردید نیست!^{۱۱۱۶} تو، سوگند می‌خورم، فوق‌العاده‌ترین نیایی بدون استثناء در این وراجی مهمل^{۱۱۱۷} و با محاسبه‌ی بیشتر وقایع جورواجور.^{۱۱۱۸} شگفت‌انگیز! در آن زن امکان بالقوه‌ی خداساخته‌ی خدادادی ازپیش‌اراده‌شده نهاده شده است^{۱۱۱۹} که تو با اندک تلاش کار مردانه بارور کرده‌ای. خود را وقف او کن!^{۱۱۲۰} خدمتگزار باش! سخت بکوش، کار کن مانند خود سگ بسته^{۱۱۲۱} و باشد که دانشوری و همه‌ی آن مالتوسینه‌چاکان خود را به دار آویزند.^{۱۱۲۲} تو بابای همه‌ی آن‌هایی، تودور. آیا زیر سنگینی بار خود دولا شده‌ای،^{۱۱۲۳} در خانه زیر گل ولای صورت حساب‌های قصاب و در حساب‌خانه زیر شمش‌ها (نه از آن‌ها!) دفن شده‌ای؟^{۱۱۲۴} سرت را بالا بگیر! برای هر نوزاده هُمر گندم رسیده‌ات را گرد می‌آوری.^{۱۱۲۵} ببین، پشم تو خیس خورده است.^{۱۱۲۶} آیا به داربی دالمن و جوئن اورشک می‌ورزی؟^{۱۱۲۷} جی جاغی آوازخوان^{۱۱۲۸} و یک سگ بداصل چشم‌خیس همه‌ی سلاله‌ی آن‌هاست. آخ، تُرا می‌گویم! او قاطر است، شکم‌پایی مرده، بدون شوروشوق و بنیه که به اندازه‌ی یک مس‌وسیم ترک خورده نمی‌ارزد. آمیزش و وصل، بدون ازدیاد نسل^{۱۱۲۹} بنده می‌گویم، نه! قتل‌عام بی‌گناهان به‌دست هرود درست‌ترین اسم است.^{۱۱۳۰} فی‌الواقع، گیاه، هم‌خانگی بی‌ثمر! به زن بیف‌استیک بده، سرخ، خام، خونابه‌ای! او قیامتی کهن از ناخوشی‌هاست، غده‌های گنده، اُریون، چرک لوزه،^{۱۱۳۱} قوز شست پا، تب یونجه، زخم‌های بستر، کچلی سر، کلیه‌ی متحرک،^{۱۱۳۲} گردن داربی‌شری،^{۱۱۳۳} زگیل، حمله‌های صفاوی، سنگ کیسه‌صفر، پاهای سرد، وریدهای واریسی. آتش‌بسی موقت بر مویه‌ها و رثاها و سوگنامه‌ها و همه‌ی موسیقی‌های ذاتی عزاداری!^{۱۱۳۴} بیست سال از آن، بر آن‌ها نشیمان مباش. مورد تو مانند بسیاری نبود که می‌خواهند و می‌طلبند و منتظر می‌مانند و هرگز - انجام نمی‌دهند.^{۱۱۳۵} تو آمریکایت را دیدی،^{۱۱۳۶} مأموریت زندگی‌ات، و متعهد شدی که حمایت کنی مانند گاو‌میش آمریکایی آن‌سوی آتلانتیک،^{۱۱۳۷} چگونه گفت زرتشت^{۱۱۳۸}؟ داین کوه تقوبسال ملکست دو. نُن تقینکست دو دی زوسه میلش دس اویترس.^{۱۱۳۹} ببین! برای تو به‌وفور و انفجاری جاری می‌شود.^{۱۱۴۰} بنوش، مرد، یک پستان پر! شیر مادر، پیورفوی، شیر تبار انسانی،^{۱۱۴۱} نیز شیر ستارگان فروزان^{۱۱۴۲} در حال شکفتن بالای سر در مه رقیق باران، شیر پانچ، مانند آن نمونه‌هایی که آشوبگران در خلونگه گساردن‌شان سر می‌کشند، شیر دیوانگی،^{۱۱۴۳} شیرعسل سرزمین کنعان.^{۱۱۴۴} نوک پستان گاو تو سفت بود، هان؟ بلی، اما شیرش داغ و شیرین و پروارکننده است. مقدارش کم نیست، بلکه غلیظ غنی و کره‌دار است.^{۱۱۴۵} به‌سلامتی زن، رئیس خوب خانواده! پستان زن!^{۱۱۴۶} پر دیم پارتولم ات پرتوندم نانک است بایندوم!^{۱۱۴۷}

همه رفتند برای یک دوره باده‌گساری،^{۱۱۴۸} بازو در بازوی هم،^{۱۱۴۹} فریادکشان در خیابان. بونافایدها.^{۱۱۵۰} شب قب کُج خوابیدی؟^{۱۱۵۱} تیموتی پیاله‌ی درب‌وداغون.^{۱۱۵۲} با سرعت دیو.^{۱۱۵۳} هیچ چتی و گالشی تو خونواته؟^{۱۱۵۴} کدوم جهنمند نیشترزن و رخ‌گنه؟^{۱۱۵۵} هیشکی آ من نمی‌دونه.^{۱۱۵۶} هورا،

اینهاش دیکس! ۱۱۵۷ پیش به سوی پیشخان آب شنگولی. ۱۱۵۸ پانچ کجاست؟ همه چی آرام. ۱۱۵۹ یا خدا، این کشیش مست را بین داره از زایشگاه بیرون می‌آد! ۱۱۶۰ بندیکت وُس آمی پُئس دئوس، پتر ات فیلیوس. ۱۱۶۱ نیم پنی، آقا. ۱۱۶۲ پسر بچه‌های کوی دنزیل. ۱۱۶۳ برید به جهنم، زود گورتان را گم کنید! ۱۱۶۴ آهای، مُلایزقل، اینا رو از جلو چشم ما تارومار کن، مرده شور. ۱۱۶۵ شمام با ما می‌آیید، آقا محترم؟ عمراً مزاحم نیسی. ۱۱۶۶ شُم یه پارچه آقایی. ۱۱۶۷ ای جمع عینهو هم. ۱۱۶۸ آن اوان، میز آنفان! ۱۱۶۹ تفنگ شماری یک آتش. میخانه‌ی برک! میخانه‌ی برک! ۱۱۷۰ از آن جا پنج پرسنگ ۱۱۷۱ پیش رفتند. هنگ سوار اسلتری. ۱۱۷۲ کجاس آن مؤرف ملعون؟ ۱۱۷۳ کشیش استیو، اعتقادنامه‌ی مرتدها! ۱۱۷۴ نه، نه، مالگن! ۱۱۷۵ آن جا در عقبه! ۱۱۷۶ به جلو بران. حواست به ساعت باشد. وقت بیرون انداختن. ۱۱۷۷ مالی! چته؟ ۱۱۷۸ ما میر ۱۴ مری. ۱۱۷۹ بهروزی بریتانیایی! ۱۱۸۰ رتام پلتن دیجیدی بوم بوم. ۱۱۸۱ موافقان برنده‌اند. ۱۱۸۲ باید در انتشارات دروئیدروم توسط دوزن زرنگ چاپ و صحافی شود. ۱۱۸۳ جلد چرم گوساله‌ای سبز شاشی. ۱۱۸۴ آخرین کلمه با رنگ‌های هنری. ۱۱۸۵ زیباترین کتاب درآمده ایرلند زمان من. ۱۱۸۶ سِلنتیوم! ۱۱۸۷ شتاب کن. ابردار. ۱۱۸۸ پیش به سوی نزدیک‌ترین بوفه‌ی اردوگاه و آن جا مشروب‌فروشی الحاقی. به پیش! قدمرو، قدمرو، قدمرو، پسرها (سینه جلو) در عطش. ۱۱۸۹ الکل، اغذیه‌ی گوشتی، اقتصاد، انجیل، اهلی سگ بولدگ، آرم‌ناو، الواطی و اسقف. ۱۱۹۰ حتا اگر بالای چوبه‌ی دار. ۱۱۹۱ الکل، اغذیه‌ی گوشتی، انجیل را لگدمال کن. وقتی برای ایرلند لبلند. لگدمال کن لگدمال کن‌ها را. ۱۱۹۲ رعد آسا! ۱۱۹۳ قدم‌های کوبارتنی لعنتی را حفظ کن. ما می‌اقتیم. ۱۱۹۴ اتاق بار اسقف‌ها. ۱۱۹۵ ایست! متوقف کن. راگی. جماعت گیج شلوغ به خط. به توپ پا بزن، نه به بازیکن‌های دیگر. ۱۱۹۶ آخ، کوچولوپاهام! ۱۱۹۷ آسیب دیدی؟ به شگفت‌انگیزترین وجه متأسفم! ۱۱۹۸

استفهام. ۱۱۹۹ کی مادرخرج این جا می‌شه؟ ۱۲۰۰ مالک مفتخر هیچی. ۱۲۰۱ اعلام بی‌نوایی. باخته تا خود طناب. ۱۲۰۲ ما ناری نمکی. ۱۲۰۳ نه حتا یک پول سرخ ۱۲۰۴ توی جیبم تو این هفته‌ای که رفت. و تو؟ شراب انگبین پدران مان برای او برماش. ۱۲۰۵ ایضاً. پنج تا شماره‌ی یک. ۱۲۰۶ شما، آقا؟ نوشیدنی زنجبیل. ۱۲۰۷ مرده شور، نوشابه‌ی داغ درشکه‌چی‌ها. ۱۲۰۸ تحریک گرما. کوک کردن ساعتش. ۱۲۰۹ یکدفعه ایستاد و دیگر به کار نیفتاد وقتی پیری. ۱۲۱۰ واسه من افسنتین، حالت شد؟ ۱۲۱۱ کارامبا! ۱۲۱۲ یک آگ‌ناگ یا شراب تخم مرغ بخور. ۱۲۱۳ دشمن؟ ۱۲۱۴ وقت نمایم را گرو بردار گرفته. ۱۲۱۵ ده کم. ۱۲۱۶ مدیونم بدجوری. حرفش را هم زن. ۱۲۱۷ آسیب سینه‌ای داشت، هان، دیکس؟ ۱۲۱۸ واقعت مسل. ۱۲۱۹ وختی خوابش برد رو تخت بستانکش خرزنبور نیشش زده بود. ۱۲۲۰ سوراخی اجاره‌ای نزدیک ماتر. ۱۲۲۱ به قلاب افتاده. ۱۲۲۲ علیاه مخدره‌اش را می‌شناسی؟ ۱۲۲۳ بلی، البت می‌شناسم. ۱۲۲۴ مٹ لنگه‌ی در. ۱۲۲۵ توی لباس سردستی ببینی‌اش. ۱۲۲۶ بی‌لایه‌ها چه تیکه‌ای. ۱۲۲۷ دلبر دلربا. نه از آن گاوهای لاغر مردنی تو، ۱۲۲۸ اصلاً و ابداً. کرکره را بکش، عزیزم. ۱۲۲۹ دو تا آردیلان. ۱۲۳۰ یکی هم این جا. فرز باش. ۱۲۳۱ اگر بفتی منتظر نمان که بلند شوی. پنج، هفت، نه. عالی! ۱۲۳۲ یک جفت چشم جمیل دارد، بی‌شوخی. ۱۲۳۳ من را ببر به بستان او و گالن جبل او. ۱۲۳۴ شنیدن کی بود مانند دیدن؟ چشمان گشنته‌ات و گردن مشما بسته‌ات، تو دلم را

دزدیدی، ای انگماجدان. ۱۲۳۵. قربان؟ سیب زمینی براماتیسم؟ ۱۲۳۶. همه‌اش حرف مف، مذرت می‌خوام واسه این که می‌گم. چیزهایی واسه عوام. ۱۲۳۷. مٹ این که تو به گوله اخمقی. ۱۲۳۸. خب، دُکی؟ از عورت‌خانه برگشتی؟ ۱۲۳۹. جثه‌ی گنده‌ات خوب رشد می‌کند؟ ۱۲۴۰. زنا و بچا چطورند؟ ۱۲۴۱. زوجه تازه سر خشت نشسته؟ ۱۲۴۲. دست‌ها بالا و رد کن بیاد. کلمه‌ی رمز. ۱۲۴۳. مو هم دارد. ۱۲۴۴. مال ما مرگ سفید و تولد سرخ. ۱۲۴۵. سلام! تف تو چشم خودت، رئیس! ۱۲۴۶. تلگراف مامر. ۱۲۴۷. سرقت ادبی از کار مردِث. ۱۲۴۸. یسوعی شده، یسوعی بیضه‌متورم، شپشو. ۱۲۴۹. عمه‌ی من پاپا کنج نامه می‌ده. ۱۲۵۰. استیون بدبده مالگن خوب‌خوبه را از راه به در می‌برد.

هوروو! چرم را مال خود کن، جوونک. ۱۲۵۱. ایل رُ بگردون. ۱۲۵۲. جاکی شجا هایلنتی، این هم ماء‌الشعیر تو. ۱۲۵۳. خدا کنه همش تنوره‌ات دود کند و دیگ شوربات بجوشد! ۱۲۵۴. پیاله‌ی من. مرسی. به سلامتی خودمان. ۱۲۵۵. چطور است؟ خطای پا. ۱۲۵۶. تبون نوی من را لک نکن. ۱۲۵۷. هی تو اون جا، یه پاش فلفِ بده ما. بگیرش. ۱۲۵۸. تخم زیره بادگیره. ۱۲۵۹. گرفتید؟ جیغ‌های سکوت. ۱۲۶۰. هر یارویی با مادینه‌ی اشراف‌زاده‌ی خودش. ۱۲۶۱. ونوس پندموس. ۱۲۶۲. لِ پتیت فم. ۱۲۶۳. دختر بد بی حیا از شهر مالینگار. بهش بگو من از حالش استهلام کردم. ۱۲۶۴. سارا را از شکم نگر داشتن. ۱۲۶۵. در جاده‌ای به مالا‌هاید. ۱۲۶۶. من؟ اگر او که من را اغوا کرد فقط نامش را گذاشته بود. ۱۲۶۷. در ازای نُپنس چی می‌خواهی؟ ۱۲۶۸. ماکری، ماکرویسکین. ۱۲۶۹. مالِ کثیف با رقص جیگ تشک. ۱۲۷۰. و یک جرعه‌ی دسته‌جمعی. ۱۲۷۱. اکس ۱۲۷۲.

منتظر، اوسا؟ ۱۲۷۳. بس قطعنده. ۱۲۷۴. کفش‌هایت را رویش گرو بگذار. مبهوت از این که می‌دید هیچ سیم‌وزری در نمی‌آید. ۱۲۷۵. دوزاری افتاد؟ ۱۲۷۶. او اد لیبِ جرنگی دارد. ۱۲۷۷. ما همی الانا کم‌وبی سه پون مایه دسش دیدیم کِ گف آ خودشنه. ۱۲۷۸. ماها اومدیم فقط به دوت خودت، حالیت شد؟ پای توه، رفیق. ۱۲۷۹. پیسه را رو کن. ۱۲۸۰. دو شمش و یه پاپاسی. ۱۲۸۱. از اون فرانسویای کلاش بلت شدی؟ ۱۲۸۲. این جا هیچ جوهره این چیزا نمی‌بره. بیچ موجهول خیلی شلمنده. ۱۲۸۳. اون این طرفای ما تودل‌بروترین سیاه‌برزنگی هستش. ۱۲۸۴. راس خدایی، چاولی. ۱۲۸۵. ما مَس نیسیم. ما اون‌قدام مَس نیسیم. ۱۲۸۶. اورزروار، موسو. مچکرم. ۱۲۸۷.

خودشه، مطمئن. ۱۲۸۸. چی می‌گی؟ ۱۲۸۹. پرده‌پایین. ۱۲۹۰. پاتیل. دآم می‌بینمت، دآش. ۱۲۹۱. بنتام، دو روز بی‌باده. بی‌هیچ دُمی به خمره به‌جز کلارت. ۱۲۹۲. برو! یه نیگا بنداز، برو. ۱۲۹۳. ای دادا، نابودم. سلمانی هم رفته او. ۱۲۹۴. پُرتر از آن که بشود تعریف کرد. ۱۲۹۵. با یه بابای راه‌آهنی. حالا تو چرا این‌قدر؟ ۱۲۹۶. اپرا را دوست خواهد داشت؟ رُز کاستیل. ۱۲۹۷. رزک استیل. پلیس! قدری H₂O برای یک آدم غش کرده. ۱۲۹۸. گل‌های بنتام را ببین. ۱۲۹۹. یا للعجب! می‌رود که داد بزند. کالین بون. کالین بون من. ۱۳۰۰. آه، خفه شو بابا! ۱۳۰۱. درِ اون گاله‌ی صاب‌مرده‌اش را با دست سفت ببند. ۱۳۰۲. امروز بُرد مال او بود تا این که من یک شانس صددرصد را به‌اش پیشنهاد دادم. ۱۳۰۳. شیطان کله‌ی استیون هَند را ببرد با این اسب مردنی به‌دردنخوری که به من می‌ده. ۱۳۰۴. به پسر تلگراف‌برِ برخوردار می‌کند با تلگرافِ بسِ کله‌گنده از میدان

تمرین به آمادگاہ. ۱۳۰۵ برایش چهار پنی می اندازد و نامہ را با بخار باز می کند. ۱۳۰۶ مادیان چست و چالاک داغ تیزرو. ۱۳۰۷ گینی برای یک چس فیل. ۱۳۰۸ تل گاف است آن. ۱۳۰۹ واقعیت مقدس. اقدام انحرافی جنایی؟ من فکر می کنم کہ بلہ. ۱۳۱۰ بی پرو برگرد. اگر آجان مچ کلکش را بگیرد گرفتار هلفدونی اش می کند. ۱۳۱۱ مَدین شرط بندی می کند رو مَدین چه شرط بندی مدینی. ۱۳۱۲ آہ حرص پناہگاہ ما و توان ما. ۱۳۱۳ وقت ترک اردو. باید بری؟ پیش مامی. ۱۳۱۴ گوش به زنگ باش. یکی سرخی صورتم را قایم کند. نابودم اگر من را ببیند. ۱۳۱۵ بیا خونہ، بنتام ما. ۱۳۱۶ هوریوا، مانگ ویو. ۱۳۱۷ پامچالا یادت نرہ واسہ منزل. ۱۳۱۸ محرمانہ. کی اون کرہ اسب رو بَت داد؟ ۱۳۱۹ رفیق به رفیق. راسیات. ۱۳۲۰ از جان تامس، زوجه اش. ۱۳۲۱ دروغ چرا، لیوی خوب. ۱۳۲۲ قسم می خورم، راستی راستی. ۱۳۲۳ خدا به کمرم بزند اگر من. ۱۳۲۴ یک کاهن مقدس این جاست. ۱۳۲۵ چرا نہ تو بگی من؟ ۱۳۲۶ جل الخالق، آگہ این چیز جہود نیس، جل الخالق، پس نابود می شوم. ۱۳۲۷ به وسیلہ ی کیر ارباب ما، آمین. ۱۳۲۸

قصد داری بجنبی؟ استیو پسر، می ری کہ تند بری. ۱۳۲۹ نوشیدنی های لعندی بیشتر؟ ۱۳۳۰ آیا مادر خرچ به غایت معرکہ اجازہ خواهد داد بہ دریافت کننده ی بی نہایت تہیدست و تشنہ ی یک پاینت بزرگ پرشکوهانہ کہ مشروب گران قیمت آغازیدہ را بہ اتمام رساند؟ ۱۳۳۱ فرصت یہ نفس بہ ما بدہ. ۱۳۳۲ موجر، موجر، شراب خوب داری؟ استیو؟ ۱۳۳۳ اوہوی، عامو، یہ جُرَّہ کوچیک واسہ مزیدن. ۱۳۳۴ بُر و دوبارہ بیا. ۱۳۳۵ راست. فندق دار. ۱۳۳۶ افسنتین برای ہمہ. نوس اُنس بیبریموس ویریدُم توکسیکوم، دیابولوس کیت پوستریوریا نوستریا. ۱۳۳۷ وقت بستن، آفایون. ۱۳۳۸ ہان؟ ۱۳۳۹ می رُم برای بلوم بچہ اعیان. ۱۳۴۰ می شنوم می گویی پیاز؟ ۱۳۴۱ بلو؟ آگہی گدایی می کند. ۱۳۴۲ پاپایی عکاس، ۱۳۴۳ قسم می خورم کہ این شگفت انگیز است. بیار پایین، رفیق. ۱۳۴۴ یواشکی در رفتن. ۱۳۴۵ بونسوار ل کمی. ۱۳۴۶ و کمند سیفلیس بذات. ۱۳۴۷ این باک کجاست و پرتکلف زن صفت؟ ۱۳۴۸ قال گذاشتند؟ ۱۳۴۹ با پا از بازداشت جیم فنگ؟ ۱۳۵۰ خب، تو باس رای خودتو بری. ۱۳۵۱ کیش مات. شاہ بہ قلعہ. ۱۳۵۲ مسیحی مہربون بہ ای جوون کہ رفیقش کیلید خونہ ویلایی رو ورداشته کمک می کنی یہ جا پیدا کنہ تا بتونہ واسہ ۲ شب تاج سرشو بذارہ زمین؟ ۱۳۵۳ شگفتا، من دیگہ مست و پاتیلیم. ۱۳۵۴ تا ابدالآباد روحم بسوزہ آگہ ای بئترین خوشل ترین تعطیلی بلند نباشہ. ۱۳۵۵ بہ علاوہ، ساقی، دو تا کوکی واسہ این بچہ. ۱۳۵۶ خون خدا و دو تا خاکینہ، هیچ چی؟ ۱۳۵۷ نہ حتا یہ کاز انیر؟ ۱۳۵۸ این سیفلیس را بہ جہنم بینداز و بہ ہمراہ او دیگر روح ها و روح بخش های پروانہ دار را نیز. ۱۳۵۹ وقت، آفایون! کہ در دنیا پرسہ می زنند. ۱۳۶۰ سلامتی ہمہ! ا ل وُتر ۱۳۶۱

یا حق، ۱۳۶۲ چه جَنم برگشته اہ این بارو جوون مک اینتاشی؟ ۱۳۶۳ دلفک شندرہ پوش. ۱۳۶۴ تن پوشش رو نگاہ. یا قادر مطل! ۱۳۶۵ اون چی دارہ؟ گوشت جشن سالگرد تاجگذاری. ۱۳۶۶ عصارہ ی آب گوشت، بہ خدا. ۱۳۶۷ بدجوری می خوادش. جورابای لختش رو دیدی؟ ۱۳۶۸ زید خنزرنزی تو ریچموند؟ ۱۳۶۹ البتہ! ۱۳۷۰ خیال می کرد تو کیرش رسوب سرب دارہ. ۱۳۷۱ دیوانگی مُرتقی. ۱۳۷۲ ما اسمش رو گذشتیم نون سقزن. ۱۳۷۳ آن، آقا، یک وقتی شہرون ۱۳۷۴ ثروتمند بود. مرد وقتی عروسی کرد با یہ دوشیزہ ی کاملاً

مغموم، کلاً شد خنزرپنزی و پیزری. ۱۳۷۵ فلنگ رو بست، زنه. ۱۳۷۶ حالا عشق از دست رفته می بینی. ۱۳۷۷ مک اینتاش سیار ژرف دره‌ی تنها. ۱۳۷۸ بدیم بالا و بریم به بستر. ۱۳۷۹ وقت برنامه‌ریزی شده. ۱۳۸۰ حواست به پاسبان‌ها باشد. ۱۳۸۱ چی گفتید؟ امروز در سپاری خاک دیدیش؟ ۱۳۸۲ ریفیق تو ریق رحمت رو سر کشید؟ ۱۳۸۳ خُدَرَمَتش کنه! ۱۳۸۴ بدیخ کوچول موچولا! ۱۳۸۵ اینو نگو به من، پولد بیچاره. واسه پدنی دوس نزدیکت یه مشک اشک پاشیدی وختی تو کیسه سیاه بردنش؟ از میون همه‌ی سیاها آق پت خیل بهترین بود. از وختی دنیا اومدم یکی مٹ اون ندیدم. ۱۳۸۶ تین، تین، ۱۳۸۷ اما خوب ناراحت کننده است، این، به مذهبیم، آره. ۱۳۸۸ آه، برو، شتاب روی شیب یک به نه. ۱۳۸۹ با میله محور متحرک راننده‌ها تو هچل می افتند. ۱۳۹۰ دو به یک شرط می بندم جنتزی درست و حسابی خرد می کند. ۱۳۹۱ ژاپنی‌ها؟ آتش از زاویه‌ی بالا، نه بابا! ۱۳۹۲ غرق شده از طرف ویژه‌ی جنگ. ۱۳۹۳ او می گوید، واسه‌اش بدتر می شه، نه هیچ روسی ای. وقت تمام. یازده تاش را داریم. جمع کنید و برید. ۱۳۹۴ به پیش، لمبرخورهای منگ! به خیر. به خیر. ۱۳۹۵ بادا که الله، باری تعالی، امشب و تا ابد روحت را بی اندازه حفظ بفرماید.

قابل توجه تو! ما او نقدا هم مَس نیسیم. ۱۳۹۶ پلیس لیث ما رو می مرخصه. تلیس لیست. ۱۳۹۷ مواظب یاروها آن مرده که بالا می آورد باشید. ۱۳۹۸ در نواحی گواژی ناخوش. ۱۳۹۹ عَق. به خیر. مونا، عشق علیل من. عَق. مونا، عشق خود من. قُق. ۱۴۰۰

استماع کن! دهن جار منجالیث را ببند. ۱۴۰۱ پفلاپ! پفلاپ! آتش گرفته. ایناهاش. گروه آتش! ۱۴۰۲ راه خیابان مونت. ۱۴۰۳ از این ور! پفلاپ! هی هو. نمی آیی تو؟ بدو، با سرعت، عجله کن. پففلاپ! ۱۴۰۴ لینچ! هان؟ آ پی من رد من بیا. ۱۴۰۵ کوی دنزلی این طرف. ۱۴۰۶ این جا عوض کن به سمت عشرتکده. ما دو تا، زن گفت، می گردیم پی سوراخی که مری معلوم الحال آن جاست. ۱۴۰۷ باشه، هر وقت بخواهی. لیتوتور این کوبیلیوس سوی. ۱۴۰۸ داری می آیی؟ ۱۴۰۹ زیر لب بگو، اون لعنتی دودزده یارو با رخت و پخت سیاه کیه؟ ۱۴۱۰ هیس! در حق نور گناه کرده و حتا حالا که روز نزدیک است زمانی که او با آتش به داوری دنیا می آید. ۱۴۱۱ پفلاپ! اوت امپلرتور سکرپیتوری. ۱۴۱۲ یک سرودی بخوان. سپس دیک پزشکی سخن راند برای ریفیقش دُوی پزشکی. ۱۴۱۳ یا عیس آیه، این واعظ زرد نجاستی کیه توی سالن مری‌ین؟ ۱۴۱۴ الیاس می آید! ۱۴۱۵ با خون بره شسته شده. ۱۴۱۶ بجنبید، موجودات شراب‌فش‌فش‌کن، جین جلزولزکن، عرق‌هش‌هش‌کن! بجنبید، سگ پاسوخته، گردن‌گاوی، ابرو‌پاچه‌بزی، فک‌خوکی، مغزفندقی، بلوف‌زن‌های چشم‌روباهی، آژی‌های غلط و باروبنه‌ی زیادی! بجنبید، عصاره‌ی سه‌برابری بدنای! ۱۴۱۷ الکساندر جی کرایست دوی، ۱۴۱۸ این است اسم من، کسی که بیشتر نصف این سیاره را به شکوه رساند از ساحل فریسکو تا ولادی وستک. این معبود کارناوال شادی یه پول سیاه نیس. ۱۴۱۹ به خدمت عارض باشم که آدم شرافتمندی است و یک پیشنهاد تجاری خوب معرکه. او هنوز بزرگ‌ترین چیز است و این یادت باشد. از شاه عیسی رستگاری را به فریاد بلند بخواه. مجبور خواهی شد صبح بسیار زود برخیزی، تو ای گناهکار، اگر بخواهی سر خدای قادر مطلق کلاه بگذاری. ۱۴۲۰ پففلاپ! نه

نصف و نیمه. ۱۴۲۱ او برای شربت سرفه‌ای دارد با یک پانچ در آن، ۱۴۲۲ دوست من، در جیب عقبی اش. فقط تو امتحانش کن.

e-book

پی نوشت فصل چهارده (گاوه‌های خورشید)

*پیش‌گفتار

«در سرود دوازدهم اودیسه، اودیسیوس و یارانش با کشتی از جزیره‌ی سرسی حرکت می‌کنند، پس از پشت‌سر گذاشتن سایرین‌ها، از مسیر پرخطر میان اسکلا و کرییدس می‌گذرند و هنگام تاریک شدن هوا به ساحل جزیره‌ی هلیوس، خدایگان خورشید، نزدیک می‌شوند. جزیره‌ی هلیوس همان سیسیل امروز است. سرسی و تایریسیس، غیب‌گوی نابینا، به اودیسیوس هشدار داده‌اند که از این جزیره و به‌ویژه از آسیب رساندن به گاوه‌های مقدس هلیوس حذر کند. اما یاران اودیسیوس به‌رهبری اوریلوکوس از سپری کردن شب روی دریا سرپیچی می‌کنند. اودیسیوس از آن‌ها می‌خواهد سوگند یاد کنند که به گاوه‌های مقدس دست نمی‌زنند و پس از کسب موافقت‌شان، با بی‌میلی به سمت جزیره می‌رود. اما هوای نامساعد درمانده‌شان می‌کند و وادار می‌شوند در جزیره بمانند تا آن‌که سرانجام آذوقه‌شان تمام می‌شود. اودیسیوس به میان جزیره می‌رود تا راه چاره‌ای بیابد، اما قبل از چاره‌جویی به خواب می‌رود. در این زمان، اوریلوکوس خدمه را به انکار سوگندشان مجاب می‌کند. در نتیجه، آن‌قدر گاو می‌کشند که برای شش روز ضیافت بسنده باشد. اودیسیوس از دیدن این وضع سرخورده و نومید می‌شود، اما دیگر کار از کار گذشته است. روز هفتم، در هوایی که به‌طور فریبنده خوب شده، کشتی را به آب می‌اندازند. اما دختر هلیوس به پدرش خیر می‌دهد و پدر نزد زئوس شکایت می‌کند. زئوس قول می‌دهد که آن‌ها را مجازات کند و وقتی کشتی جزیره را ترک می‌گوید، به قولش عمل کرده، کشتی و خدمه را با صاعقه‌ای نابود می‌کند و بدین‌گونه به پیشگویی‌های سرسی و تایریسیس تحقق می‌بخشد. اودیسیوس که باری دیگر درمانده می‌شود و محکوم به تأخیر بیشتر در ادامه‌ی سفرش، دکل و تیر حمال کشتی خردشده را به هم می‌بندد و با گذشتن از گرداب کرییدس و صخره‌ی اسکلا به سفرش ادامه می‌دهد، ولی کشتی‌اش در جزیره‌ی کلیسو به گل می‌نشیند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۰۸)

«به‌گفته‌ی خود جویس، این فصل براساس مراحل رشد جنین انسان و به موازات ترتیب تاریخی نثر انگلیسی و با الهام از شیوه‌ی نگارش نویسندگان آن پیش می‌رود، اما واقعیت این است که آغاز فصل به زبان انگلیسی و به نثرهای نوشته‌شده ارتباطی ندارد، بلکه تقلیدی است از سبک نگارش و زبان سالوست و تاسیتوس، تاریخ‌نویسان رومی پیش از میلاد مسیح. رفته‌رفته به زبان انگلوساکسون‌ها، تقریباً در قرن‌های ۴۰۰ تا ۱۱۰۰ میلادی می‌رسد.» (هانت، ۲۰۲۱)

همان طور که اشاره شد، «فصل با مقدمه‌ی (تخمک بارور نشده‌ی) سالوستی - تاسیتوسی شروع می‌شود. سالوست (ح ۸۶-۳۵ ق.م) و تاسیتوس (ح ۵۶-۱۲۰) دو تاریخ‌نگار رومی بودند و این که جویس برای نشان دادن تکامل نثر زبان انگلیسی به این دو نویسنده‌ی رومی، نه انگلیسی، توجه نشان داده، خود رازی است. البته تاسیتوس درباره‌ی گویشگران ژرمنی که بعدها در بریتانیا اسکان گزیدند، بسیار نوشته است و برخی معتقدند که او احتمالاً خود از اقوام سلت بوده است.» (همان‌جا)

به‌گفته‌ی سم اسلت، «این فصل چالشی ویژه پیش روی خوانندگان و همین‌طور حاشیه‌نویسان [و صد البته مترجمان] می‌گذارد. روایت فصل از طریق مجموعه‌ای از تقلیدهای هجوآمیز از (ظاهراً) نسب‌شناسی نثر انگلیسی، از آغاز - در اشکال لاتینی و ساکسونی - تا عصر حاضر افاده می‌شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۲۸)

بهترین توصیف را خود جویس در نامه‌اش به فرنک باجن (۲۰ مارس ۱۹۲۰) آورده است که ترجمه‌ی آن را برای درک بهتر فن و شیوه‌ی بیان فصل ضروری یافتیم:

«روی فصل گاوهای خورشید به‌طور جدی کار می‌کنم. ایده‌ی فصل ارتکاب جرم علیه باروری از طریق بی‌ثمر کردن عمل آمیزش است. مکان: زایشگاه. شیوه‌ی بیان: ۹ قسمت مجزا بدون مرزبندی با مقدمه‌ی سالوستی - تاسیتوسی (تخمک بارور نشده)، سپس به سبک نثر تک‌هجایی اولیه با همگونی آغازین واژه‌ها و نثر انگلو - ساکسون ("بچه بدایت بزادن بهجت یافت. در باطن بچه‌دان بر بچه بندگی به‌جا آورده شد". بلوم در وضعیت کندذهنی و خواب‌آلودگی "نطق نژند او را نیوشید، با دیهیم در دست و نگاه نژند نامتحرک") بعد به سبک سر جان مندویل ("سپس دانش پژوه طب، کاستلو آمد که مردان وی را پانچ کاستلو لقب داده بودند") بعد سبک *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری ("اما لنهن مالک آزاد چالاک بود به گاه ریختن آجو برای آنان هریک، بدان‌گونه که شادمانی در کمینه‌ترین قدر به فقدان نرسد") سپس سبک رویدادشمار الیزابتی ("تقریباً در همان لحظه‌ی حاضر استیون جوان پر کرد تمام پیاله‌هایی را که خالی برجا بودند") بعد پاساژی جدی به سبک میلتن، تیلر، هوکر، به‌دنبالش کمی پشت‌سرگویی بریده‌بریده‌ی لاتین، سبک بارتن - براون، بعد بخشی شبیه سبک جان بانین ("اما واقعیت این بود که در راه برخورد کرد به جنده‌ای با ظاهری چشم‌نواز که گفت، نامش پرنده - در - دست است") بعد سبک روزنگاری پیپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) - اولین ("بلوم از اهالی روزنامه‌ی کرافورد آسوده نشسته بود با گروهی از آدم‌های بذله‌گو، مردهای یحتمل فتان [...]") و همین‌طور به سبک دنیل دفو - سویفت و استیل - ادیسن - استرن و بندور - پیتر - نیومن تا آن‌جا که به زبان درهم‌وبرهم وحشتناک انگلیسی پی‌جین [انگلیسی دست‌وپاشکسته و آمیخته به اصطلاحات چینی]، انگلیسی سیاهان، کاکنی، ایرلندی، اصطلاحات عامیانه بوئری و شعر بند تبنانی منقطع پایان می‌یابد. درضمن، این توالی در هر بخش به‌طرزی نامحسوس با یکی از اپیزودهای قبلی روز پیوند داده می‌شود و نیز با مراحل طبیعی رشد جنین و دوره‌های تکامل جانوران به‌طور کلی. هرازگاهی کوبش

دوگانه‌ی موتیف انگلو - ساکسون تکرار می‌شود («بی‌رغبت به ترک کردنِ خانه‌ی هورن) تا حس کوبش سم‌های گاوها را منتقل کند. بلم در این فصل اسپر ماتوزوئید، بیمارستان رحم، پرستار تخمک و استیون جنین است. به نظر تو چطور است؟»

«توصیف جویس ارزیابی دقیقی است از دست‌نوشته‌ای که در مارس ۱۹۲۰ تنظیم کرده، اما بازبینی و تغییرات مکرر نویسنده، مرز میان سبک‌ها را از بین برده است. در این فصل، حتا یک پاراگراف هم وجود ندارد که فقط محدود به یک منبع نوشتاری باشد، اما بی‌شک، بسیاری از پاراگراف‌ها شامل واگویه‌هایی از نثر چندین نویسنده‌ی قدیمی است. بنابراین تقلیدهای سبکی این فصل نه به اندازه‌ای که در نامه‌ی جویس به باجن وصف شده، خطی و نه به آن دقت مرزبندی شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۸)

تلاش بر این است که در حاشیه‌نویسی این متن مرزهای میان سبک‌ها، تا اندازه‌ای، مشخص شود، اما آنچه در اختیار خواننده قرار می‌گیرد، نوعی راهنمای کلی از سبک این فصل خواهد بود. هر جا که میسر و مربوط باشد، دسته‌بندی موجود در نامه‌ی جویس دنبال می‌شود، در کنار مشخص کردن نویسنده‌ی منتخب و وام‌واژه‌های خاص. (م)

به‌گفته‌ی اسلُت، «یادداشت‌های جویس برای این فصل در تعیین دوره‌های سبک و نویسنده‌های خاص خیلی کمک‌کننده است، اما کامل و جامع نیست و هر چه در آن پاساژ خاص آمده، ضرورتاً از همان متن نقل قول نشده است. بلکه عملاً به این معناست که جویس از آن متن برای تدوین واژگانی و قاموسی آن پاره بهره برده است.» (۲۰۲۲: ۷۲۹)

«در سراسر فصل چهارده، جویس کوشیده است که املا‌ی آن دوره را با قواعد کلی املا‌ی یولسز درکل همگون کند و طرز بیان، عبارت‌بندی و شیوه‌ی نگرش آن دوره‌ی خاص را نشان دهد تا رسم‌الخط و املا‌ی آن دوره را.» (گریگوری دَونینگ، «یادداشت‌های جویس درباره‌ی گاوهای خورشید») (همان‌جا)

«هم شروع و هم پایان فصل به شدت فشرده است و می‌توان گفت که سخت‌ترین قسمت رمان یولسز است.» (همان‌جا)

«ساعت فصل: ۱۰ تا ۱۱ شب؛ عضو: رحم؛ هنر: پزشکی؛ رنگ: سفید؛ نماد: مادران و شیوه‌ی روایت: رشد جنین است. همانندی‌های فصل: بیمارستان یا زایشگاه با جزیره‌ی تریناسی، سرزمین هلیوس، خدای خورشید؛ پرستاران با لامپتی و فانتوسا، دختران هلیوس که مسئولیت محافظت از گاوها به آن‌ها واگذار شده است؛ دکتر هورن با هلیوس، خدای خورشید؛ گاوها با باروری؛ جرم (کشتن گاوها) با تقلب (شکستن پیمان). در سال ۱۹۰۴، دکتر اندرو جی هورن و دکتر پتریک جی بری رؤسای زایشگاه ملی دابلن، معروف به National Maternity Hospital، واقع در خیابان هالیس بودند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۹)

«تقریباً کل حوادث فصل در همان زایشگاهی می‌گذرد که بلم برای دیدار خانم پیورفوی به آن‌جا رفته است، اما او در اتاق زایمانی حفاظت‌شده است و بلم موفق نمی‌شود با او دیدار کند، در عوض، با

استیون ددلس و برخی از دانشجویان پزشکی که از جشن نوش‌خواری‌شان لذت می‌برند، روبه‌رو می‌کند. در پایان فصل، دانشجویان به‌شدت مست و خمارند و از این‌رو، زبان دچار لغزش می‌شود و پر از اصطلاحات عامیانه، ترکیبی از لهجه‌های مختلف و اصطلاحات بومی، واژه‌های پس‌وپیش و بی‌هدف. همین خواننده را تا نیمه‌ی راه تکنیک نگارش فینگنز ویک (*Finnegans Wake*) جلو می‌برد و طی آن، زبان انگلیسی را در شب به بستر می‌برد و می‌خواباند و زبان بغرنج‌تر خواب‌ها را آشکار می‌کند. همان‌طور که خود جویس [در نامه‌ای به هریت ویور] می‌گوید، «این قلمرو از تجربه را نمی‌تواند با استفاده از زبان بیداری و هوشیاری، دست‌ورزبان خشک و بی‌چون‌وچرا و پلات پیش‌رونده و سراسر تفسیر و ترجمه کرد». پرسشی که ذهن خواننده را به خود مشغول می‌دارد این است که آیا مستی را می‌توان با استفاده از شیوه‌ی لول و شنگولی به‌طور رضایت‌بخش منتقل کرد. بسیاری از خوانندگان آخرین قسمت را چنان غامض می‌یابند که تقریباً هیچ و یا واقعاً هیچ از آن استنتاج نمی‌کنند. حتا انتونی برگس، رمان‌نویس و جویس‌شناس، «اذعان داشته که مجبوریم برویم به فصل بعدی تا دریابیم که در این یکی چه اتفاقی می‌افتد». اما یک چیز آشکار است: فصل‌های بعدی (به سبک نمایشنامه، پرسش و پاسخ و تک‌گویی درونی) به کیفیت زبان شفاهی بهای والایی می‌دهد. این فصل گویا قرار است نشانه‌ای باشد بر پایان دادن به سنت ادبی مغلق‌نوشتاری که از اولین فصل‌های این اثر به‌شدت مورد تمسخر قرار گرفته است.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۱)

«زایشگاه ملی در خیابان هالس، در فاصله‌ی کمی از میدان مری‌ین، واقع است. در فصل هفده (ایتاکا) متوجه می‌شویم که بلوم با تراموا به شهر برگشته و در ایستگاهی در میدان مری‌ین، نزدیک زایشگاه، پیاده شده است. پس از ترک زایشگاه، همراهان به میخانه‌ی برک، سر‌نیش خیابان هالس و خیابان دنزیل، می‌روند و بعد از آن‌که میخانه بسته می‌شود، در امتداد کوی دنزیل قدم می‌زنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۹)

همان‌طور که اشاره شد، روایت فصل به‌واسطه‌ی «تقلیدهای هجوآمیز از (ظاهراً) نسب‌شناسی نثر انگلیسی، از آغاز - در اشکال لاتینی و ساکسونی - تا عصر حاضر افاده» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۲۸) و از آثار نویسندگان دوره‌های مختلف زبان انگلیسی اقتباس می‌شود. در توضیح این اقتباس‌ها علاوه بر ذکر مشخصات اثر، هر بار سال تولد و وفات نویسنده را نیز آورده‌ایم تا مخاطب خط سیر رشد و تکامل زبان انگلیسی را متناسب با متن دنبال کند. (م)

۱. شاید برای درک بهتر مختصات این فصل و آشنایی بیشتر با ساختار بندی‌اش، خواندن پیش‌درآمد این جلد و پیش‌گفتار پی‌نوشت‌های فصل جاری یاری‌رسان باشد. (م)
 گیفرد معتقد است که این پاراگراف با دو جمله‌ی تقریباً نامفهوم، «تقلیدی است از نثر لاتینی تاریخ‌نویسان رومی، سالوست و تاسیتوس. نثری که مانند ترجمه‌ای تحت‌اللفظی است، بدون تبدیل نحو و کاربرد کلمه‌ها به نحو و ساختار انگلیسی.» (۱۹۸۹: ۴۰۹)

«بدین ترتیب، جمله‌ی آغازین هیچ ارتباطی به زبان و نثر مکتوب انگلیسی ندارد. سه پاراگراف کوبه‌ای وِردگونه با "دی‌شیل هالس ایاموس" شروع می‌شود، عبارتی مرکب از کلمات سلتی و لاتین، با معنای تقریبی "بیا به سمت راست برویم به خیابان هالس" که شبیه خواندن دعا در آیین باروری دوری پایانی روم باستان است.» (هانت، ۲۰۲۱)

«براساس *James Joyce's Ulysses* نوشته‌ی استوارت گیلبرت (۱۹۳۰)، جوئیس سه پاراگراف اول را به سبک برادران آروال (*Fratres Arvales*) جامعه‌ی دوازده کشیش رومی نوشته است که مراسم باروری و برداشت را وقف خدایانی مثل لارس کرده‌اند. تورتن و گیفرد از تاریخ روم (۱۸۸۷) نوشته‌ی تیودور مُمسن، شواهدی آورده‌اند و افزوده‌اند که در آن مراسم، دعایی وردگونه خوانده می‌شد. این دعا در دهه‌ی اول قرن سوم میلادی نوشته شده است و بیشتر جمله‌هایش سه بار تکرار می‌شود. دعا با ندای پیروزی "هورا" پایان می‌یابد که جوئیس با تقلید از آن، "هوپسا" گذاشته است.» (همان‌جا)
 سه کلمه‌ی اول «یعنی "بیا به سمت راست برویم به خیابان هالس". دی‌شیل (*Deshil*) انگلیسی‌شده‌ی واژه‌ی ایرلندی *diasil* است به معنای "به سمت راست در همان جهت عقربه‌های ساعت" یا در جهت مدار خورشید. (آیینی است که قوم سلت فرخنده‌اش می‌دارند.)» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۲۹)

به‌گفته‌ی پی‌دبلیو جوئیس، «چرخیدن به سمت راست حرکتی آیینی بود برای خوش‌اقبال‌ی و با سه بار تکرار آن تیرک می‌شد.» (۲۰۱۲: ۳۰۱)

«کلمه‌ی "هالس" (*Holles*) از نام خیابان هالس، محل زایشگاه دابلن، اقتباس شده است. عبارت "دی‌شیل هالس" (*Deshil Holles*) نیز یادآور نام دنزیل هالس (۱۵۹۹-۱۶۷۹)، ارلِ کلیر، است که خیابان هالس را از روی اسم او نام‌گذاری کرده‌اند. واژه‌ی ایاموس (*Eamus*) لاتین است به معنای "بیا برویم". این دعا یا ورد سه‌تایی در آیین مذهب دروئید برای تولد بچه خوانده می‌شد. مراسم *deas-iul* هنوز هم در بسیاری از مناسبت‌های هایلندز اسکاتلند اجرا می‌شود. زنان باردار برای زایمان راحت به کلیسایی خاص می‌روند و سه بار دور آن، به سمت راست، می‌چرخند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۲۹)

خلاصه، کل عبارت چیزی به این معناست: «بیا به‌گونه‌ای آیینی به راست بچرخیم - یا به سمت خورشید - که گرچه در ساعت ده شب از آسمان رفته است - در پاراگراف دوم فصل، به‌نحو بارزی، خدای ویژه‌ی باروری به‌شمار می‌رود.» (هانت، ۲۰۲۱)

«سبک نثر این سه پاراگراف پیش‌انگلیسی است. از نظر واژگان و ساختار جمله، به‌عمد بی‌نظم، آشفته و گیج‌کننده است و آشفتنگی پیش از خلقت (از منظر تکامل) را نشان می‌دهد و احتمالاً بی‌قراری پیش از آمیزش جنسی را. این پاراگراف، به بیانی دیگر، می‌گوید: "هر فرد عاقل و هوشمند می‌داند که وظیفه‌ی ما تولید مثل و زیاد شدن است و به همین دلیل قوم سلت همیشه آموختن علم پزشکی را ارج نهاده و رواج داده، زایشگاه‌هایی بنا کرده‌اند که هنگام زایمان، از زنان، با هر درجه از توان مالی، به‌طور شایسته مراقبت شود. حرمت گذاشتن به زادوولد و عزیز داشتن مادران در دوره‌ی بارداری عملی ستودنی است."» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۸-۱۱۹)

۲. «استوارت گیلبرت جمله‌ی دوم را به‌عنوان ورد و دعایی برای خورشید، هلیوس، تشخیص یافته در سِر اندرو هورن، رئیس زایشگاه (از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۸) یا خانه‌ی هورن وصف می‌کند. "جنبنده": مرحله‌ای از بارداری که کودک اولین علامت زندگی را بروز می‌دهد. "میوه": جنین و نیز اولاد. "میوه‌ی رحم" نمونه‌ای از ترکیبات کن‌اینگ است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

«کن‌اینگ» (kenning) ترکیبی فشرده و موجز یا عبارتی مجازی است که به‌جای اسمی مرسوم و متداول به‌کار می‌رود، به‌ویژه در زبان قدیم ژرمنی یا اشعار کهن انگلیسی، مانند عبارت «جاده‌ی قو» یا «مسیر نهنگ» که به‌جای «دریا» به‌کار می‌رود. (م)

«منظور از "تابان" خورشید است.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۲)

درباره‌ی «هورن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳. «فریاد پیروزمندانه‌ی ماماست که نوزاد تازه‌متولدشده را سردست بالا می‌آورد و جنسش را اعلام می‌کند.» (هانت، ۲۰۱۴)

درباره‌ی «هوپسا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱ از همین فصل را بخوانید.

به‌گفته‌ی فریتز سن در وبسایت یولسيزخوانی، «در این جا ساختار سه ضربدر سه داریم: سه جمله که هریک سه بار تکرار می‌شود که حالت آیینی یا دعا و وردخوانی به خود می‌گیرد.»

۴. «سه پاراگراف بعدی هم‌چنان متمرکز است بر زبان لاتین که قبل از آمدن زبان انگلیسی به بریتانیا و ایرلند، زبان رایج این کشورها بوده است، و از نظر مضمون، به سنن ایرلندی‌های باستان در طبابت کردن و بنا نهادن بیمارستان می‌پردازد.» (هانت، ۲۰۲۱)

«پس از وردخوانی عجیب، اما هیجان‌انگیزی که مدخل این فصل را تشکیل می‌دهد، این دو جمله‌ی مسدودکننده‌ی ذهن دهانه‌ی ورودی را می‌بندد و خواننده را از گذر از صفحه‌ی اول باز می‌دارد. اما ایده چندان پیچیده نیست.» (همان‌جا)

همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، «این پاراگراف تقلیدی از نثر لاتینی سالوستی - تاسیتوسی است و به‌نظر ترجمه‌ای تحت‌اللفظی است بدون آن‌که کاربرد کلمه و نحو آن انگلیسی شود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۰۹)

«از "در تمام آفاق" تا جمله‌ی "زن احساس کرد" که مقدمه‌ی سالوستی - تاسیتوسی این فصل است، به نظر می‌آید ترجمه‌ی ضعیفی از لاتین باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

۵. «بخشی از پیچیدگی این پاراگراف ناشی از استفاده‌ی مفرط از آرایه‌هاست که با آوردن کلمه‌ی «آراسته» در این جا به ما علامت می‌دهد. در سخنوری، آرایه‌ها شاخ‌وبرگ را تشکیل می‌دهند و متن را تزئین می‌کنند، و نیز از ویژگی‌های سبک گراف‌گو، پرتکلف و پرطمطراق به‌شمار می‌روند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

۶. «تکثیر یعنی "زندگی بخشی" و از واژه‌ی لاتین پساکلاسیک *prolifer* و نیز از واژه‌ی فرانسوی *proliferant* مشتق شده است. در فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد آمده که اولین بار جویس از آن استفاده کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

در این جا از واژه‌ی *nation* استفاده کرده، با توجه به زمان نثر که کلاسیک است، باید از کلماتی قدیمی‌تر استفاده می‌کردم، اما ملت تنها واژه در زبان فارسی است که با معنای مورد نظر نویسنده تطابق دارد. (م)

۷. «*Omnipollent* یعنی "سراسر مقتدر" و *pollent* از واژه‌ی لاتین *pollere* به معنای "قوی بودن" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

کوتاه‌سخن «در این پاراگراف فرزندآوری ستوده می‌شود و در واقع، ایرلند بالاترین آمار زادوولد را دارد.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۲)

۸. «*Lutulent* یعنی "گل‌ولای‌گرفته" و "گل‌آلود" و در این جا در معنای مجازی "فساد اخلاقی" یا "ردائت اخلاقی" آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

۹. «برای حفظ فحوای پاراگراف، این عبارت، بدون موضعی انتقادی، بر "کرامت" افزایش جمعیت صحه می‌گذارد. عجیب است که سیاق نگارش در این جا یادآور سبک تامس رابرت مالتوس [مخالف سرسخت رشد جمعیت] در اثری با نام *An Essay of the Principal of Population* (۱۷۹۸) است: "جمعیت وقتی مهار نشود، با نسبت هندسی افزایش می‌یابد. محصولات غذایی با نسبت حسابی افزایش می‌یابد. [...] سپس مدعی می‌شود که قحط‌سالی‌های دوره‌ای یکی از ابزار کنترل رشد جمعیت است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

۱۰. *Semblable* یعنی «شخصی مشابه خود یا همتای فرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰)

۱۱. *Evangel* «یعنی "آموزه" یا "اصل" و گاهی یعنی "مژده". در این جا، همانا فرمان و وعده‌ی خدا به آدم و حواست: "زیاد شوید و تکثیر یابید، و زمین را پر کنید و بر آن چیره شوید." (سفر پیدایش، ۱:۲۸)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۰-۷۳۱)

۱۲. «ادعای اصلی پاراگراف، پیچیده‌شده در شبکه‌های فشرده‌ای از نشانی‌های اشتباه، که جویس آشکارا با تلاشی سخت آن‌ها را به هم بافته است، گویی این‌گونه باشد: در هیچ "جلال ظاهری" (در هیچ جلوه‌ی بیرونی؟) "بهروزی یک ملت به‌نحوی مؤثرتر بیان" نشده است (رفاه اقتصادی باید به افزایش جمعیت بینجامد؟ بهبود در زندگی شهروندان؟) که در نشان دادن "توجه" به بارداری، که خود "احسان تباهی‌ناپذیر طبیعت سراسر مقتدر" است. آن "مژده‌ی خدا که "توأم‌ان" به ما "امر" می‌کند و "وعده" می‌دهد که بارور شویم و تکثیر یابیم و "آن عمل‌والای تولید مثل مکرر به‌طرز تغییرناپذیر" بر

ما "فرمان داده" شده است. در گذشته ملت ما در حدی "بسیار عالی آغاز کرد" سنت احترام به این ضرورت را (با تولید فرزندان بسیار؟ با ارج گذاری به زنان باردار؟ با تأسیس زایشگاه؟) و امید می رود که این "رسوم پرافتخار منتقل شده از جانب نیاکان" مان در آینده تداوم یابد. اما امروزه، برخی از مردم "فراستی" (شور روشنفکرانه‌ای) دارند که چندان "تیزبینانه" نیست. "این ناآگاهان" به دلیل نداشتن "خرد" نسبت به آنچه به درستی فهمیده شده و مستلزم "تمجید و تکریم" است، درک نمی کنند که شهروندان بسیار خوب باید به چنین پروژه‌ی فرهنگی بپیوندند و "ترغیب کننده و برحذر دهنده‌ی" نوع بشر شوند و وادارشان کنند که این سنن دیرین و سلامتی بخش را ادامه دهند. «(هانت، ۲۰۲۱)

«خدا از ما می خواهد که بچه بیاوریم، و به آن‌هایی که به این مسئولیت مقدس بهایی نمی دهند با مهربانی نگاه نمی کند. ربط این پیام به درامی که در این زایشگاه اجرا می شود، جایی که گروهی آتیست جوان مست و کافر عمل آمیزش جنسی را با جاروجنجال جشن می گیرند، درحالی که زن بیچاره‌ای، کنار گوش‌شان از درد زایمان طولانی شده‌ی طاقت فرسا رنج می برد، آشکار است. لحن پیامبرانه‌ای آمیخته با تبهی که این راوی برای شخصیت‌هایش کم‌دی وار پیش می برد در چند پاره‌ی دیگر این فصل نیز تکرار می شود.» (همان جا)

«هر انسان عاقلی می داند این وظیفه‌ی ماست که گونه‌ی خود را تولید کنیم. سلت‌ها همیشه خواندن و مطالعه‌ی علم طب را افتخار دانسته‌اند و برای زنان باردار مراقبت‌های ستودنی فراهم کرده‌اند.» (همان جا)

۱۳. «ایرلند تاریخ دیرینه‌ای (تا قرون وسطا) از برتری در زمینه‌ی درمان دارد. فان هلموت، پزشک برجسته‌ی هلندی، پس از دیداری از ایرلند در سال ۱۶۴۰ نوشت که در هر خانواده‌ی نجیب‌زاده‌ی ایرلندی یک طبیب هست، [...] طبیعی که به دلیل میزان آموزش در دانشگاه و مطالبی که با خود از آن جا آورده برگزیده نشده، بلکه به سبب توانایی‌اش در درمان اختلالات جسمی به این جایگاه منصوب شده است. پزشکان مذکور دانش‌شان را از کتبی کسب کرده‌اند که متعلق به خانواده‌های خاص است و از پیشینیان‌شان برای آن‌ها به جا مانده است. در آن کتاب‌ها علائم بیماری‌های مختلف با دارو و درمان‌شان، که محصول کشور خودشان است، وجود دارد. بر این اساس، ایرلندی‌ها بهتر از ایتالیایی‌ها، که در هر دهکده‌ای پزشکی دارند، بیماری‌ها را کنترل می کنند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۳۱)

۱۴. «Hostel از کلمه‌ی لاتین قرون وسطایی *hospitale* یعنی "جایی برای پذیرش مهمان" و در این جا، به معنای بیمارستان است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۳۱)

۱۵. «بیماران جذامی را از بقیه‌ی مردم جدا و در مراکز یا محله‌هایی خاص نگاه‌داری می کردند تا از شیوع عفونت پیشگیری کنند. در قرون وسطا به دلیل انتشار جذام، در شهرهای بزرگ فرانسه، اسپانیا، آلمان و انگلستان مراکزی مخصوص بیماران جذامی داشتند. در قرن پانزدهم، شیوع بیماری کاهش یافت و تا آغاز قرن بیستم، این بیماری از اروپا رخت بر بست. زمانی برای نگاه‌داری از بیماران جذامی، در بریتانیای بزرگ نودوپنچ و در ایرلند چهارده بیمارستان مذهبی وجود داشت.» (اسلٹ، ۲۰۲۲:

۱۶. «سراچه‌های عرق‌ریزی» عملاً شبیه سونا بود و در ایرلند باستان از آن‌ها برای درمان بیماری‌ها استفاده می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۱)

«سراچه‌های مذکور خانه‌های کوچکی هستند سراسر از سنگ با سقفی به طول پنج تا هفت فوت و دری کوتاه که هنگام ورود باید دولا می‌شدند. همیشه از محله‌های مسکونی دور بود و نزدیک آن حوضچه یا تانک آبی وجود داشت. نحوه‌ی استفاده از آن خانه‌ها بدین‌گونه بود: درونش آتشی از زغال‌سنگ درست می‌کردند تا مثل تنور گرم شود. پس از آن که خُلواره و خاکستر را می‌رویدند، روی سنگ‌های داغ آب می‌ریختند و بخار تولید می‌کردند. سپس فرد با پتویی که دور خود پیچیده بود، به درون خانه می‌خزید و می‌نشست. پشت‌سر او در بسته می‌شد و فرد یکی دو ساعت آن‌جا می‌ماند تا شدیداً عرق کند و بعد، از آن‌جا بیرون می‌خزید و به درون حوض آب سرد شیرجه می‌رفت. سپس او را به‌شدت مَشْت و مال می‌دادند و گرم می‌کردند. پس از تکرار آن در چند روز متوالی درمان می‌شد.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۲۵-۶۲۶)

۱۷. «اُشیل‌ها خانواده‌ی معروف ایرلندی بودند که طبابت در میان‌شان موروثی بود. کتاب طب اُشیل‌ها در سال ۱۶۵۷ نوشته شده است که دربرگیرنده‌ی درمان روشمند با داروهای گیاهی بود.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۰۷)

۱۸. «اُهیکی‌ها خانواده‌ای برجسته از اطبا بودند.» کتاب طب آن‌ها ترجمه‌ای ایرلندی از میثاق طبی لاتین است. این دست‌نوشته زمانی در میان اطبای ایرلند مورد ستایش بود.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۰۶)

۱۹. «اُلی‌ها خانواده‌ای معروف بودند و کتاب طبابت‌شان، «سیستم کامل درمانی» نام داشت.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۰۷)

۲۰. «نوعی فلج که با نام توصیفی *crith-lám* (لرزش دستان) معروف بود [...] و باعث تحلیل رفتن همه‌ی بدن فرد مبتلا می‌شد، طوری که وقتی او را در گور می‌گذاشتند، استخوان‌هایش از هم می‌پاشید.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۱۴)

۲۱. «در زبان ایرلندی به اسهال («شکم‌روش آبکی») می‌گویند: *buinnech* به معنای «ریزش» از کلمه‌ی *buinne* یعنی «موج» یا «جاری شدن.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۱۴)

«بوی-کانل» (*Boy-connell*) «انگلیسی‌شده‌ی واژه‌ی ایرلندی *Buide-Connail* (با معنای تحت‌اللفظی «ته‌ریش یا کاه‌بن زرد») اسمی که در قرن ششم و هفتم به طاعون داده بودند. در این دو قرن، بیماری طاعون ایرلند را نابود کرد.» (جی. دبلیو. جویس، ۲۰۱۲: ۶۱۰)

۲۲. «منظور از آن «طرحی که اتخاذ کردند» احداث زایشگاه‌های دابلن است.» (کایبرد، ۲۰۱۷:

۱۱۰۳)

«در سال ۱۷۴۵، برای مبارزه با نرخ بالای مرگ‌ومیر مادران و نوزادان، اولین زایشگاه دابلن در کوی جُرج بنا نهاده شد. در سال ۱۷۵۷ آن را به روتاندا منتقل کردند. دومین زایشگاه (زایشگاه کومب) در

سال ۱۸۲۶ تأسیس شد و زایشگاه ملی در خیابان هالس در سال ۱۸۹۴ آغاز به کار کرد. (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۲)

۲۳. «To congrue یعنی "موافقت کردن" یا "هماهنگ کردن"». (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۲)
 ۲۴. در این جا از «واژه‌ی accident به‌عنوان صفت (به‌معنای "تصادفی") استفاده شده - کاربرد تأییدشده‌ی فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد - اما بعد از قرن هفدهم به‌ندرت به‌عنوان صفت به‌کار رفته است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۲)

۲۵. «واژه‌ی valiantly در این جا با معنای لاتین فعل *valeo* استفاده شده است به‌معنای "داشتن صحت فیزیکی، بنیه و یا سلامتی"». (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۲)

۲۶. «به‌گفته‌ی جویس، نُه پاره‌ی فصل نماینده‌ی نه ماه بارداری است.» (کاپبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۲)
 «آغاز اولین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۰)
 «نثر متن از آغاز تا این جا، با مراحل پیش‌جنینی و به‌قول بلامایرز، با «بی‌قراری پیش از آمیزش جنسی» مطابقت دارد و «از این جا تا پایان فصل، هر قسمت با ماهی از ماه‌های بارداری، از اول تا نه‌ماهگی، هماهنگ است.» (همان جا)

۲۷. عبارت «توان ممکن شدن را» (not to can be) «برگرفته از مقاله‌هانوشته‌ی فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) است: 'the best condition is not to will, the Second not to can.'» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۲)

۲۸. «واگویی‌ای است از نوشته‌ی جویس در دفترچه یادداشت معمولی و قدیمی‌اش: "طبیعی‌ترین عمل موجودات زنده‌ای که کامل هستند، تولید موجودات زنده‌ی دیگر مانند خودشان است تا در نتیجه، تا آن جا که ممکن است در جاودانگی و قدسیت سهیم شوند." البته جمله‌ی مذکور ترجمه‌ی جویس از پاساژی از ترجمه‌ی فرانسوی کتاب در باره‌ی نفس ارسطوست. سال‌ها بعد، جویس در گفت‌وگویی با لویی ژیله (منتقد فرانسوی) گفته است: "نمی‌توانم خانه‌ای را بدون فرزند تصور کنم. بعضی از آدم‌ها را با سگ می‌بینم، پوچ. برای چه زنده‌اند؟ که هیچ چیزی پشت سر خود باقی نگذاری، خودت را برجا نگذاری، چقدر غم‌انگیز است!"» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۲-۷۳۳)

۲۹. Hoving یعنی «ورم کردن، متورم شدن.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۳)
 این واژه در برخی از نسخه‌ها به *having* تغییر یافته است. (م)

۳۰. «لِزء» (Parturient) یعنی «در شرف وضع حمل، نزدیک زایمان.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۳)
 «لِزء» در لغت‌نامه‌ی دهخدا به‌معنای «زاییدن مادر بچه را» آمده است. (م)

پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۳۱ از همین فصل) را بخوانید.
 ۳۱. «در این پاراگراف‌ها، حتا اگر جویس قصد نداشته که سبکی نو خلق کند، (وجود شواهد درونی خلافش را ثابت می‌کند) به نظر می‌آید که توجهش را از سبک مبهم باستانی پیش‌تاریخی به‌سوی تاریخ قرون وسطایی ایرلندی تغییر داده است.» (هانت، ۲۰۲۱)

«برخی از عبارات این پاراگراف‌ها از اصطلاحات تقریباً مدرن هستند، مثلاً "همان‌طور که بهترین تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند" یا "صرف‌نظر از مریض‌خانه‌ها..." یا "بی‌شک در هر کار اجتماعی" و مواردی دیگر. در جاهای دیگر، زبان به‌لحاظ نحو حتا از پاراگراف‌های اول پیچیده‌تر است، مانند "مشکل است که بگوییم آراء متناقض محققان بعدی تا امروز در توافق و هماهنگی نیستند تا خود را به نمایش بگذارند" یا "هیچ روزبهی ای ندارد آن توان شدن را و همان‌طور که جاودانگی را خدایان دریافت کردند مخلوقات فانی تولید مثل را تا درخور نگرستن زن باشند" و موارد دیگر، هم‌چنین آخرین جمله‌ی همین پاراگراف که به "احساس نمود" ختم می‌شود.» (همان‌جا)

«هم‌چنان نثر انگلیسی شبیه ترجمه‌ی تحت‌اللفظی ناشیانه‌ای از زبان لاتین است و واژگان غامض لاتینی حضور دارند، مثلاً: "روزبهی" که هنوز به‌شکلی نامفهوم مهم است؛ مادران "زاینده" اند، به‌جای آن‌که باردار یا حامله باشند؛ "در شرف لزه" (parturient) به بیمارستان می‌روند، به‌جای آن‌که هنگام زایمان به بیمارستان بروند؛ یا "هر احتمال تصادفی" به‌جای عوارض قابل‌پیش‌بینی و این‌که بیمارستان "حق‌الزحمه" ای ناچیز می‌گیرد به‌جای مزد.» (همان‌جا)

به‌گفته‌ی فریتز سن در وبسایت یولسبزخوانی، «تا این‌جا نثر به نثر لاتین شبیه است و حتا واژه‌های آن زبان (مثل parturient) را هم داریم و از نظر محتوا، بارداری و مادران باردار را می‌ستاید، اما از این‌جا به بعد، به نثر کهن انگلیسی (با اشتیاقی ذاتی برای استفاده از جناس) تبدیل می‌شود.»
۳۲. این جمله و جمله‌ی بعد به زبان ساده می‌شود: نوزاد پیش از به دنیا آمدن شادکامی و بهجت یافت و درون رحم مورد ستایش قرار گرفت. در ترجمه همگونی آوایی واژه‌ها و بیگانگی نحو رعایت شده است. (م)

«با حضور ماماها و ابزارهای درمانی و پرستاران زنان باردار، چاشنی همگونی آغازین انگلوساکسونی به نثر این قسمت افزوده می‌شود.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۹)

اما هانت معتقد است که «جمله‌ی دوم این پاراگراف در مقایسه با سبک نثر انگلوساکسون خیلی بلند است و به‌جز در همین سرآغاز پاراگراف، در جای دیگر همگونی آوایی نداریم. کلمات ژرمنی تک‌هجایی جایشان را به مترادف‌های لاتینی چندهجایی می‌دهند و واژه‌ها با نزدیک شدن به پایان جمله تقریباً به همان اندازه‌ی پاراگراف‌های قبلی غامض و دور از ذهن می‌شوند: "زنان جداشده" یا "در شرف آماسیدن" یا "ایلد" نمونه‌هایی از آند و سادگی خام‌دستانه‌ی نثر انگلوساکسونی آغاز پاراگراف به نثری آراسته و پربینج‌وخمی تبدیل می‌شود که در نهایت در صراحت ژرمنی گیر می‌کند: "در شرف تکثیر، زمان او فرا رسیده برای ایلد، زمان خاتمه یافتن."» (۲۰۲۱)

۳۳. «بالین» در معنای «تختخواب» آمده است. Forthbring کلمه‌ای منسوخ است به‌معنای «بیرون آوردن» و «تولید کردن» که به «زادن» ترجمه شد. (م)

۳۴. Sejnunct یعنی «جداشده، سوا.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)

۳۵. Tumescence یعنی «آماس کردن» یا «ورم کردن» که بیشتر برای آتشفشان استفاده می‌شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)

۳۶. «Reproductitive» را با این املای غیر معمول از واژه‌ی reproductive [در شرف تکثیر] ظاهراً فقط جويس استفاده کرده است. (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)

۳۷. To lie یعنی «زاییدن یا ایلا.د.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)
پی نوشت شماره‌ی ۳۲ از همین فصل را بخوانید.

در این قسمت اسباب آرامش و آسایش زنی باردار را برمی شمرد که به مرحله‌ی زاییدن نزدیک و از دیگر زنان جدا شده است. حتا تصاویری از «مناظر الوهی و انسانی» در اختیارش قرار می دهند تا حواسش را از رنج و دردش پرت کنند که این می تواند به «آماسیدن» بیشتر او (جلو انداختن زایمانش) بینجامد یا رنجش را «تسکین» بخشد. (م)

نثر پنج پاراگرافی که به دنبال می آید «نثری است تقلیدی از انگلیسی کهن و نثر راهبی انگلوساکسونی به نام الفریک (ح ۹۵۵-۱۰۱۰).» (هانت، ۲۰۲۱)

۳۸. «عبارت "در حلول شب" از اثری با نام زندگی سینت کائبرت نوشته‌ی الفریک (ح ۹۵۵-۱۰۱۰) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)

۳۹. «نقیضه‌ای است از "آن سرگردان" و منظور ورود بلم و اودیسه‌ای است.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۳)

درباره‌ی «روی زمین سرگردان بودن» پی نوشت شماره‌ی ۱۲۷ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۴۰. «Ruth به معنای "غمخواری؛ حس دلسوزی و غمخواری برای دیگری" است و از واژه‌ی hreow (انگلیسی کهن) به معنای "دلسوزی" یا "تحنن" مشتق شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)

۴۱. درباره‌ی «دکتر هورن» پی نوشت شماره‌ی ۱۵۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۴۲. «در طول سال قبل از سال رویدادهای این اثر (۱۹۰۳)، هزاروپانصد ماما و بیش از چهارهزار بهیار تربیت شده بود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۳)

۴۳. «از متن کتاب *The complete Angler* نوشته‌ی آیزاک والتن (۱۵۹۳-۱۶۸۳) اقتباس شده است: "زمین بارور."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

۴۴. «To thole یعنی "با صبوری منتظر ماندن" یا "تحمل کردن" از واژه‌ی tholian (انگلیسی کهن) و bairn یعنی "بچه" از واژه‌ی beam (انگلیسی کهن) یعنی "آن که به دنیا آمد" مشتق شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

۴۵. «جبرئیل، فرشته‌ی مقرب، «به مری معروض داشت»: "درود بر تو، خدا با توست: تو در میان زنان ستوده‌ای [...] بنگر که زهدان تو بارور می شود، و پسری به دنیا می آوری؛ و تو او را عیسی می نامی." (لوقا، ۱:۲۸)» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

۴۶. «Tway یعنی "دو" از واژه‌ی twegen (انگلیسی کهن) که از اثری با نام زندگی سینت کائبرت، اثر الفریک (ح ۹۵۵-۱۰۱۰) اقتباس شده است: "twey seals."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

از این رو، به «اثین» ترجمه شد. (م)

منظور از «خواهران سفید، راهبه‌هایی هستند متعلق به فرقه‌ای خاص که لباس سفید می‌پوشند. در مسخ‌اُوید، وقتی دو دختر خورشید بر گور فانتتن ظاهر می‌شوند، آن‌ها را به‌عنوان کاندیدا وصف می‌کنند که می‌توان به «سفید براق» ترجمه کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

۴۷. یعنی «ماهانه سیصد نوزاد در آن بیمارستان به دنیا می‌آورد.» (هانت، ۲۰۲۱)

۴۸. Bedthane معنای لغوی‌اش می‌شود «اربابان تخت‌خواب» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۳) و معنای مجازی‌اش «پرستار یا بهیاری هستند» که از بیماران مراقبت می‌کنند. (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴) از این رو، به «تیماردار» ترجمه شد. (م)

۴۹. Eft (واژه‌ای است از انگلیسی کهن به معنای «سپس») (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴) که به «بعد ذالک» ترجمه شد. درضمن، کلمه‌هایی که در این پاراگراف‌ها با سرواژه‌های یکسان آمده است با متن اصلی مطابقت دارد، از این رو، «بهیار» در معنای «پرستار» و «بیدار» در معنای «هوشیار و مراقب» به کار رفته است. (م)

۵۰. Swire «یعنی «گردن» [جید] از *sweora* (انگلیسی کهن) و *ywimpled* نیز قدیمی به معنای «پوشیده با سربند» است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

۵۱. «با ورود بلوم به بیمارستان، آسمان صاعقه می‌زند و خانم پرستار (کالان) بر خود صلیب می‌کشد.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۳)

Levin «انگلیسی میانه [ح ۱۱۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی] است به معنای «جرقه‌ای از آذرخش آسمان.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

Welkin «یعنی «آسمان» مشتق از واژه‌ی انگلیسی کهن *wolcen* به معنای «ابر» (همان‌جا) که به سپهر ترجمه شد (م) و روی‌هم‌رفته یعنی «آسمان برق می‌زند و سمت غرب ایرلند را روشن می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴)

۵۲. Fordo «یعنی «کشتن» و مشتق از واژه‌ی انگلیسی کهن *fordon* است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۴) که به «افنا کردن» ترجمه شد. (م)

۵۳. Rood «یعنی «صلیب» و مشتق از واژه‌ی انگلیسی کهن *rode* است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۵) که به «چلیپا» ترجمه شد. (م)

۵۴. Rathe «یعنی «به سرعت» و مشتق از واژه‌ی انگلیسی کهن *hræth* است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۵) که به «جَلد» ترجمه شد. (م)

«در این جمله تصویر جنسی آشکاری برای پذیرش بلوم داریم.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۳)

۵۵. Infare «یعنی «وارد شدن» و مشتق از واژه‌ی انگلیسی کهن *infaran*، برگرفته از زندگی سینت کائیرت اثر الفریک (ح ۹۵۵-۱۰۱۰) است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۵) که به «اندرآمد» ترجمه شد. در این جا، «آهنگ» به معنای «قصد و نیت» آمده است. درضمن، همگونی آوایی واژه‌های جمله متناسب با متن اصلی است. (م)

Wot «يعنی "دانستن يا آگاه بودن" و مشتق از واژه‌ی انگلیسی کهن *witan* به معنای "آگاه بودن" است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۵)

بلوم که از نیت خوب پرستار آگاه بود، وارد خانه‌ی هورن یا همان زایشگاه شد. جناس آوایی این کلمه‌ها مطابق با متن اصلی است. (م)

«کلمه‌ی هورن در این فصل ۱۷ بار تکرار می‌شود و نام دکتر هورن به عنوان متخصص زایمان برجسته به اسم بیمارستان پیوند می‌خورد، به گونه‌ای که مرکزی ملی را به قلمرو خصوصی او تبدیل می‌کند: "منزلگه هورن، خانه‌ی هورن، هال هورن، هال هانل هورن و جای هورن." اما معلوم می‌شود که جایگاه رفیعی که دکتر هورن نزد جويس داشته، جويس نزد او نداشته است. در خانه‌ی هورن هرگز نسخه‌ای از یولسيز نبوده است.» (هانت، ۲۰۱۸)

۵۶. منظور از «جوینده» بلوم است. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹ از همین فصل را بخوانید.

در باره‌ی «هال هورن» پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۵ از همین فصل) را بخوانید.

۵۷. «ادناه» معادل واژه‌ی کهن *ere* به معنای «پیش از این» است. (م)

Stow «يعنی "یک مکان" برگرفته از جمله‌ای است از ایتل‌بالد گرنٲ به اسقف ورستر: "در مکانی که انسان بالا می‌رود." در این متن، اشاره‌ای است به این ماجرا که نُه سال پیش، پرستار کالان و خانواده‌ی بلوم در همسایگی هم زندگی می‌کردند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۵)

واژه‌ای کهن است و از این رو، به «معان» به معنای «منزل» ترجمه شد. (م)

۵۸. منظور، پرستار کالان است که نُه سال دور از خانه بوده است. (م)

«اودیسیوس ده سال از عمرش را در جنگ تروا صرف کرد و ده سال دیگر در سرگردانی و در تلاش برای بازگشت به خانه.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۵)

۵۹. Hithe «يعنی "بندرگاه و لنگرگاه" که از واژه‌ی *hyth* (انگلیسی کهن) و از جمله‌ای از ایتل‌بالد

گرنٲ به اسقف ورستر اقتباس شده است: "در لنگرگاه شهر لندن." (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۵)

۶۰. Allow «در این جا در معنای "تصدیق کردن" آمده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۳۵)

۶۱. «این فصل از منظر زیباشناسانه غنی است. مثلاً به صحنه‌ی ملاقات پرستار کالان و بلوم توجه کنید. بلوم به درگاه بیمارستان می‌رسد و کالان وادارش می‌کند که سریع وارد شود چون هوای بیرون بد است. پاراگراف بعدی لحظه‌هایی را شرح می‌دهد که بلوم به راهرو وارد شده است. این پاراگراف می‌گوید: ملاقات‌کننده در زایشگاه ایستاد درحالی که کلاهش را نگه داشته بود و از این که مزاحم شده بود، عذرخواهی می‌کرد. زمانی، او و همسر عزیز و دختر نازنینش در همسایگی کالان زندگی کرده‌اند، اما بعد کالان به مدت نُه سال به خارج از کشور می‌رود. یک بار، در بندرگاه شهر همدیگر را می‌بینند و بلوم سلام او را جواب نمی‌دهد و حالا می‌خواهد بابت آن بخشیده شود. بعد توضیح می‌دهد: "تورا نشناختم، چون خیلی کم سن می‌نمودی." چشم‌های کالان با شنیدن این جمله برق می‌زند و صورتش سرخ می‌شود.» (هوگن، ۲۰۱۴: ۶۳)

۶۲. Weed به معنای "تکه‌ای لباس" است از واژه‌ی *woede* (انگلیسی کهن) و *swart* یعنی "سیاه" از واژه‌ی *swear* (انگلیسی کهن) است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۵) که به سیه‌جامه ترجمه شد. (م)

«رؤیت کردن» (ongot) «به معنای "متوجه چیزی شدن" و در این متن به معنای "دیدن" است. Ongot مشتق از واژه‌ی *ongitan* (انگلیسی کهن) به معنای "کسب کردن" و "تشخیص دادن" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۵)

۶۳. *Adread* واژه‌ای از انگلیسی میانه است به معنای "ترسیدن" و از اثری با نام *The Voiage and Travails of Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۵) که به «وجا» به معنای «ترس» ترجمه شد. پرستار کالان با دیدن لباس سیاه بلوم می‌ترسد که کسی از خانواده‌اش مرده باشد و وقتی واقعیت را می‌شنود، خوشحال می‌شود. (م)

۶۴. درباره‌ی «دکتر اُهیِر» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۷ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید. Tidings واژه‌ای کهنه است که به «نبا» به معنای «خبر» ترجمه شد. بلوم می‌پرسد که آیا دکتر اُهیِر از خود خبری به آن‌ها داده است. (م)

۶۵. Grameful «به معنای "آکنده از سوگ" است و مشتق از واژه‌ی *grama* (انگلیسی کهن) به معنای "سوگ و اندوه" است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶) که به «مملو از پُرسه» به معنای «مملو از سوگ» ترجمه شد. (م)

۶۶. درباره‌ی «تَحَن» (*ruth*) به معنای «غمخواری» یا «حس دلسوزی و غمخواری برای دیگری» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰ از همین فصل را بخوانید.

۶۷. Ruing بنابه فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد کهنه است به معنای «با دریغ و احساس ندامت» که به «با تهلف» به معنای «با دریغ و افسوس» ترجمه شد. (م)

Algate یعنی "همیشه، همواره" و مشتقی از واژه‌ی *alle gate* (انگلیسی کهن) به معنای "به هر راه" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶)

Withsay منسوخ است. در فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد برابر نهاد «سخن برخلاف دیگری گفتن و مخالفت ورزیدن» است که به «مناقضت» ترجمه شد. (م)

۶۸. Shriven یعنی «اعتراف کردن یا بخشیده شدن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶)

۶۹. Housel «از چیزهای تبرک داده شده در مراسم عشای ربانی است، به ویژه نان.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۱)

۷۰. «"روغن بیمار" برای تدهین و روغن مالی به بدن بیمارِ محتضر استفاده می‌شود. این کلمه از اثری با نام *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶)

۷۱. واژه‌ی *nun* (راهبه) هم چنان نام مذهبی پرستار است و با توصیفاتی مانند *ywimpled* به معنای "پوشیده با سربند" و "خواهران سفید" می‌آید.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶)

۷۲. «جزیره‌ی مونا با نام قدیمی انگلیسی، جزیره‌ای است نزدیک هولی‌هد، مجاور ولز شمال غربی. اُهیئر در آن‌جا نمرد، بلکه در خانه‌اش در نیوری و از بیماری تیفوس مرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶) درباره‌ی «دکتر اُهیئر» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۷ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید.
۷۳. «شکم‌چنگار» (Bellycrab) «سرطان معده است و نوع بدخیمش. بقراط، پدر طب، آن را *karkinós* نامیده است، "زیرا رگ‌های متورم اطراف بخش درگیر به دست‌وپای خرچنگ شباهت دارند." واژه‌ی مذکور نمونه‌ای از یک *kenning* است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶) درباره‌ی «کن‌اینگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۲ از همین فصل را بخوانید.
۷۴. «Childermas» (روز ۲۸ دسامبر) عیدی است آیینی برای یادبود بی‌گناهی که در قتل‌عامی به دستور هرودس کشته شده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶) وقتی هرودس از منجمان درباره‌ی شنید که پسر بچه‌ای در قلمرو او به دنیا می‌آید که پادشاه یهود خواهد شد، دستور داد تمام کودکان زیر دو سالِ بیت لحم را بکشند. (م)
۷۵. همگونی آغازین واژه‌ها با متن اصلی هماهنگ است با این معنا که «مرد حرف‌های اندوه‌بار او را شنید، با کلاه در دست و نگاه اندوه‌بار ثابت.» (م)
۷۶. «Wanhope» به معنای "نومیدی" از انگلیسی میانه است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۶) از این رو، به «خبیث» به معنای «نومیدی» ترجمه شد. (م)
۷۷. «از این‌جا با نثر انگلیسی میانه شروع می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۷) «هر آدم» (Everyman) «از سرآغاز نمایشنامه‌ای از انگلیسی میانه با همین نام برداشت شده است.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۳)
۷۸. «واگویه‌ای از کتاب ایوب، ۱:۱۴، "انسان از یک زن زاده می‌شود، مدتی کوتاه زندگی می‌کند، مملو است از رنج و بدبختی." نیز اقتباسی از پیشگویی جادوگران در مکتب: "هیچ زاده‌ای از زن/ به مکتب آسیبی نمی‌رساند." (پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی اول)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۷)
۷۹. «واگویه‌ای از کتاب ایوب، ۱:۲۱، برهنه آمدم من از زهدان مادر، و برهنه به همان‌جا باز خواهم گشت. و نیز در کتاب جامعه (سلیمان، ۴:۵) آمده است که همان‌طور که او برهنه از زهدان مادر زاده شد، همان‌گونه برهنه باز خواهد گشت و از دسترنجش با خود هیچ نخواهد برد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۷)
۸۰. «Throe» یعنی "انقباض" و مشتقی از واژه‌ی *throwe* از انگلیسی میانه است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۷) از این رو، به «التواء» به معنای «انقباض» ترجمه شد. (م)
۸۱. «Unneth» «از انگلیسی میانه است به معنای "نه آسان"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۷) که به «نه هین» به معنای «نه آسان» ترجمه شد. (م)
۸۲. «وانگه» برابر نهاد *thereto* با معنای قدیمی «به‌علاوه» است. (م)
۸۳. عبارت «چون از آن رو» از «کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) است: "و چون از آن رو که به هلاکت رساندم آن سلحشوران را." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۷)

۸۴. «بلوم و خانواده‌اش نه سال پیش از این دیدار در خیابان هالس زندگی می‌کردند، نزدیک زایشگاه ملی دابلن.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۷)

۸۵. «بلوم نه سال پیش در همسایگی پرستار کالان می‌زیسته و اکنون از دیدن او با این صورت زیبا در شگفت است که چطور در این مدت ازدواج نکرده است.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۱۰۳)

۸۶. «نه دوازده خونروش» یعنی «نه سال» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۷) که هر سال دوازده بار عادت شده است. بلوم نه سال و هر سال دوازده مرتبه عادت شدن «(خونروش)» پرستار کالان را ملامت‌گر بی‌اولادی «(بی‌ولدی)» او می‌داند یا «لائم بی‌ولدی اوست.» (م)
«آغاز دومین ماه بارداری.» (هستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۱)

۸۷. «منظور، در اتاق مخصوص دانشجویان پزشکی زایشگاه است. مطابق نقشه‌ی معماری آن بیمارستان، اتاق مذکور سالتی بزرگ در بخش پستی طبقه‌ی اول ساختمان شماره‌ی ۳۱ خیابان هالس بود. علاوه بر آن اتاق عمومی، دانشجویان پزشکی جایی برای سکونت هم داشتند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۷)

به‌گفته‌ی آیدان کالز، «اتاق‌های مذکور آسایشگاهی بود برای دوره‌می‌های دانشجویان پزشکی با محوریت آلیور گوگرتی. نیز محلی مناسب بود برای نوش‌خواری‌های ارزان، پیش از رفتن به روسپی‌خانه‌ی آن طرف رودخانه در پایان شب.» (جیمز جویس آنلاین‌نت)

۸۸. فعل *to nigh* «یعنی "نزدیک شدن" برگرفته از *Le Morte d'Arthur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) است: "نباید هیچ انسانی به آن‌ها قریب شود."» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)

۸۹. *Mickle* «یعنی "زیاد" یا "بزرگ" و از واژه‌ی *mikel* (انگلیسی میانه) و از زندگی سینت کائیرت به‌قلم الفریک (ح ۹۵۵-۱۰۱۰) اقتباس شده است: "فروتنی جزیل"» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸) که به «جزیل» به‌معنای «زیاد» ترجمه شد. (م)

۹۰. *Meat* یعنی «غذا از هر نوع» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸) که به «طعام» ترجمه شد. (م)
۹۱. «منظور از "کارآموزسلاحشور" انترن بخش است یا افسر پزشکی کهنتر.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)

۹۲. *Yclept* «از انگلیسی میانه به‌معنای "نامیده شدن" و از *clept* یا *clep* در متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸) که به «وی را نام نهاده شده بود» ترجمه شد. (م)

درباره‌ی دیکنس پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۹۳. *Couth* «یعنی "شناس" و مشتق از *uncouth* (انگلیسی میانه) به‌معنای "ناشناس" است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)

۹۴. *Sithen* «یعنی "متعاقباً" یا "از آن پس" برگرفته از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴).» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)

۹۵. «برگرفته از متن *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) است: "بر من حادث شد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)

۹۶. To have ado with «یعنی "تعاملاتی داشتن با" که از متن *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است: "او با سلحشوری از شما تعاملاتی داشته است."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)

۹۷. «خانه‌ی میزری کورد بیمارستان ماتر میزری کوردیاست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۸)
 درباره‌ی «بیمارستان ماتر میزری کوردیا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۵ از فصل شش (می‌دیز) را بخوانید.

۹۸. درباره‌ی ماجرای «زنبری که سینه‌ی بلوم را نیش می‌زند» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۹۹. این جمله «از *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است: "توسط سرنیزه‌ای که او بر آن زده بود."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹) و منظور، نیش زنبر است. (م)
 ۱۰۰. He did do make «از متن *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) است: "او درست کرد و ساخت و پرداخت."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)

۱۰۱. «نمک فرّار» همان «کربنات آمونیوم است؛ محلولی معطر که برای به هوش آوردن شخص غش کرده استفاده می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)

۱۰۲. Chrism «مخلوطی است از روغن زیتون و بلسام که در کلیسا برای آیین تدهین روغن‌مالی استفاده می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)

۱۰۳. «از متن *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است: "او را بسنده آید."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)

۱۰۴. Cautel «از انگلیسی میانه است به معنای "احتیاط" اما معنای "حقه و تدبیر" (انگلیسی میانه) نیز دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹) از این رو، به «تقیه» ترجمه شد، زیرا تقیه یعنی «آوردن به زبان از روی صلاح وقت چیزی را که در دل غیر آن باشد.» (ناظم‌الاطباء) احتیاطی که مفهوم تدبیر را هم در خود دارد. (م)

Subtle «یعنی "زیرک" یا "داهی" و از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است: "او سرشار بود از تقیه و زیرکی." در اولین خط اودیسه، اودیسیوس *polutropos* خوانده می‌شود که ریچموند لیمور آن را کم‌وبیش تحت‌اللفظی و این‌گونه ترجمه کرده است: "مردی از طریق بسیار" یعنی "مردی که بسیار سفر کرده" یا "حقه‌باز" یا "همه‌فن‌حریف" یا "دغل‌باز" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)

۱۰۵. Avis «از انگلیسی میانه به معنای "عقیده" یا "قصد" و از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴): "اما آن نشاید که به خرد من باشد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)
 حرد به معنای «قصد» است. (دهخدا)

۱۰۶. To repreve «از انگلیسی میانه به معنای "سرزنش کردن" و از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴): "ایشان باید که قدح شوند."» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۹) قدح به معنای «سرزنش» است. (عمید)

۱۰۷. To trow «از انگلیسی میانه به معنای "باور داشتن" و از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴): "وی ایقان داشت که آنان واقعیت را گفته بودند." بخش دوم جمله از متن "Parson's Tale" از اثری با نام *Canterbury Tales* نوشته‌ی جفری چاسر (ح ۱۳۴۰-۱۴۰۰) است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۳۹)

۱۰۸. Subtilyty از اواخر دوره‌ی انگلیسی میانه است به معنای «زیرکی» که به «فطنت» ترجمه شد. (م)

«شیوه‌ای برای گفتن دروغ در سفرهای گالیور.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۳)

۱۰۹. «نی لاگفتن را می‌نیوشید و نی» not hear say nay nor do «از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)

Mandement «از انگلیسی میانه به معنای "فرمان" و واگویی‌های از متن *Sermons* نوشته‌ی جان وایکلف (۱۳۲۴-۱۳۸۴) است: "بنده هرگز از طغرای شما سرپیچی ننموده‌ام."» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۴۰) «طغرا» به معنای «فرمان» است. (دهخدا)

۱۱۰. List «یعنی "خواست" یا "آرزو" (فرهنگ‌نامه‌ی انگلیسی میانه)» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۴۰) که به «مطمع» به معنای «آرزو» ترجمه شد. (م)

«پادگری» برابر نهاد واژه‌ی contrarious [از انگلیسی میانه با ریشه‌ی فرانسوی] به معنای «مخالفت و ضدیت و پادگری.» (هانت، ۲۰۲۱)

عبارت مذکور «از متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) است: "پادگری از مطمعمش."» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)

معنای جمله روی هم رفته عبارت است از: دیکسن نه به نه گفتن بلوم گوش می‌داد و نه فرمان پرستار او را وامی‌داشت که به مخالفت با خواسته‌اش برخیزد. (م)

۱۱۱. عبارت «بسی راه‌پیمایی در پیرامون» از «متن *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)

March «یعنی "راه رفتن" و نیز "محدوده‌ی قلمرو دور دست"» (هانت، ۲۰۲۱) و environing یعنی «پیرامون.» (همان‌جا)

۱۱۲. Venerie یا venerie «یعنی "در حال شکار" یا "در جست‌وجوی گایه" زیر سلطه‌ی ونوس، الهه‌ی عشق. دو معنای مذکور به لحاظ ریشه‌شناختی به یکدیگر ربط ندارند، ولی در این متن، هر دو قابل‌تصورند. چاسر در تشریح خود از Monk در مقدمه‌ی حکایت‌های کنتبری با هر دو معنا بازی می‌کند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)

«گایه» به معنای «جماع» است و منظور، خودارضایی بلوم در ساعات قبل است. (م)

۱۱۳. «نثری که با آن میز ناهارخوری و به خصوص قوطی‌های ساردین («در آبی روغنی» در «حُمی سیمین» و آبجو [«شربت انگبین»] وصف می‌شود، نشان از سبک نگارش قرن چهاردهم دارد، به‌ویژه نثر مندویل. دانشجویان برای بلوم آبجو می‌ریزند، اما او گرچه میلی به نوشیدن آن ندارد، با رفتاری دوستانه، قدری می‌نوشد و بقیه را در گیلان بگل‌دستی‌اش خالی می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۱۹)

۱۱۴. *Durst* فعلی منسوخ در زمان گذشته است به‌معنای «زهره داشتن.» (هانت، ۲۰۲۱)
 ۱۱۵. *Swink* «از انگلیسی میانه به‌معنای «درگیر تقلا‌ی فیزیکی» یا «سخت‌کوشی» است. واژه‌ی مذکور در «حکایت والی» نوشته‌ی چاسر معنای «نعوظ» نیز دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)
 توصیفی از چاقو و چنگال‌های روی میز است: آن‌ها را با سخت‌کوشی می‌سازند و دسته‌هایشان از شاخ بوفالو و گوزن نر است. (م)

۱۱۶. *Mahound* «تحریف‌شده‌ی نام محمد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)
 «در قرون وسطا محمد را ماهوند می‌خواندند و در آن زمان تصور می‌شد که حامیان‌ش او را به‌عنوان خدا می‌پرستند. ماهوند از انگلیسی میانه است و برای خدای کفار، بت یا هیولا استفاده می‌شد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۱۱)

۱۱۷. کلمه‌ی *warlock* از انگلیسی کهن است به‌معنای «نفاث» یا «ساحر.» (م)
 ۱۱۸. «از دیرباز شیشه را از نوعی سیلیکات می‌ساختند که در شن و ماسه یافت می‌شد. ماده‌ی خام را ذوب می‌کنند، بر آن می‌دمند و هم‌زمان، به آن شکل می‌دهند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)
 «هنر شیشه‌سازی، ذوب و دمیدن، از شرق (چین و هند) به غرب رفته است، اما مدت‌های مدید پیش از محمد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۱۱)

Blaze «املا‌ی دیگر واژه‌ی *blaze* به‌معنای «فوت کردن» یا «دمیدن» است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)

۱۱۹. *Full fair* یعنی «بسیار زیبا.» (هانت، ۲۰۲۱)
 ۱۲۰. *Wight* «در کل یعنی «موجود زنده» مشتق از *wiht* (انگلیسی کهن) و برگرفته از اثری با نام *On the Study of Words* نوشته‌ی آر سی ترنچ است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱) که به «ان یکون» به‌معنای «موجود زنده» ترجمه شد. (م)

۱۲۱. *ne* قدیمی و منسوخ است به‌معنای «نه» (هانت، ۲۰۲۱) که به «نی» ترجمه شد: «نه آتش پرستند و نی آفتاب. (فردوسی)» (م)

«کل جمله اقتباسی از کتاب *سیر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) است: «قلعه‌ی بسیار زیبا و مستحکم در کوهستان، چنان قوی و بدان‌سان باشکوه که هیچ بشری نمی‌توانست مجلل‌تر و نی مستحکم‌تر تدبیر کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۰)

۱۲۲. منظور از *craft* «تردستی‌های جادویی و سحرآمیز است، برگرفته از کتاب *سیر جان مندویل* (ح قرن ۱۴): «با حرکتی جادویی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

۱۲۳. «منظور از "ماهی‌های غریب بیدون سر" ساردین‌هایی هستند که در روغن و داخل قوطی‌های کنسرو بسته‌بندی می‌شوند. *withouten* از انگلیسی میانه به معنای "بدون" و برگرفته از کتاب *سِر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) است: "و بدین‌گونه گذشتیم از دره‌ی پرمخاطره بیدون مخاطره و بی‌دون ممانعتی."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

تفاوت در ثبت «بیدون» مطابق متن اصلی است. (م)

۱۲۴. «مردان ناباور» از «کتاب *سِر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است و *to nie* یعنی "انکار کردن". واژه‌ی مذکور در فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد نیست، اما فعل *nay* به معنای "انکار کردن" از *nier* از فرانسوی میانه گرفته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

۱۲۵. «چنین چیزی میسر باشد» از «کتاب *سِر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

۱۲۶. کلمه‌ی *nathless* از انگلیسی میانه است به معنای «علی‌رغم» و «برخلاف» یا «مضاد.»

(م)

۱۲۷. «عبارت "آب روغنی" از ادوارد فیتزجرالد (نویسنده و شاعر انگلیسی قرن نوزدهم) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

۱۲۸. «به‌موجب چربی موجود در آن» از «کتاب *سِر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

۱۲۹. «منظور از "مغز گندم‌های بارور کلدی" نان است. کلده ناحیه‌ای است در بخش جنوبی بین‌النهرین که ساکنان آن، کلدانیان، از نژاد سامی‌اند. در انجیل دانیال نبی، کلمه کلدانیان به دو معنا آمده است: به‌عنوان نامی برای بابلی‌ها و نیز به‌عنوان نامی برای جادوگران. در این متن کلدی هم به هنر باستانی به عمل آوردن آبجو (پرورده‌ی شرق میانه) و هم حال‌وهوای جادوگری اشاره دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

درباره‌ی «مغز گندم» بی‌نوشت شماره‌ی ۹۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۱۳۰. «منظور از مارها... رازک‌هایی است که از آن‌ها آبجو می‌سازند. از مخروط برگ‌پوش یا فلسی گل رازک برای طعم و عطر آبجو استفاده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱)

۱۳۱. *Brewage* «برگرفته از متن "آریوپاجیتیکا" (*Areopagitica*) نوشته‌ی جان میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۱) منظور، هر چیز تخمیرشده است و بنابه لغت‌نامه‌ی دهخدا «معجون» چیزی است «خمیر و سرشته شده.» (م)

۱۳۲. واژه‌ی *mead* از انگلیسی قدیمی است به معنای «شرابی که از عسل سازند.» (م)

۱۳۳. «گذاشت جاری شود» (*Let pour*) «از کتاب *سِر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۳۴. واژه‌ی منسوخ *childe* یعنی «مرد جوان اعیان‌زاده.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۳۵. واژه‌ی منسوخ *halp* «از انگلیسی میانه به معنای "کمک کرد" از متن کتاب *سیر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۳۶. «از کتاب *Le Morte d'Arthur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است: "و هرکدام هریک‌شان."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۳۷. *Beaver* یعنی «نقاب کلاه‌خود.» و «از توصیف هوراشیو درباره‌ی روح شاه هملت: "نقاب [کلاه‌خودش] را بالا زد.»» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۶۵ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.
«اما در این متن، کلمه‌ی *beaver* گونه‌ای از *bever* (منسوخ) از انگلیسی میانه است به معنای «مشروب.»» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲) که به «نپید» ترجمه شد. (م)

درباره‌ی «اعیان‌زاده» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۴ از همین فصل را بخوانید.
۱۳۸. جمله‌ی «تا او را محفوظ نماید» از «ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از *Plutarch's Lives* اقتباس شده است: "اینک هیچ چیز نتواند تو را یاری دهد یا تو را محفوظ بنماید."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۳۹. واژه‌ی منسوخ *apertly* «از انگلیسی میانه است به معنای "آشکارا" که از متن کتاب *سیر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است: "ولی جهراً [آشکارا] دیده شد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)
۱۴۰. «نوشیدن هرگز نه شرابی» از «کتاب *سیر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است: "نوش هرگز نه شرابی."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۴۱. عبارت منسوخ *nist not* «از ادغام دو واژه‌ی *wist* و *ne* (از انگلیسی میانه) ساخته شده است به معنای "نمی‌دانست." در نثر انگلیسی میانه دو نفی در جمله تشدیدکننده‌ی منفی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲) که به «نی واقف نگشت» ترجمه شد. (م)
۱۴۲. کل جمله «از کتاب *سیر جان مندویل* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

«در ۱۰۹ سطر پیش رو، از نثرهای مالوری، برنرز، مور، الیوت، ویکلیف استفاده شده است.» (همان‌جا)

۱۴۳. عبارت *This meanwhile* «از کتاب *Le Morte d'Arthur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است: "این در آن اثناء قاصدی رسید."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۲)

۱۴۴. *Alther* «یعنی "در میان همه" و *Liege* یعنی "ارباب" یا "سرور" که روی هم‌رفته می‌شود: "والاترین در میان همه‌ی اربابان." در انگلیسی کهن و میانه، *alther* پیش از اسمی که آن را توصیف می‌کرد، می‌آمد. این عبارت بی‌کم‌وکاست از کتاب *Le Morte d'Arthur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۴۵. *Wassailing* «از انگلیسی میانه، برگرفته از متن کتاب *Le Morte d'Arthur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) به معنای "شادخواری عنان‌گسیخته" است. آرتر در اثر مالوری، *سیر بدور* را

به‌دلیل گریستن برای برادر تازه‌مرده‌اش نکوهش می‌کند، اما پرستار کالان دانشجویان را به‌دلیل رفتارشان در طول زایمان مینا پیورفوری سرزنش می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۴۶. «قریب به زادن» «زمانی است که حرکت بچه در زهدان مادر [به‌سمت پایین] احساس می‌شود. این جمله از متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی دنیل دفو (۱۷۳۱-۱۶۶۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

«مطابق نقشه‌ی ساختمان زایشگاه هالس، بخش زایمان در طبقه‌ی اول، درست بالای اتاق مشترک دانشجویان است.» (آیدان کالینز، جی‌جی‌آنلاین)

۱۴۷. *To hie* «یعنی "تلاش کردن" و نیز به‌معنای "عجله و شتاب کردن" از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۴۸. «از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است: "سر‌گالاهاد هنگام رفتن بشنید صدایی به درجه‌ای بلند."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۴۹. *Or* در این‌جا «یعنی "قبلاً یا سابق بر این". کل جمله‌ی "در حیرتم که آیا نیامده سابق بر این" از متن کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۵۰. فعل *dureth* زمان حال مصدر *to dure* «یعنی "به طول انجامیدن" و "ادامه یافتن" از متن کتاب *Sir Jan Manduyl* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۵۱. *Ware* یعنی «آگاه، واقف.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳)

۱۵۲. *Franklin* «یعنی مالک مطلق یا آزاد و از انگلیسی میانه به‌معنای "شهروند آزاد و مالک زمین" است. بعد از مقدمه‌ی چاسر بر حکایت‌های کنتربری، آن‌جا که به مهمان‌نوازی بزرگ‌منشانه‌ی فرانکلین اشاره می‌شود، این کلمه به‌طور تلویحی برای میزبانی بلندنظر به‌کار می‌رود. *Hight* یعنی "مسمی به یا به‌اسم" و این واژه برگرفته از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۳-۷۴۴)

۱۵۳. *The tother* «یعنی "دیگران، اغیار" و از کتاب *Sir Jan Manduyl* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۵۴. *Emprise* «از انگلیسی میانه به‌معنای "مؤسسه" یا "تشکیلات" است، به‌خصوص مؤسسه‌ای با ماهیت سلحشوری. بلوم و لنهن برای یک کارفرما (در فریمن ژورنال) کار می‌کنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴) از این جهت به «سازوبرگ» ترجمه شد که به‌معنای «تشکیلات» و نیز «اسلحه» است. (م)

۱۵۵. *Eke* «از انگلیسی میانه به‌معنای "وانگهی، به‌علاوه، از آن گذشته" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۵۶. «جمله‌ی مذکور از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۵۷. «لنهن سخن مزاح آمیزش از فصل دوازده (سایکلوپس) را تکرار می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴) و منظورش این است که آن لحظه برای او نزدیک است، لحظه‌ای که منتظر است نوبت او شود. (م)

متن بعد از پی‌نوشت شماره‌ی ۶۵۵ از همان فصل را بخوانید.
 ۱۵۸. Tofore «یعنی "در برابر" یا "در نگرگاه". دو گزیده از متن *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) را با هم ترکیب کرده است: "سلحشوری که پیش او ایستاد" و "در نگرگاه [در برابر] تجسد خدایمان".» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)
 ۱۵۹. کلمه‌ی «اینک» مطابق با متن اصلی برجسته شده است. (م)
 عبارت «با التذاذ کامل» از «کتاب سِر جان مندویل (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۶۰. بخش دوم جمله «از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۶۱. «به سلامتی هردو ایشان» از «کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۶۲. «برگرفته از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱): "بس خوب بود به حیث بدن."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۶۳. فحوا و شیوه‌ی بیان «از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۴)

۱۶۴. «از کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) در رثای لانسلاط.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۵)

۱۶۵. Minion service «واژه‌ی minion در ابراز علاقه‌ای وافر به یکی به‌طور حشو استفاده می‌شود. در این متن شبیه به *yeoman service* به معنای "خدمتی خوب و صادقانه" و یا "جان‌فشانی" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۵)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴۵ از همین فصل را بخوانید.
 ۱۶۶. همگونی آغازین واژه‌ها با متن اصلی هماهنگ است و یعنی «برای رنج و اندوه زن در حال زایمان باحیرت نگران است.» (م)

۱۶۷. «از متن ترجمه‌ی لرد جولیانا برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles*.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۵)

۱۶۸. «برگرفته از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles*.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۵)

۱۶۹. عبارت «به دیگر سخن» از «متن کتاب *The History of King Richard III* اثر سِر تامس مور (۱۴۷۸-۱۵۳۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۵)

۱۷۰. «منظور، بیمارستان مادر میزری کوردیاست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۴۵)

«مرسیابل» یعنی «دل‌رحم، دلسوز.» (همان‌جا)

بی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۷۱. «شخصیت داستانی لینچ نخستین بار در رمان چهره... حضور می‌یابد و الگوی واقعی او، وینسنت کاسگریو (۱۸۷۷-۱۹۲۶) است، دوست نزدیک جوئیس از زمان تحصیل‌شان در مدرسه‌ی بلوِدر و بعد در کالج. کاسگریو به دانشکده‌ی پزشکی می‌رود و مدتی درس می‌خواند، ولی تحصیلاتش را به پایان نمی‌رساند و پس از چند سال زندگی در دابلن به لندن می‌رود. در سال ۱۹۲۶، جسدش را در رودخانه‌ی تیمز پیدا می‌کنند. ظاهراً خودکشی کرده است.» (المن، ۱۹۸۳: ۶۳)

«در اوت ۱۹۰۹، هنگام بازگشتِ جوئیس به دابلن و پس از تلاش ناموفقش برای چاپ مجموعه‌داستان دابلنی‌ها، کاسگریو به جوئیس خبر می‌دهد که در سال ۱۹۰۴، همان زمان که نورا با جوئیس رابطه‌ی عاشقانه داشته، او هم با نورا سرویسری داشته است. جوئیس با شنیدن این خبر از حسودی به خشم می‌آید و اعتمادش را به زنش کاملاً از دست می‌دهد. عاقبت، با دخالت خونسردانه‌ی جی اف بایرن، کرنلی در رمان، جوئیس متقاعد می‌شود که نورا بی‌گناه است و کاسگریو دروغ گفته است.» (المن، ۱۹۸۳: ۲۷۹-۲۸۱)

۱۷۲. «شخصیت داستانی ویلیام مَدِن براساس شخصیتی واقعی به نام تامس جی مَدِن (۱۸۸۰-۱۹۲۷)، هم‌دانشگاهی جوئیس، ساخته شده است. او نخستین شخصی بود که اسمش را در دفتر اسامی کارمندان بیمارستان خیابان هالس به ایرلندی می‌نوشت. مَدِن از ۱ ژوئیه تا ۵ سپتامبر ۱۹۰۳ کارمند آن بیمارستان بوده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۷۳. آلبا (Alba) «نام ایرلندی اسکاتلند است. آلبا لونگا (Alba Longa) شهری است باستانی در ایتالیا، کهن‌ترین شهر در لاتیم، واقع در ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی رُم.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۷۴. شخصیت داستانی کراترز (Cratthers) «از روی شخصیتی واقعی به نام رابرت کراترز (۱۸۷۹-۱۹۴۰) ساخته شده است. دکتر رابرت کراترز، متولد و دانش‌آموخته‌ی اسکاتلند، از ۲۶ اوت تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۳ در بیمارستان خیابان هالس به طبابت مشغول بوده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۷۵. «Mien به معنای "صورت" (لقا) و Frere به معنای "مبلغ و راهب" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

«در فصل پروتیوس، استیون به کلاهش به‌عنوان "کلاه هملتی‌ام" اشاره می‌کند. اما شباهت کلاهش به نوعی شاپوری روحانی سبب می‌شود که برخی از مردم او را "کشیش" بنامند. در این‌جا هم او "لقایی همانند راهبان دارد" و نزدیک به پایان فصل یکی فکر می‌کند یا می‌گوید، "خدا، این کشیش مست را بین داره از زایشگاه بیرون می‌آد... کمی بعد، او را "کشیش استیو" می‌خوانند و باری دیگر، در آغاز فصل بعد، دو سرباز بریتانیایی با لحنی تمسخرآمیز او را "کشیش" می‌نامند.» (هانت، ۲۰۱۱)

۱۷۶. Clepe یعنی «نامیدن یا لقب دادن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

شخصیت داستانی کاستلو «براساس شخصیتی واقعی به نام فرانسیس اکسویور کاستلو (۱۸۸۱-۱۹۴۶)، دکتری دابلنی و داماد سِر اندرو هورن، ساخته شده است. کاستلو هم در کالج بلوودر درس خوانده است. در ایرلند، روی بخش اول اسم یا کلمه تأکید گذاشته می‌شود نه دوم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۷۷. To gest «یعنی "با طول و تفصیل حکایتی را تعریف کردن" و Long of معنای "به‌خاطر" یا "از برای" می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۷۸. Reserved «یعنی "به‌استثنای" و از متن کتاب *Gouvernor* نوشته‌ی سِر تامس الیوت (ح ۱۴۹۰-۱۵۴۶) وام گرفته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۷۹. جمله‌ی پیرو «از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۸۰. عبارت «وعده داده بود به مشرف شدن» از «متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۸۱. Avow «به‌معنای "قول دادن یا میثاق" است و این جمله از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۶)

۱۸۲. «تسکین یافت» (Becalmed) «از متن کتاب *A Report of the Truth of the Fight about the Isles of Azores* نوشته‌ی سِر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)

۱۸۳. این عبارت دو کلمه‌ای را «از اثری با نام *On the Study of Words* نوشته‌ی آر سی ترنج (۱۸۸۶-۱۸۰۷) وام گرفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)

۱۸۴. این جمله را «از ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از اثری با نام *Plutarch's Lives* وام گرفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)

۱۸۵. Red «منسوخ است» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۴۱۲) و «شکلی از فعل *rede* به‌معنای "راهنمایی کردن" یا "اداره کردن" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)

درباره‌ی کلمه‌ی منسوخ Ruth (تحنن یا دلسوزی) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰ از همین فصل را بخوانید.

۱۸۶. منظور، بلوم است که می‌شنود «آن‌ها "در مخالفت با یکدیگر اظهار نظر و جروبحث می‌کنند." Aresouns یعنی "جروبحث، مکابره" و Gen از انگلیسی میانه است به‌معنای "علیه"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷) که به «تقیض» ترجمه شد. (م)

۱۸۷. «برگرفته از متن کتاب *Anatomy of Melancholy* نوشته‌ی رابرت برتن (۱۵۷۷-۱۶۴۰)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)

۱۸۸. «البانا» به‌معنای «دابلن» است. (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)

۱۸۹. «عزیمت نموده» «یعنی "مُرده" و از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)
۱۹۰. کل عبارت «از متن کتاب *The History of King Richard III* اثر سِر تامس مور اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷)
۱۹۱. Leech یعنی «طیب.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷) «*Pothercary* قسمی از *apothecary* به معنای "دواساز و دوافروش" است» (همان‌جا) و هر دو منسوخ و قدیمی‌اند. (م)
۱۹۲. «ساختار جمله از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* است. در این جا آیه‌ی ۱:۱ از کتاب پیدایش را که می‌گوید: "در آغاز خدا آسمان را آفرید و زمین را" با آیه‌ی ۳:۱۶ که خدا حوا را تنبیه می‌کند و می‌گوید: "تو باید در اندوه فرزند بیآوری" ادغام می‌کند. عبارت "این پندار" هم از ترجمه‌ی برنرز است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۷-۷۴۸)
۱۹۳. «از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸)
۱۹۴. واژه‌ی *conscience* «یعنی "عذاب وجدان؛ ناراحتی وجدان" و از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است. کل جمله‌ی آخر به این معناست: "دلش نمی‌خواست که زن بمیرد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸)
۱۹۵. عبارت «تردید داشتند که» از «متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸)
۱۹۶. عبارت «اینک اداره می‌شود جهان با اهریمن واقعی» از «متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸)
۱۹۷. *Howbeit* «یعنی "با این‌همه" یا "معهدا" و از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸)
۱۹۸. «از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸)
۱۹۹. «در انگلستان، قانونی وضع کردند و طی آن، سقط جنین را جرم انگاشتند. این قانون زمانی تصویب شد که کسی از سقط جنین به‌عنوان راه‌حل درمانی آگاهی نداشت، اساساً به‌دلیل نبودِ داروی بی‌هوشی و احتمال ابتلا به عفونت‌های کشنده. قانون مذکور هیچ استثنایی را برنمی‌تابید، حتا راه‌حلی را که برای حفظ زندگی یا سلامت جان مادر ضروری بود. در سال ۱۹۲۹، قانون (حفظ) جان نوزاد در برخی از موقعیت‌های بسیار خاص حفظ جان مادر را مجاز می‌شمرد. این قسمت نیز از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۸-۷۴۹)
۲۰۰. جمله‌ی مذکور «از متن کتاب *Sermons* نوشته‌ی هیو لتیمر (ح ۱۴۷۰-۱۵۵۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۱. Scant «یعنی "خرد، مختصر، اندک" و از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۲. «از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۳. «از دیرباز، کلیسای کاتولیک با سقط جنین مخالف بوده است. در واقع، قانون منع سقط جنین از قرن چهارم وضع شده، اما تا قرن نوزدهم، هیچ سیاست مشروعی برای جلوگیری از این عمل تدبیر نشده بود. [...] اداره‌ی بررسی عقاید ارتدادآمیز از سال ۱۸۶۹ تا ۱۹۰۲، طی وضع مجموعه‌ای از قوانین، منع سقط جنین را، حتا در صورت در خطر بودن جان مادر، تصریح کرد. ناگفته نماند که آموزه‌های کلیسای کاتولیک هم در اجرای این قوانین همواره پابرجا بوده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۴. لنهن لیوان‌های آبجو را با سرعت پر می‌کند تا مبادا از میزان شادی حاضران ذره‌ای کاسته شود. (م)

۲۰۵. «از متن کتاب *Gouvernor* نوشته‌ی سیر تامس الیوت (ح ۱۴۹۰-۱۵۴۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۶. Rede «یعنی "پند و اندرز". Palmer یعنی "زائر" به‌ویژه یکی که از سرزمین مقدس بازگشته باشد و بنابه سنت رایج، شاخه‌ای از خرما یا برگ خرما [palm] را به‌عنوان نشانی از سفر زیارتی‌اش با خود حمل کند. واژه‌ی Bedesman املای دیگر *bedsman* به‌معنای "تسبیح‌گو" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۷. «سینت آلتان آردبراکنی (ح ۶۵۷)، اسقف ایرلندی، به‌خاطر مهربانی‌اش به مستمندان و یتیمان معروف بود. معبد آردبراکن (که جویس به‌اشتباه آردراکن نوشته است) در منطقه‌ی میث واقع است و بنیانگذار آن سینت بریکن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

بنابه حکایتی از مردم آن ناحیه، «در دوره‌ی قحطی ناشی از طاعون، آلتان تا آن‌جا که توانست همه‌ی نوزادان یتیم را پیدا کرد و آن‌ها را به صومعه‌ی خود آورد. از نوک پستان گاوها پستانک‌های زیادی ساخت. آن‌ها را با شیر پر می‌کرد و با دست خود به بچه‌ها شیر می‌داد. بدین ترتیب اسبابی فراهم آورد تا آن موجودات کوچک را از گرسنگی نجات دهد.» (پی دبلوی جویس، ۲۰۱۲: ۵۲۷)

۲۰۸. Let در این‌جا «یعنی "مانع شدن و متوقف کردن" مشتق از *letten*، انگلیسی میانه، و *lettan*، انگلیسی کهن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۴۹)

۲۰۹. «کلامی گفت که از پی می‌آید» از «متن کتاب *Gouvernor* نوشته‌ی سیر تامس الیوت (ح ۱۴۹۰-۱۵۴۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۰. murmur یعنی «اظهار نارضایتی با صدایی آهسته» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰) که به «غروند» ترجمه شد. (م)

«از متن "Parson's Tale" از اثری با نام *Canterbury Tales* نوشته‌ی جفری چاسر (ح ۱۳۴۰-۱۴۰۰) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۱. «به‌عبارت دیگر، بچه که غسل تعمید داده نشده به برزخ می‌رود، اما مادر احتمالاً به دوزخ.»
(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۲. «رحم بر ما» یا «خدا رحم کند بر ما» (gramercy) «مخفف [God] grant us mercy است، برگرفته از متن *Selections from Malory's 'Le Morte d'Arthur'* اثر ای تی مارتین.»
(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۳. «منظور، بچه‌هایی‌اند که احتمال بچه شدن داشته، ولی به‌دلیل جلوگیری از بارداری نطفه‌شان هرگز بسته نشده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰) به‌عبارت دیگر، ارواح بچه‌هایی که خدا بسته شدن نطفه‌شان را «مقدور» کرده، اما ما آن‌ها را «نامقدور» کرده‌ایم. (م)
۲۱۴. «در قرن نوزدهم، استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری ارتکاب گناه برضد روح‌القدس به‌شمار می‌رفت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۵. جمله‌ی «بهترین کلامی که او می‌توانست درباره‌ی او داشته باشد» از «متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

تحت‌اللفظی بودن ترجمه‌ی برنرز به متن فارسی منتقل شده است. (م)
۲۱۶. *To dishonest* «یعنی "ملوث یا لکه‌دار کردن عفت و آبروی کسی" و کل جمله از متن *Commentary on the Seven Penitential Psalms* نوشته‌ی سینت جان فیشر (۱۴۶۹-۱۵۳۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۷. *leman* یعنی «جانان، معشوق» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۵۳) که در فصل دو (نستور) آمده است.
(م)

«جوئیس برای این فصل، کلمه‌ی مذکور را از متن *History of Scotland* نوشته‌ی رافائل هالینشِد (۱۵۲۹-۱۵۸۰) وام گرفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۰)

۲۱۸. «برگرفته از متن ترجمه‌ی جان فلوریو از اثری با نام *Essays* نوشته‌ی میشل دو فوتاین.»
(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)

۲۱۹. *Spleen* «یعنی "هوس ناگهانی" و *Lustihead* یعنی "شبق" [آرزومندی شدید به مقاربت، شهوت]. این جمله از متن *History of Scotland* نوشته‌ی رافائل هالینشِد (۱۵۲۹-۱۵۸۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)

۲۲۰. «از آهنگی با نام "دانشجویان پزشکی" سروده‌ی گوگرتی است: "اسب تک‌شاخ ظاهر می‌شود/ فقط هر هزارسال یک بار می‌تواند شاخ‌دار شود."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)
می‌دانیم که الگوی شخصیت داستانی ملکی یا باک مالگن شخصیتی واقعی به نام آلیور گوگرتی، دوست دوره‌ی جوانی جوئیس، است. (م)

۲۲۱. *The other* «در انگلیسی قدیمی‌تر استفاده می‌شد. احتمالاً اسم جمع است و معنای "دیگران" یا "بقیه" می‌دهد» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۱) که به «آن چند دیگر» ترجمه شد. (م)

۲۲۲. «از ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از اثری با نام *Plutarch's Lives* اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)
۲۲۳. *To malice* «به معنای "بی‌آبرو کردن" [بی‌عرض نمودن] از ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از اثری با نام *Plutarch's Lives* اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)
۲۲۴. *Engine* «یعنی "آلت مردانه" و *Saint Foutin* تحریف‌شده‌ی نام نخستین اسقفِ لینوس، *St Pothinus* (۸۷-۱۷۷) است. "فوتینوس" از ترکیب اسم سینت پوتینوس با دشنام *foutre* (فرانسوی به معنای "گاییدن") ساخته شده است. پوتینوس در سراسر جنوب فرانسه با این نام معروف بود. در پراوانس (پرونس) سینت فوتین را در مراسمی که عناصر شرک‌آمیز داشت، به‌عنوان خدای باروری فالوسی گرامی می‌داشتند.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)
۲۲۵. «این جمله از متن *History of Scotland* نوشته‌ی رافائل هالینشید (۱۵۲۹-۱۵۸۰) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)
۲۲۶. *Jocundly* «به معنای "با خوشحالی، محظوظ" از متن ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از اثری با نام *Plutarch's Lives* اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۱)
۲۲۷. «از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۲)
۲۲۸. *To bewray* «به معنای "آشکار یا علنی کردن" از متن ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از اثری با نام *Plutarch's Lives* اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۲)
۲۲۹. *Law of canons* «یا قانون کلیسا به فرمان پاپ و مطابق با احکام شوراها تثبیت شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۲)
۲۳۰. *Lilith* «عبری و در فرهنگ عامه‌ی یهودیان به معنای "عجوزه‌ی شب؛ ماده‌اهریمن یا شیطان" است و به اعتقاد آن‌ها اولین زن حضرت آدم. لیلیث سعی می‌کند همه‌ی نوزادان تازه‌متولدشده را بکشد. در برخی از اسطوره‌های دین یهود، لیلیث با روح جداافتاده‌ی بادی از بابل که نام آن هم لیلیث است، ادغام شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۲)
۲۳۱. درباره‌ی «حکایت باردار شدن از باد» یا «آبستنی ایجادشده از بادِ بذره‌های روشنایی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۲۳۲. «از شعری است که استیون در فصل سه (پروتیوس) ساخته است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۲)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۷ و ۲۹۸ از همان فصل را بخوانید.
۲۳۳. درباره‌ی ورجیل و «تأثیر غرب» و بارداری از زفیروس پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۲۳۴. «مه‌گل» (*Moonflower*) «یا بابونه‌ی گاوی است یا گیاه خزنده‌ای از خانواده‌ی نیلوفران. در قصه‌ی مکرر عامیانه‌ای، زنی به درمان‌های جادوگری روی می‌آورد تا باردار شود، مثلاً خوردن غذایی خاص یا حتا نوعی گل.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۵۲)

۲۳۵. باری دیگر «An» منسوخ است به معنای «اگر» یا «هرگاه» آمده است» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۷۲) که به «ار» ترجمه شد. (م)

در این پاساژ، استیون درباری قانون کلیسا در منع کردن سقط جنین و لیلیث حرف می‌زند و سپس اشکال مختلف باردار شدن زن را برمی‌شمرد. (م)

۲۳۶. *Effecto secuto* «لاتین است به معنای "موفقیت به دنبال می‌آید."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۲)

۲۳۷. «ابن رشد در رساله‌ی پزشکی‌اش با نام کلیات، یک مورد از باردار شدن زنی را در حمام با مایع منی مردی که در همان آب حمام کرده، مطرح می‌کند. قصه‌ی مذکور از کلیات به نوشته‌های پزشکان سرزمین غرب راه یافت و چندین فصل را به خود اختصاص داد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۲)

درباره‌ی «ابن رشد» و «ابن میمون» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۲۳۸. «براساس کتاب تولد جانوران نوشته‌ی ارسطو، روح انسان هنگام لقاح حضور بالقوه دارد، ولی فقط زمانی حلول می‌یابد که جنین شکل گرفته باشد. خوانندگان بعدی ارسطو نظر او را این‌گونه تفسیر کردند که در جنین نر، روح چهل روز و در جنین ماده، هشتاد روز پس از لقاح به هستی وارد می‌شود. نظریه‌ی ارسطو و پیروانش درباره‌ی زمان حلول روح در جسم قرن‌ها مورد قبول بود، اما اعتقاد کلیسا همیشه این‌گونه بود: "هرکس چیزی را نابود کند که قرار است انسان شود، زندگی یک انسان را نابود کرده است."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۲-۷۵۳) یعنی از بین بردن جنین را از همان بدو بسته شدن نطفه‌اش قتل نفس به‌شمار می‌آورد. (م)

۲۳۹. «منظور از "مادر مقدس ما" کلیسای کاتولیک است که با مریم باکره معرفی می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۰. Dam «یعنی "مادر" (انسان) و معمولاً با تحقیر.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

درباره‌ی قانون کلیسای کاتولیک و پیشگیری از بارداری و مرگ مادر یا نوزاد پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱ از فصل هشت (لستریگون‌ها) و ۱۹۹ از همین فصل را بخوانید.

«این جمله از اثری با نام *The countess of Pembroke's Arcadia* نوشته‌ی سر فیلیپ سیدنی (۱۵۵۴-۱۵۸۶) اقتباس شده است. واژه‌ی حیوانی در معنای طبیعی [عادی] استفاده شده است.» (همان‌جا)

۲۴۱. منظور، «پاپ است و "مهر ماهیگیر" حلقه‌ای است که پاپ در انگشت می‌کند. حلقه‌ی پاپ تصویر وسیله‌ای را بر خود دارد که سینت پتر یا پطرس در قایقش برای ماهیگیری استفاده می‌کرده است. پتر - نخستین پاپ - ماهیگیر بوده و عیسی به او و برادرش گفته است: "دنبال من بیایید و من از شما گیرنده‌ی انسان می‌سازم." (متی، ۱۹: ۴)» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۳) به عبارت دیگر، آن‌ها را دعوت می‌کند تا به او ایمان آورند و نخستین حواریون او باشند. به جای گرفتن ماهی در دریا، با اشاعه‌ی پیام خدا قلب انسان‌ها را به دست آورند و آن‌ها را رستگار سازند. (م)

۲۴۲. «نام پيتر از كلمه‌ی يونانی پطروس (Petrus) به معنای "صخره" است که خود ترجمه‌ی لقب آرامی [از زبان‌های سامی که عیسی و پیروانش به آن تکلم می‌کردند] Capha به همان معنای "صخره" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۳. They که به «آن» ترجمه شد (م) «می‌تواند در این جا معنای *the* بدهد. معنای اولیه‌ی *bachelor* می‌شود "سلحشوری جوان" که به اندازه‌ی کافی بنده ندارد و به سنی نرسیده تا علامت و نشان خود را به نمایش بگذارد. پس باید پرچم دیگری را دنبال کند؛ تازه‌واردی در ارتش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۴. To jeopard «به معنای "به خطر انداختن" از متن کتاب *Le Morte d' Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۵. «از متن زندگی سینت کاتبرت، اثر الفریک (ح ۹۵۵-۱۰۱۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۶. «از متن ترجمه‌ی برنرز (ح ۱۴۶۷-۱۵۳۲) از اثری با نام *Froissart's Chronicles* است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۷. «برگرفته از متن ترجمه‌ی جان فلوریو از اثری با نام *Essays* نوشته‌ی میشل دو فونتاین.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

۲۴۸. Deliverly «یعنی "رندانه" و از متن کتاب *The Second Voyage of Frobisher* نوشته‌ی ریچارد هکلویٹ (۱۵۵۳-۱۶۱۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴)

۲۴۹. «از متن کتاب *Le Morte d' Artur* نوشته‌ی مالوری (ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۳)

براساس فرهنگ‌نامه‌ی وبستر، «پاردی» (*pardy*) «نوعی سوگند است» مانند «به‌خدا» و در این جا منظور، خود «بلوم است؛ پاردمانند به معنای "شبیبه عیسی"». (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۵)

۲۵۰. «از ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از *Plutarch's Lives* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴)

۲۵۱. گیفرد درباره‌ی این جمله می‌نویسد: «شکل تغییر یافته‌ی این آیه‌ی انجیل سلیمان نبی است (۱۷:۱۹) که می‌گوید: "آن که به بیچارگان محبت کند، به خدا قرض می‌دهد (و خدا در جایی به او پس خواهد داد.)"» (۱۹۸۹: ۲۷)

در این باره پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۴ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

وقتی بلوم مرگ مادر و نجات بچه را به نفع کلیسا تفسیر می‌کند و در لفافه می‌گوید که کلیسا هم از کفن و دفن مادر و هم از غسل تعمید بچه در آمد کسب می‌کند، استیون جمله‌ی تحریف‌شده‌ی انجیل سلیمان نبی را به زبان می‌آورد و می‌گوید، بدین ترتیب، کلیسا «از بیچارگان می‌دزد.» (م)

۲۵۲. Eftsoon «یعنی "بلافاصله" یا "در آنیه" و کل جمله از ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از اثری با نام *Plutarch's Lives* اقتباس شده است. در متن نورث، عبارت *true soon* آمده؛

جویس در یادداشت‌هایش نوشته: right soon و بعد آن را به eftsoon تغییر داده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴)

۲۵۳. Passing «یعنی "خیلی" یا "به‌غایت" و Grave یعنی "جدی، نه خندان یا شوخ". Maugre به‌معنای "برکامه؛ علی‌رغم" و خود جمله از متن کتاب *Sir John Mandeville* (ح قرن ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴)

۲۵۴. On live «شکل دیگری از alive است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴) که به "زیست" ترجمه شد. (م)

۲۵۵. «چنین تیره است طالع» از «متن *Reliquiæ Wottonianæ* نوشته‌ی سر هنری واتن (۱۵۶۳-۱۶۳۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴) البته واتن قبل از «چنین تیره است طالع» نقطه گذاشته است. (م)

۲۵۶. عبارت «اختر شوم» از «متن ترجمه‌ی تامس نورث (ح ۱۵۳۵-۱۶۰۱) از کتاب *Plutarch's Lives* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴) واژه‌ای منسوخ است به‌معنای «اقبال» یا «اختر». (م)

۲۵۷. Corselet «جامه‌ای است بدون آستین که نیمی از تن را می‌پوشاند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴) آن نیم‌تنه را مالی برای رودی، پسر مرده‌اش، بافته است. «اشاره‌های متعدد به نیم‌تنه‌ی مذکور، رودی را در وضعیت گوسفند قربانی قرار می‌دهد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۰)

۲۵۸. akeled «به‌معنای "سرما" یا "زمهریر" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴)

۲۵۹. جمله‌ی داخل پرانتز «از متن *History of Scotland* نوشته‌ی رافائل هالینشید (۱۵۲۹-۱۵۸۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۴)

۲۶۰. «خناق بگرفت» به‌معنای «خفقان گرفت» (برابرنهاد shut up) «از اثری با نام *The countess of Pembroke's Arcadia* نوشته‌ی سر فیلیپ سیدنی (۱۵۵۴-۱۵۸۶) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۵)

۲۶۱. Forepassed منسوخ است «به‌معنای "قبلاً طی شده" و از کتاب *History of the World* نوشته‌ی سر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۵)

۲۶۲. Gentle «یعنی "اصیل" و "فرزند پسری از چنان دلیری اصیل" از متن *The boke Named the Gouvernor* نوشته‌ی سر تامس الیوت (ح ۱۴۹۰-۱۵۴۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۵)

۲۶۳. Of real parts «یعنی "با ظرفیت یا قابلیت راستین" و از *Life of Philip Sidney* اثر سر فالک گرویل (۱۵۵۴-۱۶۲۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۵)

«به‌شمار می‌آوردند» از «اثری است با نام *Life of Philip Sidney* نوشته‌ی سر فالک گرویل (۱۵۵۴-۱۶۲۸) است.» (همان‌جا)

۲۶۴. «وی در بی‌بندوباری می‌زیست» به‌گفته‌ی کایبرد، «مانند پسر اسراف‌کار در حکایتی از لوقاست: ۱۵:۱۳» (۲۰۱۱: ۱۱۰۵)

جمله‌ی «دارایی‌اش را با زنان فاحشه ضایع می‌کرد» از «اثری با نام *Sermons* نوشته‌ی جان ویکلیف اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۵)

بی‌بهره بودن بلوم از داشتن فرزند پسر در او محبت پدران‌هی ترحم‌انگیزی نسبت به استیون ایجاد می‌کند و تأسّف می‌خورد به حال او که زندگی‌اش را با فسق و فجور تباه می‌سازد. «(بلا‌مایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۰)

«در این جا، پیوند میان رودی مرده با استیونی که هنوز قابل نجات دادن است، نخستین بار و آشکارا مطرح می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۵)

۲۶۵. «آغاز سومین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۲)
«از این پاره تا چند پاراگراف بعدی سبک رویدادشمار دوره‌ی الیزابت را به‌کار برده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۵)

«این جمله گویای آن است که استیون پول نوشیدنی همه‌ی حاضران در آن اتاق را حساب می‌کند، همان‌طور که تمام روز این کار را کرده است. [پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۳ از همین فصل را بخوانید.] در پیش‌نویس این فصل، جویس طرح انواع احتمالاتِ نشستن حاضران دور میز را کشیده و در همه‌ی طرح‌ها، استیون صدر میز نشسته است. در طرح نهایی، صندلی روبه‌روی استیون خالی است و از پایین و در جهت عقربه‌های ساعت، به‌ترتیب، مَدَن، کاستلو، کراترز، لینچ، بِن، دیکسن، گوگرتی (در این دیاگرام، جویس اسم گوگرتی را به‌جای مالگن نوشته) و سرانجام لهنن. طبق گفته‌ی پرستاری که کمی بعد از ۱۹۰۴ در آن بیمارستان مشغول کار شده است، اتاق مذکور میزی با گنجایش نشستن پانزده نفر دور آن داشته است.» (همان‌جا)

۲۶۶. «مصرعی از آهنگِ "بدرود، عشق من" (ح ۱۶۰۰) از دوره‌ی الیزابت است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۳۸۸) کلمه‌ی *more* را به‌شکل قدیمی و کوتاه‌شده‌ی *mo* نوشته است، از این‌رو، آن را «بیش» ترجمه کرده‌ام. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۶ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۲۶۷. «هنوز با جدیت در حرکت بود» از «متن *History of Scotland* نوشته‌ی رافائل هالینشید (۱۵۲۹-۱۵۸۰) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶)

در این پاساژ استیون مشغول پر کردن جام‌های افراد دور میز است و اگر آن فردی که از او محتاط‌تر است، مداخله نمی‌کرد، هیچ جامی خالی نمی‌ماند. (م)

۲۶۸. *The Vicar of Christ* «یکی از القاب پاپ است به‌عنوان نائب عیسی روی زمین. *The Vicar of Bray* آن‌گی است از قرن هفدهم درباره‌ی کشیشی ناصالح که به هر کلیسا یا شاهی که در قدرت است، سوگند وفاداری یاد می‌کند. به‌قول سایمن الّین (ح ۱۵۴۰-۱۵۸۸)، کشیش یا نائب بری (دهکده‌ای انگلیسی در برکش) مدعی شده که دو بار کاتولیک و دو بار پروتستان شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶)

۲۶۹. «گفتا» (Quod) «از انگلیسی میانه، مشتق از *quoth* به معنای "گفت" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶) و Mazer یعنی «پیاله یا جام چوبی» (همان‌جا) که با «ساتگین» به معنای «پیاله» جایگزین شد. (م) «نقیضه‌ای از کلام عیسی در شام آخر است درباری مراسم نان و شراب: "عیسی نان را برداشت، آن را متبرک و تکه‌تکه کرد، به حواریون داد و گفت: بردارید. این جسم من است. سپس جام شراب را برداشت، سپاس گفت خدا را و فرمود: از این بنوشید که این خون من است..."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶)

۲۷۰. «از متن *Voyages* نوشته‌ی ریچارد هکلویُت (۱۵۵۳-۱۶۱۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶)

۲۷۱. منظور از «کسری از نان» (Fraction of bread) «برش‌های نانی است که در مراسم عشای ربانی میان نیایش‌کنندگان تقسیم می‌کنند. از انجیل متی، ۴:۴ در شاه جیمز: "انسان نباید محض نان بزید، بلکه محض هر کلمه‌ای که از دهان عیسی خارج شده است."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶)

«استیون جمله‌ی انجیل را تحریف می‌کند تا نتیجه بگیرد که الکل از غذا مهم‌تر است. در فینگنز و یک هم این ایده بارها تکرار می‌شود و در مواردی گینس (Guinness) را به جنس (Genesis) یا سفر پیدایش) ربط می‌دهد. در فصل هفت (ایولس) نیز لنه‌ن همین بازی را با دو کلمه‌ی مذکور انجام می‌دهد و می‌گوید: "نیاکان قدیمی ما، آن‌طور که در اولین فصل کتاب گینس می‌خوانیم، خواهان جوی رونده بودند."» (هانت، ۲۰۱۲)

۲۷۲. Afeared کلمه‌ای منسوخ است که به «خائف» به معنای «بیمناک» ترجمه شد. (م)

۲۷۳. منظور از «سکه‌های خراج» در این‌جا «حقوقی است که استیون از آقای دیسی دریافت کرده است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۶) به‌نشانه‌ی قدردانی از کارش. (م)

«سکه‌های خراج» یعنی «سکه‌ای که برای پرداخت مالیات صرف می‌شود.» (هانت، ۲۰۱۲)

منظور از «اسکناس‌های زرگر» (Goldsmiths' notes) «پول‌های کاغذی است و از آن‌جا که تا قرن هجدهم، تاجران نقش بانک‌ها را داشتند، به پول کاغذی "اسکناس زرگران" می‌گفتند.» (همان‌جا)

«استیون این داستان را کمی قبل‌تر هم به لنه‌ن می‌گوید [متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۹ از فصل ۹ (اسکلا و کریدس)] و مدعی است که با فروش قطعه شعری آن پول را کسب کرده است.» (همان‌جا)

«واقعیت این است که در فصل دو، آقای دیسی حقوق ماهیانه‌ای برابر با سه پوند و دوازده شیلینگ به او می‌پردازد [پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶]، اما قبل از آن هم مقدار نامشخصی پول دارد، زیرا در فصل یک (تلماکس) دو پنی بابت یک پاینت شیر به مالگن می‌پردازد (متن پیش از پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۳). در فصل ۹ (تلماکس) تخمین می‌زند که پس از ترک دفتر روزنامه و رفتن به بار در فصل شش (هی‌دیز) چند شیلینگ برای جمع روزنامه‌نگاران خرج کرده است [متن بعد از پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۱]. هزینه‌ی مؤید دیگرش عبارتند از ۴ پنس بابت بلیت قطار از دالکی و ۱ شیلینگ بابت تلگرافی که برای مالگن فرستاده است. با این حساب، اگر ۲ پوند و ۱۹ شیلینگ برایش مانده، می‌توان گفت که تا آن لحظه ۱۳

شیلینگ خرج کرده است که بیشتر آن باید برای مشروب خودش و دیگران صرف شده باشد.» (بک و هارت، ۲۰۰۶: ۳)

۲۷۴. «از اثری با نام *A Report of the Truth of the Fight about the Isles of Azores*

نوشته‌ی سر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

۲۷۵. «از اثری با نام *Confessions of an English Opium-Eater* (۱۸۲۲) نوشته‌ی تامس

کوینسی (۱۷۸۵-۱۸۵۹) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

۲۷۶. به‌گفته‌ی تورنتین «بلیک در ۶ ماه مه ۱۸۰۰ در نامه‌ای که برای ویلیام هیلی فرستاده، نوشته

است: "ویرانه‌های امروز قصرهایی در بهشت جاودان می‌سازند."» (۱۹۶۸: ۲۹)

شرح بیشتر درباره‌ی «ویرانه‌های زمان قصرهایی در جاودانگی می‌سازند» را در پی‌نوشت شماره‌ی

۵ از فصل دو (نستور) بخوانید.

۲۷۷. عبارت «برای رُز بالای چلیپای زمان» در واقع، «عنوان اولین شعر در مجموعه‌اشعار بیتس

با نام *The Rose* است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

۲۷۸. «از یوحنا، ۱:۱۴، "و کلمه جسم را ساخت، و در میان ما ساکن شد" و نیز از متی، ۲۴:۳۵

در جیمز: "زمین و آسمان درمی‌گذرند [می‌میرند] اما کلام من در نمی‌گذرد."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

منظور از «کلمه» در این‌جا «خواست و اراده‌ی کردگار» است که در زهدان به جسم تبدیل می‌شود

و به همین دلیل، با مرگ جسم نمی‌میرد، بلکه به الوهیت باز می‌گردد. (م)

۲۷۹. یعنی «بازگشت همه به سوی اوست.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۶۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۶ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۲۸۰. «از متن اثری با نام *A Brief Character of the Low Countries* نوشته‌ی اون فلتن (ح

۱۶۰۲-۱۶۷۷) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

۲۸۱. «یعنی "گذاشت جسم منجی مان، شفابخش و شبان را در رحمش". *Aventry* مشتق از

eventrer فرانسوی به معنای "درون رجم گذاشتن" است. *Corse* یعنی "موجودی زنده" یا "جسد" و

herd یعنی "چوپان" یا "شبان". جمله‌ی مذکور از متن کتاب *Le Morte d'Arthur* نوشته‌ی مالوری

(ح ۱۴۱۵-۱۴۷۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

درباره‌ی «رهایی‌بخش یا منجی» (*Agenbuyer*) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۴ از فصل نه (اسکلا و

کریدس) را بخوانید.

۲۸۲. درباره‌ی «مادر مقتدر ما» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۲۸۳. «مادر، گرامی‌ترین» شکلی است «از "باکره، گرامی‌ترین" که یکی از القاب مریم باکره

است از نیایش‌نامه‌ی لورتو.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

درباره‌ی «القاب مریم باکره» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۰ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید.

۲۸۴. عبارت مذکور «لاتین است به معنای "شفاعت قدرتمند مادر خدا [عیسی]". در این جا، جویس به مفهوم الهیاتی "قدرت شفاعت" مریم بعد از عروجش اشاره دارد. در واقع، مفهوم الهیاتی مذکور از قدیم‌الایام به سینت برنارد کلرو نسبت داده می‌شود، اما در آثار سینت برنارد دقیقاً با چنین ساختاری یافت نمی‌شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۵۷)

۲۸۵. Grandam یعنی «جده.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۵۸)

«ایده‌ی مریم به‌عنوان دومین حوا - و مقدس‌تر - نزد بسیاری از پدران کلیسا مانند آگوستین (۳۵۴-۴۳۰) پذیرفته شده است. متنی که ظاهراً استیون به آن ارجاع می‌دهد نوشته‌ی آگوستین نیست، بلکه شبه آگوستین است (گرچه این متن در سرتاسر قرن نوزدهم به او نسبت داده می‌شد). آگوستین مدعی است که مریم از طریق فیض الهی مادر زندگان شد: "مریم مملو شد از فیض الهی و حوا خالی شد از گناه. لعن حوا به بخشایش مریم بدل گشت. [...] حوا خالق گناه است. مریم خالق شایستگی." واژه‌ی "جده" (grandam) از متن اثری با نام *Essays of Elia* نوشته‌ی چارلز لم (۱۷۷۵-۱۸۳۴) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۲۸۶. Anastomosis «به معنای "ارتباط داخلی میان دو لوله، کانال، یا شاخه‌های متمایز از هر نوع، توسط شاخه‌ی پیونددهنده" است و یادآور تصویری که استیون در فصل سه (پروتیوس) به آن فکر می‌کند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۵۸) آن‌جا که می‌خوانیم «بند ناف همه متصل به بند ناف‌های پیشینیان» تا حوا. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴ از همان فصل را بخوانید.

۲۸۷. «در میان مردم ایرلند، "بذر، نان و نسل" اصطلاحی است برای اشاره به همه. Pippin بی‌شمار انواع سیب‌های بیابانی گفته می‌شود» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۵۸) که به «دو گندم» ترجمه شد. استیون «نان» را به «نژاد» تغییر داده است. (م)

«حوای نخستین که ما از طریق زنجیره‌ای از بند ناف به او متصلیم، ما را به یک سیب [دو گندم] بفروخت. اما بانوی ما، حوای دوم، به ما منجی بشر را اعطا کرد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۰)

۲۸۸. استیون در ادامه‌ی موعظه‌اش دو حالت را بررسی می‌کند، یا «مریم باکره عیسی را به خدایی می‌شناخت، که در این حالت، وی دختر پسر خود بود [در دین کاتولیک همه‌ی ابناء بشر فرزندان عیسی هستند] و یا او را به خدایی نمی‌شناخت، پس در انکار او با سینت پیتر (پطرس) همراه شده بود؛ زیرا حضرت عیسی با پدرش گوهر و ذاتی برابر داشت یا هم‌گوهر و هم‌ذات او بود و ذاتی نازل‌تر یا فرودست‌تر از او نداشت.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۰)

۲۸۹. Creature «هم به معنای "خالق" و هم "مخلوق" است. مریم (به‌عنوان فرزند عیسی) مخلوق مخلوق خود است، اما استفاده از 'creature' در هر دو معنا حاکی از آن است که او (به‌عنوان مادر عیسی) تقریباً می‌تواند خالق خلقتش نامیده شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۵۸) چون فرزند او عیسی یا همان خداست، پس او خالق خلقت خود است. (م)

۲۹۰. *Vergine madre figlia di tuo figlio* «ایتالیایی و به معنای "مادر باکره، دختر پسر تو" برگرفته از متن کتاب بهشت دانته (۱XXXIII.) است. عبارت مذکور از زبان سینت برنارد در نیایشش برای مریم از جانب دانته جاری می‌شود. اما به‌گفته‌ی چارلز اس سینگلتن، تضادها - باکره و مادر، دختر و مادر - همه نشانه‌ی "عدم امکان رخداد معجزه‌ی تبدیل کلمه به جسم و جسدپذیری الوهیت" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۸)

۲۹۱. *Picador* (سماک) «لاتین است به معنای "ماهگیر" و منظور پیتر یا پطرس حواری است پیش از پیوستن به حضرت عیسی. طبق انجیل متی، ۲۶: ۶۹-۷۵، پیتر سه بار از این‌که عیسی را به خدایی بشناسد، سر باز زد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۸)

درباره‌ی «یا زن او را بشناخت ... یا نه بشناخت...» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۸ از همین فصل را بخوانید.

۲۹۲. «جمله‌ی "خانه‌ای که جک ساخت" یعنی "زدان" و نیز عنوان شعری کودکانه است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۸)

۲۹۳. درباره‌ی «یوسف یوسه‌کار» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۷ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید. «اشاره به شکی است به جوزف [یا یوسف] و آن رابطه‌ی نامشروع که با مریم داشته است. Demise یعنی "تفویض قدرت مطلق"، زیرا جوزف عملاً سرپیچی می‌کند از خدا برای پذیرفتن قدرت مطلق که پس از ازدواج با مریم کسب می‌کرد: "بنگر که فرشته در خواب بر او ظاهر شد و گفت: جوزف، پسر دیوید، مترس از این‌که در مری، زنت، ورود کنی، زیرا نطفه‌ای که در او بسته می‌شود از روح القدس است." متی: ۱:۲۰» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۸)

۲۹۴. *parceque M. Lè o Taxil nous a dit que qui l'avait mise dans cette fichue position c'è tait le sacrè pigeon, ventre de Dieu* «فرانسوی است به معنای "زیرا آقای لیو تکسیل به ما گفته است، او که مریم را در این وضعیت خفت‌بار گذاشت، کبوتر لعنتی بود."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

شرح بیشتر درباره‌ی نظر لیو تکسیل را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹ و ۱۲۵ از فصل سه (پروتیوس) بخوانید.

۲۹۵. *Entweder* (انتودر) و *Oder* (أدر) دو واژه‌ی «آلمانی‌اند به معنای "یا" و Transsubstantiality از *transubstantiation* همان آموزه‌ای است که قید می‌کند: "نان و شراب مراسم عشای ربانی به جسم و خون عیسی بدل می‌شود، گرچه هم‌چنان ظاهر نان و شراب را حفظ می‌کند."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

درباره‌ی *Consubstantiality* به معنای «هم‌گوهری» (هم‌گوهری پدر و پسر و روح القدس) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۱ از فصل یک (تلماکس) و ۴۸ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید. *Subsubstantiality* «کلمه‌ای ساختگی و همجوآمیز است برای آن‌چه عیسی یقیناً آن نیست»

(همان‌جا) که به «فروهم‌گوهری» ترجمه شد. این کلمه ترکیبی است از هم‌گوهری و فرودست بودن گوهر او. (م)

«استیون می‌گوید که در قلمرو باور مرسوم هم استحاله‌ی ماهیت و گوهر (باور به تبدیل نان و شراب عشای ربانی به گوشت و خون عیسی) در مذهب کاتولیک و هم هم‌ماهیتی و هم‌گوهری (باور به وجود گوشت و خون عیسی در نان و شراب عشای ربانی) در مذهب پروتستان پذیرفته شده است، اما این پذیرفته نیست که آن ماده‌ی فیزیکی (جسم مریم؛ نان و شراب) موجود در تاریخ مذهب در این باور الهیاتی نقشی مهم بازی کند. او به آموزه‌ی لقاح و بارداری پاک مریم حمله می‌کند و آن را غیرطبیعی‌تر از جلوگیری از بارداری نمی‌داند، «بارداری‌ای بدون لذت» به بدی «شکمی بدون بزرگی» است. در این‌جا آن بحثی را که در فصل نه (اسکلا و کرییدس) علیه حضرت مریم آغاز کرده بود، بسط می‌دهد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۶) در این باره متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۰ از همان فصل را بخوانید. ۲۹۶. «اشاره به مریم باکره و زاییدن عیسی است. منظور این است که مریم عذرا بدون آلوده شدن به شهوتی که معمولاً به رابطه‌ی جنسی مرتبط است، باردار شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹) ۲۹۷. «انجیل لوقا مریم عذرا را این‌گونه وصف می‌کند: «بزرگ است با فرزند.» از متن کتاب *Life of Philip Sidney* نوشته‌ی گرویل (۱۵۵۴-۱۶۲۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۵ از همین فصل را بخوانید.

۲۹۸. *To withstand* یعنی «مخالفت ورزیدن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

To withsay یعنی «انکار ورزیدن.» (همان‌جا)

حروف آغازین تک‌تک کلمات این جمله با حرف *w* است که در ترجمه هم این هم‌گونی آغازین رعایت شده است. (م)

۲۹۹. *Dinged* (کوئید) «برگرفته از «آریوپاجیتیکا» (*Areopagitica*) نوشته‌ی جان میلتن

(۱۶۰۸-۱۶۷۴) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

۳۰۰. *Staboo, Stabella* از شعر مستهجن گوگرتی در اثری با نام اشعار و نمایشنامه‌های آلبور

سینت جان گوگرتی است: «موجر، موجر، شراب خوب داری؟/ استبو، استبو! / موجر، موجر، شراب خوب داری؟/ استبو! / موجر، موجر، شراب خوب داری/ درخور سرباز آمده از راین.» (۲۰۰۱: ۸۲۸-۸۳۰)

«در ادامه‌ی شعر می‌خوانیم که چطور سربازی که از راین آمده دختر مهمانخانه‌دار را باردار می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

۳۰۱. *In pod* یعنی «باردار.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)

Put in pot را به «بار گرفتن» به معنای «باردار شدن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۵) ترجمه کردم. (م) دنت معتقد است که «گیفرد به اشتباه آن را اصطلاحی عامیانه از دوره‌ی الیزابت می‌داند.» (۱۹۹۸)

- Almany «کلمه‌ای فرانسوی برای آلمان است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)
۳۰۲. «این بیت در شعر استیو، استیلا وجود ندارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۵۹)
۳۰۳. «در فهرست کارکنان زایشگاه خیابان هالس، اسم پرستار کویگلی ثبت نشده، اما براساس منبع سرشماری سال ۱۹۰۱، پرستاری با نام مری کویگلی در بیمارستان رویال سیتیِ دابلن واقع در خیابان بگت، که نزدیک زایشگاه هالس است، ثبت شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۰۴. Angerly «معادل Angrily از نمایشنامه‌ی شاه جان نوشته‌ی شکسپیر است. (پرده‌ی ششم، صحنه‌ی اول)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۰۵. Hist «حرف نداست برای جلب توجه و امر به سکوت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۰۶. عبارت «و نه بود نامناسب» اقتباسی است «از نمایشنامه‌ی هنری پنجم نوشته‌ی شکسپیر. (پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی اول)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰) به عبارت دیگر، این که به آن‌ها یادآوری می‌کرد که قصدش «حفظ نظم» آن جاست «ناجنا نبود.» (م)
۳۰۷. «از متن *Sermons* نوشته‌ی جان دان (۱۵۷۳-۱۶۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۰۸. «از متن *Characters* نوشته‌ی تامس اُوبری (۱۵۸۱-۱۶۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۰۹. Against «یعنی "با این پیش‌بینی" و منظور از "لرد اندرو" همان سر اندرو هورن است. جمله‌ی مذکور از متن کتاب *Life of Philip Sidney* اثر سِر فالک گرویل (۱۵۵۴-۱۶۲۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۱۰. Jealous «یعنی "به طرزی مظنون مترصد" و از متن کتاب *Life of Philip Sidney* اثر سِر فالک گرویل (۱۵۵۴-۱۶۲۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۱۱. Gasteful یعنی «هایل، وحشتناک.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۱۲. «اعتبار مراقبتش را کاستی بخشید» از «متن اثری با نام *A Report of the Truth of the Fight about the Isles of Azores* نوشته‌ی سِر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
۳۱۳. Sad در این جا، «به معنای "جدی" است. عبارت "سرپرستاری بود باستانی و جدی" از متن *The boke Named the Gouvernor* نوشته‌ی سِر تامس الیوت (ح ۱۴۹۰-۱۵۴۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۰)
- «عبارت "با قیافه‌ی موقر و طرز راه رفتن مسیحی" از متن "آریوپاجیتیکا" (*Areopagitica*) نوشته‌ی جان میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴) اقتباس شده است.» (همان جا)
۳۱۴. Dun «به معنای "تیره‌رنگ" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۱)
۳۱۵. Megrim طبق فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد منسوخ است به معنای «خُلُق افسرده» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۱) که به «داب نژند» ترجمه شد. (م)

واژه‌ی مذکور «از یادداشتی در *Selections from the Best English Authors* نوشته‌ی موريسن (۱۸۴۷-۱۹۳۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱)

۳۱۶. Hortative «یعنی "مسئلت" یا تقاضایی برای "وادار یا تشویق کردن" با اقتباس از متن کتاب *Essays* نوشته‌ی فرانسيس بيکن. منظور از It در این جا Its است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱)

۳۱۷. Incontinently «از اثری با نام *The Faerie Queene* نوشته‌ی ادmond اسپنسر (ح ۱۵۵۲-۱۵۹۹) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱) و به معنای «بی‌درنگ» یا «درحال» است. (م)

Embraided «یعنی "سرزنش شد یا بی‌غاره دید" و از متن کتاب *The boke Named the Gouvernor* نوشته‌ی سير تامس الیوت (ح ۱۴۹۰-۱۵۴۶) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱)

۳۱۸. Reclaim «یعنی "اعتراض کردن بر."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱)

۳۱۹. «هر دو عبارت "گستاخی متمدانه" و "تهدید لاه‌گرایانه" از ترکیبات متضادند. کلمه‌ی blandishment [لاوه‌گرایانه یا چاپلوسانه] از متن ترجمه‌ی جان فلوریو (۱۵۵۳-۱۶۲۵) از اثری با نام *Essays* نوشته‌ی ميشل دو موتینیه (۱۵۳۳-۱۵۹۲) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱)

۳۲۰. Chod «زمان گذشته‌ی فعل *chide* است به معنای "تعییر" یا "ملامت کردن"» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱) و از انگلیسی قدیمی است.

۳۲۱. Murrain «یعنی "مرگامرگی" یا "طاعون" و نیز مرضی در چارپایان.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۱)

۳۲۲. اقتباسی است «از بخش اول نمایشنامه‌ی هنری چهارم اثر شکسپیر.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۲)

در این جا «پانچ کاستلو شروع می‌کند به خواندن شعری مستهجن، اما پرستار کویگلی به آستانه‌ی در می‌آید و آن‌ها را به خویشن‌داری فرامی‌خواند. نگران است که مبادا اندرو هورن از راه برسد و ببیند آشوبی برپاست. دیگران کاستلورا با مستی ملامت می‌کنند» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۰) و هریک ناسزایی به او می‌گویند که شرح برخی از آن‌ها در پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۳۲۳ از همین فصل) آمده است. (م)

۳۲۳. Chuff «آدم پرروی زمخت» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۶۲) که به جلم ترجمه شد. (م)

Thou got in peasestraw «ای که نخودی به دنیا آمده‌ای.» (همان جا)

Losel «آدم بی‌کفایت.» (همان جا)

Chitterling «واژه‌ای اهانت‌بار به معنای "بچه‌ننه" است. Dykedropt اشاره به کسی است که "زیر برغاب یا بندآب عمل آمده" و روی هم‌رفته، قطار اهانت‌ها یادآور بگومگوی میان فالستاف و شاهزاده هال در سراسر بخش اول هنری چهارم است. کلمه‌ی puny [چلغوز] از متن "آریوپاجیتیکا" (*Areopagitica*) نوشته‌ی جان میلتن است.» (همان جا)

۳۲۴. Out of that (اصطلاحی هاپیرنو- انگلیسی به معنای "دست بردار" است. از سوی دیگر، همان مدخل آمده نقش تشدیدکننده دارد و ضرورتاً معنای "فوری" نهاده است. در هر صورت، هردو مثالی که در این جا، به معنای "دست بردار" است که گاهی نقش تشدیدکننده دارد و گاه استهزاء یا عدم باور را می‌رساند.) (اسلُت، ۲۰۲۲: ۹۲)

۳۲۵. «از متن کتاب *The History of King Richard III* اثر سِر تامس مور است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۲)

۳۲۶. Marjoram یا Margerin (مرزنگوش) «نوعی سبزی معطر است که برای اهداف گوناگون دارویی استفاده و تا قرن نوزدهم به عنوان داروی تقویتی مصرف می‌کردند. این عبارت در "To masters Margery Wentworthe" نوشته‌ی جان اسکلتن (ح ۱۴۶۳-۱۵۲۹) آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۲)

۳۲۷. «این پاساژ نقضیه‌ای است از متون جان میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴)، جرمی تیلر (۱۶۱۳-۱۶۶۷) و نیز سر تامس براون (۱۶۰۵-۱۶۸۲).» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۶)

اما اسلُت (۲۰۲۲: ۷۶۲) به جای «براون» نام «هوکر» را در کنار دو نام اول آورده است و خود جویس هم در نامه‌اش به فرنک باجن، به اسم او اشاره می‌کند. (م)

منظور از «مری در اکلز» (*Mary in Eccles*) «ماتر میزری کوردیا (مادر شفقت) بیمارستانی در خیابان اکلز است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۲)

«در این رمان، بارها به ماتر اشاره می‌شود. نخستین بار «باک مالگن در فصل یک (تلماکس) می‌گوید که در این بیمارستان، "آدم‌هایی را می‌بینم که غزل خداحافظی را می‌خوانند..." [متن مربوط به پی‌نوشت ۶۷] و سپس در فصل شش، بلوم ماتر میزری کوردیا و خیابان اکلز را مطرح می‌کند و این‌که خانه‌اش در "آن‌جاست" [پی‌نوشت ۱۶۵] و پیش‌تر در این فصل، به نخستین دیدار دیکسن و بلوم [پی‌نوشت ۹۷] در آن بیمارستان اشاره می‌شود.» (هانت، ۲۰۱۴)

۳۲۸. «عبارت "کدام دلیل بود" از *The Vision of Mirzah* نوشته‌ی جوزف آدیسن (۱۶۲۷-۱۷۱۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۲) و برای تأکید بیشتر بر علت‌جویی، آن را در دو قالب تکرار می‌کند. (م)

«موریسن پانوشتی با این شرح دارد: "نویسندگان دوره‌ی الیزابت معمولاً اولین هجای بسیاری از کلمات را از قلم می‌انداختند و مثلاً *decide* را *cide* یا *because* را *cause* می‌نوشتند."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)

«آهنگ» به «هنگ» با همان معنا ترجمه شد. (م)

۳۲۹. «راهبان و مبلغان بر سر اجرای سه چیز سوگند یاد می‌کردند: "فرمان‌برداری از کلیسا، پاک‌دامنی و سوم، داوطلبانه در فقر زیستن."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)

در این جا، «ستودان» در معنای «گور و مقبره» آمده است. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۱ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۳۳۰. این جمله «از اثری با نام *Reflections on Drollery and Atheism* نوشته‌ی جوزف گلن ویل (۱۶۳۶-۱۶۸۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
۳۳۱. *To count* «یعنی "بازگفتن" و "نقل کردن" و جمله‌ی مذکور از *Sir John Mandeville* (ح ق ۱۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
۳۳۲. *Confiding* یعنی «معتمد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
۳۳۳. *To enter-show* «یعنی "به یکدیگر نشان دادن" یا "در این نمایش به هم پیوستن". اما املا‌ی جویس از این کلمه تأیید نشده است. جمله‌ی مذکور از متن ترجمه‌ی جان فلوریو (۱۵۵۳-۱۶۲۵) از اثری با نام *Essays* نوشته‌ی میشل دو مونتینیبه اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
۳۳۴. عبارت «تضادی بی‌خداشه» از «متن *Ecclesiastical policy* نوشته‌ی ریچارد هوکر (۱۵۵۴-۱۶۰۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
- Suppose* در این جا یعنی «پندار.» (همان جا)
۳۳۵. جمله‌ی «بهجت (شادمانی) در میان ایشان بیش فرونی گرفت» واگویه‌ای «از *The Vision of Mirzah* نوشته‌ی جوزف ادیسن (۱۶۲۷-۱۷۱۹) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
۳۳۶. در گذشته، «در برخی از جوامع خاص، در شب اول ازدواج و پیش از عروسی، ابتدا کشیش با عروس آمیزش جنسی داشت. نیز در میان مردمان ساکالاوای ماداگاسکار رایج بود که در شب عروسی دختران، کشیشی مسئولیت ازاله‌ی بکارت آن‌ها را به عهده داشت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۳)
۳۳۷. *Nard* «بلسان یا کرم معطری که در مراسم مذهبی استفاده می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)
۳۳۸. *Kyries* «به‌معنای "خداوند، رئیس" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۲۴۳)
- سرودی است که در مراسم عشا‌ی ربانی می‌خوانند و با این جمله شروع می‌شود، «خداوند، بر ما رحم کن!» (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۴ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.
۳۳۹. «*Ut novetur sexus omnis corporis mysterium*» لاتین است با این معنا: "بنابراین، راز همه‌ی رفتارهای جنسی آشکار می‌شود." (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۶)
- «عبارت *corporis mysterium* از سرود مذهبی معروفی به‌قلم تامس آکویناس اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)
۳۴۰. «سرود نکاح» (*Hymen minim*) «ترانه‌ای مخصوص مراسم ازدواج است. *Hymen* خدای ازدواج از خدایان یونان است و خود به‌جای کلمه‌ی ازدواج به‌کار می‌رفت. *Minim* نت موسیقایی از کم‌ترین جزء میزان است. بنابراین، در این جا یعنی "شعری کوچک یا سُبک". واژه‌ی *Minim* از متن *The Faerie Queene* اثر اسپنسر (ح ۱۵۵۲-۱۵۹۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)
۳۴۱. عبارت «بیش تحسین‌برانگیز» از «متن کتاب *Euphues* نوشته‌ی جان لی لی (۱۵۵۳-۱۶۰۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)

۳۴۲. «فرانسیس بومونت (ح ۱۵۸۴-۱۶۱۶) و جان فلچر (۱۵۷۹-۱۶۲۵) دو نفر از معروف‌ترین نمایشنامه‌نویسان تئاتر ژاکوبی (Jacobian) مربوط به دوره‌ی جیمز اول و دوم) هستند. آن‌ها با یکدیگر نمایشنامه‌های بی‌شمار، از جمله سوگنامه‌ی دوشیزه (*The Maid's Tragedy*) (ح ۱۵۱۰) را نوشتند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)

«داستان سوگنامه‌ی دوشیزه درباره‌ی شاهی است که معشوقش را به ازدواج دیگری درمی‌آورد تا روابطش را با او کتمان کند.» (همان‌جا)

۳۴۳. «برگرفته از ترانه‌ای است در پرده‌ی اول و صحنه‌ی دوم نمایشنامه‌ی سوگنامه‌ی دوشیزه نوشته‌ی بومونت و فلچر.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)

Burden «ترجیع‌بند یا بخش مخصوص هم‌سرایی ترانه است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)

۳۴۴. Accompanable «یعنی "دوستانه" و *concent* به‌گفته‌ی موريسن، به‌معنای "هارمونی و هماهنگی صداها" است. اولین واژه‌ی این عبارت از متن *The countess of Pembroke's Arcadia* نوشته‌ی سر فیلیپ سیدنی (۱۵۵۴-۱۵۸۶) و دومین واژه از متن *Euphues* نوشته‌ی جان لی‌لی (۱۵۵۳-۱۶۰۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۴)

Virginal «نوعی آلت موسیقی شبیه اسپینت [نوعی پیانو قدیمی] است. نواختن ورجینال در قرن شانزدهم و هفدهم در انگلستان مرسوم بود. اما معنای دیگرش منسوب به ورجین (باکره) است. این واژه از متن *Diary* نوشته‌ی پیپز (۱۶۳۳-۱۷۰۳) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۳۴۵. Epithalame به‌معنای «مبارکبادنامه» (انگلیسی‌شده‌ی *epithalamium*)، ترانه یا شعری درباره‌ی عقد ازدواج که به افتخار عروس و داماد خوانده شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۵)

Mollificative یعنی «خلیق، ملایم.» (همان‌جا)

Suadency «ظاهراً واژه‌ای است که خود جویس ساخته است به‌معنای "اقناع‌بخشی" و از زبان فرانسوی میانه‌ی *suasion* و لاتین *suasionem* به‌معنای "متقاعد کردن" گرفته شده است.» (همان‌جا)

Odoriferous flambeaus «یعنی "شمع" یا "مشعل‌های معطر" و *Paranymph* واژه‌ای یونانی به‌معنای "ساقدوش" است.» (همان‌جا)

۳۴۶. Quaderupedal proscenium «یعنی "اریکه‌ی چهارپایه" یا تخت‌خواب زناشویی که روی آن برخی از پرده‌های نمایشنامه‌ی فلچر و بومونت اجرا می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۵)

۳۴۷. Beau Mont and Letcher «با اسامی بومونت و فلچر بازی می‌کند. *Mont* [مونت] کلمه‌ای لاتین برای "آلت زنانه" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۵)

«بو مونت شاعرانه است برای *Mount of Venus*.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۱۷)

۳۴۸. By my troth یعنی «فی‌الحقیقه، به‌راستی» و «از نمایشنامه‌ی هنری پنجم از شکسپیر اقتباس شده است. (پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی اول)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۵)

۳۴۹. Doxy یعنی «معشوقه یا نگار.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۳۶۳)

«براساس *Brief Lives* نوشته‌ی جان آبری، بومونت و فلچر با هم زندگی می‌کردند، نزدیک ساحل و نه چندان دور از مرکز تئاتر؛ "با هم می‌خوابیدند؛ یک زن روسپی در خانه داشتند." در هر صورت، فلچر متأهل بود. جمله‌ی آبری واگویی‌ای است از جمله‌ای در *Bartholomew Fair* (۱۶۱۴) نوشته‌ی بن جانسن: "می‌بینم که میان شما دو نفر فقط یک نشمه هست." (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۵)

۳۵۰. *Stew* واژه‌ای است منسوخ، مشتق از فرانسوی قدیمی *estuver*، به معنای «روسپی‌خانه» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۵) که به نشمه‌خانه ترجمه شد. (م)

۳۵۱. «لذات شهوانی» (*Delights amorous*) «از اثری با نام *characters* نوشته‌ی تامس اوربری (۱۵۸۱-۱۶۱۳) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۵)

۳۵۲. «واگویی‌ای از سطر آغازین شکسپیر نوشته‌ی ادوارد داوون است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰۹ از فصل نه (اسکلا و کریبیدس) را بخوانید.

۳۵۳. «سنت کشور» یا *The Custom of the Country* «نام نمایشنامه‌ای است از جان فلچر و فیلیپ مسینجر (۱۵۸۳-۱۶۴۰). جان درایدن (شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی قرن هفدهم) می‌گوید: "یکی از نمایشنامه‌های فلچر با نام سنت کشور، از سرجمع نمایشنامه‌های همه‌ی ما کلام هرزه بیشتر دارد." نمایشنامه درباره‌ی ارباب فتودالی است که برای خود حقوق زناشویی با یکی از آدم‌هایش قائل است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

۳۵۴. «از کلام عیسی در انجیل یوحنا، ۱۵: ۱۲-۱۳ اقتباس شده است: "این فرمان من است که به یکدیگر عشق بورزید، آن‌گونه که من به شما عشق ورزیدم. عشقی از این بزرگ‌تر، هیچ انسانی ندارد، که مردی جانش را بر سر دوستانش بگذارد."» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

در این جا، جوپس با فعل *lay down* بازی می‌کند که یکی از معانی‌اش «چیزی یا کسی را خواباندن» است، اما وقتی با «جان» همراه شود، همان‌طور که در انجیل آمده، معنای دیگری دارد: «فدا کردن جان یا جان را بر سر کسی گذاشتن.» (م)

۳۵۵. «عیسی برای وکیلی حکایت آدم خیری را تعریف می‌کند و سپس به او می‌گوید: "برو و همان‌گونه کن."» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

نیز پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۶ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۳۵۶. منظور، چنین گفت زرتشت، نام کتاب نیچه است. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۱ و ۲۰۴ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۳۵۷. لقب *regius professor* یعنی «پروفسوری انتصابی برای کرسی استادی دانشگاهی سلطنتی.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

۳۵۸. درباره‌ی «فرنج لترز» (*French lerrers*) در معنای مجازی «کاندوم» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۲ از فصل نه (اسکلا و کریبیدس) را بخوانید.

«در سال ۱۹۰۴ وسایل ضد بارداری به وفور در دسترس بود، اما ایرلند کاتولیک آن‌ها را سخت ممنوع کرده بود. بعضی از فروشگاه‌های دابلن کاندوم یا وسایل دیگر را مخفیانه می فروختند. راه دیگرش این بود که آن‌ها را از انگلستان تهیه کنند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۴۲۸)

منظور از آکس تیل (Oxtail) «دانشگاه آکسفورد است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

۳۵۹. جمله «نزیسته است هرگز مردی که بشر تا بدین اندازه مدیون او باشد» از «متن اثری با نام *Table Talk* نوشته‌ی جان شلدن (۱۵۸۴-۱۶۵۴) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

۳۶۰. منظور از «بیگانه» همان هینز است که باک مالگن در فصل یک (تلماکس) به برج مارتلو آورده است. درباره‌ی «هینز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸ و درباره‌ی «بیگانه خواندن انگلیسی‌ها» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۲ از همان فصل را بخوانید.

۳۶۱. «آلیور گوگرتی در اثری با نام *It Isn't This Time of Year at All* می‌نویسد: ”جویس به شدت تحت تأثیر ایتون ترنچ [هینز] و لهجه‌ی آکسفوردی او بود. با نزاکتی رسمی، تختخواب خودش را که در طرف راست در ورودی اتاق در برج مارتلو بود، به او بخشید و خودش روی تختخواب زیر تاقچه‌ی سرتاسری اتاق خوابید.“ (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۶)

درباره‌ی «دوم‌بهین تختخواب شکسپیر» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۹۹ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.

۳۶۲. جمله‌ای «لاتین است به معنای ”اخوان من، برای من دعا کنید“ و واگویه‌ای است از داعی‌ی که برگزارکننده‌ی مراسم مذهبی در پایان مراسم تقدس نان و شراب می‌خواند: ”دعا کن شاید قربانی من و تو نزد خدای قادر پذیرفته شود.“ نسطوری‌ها شکلی نزدیک‌تر به این دعا را دارند: ”اخوان من، برایم دعا کنید.“ (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

۳۶۳. «از این‌جا تا پایان ”بوسه‌ی خاکستری که تو بر لبانم نهاده‌ای“ [به‌قول جویس در نامه‌اش به فرنک باجن] ”پاره‌ای از شایعات بی‌اساس و پراکنده‌ی لاتین“ داریم.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

نامه‌ی مذکور را در پیش‌درآمد همین فصل بخوانید.

«ترانه‌ی بگذار ”ارین روزگار قدیم را به یاد آورد“ سروده‌ی تامس مور را با سرودی از موسی در کتاب سفر تثبیه، ۷:۳۲، ”به یاد آور روزگار قدیم را، به هر نسلی بیندیش“ ترکیب کرده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

۳۶۴. «تصویر بیگانه‌ای درون درگاه‌ها در کتاب خروج، ۱۰:۲۰ آمده است: ”اما در روز هفتم که یوم سبت خدای توست: تو نباید در آن روز کار کنی، نه تو و نه پسر، نه دختر، نه نوکرت، نه کلفت، نه چارپایان، نه بیگانه‌ای که درون درگاه‌های توست.“ (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

درباره‌ی «بیگانه» نیز پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۳۶۵. *Jeshurun* «عبری است به معنای ”درستکار، صادق“ و نامی است شاعرانه برای مردم اسرائیل (جویس به غلط ”جشوروم“ نوشته است). بخش ”پروار گردد و جفتک بزند به مانند جشوروم“ از کتاب سفر تثبیه، ۱۵:۳۲ در نسخه‌ی شاه جیمز از کتاب مقدس است. جشورون در انجیل دوا

وجود ندارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷) «جفتک زدن» در آیه‌ی مذکور معنای «نافرمانی کردن» می‌دهد و در این متن معنای «خوشی و لذت.» (م)

۳۶۶. «واگویه‌ای است از کتاب مراثی ارمیا، ۵: ۷-۸ که می‌گوید: “پدران مان گناه مرتکب شده‌اند...”» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

«در فصل دو استیون به همان‌گونه جلوی دیسی می‌ایستد که بلوم در فصل دوازده در برابر شهروند و به جمله‌ی او که می‌گوید یهودیان در حق نور گناه کردند، طبق نظریه‌ی “گناه اولیه” پاسخ می‌دهد: “چه کسی نکرده؟” در این فصل هم یکی درباره‌ی هویت بلوم پرسش می‌کند و یکی دیگر جواب می‌دهد: “هیس! گناه‌کرده علیه نور.” اما در این جا راوی همه‌ی مردم ایرلند را مسئول این گناه می‌داند و به ارین [نام قدیمی ایرلند] می‌گوید: “تو مرتکب شدی گناهی علیه نور من.”» (هانت، ۲۰۱۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۷ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۳۶۷. «واگویه‌ای است از کتاب مراثی ارمیا، ۵: ۷-۸ که می‌گوید: “خادمان بر ما حکومت کردند: هیچ چیزی نبود تا ما را از دست آن‌ها نجات دهد.”» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۳۶۸. «واگویه‌ای است از غزل‌های سلیمان، ۶:۱۲، بدین ترتیب: “بازآی، بازآی، آه عروس سلیمان، بازآی، بازآی که باشد ما تو را بنگریم.”» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

درباره‌ی «دودمان میلی و مایلی‌ها (میلیشن‌ها)» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۰ از فصل دوازده را بخوانید.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

۳۶۹. «کلمه‌ی abomination [”عمل شنیع“] در کتاب عهد عتیق بارها تکرار شده است، اما کل این جمله فقط یک بار آمده است: “و آن‌ها رفیع گشتند، و پیش روی من اعمال شنیع مرتکب شدند: و من، همان‌گونه که تو دیدی، آن‌ها را بیرون بردم.”» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

۳۷۰. منظور از تاجر جالاب، «هینز است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷)

«گزارش شده است که پدر هینز از طریق تجارت جالاب ثروتمند شده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۷)

شرح بیشتر آن را در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از فصل یک (تلماکس) بخوانید.

۳۷۱. «اشاره‌ای است به فتح اسرائیل به دست روم و هند (درواقع پرشیا یا ایران سابق). در سال ۶۳ پیش از میلاد، فلسطین به دست سردار پامپی تسخیر شد و متعاقباً دول روم بر آن حکومت کردند. در کتاب استر فرمانروایی خشایارشا، پادشاه ایرانی، را این‌گونه وصف می‌کند: “او از هندوستان تا اتیوپی را زیر فرمانروایی اش داشت (۱:۱) و با نقشه‌ی هامان برای نابودی یهودیان موافقت کرد.”» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۷-۷۶۸)

Luxuriously در این جا «به معنای “عیاشانه، شهوانی” به کار رفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸)

۳۷۲. «حوريب، نبو و فسجه» سه «کوه نامبرده شده در داستان های موسی در عهد عتیق است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۷)

«واگويه ای است از دو پاساژ در کتاب سفر تثنيه. یکی صدای خداست که می گوید: "از این (مسیر) کوه عباریم برو به کوه نبو، که در سرزمین موآب مجاور اریحاست: و سرزمین کنعان، که من تحویل خواهم داد به قوم بنی اسرائیل تا مالک شوند، و مرگ تو در کوه رخ خواهد داد." (۳۲:۴۹) و بعدی در آیه ۱: ۳۴ آمده است. "حوريب" همان کوه سیناست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸) پی نوشت شماره ۳۶۵ و ۴۳۲ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

«حتن» با «دیکته ی جویس (Hatten) یافت شده است، اما نادر است: کوهی مشهور (با آتشفشان منقرض شده) در حدود ۸ کیلومتری غرب دریای جلیل. جنگجویان صلیبی آن را بدون دلیل موجه، کوه موعظه ی عیسی (The Mount of Beatitude) نامیدند.» (همان جا)

«موسی از این قله ها به سرزمین موعود می نگرَد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۷)

۳۷۳. «این عبارت انجیلی تحریف شده پیش از جویس هم بوده است. مثلاً در مجله ی بلک وود ادینبرو (*Blackwood's Edinburgh Magazine* مارس ۱۸۳۶، شماره ۲۴۵، ص ۳۷۷) آمده: "سرزمین شیر و پول- لندن!" سرزمین موعود را "سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است" نامیده اند. (کتاب خروج، ۳: ۳۳ در شاه جیمز و نیز در عهد عتیق) یزدان شناس و مورخ انگلیسی معروف به بید معزز (۶۷۲-۷۳۵) در تاریخ روحانیت نوشته است: "ایرلند سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸)

۳۷۴. این پاساژ «تقلیدی از سبک براون است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸)

در باره ی «بوسه های خاکستر» متن و پی نوشت شماره ۸۸ از فصل یک را بخوانید.

۳۷۵. *Tenebrosity* «یعنی "تاریکی یا ظلام" و از واژه ی لاتین *Tenebrae* مشتق شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸)

۳۷۶. «تورات هفتادگانی» یا *The Septuagint* «قدیمی ترین ترجمه ی کواپنه ی یونانی موجود از عهد عتیق و نسخه ی رسمی عهد عتیق برای کلیساهای کاتولیک و اُرتدوکس شرقی است. مسیحیان پروتستان و پروتستان انجیلی نسخه ی کوتاه تر عهد عتیق، سی ونه کتاب، از نسخه ی فلسطینیان عبری را که یهودیان هم استفاده می کنند، پذیرفته اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸)

«تورات هفتادگانی ترجمه ی یونانی است که [در زمان بطلمیوس] هفتاد نفر در هفتاد و دو روز انجام داده اند.» (هانت، ۲۰۲۴)

۳۷۷. *Orient* «به معنای "عیسی" برگرفته از *Oriens* (لاتین به معنای "رستاخیز") است، لقبی که در کتاب مقدس به مسیح داده شده است. طبق اعتقادنامه ی حواریون [پی نوشت شماره ۱۸۱ از فصل یک] "پس از آن که عیسی به صلیب کشیده شد، به جهنم فرود آمد، و روز سوم از میان مردگان برخاست." در انجیل معجول نیکودموس آمده است: "دروازه های برنجی شکسته شدند، میله های آهنی خرد شدند، و همه ی مردگانی که در بند بودند، رها شدند." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۸-۹)

«استیون با این عقیده شروع می‌کند که متون شرعی درباره‌ی موضوع مورد نظر او چیز خاصی نگفته‌اند.» (هانت، ۲۰۲۴)

«واژه‌ی Foraneous طبق نظر اسلُت و فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد یعنی «بازار یا مرکز دادوستد؛ دادگاه.» (۲۰۲۲: ۷۶۹) اما هانت معتقد است که «هیچ‌یک از آن‌ها مناسب این متن نیست و عملاً معنایش نامعلوم است. با این‌همه، گیفرد آن را «بسیار دوردست» معنی کرده است، اما بدون ارائه‌ی سندی.» (۲۰۲۴)

«کلمه‌ی brake (شکست) چندین بار در کتاب *Le Morte d'Artur* نوشته‌ی مالوری آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۹)

۳۷۸. Assuefaction «یعنی «عادت کردن به چیزی»، Minorates یعنی «از تأثیرش می‌کاهد» و کل عبارت از متن *Christian Morals* نوشته‌ی سر تامس براون (۱۶۰۵-۱۶۸۲) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۹)

۳۷۹. منظور از tully «مارکوس تالیوس سیسرو [پی‌نوشت شماره ۱۱۰ از فصل هفت] است. سیسرو زیر نظر رواقیون متعدد تعلیم دیده است. در کتاب او با نام *Tusculan Disputation* آمده است: «این پیش‌بینی از آینده نزدیک شدن اهریمنان را آسان می‌کند، آن‌هایی که آمدن‌شان از دیرباز پیش‌بینی شده بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۹)

۳۸۰. «روح پدر هملت مجاز نیست که کلمه‌ای از جزئیات آتش سوزنده‌ی برزخ به هملت بگوید: «اما من منع شده‌ام از گفتن رازهای خانه‌ی حبس خود...» (پرده‌ی اول، صحنه‌ی پنجم)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۹)

۳۸۱. درباره‌ی ناشفافی (adiaphane) متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«این جمله ظاهراً می‌گوید که تاریکی (یا ناشفافی) «کجایی و چگونگی» روح در زمان قبل از تولد و بعد از مرگ است، اما این تاریکی یا ناشفافی در ظاهر زندگی چیزی وحشتناک است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۹)

Ubi and quomodo «لاتین است به معنای «کجایی و چگونگی.» (همان‌جا)

۳۸۲. این جمله «از متن کتاب فیزیک ارسطوست: «سازوکار یک پایان در چیزهایی که قرار است به وجود آیند، حضور دارد و در سرشت آن‌هاست.» در *Relighio Medici* نوشته‌ی سر تامس براون (۱۶۰۵-۱۶۸۲) آمده است: «بنابراین، علاوه بر دستان طبیعت، دستان دیگری هستند که نخ زندگی را تابانده‌اند. ما نتنها در تضادها و صفات سری نادانیم، بلکه پایان‌مان هم به همان اندازه‌ی آغازمان مبهم است...» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۶۹)

Minishing «یعنی «کاهنده» و Ablation یعنی «از میان‌برنده.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

۳۸۳. در این جا «ماما را با زنی که به جنازه لباس می‌پوشاند یکی می‌کند، در نتیجه، اشاره دارد به دو الهه از سه الهه‌ی سرنوشت انسان در اسطوره‌های یونان و روم، کلوتو و آتروپوس که به ترتیب، تولد و

مرگ را هدایت می‌کنند. سومین الهه‌ی سرنوشت، لچیسس، که در این جا مستقیم به او اشاره نمی‌شود، بر زندگی نظارت دارد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

به‌گفته‌ی هانت، «استیون دو پیرزنی را که در فصل سه کنار ساحل سندی مونت دیده، به یاد می‌آورد. در آن فصل، او یکی از آن‌ها را ماما تصور می‌کند: ”جنین سقط‌شده‌ای با بند نافی که به دنبال می‌کشد، پنهان‌شده در پشمینه‌ای سرخ‌رنگ در آغاز فصل شش هم بلوم به نقش سنتی زنان در آماده‌سازی جنازه برای خاکسپاری فکر می‌کند. در این فصل نیز، دو پیرزن کنار ساحل دوباره در تک‌گویی درونی استیون برمی‌گردند و مانند ماماها در تولد و مرگ نقشی به عهده دارند.» (۲۰۱۵)

۳۸۴. To batten «یعنی ”خوردن“ و اغلب به‌معنای ”پرخوری“ است. To sport یعنی ”خود را سرگرم کردن“ و to clip یعنی ”بغل کردن“.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

درباره‌ی «بغل کردن یا در آغوش گرفتن» (clip) متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۳۸۵. «عبارت ”در آغوش گرفتن، گسستن“ یادآور این پاساژ از فصل سه (پروتیوس) است: ”یکدیگر را در آغوش گرفتند و گسستند، و اراده‌ی جفت‌کننده را عملی کردند.“» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳ از همان فصل را بخوانید.

۳۸۶. تأثیر دو پیرزن حتا بعد از مرگ هم بر ما ادامه دارد. (م)

۳۸۷. درباره‌ی «در میان نی‌های بوریا» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

To fasciate «یعنی ”به هم بستن“» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰) که در این پاساژ از متن به‌صورت صفت مفعولی آمده است. (م)

۳۸۸. «برگرفته از توصیف دفن موسی: ”در دره‌ای در سرزمین موآب [...] اما تا همین امروز، هیچ انسانی از مقبره‌ی سرّی او خبر ندارد.“» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

۳۸۹. Conclamation یعنی «فریادی به تأیید یا رد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

Ossifrage «پرنده‌ای شکارچی که شهرتش به شکستن استخوان‌های شکارش از طریق پرتاب کردن آن از ارتفاعی بسیار بلند است.» (همان‌جا)

۳۹۰. Ubicity «کلمه‌ای ساختگی به‌معنای ”کجایی“ یا ”مکان“ و از ubi لاتین است به‌معنای ”کجا“ به‌علاوه‌ی پسوند صفت‌ساز *icity*. واژه‌ی tumulus به‌معنای ”پشته‌ی گور قدیمی“ است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

۳۹۱. Tophet «از مکان‌های عهد عتیق برای شیطان آزاد در دره‌ی هین‌نوم (جهنم‌دره) است که بعدها مکانی شد برای یهودیان و مجازات. این مکان هم‌تراز جهنم است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۰)

درباره‌ی «عدن‌ویل» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳ و ۳۴ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۳۹۲. Mainly «یعنی "مشتاقانه" یا "با جوش و خروش" برگرفته از متن کتاب *Tamburlaine the Great* نوشته‌ی کریستوفر مارلو (۱۵۶۴-۱۵۹۳) است یا از نمایشنامه‌ی هنری چهارم اثر شکسپیر.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۰-۷۷۱)

۳۹۳. *Étienne chanson* «فرانسوی است و می‌گوید: "استیون آواز." در دست‌نوشته‌ی موجود در رُزنیخ، این دو کلمه با کاما جدا شده است که از نظر معنایی واضح‌تر است و بیانگر فرمانی است به استیون برای آواز خواندن. اما در نسخه‌ی تایپ‌شده کاما وجود ندارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

۳۹۴. «خرد برای خود خانه‌ای بنا کرده است، خود را از هفت ستون تراشیده است. (کتاب امثال، ۹:۱)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

کاستلو از استیون می‌خواهد آواز بخواند، اما او این جمله‌ها را می‌گوید: «خرد برای خود خانه‌ای بنا کرده است...» (م)

۳۹۵. «قصر بلورِ خالقی» همان «دنیاست، خلقت خدا، با کنایه‌ای به کریستال پالاس لندن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲ و پاراگراف مربوط به آن از فصل ۱۲ (سایکلوپس) را بخوانید.

۳۹۶. جمله‌ی «شیدانی که موقع دغل‌بازی می‌گویند. نخود یا توپ کوچکی را زیر لیوان‌هایی می‌گذارند و ترتیب لیوان‌ها را طوری تغییر می‌دهند که بیننده اشتباه کند و پولش را ببازد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

۳۹۷. «از *The Domicile Erected by John* (۱۸۵۷)، نقیضه‌ای از شعر کودکانه‌ی "خانه‌ای که جک ساخت" است. [پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۲ از همین فصل را بخوانید.] *dedal* یعنی "ماهر، استادکار"، *refluent* یعنی "بازجاری می‌شود"، *critique* یعنی "فضایی گرد" و *bivouac* به معنای "اردوی صحرائی" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

۳۹۸. درباره‌ی «فریاد توی خیابان» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۱ و متن مربوط به آن از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

جناس واژه‌ها مشابه متن اصلی است. (م)

۳۹۹. *Thor* «همان خدای تندر در اسطوره‌های اسکاندیناوی است؛ او چکش سحرآمیزی دارد که با هر بار پرتاب به او برمی‌گردد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

«چکش او آذرخش است و با هر بار پرتاب به دستانش باز می‌گردد. تندر چرخش ارابه‌اش بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۲۱)

۴۰۰. *Hist* یعنی «برانگیختن یا امر کردن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

۴۰۱. *To witwanton* یعنی «زیاده‌روی کردن در بذله‌گویی یا شوخی‌های سبک‌سرانه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۱)

Hellprat یعنی «وراجی.» (همان‌جا)

- Paganry «يعنی "کفرآمیز" و از متن کتاب *The Second Voyage of Frobisher* نوشته‌ی ریچارد هکلوت (۱۵۵۳-۱۶۱۶) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
- «در اودیسه‌ی هومر، توفان تندری کشتی اودیسیوس و خدمه‌اش را به‌دلیل توهین به مقدسات نابود می‌کند. در این لحظه، لینچ می‌گوید: "خدا خودش برای وراجی‌های کفرآمیز او به خشم آمده است." البته در این‌جا کسی نابود نمی‌شود، ولی استیون می‌ترسد و "قوز" می‌کند.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۲۷۴)
۴۰۲. Doughty یعنی «متهور، بی‌باک.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
۴۰۳. Pitch «يعنی "حد اعلا" و از متن کتاب *Tamburlaine the Great* نوشته‌ی کریستوفر مارلو (۱۵۶۴-۱۵۹۳) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
- Haight یعنی «فخور یا مغرور.» (همان‌جا)
۴۰۴. «سقوط کرد» از «متن کتاب *Euphues* نوشته‌ی جان لی لی (۱۵۵۳-۱۶۰۶) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
۴۰۵. «استیون از رعدوبرق می‌ترسد، همان‌طور که جویس می‌ترسید.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
- Rumour یعنی «صدای بلند، غرش.» (همان‌جا)
- «سرمای توفان را چشید» از «متن کتاب *The Second Voyage of Frobisher* نوشته‌ی ریچارد هکلوت (۱۵۵۳-۱۶۱۶) اقتباس شده است.» (همان‌جا)
۴۰۶. Yale «شکلی از ale [آبجو] است. از پانوشتی در *Selections from the Best English Authors* نوشته‌ی موريسن (۱۸۴۷-۱۹۳۴) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
۴۰۷. A word and a Blow «يعنی "ابراز خشم یا مخالفت ناگهانی" و از متن کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) نوشته‌ی جان بانين (۱۶۲۸-۱۶۸۸) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
- Colour یعنی «تمسک، بهانه، دستاویز.» (همان‌جا)
۴۰۸. An «در معنای منسوخ "اگر" یا "هرگاه" آمده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۲)
- به‌گفته‌ی گیفرد، «نوبوددی شخصیتی است که ویلیام بلیک به‌عنوان ایزد خشم و آتش جهنم ساخته است، ایزدی حسود بر لذات مخلوق خود (مثل يهوه در عهد عتیق).» (۱۹۸۹: ۲۳۷)
- درباره‌ی «نوبوددی» یا «باباهيچ‌کاره» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴۵ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.
- Muchwhat «يعنی "کمايش، تقريباً" و Indifferent يعنی "یکسان، علی‌السويه." عبارت مذکور از متن کتاب *The History of King Richard III* اثر تامس مور (۱۴۷۸-۱۵۳۵) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۳-۷۷۲)
۴۰۹. «رنگ کردن در ماندگی‌اش» از «متن کتاب *Reliquiæ Wottonianæ* نوشته‌ی سر هنری واتن (۱۵۶۳-۱۶۳۹) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۳)

«در فصل سه (پروتیوس) شاهد دقت استیون در رفتار سگی بودیم که با لگد صاحبش به هوا می‌پرد و در لحظه‌ی بلند شدن از زمین دولا می‌شود یا قوز می‌کند. این جا آن حالت رفتاری به خود استیون اطلاق می‌شود که از ترس رعدهای آسمانی قوز می‌کند.» (هانت، ۲۰۲۱)

در این پاراگراف «کاستلو دوباره شروع می‌کند به آواز خواندن، اما صدای رعد او را از ادامه بازمی‌دارد. لینیچ به استیون فرمان می‌دهد که مراقب باشد، زیرا کفرگویی او شنیده شده است [و آن غرش آسمان پاسخ به آن است]. استیون به‌راستی ترسیده است، اما سعی می‌کند که با کفرگویی مغرورانه‌ی بیشتر بر ترسش سرپوش بگذارد با این کلام که نبوددی پیر (خدا) هم مست است. بلوم ترس واقعی استیون را حس می‌کند و می‌کوشد او را با توضیح علمی درباره‌ی پدیده‌ی تندر آرام کند.» (بلامایرز، ۲۰۱۱: ۱۲۱)

به یاد داریم که استیون در فصل دو (نستور) «خدا» را «فریاد توی خیابان» می‌خواند. (م) ۴۱۰. «تا وحشت عظیمش را بخواباند» از «متن کتاب *Reliquiae Wottonianæ* نوشته‌ی سر هنری واتن (۱۵۶۳-۱۶۳۹) اقتباس شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۳)

«یکی از مهم‌ترین شواهد متعدد برای اثبات تقلید جویس از کمدی الهی این است که به لیوپولد بلوم نقش ورژیل دانته را داده است. این هم‌ارزی به‌نحو نامحسوس و ظریف در این فصل مطرح می‌شود: "ارباب بلوم، در جانب آن لاف‌زن، به او سخنی آرام‌بخش گفت تا وحشت عظیمش را بخواباند." این قسمت از فصل گاوهای خورشید به سبک نگارش آغاز قرن هفدهم شباهت دارد و از این رو، برای شخصیت‌هایی مانند دیکسن، لهن، لینیچ، ملدن و دیگران عنوان ارباب را به‌کار می‌برد. اما هیچ بعید نیست که جویس این عنوان را به دلیل دیگری هم به شخصیت‌هایش داده باشد و آن این‌که ارباب ورژیل دانته اغلب تلاش می‌کند بر ترسش غلبه کند. مری رینولدز در شرحی در پایان اثرش، جویس و دانته، نشان می‌دهد که این جمله به دو خط از بند ۲۰ برنخ اشاره‌ی مستقیم دارد: "اربابم به من نزدیک‌تر شد و گفت، تا من راهنمای توام ترسی به خود راه نده." (۱۳۴-۱۳۵) اگر این واقعاً یک تلمیح و اشاره است، معنای ضمنی‌اش آشکار نیست، اما تقلید از ورژیل و دانته [در مورد رابطه‌ی استیون و بلوم] در بخش‌های بعدی رمان را پیشگویی می‌کند.» (هانت، ۲۰۲۲)

۴۱۱. «آن هیچ چیز دیگر نبوده» از «متن نمایشنامه‌ی هملت شکسپیر است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۳)

۴۱۲. عبارت «بنگر تو» از «همان تک‌گویی موجود در هملت است که در پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۴۱۱ از همین فصل) به آن اشاره شد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۳)

۴۱۳. «تا پیش از آن‌که مایکل فارادی (دانشمند انگلیسی، ۱۷۹۱-۱۸۶۷) قاطعانه خلافش را ثابت کند، دانشمندان معتقد بودند که الکتریسته مایع است. در سال ۱۸۴۱، فارادی نوشت: "برخی از نویسندگان قوس جرقه‌ی آذرخش آسمان را این‌گونه وصف کرده‌اند که مایع الکتریکی از ابرها جدا می‌شود و به‌طور مایل به‌سمت دریا می‌رود و سپس، دوباره به‌طرف ابرها برمی‌گردد. این را که من هم

گهگاهی دیده‌ام، لبه‌های روشن‌شده‌ی پاره‌بری است.“ ظاهراً منبع اولیه‌ی جويس برای این وصف، کتاب *Pseudodoxia Epidemica* (۱۶۵۸) نوشته‌ی تامس براون است. («اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۳)

۴۱۴. «آغاز چهارمین ماه بارداری.» (هیستينگز، ۲۰۲۲: ۱۹۴)

«از این جا تا قسمت بعدی نقیضه‌ای است از سبک نثر جان بانين.» («اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۳) در این پاراگراف، جويس اولٲ برخی از کلمات را همانند نام‌ها با حروف بزرگ نوشته است. کلمات مذکور در ترجمه برجسته شده‌اند. (م)

«اما آیا ترس سخت‌لافزن جوان (استيون) با کلام آرامش‌بخش (بلوم) منهدم گشت (فرونشست؟) نه، زیرا او در سینه خاری داشت به نام تلخی که نمی‌توانست با کلام از میان برود. اکنون که کیفیت اخلاقی و معنوی استيون مورد تحلیل قرار می‌گیرد، [سبک نگارش] جان بانين دست‌مایه‌ی نقیضه می‌شود.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۱)

۴۱۵. «تلخی استيون به دلیل عذاب وجدانش (“آگن‌بایتِ اینويت”) نسبت به مرگ مادرش است. (پی‌نوشت ۱۳۳ فصل یک) استيون پیش‌تر، هنگام فکر کردن به مادرش، خلیج دابلن را مانند “کاسه‌ای از آب تلخ” تصور می‌کند [مانند همان کاسه‌ی استفراغی که کنار تخت مادرش بود] و اشک مادرش را که بر این کلام گریسته، به یاد می‌آورد: “عشق رازی تلخ است.” این همان تلخی‌ای است که وجود او را پر کرده. ترس او از تندر با سخن آرامش‌بخش بلوم منهدم نگشت، “زیرا او در سینه خاری داشت به نام تلخی که نمی‌توانست با کلام از میان برود.” (چارلز پیک، ۱۹۷۷: ۲۵۶)

ادامه‌ی این بحث را در پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱۸ از همین فصل و شرح بیشتر درباره‌ی «تلخی» را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸ از فصل یک (تلماکس) بخوانید.

۴۱۶. Bringforth «یادآور مجازاتی است که خدا برای حوا منظور کرده است: “در بیچارگی باید فرزند بیاوری.»» («اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۷۳)

۴۱۷. آرامش‌بخش یا بلوم «خدا» را «پدیده‌ای طبیعی» می‌داند و رعدوبرق را «جاروجنجال آن پدیده.» (م)

۴۱۸. «نخستین پرسش این پاراگراف، ظاهراً، این است که آیا استيون در رعد آسمان صدای خدا یا آن پدیده‌ی صرف را شنیده است، اما پاسخ نشان می‌دهد که درواقع، پرسش چیزی دیگر است: او اصلاً شنیده یا نه. صدای خدا و جاروجنجال پدیده یکی است: “خدا فریاد توی خیابان است.” به‌سخن دیگر، خود او در دنیای پدیده‌های فیزیکی زندگی می‌کند و یکی از آن‌هاست و “روزی باید بمیرد.” از این رو، فرمان این است که باید “بزاید”، اما استيون از شیوه‌ی معمول تولید مثل خرسند نیست، زیرا از پی‌زاییدن فقط پدیده یا “نمایش گذرا” و میرای تازه‌ای به دنیا می‌آورد.» (چارلز پیک، ۱۹۷۷: ۲۵۶)

۴۱۹. Shows «واژه‌ای مربوط به زادوولد و مرحله‌ی پیش از تولد بچه است.» (کایبرد، ۲۰۱۱:

۱۱۰۷)

در این جا منظور از اجرای نمایش‌های بیشتر، فرزندآوری است. از نظر استيون، هر فرد «نمایش گذرایی» بیش نیست: به دنیا می‌آید و می‌میرد. (م)

۴۲۰. درباره‌ی «فرمان خدا برای زایش و تولید مثل» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱ از همین فصل را بخوانید.

۴۲۱. *To wot* یعنی «واقف بودن، دانستن.» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵ از همین فصل را بخوانید. «استیون جام تقدسش را از کف داده است و برای بازیابی‌اش فاقد آن فیض الهی است. تندر به یادش می‌آورد که او در محدوده‌ی نظم طبیعی است و روزی باید بمیرد، اما از ملکوت (سرزمینی که "به من ایمان بیاور" نام دارد)، [پی‌نوشت ۴۲۲ از همین فصل] هیچ نمی‌داند، زیرا گرچه پارسا درباره‌اش با او سخن گفته و پرهیزکار راه آن را به او نشان داده است، او را چرب‌زبانی پرنده - در - دستی فریفته و از راه به در برده و به داخل غارش کشانده است که همان دو - در - بیشه‌زار است [پی‌نوشت ۴۲۶ از همین فصل] یا شهوت جسمانی.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۱)

۴۲۲. سرزمین «به من ایمان بیاور» همان «قلمرو ملکوت است آن‌گونه که عیسی معرفی‌اش کرده، مثلاً در انجیل یوحنا، ۱:۱۲» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
«جمله‌ی مذکور «از متن کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) نوشته‌ی جان باینن (۱۶۲۸-۱۶۸۸) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۴۲۳. *To behove to* یعنی «متعلق است به.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
«برخلاف اصطلاحات مذهبی، سرزمین دلدیبرشاه، طبق نظر استیون، سرزمین ادبیات است، جایی که همه‌ی جان‌های میرا به کلمه‌هایی بدل می‌شوند که نمی‌میرند و هنگام گذر از آن مسیر به این سرزمین است که تغییر مسیر داده تا در غار "شهوت جسمانی" آن زن "پرنده - در - دست" بازی کند. این زیارتگاهی است که جنین هنرمند از آن فاصله گرفته است، البته به سبک باینن. سخن آرام‌بخش بلوم که مطابق با عقل سلیم است به استیون کمکی نمی‌کند، زیرا استیون خود کاملاً آگاه است از این که در سرزمین پدیده است و نیز به این دلیل که قادر نیست از طریق تلخی کلمه‌ای بزیاد که نامیرا باشد و این دار را وداع نکوید. تلخی او علیه خدای همه‌چیز‌خواری هدایت شده است که "زنان قانقاریایی نزار از پی وضع حمل" یا نوزادان تازه‌متولدشده را مشتاقانه می‌بلعد؛ علیه کلیسایی که هنگام زایمان سخت به حفظ نوزاد فرمان می‌دهد، حتا به بهای از دست رفتن جان مادر؛ علیه ملتی که او را "با شیر تلخ پروراند" است، و در همه‌ی این‌ها، تصویر مادری به آن تلخی شکل داده است.» (چارلز پیک، ۱۹۷۷: ۲۵۶-۲۵۷)

درباره‌ی «پرنده - در - دست» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۶ و درباره‌ی «همه‌چیز‌خواری خدا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۴۴ از همین فصل را بخوانید.

۴۲۴. جمله‌ی «نه مرگ هست و نه تولد...» برداشتی است از «توضیح عیسی مسیح از وضعیت بعد از رستاخیز.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)

واژه‌ی *wiving* به معنای «ازدواج کردن با زنی، زن اختیار کردن» از انگلیسی میانه است. (م)
۴۲۵. «ظاهر چشم‌نواز» از «اثری با نام *The countess of Pembroke's Arcadia* نوشته‌ی سر فیلیپ سیدنی (۱۵۵۴-۱۵۸۶) است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)

۴۲۶. «یک پرنده در دست» از «ضرب‌المثل‌های انگلیسی است که می‌گوید، یک پرنده در دست به دو پرنده در بیشه‌زار می‌ارزد. بانین (۱۶۲۸-۱۶۸۸) آن را در کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) آورده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
- این مثل که به ضرب‌المثل فارسی «سلیلی نقد به از حلویای نسیه» بی‌شابهت نیست، در این‌جا مفهوم لذت شهوانی دارد: «پرنده در دست» آن کارگر جنسی‌ای است که استیون را به غار خود برده است، غاری که «دو پرنده در بیشه‌زار» نام دارد. (م)
۴۲۷. در این‌جا «دو جمله از کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) نوشته‌ی جان بانین (۱۶۲۸-۱۶۸۸) را با هم ترکیب کرده است: «هی، برگرد ایدر و من به تو چیزی نشان می‌دهم» (ص ۱۳) با «او به‌نظر مرد بسیار زیبایی است.» (ص ۹۶)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
- «ایدر» منسوخ است به‌معنای «به این‌سو.» (م)
۴۲۸. درباره‌ی «دو در بیشه‌زار» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۶ از همین فصل را بخوانید.
۴۲۹. درباره‌ی «شهوَت جسمانی» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۱ از همین فصل را بخوانید.
۴۳۰. Manse به‌معنای «خانه‌ی کشیشی» است که «از متن کتاب *View of the State of Europe during the Middle Ages* نوشته‌ی هنری هلم (۱۷۷۷-۱۸۵۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۴) در این‌جا منظور زایشگاه خیابان هالس است. (م)
۴۳۱. Notion «یعنی "خیال، توهم" و کل عبارت از متن کتاب *Pilgrim's Progress* نوشته‌ی جان بانین (۱۶۲۸-۱۶۸۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
- «آن‌ها معتقد بودند که ملکوت صرفاً یک ایده است.» (کایرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۷)
۴۳۲. Ticed «یعنی "اغفال کردن" و از متن کتاب *Micro-Cosmographie* نوشته‌ی یوهان ارل (ح ۱۶۰۱-۱۶۶۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
۴۳۳. «در آن روسپی‌خانه چهار بالش بود و روی آن‌ها برجسی که طرز قرارگیری یا وضعیت‌های مختلف آمیزش جنسی را توصیف می‌کرد. "بر پشت و شانه‌ی فرد دیگر، مانند حیوانات، "سروته" یا "شرم‌رو" یا شرمگین، "گونه به چانه" یا نزدیک هم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۴)
۴۳۴. Pox یعنی «سیفلیس.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)
۴۳۵. «این روکش‌های محافظ که در میانه‌ی قرن نوزدهم و پیش از ظهور کاندوم‌های لاستیکی در دسترس بود، از روده‌ی حیوانات گوناگون مانند گاو، بز، گوسفند و بَره درست می‌شد. حتی پس از تولید کاندوم‌های لاستیکی، هنوز کاندوم‌هایی که از پوست حیوانات ساخته می‌شد، به‌دلیل قیمت ارزان‌ترشان مصرف بالایی داشت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)
۴۳۶. «هیچ‌یک از افراد دور میز به ایمان آوردن اعتقادی نداشتند و همگی برای آن یک پرنده در دست بیشترین میزان شهوَت را داشتند، کسی که در غارش آن‌ها را با چهار بالش برجسب‌دار اغفال می‌کرد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۱)

«برای پیشگیری از بیماری سیفلیس از کاندوم‌هایی استفاده می‌کردند که از روده‌ی گاو ساخته شده بود و به آن بچه‌کُش می‌گفتند.» (همان‌جا)

۴۳۷. Cavil «یعنی "مقصر انگاشتن کسی بدون دلیل مناسب" که در این جا منظور، لینچ است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

۴۳۸. منظور، «مدن است که پیش‌تر او را "در گاه‌های خاصی پارسا" معرفی کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵) متن مربوط به پی‌نوشت ۴۱۰ از همین فصل را بخوانید.

۴۳۹. منظور، «کاستلوست که بارها شبیه بوزینه وصف شده است. یکی از آن مثال‌ها "بوزینه‌ی نفرین‌شده" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

متن مربوط به پی‌نوشت ۳۲۵ از همین فصل را بخوانید.
۴۴۰. منظور، «لنهن است که پیش‌تر "مالک آزاد مسمی به لنهن" معرفی شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲:

۷۷۵)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۳ از همین فصل را بخوانید.
۴۴۱. منظور از این دو نفر، «استیون و لیوپولد بلوم است که پیش‌تر به ترتیب "سخت‌لاف‌زن جوان" و "آرامش‌بخش" معرفی شدند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

۴۴۲. «عبارت "خشمی بسیار اندوه‌بار" از متن کتاب *Pilgrim's Progress* نوشته‌ی جان بانین (۱۶۸۸-۱۶۲۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

۴۴۳. «جمله‌ی "روح آن‌ها را می‌پراکند" از متن کتاب *Pilgrim's Progress* نوشته‌ی جان بانین (۱۶۸۸-۱۶۲۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

۴۴۴. «دور ریختن» یعنی «شکل‌هایی از آمیزش جنسی بدون تولید مثل.
در کتاب پیدایش، ۳۸: ۸-۱۰ آمده: یهودا، برو نزد زن برادرت و با او ازدواج کن که تو باید بذر برادرت را بزرگ کنی. او که می‌دانست بچه‌ها مال او نیستند، وقتی نزد زن برادرش رفت، بذر خود را بر زمین ریخت تا بچه‌ها با نام برادرش به دنیا بیایند. و بدین ترتیب خدا او را کشت، زیرا عملی نفرت‌انگیز انجام داده بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

۴۴۵. واژه‌ی *brenningly* «یعنی "باسوز و حرارت" که از واژه‌ی *bren* از انگلیسی میانه است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵)

۴۴۶. «آغاز پنجمین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۴)
«از این جا تا بخش بعدی نقیضه‌ای از سبک نثر پیپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) و اولین است.» (اسلُت،

۲۰۲۲: ۷۷۵)

در فصل سیزده (ناسیکا) «گرتی مک‌داول گفت که پدی دیگنم از سگته‌ی مغزی مرد. [متن و پی‌نوشت ۱۱۴ از همان فصل] در کاربرد پزشکی مدرن، *apoplexy* و *stroke* مترادف یکدیگرند، گرچه پیش‌تر واژه‌ی *apoplexy* به معنایی به‌کار می‌رفت که امروزه طیف وسیع‌تری از درد و رنج را در

برمی‌گیرد. در فصل سرسی (پانزده) ادعا می‌شود که دیواره‌ی قلب پدی دیگنم بیش از اندازه بزرگ شده بود که خود علت اصلی سکنه‌ی مغزی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۵-۷۷۶)

۴۴۷. در فصل چهار (کلیپسو) بلوم با خود فکر می‌کند که «در این خشکسالی تخم مرغ خوب نیست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱ از همان فصل را بخوانید.

۴۴۸. در فصل شش (هی‌دیز) «هنگام عبور تشییع‌کنندگان جنازه‌ی دیگنم از روی رویال کانال و یک بار هم در فصل ده (صخره‌های سرگردان) [از نگاه پدر کانمی] با این قایق‌ران مواجه می‌شویم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۳ و ۱۸۴ از فصل شش (هی‌دیز) و متن بعد از پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۴۴۹. «چیزی در همان حدود» از «رابینسون کروزو نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۰. «بذرها جوانه نخواهند زد» از «متن کتاب *Character of a Trimmer* نوشته‌ی جُرج سویل، مارکی هلیفکس (۱۶۳۳-۱۶۹۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۱. «دشت‌ها عطشناک» از «متن کتاب *Diary* نوشته‌ی سمونل پیپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) اقتباس شده است. کلمه‌ی مرکب "غم‌انگیزرنگی" از متن کتاب *The compleat Angler* نوشته‌ی ایزک والتن (۱۵۹۳-۱۶۸۳) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۲. واژه‌ی quag «یعنی "باتلاق" و toft یعنی "خانه‌مزرعه‌ای" و این عبارت از متن کتاب *View of the State of Europe during the Middle Ages* نوشته‌ی هنری هلم (۱۷۷۷-۱۸۵۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۳. Young quicks «منظور، "علف هرز" به‌ویژه "بیدگیاه" یا "گیاه مرغ" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۴. این عبارت «از متن کتاب *History of Scotland* نوشته‌ی رافائل هالینشد (۱۵۲۹-۱۵۸۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۵. «Flag یعنی "علف هرز" و Faggots یعنی "هیزم". Flag از متن کتاب *Character of a Trimmer* نوشته‌ی جُرج سویل، مارکی هلیفکس (۱۶۳۳-۱۶۹۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۶. جمله‌ی میان دو ویرگول «از متن کتاب *Diary* نوشته‌ی سمونل پیپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۶)

۴۵۷. منظور، «توفان ویرانگری است که در ۲۶-۲۷ فوریه‌ی ۱۹۰۳ در ایرلند آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

درباره‌ی آن «توفان سهمگین» پی‌نوشت ۱۱۳ از فصل یک (تلماکس) و ۲۷۸ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۴۵۸. By and by «یعنی "بلافاصله" یا "بی‌دیرکرد" (آر سی ترنج، *A Select Glossary of English Words*).» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۵۹. «همان‌طور که بر شب افزون می‌شود» از «متن کتاب *A Report of the Truth of the Fight about the Isles of Azores* نوشته‌ی سِر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۶۰. «باد از غرب پا می‌گیرد» از «متن کتاب *The compleat Angler* نوشته‌ی ایزک والتن (۱۵۹۳-۱۶۸۳) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۶۱. «در بحر ابرها غور کردن» از «پاساژی در *A Journal or the Plague Year* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷) به عبارت دیگر، ابرها را به‌دقت مورد مذاقه و مطالعه قرار می‌دهند. (م)

۴۶۲. «در طرفه‌العینی» از «متن کتاب *Diary* نوشته‌ی جان اولن (۱۶۲۰-۱۷۰۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۶۳. «رگبار دودآلود» از «متن کتاب *The complete Angler* نوشته‌ی آیزاک والتن (۱۵۹۳-۱۶۸۳) اقتباس شده است: "و از ابرها، اگر خطا نکنم، به‌زودی رگباری دودآلود خواهیم داشت."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۶۴. «کلاه حصیری‌شان را با دستمال یا تکه‌ای پارچه می‌پوشانند تا زیر باران خراب نشود. Clout در معنای "تکه‌ای کهنه" آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۶۵. Kirtle «یعنی "شلیته" یا "دامن" و از شعری با نام *The Golden Targe* سروده‌ی ویلیام دانبار (شاعر اسکاتلندی، ۱۴۵۹-۱۵۲۰) اقتباس شده است. این واژه با جمله‌ای از *Autobiography* نوشته‌ی لرد هربرت (۱۵۸۳-۱۶۴۸) ترکیب شده است: من سرما خوردم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷) از این‌رو، به «شلیته‌ی بالاخورده» ترجمه شد. (م)

۴۶۶. «مسیری است که باک مالگن از شماره‌ی ۴ کوی ایلای تا زایشگاه هالس طی می‌کند. کوی ایلای در ۴۰۰ متری میدان مری‌بن است. زمین چمن دوک در لینستر هاوس، غرب میدان مری‌بن است. خیابان هالس شمالی - جنوبی است و از طرف شمال میدان مری‌بن شروع می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۷)

۴۶۷. *Fiacre* «فرانسوی است به‌معنای "درشکه‌ی کرایه‌ای" و از متن کتاب *Sentimental Journey* نوشته‌ی لارنس استرن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۶۸. «فیتزگین در شماره‌ی ۱۰ میدان مری‌بن شمالی زندگی می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸) درباره‌ی «جرالد فیتزگین» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۴۶۹. «فیتزگین و هیلی از اعضای کمیسیون املاک ترینیتی کالج بودند.» (اسلُت، ۲۰۲۲:

(۷۷۸

درباره‌ی «تیموتی مایکل هیلی» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۱ از فصل هفت را بخوانید.

۴۷۰. «جُرج مور در گذشته کاتولیک بود، اما سال‌ها با باورهای مذهبی درگیر بود و در سال ۱۹۰۳، اعلام کرد که هوادار پروتستان‌نیم است. ویلیامی کسی است که حامی ویلیام سوم پروتستان و ضد جیمز دوم کاتولیک است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۷۱. «جوینس در دست‌نوشته‌ی رزنباخ نوشته است: "آل بین که با سبک پیپس در کوتاه‌سازی نام‌ها هماهنگ است." ماشین‌نویس آن را ال‌ک ماشین کرده و به‌اشتباه کنارش نقطه گذاشته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

درباره‌ی ال‌ک بین پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۲ از فصل یک (تلماکس) و ۱۴۳ از فصل چهار (کلیپسو) و درباره‌ی آشفستگی دیگر در نوشتن نام این شخصیت پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۴۸ از همین فصل را بخوانید.

۴۷۲. «پارچه‌ای سبز که در کندال، وست‌مورلند، در شمال غربی انگلستان تولید می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۷۳. «سینت سویتن (ح ۸۶۲) اسقف وینچستر بود. روز عید او ۱۵ ژوئیه است. در روایتی سنتی آمده که اگر در روز سینت سویتن باران بیارد، تا چهل روز پیاپی بعد از آن هوا نامساعد خواهد بود و اگر هوا دلپذیر باشد، تا چهل روز بعد نیز مساعد و دلپذیر خواهد بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۷۴. عبارت «هیچ می‌شود فهمید» که برابر نهاد *What in the earth* است «از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۷۵. «واگو‌ی‌ای از رومئو و ژولیت نوشته‌ی شکسپیر است. پرده‌ی اول، صحنه‌ی دوم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۷۶. *Heifer* به‌معنای «ماده‌گوساله» در این‌جا «یعنی "زن" و منظور، ملی، دختر بلوم است. کلمه‌ی "لوند" از متن کتاب *Diary* نوشته‌ی سمونل پیپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

۴۷۷. «بزرگ برای سنش» از «کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۸)

درباره‌ی «پرور» (*Beef to the heel*) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۰ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

«در کلیپسو در نامه‌ای که ملی به پدرش می‌نویسد، به این زنان پرور مالینگار که تا مچ پایشان گوشتی‌اند، اشاره می‌کند. البته این اصطلاح برای دام استفاده می‌شود، اما در این اثر به‌کرات به مردم ثروتمند اطلاق شده است. معانی ضمنی نامعمول این اصطلاح در این اثر عبارتند از: تقدیر از ثروت (از زبان ملی بلوم)، بیزاری از فقدان جاذبه‌ی جنسی (از زبان بلوم در لستریگون‌ها)، میل جنسی به زنان

چاق و تومند (از زبان بِن در این فصل). در لستریگون‌ها، بلوم این جمله از نامه‌ی ملی را به یاد می‌آورد [متن و بی‌نوشت ۴۰۳] و در تک‌گویی درونی‌اش می‌گوید: "پروار مثل ماده‌گوساله‌های مالینگار." و در ناسیکا، وقتی گرتی به‌گونه‌ای دلربا پاهایش را برای بلوم به نمایش می‌گذارد، بلوم به یاد ساق پای زنانی می‌افتد که همان روز تعقیب کرده، از جمله آن دو در خیابان گرفتن، و این اصطلاح را تکرار می‌کند. [متن و بی‌نوشت ۳۳۰] «(هانت، ۲۰۱۳)

در این‌جا، عبارت مورد نظر با یک چرخش کامل به خود ملی برمی‌گردد و بِن (که ملی در نامه‌اش به او اشاره می‌کند) او را "ماده‌گوساله‌ای لوند" معرفی می‌کند که "برای سنش بزرگ و پروار" است. تورتنن از قول فریتز سن می‌گوید: "من به‌درستی معتقدم که ملی این اصطلاح را از دهان دوست‌پسرش [بِن] شنیده است." «(همان‌جا)

«بدین ترتیب، اصطلاح مذکور نه‌تنها از سد گونه‌های حیوانی عبور می‌کند، بلکه دربرگیرنده‌ی دنیایی از چندگانگی اقتصادی و جنسی است.» (همان‌جا)

۴۷۸. «جویس عبارت مورد نظر [شرش باران می‌بارید]" را از یادداشت‌های منتشرشده‌ی ملکه ویکتوریا با نام *Leaves from the Journal of Our Life in the Highlands* اقتباس کرده است: "but it poured with rain." «(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۹)

۴۷۹. Covey «یعنی "یک خانواده، دسته" و از متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جانانان سوئیفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) است. Wag یعنی "کسی که نخسی آمیخته با مسخرگی دارد؛ فردی شنگول و مضحک." «(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۹)

۴۸۰. Brangling «یعنی "پرسروصدا" یا "فتان، آشوبگر" و از متن کتاب *English Past and Present* نوشته‌ی آر سی ترنچ (۱۸۰۷-۱۸۸۶) و خود عبارت از متن کتاب *Diary* نوشته‌ی پیس «(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۹)

۴۸۱. «منظور دیکسن، دانشجوی سال‌پایین یا سال سوم پزشکی است که در بیمارستان ماتر میزری کوردیا (مرسی) تعلیم می‌بیند. عبارت "بانوی من از مرسی" برداشتی از کتاب *The Second Voyage of Frobenius* نوشته‌ی ریچارد هکلویت (۱۵۵۳-۱۶۱۶) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۷۹) دربارهی «دیکسن» بی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۰ و ۲۶۲ از فصل هشت (لسریگون‌ها) را بخوانید. دربارهی «بیمارستان ماتر میزری کوردیا» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۵ از فصل شش (هی‌دیز) و ۳۲۷ از همین فصل را بخوانید.

۴۸۲. خوابی که در این‌جا مطرح می‌شود، بلوم در فصل بعد می‌بیند. (م)

۴۸۳. «واگویه از ترکیب "بانو ونوس" (Dame Venus) است که دو نمونه‌ی مجزایش در کتاب *Selections from the Best English Authors* نوشته‌ی موريسن (۱۸۴۷-۱۹۳۴) وجود دارد. هم‌چنین از شعری با نام *The Golden Targe* سروده‌ی ویلیام دانبار (شاعر اسکاتلندی، ۱۴۵۹-۱۵۲۰) اقتباس شده است: "و به بانو ونوس جنگجوی برجسته، بانو ونوس قدرتمند" و نیز برداشتی از

جمله‌ای در متن *The Faerie Queene* اثر اسپنسر (ح ۱۵۵۲-۱۵۹۹) است. «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۹» «خانم مال» همان مالی بلوم است. (م)

۴۸۴. In ken «یعنی "واقف بودن" واگویه‌ای از متن کتاب *Diary* نوشته‌ی جان اولن (۱۶۲۰-۱۷۰۶) است. «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۹»

۴۸۵. «مطابق قانون انگلستان، زنی باردار که به ارتکاب جرمی محکوم شده است، می‌تواند به "تقاضای شکمش" مجازات را تا زمان تولد فرزندش به تعویق بیندازد. این قانون در عمل، به لغو مجازات منجر می‌شود. بابت مورد مینا پیورفوی، بیشتر از معنای کلی‌اش استفاده شده است: "درخواست برای کمک به‌خاطر بارداری‌اش." واگویه‌ای از متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) است. «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۷۹»

۴۸۶. «سر خشت» نشاندن «یعنی "به زاییدن زنی کمک کردن" (فرهنگ فارسی عامیانه به‌قلم ابوالحسن نجفی، ص ۵۵۲) واگویه‌ای از کتاب خروج است: "و او گفت، وقتی تو نقش ماما را برای زنان عبری داری و آن‌ها را سر خشت می‌بینی، اگر فرزند پسر باشد، پس باید آن‌ها را بکشی، اما اگر دختر باشد، پس باید زنده بماند." «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

۴۸۷. Bullyboy «یعنی "عزیزکرده‌پسری". Bully واژه‌ی تحیب است و به هردو جنس پسر و دختر اطلاق می‌شود: "عزیز، عزیزکرده." «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

۴۸۸. «روز بانو» روز «برپایی جشن برای یکی از رخدادهای زندگی مریم باکره است. عبارت مذکور به‌لحاظ تاریخی می‌تواند برای ۲۵ مارس (عید بشارت) یا ۱۵ اوت (عید عروج مریم) یا ۸ سپتامبر (ولادت حضرت مسیح) و یا ۸ دسامبر (آبستی مریم باکره) استفاده شود. در ایرلند ۱۵ اوت، روز عید عروج مریم است. «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

۴۸۹. «اشاره به باوری خرافی است بر این مبنا که نباید ناخن بچه‌های زیر یک سال را با قیچی چید.» «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

۴۹۰. منظور، «نسخه‌ی انجیل شاه جیمز است. آقای پیورفوی که در خانه‌ای با مذهب متدیست بزرگ شده، حتما نسخه‌ای از این انجیل را دارد.» «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

با این حساب، مینا پیورفوی دوازده مرتبه باردار شده است و چون سه فرزندش مرده‌اند، این نهمین فرزند زنده‌ی او خواهد بود. (م)

۴۹۱. «از مراسم کلیسای کاتولیک است. کلیسای کاتولیک هفت روز را برای آیین مقدس ربانی به رسمیت می‌شناسد، درحالی‌که متدیست‌ها مثل بیشتر فرقه‌های پروتستان، فقط دو روز، روز تمید و عشای ربانی، را برای این آیین به رسمیت می‌شناسند که در این‌جا منظور دومی است.» «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

۴۹۲. «یوم سبت» روز هفتم هفته یا همان یکشنبه است. (م)

۴۹۳. «از دیرباز در لنگرگاه بالاک ماهیگیری می‌کردند.» «اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۰»

۴۹۴. «ترمز چوب ماهیگیری سرعت را طوری تنظیم می‌کند که در زمان انداختن قلاب، وقتی فشار مفتول کاهش می‌یابد، حرکت قرقوه آهسته شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۰)
- عبارت *to dap* یعنی «صید ماهی به طریق فرستادن طعمه به اعماق و شناور ساختن آرام چوب‌پنبه‌ی متصل به ریسمان ماهیگیری روی آب.» (همان‌جا)
۴۹۵. *Punt* «قایقی کف‌پهن با عمق کم و چهارگوش» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۰) که شبیه «بلم» است. (م)
۴۹۶. «اشاره‌ای است به دیدگاه پیامبرِ ملیکی که در پایان عهد عتیق آمده است: "به گوش باش؛ روزی می‌آید که مثل تنور داغ است و همه‌چیز را می‌سوزاند..."» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۲۳)
- «پیشوند *pseudo* (قلابی) پیش از اسمِ ملیکی (پیامبر من) دلالت بر غیرقابل اعتماد بودن این پیامبر دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۳۸۵)
- شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۳ از فصل نه (اسکلا و کریبِدس) بخوانید.
۴۹۷. «منظور از "روزنامه‌ی کشاورزی" همان آیریش هم‌استد است که در آن زمان، جُرج راسل دبیر تحریریه‌اش بود. جمله‌ی "از روی هندوستانی سحری غیب‌گویانه از همین جان کلام کرده" به علاقه‌ی راسل نسبت به حکمت اشراق و عرفان و تصوف شرقی [هندی] اشاره می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
- درباره‌ی روزنامه‌ی «آیریش هم‌استد» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۸ از فصل دو (نستور) و شماره‌ی ۳۴ و ۲۰۵ از فصل نه (اسکلا و کریبِدس) را بخوانید.
۴۹۸. *Fetch* «یعنی "شیخ، توهم" و *Bottom* در معنای "مبنا، اساس" آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
۴۹۹. *Queerity* «یعنی "عجیب‌وغریبی" واگویه‌ای از ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
- «آغاز ششمین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۴)
۵۰۰. از این‌جا تا قسمت بعدی «به سبک نثر دنیل دفو نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
- «منظور، نامه‌ی دیسی است [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱ از فصل نستور و متن مربوط به آن] که استیون در فصل هفت (ایولس) به دفتر فریمن ژورنال می‌برد.» (همان‌جا)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۵ از همان فصل و متن مربوط به آن و نیز پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۵۰۱ از همین فصل) را بخوانید.
۵۰۱. عبارت «نامه در روزنامه‌ی آن شب» از «متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
- «در این نقطه از فصل، و باری دیگر، در فصل شانزده (یومی‌یس) پی می‌بریم که کرافورد واقعاً نامه‌ی دیسی را که استیون در فصل هفت (ایولس) به او می‌دهد، در شماره‌ی پنجشنبه‌شب ایونینگ تلگراف منتشر می‌کند.» (هانت، ۲۰۱۵)

۵۰۲. عبارت «چالاکي سرشار از انرژي» از «متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
۵۰۳. Merryandrew «يعنی "آدم لوده" يا "دلکک" با معنای ضمنی "شیاد بودن" و توصیفی است برای اندرو بُرد، پزشک شخصی هنری هشتم. از متن "دکتری شیاد" نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
- فریتز سن معتقد است که باید «لوده» باشد. (م)
۵۰۴. واژه‌ی «تخس» (*pickle*) «يعنی "کسی که دائم در دسر ایجاد می‌کند" و نیز برای "نوجوان يا مرد جوان مهارناپذیر" استفاده می‌شود. از متن "دکتری شیاد" نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
۵۰۵. «به لحاظ دارایی بی‌مایه بود» از «متن *Reliquiæ Wottonianæ* نوشته‌ی سر هنری واتن (۱۵۶۳-۱۶۳۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)
۵۰۶. Crimp يعنی «کلاهبردار، متقلب.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)
- درباره‌ی «مهر» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۷۷ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.
۵۰۷. «منظور از "مردان پال"، بیکاره‌ها و شیادان است و منبع ارجاع این اصطلاح کلیسای جامع سینت پال در لندن است که جای اصلی شیادان بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)
۵۰۸. «کار پادوهای مذکور جمع کردن پول برای مأموران شرطبندی بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)
۵۰۹. «کلاه‌تخت» در واقع، «اسمی خودمانی است برای شهروندان لندن، به‌ویژه کسانی که شاگردی می‌کنند. آن‌ها از زمان هنری هشتم، پس از رواج کلاه‌های کوتاه با تاج تخت، به این نام معروف شدند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)
۵۱۰. Waistcoateer «يعنی "روسپی" و واژه‌ای از قرن هفتم است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲) که به «خُشنی» ترجمه شد. (م)
۵۱۱. Ladies of the bagnio يعنی «روسپیان.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)
- Bagnio قبلاً به حمام ترکی گفته می‌شد که کم‌کم به اصطلاحی برای روسپی‌خانه تبدیل شد. واژه‌ی مذکور از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (همان‌جا)
۵۱۲. Chanceable «يعنی "غیراصلي، کمکی". Catchpole يعنی "مأمور گردآوری مالیات" يا "مسئول پس گرفتن قرض" [شُرخر].» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)
- Tipstaff يعنی «افسر پلیس قضایی.» (همان‌جا)
- Catchpole «از متن کتابی با عنوان *On the Study of Words* نوشته‌ی آر سی ترنچ (۱۸۰۷-۱۸۸۶) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۵۱۳. Hanker about «یعنی "در آن حوالی پلکیدن" یا "در آن دوروبر ول گشتن" و کل عبارت از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۱)

۵۱۴. «روز فراگیر» از «متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)

۵۱۵. «نوشیدنی‌ای مرکب از شراب سفید ساک (واردات اسپانیا که در قرن شانزدهم و هفدهم برطرفدار بود) شکر، شیر داغ، چاشنی و تخم‌مرغ خام. این واژه از متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جاناناتان سویفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)

۵۱۶. Ordinary یعنی «جیره یا وعده‌ی غذایی معمولی با قیمت ثابت در رستوران یا بار.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)

«مطعم» (Boilingcook) به‌معنای «غذاخوری» از «متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)

۵۱۷. Broken victuals «خرده‌های غذایی است که در بشقاب‌ها مانده باشد. از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۲)

۵۱۸. Tester «یعنی "شش‌پنس" و از متن کتاب *Colonel Jack* و نیز از متن "دکتری شیاد" نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

۵۱۹. «همیشه می‌توانست کارش را با زبانش پیش ببرد» از «متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

۵۲۰. Punk «به‌معنای "روسپی" یا "نشمه" از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

۵۲۱. دو عبارت «پسر هر مادری از آن‌ها را» و نیز «از خنده رودبر شدن» از «متن "دکتری شیاد" نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

۵۲۲. در این جا متوجه می‌شویم که اسم کوچک کاستلو «فرنک» است. (م)

عبارت Along of انگلیسی میانه به‌معنای «به‌دلیل» است. (م)

«طاعون» (Plague) «همان "بیماری پا و دهان" یا "تب برفکی" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

و اشاره به نامه‌ی دیسی است درباره‌ی بیماری مذکور، که در ایونینگ تلگراف امشب منتشر شده است. (م)

بی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۵۲۳. «این جمله برداشتی از ضرب‌المثل "در دریا همان قدر ماهی خوب هست که از آغاز تاکنون از آن صید شده است" و یعنی "هنوز مقدار معتابهی از این ماهی‌ها در محل صیدشان وجود دارد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

۵۲۴. «از ماهی‌های کوچک دریایی است، مشابه ساردین یا حشینه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)

۵۲۵. Wisly «يعنی "با حسرت". دو عبارت از دو کار مختلف دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) را با هم ترکیب کرده است: *Colonel Jack* و *Moll Flanders*.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)
۵۲۶. Sharpset یعنی «دارای جوع یا خیلی گرسنه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۲۷. «برنامه‌ی اصلی مأموریتش بود» از «متن "دکتری شباد" نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۳)
۵۲۸. *Mort aux vaches* «فرانسوی است به معنای "مرگ بر پلیس" (و معنای تحت‌اللفظی‌اش می‌شود: "مرگ بر گاو.") *La vache* (اصطلاح عامیانه‌ی فرانسوی) یعنی "پلیس" و کل عبارت شعاری است که اغلب بر بدن تبهکاران خالکوبی می‌شود. معنای تحت‌اللفظی‌اش، "مرگ بر گاو" متناظر با نام این فصل، گاوهای خورشید است که به دست مردان اودیسیوس سلاخی شدند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۲۹. *Donought* یعنی «شخصی که هیچ کاری نمی‌کند، یک عاطل و باطل و بی‌کاره.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۳۰. *Headborough* «يعنی "پاسبان خُرد" و از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۳۱. «منظور، مهارت خواندن از روی نقشه است، و از سوی دیگر، "کره" اصطلاحی عامیانه برای "پستان زن" است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۲۰۳)
۵۳۲. *He took the bit between his teeth* «يعنی "به طرز علاج‌ناپذیری نافرمان بودن" یا "فقط ساز خودش را زدن"، زیرا وقتی اسبی میان دندان‌هایش خرده‌ریزی گیر می‌کند، دیگر سوارکارش نمی‌تواند او را مهار کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۳۳. *Justiciary* یعنی «قاضی یا رئیس دادگاه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
- Parish beadle* «يعنی "ژاندارم محل یا منطقه" و واژه‌ی *beadle* از مقاله‌ی *A Reverie at the Boar's Head Tavern, Eastcheap* نوشته‌ی آلیور گلداسمیت (نویسنده‌ی انگلو-ایرلندی، ۱۷۲۸-۱۷۷۴) اقتباس شده است.» (همان‌جا)
۵۳۴. *Sulter* یعنی «دست‌فروش یا اغذیه‌فروش آزاد ارتش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۹۰)
- پی‌نوشت ۲۴۲ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۵۳۵. *Welsher* یعنی «مأمور شرط‌بندی که پول‌ها را برای شرط‌بندی بر سر اسب‌های مسابقه جمع می‌کند، اما بعد از آن‌که می‌بازد، از پرداخت پول به برنده فتره می‌رود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۳۶. *Bearpit* «میدان مسابقه‌ای که در آن خرسی را با زنجیر به دیرکی می‌بندند و سگ‌ها را رها می‌کنند تا با او بجنگند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۳۷. *Ocean sea* (اقیانوس دریا) «از متن *Voyages* نوشته‌ی ریچارد هکلویت (۱۵۵۳-۱۶۱۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)

۵۳۸. «زُمنی» (Romany) «یا Roma قومی که به شکلی گسترده روی زمین پراکنده است و بیشتر در اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی یافت می‌شوند و اصل و نسب‌شان به آسیای جنوبی می‌رسد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۳۹. این عبارت «از متن Story of Inkle and Yarico نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۴)
۵۴۰. Fecking یعنی «بلند کردن، کش رفتن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵) متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۰ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.
۵۴۱. واژه‌ی Linen از انگلیسی قدیمی به معنای «لباس زیر» است که به «تُنکه» ترجمه شد. (م)
۵۴۲. «صبح این روز» واگویه‌ای «از متن پرده‌ی اول نمایشنامه‌ی هنری چهارم نوشته‌ی شکسپیر است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
۵۴۳. درباره‌ی «کشتی‌های لیورپول» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۳ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۵۴۴. Springer «گاو‌ی که برای بارداری و شیر دادن پرورش می‌یابد نه برای گوشتش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
۵۴۵. Hogget یعنی «گوسفند یک‌ساله.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
۵۴۶. Wether wools «wether یعنی "قوچ، به‌ویژه قوچ اخته‌شده" و درکل، "پشمی است که از بعد از اولین پشم‌چینی گوسفند به دست می‌آید.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
۵۴۷. درباره‌ی «جوزف کاف» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۲ از فصل شش (هی‌دیز) و درباره‌ی «محاسب بودن» (دفترداری) بلوم در مرکز پرورش دام جوزف کاف پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۵ از همان فصل را بخوانید.
۵۴۸. جمله‌ی مورد نظر «از متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
- منظور از حراج مرغزارها «فروش مزارع در حراجی است. این موارد از حراج‌ها را در روزنامه‌ها تبلیغ می‌کردند.» (همان‌جا)
۵۴۹. «آقای گوین لو دلال چهارپایان، فروشنده‌ی گاو و گوسفند، مسئول حراج و قیمت‌گذار و دلال ملک در شماره‌ی ۴۷-۵۳ خیابان پراشا بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
۵۵۰. «در این باره شما را به استفهام می‌گیرم» از «متن کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) نوشته‌ی جان بانین (۱۶۲۸-۱۶۸۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
۵۵۱. «دو بیماری مخصوص رمه‌ی گاوهاست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)
- متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۰ از فصل دوازده (سایکلویس) را بخوانید.
۵۵۲. عبارت «گرچه... شایسته» از «متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۵)

۵۵۳. «منظور، دامپزشک جراح اتریشی است که آقای دیسی سعی می‌کند او را به آمدن به ایرلند ترغیب کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۸۶) اما کایبرد معتقد است که «دم‌جنبان اعظم امپراتور» خود «آقای دیسی است که تملق‌گوی دولت بریتانیاست.» (۲۰۱۱: ۱۱۰۹)

متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۲ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۵۵۴. *Rinder* «واژه‌ای آلمانی است برای "رهمی گاوها یا گاو."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۵۵۵. منظور از «درافتادن با شاخ گاو نر» که معادل *to take the bull by the horns* است،

اصطلاحی است به معنای «مقابله با وضعیتی سخت» که همان درمان رمه است. (م)

۵۵۶. «آقای وینسنت» همان «وینسنت لینچ است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۵۷. *Plain dealing* «یعنی "روراست، رک" و از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو

(۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

۵۵۸. «بول یا بول ایرلندی (*Irish Bull*) یعنی "گفته‌ای که به سخن‌گوینده‌ی ساده و نامعقولش

معنای منطقی می‌دهد، اما درواقع یاوه و مهمل است و در خود تناقضی آشکار دارد"، مثلاً پتریک،

فرانسوی می‌فهمی؟ آره، اگر به ایرلندی گفته شود. یا مردی ایرلندی به دوستی که درس کشیشی

می‌خواند، می‌گوید، امیدوارم آن‌قدر عمر کنم که موعظه‌ی تو را در مراسم خاکسپاری‌ام بشنوم.» (گیفرد،

۱۹۹۶: ۴۲۴)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

Horns of a dilemma «یعنی "انتخابی سخت که جایگزین‌هایش هم به همان اندازه ناخوشایند

یا نامطلوب است." *Lemma* یعنی "فرض یا چیزی که بدیهی پنداشته شود" و *dilemma* یعنی

"دوچندان *lemma*" یا شمشیر دولبه یا گاو نری است که هر شاخش را بگیری، تو را به همان سمت

پرتاب می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۵۵۹ از همین فصل) را بخوانید.

۵۵۹. بول در این متن، هم‌زمان، چند معنای متفاوت دارد که «گاو نر»، «سخن‌یاوه‌ی متناقض

مضحک» و «فتوای پاپی» از آن جمله است. از این‌رو، در بیشتر موارد نویسه‌گردانی کرده و همان «بول»

را آورده‌ام. (م)

«بول ایرلندی» یا آن‌گونه که در این‌جا آمده، «بولی که ایرلندی است» درواقع «گزاره‌ای است با

تناقض آشکار، به‌ویژه در معنای "مضحک و یاوه". پروفیسور ترینیتی که بعدها رئیس دانشگاه شد،

می‌پرسد: "بول ایرلندی چیست؟" جی پی مهافی (۱۸۳۹-۱۹۱۹) پاسخ می‌دهد: "یک بول ایرلندی

(یا گاو نر ایرلندی)، خانم، همیشه باردار است." (آلیور سینت جان گوگرتی، ص ۳۰) اما منبع جویس

کاریکاتوری است از تنیل، منتشرشده در مجله‌ی پانچ (*Punch*)، با عنوان "با شاخ گاو نر (ایرلندی)

درافتادن" که در آن، نخست‌وزیر گلداسمیت به هردو شاخ یک گاو نر چنگ زده است. یکی از شاخ‌ها

برچسب "صاحبخانه" دارد و دیگری "مستأجر" و شکم گاو برچسب "مسئله‌ی سرزمین ایرلند" که اشاره‌ای است به قانون صاحبخانه و مستأجر (ایرلند) در سال ۱۸۷۰. قانون مذکور برای رفع نارضایتی و اختلاف شدید میان صاحبخانه‌ها و مستأجران وضع شده بود. «(اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

۵۶۰. «درباره‌ی "ایرلندی به‌لحاظ سرشت" شاید مفهوم اهانت‌بار "تناقض‌آمیز، غیرمنطقی یا ظاهراً این‌گونه" نسبت‌به ایرلندی‌ها مد نظر باشد. کل عبارت از متن کتاب *Polite Conversation* نوشته‌ی جانانان سویفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است: "او به‌لحاظ نام و به‌لحاظ سرشت نازنین است." «(اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

کاریکاتور مذکور را با اسکن کردن کد مقابل ببینید.



۵۶۱. «از این‌جا تا بخش بعدی نقیضه‌ای از سبک جانانان سویفت است.» «(اسلٲ، ۲۰۲۲:

۷۸۶)

To purل یعنی «جاری کردن با شکلی گرداب‌وار و با صدای غل‌غل.» «(اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۶)

۵۶۲. درباره‌ی «گاو نو ایرلندی در چینی فروشی انگلیسی» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۶۳. To conceive یعنی «درک کردن و دریافتن.» «(اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷) نیز داستان «گاو نو

ایرلندی جی بی مهافی» را در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵۹ از همین فصل بخوانید.

«در این بخش، دیکسن تنها شخصیتی است که با نام خانوادگی اش به او اشاره می‌شود و البته هرگز نام کوچک او به ما داده نمی‌شود.» (همان‌جا)

۵۶۴. «منظور از "نیکلاس کشاورز" نیکلاس بریکسپیر، پاپ آدریان چهارم است.» (کایبرد،

۲۰۱۱: ۱۱۰۹)

Bull همان‌طور که در پی‌نوشت ۵۵۹ از این فصل اشاره شد، علاوه بر معنی گاو نو، «به‌معنای فتوا از جانب پاپ» «(اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷) هم هست. «در این‌جا منظور از "بول پاپ" فتوای *Laudabiliter* (۱۱۵۵) است، احتمالاً پاپ آدریان چهارم (نیکلاس بریکسپیر، تنها پاپ انگلیسی، که از ۱۱۵۴ تا زمان مرگش در ۱۱۵۹ در این مقام بوده) آن را صادر کرده و با صدور آن، فرمانروایی سیاسی ایرلند را به هنری دوم، که دوره‌ی حکومتش از ۱۱۵۴ تا ۱۱۸۹ بود، بخشیده است. اعتبار و سندیت فتوای (بول) مزبور از مدت‌ها قبل مورد سؤال بود. البته هیچ شاهده‌ی در دست نیست که نشان دهد هنری دوم با آمدنش به ایرلند (۱۱۷۱) فتوای پاپ را اجرا کرده است. به‌علاوه، وقتی به ایرلند وارد شد، به‌عنوان یک کشورگشا نیامد، بلکه بی‌درنگ اکثر قلمروهای ایرلند به او واگذار شد. اما تقریباً بیست سال بعد، وقتی جیرالدس کمبرنسس در اثری با نام تاریخ فتح ایرلند مدعی شد که "بول (فتوا) به هنری

آموخت واقعیات دین مسیحی را به مردمی گستاخ و عامی یاد بدهد و علف‌های هرز بدجنسی را از زمین خدا ریشه‌کن کند، حمله به آن فتوا آغاز شد. (ص ۲۶۱) گرچه ارتش انگلو-نورمن در سال ۱۱۶۹ به ایرلند حمله کرد، [پی‌نوشت شماره‌ی ۹۳ از فصل دو] آن تاخت‌وتاز محدود بود و به عبارت دقیق‌تر، سلطه‌ی انگلستان بر ایرلند از سال ۱۱۷۱ شروع شد. «همان‌جا»

۵۶۵. «طبق گفته‌ی جان از سالزبری (ح ۱۱۱۵-۱۱۸۰) در سال ۱۱۵۵، نیکلاس بریکسپیر، پاپ آدریان چهارم، پادشاهی ایرلند را به هنری دوم بخشید و به نشان واگذاری حق سلطه‌ی او بر ایرلند به او حلقه‌ای طلائی داد که با نگینی از زمرد تزئین شده بود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷)

پیش‌تر، در فصل یک (تلماکس) خواندیم که هینز انگلیسی «جعبه‌سیگار نقره‌ای صیقل‌خورده‌ای را که در آن سنگ سبزی برق می‌زد، درآورد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۸ از همان فصل را بخوانید.

۵۶۶. عبارت true for you «اصطلاحی ایرلندی است و معمولاً در تأیید سخن قبلی گفته می‌شود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷) که در این‌جا به «گل‌گفتی» ترجمه شد. (م)

عبارت مذکور را یک بار، نوزی فلین در فصل هشت (لسترینگون‌ها) به بلوم می‌گوید، «حق با توست» و باری دیگر، جو در فصل دوازده (سایکلوپس) به شهروند می‌گوید، «درست می‌گویی.» (م)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۵۱۶ از فصل هشت و متن قبل از پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۲ از دوازده را بخوانید.

۵۶۷. «نسجی از نخ، سیم یا نوارهایی از طلا، معمولاً تنیده شده در پارچه‌های ابریشمی یا پشمی.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷)

۵۶۸. «منظور از "نفس دودی معطر" عودی است که در کلیسا می‌سوزانند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷)

۵۶۹. منظور از «او» همان «نیکلاس بریکسپیر، پاپ آدریان چهارم است [پی‌نوشت ۵۶۵ از همین فصل] که به‌عنوان کشیش سوگند یاد کرد که مجرد بماند. شورای دوم کلیسای لاترن در سال ۱۱۳۹ کشیش‌ها را از ازدواج که تا آن زمان میسر بود، منع کرد. بریکسپیر در سال ۱۱۵۴ به‌عنوان پاپ انتخاب شد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۸۷)

به‌گفته‌ی اروین اشتینبرگ در ژورنال مدرن لیتچر، «وقتی از بول (bull) ایرلند حرف به میان می‌آید، استیون به یاد اسطوره‌هایی از ایرلند باستان می‌افتد که بول (bull) در آن‌ها نقشی اساسی در آیین‌های باروری بازی می‌کند. مثلاً در یکی از افسانه‌های ایرلندی دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم آمده: "وقتی آینا (Aine) یا الهه‌ی خورشید، که به دانا هم معروف است) پدیدار شد، گاو نری قرمز همراه او بود. سپس ارل دزموند به او تجاوز و باردارش کرد و گراد به دنیا آمد." این قسمت از فصل چهاردهم نیز نشان می‌دهد که زنان ایرلند نمادهای امیال جنسی را با خود امیال جنسی اشتباه می‌گیرند. بنابراین وینسنت می‌گوید، "زنان ایرلند ما بر بول بودنش حلقه‌های گل مینا آویختند؛" اما دیکسن بی‌درنگ، سخن او را با جمله‌ای درباره‌ی عقیم‌بودگی ادامه می‌دهد. "اما گاو نر با پاهای عقبی‌اش بلند می‌شد تا به بانوان

ارجمند رازی را نشان دهد" و احتمالاً بر آن‌ها آشکار کند که آلت تناسلی‌اش را از دست داده یا عقیم شده است.» (۲۰۰۱)

«ترکیب عجیب و غریب عقیم‌بودگی نمایندگان کلیسای کاتولیک، همراه شدن امیال جنسی زنان ایرلندی و اعتراف‌گاه به‌عنوان میعادگاه در جاهای دیگر این اثر و در رمان چهره... هم آمده است. در آن رمان، استیون خود را کشیشی تصور می‌کند که به اعترافات زنان گوش می‌دهد: "از گناهان، امیال گناه‌آلود و افکار گناه‌آلود و اعمال گناه‌آلود آن‌ها آگاه می‌شود هنگام شنیدن از زبان زنان و دخترانی که در اتاقک اعتراف در فضای شرم‌آگین کلیسایی تاریک در گوشش نجوا کنند." همان پاساژ در این جا هم تکرار می‌شود: "دختر، زن، مادر روحانی و بیوه تا امروز معترفند که ترجیح می‌دهند هر زمان از ماه، در تاریکی گاوخانه‌ای در گوش او نجوا کنند یا از زبان بلند مقدسش لیسوی بر قفایشان بگیرند تا این‌که با زینده‌ترین جوان تهمتن تجاوزگر به زنان از هر چهار قلمرو سراسر ایرلند بخوابند." البته استیون ددلس گاوخانه‌ای ساخته برای پاسیفانه: بنایی چوبی به شکل گاو به‌عنوان خانه‌ای برای او که بتواند با گاو نر جفت شود؛ و استیون [در فصل پانزده] آن گاو چوبی را اولین اتاقک اعتراف می‌نامد.» (همان‌جا)

۵۷۰. «نیکلاس دوم (پاپ سال‌های ۱۰۵۸-۱۰۶۱) سلسله‌ای اصلاحات انجام داد تا کشیش‌ها را از هم‌خوابگی منع کند و انتخاب پاپ را به اعضای کالج کاردینال‌ها محدود کرد. بنابراین، انتظار داریم که یک قرن بعد، آدریان چهارم مجرد باشد و از جانب اعضای کالج انتخاب شده باشد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۲۴)

۵۷۱. «عمو، عمه، دایی یا خاله‌زاده یا مجازاً شخص یا چیزی که به شخص یا چیزی دیگر مربوط است. در این متن، "عموزاده" اشاره دارد به خانواده‌ی آلمانی هنری دوم: "مادرش، ماتیلدا (۱۰۸۶-۱۱۲۵) ابتدا با امپراتور روم مقدس، هنری پنجم، زاده‌ی آلمان ازدواج کرد." نیز اشاره‌ای است به نیاکان آلمانی خانواده‌ی سلطنت کنونی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۷)

درباره‌ی «نیاکان آلمانی خانواده‌ی سلطنتی بریتانیا» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۱ و ۵۶۲ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۵۷۲. «شاه هری دوم، شاه انگلستان است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۷)

درباره‌ی «هری» (هنری) پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۴ از همین فصل را بخوانید.

۵۷۳. درباره‌ی «فرمان لرد هری» پی‌نوشت ۵۸۵ از همین فصل را بخوانید.

«با ضربه‌ی کف دست به ماتحتش زد» از «متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جان‌تاتان

سویفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)

۵۷۴. «ضرب‌المثلی است که اولین بار در بخش اول هنری چهارم نوشته‌ی شکسپیر آمده است.»

(اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۸) یعنی «پیشنهادی که نسبت به دیگری بسیار باارزش‌تر است.» (م)

۵۷۵. یعنی «رفتن نزد کشیش برای اعتراف کردن.» «گاوخانه» همان اسطبل گاو است، اما این جا

منظور، اتاقک اعتراف است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)

یا «در گوش کشیش نجوا کردن به منظور اعتراف.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۲۴)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۲ و ۲۱۴ از فصل پنچ (لوتس‌خواران) را بخوانید.
۵۷۶. منظور، «چهار استان ایرلند است: کوناخت، لینستر، آلمستر و مانستر.» (اسلت، ۲۰۲۲:

(۷۸۸

«شاید با درهم‌آمیختن گاو نر و سکش با مذهب و اعتراف به گناه، به‌طور تلویحی، به داستان سکسی پاسیفائه اشاره می‌کند.» (هانت، ۲۰۱۱)
پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۸ از فصل نه (تلماکس) را بخوانید.

استیون گله‌های گاو نر و به‌خصوص گاو نر را به‌طور مکرر تداعی می‌کند و این از اولین جمله‌ی رمان چهره... شروع می‌شود. در فصل یک (تلماکس) هم به یاد داریم که خود را از نظر مالگن «حماسه‌سرای نره‌گاواری‌رسان» می‌خواند. [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۲ از فصل دو] «همان‌جا»
«این جمله که زنان ایرلندی به گاو نر انگلیسی‌ای که از طرف پاپ حمایت شده است، چسبیده‌اند، بسطی بر شکوهی استیون از زنان ایرلندی است که هنوز هم با کشیش‌ها لاس می‌زنند.» (کایبرد، ۲۰۱۱:
(۱۱۰۹

۵۷۷. «نوعی زیرپیراهنی است با سوراخ‌هایی برای وصل کردن جوراب شلواری به آن. در قرن چهاردهم، گره کردن یا بستن جوراب به پیراهن مد رایج انگلستان بود. *The Statues of Kilkenny* (مجموعه‌ای از سی و پنج قانون وضع‌شده‌ی پارلمان ایرلند در کیلکنی) دستور داده بود که انگلیسی‌های مقیم ایرلند رسم پوشاک خود را رعایت کنند و هیچ نوع رسمی از رسوم پوشاک مردم ایرلند را اختیار نکنند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)

Tippet یعنی «شنلی که بر شانه می‌آویزند و معمولاً از خز است.» (همان‌جا)
۵۷۸. «در میان رسوم ممنوعه‌ی ایرلندی‌ها برای انگلیسی‌ها در همان مجموعه‌ی قوانین کیلکنی، ریختن دسته‌ی پرپشتی از موهای نم‌دی‌شده‌ی پیشانی تاروی چشم‌ها بود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)
۵۷۹. «ماده‌ای مومی شکل از سر عنبر ماهی یا نهنگ‌های دیگر که هنگام تاجگذاری شاه و ملکه‌ی انگلستان بر تن‌شان می‌مالیدند؛ از متن کتاب *The Winners in Life's Race* (۱۸۸۳) نوشته‌ی آملیا باکلی (۱۸۴۰-۱۹۲۹) اقتباس شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)

۵۸۰. To doss «یعنی "خوابیدن" و در مورد گاو یعنی "با شاخ هل دادن"» (اسلت، ۲۰۲۲:

(۷۸۸

۵۸۱. «پدر متدین» یعنی «کشیش کاتولیک.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)
۵۸۲. To cozen «یعنی "فریب دادن" و از متن کتاب *Micro-Cosmographie* نوشته‌ی یوهان ارل (ح ۱۶۰۱-۱۶۶۵) اقتباس شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۸۸)
۵۸۳. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۸۴. «انگلستان از سرزمین ایرلند به‌عنوان مزرعه‌ای برای تولید خوراک توده‌های عظیم کارگرانش استفاده می‌کرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۹)

۵۸۵. «هنری هفتم فرمانی صادر کرد با این مضمون که مزارع ایرلندی باید به‌عنوان چراگاه، نه زمین مزروعی، استفاده شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۹)
۵۸۶. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۸۵ از همین فصل) را بخوانید.
در جمله‌ی مذکور همگونی آغازین واژه‌ها با متن اصلی تطابق دارد. (م)
۵۸۷. «استان راسکامن در بخش غربی مرکز ایرلند واقع است. کانمارا منطقه‌ای کوهستانی است در ساحل غربی ایرلند در استان گالوی. سلائیگو نام شهر و نیز منطقه‌ای است در شمال غربی ایرلند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)
۵۸۸. درباره‌ی «فرمان لرد هری» پی‌نوشت ۵۸۵ از همین فصل را بخوانید.
۵۸۹. Old Nick یعنی «شیطان» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹) که برای حفظ ارتباطش با «نیک» آغاز نیکلاس به «نانیک» ترجمه شد. (م)
- «این پاساژی که درباره‌ی بول (گاو نر) ایرلندی است، از هنری دوم، پادشاه انگلستان و نیکلاس بریکسپیر (پاپ آدریان چهارم) شروع می‌شود، اما هرچه جلوتر می‌رود، هری و نیکلاس، به‌طور کلی، به حامیان پادشاهی انگلستان و مقام پاپی بدل می‌شوند. شاید جمله‌ی مذکور به داستانی از هنری چهارم (۱۴۹۱-۱۵۴۷) مربوط باشد. هنری در دوره‌ی پادشاهی‌اش (۱۵۰۹-۱۵۴۷) کوشید پاپ کلمنت هفتم را ترغیب کند که به او حق طلاق بدهد تا بتواند از کاترین آراگونی جدا شود و سپس با آن بولین ازدواج کند. ناگفته نماند که تلاش او نافرجام ماند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)
۵۹۰. «منظور از "ارباب دیرینه‌ی روسپی‌ها" پاپ است. روسپی بابلون، در مکاشفه‌ی ۱۷، در خطابه‌های ضد کاتولیک بریتانیا نقشی فراگیر بازی می‌کند و ارتباطی تنگاتنگ با کلیسای کاتولیک دارد، چنان‌که نامش لقبی شناخته‌شده برای شیطان معمول روم است. Trull یعنی "روسپی" و عدد "هفت" نقشی مکرر در مکاشفه بازی می‌کند، مانند "یکی از هفت فرشته که هفت شیشه‌ی دارو داشت، وارد شد و به من چنین گفت: بیا تا به تو نشان دهم رسوایی روسپی بزرگ را، او که بر آب‌های بسیار نشسته است."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)
۵۹۱. Pizzle یعنی «آلت جنسی نر، به‌ویژه آلت گاو نر.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)
۵۹۲. «نمونه‌ای دیگر از سرپیچی بریتانیایی‌ها از قانون.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۰۹)
۵۹۳. «شاید اثری با نام *Assertio Septem Xacramentorum adversus Martinus Lutherus*، چاپ ۱۵۲۱، نوشته‌ی هنری هشتم باشد که در آن از کلیسای کاتولیک علیه حملات مارتین لوتر دفاع کرده است. این کتاب کوچک در انگلستان و خارج از آن پرفروش شد و حتا از جانب پاپ پادش گرفت؛ پاپ با صدور فتوایی به هنری هشتم عنوان مدافع ایمان (*Fidei Defensor*) اعطا کرد. اما بعدها هنری از پاپ روگرداند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)
۵۹۴. Left-handed یعنی «ازدواج مردی از جایگاه و مرتبه‌ی بالا با زنی از مرتبه‌ی پایین.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)

«اما حائز اهمیت است که زن و فرزندان حاصل از این ازدواج، حق کسب عنوان شوهر یا پدر را ندارند.» (همانجا)

۵۹۵. «منظور، "پیتِر" است که همه‌ی پاپ‌ها از اخلاف و جانشینان او هستند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)

۵۹۶. *Bos Bovum* «لاتین است به معنای "گاو نری میان گاو نرها."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)

۵۹۷. Dog Latin «یعنی "لاتین ساختگی یا جعلی" و شاید تحریف‌شده‌ی عبارت Dog Latin

باشد؛ نیز بیانگر نوع زبان گفتار لاتینی است که در ایرلند رایج بوده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹)

Dog Latin عبارتی محاوره به معنای «تقلید غلط از زبان لاتین» است. (م)

«رئیس سیرک» اصطلاحی است که «در ۲۷ ژوئن ۱۸۹۶ در *Punch* آمده است: "اسقف، رئیس

سیرک، عواطف زیادی نشان داد...» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۷۲)

۵۹۸. منظور از «نام جدیدش» همان «مدافع ایمان (*Fidei Defensor*) است.» (کایبرد، ۲۰۱۱:

۱۱۰۹) پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۳ از همین فصل را بخوانید.

«در سال ۱۵۳۱، هنری هشتم در بخشی از مرحله‌ی اول نقض کلیسای کاتولیک و سرسپاری

کلیسای انگلستان به تاج‌وتخت سلطنتی، خود را "حامی و برترین مقام کلیسای انگلستان و مقام

روحانی" معرفی کرد که این نام جدید نبود، بلکه عنوان جدید بود. در طول سه سال بعد، فتواهای

بیشتر صادر شد و حاکمیت انگلستان و قدرت شاه بر کلیسا را قطعی کرد و او را، درعمل، محق ریاست

کلیسای انگلستان دانست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۸۹-۷۹۰)

۵۹۹. یعنی «لاتین کلیسایی، زبان پاپ‌ها و دیگر رؤسای کلیسا برای صدور فتوا.» (اسلُت،

۲۰۲۲: ۷۹۰)

«زبانی که با آن فتواهای پاپی را می‌نویسند (لاتین کلیسایی) و با آیریش بول [گاو نر ایرلندی]

جناس دارد.» (گیفرد، ۱۹۹۶: ۴۲۵)

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۴ و ۵۶۹ از همین فصل را بخوانید.

۶۰۰. «ضمیر اول شخصی» یا «ضمیر اول شخص مفرد در لاتین که می‌شود ego. فرهنگ‌نامه‌ی

آکسفورد اشاره می‌کند که ego در مفهوم "اعتماد به نفس، منیت و خودمحوری و خودمهم‌پنداری"

دست‌کم به سال ۱۸۹۱ برمی‌گردد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۱. منظور از bull of Ireland (بول ایرلند) «شاید ان بولین، زن ایرلندی هنری باشد.» (کایبرد،

۲۰۱۱: ۱۱۰۹)

۶۰۲. An arse and a shirt «ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از اصطلاح ایتالیایی *culo e camicia*

است که بیانگر دوستی نزدیک دو شخص است. اصطلاحی مشابه آن در زبان فرانسه نیز وجود دارد، اما

ایتالیایی‌اش قدیمی‌تر است و می‌گوید: "کون با پیراهن تماس نداشت."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۳. Ungrate «یعنی "حق‌ناشناس، ناخوشایند، نامطلوب" و از متن کتاب *A Tale of a Tub*

نوشته‌ی جان‌اتان سویفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۴. Wherry «نوعی بلم یا "کلک سبک" است که برای انتقال بار از روی رودخانه استفاده می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۵. Yard «از اصطلاحات دریانوردی است به معنای "تیرک" که به دکل نصب می‌شود به‌عنوان حائلی برای بادبان کشتی.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۶. Spring one's luff «یعنی دماغه‌ی کشتی را به جهت باد نزدیک کردن و از متن کتاب *A Report of the Truth of the Fight about the Isles of Azores* نوشته‌ی سِر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۷. To heave to یعنی «بادبان‌ها را طوری تنظیم کنند که در جهت مخالف یکدیگر عمل کنند تا کشتی را به وضع سکون درآورند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۰۸. Three sheets to the wind «اصطلاحی دریانوردی و نیز نیک‌عبارتی برای "مست بودن" است.» (۱۹۹۶: ۴۲۵)

۶۰۹. این کار «باعث چرخیدن کشتی به سمت راست آن می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۱۰. «سه بار سه دادن» یعنی «سه بار به سلامتی گفتن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۰)

۶۱۱. Bullgine «موتور بخاری است برای به حرکت درآوردن کشتی. سیسیل شارپ در اثری با نام *English Fold-Chanteys* از نوعی آواز پاروژنی در دریا این‌گونه نقل قول می‌کند: "ما از شب تا صبح می‌رانیم./ آه بران، می‌گذاریم موتور بخار براند، براند."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

Bumboat «قایقی کوچک است برای حمل آذوقه به کشتی‌ای که در بندر لنگر انداخته است و بازگرداندن فضولات از آن. این نوع قایق‌ها همواره در کارهای غیرمجاز مانند دزدی، قاچاق و روسپی‌گری دست داشتند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

۶۱۲. To recover «یعنی "رسیدن، واصل شدن (به یک مکان یا موقعیت)" و این معنا برای فعل مذکور در قرن‌های شانزدهم و هفدهم رایج بود. برای *main* (اصل) فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد از قول ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) می‌نویسد: "کشتی آشیل با قدری فرسودگی وارد نهری در اصل آمریکا [سرزمین اصلی آمریکا] شد." (Addison and Steel, *The Spectator*, Vol. ۱, P. ۳۶)» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

«اولین بخش این عبارت ("واصل شدن") از متن کتاب *A Report of the Truth of the Fight about the Isles of Azores* نوشته‌ی سِر والتر رالیه (۱۵۵۲-۱۶۱۸) اقتباس شده است. میان سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۹۲۱، ۸۴ درصد از کل مهاجران ایرلندی، ایالات متحده را به‌عنوان مقصدشان انتخاب می‌کردند.» (همان‌جا)

۶۱۳. Pissabed (شب‌شاشو) یعنی «کسی که تختخوابش را خیس می‌کند.»

«این دو مصرع ترکیبی از آهنگ "آدم آگه آدمه از خوبیاشه" (۱۷۹۵) از رابرت برنز با ترانه‌ی کودکانه‌ی "شب‌شاشو" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

شعر مذکور ارج‌گذاری به انسان را برای داشتن مال و منال و موقعیت مورد نقد قرار می‌دهد. راوی شعر می‌گوید، دنیا بر این باور است که یک انسان به دلیل داشتن همه‌ی آن دارایی‌ها آدم است، اما از نظر خود او چنین نیست، یک انسان به خاطر "صداقت" و "خوبی‌هایش" آدم است، حتا و به‌ویژه اگر فقیر باشد. «چنین آدمی شاه آدمیان است به خاطر تموم اون.» (م)

۶۱۴. از این‌جا تا قسمت بعدی «به سبک نثر ریچارد استیل و جوزف ادیسن نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

Apologue «به معنای "حکایت اخلاقی" داستانی تمثیل‌گونه است به‌منظور انتقال درسی مفید. معمولاً به داستانی اطلاق می‌شود که شخصیت‌ها یا گویندگان آن جانور یا طبیعت بی‌جان هستند.» (همان‌جا)

«آغاز هفتمین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۵)

۶۱۵. عبارت «آشنای گران‌قدر ما» به‌گفته‌ی کایبرد، «نقیضه‌ای است از نثر مقاله‌های استیل و ادیسن در قرن هجدهم.» (۲۰۱۱: ۱۱۰۹)

۶۱۶. درباره‌ی «الک بنن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۲ از فصل یک (تلماکس) و ۱۰۸ از فصل چهار (کلیسپو) را بخوانید.

۶۱۷. کل جمله‌ی مذکور یعنی «خرید درجه‌ای در ارتش.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

Colour یعنی «پرچمی که مشخصه‌ی واحدی در ارتش است.» (همان‌جا)

Cornet یعنی «افسر پایین‌رتبه‌ای که پرچم را حمل می‌کند.» (همان‌جا)

Fencible «گروهان پیاده یا سواره‌نظامی است که در موارد اضطراری خاص برای خدمت به وطن تشکیل می‌شود.» (همان‌جا)

«عبارت "خرید پرچم" از متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۶۱۸. «جُرج کوینل چاپخانه‌دار بود و محل کارش در شماره‌ی ۴۵ خیابان فلیت واقع شده بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

۶۱۹. Incubator (انکوباتور) یعنی «پرورش‌دهنده، نویسنده، مرجع.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

۶۲۰. «جزیره‌ی لمبئی، در فاصله‌ی نوزده کیلومتری شمال شرق دابلن و هشت کیلومتری ساحل، جزیره‌ای رهاشده است و فقط خرگوش و پرندگان دریایی از ساکنان آن هستند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۱)

۶۲۱. «ریچارد استیل (نویسنده و سیاست‌مدار ایرلندی، ۱۶۷۲-۱۷۲۹) در داستان‌های طنزآمیز و مقاله‌هایش شخصیت‌هایی با اسامی معنادار خلق می‌کرد، مانند "افراییم بدستاف"» (اسلُت، ۲۰۲۲:

۷۹۲) که افراییم یعنی «پرمیوه» و بداستاف یعنی «میله‌ی کوچک کنار تخت‌خواب.» (م)

Fopling یعنی «آدم احمق حقیر» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲) که به «گول» ترجمه شد. (م)

Popinjay «یعنی "آدم سطحی خودخواه یا متکبر" که از متن نمایشنامه‌ی هنری اول اثر شکسپیر

(پرده‌ی اول، صحنه‌ی سوم) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

«مورینسن نیز آن را در ص ۱۱۳ از اثرش با نام *Selections from the Best English Authors* نقل قول کرده است.» (همان‌جا)

در این جا به «طوطی» ترجمه شد، که معنای منسوخ این واژه است، اما به دلیل ارجاع این متن به نمایشنامه‌ی شکسپیر و اشاره‌ی جویس به آن در یادداشت‌هایش از این فصل با همان معنای منسوخش آوردیم. (م)

Milksop یعنی «آدم عاجز و بی‌عرضه و ضعیف، به‌ویژه پسر یا مردی دودل با روحیه‌ی زنانه که ترسوست» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲) که به «راجل» به معنای «عاجز، سست و ضعیف» ترجمه شد. (م)
Quidnunc یعنی «آدم فضول». (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲) و به‌گفته‌ی کایبرد، «لاتین است به معنای "حالا چه خبر؟"» (۲۰۱۱: ۱۱۱۰) که به «جساس» به معنای «تجسس‌کننده» ترجمه شد. (م)

۶۲۲. «خوب‌دوست من» و آگویه‌ای «از متن هملت شکسپیر است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)
۶۲۳. این جمله «از متن کتاب *Polite Conversation* نوشته‌ی جان‌اتان سویت ۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

۶۲۴. این جمله «از متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

۶۲۵. عبارت مذکور «از متن *Mr Bickerstaff Visits a Friend* در اثری با نام *The Tatler* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)
۶۲۶. «به‌نظر اشاره به امساک و خودداری فرد هنگام آمیزش جنسی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

۶۲۷. «یک مثال آن باید بیماری سیفلیس باشد که می‌تواند مادرزادی یا اکتسابی باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

۶۲۸. Pledge یعنی «کودک، به‌ویژه کودکی که حاصل عشق و وظیفه‌شناسی دوسویه‌ی والدین باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۲)

«کل جمله از متن کتاب *Essays* نوشته‌ی سر فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۶۲۹. «از *Dick Escourt: In Memoriam* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۰. Jointure یعنی «جهیزیه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)
۶۳۱. Bonze «اصطلاحی که اروپایی‌ها برای کاهن بودایی ژاپنی و گاهی چینی به‌کار برده‌اند و گوگرتی آن را به‌عنوان اسم خودمانی برای کشیش‌های کاتولیک استفاده کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۲. Flambeau یعنی «مشعل، چراغ.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۰)

«این جمله از متن "موعظه‌ی عیسی در بالای کوه" است: "شما نور دنیا یید. شهری که روی کوهی قرار دارد نمی‌تواند پنهان بماند و نیز انسانی که شمعی می‌افروزد و آن را زیر بوشلی می‌گذارد، زیرا آن نور ممکن است از بالای شمع بر همه‌ی آن‌ها که در خانه‌اند، بتابد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۳. «در کتاب پیدایش ۱:۲۸ آمده است: "افزایش یابید و چندبرابر شوید و زمین را پر کنید و آن را به اختیار خود در آورید." کلیسای کاتولیک آیه‌ی مذکور را دقیق و به روش تجویزی تفسیر می‌کند و این مفهوم در سراسر یولسيز تکرار می‌شود. بلوم با استبداد جنسی مخالف است و در فصل هشت، درباره‌ی تحمیل این قانون بر زنان و عواقب عدم اجرای آن نظر می‌دهد: "این از تعالیم دین‌شان است، وگرنه کشیش به زن بیچاره اجازه‌ی اعتراف کردن نمی‌داد، آمرزش. افزایش یابید و چندبرابر شوید. هیچ همچو ایده‌ای شنیده‌ای؟ می‌خورندت و از خانه و کاشانه‌ات بیرون می‌کنند. خودشان زن و بچه‌ای ندارند که بخواهند شکم‌شان را سیر کنند." [پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱، ۳۲ و ۳۳ از همان فصل] اما هم‌چنان قدرتِ درخواست تولید مثل را احساس می‌کند و در این فصل، جویس مرتب به این بن‌مایه بازمی‌گردد و می‌گوید پروتاگونیست‌های مذکرش کارهای زیادی برای انجام دادن در اتاق خواب دارند.» (هانت، ۲۰۲۱)

۶۳۴. Muskin «یعنی "مرد، یارو" به‌ویژه اگر آدمی عجیب‌وغریب باشد؛ و تقریباً همیشه قبل از واژه‌ی غیر مسئول می‌آید. نخستین بار ویلیام گوپر (۱۷۳۱-۱۸۰۰) عبارت مذکور را در مقاله‌ی On Conversation مطرح کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۵. عبارت مذکور «از Mr Bickerstaff Visits a Friend در اثری با نام *The Tatler* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۶. In convenient «به‌عنوان اسم و به‌معنای "بدبختی" آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۷. «در علم فیزیک برای تبدیل جامد به مایع یا بخار یا برای تبدیل مایع به گاز گرما لازم است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۳۸. Fee simple «یعنی "ملک طلق یا ملکی که تا ابد به مالک آن و وارثانش تعلق دارد و برای هیچ طبقه‌ای از وارثان محدودیتی وجود ندارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

In fee simple «یعنی "در مالکیت مطلق" و برگرفته از Delaration to the English Nation نوشته‌ی جونیوس است.» (همان‌جا)

درباره‌ی «جونوس» که نویسنده‌ی ناشناس از قرن هجدهم است، پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴۸ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۶۳۹. «جیمز تالبوت (۱۸۰۵-۱۸۸۳) عنوان لرد تالبوت دِ مالا هاید را در سال ۱۸۵۰ از طریق وراثت کسب کرد. در سال ۱۸۸۱، جزیره‌ی لمبی را به گنت کانسیدین فروخت. در سال ۱۹۰۴، عنوان

مذکور به ریچارد وگن تالبوت (۱۸۴۶-۱۹۲۱) واگذار شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) بخوانید.

۶۴۰. درباره‌ی tory (محافظه‌کاران هوادار سلطه‌ی انگلستان بر ایرلند) بی‌نوشت شماره‌ی ۸۷ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

«از سال ۱۶۹۱، زمان نوشته شدن عهدنامه‌ی لیمریک، [بی‌نوشت ۱۲۰ از فصل سه (پروتیوس) و ۵۵۶ از فصل دوازده (سایکلوس)] تا ۱۸۰۱، سال وضع قانون اتحاد دو کشور، دوره‌ی کلاسیک استیلای پروتستان بود. در این دوره (در قرن هفدهم) خانواده‌ها مالک زمین شدند و افرادی که با پیوستن به کلیسای رسمی جذب آداب و قوانین آن‌ها شدند و با آن‌ها همسان، از انحصار واقعی قدرت سیاسی و اجتماعی و نیز قدرت مالکیت بهره‌مند گشتند. اساس این استیلا در دوره‌ی حکومت ویلیام و آن و به‌دنبال صدور مجموعه‌ای از حقوق جزایی به‌منظور ضعیف و فرودست نگه داشتن کاتولیک‌ها بنا گذاشته شد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۱. A freehold همان ملک طلق است یا «ملکی در مالکیت مطلق (تا ابد و بدون هیچ محدودیتی) یا تا پایان عمر.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۳)

۶۴۲. «برنامه‌ی مالگن به اهداف بهسازی نژادی شبیه است: تلاشی به‌ظاهر علمی برای طراحی و تولید انسان‌های برتر از طریق تولید مثل انتخابی. این واژه بر ساخته‌ی فرانسویس گلتن (۱۸۲۲-۱۹۱۱)، دایی‌زاده‌ی چارلز داروین، است. کتابش را که عنوان نبوغ ارثی (۱۸۶۹) دارد با این ادعا شروع می‌کند: "تولید نژادی بسیار مستعد از طریق ازدواج‌های سنجیده در طول چندین نسل پی‌درپی کاملاً میسر است." درحالی‌که همه‌ی هواداران بهسازی نژادی نژادپرست نبودند، اما میان بهسازی نژادی ایده‌آل و گروه‌های نژادپرست هماهنگی و سازگاری وجود داشت.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۳. درباره‌ی «امفالوس» بی‌نوشت شماره‌ی ۶۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۶۴۴. «تک‌ستون‌های مصر را معمولاً بر پایه‌ستون‌های مکعبی با یک یا دو پله و به‌صورت جفت جلوی درهای ورودی معابد می‌گذاشتند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۵. «خرده‌مالکان به‌لحاظ تاریخی مالکان مطلق یا دائمی تکه‌های کوچک زمین هستند. اصطلاح *yeoman service* یعنی "خدمت مؤثر با مشخصه‌ی کار سخت و مستمر" به خدمات افسران دون‌پایه در ارتش انگلستان در گذشته اشاره دارد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۶. [Fecundation](#) یعنی «باروری.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۷. «هرگونه» (Soever) که تأکید بر «هر مرتبه» است «از متن On Dedication نوشته‌ی الکساندر پاپ (۱۶۸۸-۱۷۴۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۸. «طبیعی» (Natural) در این جا، «به‌معنای "اندام تناسلی" است که از متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جانانان سویفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

۶۴۹. *Tuber* «محصولی کشاورزی که در زیر خاک پرورش می‌یابد و کم‌ویش گرد است با ساقه‌های زیرزمینی و چشم و جوانه‌هایی که از آن‌ها گیاه تازه می‌روید؛ نمونه‌ی آشنای آن سیب‌زمینی است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۴)

Tubercle یعنی «*tuber* کوچک.» (همان‌جا)

Coney یعنی «خرگوش.» (همان‌جا)

در پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱۹ از همین فصل در وصف مالگن خواندیم که او «انکوباتور» یا «پرورش‌دهنده» است. (م)

۶۵۰. «منظور گوشت خرگوش است که توصیه می‌شود، چون می‌تواند باروری را افزایش دهد؛ باور کلیشه‌ای رایج است که خرگوش‌ها قدرت تولید مثل کلان دارند.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

۶۵۱. Asseveration یعنی «ادعای محکم، دفاع قرص.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

۶۵۲. «در یک چشم به هم زدن» از «متن کتاب *Ennui* نوشته‌ی مریا اجورث (نویسنده‌ی ایرلندی، ۱۷۶۷-۱۸۴۹) است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

۶۵۳. مالگن دستمال‌جیبی‌اش را برای حفاظت کلاهش از باران روی آن گذاشته است. (م)

Put off (کند) «از متن کتاب *Oliver Cromwell's Letter and Speeches* نوشته‌ی تامس

کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) است: «کلاهش را کند، و حرف زد.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

۶۵۴. «بهبود بخشیدن به گام‌هایشان» از «متن مقاله‌ی *Sir Roger at the Play* نوشته‌ی جوزف

ادیسن (۱۶۷۲-۱۷۱۹) است: «دو یا سه مرد سیاه‌خوش‌بنیه را مشاهده کردم که از نیمه‌راه خیابان فلیت تعقیب می‌کنند و متناسب با گام‌های من که می‌خواستم از آن‌ها بگیریم، به گام‌هایشان بهبود

می‌بخشند.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

در باره‌ی «بارانی» که ساعت هفت باریدن می‌گیرد، پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۳ از فصل نه (اسکلا و کریبدس) را بخوانید.

۶۵۵. «لباس کوچک» در این‌جا، یعنی «شلوار کوتاه سه‌ربعی.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

Hodden grey یعنی «پارچه‌ی پشمی زبر که رنگ نشده و در نتیجه رنگ خاکستری طبیعی‌اش را حفظ می‌کند.» (همان‌جا)

«عبارت مذکور را الن رمزی در اثرش با نام *In The Gentle Shepard, a Scots patoral*

comedy (۱۷۲۵) آورد و آن را رایج کرد. در سطر دهم شعر *For A' That and A' That* سروده‌ی

رابرت برنز نیز آمده است.» (همان‌جا)

«ابلق» یا پیسه (piebald) «از متن کتاب *The Spectator* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۲۷-

۱۷۲۹) و جوزف ادیسن (۱۶۷۲-۱۷۱۹) اقتباس شده است: «از شنیدن صدای اسب ابلق خوشحال شد.» (همان‌جا)

۶۵۶. To except to it «یعنی "ابراز مخالفت کردن" و از مقاله‌های فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-

۱۶۲۶) برداشت شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵)

۶۵۷. بردن «زغال‌سنگ به نیوکسل» در واقع، «ضرب‌المثلی است برای انجام کاری غیرضروری،

چون نیوکسل مرکز معادن زغال‌سنگ است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۷۹۵) معادل «زیره به کرمان بردن» در فارسی. (م)

۶۵۸. «از متن Dick Estcourt: In Memoriam نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۵)
۶۵۹. «در حافظه‌اش سکنی داشت» از «متن Story of Inkle and Yarico نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۰. *Talis ac tanta depravatio hujus seculi, O quirites, ut matres familiarum nostrae lascivas cujuslibet semiviri libici titillationes testibus ponderosis atque excelsis erectionibus centurionum Romanorum magnopere anteponunt* «لاتین است به معنای "از چنین و چنان رذالت عظیم عصر این است، آی شهروندان، که مادران ما در خانواده، بیش از حد، تحریکات هرزه‌ی یک یا دیگر نیمه‌مرد بربری را به بیضه‌های بزرگ و نعوذ سربه‌فلک کشیده‌ی سرکرده‌های ارتش روم ترجیح می‌دهند." این پاساژ از خود جویس است و آن را به سبک سیسرو نوشته است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
- «به‌گفته‌ی شورک در اثری با نام *Latin and Roman Culture in Joyce* واژه‌ی *anteponunt* باید *anteponant* باشد. واژه‌ی *libici* لاتین نیست. جویس در پیش‌نویس قبلی خود نوشته بود *Libyici* که به کلمه‌ی *Libyci, Libyan* به معنای "لیبیایی" خیلی نزدیک است. واژه‌ی مذکور بنا به سیاق عبارت در این پاساژ، با کلمه‌ی *Romanorum* [به معنای "رومی"] در تقابل است و بنابراین، شورک توصیه می‌کند که به "بربر" ترجمه شود.» (همان‌جا)
۶۶۱. «از متن کتاب *The Vision of Mirzah* نوشته‌ی جوزف ادیسن (۱۶۷۲-۱۷۱۹) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۲. *Person* «یعنی "آدمی از طبقه‌ی بالا، طبقه‌ی دارای امتیاز یا دارای اهمیت" و عبارت *a man of person* یعنی "مردی صاحب امتیاز" و از متن کتاب *Anatomy of Melancholy* نوشته‌ی رابرت برتن (۱۵۷۷-۱۶۴۰) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۳. «این وراج» از «متن کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) نوشته‌ی جان باین (۱۶۲۸-۱۶۸۸) اقتباس شده است. در آن اثر، شخصیت وراج که از نامش برمی‌آید، مدتی طولانی درباره‌ی ایمان حرف می‌زند، اما خود به آن عمل نمی‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۴. «توجه خود را به لباسش متمرکز کرده بود» از «متن *Mr Bickerstaff Visits a Friend* در اثری با نام *The Tatler* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۵. *Animadversion* «یعنی "نقد یا خرده‌گیری" و عادت‌ی از عادات مالگن (وگوگرتی) است که با اشیاء بی‌جان حرف می‌زنند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۶. عبارت «آقای جوان، دوستش» از «متن *Mr Bickerstaff Visits a Friend* در اثری با نام *The Tatler* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۷. «منظور، داستان رابطه‌ی الک بنن با ملی بلوم است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۲)

۶۶۸. «عیسی جمعیتی برابر با "پانصد نفر از مردان، به علاوه زنان و کودکان" را با فقط "پنج قرص نان و دو ماهی" سیر کرد. (متی، ۱۷: ۱۴).» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۶)
۶۶۹. عبارت «وی در برابر تعارف او» از «متن Story of Inkle and Yarico نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)
۶۷۰. «فاصله‌ی درخور خود را از او نگه داشت» از «متن Dick Escourt: In Memoriam نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)
۶۷۱. منظور از «بانو» خانم پیورفوی است که برای زایمان به زایشگاه هورن آمده و «وضعیت جالب» یا «وضع جالب یا موقعیت جالب نیک‌واژه‌ای است برای بارداری» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۷۳) که به «حامل بار شیشه است» با همان معنا ترجمه شد. (م)
۶۷۲. عبارت «آهی برآورد عمیق» از «متن کتاب *The Vision of Mirzah* نوشته‌ی جوزف ادیسن (۱۶۷۲-۱۷۱۹) اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)
۶۷۳. «منظور، باک مالگن است که دارد گوش‌تالو می‌شود. [پی‌نوشت شماره‌ی ۱ از فصل یک] واژه‌ی ventripotent یعنی "شکم‌گنده"» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷) که در این جا به صورت اسم آمده و به «بطین» به معنای «شکم‌گنده» ترجمه شد. (م)
۶۷۴. rally to یعنی «شوخی یا مزاح کردن.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)
۶۷۵. «آستین اس ملدون (۱۸۴۴-۱۹۰۴) عضو انجمن کالج سلطنتی جراحان ایرلند، فارغ‌التحصیل از کالج پزشکی کینگ و کوپین ایرلند بود. ملدون هم‌چنین جراح ارشد در بیمارستان خیابان جرویس بود و در شماره‌ی ۱۵ میدان مری‌ین شمالی زندگی می‌کرد.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)
- به‌گفته‌ی سی پی گرن، «دکتر ملدون به فربه بودن معروف بود [...] ما همه لطیفه‌ای را که در دابلن درباره‌ی او موقع بیرون آمدن از کالسکه تعریف می‌کردند، شنیده بودیم: "معجزه‌ای بزرگ‌تر از پدیدار شدن یوحنا از شکم نهنگ."» (۱۹۷۰: ۱۸)
۶۷۶. «مالگن یهودستیز از بلوم می‌پرسد که در این زایشگاه "به مساعدت تخصصی نیازمند" است (باردار است؟) و "دیکسن موضوع را عوض می‌کند" و از او می‌پرسد که گوش‌تالو بودن مالگن به‌دلیل "زه‌دان مردانه" است یا ولع. Ovoblastic کلمه‌ی جعلی و غیرعلمی - پزشکی به معنای "مربوط به سلول تخم" است. Utricle "بن‌بستی در بخش پروستاتی مجرای ادراری مردانه" است که در این جا به‌عنوان "زه‌دان مردانه" مثل رجم زنانه وصف می‌شود. شاید جویس آن را از اثری با نام *Lezioni Elementari di Embriologia* نوشته‌ی جولیبو ولنتی اقتباس کرده باشد.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)
- درباره‌ی «اثر رویان‌شناسی جولیبو ولنتی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۲۳ از همین فصل را بخوانید.
- «عبارت "گرگ در شکم" اشاره‌ای است به مجرای گرگی (آن‌گونه که در کتاب ولنتی آمده، مجراهایی که در آن‌ها مایعات بدن جاری و حمل می‌شود. نیز مصداق ضرب‌المثلی برای ولع است: "پسر در حال رشد در شکمش گرگی دارد."» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۷۹۷) به عبارت دیگر، سیری ناپذیر است. در فارسی هم داریم که «گرگ همیشه گرسنه است.» (م)

در این پاساژ، وقتی «بین شروع می‌کند به حرف زدن درباره‌ی ملی (دوست‌دخترش) برای شخصی (کراتز) که کنارش نشسته است. باک مالگن از بلوم می‌پرسد که آیا به مراقبت پزشکی نیاز دارد و بلوم جواب می‌دهد که برای مینا پیورفوی آمده است. (چرا بلوم باید برای کسب اطلاعات از احوال مینا پیورفوی به زایشگاه بیاید. آیا آن‌قدر دوستان نزدیکی هستند که هنگام زایمان او به اتاق انتظار برود؟ احتمال قوی‌تر این است که بلوم برای وقت‌کشی به آن‌جا آمده تا وقتی به خانه می‌رود، مالی خواب باشد. او هنوز آماده‌ی رویارویی با مالی بعد از دیدارش با بویلن نیست.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۵)

۶۷۷. «کوچک» در این‌جا «منظور، بخش باریک لوله‌ی هاضمه است که میان معده و رودی بزرگ قرار دارد یا همان رودی کوچک.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۹۷)

۶۷۸. درباره‌ی «مادر گروگن» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۶۷۹. بخش دوم جمله‌ی داخل پرانتز را «از عنوان *Tis Pity She's a Whore* (۱۶۳۳) نوشته‌ی

جان فورد (ح ۱۵۸۶-ح ۱۶۵۵) اقتباس کرده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۹۸)

۶۸۰. برگرفته از «زبانزدی انگلو- ایرلندی از نیمه‌ی قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم: "این شکم

هرگز بچه‌ای حرامزاده نپروراند» به معنای «لاف‌زنی و خودستایی» است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۹۸)

۶۸۱. *Larum* «یعنی "زنگ خطر" و از متن *Story of Inkle and Yarico* نوشته‌ی ریچارد

استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) اقتباس شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۹۸)

۶۸۲. «از آغاز این پاراگراف تا بخش بعدی به سبک لارنس استرن نوشته شده است.» (اسلت،

۲۰۲۲: ۷۹۸)

«آدمی آتشی مزاج» از «متن کتاب *Sentimental Journey* نوشته‌ی لارنس استرن اقتباس شده

است.» (همان‌جا)

۶۸۳. «آب‌شنگولی» برابر نهاد «cordial water» به معنای «مشروبات الکلی» است.» (اسلت،

۲۰۲۲: ۷۹۸)

۶۸۴. «*Mias bien sur... et mille compliments* فرانسوی و به معنای "البته... و یک میلیون

سپاس" است. استفاده از زبان فرانسوی در این پاراگراف علاقه‌ی وافر استرن به بامزه کردن کتابش،

Sentimental Journey، از طریق انتخاب واژه‌های فرانسوی را بازتاب می‌دهد.» (اسلت، ۲۰۲۲:

۷۹۸)

۶۸۵. *Riband* «یعنی "ربان" از بخش مربوط به نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) در اثر

مشترک استیل و ادیسن با نام *The Spectator* اقتباس شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۹۸)

۶۸۶. «عکسی که بین به کراتز نشان می‌دهد، عکس ملی است.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۵)

۶۸۷. *Coquette* یعنی «عشوه‌گرانه، زن عشوه‌گر.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۰)

این «همان کلاهی است که بلوم برای تولد ملی (روز عیدش) به او هدیه می‌دهد و خود ملی در

نامه‌اش به بلوم می‌نویسد: "همه می‌گویند من با این کلاه بره‌ی اسکاتلندی تازه‌ام حسابی خوشگل

شده‌ام."» (اسلت، ۲۰۲۲: ۷۹۸)

متن نامه‌ی ملی در فصل چهار (کلیپسو) و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۰-۱۴۵ از همان فصل را بخوانید.

۶۸۸. «خلعت» در معنای «هدیه» آمده است. (م)

۶۸۹. عبارت «بی‌نظمی معصومانه» از «شعر Delight in Disorder (۱۶۴۸) نوشته‌ی رابرت هرلیک (۱۵۹۱-۱۶۷۴) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۸)

۶۹۰. Amiable «در معنای "دوست‌داشتنی" و از متن کتاب *A Select Glossary of English Words* نوشته‌ی آر سی ترنچ اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۸)
در این فصل «ترا» معادل ضمیر مفعولی thee است که بنابه فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد «واژه‌ای منسوخ از انگلیسی کهن» است. (م)

۶۹۱. Sublunary «یعنی "زیر ماه، زمینی" و از متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جان‌اتان سوئیفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

۶۹۲. «گجسته» به معنای «خبیث و ملعون» برابر نهاد Maledicinity است. (م)

۶۹۳. منظور از «بالاپوش» کاندوم است. درباره‌ی «ایهام جنسی» نهفته در این جمله پی‌نوشت شماره‌ی ۷۱۲ از همین فصل را بخوانید.

۶۹۴. Beshrew me «نوعی اظهار شگفتی است مانند "نفرین یا لعنت بر من"، اما اغلب با شوخی آمیخته است» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹) که به «خاک بر سر من» ترجمه شد. (م)

۶۹۵. عبارت *Marchand de Capotes* «فرانسوی و به معنای "فروشنده‌ی کاندوم" است. در زبان فرانسوی *capote anglaise* (با معنای تحت‌اللفظی "اورکت انگلیسی") اصطلاحی عامیانه است برای کاندوم؛ در مقایسه با اصطلاح انگلیسی آن، French letter.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹)
پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۲ از فصل نه (اسکلا و کریپدس) را بخوانید.

۶۹۶. در دابلن آن زمان، «دو تاجر با این نام بودند که هردو *Marchand de Capotes* به معنای "فروشنده‌ی اورکت" بودند؛ یکی بنیامین پوینتزر و شرکا که فروشگاهش در شماره‌ی ۱۰۵-۱۰۶ خیابان گرٲتن و دیگری سمونل رابرت پوینتزر که مغازه‌اش در شماره‌ی ۲۰ خیابان کلیر واقع شده بود. گوگرته‌ی درباره‌ی دومی شعری سروده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

۶۹۷. *Livre* «پوند، سکه‌ای است فرانسوی که سرانجام فرانک، با ارزش برابر، جای آن را گرفت.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

۶۹۸. درباره‌ی «ایهام جنسی» نهفته در این جمله و پاساژ پی‌نوشت شماره‌ی ۷۱۲ از همین فصل را بخوانید.

۶۹۹. *Le Fè condateur* «فرانسوی است به معنای "بارورساز"» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹) و منظور، باک مالگن است. (م)

۷۰۰. «آوک لویی» (*Avec lui*) «فرانسوی و به معنای "با او" است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

درباره‌ی «موسیو یا آقای مور، دوست ما» بی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۱ از فصل نه (اسکلا و کریبیدس) را بخوانید.

۷۰۱. «منظور از "دماغه‌ی هورن" مجرای تناسلی زنانه است، زیرا جنوبی‌ترین نوک تنه‌ی زن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

۷۰۲. «وانتر بیش» (*Ventre biche*) «فرانسوی است با معنای تحت‌اللفظی "شکم آهو"، اما برای بروز هیجان به‌کار می‌رود، چیزی شبیه "امان!"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

۷۰۳. «سان بلگ» (*Sans blague*) «فرانسوی و به معنای "بی‌شوخی" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

۷۰۴. «منظور از "چیزهای بدساخت" کاندوم است. در این‌جا، منظور از "بدساخت" خشک و بی‌انعطاف است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۷۹۹)

«سو» (*Sou*) «سکه‌ی فرانسوی است که بیست‌تای آن می‌شود یک لیور. یک سو در افواه مبلغی کاملاً بی‌ارزش است.» (همان‌جا)

۷۰۵. واژه‌ی «چتر» (*umbrella*) «در این متن، به معنای "وسیله‌ی جلوگیری از بارداری" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۰۶. منظور از «قارچ جادویی» همان «قارچ چتری است و در این‌جا به کاندوم یا وسیله‌ی جلوگیری از بارداری اشاره دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۰۷. «کشتی نجات نوح» از «کتاب پیدایش ۶-۸ است. نوح کشتی‌ای می‌سازد تا منتخبانش از هر گونه‌ی حیوانی را از سیل نجات دهد. در این متن منظور از "کشتی نجات نوح" کاندوم است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۰۸. درباره‌ی «بانو» یا (*dame*) بی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۳ از همین فصل را بخوانید.
۷۰۹. *Il y a deux choses* «فرانسوی است به معنای دو مطلب وجود دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۰. کتی زیر گوش راوی گفته، در دو حالت، «یگانه جامه» برای‌شان جامه‌ی طبیعی (برهنگی) است. (م) بی‌نوشت شماره‌ی ۷۱۲ از همین فصل را بخوانید.

۷۱۱. *Tilbury* «کالسکه‌ی اسبی دوچرخه بدون سرپوش یا سقف که در آغاز قرن نوزدهم، جان تیلبوری لندنی طراحی کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۲. در این قسمت «آقایان به‌شبهه‌ای سر بسته و رمزی درباره‌ی تهیه‌ی کاندوم حرف می‌زنند: "راحت‌ترین بالاپوش مُد فرانسوی را که تا امروز نگذاشته هیچ بانویی خیس شود." لینچ هم داستان دوستی‌اش با کتی را مطرح می‌کند و کمی بیشتر روی موضوع کاندوم پیش می‌رود.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۶)

«لینچ چتر را ترجیح می‌دهد. آشکار است که در میان شبکه‌ای از ایهام جنسی هستیم (یادآور تریسترام شدنی) که در آن بالاپوش یا بارانی و چتر مظهر وسایل جلوگیری از بارداری‌اند. به عبارتی

موضوع باروری [و بارورسازی مالگن] دوباره مطرح می‌شود. برهنگی به‌عنوان کیفیت مناسب و درخور انسان برای دو فعالیت که یکی از آن‌ها حمام کردن است، تبلیغ می‌شود. (بلامايرز، ۱۹۹۶: ۱۲۵)

«کارهای لارنس استرن مملو از مکالمه‌های ناقص است و جمله‌های قطع شده و بریده‌ای که به خط تیره ختم می‌شوند. جویس غالباً از گذاشتن خط تیره در یولسيز پرهیز کرده است، به‌جز هنگام شروع هر دیالوگ. این خط تیره‌ی ویژه از موارد نادر است و آن را در پیش‌نویس‌های متعدد آورده، اما متأسفانه ماشین‌نویس اشتباه دیده و به‌جایش سه نقطه تایپ کرده است. از این‌رو، در همه‌ی نسخه‌های قبل از گبلر همان سه نقطه وجود دارد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۳. از این‌جا تا قسمت بعدی «به سبک آلیور گلدسمیت، نویسنده‌ی ایرلندی، نوشته شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۴. این عبارت «از داستان Asem the man-hater نوشته‌ی آلیور گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۵. Fuddled یعنی «مست، مخمور.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۶. «اصطلاح مذکور، به‌طور مجازی، برای توصیف کسی استفاده می‌شود که از نظر ظاهری جذاب است. در این عبارت cowflesh به بدن شخص اشاره دارد و monstrous fine یعنی «ظاهر آن شخص به‌طور استثنایی خوب» است. این نوع زبان اغلب با لحنی بازیگوشانه یا اغراق‌آمیز به‌کار می‌رود و قرار نیست جدی گرفته شود. شیوه‌ای است برای تعریف کردن از ظاهر یکی در قالبی خلاقانه یا مضحک.» (دنت، ۱۹۹۶: ۱۷۴)

۷۱۷. «واگویه‌ای است از پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی دوم نمایشنامه‌ی یکم هنری چهارم نوشته‌ی شکسپیر.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۸. «لعنت خدا» (Gad's bud) «ناسزایی از قرن هجدهم.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۱۹. Demme «املا‌ی قرن هجدهمی واژه‌ی damn [کوفتی] است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۲۰. Doctor O'Gargle به‌معنای «دکتر اُغرِره» دکتری «واقعی نیست.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۰)

۷۲۱. درباره‌ی «جلیقه‌ی زرد کهربایی» مالگن پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۷ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۷۲۲. Lawksamercy «فحش زنانه‌ای در قرن هجدهم است و شکل تحریف‌شده‌ی Lord (have mercy) (دنت، ۱۹۹۶: ۱۷۴) به‌معنای «خدایا رحم کن» که به «خُدَرَم‌کن» برگرداندم. (م)

۷۲۳. این عبارت «عامیانه است با این معنا که "چقدر دوست داری یکی را دست بیندازی!"» (دنت، ۱۹۹۶: ۱۷۴)

۷۲۴. Father Cantekissem «کشیشی واقعی نیست.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۱)

نام این کشیش جعلی از ترکیب کلمه‌ی catechism به معنای «اصول دین» و یا «سؤال» و تلفظ ایرلندی can't he kiss them به معنای «نمی‌تواند آن‌ها را ببوسد» ساخته شده است که به «سائل بوس» و در یک کلمه «سائل‌بوس» ترجمه شد. (م)

۷۲۵. Four-ale «مقداری آبجو یا دیگر مشروبات الکلی که قیمت هر کوارت [۱/۴ لیتر] آن چهار پنس است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱)

عبارت «نیمه‌خفه‌ام کند» شاید به نوعی «بول ایرلندی» باشد؛ گفته‌ای که به ظاهر معنا دارد، اما در عمل یاوه است. (م) درباره‌ی «بول ایرلندی» پی‌نوشت شماری ۵۵۸ از همین فصل را بخوانید.
۷۲۶. White swelling اصطلاحی است به معنای «باردار بودن» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱) که به «بار شیشه داشتن» ترجمه شد. ضمائر اشتباه جمله مطابق با متن اصلی است و گویای زبان محاوره‌ی انگلو- ایرلندی است. (م)

در فصل یک (تلماکس) پیرزن شیرفروش که ایرلندی است از ضمائر اشتباه استفاده می‌کند و درباره‌ی زبان ایرلندی می‌گوید: «از آن‌هایی که بلد است شنیده‌ام زبان بزرگی است.» شرح کامل آن را در پی‌نوشت شماری ۱۲۵ از همان فصل بخوانید.

۷۲۷. To put a period to «یعنی "نقطه‌ی پایان گذاشتن" و این جمله از داستان Asem the man-hater نوشته‌ی آلبور گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱)
۷۲۸. Enceinte «فرانسوی و به معنای "آیستن" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱)

۷۲۹. این عبارت «از بخش مربوط به نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) در اثر مشترک استیل و ادیسن با نام *The Spectator* اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱)

۷۳۰. Want «در معنای قدیمی آن، "فقدان" و نه به معنای امروزی "خواستن" به کار رفته است. از متن کتاب *The Citizen of the World* نوشته‌ی گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴) اقتباس شده است. وقتی فیلسوف چینی مطلع می‌شود که در انگلستان، مردها را به خاطر خیانت‌پیشگی همسرشان تنبیه می‌کنند، می‌گوید: "I want patience..." یعنی "من شکیبایی ندارم." (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱) یا «من در فقدان شکیبایی‌ام.» (م)

۷۳۱. «ابری از گواهی» از «گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴) در مقاله‌ی *A Reverie at the Boar's Head Tavern in Eastcheap* و نیز از عبرانیان، کتاب انجیل عهد جدید اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۱)

۷۳۲. Exercitations یعنی «قریحه‌ها و قابلیت‌های شخص در حرفه‌اش.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

«گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴) این واژه را در توصیف لویی پانزدهم آورده است.» (همان‌جا)
۷۳۳. Byword یعنی «مایه‌ی سرزنش و تحقیر.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۲)
۷۳۴. این عبارت «از مقاله‌ی *The History of Hypatia* نوشته‌ی گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

۷۳۵. «بعد از آن که پرستار کالان می‌آید و دیکسن را به اتاق زایمان فرامی‌خواند، کاستلو درباره‌ی پرستار کالان نظرهای ناشایستی می‌دهد و دیکسن به کنایه به او می‌گوید که رفتار درست با بیمار را از دوشیزه کالان آموخته است و قبل از توبیخ کاستلو به جمع می‌گوید که به او در بخش زایمان نیاز دارند. خانم پیورفوی "پسری سالم و سرحال به دنیا آورده" است. هوپسا پسرپسر هوپسا!» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۶)

۷۳۶. On the by گیفرد معتقد است «اصطلاحی است به معنای "ایستادن دور بار مشروب"». (۱۹۹۸: ۴۲۸) اما به نظر اسلُت، «یعنی "مختصراً" و کل عبارت از متن کتاب Discoveries نوشته‌ی بن جانسن اقتباس شده است.» (۲۰۲۲: ۸۰۲)

۷۳۷. کاربرد Round hand به ۱۸۸۷ برمی‌گردد و «به معنای "با قوت تام، قاطعانه" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

Round یعنی «قاطع، تمام‌عیار، کامل؛ بدون هیچ‌گونه تعدیل.» (همان‌جا)
 ۷۳۸. Stap «منسوخ و به معنای "متوقف کردن" یا "پر کردن" است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۲۸)
 اما به گفته‌ی اسلُت کل عبارت stap my vitals «دشنامی بی‌معناست از پایان قرن هفدهم و قرن هجدهم.» (۲۰۲۲: ۸۰۲)

۷۳۹. «جمله‌ی "به پدرت و به مادرت احترام بگذار" پنجمین فرمان از فرامین ده‌گانه‌ی خدا در کوه سینا به موسی. (کتاب پیدایش، ۱۲: ۲۰)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

۷۴۰. «رولت مربایی» که در فصل هشت (لسریگون‌ها) هم به آن اشاره می‌شود، «نوعی شیرینی سبک مثلثی شکل پرشده با مرباست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۲۹۰)

«پودینگ غلات از مخلوط آرد غلات با شیر یا آب درست می‌شود.» (همان‌جا)
 ۷۴۱. ضمایر غلط جمله متناسب با متن اصلی است. در این باره پی‌نوشت شماره‌ی ۷۲۶ از همین فصل را بخوانید.

«پانچ کاستلو مدعی می‌شود که "فرزند خوبی از جماعت مؤمنان راستین" است. ما در این پاساژ متوجه می‌شویم که "فرنگ کاستلوی درستکار، فرنگ پانچ کاستلو، پدر پانچ کاستلوست. پس آبرونیک است که چنین آدم بی‌ادبی نام آن مرد درستکار را بر خود دارد. اما از قبل به ما هشدار داده شده است که اسامی به‌هیچ‌وجه در تعیین سرنوشت نقش ندارند و پیش‌تر در این فصل خواندیم که "فرنگ درستکار" پدر پانچ است، آن "پاسبان خرد که با هر بار دیدن او یک پاینت اشک ریخته" است. با این حساب، آیا پانچ برای بقیه‌ی همراهان حاضر واقعاً "فرزند خوبی از جماعت مؤمنان راستین است؟" پس از آن‌که پرستار کویگیلی پانچ را با تشر ساکت کرد، "پانچ کاستلو از جانب همگان بی‌غاره دید و ایشان معترض گشتند بر آن آدم بی‌تربیت، برخی با نوعی گستاخی متمدانه و دیگران با تهدید لاه‌گرایانه و در همان هنگام همگی به تعبیر وی مشغول گشتند، که آدم احمق را فقط مرگامرگی متوقف سازد، و این‌که چه نقشه‌ی اهریمنانه‌ای در سر دارد، ای تو جلعم، ای چلغوز، ای که نخودی به دنیا آمده‌ای، ای بی‌کفایت، ای بچه‌ننه، ای تخم یاغی، ای ناقص‌الخلقه، ای زیر برغاب عمل آمده تو...» به همین منوال، وقتی بلوم

از دست کاستلو به تنگ می‌آید و او را مشابه ریچارد سوم می‌بیند، مخاطب کاستلویی را تصور می‌کند که روحش به اندازه‌ی جسمش زشت است، تصویری که ممکن است سبب شود خواننده حلال‌زادگی او را مورد پرسش قرار دهد بدون توجه به نام خانوادگی اش.» (کالتن، ۱۹۹۴: ۶۰)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۷-۳۲۴ و متن مربوط به آن از همین فصل را بخوانید.

«آغاز هشتمین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۶)

۷۴۲. عبارت «مسخره کردن‌های گستاخانه» از «متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

۷۴۳. Sparks یعنی «مردان جوان سوسول.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

«گزاره‌کاری» از «متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنْهپ، ارل چسترفیلد (۱۶۹۴-۱۷۷۲)، اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۲)

۷۴۴. عبارت «بچه‌هایی با رشد بی‌رویه» از «متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنْهپ، ارل چسترفیلد (۱۶۹۴-۱۷۷۲)، اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

۷۴۵. واژه‌ی *tumultuary* «یعنی "آشفته، بی‌نظم" و از متن کتاب *Decline of the Roman Empire* نوشته‌ی ادوارد گیبین (۱۷۳۷-۱۷۹۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

۷۴۶. مو (*mots*) «فرانسوی به معنای "واژه‌ها" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

۷۴۷. «آمیخته با تندخویی» یا *testiness* «از متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنْهپ، ارل چسترفیلد (۱۶۹۴-۱۷۷۲)، اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۷۴۸. *Intellects* «در قالب جمع به معنای "قوای ذهنی" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

To resile «یعنی "کنار کشیدن" و از متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۷۴۹. دو عبارت «ذخایر نیرومند سرزندگی» و «به نمایندگی از آن‌ها سخن می‌گفت» از «متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنْهپ، ارل چسترفیلد (۱۶۹۴-۱۷۷۲)، اقتباس شده است.»

(اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

در این پاراگراف، راوی درباره‌ی دیدگاه بلوم نسبت به جوانان گستاخ نظر می‌دهد: او فکر می‌کند که جوانان به‌رغم «انرژی و ذخایر بالای سرزندگی» که می‌توانست خصیصه‌ی مثبتی باشد، «به آداب اجتماعی واقف نیستند» و در بیشتر موارد آن‌ها را رعایت نمی‌کنند. (م)

۷۵۰. *To nauseate* «یعنی "منزجر شدن" و از متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی

دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

۷۵۱. *Crop-eared* «یعنی "گوش‌بریده" (به‌عنوان نوعی تشبیه) و *gibbosity* یعنی "گوژپشت

بودن" و دومی از بخش مربوط به نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) در اثر مشترک استیل و ادیسن با نام *The Spectator* اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۳)

۷۵۲. کل جمله‌ی پیرو «از متن کتاب *The History of King Richard III* اثر سیر تامس مور (۱۴۷۸-۱۵۳۵) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۳)
- به عبارت ديگر، بر ظاهر و نحوه‌ی تولد غير عادی کاستلو تأکيد می‌ورزد؛ گوزپشتی که موقع تولد دندان داشته و از پا به دنيا آمده است. (م)
۷۵۳. به این معنی که اثر انبردست جراح بر جمجمه‌ی او موقع تولد ظاهرش را با ديگر عيوبش هماهنگ و پذيرفتنی می‌کند. (م)
۷۵۴. «چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) دانشمند انگلیسی و بنیان‌گذار تئوری انتخاب طبیعی و پیشگام در بیولوژی نظریه‌ی فرگشت است. بعد از مرگ او تئوری‌هایش هم‌چنان جنجالی بود و مورد حمله‌ی هر گفتمانی قرار گرفت: ناتورالیسم، ماتریالیسم یا فلسفه‌ی نظریه‌ی فرگشت. نظریه‌اش دلالت داشت بر رقابت و همکاری، آزادی و فرمان‌برداری، پیشرفت و بدبینی، جنگ و صلح. دیدگاه سیاسی‌اش را از لیبرال، سوسیالیست تا محافظه‌کار وصف کرده‌اند و باور مذهبی‌اش را آتئیست یا ارتودکس. در شروع قرن بیستم، دانشمندان علوم اجتماعی اروپا و بعد آمریکا «داروینیسم اجتماعی» را به‌عنوان صورت کوتاه‌شده‌ی تئوری‌های بیولوژی که بر قلمرو حرفه‌شان دست‌اندازی کرده، به‌کار می‌بردند. از متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنٲ، ارل چسترفیلد (۱۶۹۴-۱۷۷۲)، اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۴)
- «بلوم از این موجود گروتسک، «حلقه‌ی مفقوده‌ی» میان میمون و انسان، منزجر شده بود.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۶)
۷۵۵. «در کتاب مزامیر داود ۱۰:۸۹ (و در انجیل شاه جیمز ۱۰:۹۰) آمده است: «عمر تخصیص داده‌شده به انسان هفتاد سال است.» بلوم که سال ۱۸۶۶ به دنيا آمده، اکنون (در سال ۱۹۰۴) سی‌وهشت ساله است. بدین ترتیب، سنش کمی از نیمه‌ی عمر معین‌شده برای انسان رد شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۴)
۷۵۶. «و این‌که... گذاشته بود» از «متن *On Wasting Time* نوشته‌ی سموئل جانسن (۱۷۸۴-۱۷۰۹) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۳)
۷۵۷. *Choler* «یعنی «تندخویی» که یکی از اخلاط چهارگانه‌ی فیزیولوژی و طب کهن و قرون وسطاست. در آن دوران معتقد بودند که این اخلاط تعیین‌کننده‌ی سلامتی و خلق هر فرد است. *Choler* صفر یا صفراوی مزاجی یعنی دارای طبیعتی خشک و تند. از متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنٲ، ارل چسترفیلد (۱۶۹۴-۱۷۷۲)، اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۳-۸۰۴)
۷۵۸. این عبارت «از متن *On Wasting Time* نوشته‌ی سموئل جانسن (۱۷۰۹-۱۷۸۴) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
۷۵۹. «با مهیاترین اقدام احتیاطی» از «متن کتاب *National History of Selborne* نوشته‌ی گیلبرت وایت اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)

۷۶۰. این عبارت «از متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
- منظور این است که همه‌ی مردم برخی رنج‌ها را قابل تحمل می‌دانند و آن‌ها را تاب می‌آورند، اما فقط آن‌هایی را که تاب‌آوردنی‌اند. به عبارت دیگر، میزان تحمل همه محدود است. (م)
۷۶۱. این بخش از جمله «از متن *On Passion* نوشته‌ی فیلیپ دورمر استنْهپ، ارل چسترفیلد (۱۷۷۲-۱۶۹۴)، اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
۷۶۲. «از اثری با نام *Essays of Elia* نوشته‌ی چارلز لم (۱۷۷۵-۱۸۳۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
۷۶۳. این جمله «از متن *On Wasting Time* نوشته‌ی سمونل جانسن (۱۷۰۹-۱۷۸۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
۷۶۴. این عبارت «از متن کتاب *Reflection on the Revolution in France* نوشته‌ی ادموند برک (۱۷۲۹-۱۷۹۷) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
۷۶۵. «عقب‌نشینی شتاب‌زده و شرم‌آور» از «متن *A Garret and its Tenants* نوشته‌ی سمونل جانسن (۱۷۰۹-۱۷۸۴) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۵)
۷۶۶. *Mow* یعنی «شوخی، شیطنت.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
- Dotard* یعنی «ابله.» (همان‌جا)
- Gruntling* یعنی «غروند کردن.» (همان‌جا)
۷۶۷. عبارت «حوادث مشروع» (زایمان) «از متن کتاب *Moll Flanders* (۱۷۲۲) نوشته‌ی دنیل دفو (۱۶۶۰-۱۷۳۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
- راوی با استفاده از عبارت درخت ممنوعه (میوه‌ی ممنوعه) که به آن داستان معروف کتب دینی اشاره دارد و اغلب مرتبط با وسوسه و نافرمانی است، بر گستاخی رفتار جوانان تأکید می‌ورزد. جوانان سرزنده بی‌باک و جسورند، اما از برخی مرزهای اخلاقی عبور نمی‌کنند، مثل بی‌حرمتی به بانویی که در اتاق زایمان است، اما کاستلو از این مرز گذشته است. (م)
۷۶۸. «زایمانی فوری را حدس زد» از «متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
۷۶۹. بلوم از شنیدن خبر زایمان خانم پیورفوی نه یک ذره، که بسیار تسکین می‌یابد. (م)
- Auspicate* «یعنی پیش‌بینی کردن» و از متن *Nature of England's Hold on her Colonies* نوشته‌ی ادموند برک (۱۷۲۹-۱۷۹۷) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
۷۷۰. «کرم باری تعالی» از «متن *Letter to Windham* نوشته‌ی هنری سینت جان (۱۶۷۸-۱۷۵۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
۷۷۱. از این‌جا تا پاره‌ی بعدی «نقیضه‌ای از سبک مقاله‌نویسان قرن هجدهم است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۰۶)

- The Doctor* نوشته‌ی رابرت سوتی (۱۷۷۴-۱۸۴۳) اقتباس شده است. (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
۷۷۲. «جهت...چیز» از «متن On Dedication نوشته‌ی الکساندر پاپ (۱۶۸۸-۱۷۴۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
۷۷۳. «عقیده‌ی او (...می‌داشت)» از «متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۶)
۷۷۴. *Genius* یعنی «مزاج.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۷۵. «نوبن‌ترین خبر» از «متن On Wasting Time نوشته‌ی سمونل جانسن (۱۷۰۹-۱۷۸۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۷۶. اِفُسُس «شهر ایونایی باستانی در غرب سواحل آسیای صغیر است. منبع این روایت *Satyricon* نوشته‌ی پترونویوس (ح ۶۶) است که در آن بیوه‌ی سوگواری از شهر اِفُسُس، مایوس از مرگ همسرش، بی‌درنگ سمت عشقش را تغییر می‌دهد و به‌جانب سرباز جوان گிரایی هدایتش می‌کند. منبع نزدیک‌تر *Story of Inkle and Yarico* نوشته‌ی ریچارد استیل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۷۷. جمله‌ی کوتاه مذکور «از مقاله‌ی On Conversation نوشته‌ی ویلیام کوپر (۱۷۳۱-۱۸۰۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۷۸. گيفرد معتقد است که «آن نام مضحک برای آقای پیورفوی یادآور دعای کوتاه *Glory Hallelujah* است که در آمریکا، اعضای هیجانی جامعه‌ی جنبش احیاگری، هنگام موعظه‌ی کشیش می‌خواندند و کلام او را قطع می‌کردند.» (۱۹۹۸: ۴۲۸-۴۲۹)
- به‌گفته‌ی جان سیمسن، «جويس به این دلیل واژه‌ی مذکور را به *Allelujurum* تبدیل کرده است که در برخی از گویش‌های آمریکایی *Hallelujeram* و *Allelujurum* نیز تلفظ می‌شود.» (جیمز جويس آنلاین‌نت)
- «چون شوهر خانم پیورفوی پروتستان است» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱) و کاتولیک نیست، او را با این لقب می‌خواند. (م)
۷۷۹. *Dundreary* (سبیل دسته) «نوعی سبیل بدون ریش با دو دسته‌ی بلند، برگرفته از نام لرد داندردری، شخصیتی در کتاب *Our American Cousin* است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۸۰. *To prefer a request* «یعنی "درخواستی را اقامه کردن" و از متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۸۱. «ویلهلمینا» آلمانی شده‌ی مینا و منظور همسرش، مینا پیورفوی است. (م)
۷۸۲. «فی‌الحال می‌ترکد» از «متن کتاب ایوانهو نوشته‌ی سر والتر اسکات (۱۷۷۱-۱۸۳۲) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)
۷۸۳. *'Slife* «قَسَمی که کوتاه‌شده‌ی *God's life* است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)

۷۸۴. Round «یعنی «صادق، روراست، بی‌پرده، رک» برگرفته از نمایشنامه‌ی هنری پنجم نوشته‌ی شکسپیر که در *Anthology of English Literature* نقل‌قول شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۷)

۷۸۵. جمله‌ی مذکور «از متن *Sir Roger at the Play* نوشته‌ی جوزف ادیسن (۱۶۷۲-۱۷۱۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

۷۸۶. «دیکته‌ی conjugal (به‌جای conjugal) تقلیدی از امانوئل سویدنبرگ (۱۶۸۸-۱۷۷۲) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

واژه‌ی conjugal یعنی «شوهر» که به «شوی» ترجمه شد. (م)
پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۸ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.
درباره‌ی «مردی در معبر» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۳ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.
۷۸۷. Clerck in orders «کشیشی در کلیسای انگلیکان که مراتب روحانیت را طی کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

۷۸۸. Linkboy «پسری که مشعلی حمل می‌کند تا با آن چراغ‌های خیابان‌ها را برای رهگذران روشن کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

Virtuous یعنی «نیرومند.» (همان‌جا)
۷۸۹. این بخش از جمله «از متن کتاب ایوانهو نوشته‌ی سر والتر اسکات (۱۷۷۱-۱۸۳۲) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

۷۹۰. درباره‌ی تناسخ پی‌نوشت ۱۲۵ و ۱۲۷ از فصل چهار (کلیسو) و ۳۹۵ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید.

به‌گفته‌ی بلامایرز، «بلوم از شنیدن خیر رهایی خانم پیورفوی از آن رنج، خاطرش کاملاً آسوده می‌شود، زیرا چنان دردی کشیده بود بی‌هیچ تقصیری از آن خود». دیگران با لحنی تمسخرآمیز می‌پرسند که پس تقصیر چه کسی است، برخی شک دارند که «آلوجورم خوب مایه‌ی افتخار» یا شوهرش، «مرد مسنی با سبیل دسته» بتواند توانایی چنین دستاوردی را داشته باشد و تقصیر را برگردن کشیشی، مشعل‌داری یا دست‌فروش دوره‌گردی می‌اندازند. بلوم شگفت‌زده است که چگونه دانشجویان سبک‌سری مانند آن‌ها می‌توانند با سرعت به پزشکیان محترم تبدیل شوند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۳)

۷۹۱. Pinch of time «یعنی «کمیت بسیار کوچک» یا «لحظی از زمان» و از متن کتاب *Diary*

نوشته‌ی سموئل پیپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۷۹۰ از همین فصل) را بخوانید.

۷۹۲. عبارت «بیشتر مردان برجسته در زمینه‌های دیگر» از «متن کتاب *My Own Life* اثر دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)

۷۹۳. «از ضرب‌المثل *birds of a feather flock together* است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۸)
که مشابه ضرب‌المثل کبوتر با کبوتر باز با باز... است، اما جویس واژه‌ی flock به‌معنای «گروه گروه آمدن یا رفتن» را به «خندیدن» تغییر داده است. (م)

۷۹۴. از این جا تا پاره‌ی بعدی «به سبک جونیوس نوشته شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۸)
 «تقلیدی از سبک مستدل جونیوس، طنزنویس قرن هجدهم، (مانند فصل دوازده) و تلویحاً
 همانند دانستن جونیوس و بلوم.» (کایرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۱)

«جونیوس اسم مستعار نویسنده‌ای است که به خاطر فساد رایج در حکومت جُرج سوم، در پابلیک
 ادورتایزر، علیه او و وزیران دست‌راستی‌اش نامه‌های نیش‌دار می‌نوشت. از همان آغاز انتشار نامه‌ها،
 گمانه‌زنی‌ها شروع و طی سال‌ها، اسامی بسیاری به‌عنوان نویسنده‌ی آن‌ها مطرح شد. پژوهشگران
 معاصر سِر فیلیپ فرانسیس (سیاست‌مدار انگلیسی، ۱۷۴۰-۱۸۱۸) را محتمل‌ترین کاندیدا شناسایی
 کرده‌اند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۶۵۲)

«در تابستان ۱۸۹۹، جویس [و دیگر هم‌دوره‌ای‌هایش] برای گذراندن امتحان پایان سال اول
 دانشگاه باید مقاله‌ای کوتاه می‌نوشتند که یکی از سه موضوع مورد بررسی، درباره‌ی جونیوس بوده
 است.» (همان‌جا)

۷۹۵. «منظور از "این اجنبی"، این یهودی، بلوم است.» (کایرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲)
 ۷۹۶. «یهودیان در ۱۸ ژوئیه‌ی ۱۲۹۰ به فرمان ملوکانه از انگلستان و ایرلند اخراج شدند. در طول
 قرن‌های پانزدهم و شانزدهم، انجام آزادانه‌ی شعائر دین یهود ممنوع بود. کرامول و بعد چارلز دوم به
 یهودیان اجازه دادند که به این کشورها کوچیده تا به‌عنوان مانع ضربه‌گیر علیه جامعه‌ی کاتولیک خدمت
 کنند. اما طی چند قرن بعد، پذیرش مجدد یهودیان در دو کشور مذکور تدریجی و آمیخته با تنش بود.
 در سال ۱۷۵۳، لایحه‌ی اعطای تابعیت و اجازه‌ی شهروندی به آن گروه از یهودیانی که سه سال در
 بریتانیای کبیر و ایرلند زندگی کرده بودند، تصویب شد. اما چند ماه بعد، از پی ایجاد آشوب سراسری
 در کشور، لایحه را لغو کردند. از سوی دیگر، در سال ۱۷۸۳، پارلمان ایرلند لایحه‌ی اعطای تابعیت به
 همه‌ی خارجی‌ان به‌جز یهودیان را تصویب کرد. همان لایحه، در سال ۱۸۱۶ ملغی شد و سرانجام
 یهودیان حق شهروندی دریافت کردند. عبارت "شاهزاده‌ی بخشنده" از جونیوس در اثری با نام نامه‌های
 جونیوس و خطاب به شاه است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۸-۸۰۹)

درباره‌ی جونیوس و نامه‌هایش به شاه پی‌نوشت ۶۴۸ از فصل دوازده (تلماکس) را بخوانید.
 ۷۹۷. عبارت مذکور «از نامه‌های جونیوس، در نامه‌ای به دوک گرفتن اقتباس شده است.»
 (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۹)

۷۹۸. منظور، «جنگ بوئر در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۲ است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۹)
 ۷۹۹. «اجاره‌نشین به میل و دلخواه» یعنی «مستأجری بدون قرارداد. به عبارت دیگر، اجاره‌نشینی
 که به میل و دلخواه صاحبخانه در آن‌جا زندگی می‌کند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۰۹)
 عبارت «تفنگش را شلیک کند» از «نامه‌های جونیوس، در نامه‌ای از آقای کشیش هورن است.»
 (همان‌جا)

۸۰۰. منظور، «سرمایه‌گذاری با چهاردرصد سود است. برگرفته از نامه‌های جونیوس.» (اسلٲ،
 ۲۰۲۲: ۸۰۹)

«در ۹ مارس ۱۹۰۴، فریمن ژورنال تبلیغی را از دولت کانادا منتشر کرده است با این وصف که سرمایه‌گذاران در بازار سهام دولت کانادا می‌توانند چهاردرصد سود برداشت کنند، بدون هزینه‌ای اضافی به‌جز دو سنت برای تمبر در ازای هر صد سهام. البته هرگز سود چهاردرصدی را نبرداشتند و تا سال ۱۹۲۲، آن‌قدر ارزش اوراق بهادارشان سقوط کرد که همه‌ی سرمایه‌ی سرمایه‌گذاران از دست رفت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۲۳۱)

۸۰۱. «منظور از "گزارش" خودارضایی بلوم در همان عصر است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲) به‌عبارت دیگر، اگر این گزارش که بلوم در کنار ساحل خودارضایی کرده است، دروغ نباشد، یا گزارش مذکور راست باشد، «فقط خود او مایه‌ی لذت خود است» یا خودارضایی می‌کند. (م) ۸۰۲. Objurgation یعنی «شماتت تندوتیز.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۹)

۸۰۳. «پلیکان نماد ایثار عیسی و نیز به این معناست که خون منجی به مؤمنان پیشکش می‌شود، زیرا براساس افسانه‌ای از قرون وسطا، پلیکان جوجه‌هایش را می‌کشد و پس از سه روز سینه‌ی خود را می‌شکافد، خون خود را بر آن‌ها می‌پاشد و از این راه به زندگی بازشان می‌گرداند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۹)

۸۰۴. منظور این است که نسبت به پیوندها و تعهدات میان افراد مقیم یک خانه بی‌اعتناست یا نسبت به تعهداتش به خدمتکار خانه‌شان. (م) پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۸۰۵ از همین فصل) را بخوانید.

۸۰۵. «مالی مدعی می‌شود که بلوم نسبت به خدمتکارشان میل جنسی داشته و از این رو، عذرش را خواسته است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲)

۸۰۶. «فرشته‌ی محافظ دارای قدرتی مافوق طبیعی است و از شخصی خاص مراقبت می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۹)

۸۰۷. «هاجر که خدمتکار ابراهیم و سارا بود، با رضایت سارا که بچه‌دار نمی‌شد، از ابراهیم باردار شد و اولین پسر او را به دنیا آورد. (سفر پیدایش، ۱۶: ۱-۴) بعد از آن که سارا اسحاق را زایید، عذر هاجر را خواست و او را با اسماعیل به بیابان روانه کرد. (۲۱: ۱۴)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۹)

۸۰۸. عبارت «شدت کج خلقی» از «نامه‌های جونیوس، در "نامه‌ای به پابلیک ادورتایزر" اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۰۹)

درباره‌ی «نامه‌های جونیوس» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹۴ از همین فصل را بخوانید. ۸۰۹. درباره‌ی «جوزف کاف و ماجرای مذکور» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۲ و متن مربوط به آن از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۸۱۰. قسمت «با کلامی... معروض داشت» از «نامه‌های جونیوس، در "نامه‌ای از کشیش ام هورن" اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

۸۱۱. «این جزئیات طنزآلود چنان سرشتی خصوصی دارد که ممکن است تصور شود بلوم در شکل تک‌گویی درونی، پیچیده در لفافه، به آن‌ها فکر می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲)

اما به نظر طعنه‌ای است به بلوم درباره‌ی عدم رابطه‌ی جنسی‌اش با مالی، زمینی که در حال آیش است و به نوبت خود زرع و بارور نشده است. (م)

۸۱۲. «منظور، عادت جلق زدن است» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲) که امروز بلوم در ساحل سندی مونت انجام داد. در این مورد هم برداشت کایبرد (پی‌نوشت قبلی، شماره‌ی ۸۱۱ از همین فصل) می‌تواند درست باشد. (م)

۸۱۳. «مرهم جلعاد» از «کتاب ارمیای نبی، ۸: ۲۲ است وقتی می‌پرسند: "آیا در جلعاد [ناحیه‌ی کوهستانی شرق رود اردن در فلسطین کهن] مرهمی نیست؟" عبارت مورد نظر زبانزدی است برای دلداری.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

«درختان نواحی کوهستانی جلعاد صمغی تولید می‌کنند که به دلیل عطر و امتیاز درمانی برای هر مرضی ارزشی دوبرابر وزن آن به نقره دارد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۲۹)

«صدای جونیوسی این پاراگراف بلوم را به دلیل نقد جوانان جنجالی در زایشگاه به ریاکاری متهم می‌کند (زیرا خود او دست به کارهای خلاف زده است، مثل جلق زدن به جای خوشی زناشویی) و اظهارات اخلاقی او را "مرهم جلعاد" می‌خواند. اما جمله‌ی مورد نظر در این فصل بیشتر مناسب عصر بازار انبوه است تا عصرهای ارزشمند انجیلی. به نظر عجیب است که محصول ناب و نایاب درختان باستانی اردن که ظاهراً ملکه سبا به شاه سلیمان و یعقوب به فرعون داده‌اند تا بر آن‌ها سلطه یابند، برای درمان یک نسل کامل آماده شود. [...] با تحقیقاتم دریافتم که مرهم نیروبخش جلعاد، در واقع دارویی قلابی اما به ظاهر درمانی عصر روشنگری بود که در لیورپول تولید می‌کردند و با بهایی گزاف به سرتاسر دنیا می‌فروختند.» (هانت، ۲۰۱۸)

۸۱۴. Apothegms یعنی «گفته‌های کوتاه و پرمغز، کلمات قصار.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

۸۱۵. Unfledged «یعنی (انسان) "خام، بی‌تجربه، بی‌دانش، پردرنیاورده" و از نامه‌ی XXX نوشته‌ی جونیوس اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

۸۱۶. «از نامه‌های جونیوس، در "نامه‌ای به مسئول چاپخانه‌ی پابلیک ادورتایز" اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

۸۱۷. Quondam «لاتین است به معنای "ماسبق" و از قرن شانزدهم به زبان انگلیسی وارد شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

«این پاساژ به سبک سخنوری سیاسی اواخر قرن هجدهم نوشته شده است با این دیدگاه انتقادی نسبت به بلوم که چرا، حتا در دل، به خود حق می‌دهد از دانشجویان پزشکی ایرلند انتقاد کند. بیگانه‌ای است که از سر لطف به او حقوق مدنی اعطا شده است. در مواردی متعدد خود را در معرض نقد قرار داده است: "از ادا کردن حقوق زناشویی موجه زنش دست کشیده و سعی در اغوا کردن دختری خدمتکار داشته است." [...] از آن گذشته، هنگام کار کردن برای آقای کاف خود را بی اعتبار کرده است. او یک جلق‌زن است. باری، ادای معلم اخلاق درآوردن او ریاکارانه است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۳)

۸۱۸. «این پاساژ تا پاره‌ی بعدی به سبک اوارد گیسن نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۰)

«سابلایم پورت» (Sublime Porte) «برگرفته از عبارت فرانسوی *la Sublime Porte* به معنای «دروازه‌ی شگفت‌انگیز» همان «بارگاه یا کاخ سلطان عثمانی در استانبول (قسطنطنیه‌ی سابق) و بنابراین، دولت عثمانی است. باراندازی که بر آن چندین توپخانه سوار شده است و در طول تمام دیواره‌ی ساحلی ادامه دارد با دروازه‌هایی در دیوار شهر که فقط یکی از آن‌ها برای کاربرد عمومی است و دروازه‌ی بزرگ کاخ سلطان، باب همایون یا دروازه‌ی همایونی نام دارد. دولت عثمانی عنوان سابلایم پورت (دروازه‌ی شگفت‌انگیز) را از این دروازه گرفته است. بیرون دروازه هرم‌هایی از مجموعه و نشان‌های پیروزی بر شورشیان یونانی و صرب روی هم انباشته شده که به همان هولناکی مجموعه‌های تلنبارشده بر پل لندن روی تمپل بار» است. (*The Story of Turkey* نوشته‌ی استنلی لین-پول، صص ۲۶۸-۲۶۹) «(اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۰-۸۱۱)

«محمد دوم (۱۴۳۰-۱۴۸۱، سلطان عثمانی در سال‌های ۴۸ تا ۸۱) همایونگاه، دروازه‌ی همایونی‌اش، را به سبکی شگفت‌انگیز بنا کرده است. «دروازه» دگرنامی است برای شهر یا کاخ سلطنتی.» (گلفرد، ۱۹۹۸: ۴۳۰)

۸۱۹. Licence یعنی «بی‌توجهی به قوانین یا بی‌اعتنائی به آداب.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)
۸۲۰. «ابی‌گیل یعنی «خدمتکار بانو» و برگرفته از شخصیت ابی‌گیل در بانوی حقیر نوشته‌ی بومونت و فلچر (۱۶۱۶) است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)
۸۲۱. A strife of tongues (نزاع زبانی) «از انجیل شاه جیمز، ۳۱: ۲۰ اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)

۸۲۲. «برادران رحمی» یعنی «برادرانی از یک مادر و نه یک پدر.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)
۸۲۳. «به دنیا آوردن بچه با بریدن شکم مادر وقتی زایمان طبیعی انجام‌پذیر نیست، همان‌طور که برای ژولیوس سزار انجام شد. اندرو هورن پزشک پیشگام عمل سزارین در ایرلند بود.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱) درباره‌ی دکتر هورن بی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۸۲۴. «پدرمردگی» یعنی «از دست دادن پدر در زمانی که بچه هنوز در رحم مادر است. والد‌مردگی (posthumity) واژه‌ای من‌درآوردی است که برای مادر در فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد مدخلی ندارد. ظاهراً منظور این است که مادر در طول بارداری (نه در حال زایمان) بمیرد - مانند مکداف که «پیش از موعد طبیعی» از رحم مادر گرفته شد. (مکبث، پرده‌ی پنجم، صحنه‌ی هشتم)» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)

۸۲۵. درباره‌ی «برادرکشی معروف به قاتل چایلدز» و ماجرای دادگاه و وکیل مدافعش بی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۲ تا ۲۰۴ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۸۲۶. حق نخست‌زادگی (primogeniture) «اصلی است که طی آن پسر ارشد اموال پدر را به ارث می‌برد و بقیه‌ی خواهران و برادران از ارث محروم می‌شوند.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)
۸۲۷. «شاه به آن‌هایی که همسرشان دوقلو، سه‌قلو یا بیشتر می‌زاییدند، پاداش می‌داد.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۱۱)

۸۲۸. «فیتس این فیتو» (*Foetus in Foetu*) «لاتین است به معنای "جنینی در جنین دیگر"،
 نقضی مادرزادی، که به سبب آن بچه‌ای درون بچه‌ی دیگر رشد می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۱)
 ۸۲۹. «بی‌چهرگی» (*aprosopia*) یعنی «غیبت یا رشد ناقص صورت.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۱)
 ۸۳۰. «بی‌چانگی یا بی‌فکی» (*agnathia*) یعنی «غیبت کامل فک یا چانه در صورت نوزاد.»
 (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۲)

«در فصل نه (اسکلا و کربیدس) مالگن آقای اگلیتین را "چینی بی‌چانه" می‌نامد.» (همان‌جا)
 پی‌نوشت ۷۵۷ از همان فصل را بخوانید.

۸۳۱. «در یک ردیف نبودن استخوان‌های فک بالایی و پایینی.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۲)
 ۸۳۲. درباره‌ی «نیمه‌هوش‌بری» یا حالت «خواب گرگ‌ومیش» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۶ از فصل
 هشت (لسترینگون‌ها) را بخوانید.

۸۳۳. *Gravidancy* یعنی «بارداری، آبستنی.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۲)
 ۸۳۴. «احتمالاً از شاهکار ارسطو برگرفته است: "کسانی پرسیده‌اند که چرا زنان نوزادان‌شان را با
 این‌همه درد به دنیا می‌آورند. پاسخ می‌دهم که احساس درد از طریق اعصاب به تمام بدن منتقل
 می‌شود؛ و دهانه‌ی رحم که بسیار تنگ است، باید هنگام زایمان زن گشاد شود و این گشاد شدن اعصاب
 را می‌کشد و از آن‌جا درد تولید می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۲)

«شاهکار ارسطو که در قرن هفدهم منتشر شد، در واقع کار ارسطو نبود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)
 شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۳ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) بخوانید.

۸۳۵. «مایع آمینوتیک یا مشیمی همان مایعی است که رشد جنین را درون کیسه‌ی آب میسر
 می‌سازد و جنین را از ابتلا به عفونت در امان می‌دارد. اما نرم شدن و خروج پیش از موعد این مایع به
 عفونت و مرگ جنین می‌انجامد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۲)

۸۳۶. «در سال ۱۷۷۶، جان هانتز (جراحی بریتانیایی، ۱۷۲۸-۱۷۹۳) اولین لقاح مصنوعی در
 انسان را انجام داده است. هانتز سرنگ گرمی را برای باردار کردن زن با اسپرم شوهرش به کار برده و این
 عمل را با موفقیت به انجام رسانده است. اما از آن‌جا که از نقد اخلاق‌گرایان واهمه داشته، کار او در
 سال ۱۷۹۹، بیست سال پس از این عمل و شش سال پس از مرگ هانتز گزارش شده است.» (اسلٹ،
 ۲۰۲۲: ۸۱۲)

۸۳۷. «برگرفته از شاهکار ارسطو زیر مدخل "درباره‌ی سقوط رحم" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲:
 ۸۱۲)

«باوری همگانی بود که رحم پس از یانسگی تحلیل می‌رود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲)
 ۸۳۸. «ارجاعی است به کتابی آلمانی درباره‌ی مامایی از قرن هفدهم میلادی، نوشته‌ی جاستین
 سیگموند، معروف‌ترین مامای آن زمان. سیگموند به شیوه‌ای بحث‌برانگیز شرح می‌دهد که برای کوتاه
 کردن زمان زایمان‌های طولانی بهتر است زن را به شکم بخوابانیم یا از روی میزی هل بدهیم. او برای
 شرح روال کارش واژه‌ی *stürzung* (انداختن) را به کار برده است. اما واژه‌ی *sturzgeburt* (افتادن)

تولد) به معنای "تولد" که در آن بچه به زمین می‌افتد و آسیب می‌بیند" را در قرن نوزدهم سکه زده‌اند، یعنی بعد از مرگ سیگموند. احتمالاً جویس در انتخاب واژه‌ی درست اشتباه کرده یا اطلاعاتش را از منبعی دیگر گرفته است. از آن‌جا که به زایمان طولانی مینا پیورفوی اشاره دارد، منبعش باید همان اثر و شیوه‌ی جاستین سیگموند باشد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۲-۸۱۳)

اما کایبرد معتقد است که واژه‌ی مذکور یعنی «تولد ناگهانی.» (۲۰۱۱: ۱۱۱۲)

۸۳۹. «Twinkled احتمالاً یعنی "دو اسپرم" و kindling در معنای مجازی (اسپرم‌ها را برای تخمک "تحریک می‌کنند") به کار رفته است. واژه‌ی معمول برای باروری با بیش از یک اسپرم Polyspermy (چنداسپرمی) است. چنداسپرمی در برخی پرندگان و خزندگان شایع، اما در انسان ناممکن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۳)

Catamenia «یعنی "دشتان" یا "خون عادت ماهانه" و روی هم رفته، یعنی "بارداری حاصل لقاح در دوره‌ی عادت ماهانه" که چندان غیرعادی نیست.» (همان‌جا)

Consanguineous یعنی «هم‌خون.» (همان‌جا)

«ارسطو در شاهکار (به اشتباه) مدعی می‌شود که "وقتی خون عادت ماهانه جاری است، اگر مرد و زن با هم نزدیکی کنند و لقاح صورت گیرد، در این حالت که هردو ناپاک و غیرطبیعی‌اند، فرزند این رابطه اغلب غول‌پیکر و مخوف می‌شود؛ تنبیهی عادلانه برای انجام کاری که طبیعت ممنوع کرده" است. دیگر نمونه‌های مطرح شده در این‌جا که عجیب و غریب‌تر و تخیلی‌تر می‌شوند، در اثر ارسطو وجود ندارند.» (همان‌جا)

۸۴۰. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۸۳۹ از همین فصل) را بخوانید.

۸۴۱. Nativity «یعنی "زایش و ولادت" و از اثر *Urn Burial* نوشته‌ی سر تامس براون (۱۶۰۵-

۱۶۸۲) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۳)

۸۴۲. درباره‌ی «شاهکار نوشته‌ی ارسطو» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۳ از فصل ده (صخره‌های

سرگردان) را بخوانید. ناگفته نماند که شاهکار نوشته‌ی ارسطو با شاهکار ارسطو دو اثر متفاوتند. (م)

۸۴۳. «دستگاه چاپ سنگی برای چاپ عکس‌های رنگی در دهه‌ی ۱۸۳۰ اختراع شد و تا دهه‌ی

۱۸۵۰ چنان رایج شد که حتا برای کتاب‌هایی با بودجه‌ی کم مانند شاهکار ارسطو استفاده می‌شد.»

(اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۳)

۸۴۴. «در شاهکار ارسطو به زنان در ماه نهم بارداری پیشنهاد می‌شود که به دولاد شدن توجه کنند،

طولانی نشینند، بر پهلو نخوابند و بدن خود را زیاده خم نکنند، وگرنه بند ناف دور بچه می‌پیچد و سبب هلاکت او می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۳)

۸۴۵. «همین‌که زنی می‌فهمد باردار است، باید از هرگونه رابطه‌ی جنسی خودداری کند، وگرنه

بچه خال‌گوشتی خواهد گرفت یا احتمال دارد که زن دوباره باردار شود. (شاهکار ارسطو، ص ۱۳۵)»

(اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۳-۸۱۴)

۸۴۶. «آن بخش از بدن خود» یعنی «اندام تناسلی.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۲)

۸۴۷. «لب خرگوشی یا لب شكري» عبارت است از «شكافی در لب بالایی و به دلیل شباهتش به لب خرگوش به این نام مشهور است. شایع ترین انگشتان اضافی، انگشت کوچک پا، شست پا یا میانی هستند.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۱۴)

درباره‌ی «خال روی پستان» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۶۱ و متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۱ از فصل نه (اسکلا و کربیدس) را بخوانید.

۸۴۸. Negro's inkle «ناشناخته است. inkle نوعی چسب پارچه‌ای است. احتمالاً منظور،ingleberry که هایبرنو- انگلیسی angleberry است: گوشتی اضافی که گرد است با سطحی ناصاف و روی پوست گاو، اسب و حیوانات مشابه بالا می‌آید و گونه‌ای از "دشپل زگیلی" است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۱۴)

۸۴۹. «خال توت‌فرنگی» نوعی «خال مادرزادی است شبیه توت‌فرنگی و "ماه‌گرفتگی شرابی" لکه‌ی مادرزادی صاف، قرمز یا بنفشی که معمولاً روی صورت و سر نوزاد ایجاد می‌شود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۱۴)

۸۵۰. عبارت prima faci با ریشه‌ی لاتین یعنی «(به ظاهر) موجه و محکمه‌پسند» و کل جمله یعنی، ناهنجاری‌های مذکور (لب شكري، خال پستان، شش انگشتی و سایرین) در نگاه اول گواه یا نشان وضعیتی خاص است و دلیلی موجه برای توضیح آن وضعیت. (م)

۸۵۱. درباره‌ی عبارت «توضیح فرضی طبیعی» می‌توان گفت، از دیدگاه برخی، برای تولد نوزادان عجیب‌الخلقه و آن صفات مادرزادی (طبیعی) توجیه یا دلیلی فرضی، اما محتمل وجود دارد و «نمونه‌ی کله‌خوکی دوشیزه گریزل» بر این فرضیه تأکید می‌ورزد. (م) پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۸۵۲) از همین فصل را بخوانید.

۸۵۲. «دوشیزه گریزل استیونز (۱۶۵۳-۱۷۴۶) خواهر دکتر ریچارد استیونز دابلنی (ح ۱۶۵۴-۱۷۱۰) بود. دکتر استیونز، هنگام مرگ، املاکش را برای خواهرش به ارث گذاشت و به او توصیه کرد که وی هم هنگام مرگ برای تأسیس بیمارستانی در شهر واگذار کند. اما دوشیزه استیونز، در سال ۱۷۱۰، بی‌درنگ پس از مرگ برادرش، بیمارستان را تأسیس کرد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۱۴)

«مردم معتقد بودند که صورت او مانند پوزه‌ی خوک است و جسارت ندارد که آن را به کسی نشان دهد. گریزل که هنوز هم پرت‌رئش در اتاق هیئت مدیره‌ی بیمارستان هست، صورتی درشت و عضلانی داشت، ولی به هیچ‌وجه خوکی نبود.» (همان‌جا)

۸۵۳. «در شاهکار ارسطو تصویری گراوری از پسری است که سرتاسر بدنش مثل سگ، پوشیده از موست.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۱۴)

۸۵۴. «پلاσμα قالب یا ماده‌ی میان‌بافتی است که در آن چیزی شکل می‌گیرد. "حافظه‌ی پلاسمایی" اصطلاحی است مرتبط با لامارکیسم، تنوری فرگشت پیش‌داروینی، با این وصف که موجود زنده می‌تواند خصیصه‌هایی را که در طول عمر کسب کرده است، به بچه‌هایش منتقل کند. پال کامرر (زیست‌شناس استرالیایی، ۱۸۸۰-۱۹۲۶)، یکی از هواداران لامارکیسم، می‌نویسد: "هر عادت، یاد یا

حافظه‌ی یک موجود زنده در زندگی گونه‌ی آن موجود زنده ارث نامیده می‌شود. البته مفهوم حافظه‌ی همگانی پلاسمایی دچار سوءتفاهم مکرر می‌شود و تصور می‌رود که حافظه‌ی هر سلول زنده مانند حافظه‌ی ثبت‌شده در قشر مخ باقی می‌ماند. در این صورت، به پلاسمای هر سلول نوعی آگاهی همگانی منتقل می‌شود. نکته‌ای که کامرر قصد بیانش را دارد این است: درحالی‌که یک موجود زنده ممکن است ویژگی‌های کسب کرده را به ارث برده باشد، در مخالفت با سایکو-لامارکیست‌ها می‌گوید، حافظه و یاد یک سلول نمی‌تواند موروثی باشد» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۴-۸۱۵) و پلاسمای هر سلول آگاهی و اطلاعات همگانی را ضبط و منتقل نمی‌کند. (م)

«وقتی استیون در فصل یک (تلماکس) فکر می‌کند که "مادرش با بازیچه‌هایش در حافظه‌ی طبیعت جمع شد و رفت"، [بی‌نوشت شماره‌ی ۸۵] شاید خواننده تصور کند که او تسلیم خیالات غیر متعارف شده است، اما وقتی جویس به سن‌وسال استیون بود، باورها و عقاید را در قالب حافظه‌ی همگانی شرح می‌داد.» (هانت، ۲۰۱۱)

«در برخی متون عرفانی این حافظه به‌عنوان "حافظه‌ی پلاسمایی" ثبت شده است. حافظه‌ی پلاسمایی از طریق ماده‌ی پلاسمای به ارث می‌رسد که خود "می‌تواند نامیرا" باشد.» (همان‌جا) متن مربوط به بی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۳۶ از همین فصل را بخوانید.

۸۵۵. منظور از Caledonian «کراترز اسکاتلندی است. کالدونی نامی رومی برای مردمان شمال بریتانیاست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۵)

۸۵۶. «منظور، مکتب اسکاتلندی معرفت عمومی است، مکتبی فلسفی که تامس رید (۱۷۱۰-۱۷۹۶) آن را در پاسخ و در واکنش به تجربه‌گرایی و علیه اصالت تجربه‌ی دیوید هیوم (فیلسوف اسکاتلندی، ۱۷۱۱-۱۷۷۶) بنا نهاد. بعدها طرفدارانش (همه اسکاتلندی) عبارت بودند از: جیمز بیٹی (۱۷۳۵-۱۸۰۳)، دوگلد استوارت (۱۷۵۳-۱۸۲۸)، سِر ویلیام همیلتن (۱۷۸۸-۱۸۵۶) و جیمز مکاش (۱۸۱۱-۱۸۹۴). رید و پیروانش بر اهمیت اصول مشترک، عملی و تجربی، به‌عبارت دیگر، دریافت همگانی و معرفت عمومی تأکید می‌ورزیدند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۵)

۸۵۷. به کوتاه‌سخن، این پاساژ فرضیه‌ای نظری (حافظه‌ی پلاسمایی) را که فرستاده‌ی اسکاتلندی مطرح کرده است، این‌گونه وصف می‌کند که برخی ناهنجاری‌های فیزیکی ممکن است ناشی از قطع رشد رویان در مرحله‌ای قبل از انسان شدن باشد. (م)

۸۵۸. Avouchment یعنی «ادعا.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۵)

۸۵۹. درباره‌ی «مینوتور» بی‌نوشت ۸۶۴ از همین فصل و ۵۹۸ از فصل نه (اسکالا و کریدس) را بخوانید.

«دگرپسندی» (Metamorphoses) عنوان مجموعه‌اشعار اُوید است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۳)

۸۶۰. «مزاج» (Pleasantry) «از متن کتاب *Decline and Fall of the Roman Empire*

نوشته‌ی ادوارد گیسن (۱۷۳۷-۱۷۹۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۵)

۸۶۱. «در دست‌نوشته‌ی تریسته‌ی جویس آمده که "گوگرتی (که مالگن بدل داستانی اوست) راغب زنی ثروتمند یا پیرمردی تمیز" بود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۱۵)
۸۶۲. «در شاهکار ارسطو به موردی اشاره می‌شود که طی آن یکی از دوقلوهای به‌هم‌چسبیده‌ی سیامی پیش از دیگری می‌میرد (امری به‌لحاظ پزشکی ناممکن): "در دوره‌ی حکومت هنری سوم، زنی بود که کودکی به دنیا آورد با دوسر، چهار دست و بدن‌هایی که از پشت به هم وصل بودند؛ سرها آن‌گونه به هم چسبیده بودند که دو کودک در جهت عکس یکدیگر بودند [...] باری، یکی از آن‌ها سه سال پیش از دیگری عمر کرد و در تمام این مدت جسد مرده‌ی قُل دیگرش را با خود حمل کرد تا آن‌که از فرط سنگینی بار از هوش رفت و بیش از آن، از بوی تعفن مرده "بی‌هوش شد.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۱۵)
- «جویس نسبت به دوقلو و جفت و سواسی ذهنی داشت - جکی و تامی در فصل سیزده، استیون و مالگن در فصل یک و ششم و شان در فینگنز و یک.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۳)
۸۶۳. «عبارت "صدایی درونی" شاید از متن اثری با نام لُرد جم نوشته‌ی جوزف کنراد (نویسنده‌ی لهستانی - انگلیسی، ۱۸۵۷-۱۹۲۴) باشد.» (هرالد بک، جیمز جویس آنالینت)
- جویس از معانی متفاوت یک واژه در جاهای مختلف استفاده می‌کند. در این جا و چند مورد دیگر curious به معنای «خاص» یا «عجیب» آمده است. (م)
۸۶۴. «در انجیل متی، ۱۹: ۳-۶ آمده است که فریسی‌ها از عیسی پرسیدند، آیا طلاق دادن زن برای مرد قانونی است. عیسی پاسخ داد: "آن چه خدا به هم پیوند داد، مباد که انسان از هم جدا کند."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۱۵)
- گفته‌های «باک مالگن یاوه اما خنده‌دار است و در این پاساژ همان تئوری عقیم‌شدگی را توسعه می‌دهد، حتا شاید به طعنه. بحثی را که "درخصوص معضل حقوقی و الهیاتی در صورت وقوع مرگ یکی از دوقلوهای سیامی" درمی‌گیرد، به بلوم وامی‌گذارند تا به استیون منتقل کند. در این جا متوجه می‌شویم که استیون "تاکنون خاموش" بوده و از لحظه‌ی ورود باک مالگن تا این جا از او حرفی به میان نیامده است. حالا هم هنگام پاسخ کوتاهش به پرسش دوقلوهای سیامی، خطی از سخنرانی‌اش درباره‌ی هملت در کتابخانه‌ی ملی را تکرار می‌کند: "آن چه خدا به هم پیوند زده، مباد که انسان از هم جدا کند."» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۷)
- «خبر زایمان خانم پیورفوری با لحن جدی گبین تکرار می‌شود [...] دانشجویان درباره‌ی مجموعه‌ای از مشکلات زایمان و ناهنجاری‌های مادرزادی "نزاعی زبانی" شروع می‌کنند. سرانجام بحث را به سمت تولدهای عجیب‌الخلقه‌ی غول‌آسا و تئوری جماع زنان با حیوانات نر با ارجاع به افسانه‌ی مینوتور پیش می‌برند. (می‌دانیم که ددلس استاد ساختن هزارتوی کرتی بود. هم‌چنین گاوی ساخت که پاسیفانه می‌توانست وارد آن شود و با گاو نر آمیزش کند.)» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۴)
۸۶۵. «این پاره به سبک نگارش خانه‌ی کنار صحن کلیسا، رمان گویتیک جوزف تامس شریدن ل فنو (۱۸۱۴-۱۸۷۳)، نویسنده‌ی ایرلندی، نوشته شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)

گیفرد معتقد است که علاوه بر آن، «تقلیدی است از سبک نگارش رمان گوتیک قلعه‌ی اورلندو (۱۷۶۴) نوشته‌ی هوراس والپل (۱۷۱۷-۱۷۹۷) و نیز دیالوگی از نمایشنامه‌های سینگ. در این مختصر، همینز نقش مَنفِرِد، غاصب قاتل، را بازی می‌کند.» (۱۹۹۸: ۴۳۱)

منظور از «ملکیاس» ملکی مالگن است. (م)

۸۶۶. «در فصل نه (اسکلا و کرییدس) آقای بست می‌گوید: «همینز رفت کتاب‌فروشی گیل، ترانه‌های عاشقانه‌ی کوناخت سروده‌ی داگلاس هاید (۱۸۶۰-۱۹۴۹) را بخرد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)

درباره‌ی «کتاب‌فروشی گیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۰ و درباره‌ی «ترانه‌های عاشقانه‌ی کوناخت» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ از همان فصل را بخوانید.

۸۶۷. در این‌جا «مالگن داستانی را که شخصیت اصلی‌اش همینز است، به سبک رمان گوتیک تعریف می‌کند. [...] مردان دیگر شیخ او را به‌عنوان شخصیت منفی داستان می‌بینند که به قتل سمونل چایلدز اعتراف می‌کند (قتل چایلدز موضوعی مکرر در سراسر رمان است). همینز ناپدید می‌شود و دوباره سرش در آستانه‌ی در که روبه‌روی شومینه است ظاهر می‌شود. برمی‌گردد که با مالگن قرار دیدار در ایستگاه خیابان وست‌لند را بگذارد تا با آخرین قطار به سندی‌کو بروند. می‌بینیم که استیون را از رفتن به برج مارتلو حذف می‌کنند.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۷)

۸۶۸. این همان جمله‌ای است که همینز در فصل یک (تلماکس) درباره‌ی «عملکرد ناروای انگلستان با ایرلند» به استیون می‌گوید. (م) متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۸ از همان فصل را بخوانید. ۸۶۹. در فصل شش (هی‌دیز) خواندیم که تامس چایلدز هفتادوشش ساله در خانه‌اش کشته می‌شود و برادرش، سمونل چایلدز، مظنون و متهم اصلی شناخته می‌شود. در این‌باره و دادگاه او پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۲ تا ۲۰۴ از همان فصل را بخوانید.

۸۷۰. جمله‌ی مذکور «ترجمه‌ی تحت‌اللفظی جمله‌ی ایرلندی *Seo é an chuma atá orm* است به این معنا: «این وضعیتی است که من در آن قرار دارم.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)

۸۷۱. *Tare and gages* «هایرنو-انگلیسی است به این معنا: «اشک‌ها (یا از چشم‌ها یا گوشت پاره‌شده) و زخم‌های عیسی.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)

دنت معتقد است که «tare در زبان ایرلندی یعنی «جریحه‌دارم» [...] و کل عبارت به «اشک‌ها و زخم‌های عیسی» ترجمه می‌شود.» (۱۹۹۸: ۱۷۵)

قابل ذکر است که جویس به‌جای *gages* نوشته است، *ages* که به «قرن‌ها» ترجمه شد. (م) به‌عبارت دیگر، شخصیت حس رنج‌ها، مجازات و باری را که طی سالیان مدید بر دوش کشیده بروز می‌دهد. ازاین‌رو، به «رنج‌ها و قرن‌ها» ترجمه شد تا هم دخل و تصرف در عبارت اصلی و هم رابطه‌اش به رنج عیسی را برساند. (م)

۸۷۲. «با سهم خود از ترانه‌ها» در این‌جا «ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی جمله‌ی ایرلندی *lem' chuid amhrán* است با این معنا: «با چنان ترانه‌هایی که من می‌دانم.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)

۸۷۳. Slouth «یعنی "روح، شبح" و از واژه‌ی *samhilt* ایرلندی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)
- Bullawurrus یعنی «گاو شبح‌گونی که از چشمان، دهان و بینی‌اش زبانه‌ی آتش شعله‌ور می‌شود و در شبانگاه نگهبان گنج دفن شده است.» (پی دلیو جویس، ۲۰۱۲: ۲۲۷)
۸۷۴. درباره‌ی «جهنم ایرلند» و این که «در کیش بی‌دینی ایرلند باستان جهنم وجود ندارد» یا «دوزخ ایرلند مانند دوزخ هینز در همین زندگی است» پی نوشت شماره‌ی ۴۱۰ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۸۷۵. منظور از «زبان ارس» (Erse) «زبان ایرلندی است یا زبان گی لیک اسکاتلندی و یا هردو. از قرن شانزدهم تا هجدهم، واژه‌ی ارس، ابتدا برای زبان گی لیک اسکاتلندی استفاده می‌شد و بعد، گاهی فقط برای زبان ایرلندی به کار می‌رفت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)
۸۷۶. «وقتی جویس در سال ۱۹۰۴ در برج مارتلو زندگی می‌کرد، ویلیام بالفن نویسنده (۱۸۶۳-۱۹۱۰) که با دوچرخه‌اش سراسر ایرلند را می‌پیمود، از او، گوگرتی و ترنچ دیدار کرد. در کتابی که با نام *Rambles in Eirinn* و درباره‌ی گردش تفریحی‌اش نوشته، به این موضوع اشاره کرده است که "ترنچ تازه از سفر صد مایلی قایقرانی در دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و کانال‌های ایرلند بازگشته" بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۶)
- «نتور تریاک، مرکب از پودر افیون و الکل، که از کالاهای اساسی همه‌ی داروخانه‌های ویکتوریایی بود، از قرن هفدهم، به‌عنوان مسکن استفاده می‌شد و تا اواخر قرن نوزدهم، بخش قابل توجهی از میزان فروش کالاهای داروخانه‌ها را به خود اختصاص می‌داد (اغلب بدون نظارت و نسخه) تا آن اندازه که اعتیاد به افیون مشکل رایج جوامع شد. ناگفته نماند که بیش از نیمی از معتادان زنان بودند، چون از این ماده برای کاهش دردهای پرئود استفاده می‌کردند.» (هانت، ۲۰۲۲)
۸۷۷. «در این جا جویس با مفهوم ذیل بازی می‌کند: ضرورت انضباط و خویش‌داری برای اداره‌ی یک امپراتوری بسیاری از امپریالیست‌ها را دیوانه یا به دامن موادفروشان هدایت کرده است. فصل چهارده روی هم‌رفته به مضمون خبر سقوط غرب می‌پردازد - ظهور و سقوط سنت ادبی انگلستان؛ ظهور و سقوط ملت ایرلند که زنان حقیرش مهاجمان خارجی را در آغوش می‌گیرند، درحالی‌که مردانش مهاجرت می‌کنند و آن‌ها هم مردان سربلند قوی و مؤثر نیستند، بلکه بچه‌کش و زناکارند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۳)
- «علف» به جای «مواد مخدر» و «علقه» به جای «آرزو» به‌منظور انتقال جناس و همگونی سرآغاز دو واژه‌ی مذکور در متن اصلی انتخاب شده است. (م)
۸۷۸. داستان «پلنگ سیاه» را در پی نوشت شماره‌ی ۲۲ و ۱۰۰ از فصل یک (تلماس) بخوانید.
- «هینز، شخصیتی شبح‌مانند، به خاطر استقبال سرد از او دوباره تاریخ را مقصر می‌داند. او به قتل سمونل چایلدز اعتراف می‌کند، از پشیمانی عذاب می‌کشد، محکوم به استفاده از مواد مخدر (علف) و ویرانی است. "این وضعیتی است که من در آن قرار دارم." تصویر پلنگی سیاه را می‌بیند و بعد ناپدید می‌شود.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۴)

۸۷۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۸۶۷ از همین فصل را بخوانید.

۸۸۰. «ایستگاه خیابان وست‌لند، ایستگاه پیرس کنونی، نزدیک‌ترین ایستگاه راه‌آهن به زایشگاه است و در حدود پانصدوپنجاه متر از آن فاصله دارد. ساعت حرکت قطارِ ماقبلِ آخرین قطاری که به مقصد سندی‌کو می‌رفت، یازده‌ویست‌وپنج دقیقه‌ی شب بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۷)

منظور از «سرش پدیدار شد» به‌گفته‌ی گیفرد، «در سطح روایت، اشاره به سر بچه‌ی مینا پیورفوی است که به دنیا آمده؛ در سطح «تکنیک که رشد رویان است» روند زایمان شروع شده است.» (۱۹۹۸: ۴۳۱)

۸۸۱. «منظور از «میزبان خوشگذران» جُرج مور است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۷)

درباره‌ی «جُرج مور» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۶ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۸۸۲. منظور از «پیشگو» خود «جُرج ویلیام راسل (ای‌ای)، یکی از مهمانان جشن خانه‌ی جُرج مور، است و مالگن درباره‌ی اتفاقات همان مهمانی حرف می‌زند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۷)

در فصل نه (اسکلا و کرییدس) به مهمانی خانه‌ی جُرج مور اشاره می‌شود و همان‌جا درمی‌یابیم که استیون به آن مهمانی دعوت نشده است. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۱ از همان فصل را بخوانید.

«عبارت «کینه‌توزی مننان» به نمایشنامه‌ی دیدرا (*Diedre*) نوشته‌ی جُرج راسل اشاره می‌کند. گرچه این جمله دقیقاً در نمایشنامه‌ی راسل نیست، جویس نحوه‌ی نوشتن واژه‌ی مننان را از متن راسل اقتباس کرده است. در متن نمایشنامه‌ی راسل، کینه‌توز همان مننان است که منگان را وادار می‌کند آلستر را از فیکنای سیاه پس بگیرد.» (همان‌جا)

«جویس اغلب مننان، خدای دریای ایرلند، را به جُرج راسل پیوند می‌دهد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۳)

درباره‌ی «دیدرا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) و درباره‌ی «خدای دریا در فرهنگ ایرلند» یا «مننان» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۸۸۳. «منظور از شخص فرزانه، جان اگلیتتن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۷)

درباره‌ی «جان اگلیتتن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۸۸۴. «*Lex talionis* عبارتی لاتین است برای قانون موسی، قانون معامله‌به‌مثل یا چشم در برابر چشم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۲۵۶)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۶ از فصل هفت (ایولس) بخوانید.

۸۸۵. «جمله‌ی مذکور از اثری با عنوان *The Ordeal of Richard Feverel* نوشته‌ی جُرج مردِث (۱۸۲۸-۱۹۰۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۳۶)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰۱ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) بخوانید.

۸۸۶. درباره‌ی «برادر سوم» موفق پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۲ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۸۸۷. «باک مالگن بحث استيون درباره‌ی هملت و روح پدرش را به سخره می‌گیرد.» (هيستينگز، ۲۰۲۲: ۱۹۷)

مالگن در فصل یک (تلماکس) به هينز می‌گويد، «استيون با رياضيات ثابت می‌کند که نوهی هملت پدر بزرگ شکسپير است و اين که خودش هم روح پدر خودش است.» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۹ از همان فصل را بخوانيد.

«مالگن از گفته‌های استيون در آن روز طوری استفاده می‌کند که گویی گفته‌های خود اوست، به‌ویژه تنوری استيون درباره‌ی هملت را با تقلیدی تمسخرآمیز بيان می‌کند.» (هيستينگز، ۲۰۲۲: ۱۹۷)

۸۸۸. درباره‌ی «برای این خلاصی بسیار ممنون» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۳ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانيد.

۸۸۹. «از متن رمان خانه‌ی کنار صحن کلیسا (۱۸۶۳) نوشته‌ی لِفَنُو (۱۸۱۴-۱۸۷۳) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۷)

در فصل شش (هی‌دیز) می‌خوانيم که خانه‌ی سموئل چایلدز «آخرین خانه» قبل از گورستان پراسپکت است و چایلدز در همان خانه کشته شده است، جایی که ديگر «هیچ موجودی در آن زندگی نخواهد کرد، به‌جز عنکبوت‌ها و موش‌ها.» (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۲ و ۲۰۳ از همان فصل را بخوانيد.

۸۹۰. «از این باور خرافی است که محلی که در آن قتلی روی داده محکوم است به این‌که بی‌حاصل و نابارور بماند. بعد از این‌که قابیل برادرش هابیل را کشت، خدا او را نفرین کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۹۵)

۸۹۱. «از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به سبک التقاطی چارلز لم مقاله‌نویس (۱۷۷۵-۱۸۳۴) نوشته شده است.» (کایپر، ۲۰۱۱: ۱۱۱۴)

چارلز لم به‌خاطر سبک التقاطی و متنوع نوشتارش معروف بود و در مقاله‌هایش، اغلب شوخی و شور و هیجان را با تأملات شخصی‌اش درهم می‌آمیخت. (م)

۸۹۲. در این‌جا، بلوم به «روح و قابلیت بوقلمون‌صفتی آن که در هر رویکردی تغییر می‌کند،» می‌اندیشد. (م)

۸۹۳. «این عبارت از متن کتاب *Pilgrim's Progress* (۱۶۷۸) نوشته‌ی جان باین (۱۶۲۸-۱۶۸۸) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۷)

۸۹۴. درباره‌ی سرمایه‌گذاری بلوم در «صندوق اوراق بهادار» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۰۰ از همین فصل را بخوانيد.

۸۹۵. بلوم در «ترتیبی بازنگرانه» به گذشته سفر می‌کند. (م) درباره‌ی «ترتیب بازنگرانه» که کرن مطرح می‌کند، پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانيد.

۸۹۶. «بلوم می‌تواند خود را به آینه‌ای تبدیل کند... این آینه در آینه، ادغام گذشته و حال، خود نوعی هنر است که به لیوپولد بلوم به‌عنوان پروتاگونيست اصلی داستان عرضه می‌شود. [...] درضمن،

در آینده‌ی بلوم هیچ ترکی نیست و تصاویر چندگانه‌اش با همدیگر ترکیب و به یک تصویر واحد بدل می‌شوند، تصویر تماشاگر، که وایلد آن را برای شایستگی هنر بسیار مهم می‌داند.» (بگنال، ۱۹۸۷: ۲۳۷)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۱۰ از همین فصل را بخوانید.

۸۹۷. «خانه‌ی کودکی بلوم در شماره‌ی ۵۲ خیابان کلن‌برسپیل بوده است.» (اسلت، ۲۰۲۲:

۸۱۸)

«بلوم در دبیرستان اِزرمس اسمیت درس خوانده است.» (گِیفرد، ۱۹۸۹: ۸۵) شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ از فصل پنج (لوتس‌خواران) بخوانید.

۸۹۸. «سربازان حمایل‌شان را روی یک شانه و زیر بازوی دست دیگر می‌انداختند.» (کایبرد،

۲۰۱۱: ۱۱۱۴)

۸۹۹. «کلاه سفت، کلاه‌ی است از نم‌د مالیده.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)

۹۰۰. «بلوم مدتی "فروشنده‌ی سیار" بوده و اجناس "شرکت خانواده" را می‌فروخته است. این کار را باید از سال ۱۸۸۱، یک سال بعد از پایان تحصیلش در دبیرستان، شروع کرده باشد. در فصل دوازده پی‌بردم که پدرش، پیش از مالکیت هتل کویین در انیس، رباخوار و فروشنده‌ی جواهرات بوده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)

۹۰۱. Baisemains «یعنی "اظهار ادب" و ام‌واژه‌ای از زبان فرانسه به معنای "بوسیدن دست یا دست‌بوسی" است. جویس در همه‌ی دست‌نوشته‌هایش این کلمه را Baisemoins نوشته است. روی نمونه‌ی تایپ‌شده‌ی این اثر، در حاشیه‌ی صفحه‌ی مربوط به واژه‌ی مذکور، یادداشتی برای ماشین‌نویس نوشته و بر حفظ این دیکته اصرار ورزیده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)

۹۰۲. پیپ جیکاپ (Jacob pipe) «نوعی پیپ از پایان قرن نوزدهم با کاسه‌ای که مانند نیم‌تنه‌ی مردی ریشو بود. گویی در محله‌ی کارتیه‌لاتن پاریس و بلژیک خیلی پرطرفدار بوده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)

۹۰۳. Ingle یعنی «کنج.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۴)

۹۰۴. درباره‌ی «پدر عاقل می‌داند پسر خودش کیست» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۹۰۵. «خیابان هَچ شمالی، در حد فاصل تراس ارلزفورت و خیابان هارکورت، در سمت جنوبی برزنی واقع است که دانشگاه رویال (سالن کنسرت ملی کنونی) در آن جاست. منظور از انبارهای گمرک، شرکت با مسئولیت محدود دبلویو و ای‌گیلبی عرق‌ساز است، واقع در شماره‌ی ۲ خیابان هَچ شمالی.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)

در انبارهای مذکور مشروبات الکلی را ذخیره می‌کردند بدون آن‌که مجبور باشند پیش از فروش مالیات پردازند. (م)

به‌گفته‌ی جان گوردن در جیمز جویس آن‌لاین‌نت، عبارت Hard by یعنی «کنار، پهلوی.»

- «بلوم در آن شب بکارتش را در رابطه‌ای جنسی با زنی روسپی از دست می‌دهد.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۸) بدین سبب آن را «اولی» می‌نامد. (م)
۹۰۶. عبارت «بچه‌ای حاصل ننگ» از «متن کتاب *Colonel Jack* نوشته‌ی دنیل دفو (۱۷۳۱-۱۶۶۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)
- منظور، بچه‌ای است که بدون جاری کردن عقد ازدواج نطفه‌اش بسته و متولد شده است. (م)
۹۰۷. «برای‌دی کلی برای همه ناشناخته است به جز برای بلوم.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)
- یک بار در فصل یازده (سایرن‌ها) بلوم زنی روسپی را می‌بیند و با خود می‌گوید، «چه موقع اولین بار آن قیافه‌ی عزیز را دیده بود؟ بله. این طور است. خیلی احساس تنهایی می‌کنم. شب بارانی در آن کوچه.» هیستینگز معتقد است که «آن زن همین برای‌دی کلی است.» (۲۰۲۲: ۱۹۸) پاراگراف مربوط به پی‌نوشت ۵۸۶ از همان فصل را بخوانید.
۹۰۸. منظور از شب عروسی، شبی است که بلوم بکارتش را از دست می‌دهد. (م)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۹۰۵ از همین فصل را بخوانید.
۹۰۹. «فیت» (*fiat*) «لاتین است به معنای "باشد که انجام شود!" اما در زبان انگلیسی در معنای "فرمان دادن" به کار می‌رود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۸)
- «در کتاب پیدایش، ۱:۳ می‌خوانیم: "در آغاز خدا آسمان را آفرید و بعد زمین را و زمین بدون شکل بود و خالی؛ و تاریکی عمیق بود. و روح خدا بر صورت آب‌ها حرکت کرد. و خدا گفت، نور باشد، و نور شد."» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۴۳۲)
۹۱۰. «بلوم در حال وهوایی رؤیایی» دوره‌های مختلف زندگی گذشته‌اش را به یاد می‌آورد و «اولین مواجهه‌ی جنسی‌اش را با روسپی یک شیلینگی، برای‌دی کلی، که مواجهه‌ای بی‌ثمر بود. بلوم هم آن‌گاه و هم اکنون بی‌پسر می‌ماند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۴)
۹۱۱. «این جمله احتمالاً به آیه‌های بسیاری از انجیل اشاره دارد، اما محتمل‌تر از همه باید اشاره به این جمله از سلیمان باشد: "و عیسی به داوود، پدرم، گفت: [...] تو نباید برای من خانه‌ای بسازی، اما پسرت، که از کمر تو به وجود خواهد آمد، باید خانه‌ای به نام من بسازد."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)
۹۱۲. «در این پاراگراف که بلوم خود را در مراحل مختلف رشد و پرورش به یاد می‌آورد، لحن روایت نوستالژیک و حسرت‌آمیز می‌شود. ابتدا به هجده‌سالگی و زمان دانش‌آموزی‌اش در دبیرستان فکر می‌کند، سپس به زمانی که در شرکت جواهرفروشی پدرش دست‌فروشی سیار بوده و بعد، آن‌گاه که در بیست‌وچند سالگی اولین رابطه‌ی جنسی‌اش را با دختری به نام برای‌دی کلی برقرار کرده است. در این پاراگراف، هم‌چنین به آشکارترین صورت، پرده برداشتن از رمان را می‌بینیم: "یک ترتیب بازنگرانه، آینه‌ای در آینه (هی، هی!) او در خود نگرینست." ترتیب‌دهنده مانند آینه عمل می‌کند و به طرز خودانعکاسی با "خاطره‌ای ایده‌آل" از یولسین به گذشته می‌نگرد و خود رمان آینه‌ای است که جوهر تجربه‌ی انسانی را منعکس می‌کند. و بله، بلوم در آن شب بکارتش را در رابطه‌ای جنسی با زنی روسپی

از دست می‌دهد؛ در واقع می‌توان رمان را با در نظر داشتن "ترتیب بازنگرانه" خواند. (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۷-۱۹۸)

در این پاساژ، «در بلوم، نشانی از مالیخولیا داریم که با یادآوری بی‌پسر بودن او شروع می‌شود و تا چند پاراگراف بعدی ادامه می‌یابد.» (همان‌جا) ۹۱۳. «از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به سبک تامس دِ کوننسی (۱۷۸۵-۱۸۵۹) نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

«از این‌جا تا پایان «جمجمه‌ی سر به‌راه آگاه» از *Giacomo Joyce*، اثر منظوم جویس، اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

۹۱۴. به‌گفته‌ی نینا بردلی در وبسایت کتابخانه‌ی دانشگاه ویکتوریا، «این پاساژ عناصر ادبیات رمانتیک را در خود دارد، زیرا از زبان مجازی و شاعرانه استفاده کرده است، مثلاً جمله‌ی اول پاراگراف از طریق واژه‌های "سکوت، صدا، سرشته، آمیزش، فضاست، سلسله، نسل و زیسته" صداهایی مانند س را منعکس می‌کند. جویس نشان می‌دهد که صداها در گوش بلوم درهم می‌آمیزند و نیز این را که روحش به حرکت درمی‌آید و از لحظه‌ی حال دور می‌شود. گرگ‌ومیش با "منتشر کردن تاریکی" و "پاشیدن شب‌نم جاودانه‌ی ستاره‌ها" واجد صفات انسانی می‌شود و این خود یکی دیگر از عناصر ادبیات رمانتیک است. در این‌جا جویس از واقعیت به نفع زبان شاعرانه و تصاویر خیالی می‌گریزد.» (۲۰۲۲) گاهی در این پاساژ، بدل یا جمله‌های معترضه داریم: «هرگز بر چراگاه‌های گسترده‌ی مریم‌گلی سبز نمی‌افتد.» (م)

۹۱۵. در این جمله، apprehensive در معنای "آگاه" به‌کار رفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

۹۱۶. درباره‌ی شرکت «آگنداث» بی‌نوشت شماره‌ی ۷۳، ۷۴ و ۱۷۶ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۹۱۷. «جغد جاززن» (screechowl) «ترجمه‌ی انگلیسی Lilith عبری است به‌معنای "شیطان» یا ماده‌هریمن» [برای شرح بیشتر بی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۰ از همین فصل را بخوانید.] در انجیل اشعیا از شاه جیمز، ۳۴:۱۴، سرزمین بایر به پیروی از حکم خدا درباره‌ی بنی‌اسرائیل باید محل سکونت شیطان‌ها شود. "جغد جاززن" در انجیل دوا (Douay Bible) به "لامیا" (ساحره، خون‌آشام)، ولی در نسخه‌ی استاندارد به "عجوزه‌ی شب" ترجمه شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

۹۱۸. «Upupa اسم لاتین پرنده‌ی hoopoe (هدهد) در انگلیسی است که از روی آوازش نام‌گذاری شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

Sandblind یعنی «تارچشم.» (همان‌جا)

۹۱۹. در این‌جا، «افکار بلوم درباره‌ی نداشتن پسر به سمت تصویری کابوسی از سرزمین فلسطین و تبدیلیش به زمین هرز می‌رود.» (هانت، ۲۰۲۱)

در فصل چهار (کلیپسو) هم بلوم به نابودی سرزمین موعود و تبدیلیش به خاکستر فکر کرده بود. این‌جا باری دیگر، آن زرین از نظر او نابود می‌شود. (م)

پی‌نوشت ۸۹ از همان فصل را بخوانید و درباره‌ی «نتاییم آگنداث» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۳ و ۱۷۵ از همان فصل را بخوانید.

۹۲۰. «در اودیسه، وقتی مردان اودیسیوس گاوهای هلیوس، خدای خورشید، را کشتند، روح حیوانات مرده آن‌ها را تعقیب و اذیت می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۹۲۱. درباره‌ی «هشش» که «صدای وارد آمدن ترکه بر بدن حیوانات» است، متن مربوط به

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۹۲۲. درباره‌ی «پارالکس» به معنای «اختلاف منظر» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۱ از فصل هشت

(لستریگون‌ها) را بخوانید.

اختلاف منظر عبارت است از: «تفاوت یا تغییر موقعیت یا جهت یک شیء وقتی از دو نقطه‌ی متفاوت دیده شود؛ تفاوت یا تغییر در موقعیت جرمی آسمانی وقتی از نقاطی روی زمین یا در نقطه‌ی مقابل روی مدار زمین، مدار در گردش دور خورشید، دیده شود. با اندازه‌گیری‌های پارالکس اجرام آسمانی فاصله‌ی آن‌ها از یکدیگر را محاسبه می‌کنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۲۸۳)

«ارجاعات بسیار به پارالکس و ستاره‌شناسی در رمان، مانند همین جمله، به وضعیتی سیاره‌ای اشاره دارد که در آن اندازه‌ی فاصله و زمان مطابق با پرسپکتیو جهانی تغییر می‌کند.» (گیلز، ۲۰۱۶: ۳۲)

۹۲۳. «شیوه‌ی بیان و عبارت‌بندی این جمله اشارتی است بر خطی در پایان نمایشنامه‌ی کُنْتَس

کاتلین نوشته‌ی ویلیام بیِتس.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹)

اوراموس می‌گوید: «با آذرخش غیرمنتظره‌ی آسمان تصویری نیمه‌جدی داریم که در آن، "پارالکس از پشت‌سر آهسته تعقیب می‌کند و به آن‌ها [ارواح] سیخ می‌زند، صاعقه‌های تیرمانندی که ابروهایش عقرب است.» "پارالکس برای بلوم واژه‌ای جذاب و به‌یادماندنی است، فقط به این دلیل که نشان می‌دهد علم می‌تواند کائنات را توضیح دهد، اما این توضیح برای بلوم فراتر از آن است که بتواند درک کند.» (۲۰۲۳: ۶۰)

۹۲۴. *Lancinating* (یعنی "برنده، تیرمانند" و از متن کتاب *Confessions of an English*

Opium-eater (۱۸۲۲) نوشته‌ی تامس کوینسی (۱۷۸۵-۱۸۵۹) اقتباس شده است. در کتاب

مکاشفه، فرشته‌ی پنجم ترومپت یا شیپورش را به صدا درمی‌آورد و چاله‌ی بی‌انتهای بزرگی باز می‌شود که از داخل آن ملخ‌ها بیرون می‌ریزند و روی زمین رها می‌شوند. این ملخ‌ها به عقرب مانده می‌شوند. (۹: ۵-۷) «(اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۱۹) زیرا نیشی شبیه نیش عقرب، صورتی مانند صورت انسان و

دندان‌های شیر دارند. (م)

۹۲۵. «باشان ناحیه‌ای از سوریه‌ی جنوبی که به خاطر گاوهای نر و گوسفندانش معروف است و

در انجیل شاه جیمز وصف آن‌ها آمده است. بابل در امتداد رودخانه‌ی فرات در بین‌النهرین کهن واقع

بود و بابلیان از دشمنان دیرین یهودیان بودند. ارمیا از قوم بنی‌اسرائیل می‌خواهد که علیه مردم بابل شورش کنند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۱۹-۸۲۰)

۹۲۶. «ماستودون‌ها» پستاندارانی شبیه فیل که در دوران الیگوسن و پلیستوسن در اروپا، آسیا و آمریکای شمالی پراکنده بوده‌اند. (م)

۹۲۷. «دسته‌ای از حیوانات مختلف که هریک نماینده‌ی یکی از صور فلکی در منطقه البروجی‌اند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

عبارت *Lacus Mortis* «لاتین است به معنای "دریاچه‌ی مردگان" که نامی رومی برای دریای مردگان [بحرالمت] است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

۹۲۸. «در سروده‌ی دوازدهم اودیسه‌ی هومر، مردان اودیسیوس باعث خشم هلیوس، خدای خورشید، می‌شوند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

«عالم رؤیایی بلوم حال‌وهوای فانتزی و تصویر زنده و افیونی قلم د کویسی را نشان می‌دهد. روح او در میان ستارگان و اشباح در پرواز است و برخی از تصاویر و خاطرات تکراری امروز به شکلی عجیب مسخ می‌شود. اگنداث به سرزمین بایر تبدیل می‌شود، "نتایم، آن زرین، دیگر وجود ندارد" و گله‌ی گاوی که به سوی لنگرگاه می‌برند، به شکل دسته‌ی بزرگ و تهدیدآمیز منطقه البروج درمی‌آیند و با قدم‌های سنگین دریای مردگان را زیر پا می‌گذارند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۴)

منظور از «ترومپتی با عاج‌دار» فیل محجر است. (م)

۹۲۹. در این جا، «تصاویر تحت تأثیر خیالات افیونی د کویسی به شکل سورئال متناسب بازسازی می‌شوند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۴)

در جمله‌ی مذکور، عبارت «عطشی رفع‌نشده و با قلب‌قلپ نوشیدن‌های وحشتناک» بدل است در میان جمله‌ی آن‌ها «به سمت دریای مردگان می‌روند تا سیلاب بی‌کران خواب‌آلود شور را بنوشند.» (م) پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۹۲۸ از همین فصل) را بخوانید.

۹۳۰. «نشانه‌ی اسبی» همان «صورت فلکی پگاسوس یا اسب بال‌دار است. به اعتقاد گیلبرت، برج یا صورت فلکی سنبله در منطقه البروج بر زهدان حاکم است. این نظر دست‌کم بنابه برخی متون اخترشناسی درست است. در آن ساعت، ده تا یازده شب از ماه ژوئن در شهر دابلن، هر دو ستاره‌ی اسب بال‌دار و سنبله قابل رؤیتند: اسب بال‌دار همین حالا روی خط افق می‌دمد و سنبله در حال غروب است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

۹۳۱. پی‌نوشت قبلی (۹۳۰ از همین فصل) را بخوانید.

۹۳۲. درباره‌ی «شگفتی تناسخ (متم‌سایکوزیس)» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۵ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۹۳۳. درباره‌ی «ستاره‌ی روز» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴۱ و متن مربوط به آن از فصل نه (اسکلا و کریبوس) را بخوانید.

«در ۱۷ ژوئن، ناهید حدود ساعت سه صبح می‌دمد. پس "ستاره‌ی روز" است. این عبارت یادآور نمونه‌هایی از القاب کاربردی برای مریم باکره در نیایش‌نامه‌ی لورتوست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸ از فصل سیزده (ناسیکا) بخوانید.

۹۳۴. «از تک‌خوانی لیونل مپاری در اپرای مارتا اثر آهنگ‌ساز آلمانی، فردریک فون فلوتو (۱۸۱۲-۱۸۸۳) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

شرح مفصل آن را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ از فصل هفت (ایولس) بخوانید.

به‌گفته‌ی کلی براین، «در فصل چهار، وقتی بلوم از قضایی برمی‌گردد، به "آگنداث نتاییم" فکر می‌کند و سرانجام با این فکر که "سرزمینی مرده است، وحشتی غم‌افزا بدنش را پژه مرده می‌کند"، اما تصویر دخترش، ملی، "دختری با موهای طلایی در باد، که می‌دود تا مرا ببیند"، او را از نومیدی و دلسردی بیرون می‌کشد. در این جا، وقتی دوباره، سرزمین موعود "آگنداث نتاییم به سرزمین هرز" تبدیل می‌شود و او را در همان نومیدی فرو می‌برد، تصویر ملی آن طلسم را می‌شکند: "اوست، مارتا، تو ای گمشده، ملیسنت، جوان، عزیز، بشاش."» (۲۰۱۸)

«ملی در قالب تصویر، سمبل غامض امیال جنسی و دام فریودی است، اما تحت عاملیت خود، قدرت دور کردن مرگ و نابودی را دارد.» (همان‌جا)

۹۳۵. «پروین خوشه‌ای از صورت فلکی ثور است که حدود ساعت سه صبح طلوع می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

«وقتی سنبله نزدیک سپیده‌دم غروب می‌کند، مریم باکره (از طریق پژواک نیایش بانوی ما) دگردیسی می‌یابد به ملیسنت (ملی بلوم) که در میان هفت خواهران خوشه‌ی پروین جای ملکه‌ی آسمان (یکی از بی‌شمار القاب مریم باکره) را می‌گیرد.» (گیفرد، ۱۹۹۶: ۴۳۳)

«خوشه‌ی پروین از ستارگان صور فلکی ثور است که در ۱۷ ژوئن، در ساعت سه صبح، درست پیش از سپیده‌دم، می‌دمد. مروپ، هفتمین ستاره از آن خوشه صورتش را پنهان کرده است، زیرا عاشق موجودی میرا شده است.» (همان‌جا)

۹۳۶. «در ماه ژوئن در دابلن، سپیده حدود ساعت ۳:۳۳ دقیقه‌ی صبح می‌دمد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۰)

۹۳۷. «این تصویر کلی زنانه، تصویری درهم‌آمیخته از مارتا کلیفرد، ملی بلوم (دختر بلوم) و مریم باکره است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۴)

با هر نام تازه‌ای که بلوم به مالی می‌دهد، الهه‌ای که در هر بار ظهور، به ملی، مارتا، دختران کنار دریا، ملکه‌ی خوشه‌ی پروین و دیگران، دگردیسی می‌یابد، او را همچون خود آب بی‌شکل و قابل جهش می‌کند. (م)

۹۳۸. «به‌اش چه می‌گویند، تار عنکبوت» عبارتی «متعلق به بلوم است.» (گیفرد، ۱۹۹۶: ۴۳۴)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۴ و ۳۷۵ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید.

۹۳۹. «جسم ستاره‌زاده» (starborn flesh) عبارتی است «از *Giocomo Joyce*». (اسلُت،

۲۰۲۲: ۸۲۰)

۹۴۰. «دانشمندان تا پیش از آن‌که تئوری نسبیت اینشتین خلاف آن را ثابت کند، مسلم می‌دانستند که فضا پر از اتر نامرئی و بی‌وزن است که ضرورتاً نور، گرما و دیگر شکل‌های انرژی تابشی را منتقل می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۱۵۷)

۹۴۱. بیتی از آهنگ «دختران زیبایی کنار دریا» است که هری بی‌نوریس در سال ۱۸۹۹ ساخته است و در فصل چهار (کلیپسو) خواندیم که قرار است بلیزس بویلن با خوانندگی مالی آن را اجرا کنند. برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۹ و ۱۵۶ از همان فصل را بخوانید.

۹۴۲. «ستاره‌ی آلفا یا اللیبران، ستاره‌ای سرخ و بسیار بزرگ است. آلفا با دو ستاره‌ی دیگر مثلث یا سه‌گوشه‌ای را می‌سازند که پیشانی گاو نر در صورت فلکی ثور را تشکیل می‌دهد. آلفا، ستاره‌ی پیشوا در آن صورت فلکی، نامش از حرف اول حروف الفبای یونانی است و بقیه‌ی الفبا برای نام‌گذاری ۲۴ ستاره‌ی بعدی استفاده شده است. مثلث سرخ آرم روی بطری آبجویی با نام Bass Pale Ale است. این اولین گواه است بر این‌که بلوم در آن عالم رؤیا به برجسب روی بطری آبجو زل زده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)

درباره‌ی «Bass Pale Ale [بَسِ شماره‌ی یک]» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. منظور از «شماره‌ی یک» اولین نام تجاری‌ای بوده که در آغاز سال ۱۸۷۶ به ثبت رسیده است. (م)

۹۴۳. «آغاز نهمین ماه بارداری.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۶)

«از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به سبک نثر والتر سَوج لَنْدُر (۱۷۷۵-۱۸۶۴) نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)

«فرانسیس همان پانچ کاستلوست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)

۹۴۴. درباره‌ی «کامی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۷ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۹۴۵. «گلاکان یکی از مخاطبان اصلی سقراط در جمهوری افلاطون است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)

۹۴۶. «السبایدز (ح ۴۵۰-۴۰۴ پ م) فرماندهی ارتش و سیاست‌مدار آتنی بود. نام او در سمپوزیوم افلاطون آمده است و در آن‌جا، شرکت‌کننده‌ای مست و پرسروصداست. والتر سَوج لَنْدُر (۱۷۷۵-۱۸۶۴) در مجموعه‌ی گفت‌وگوهای تخیلی میان او و زنون، مورخ یونانی، دیالوگی برقرار می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)

۹۴۷. «پیسستراتوس (ح ۶۰۵-۵۲۷ پ م) حاکم قدرتمند، اما خیرخواه آتنی و هم‌چنین از خویشان سولن، (ح ۶۳۸-۵۵۸ پ م) قانونگذار آتنی بود. پیسستراتوس بخش عمده‌ی قانون اساسی سولن را حفظ کرد. لَنْدُر در مجموعه‌ی گفت‌وگوهای تخیلی، میان او و سولن دیالوگی برقرار می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)

۹۴۸. «از متن مجموعه‌ی گفت‌وگوهای تخیلی لَنْدَر (۱۷۷۵-۱۸۶۴) است و نیز از شعر "جدایی" (۱۸۵۵) سروده‌ی متیو آرنولد.» (اسلْت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)
۹۴۹. «لته در اسطوره‌های یونان یکی از چهار رود هی‌دیز است.» (اسلْت، ۲۰۲۲: ۸۲۱) کلمه‌ی لته یعنی «فراموش‌کار.» (همان‌جا)
۹۵۰. جمله‌ای «از سرود نهم اودیسه است. در این سرود، اودیسیوس می‌تواند با روح مردگان ارتباط برقرار کند.» (اسلْت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)
۹۵۱. جمله‌ای «از متن مجموعه‌ی گفت‌وگوهای تخیلی نوشته‌ی لَنْدَر (۱۷۷۵-۱۸۶۴) است.» (اسلْت، ۲۰۲۲: ۸۲۱)
۹۵۲. «بوس استفانوموس» (Bous Stephanoumenos) «یونانی است به معنای "گاو نر با تاج گل"، مثل گاو نری که به قربانگاه برده می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۴۵) شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴۹ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) بخوانید.
۹۵۳. درباره‌ی «حماسه‌سرای نره‌گاو‌یاری رسان» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۲ از فصل دو (نستور) را بخوانید.
۹۵۴. «برگرفته از اعتقادنامه‌ی نقیه: "روح‌القدس، خدا و دهنده‌ی حیات، او که از پدر و پسر مبعوث شده است."» (اسلْت، ۲۰۲۲: ۸۲۲) شرح بیشتر درباره‌ی «اعتقادنامه‌ی نقیه» را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۹ از فصل یک (تلماکس) بخوانید.
۹۵۵. Gadding یعنی «ژولیده، پخش‌ویلا.» (اسلْت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)
- Coronal «حلقه‌ای از گل یا برگ است که روی سر می‌گذارند. باکوس، خدای شراب روم (دیونیزوس در یونان) با تاجی از برگ‌های درخت مو توصیف می‌شود.» (همان‌جا)
- «این پاساژ ممکن است استیون را (به‌عنوان کسی که عالم کشیشی را رد کرده است)، برعکس وصف کند، اما او از اولین جمله‌ی رمان چهره... تا این‌جا، مکرر به گله‌ی گاوآن و به‌ویژه به نره‌گاو [مقدس] ربط داده می‌شود. در همان رمان، پسرها موقع شنا کردن او را صدا می‌زنند: "یالا دلدس! بوس استفانوموس! بوس استفانوروس!" [...] استورات کوران با تأمل در نام "بوس استفانوموس"، گاو مقدس جویس، به این نتیجه رسیده است که گویی دوستان استیون در رمان چهره... او را مسخره می‌کنند و کله‌پوک می‌دانند، چون حاضر نیست در تفریح و بازی آن‌ها شرکت کند، اما فعل *stephanon* یعنی "حلقه زدن" و اسم *stephanos* یعنی "تاج یا حلقه‌ی گل". بدین ترتیب خود اسم استیون او را قهرمان، جوانکی برگزیده و جداشده از بقیه‌ی مردان کشورش معرفی می‌کند. او و وینسنت با این ایده که شاعران بزرگ تاج برگ‌بو بر سر دارند، بازی می‌کنند و وینسنت معتقد است که استیون هنوز "برازنده‌ی این زینت" نیست، زیرا فقط مشتی قصیده‌ی کوتاه (سبک) سروده است. اما معنای ریشه‌ی نام استیون او را قربانی‌ای که باید به قربانگاه برود، معرفی می‌کند، به این دلیل که در یونان باستان گاوی که بر سرش تاج گل داشت، برای بردن به قربانگاه نشان‌دار شده بود و فعل یونانی

stephanomai می‌تواند به معنای "آماده شدن برای قربانگاه" باشد. بدین ترتیب، معنای *stephanos* در یونان باستان با شخصیتی که جویس به عنوان بنیان نامی برای چهره‌ی خودنگاری‌اش برگزیده، پیوندی واضح می‌سازد: سینت استیون، شهید اول، اولین شهید از شهدای دین مسیح. (هانت، ۲۰۱۱)

۹۵۶. (اشاره‌ای است به اشعار غنایی جویس که بعدها در اثری با نام *Chamber Music* منتشر شد.) (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۰ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

۹۵۷. «استفانفوروس» (*Stephaneforos*) «یونانی و به معنای "استیون، حمل‌کننده‌ی حلقه‌ی گل" است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۵)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۵۵ از همین فصل را بخوانید.

۹۵۸. «برگرفته از لطیفه‌ای که بسیار معروف است: "از مردی ایرلندی درخواست می‌شود در دونلی شرکت کند، اما او رد می‌کند و وقتی دلیلش را می‌پرسند، می‌گوید: آخ، می‌خواهید من مادرش را یتیم رها کنم؟" از کتاب *Irish Bulls and Puns* نوشته‌ی اچ پی کلی اقتباس شده است. جویس نسخه‌ای از این اثر را در قفسه‌ی کتاب‌های موجود در خانه‌ی تریسته‌اش داشت.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

۹۵۹. «مادر استیون را در روز ۲۶ ژوئن ۱۹۰۳ به خاک سپرده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

۹۶۰. «مدن روی اسبی به نام سپتر شرط بسته است و سوارکار سپتر هم اُمدن نام دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

۹۶۱. در اخما سکه‌ی نقره‌ای یونان باستان است. (م)

۹۶۲ Freshly یعنی «بی‌امان و پرانرژی، مشتاقانه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

۹۶۳. «توضیح لنهن در باره‌ی مسابقه‌ی اسب‌دوانی با آنچه در ایونینگ تلگراف وصف شده مغایر است. طبق شرح آن روزنامه، اسب ثرواوی از همان آغاز مسابقه اول است، به جز مدت کمی نزدیک به خط پایان که سپتر موقتاً جلو می‌زند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

۹۶۴. «فیلیس» (*Phyllis*) «نامی معمول در اشعار روستایی است. در *Heroides* نوشته‌ی اوید، فیلیس زنی روستایی است که شوهرش، دمافن، ترکش کرده است و او با فریاد به شوهرش می‌گوید: به جونو قسم، نگهبان مهربان تختخواب عروسی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۲)

«جونو» الهه‌ی روم باستان و نگهبان و حامی ازدواج و تولد است. (م)

۹۶۵. عبارت «شانه‌به‌شانه شد» (*Drew level*) را «جویس از مقاله‌ای در فریمن ژورنال روز ۱۷ آوریل ۱۹۲۰ که به مسابقه‌ی اسب‌دوانی روز قبل پرداخته، برداشته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶۳ از همین فصل را بخوانید.

۹۶۶. «همه از کف رفته» از «اپرای لُ سوَنَمبولا (۱۸۳۱) اثر وینچنسو بلینی (۱۸۰۱-۱۸۳۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۵۲۴ و ۵۲۶)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ از فصل یازده (سایرن‌ها) بخوانید.

۹۶۷. درباره‌ی «جونو» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶۴ از همین فصل را بخوانید.
۹۶۸. Whip یعنی «کسی که تازیانه در دست دارد؛ تازیانه‌دار؛ سوارکار.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)
۹۶۹. «ویلیام لُین (۱۸۸۳-۱۹۲۰) در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۴ در چهار مسابقه‌ی سوارکاری و در ۱۶ ژوئن در سه مسابقه نفر اول شد که یکی از آن‌ها مسابقه‌ی جام طلایی بود. لُین سوارکاری موفق و ارزشمند بود. متاسفانه، در ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۴، افتاد و دیگر نتوانست به حرفه‌اش ادامه دهد. در دوره‌ی کاری‌اش با اسب‌های بی‌شماری برنده شد و ثرواوی مهم‌ترین اسبی بود که برای لُین موفقیت آورد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)
۹۷۰. «از آن‌جا که canter [چهارنعل آهسته] نسبتاً آهسته است، برای اسبی که آسان برنده می‌شود به‌کار می‌برند و می‌گویند با سرعت اسب کرایه‌ای با چهارنعل آهسته برنده می‌شود.» اسب کرایه‌ای با چهارنعل آهسته “به کندترین سرعت ممکن می‌دود، فقط کمی تندتر از یورتمه رفتن. ایونینگ تلگراف و دیگر روزنامه‌ها گزارش دادند که ثرواوی “با چهارنعل آهسته” پیروز شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)
۹۷۱. «طبق رسم عهد باستان» از «متن اثری با اسم نامه‌ای درباره‌ی آموزش نوشته‌ی جان میلتن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)
۹۷۲. «در ماه ژوئن ۱۹۰۴، سپتر (زاده‌ی آوریل ۱۸۹۹) مادبان بود، نه کره‌مادیان. کره‌مادیان پنج سال یا کم‌تر سن دارد. بنابراین، به‌معنایی، “او کره‌مادیانی که بود نیست.”» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)
۹۷۳. «للاجی» (Lalage) «اسم زنی است در اثری با نام *Odes*، سروده‌ی هوراس.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۳)
- کایبرد معتقد است که للاجی «نام زن زیبا در اشعار لاتین است.» (۲۰۱۱: ۱۱۱۵)
۹۷۴. «پریپلیومُنس» (Periplepomenos) «به‌گفته‌ی جان دلن و فریتز سن، بیانگر اسم یونانی *Periplous* (جهانگردی با کشتی) است که به وجه وصفی درآمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۷۵. عبارت «در گوش» از «متن مجموعه‌ی گفت‌وگوهای تخیلی نوشته‌ی لُندر (۱۷۷۵-۱۸۶۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
- درباره‌ی «قرار ملاقات وینسنت و معشوقه‌ی جوانش» متن و پی‌نوشت شماره ۸۸ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۹۷۶. اشاره‌ای است به لحظه‌ای در فصل ده، وقتی پدر کانمی جفت جوان عاشقی را می‌بیند که از “شکاف پرچینی” پدیدار می‌شوند. این‌جا متوجه می‌شویم که یکی از آن‌ها وینسنت لینچ بوده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۵)
- «وینسنت کاسگریو (شخصیت واقعی لینچ) و جوئیس زمانی که کانمی (۱۸۹۲-۱۸۹۵) مدیر کالج بلوئر بوده، در آن کالج درس خوانده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۷۷. درباره‌ی «کتاب‌دعای روزانه» پی‌نوشت شماره ۸۲ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۹۷۸. «گلایسرا یا کلوی» هردو «نام‌های سنتی برای زیبایی اصیل.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۷۹. در فصل ده (صخره‌های سرگردان)، درباره‌ی رویارویی وینسنت و معشوقه‌ی جوانش با پدر کانمی می‌خوانیم: «مرد جوان بی‌درنگ کلاهِش را برداشت: زن جوان بی‌درنگ خم شد و با دقتی آهسته چپله‌ی چنگ انداخته‌ای را از دامن سبکش کند.» (م)
- متن و پی‌نوشت شماره ۸۸ از همان فصل را بخوانید.
۹۸۰. «صاحب اسب سِپتر، ویلیام آرتر هِمر بس (۱۸۷۹-۱۹۵۲)، برادرزاده‌ی مایکل آرتر بس، بارون برتن (۱۸۳۷-۱۹۰۹) و مدیر آبخوسازی مسرز، بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۸۱. Propensely «یعنی "حسن نیت" و از متن مجموعه‌ی گفت‌وگوهای تخیلی نوشته‌ی لَندر (۱۷۷۵-۱۸۶۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۸۲. «منظور از "بیگانه" بلوم است که به آرم روی بطری بس زل زده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۵)
۹۸۳. نخستین بار، مالگن در فصل یک (تلماکس) به این کلمه اشاره می‌کند. پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶ از همان فصل را بخوانید.
- «دروئیدها که کشیشان بسیار بانفوذی در ایرلند پیش از مسیحیت بودند، بارها در یولسز مطرح می‌شوند.» (هانت، ۲۰۱۸)
- در این جا «مالگن متوجه می‌شود که بلوم به بطری آبخوی بس خیره و در افکارش غرق شده است» و در همین لحظه لهنن دستش را دراز می‌کند که بطری را بردارد، اما مالگن مانع می‌شود و از او می‌خواهد «سکوت دروئیدی را حفظ» کند. «چندین نویسنده‌ی دوران باستان، از جمله، ژولیوس سزار، به این اشاره کرده‌اند که دروئیدها به تناسخ و حلول روح در موجودی دیگر اعتقادی راسخ داشته‌اند. در جملات مالگن گویی مفاهیم باور به نامیرایی روح، سرگردانی اش در کیهان و تولدهای بسیارش نهفته است.» (همان‌جا)
۹۸۴. کل جمله «از متن کتاب *Confessions of an English Opium-eater* (۱۸۲۲) نوشته‌ی تامس کوینسی (۱۷۸۵-۱۸۵۹) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۸۵. «زبان این پاساژ نقیضه‌ای از کلام عارفان است، به‌ویژه جُرج راسل که نام مستعارش ای‌ای، برگرفته از ایون (Æon) است. ای‌ای در *Candle of Vision* می‌نویسد: "من شیئی را انتخاب می‌کنم و با کاستن آن به عناصر اولیه‌اش و حذف جزئیات غیرضروری تلاش می‌کنم ذهنم را روی آن متمرکز کنم و حتی یک آن یا لحظه هم از تمرکز کاسته نمی‌شود."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۸۶. در این جا، استیون در جواب مالگن که می‌پرسد، آیا سخت غور کردن روی شیئی به دسترسی به دنیای بالا منجر می‌شود، «با تقلید مضحکش از زبان عارفانه، به تئوسافی (Theosophy یا عرفان) تجسم انسانی می‌دهد و او را به شخصیت تئوسافوس تبدیل می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۴)
۹۸۷. درباره‌ی «قانون کارما» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۵۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۹۸۸. «در عرفان هذیانی و بی معنی استیون، موجودات نامرئی ای که بر بیست و هشت مرحله‌ی ماه فرمان می‌رانند، مراتب تناسخی را که آن مراحل برای رشد روح انسان تعیین می‌کنند، تحت کنترل دارند.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۴۳۶)

۹۸۹. «سلسله‌ی قمری همان منطقه‌البروج است. حمل (مريخ، انرژی در روند سازنده) اولین برج از برج‌های منطقه‌البروج است؛ پس مریخ نارنجی قرمز سیاره‌ی آلفا (اول) است.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۴۳۶)

۹۹۰. بنابه آموزه‌های عرفانی، برگرفته از فلسفه‌ی باستانی هندو، «جفت یا همتای اتری» بخش نامرئی جسم فیزیکی عادی مرئی است، که در آن نفوذ می‌کند و کمی تا ورای آن ادامه می‌یابد و با دیگر اجسام عالی‌تر «هاله» را تشکیل می‌دهد. همتای اتری از آن اثر همه‌جا حاضر فضا ساخته نمی‌شود، بلکه از ماده‌ای فیزیکی، معروف به ماده‌ی اتری، ماورای اتری، زیراتمی و اتمی ساخته می‌شود. در ضمن، در عبارت مذکور، از واژه‌ی «جفت» یا «همتا» به این دلیل استفاده می‌شود که «همتای اتری» نسخه‌ی کپی جسم فیزیکی متراکم‌تری است. (برگرفته از وبسایت انسایکلوپدیا)

۹۹۱. «این بدان معناست که آن‌ها زیر نشان صورت فلکی ثور، برج دوم منطقه‌البروج، آمده‌اند.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۴۳۶)

درباره‌ی «همتای اتری» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۴ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید. در برج دوم منطقه‌البروج، منبع اینگوه‌های نارنجی قرمز برج ثور است که در تصور نجومی بلوم واضح‌تر می‌شود. (م)

درباره‌ی «ثور» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۳۵ از همین فصل را بخوانید. «این پاساژ از اثری با نام *The Inner Life* (۱۹۱۰) نوشته‌ی عارفی به اسم سی دبلیو لیدبیتر استخراج شده است. برای عارفان، سلسله‌ی قمری سومین سلسله‌ی سیارگانی است. اولین سه سلسله، که معمولاً به سلسله‌های ای، بی و سی معروفند، کمائی نزولی تشکیل می‌دهند و متراکم‌ترین ماده‌ی فیزیکی جسم نزولی به دی، یعنی سلسله‌ی چهارم، می‌رسد که زمین ما یک نمونه از آن است. صورت فلکی ثور دومین برج از منطقه‌البروج است و ستاره‌ی بسیار بزرگ الدبران روشن‌ترین ستاره‌ی آن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

درباره‌ی «الدبران» یا آلفا پی‌نوشت شماره ۹۴۲ از همین فصل را بخوانید. به عبارت دیگر، استیون از قول تئوسافوس می‌گوید که موجودات مسئول ماه که «اربابان ماه» نامیده می‌شوند، می‌گویند که گروهی از اجسام نارنجی قرمز از سیاره‌ی آلفا (الدبران) در سلسله‌ی ماه کپی‌هایی از خود را که به «همتای معنوی» معروف است، قبول ندارند. (م)

۹۹۲. «از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به سبک فصل هفده (یومی‌پس) نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

۹۹۳. «فترت» به معنای «افسردگی و سستی» و برابر نهاد *doldrum* از انگلیسی کهن است.

«رؤیای بیداری بلوم با خواب اودیسیوس در ساحل هم‌سنگ پنداشته می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱:

۱۱۱۵)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۹۷ از همین فصل را بخوانید.

۹۹۴. «خود را در بازار عوضی یافتن» یعنی «برای تقاضایی به جای غلط یا سراغ آدم اشتباه رفتن.»

(اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

۹۹۵. درباره‌ی آبعوی «بسی شماره‌ی یک» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها)

را بخوانید.

«برتن» شهر بازاری کوچک در کنار رود «ترنت» است. (م)

۹۹۶. عبارت *The turf* «به‌معنای "دنیای مسابقات اسب‌دوانی" و نیز "دنیای روسپی‌گری" است.

هر دو معنا در این جا می‌تواند درست باشد» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵) که به «روزگار اسب‌دوانی» با حفظ

تقریباً هر دو معنا ترجمه شد. (م)

۹۹۷. «لینچ و لنه‌ن از ماجرای لینچ با دوست‌دخترش سرحال شده‌اند و لنه‌ن دست دراز می‌کند

تا بطری آبعورا بردارد، اما مالگن او را بازمی‌دارد تا عالم خلسه‌ی بلوم را که از برچسب قرمز سه‌گوش

روی بطری آبعوی شرکت بش افسون شده است، آشفته نکند. در طول چهار دقیقه‌ی گذشته بلوم ابتدا

به روزهای نوجوانی‌اش (که ما سه صفحه قبل شاهد آن بودیم) فکر می‌کند و اکنون "دو سه فعالیت

خصوصی" را از نظر می‌گذرانند. بلوم متوجه می‌شود که دیگران نگاه خیره‌ی او را می‌بینند، دست دراز

می‌کند و بطری را برمی‌دارد و گیلاس لنه‌ن را پر می‌کند.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۸-۱۹۹)

مالگن اشتباه می‌کند و «بلوم به‌هیچ‌وجه "افسون نشده" است. یادآوری خاطرات نوجوانی، در واقع،

جای خود را به افکاری معمولی‌تر درباره‌ی "دو سه فعالیت خصوصی" می‌دهد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶:

۱۲۵)

«خواننده در چند پاراگراف قبل درمی‌یابد که خاطرات یا فعالیت خصوصی بلوم چیست: روزی

که "با کیف کتابش حمایل‌مانند روی شانه‌اش به‌سمت دبیرستان می‌رود" یا روزی که "یک سال یا اندکی

کم‌وبیش" بعد، برای کمک به تجارت پدرش "فروشنده‌ی سیار" می‌شود و شبی که اولین بار با

روسپی‌ای به اسم "برایدی کلی" دیدار می‌کند.» (هانت، ۲۰۱۹)

«استیون هم خاطراتی روشن از گذشته را زنده می‌کند و مالی نیز چنین می‌کند. تعداد زیاد یادآوری

خاطرات گذشته توسط سه شخصیت رمان گواهی بر درستی نظر جان اس ریکارد است که اثرش را

کتاب خاطره‌ی جوین نام‌گذاری کرده است. جوین نه‌تنها آشکارا اعتقاد دارد به آن‌چه استیون در فصل

نه (اسکلا و کربیدس) می‌گوید - "اما من، در وضعیت بالقوه‌ی واقعی شده، صورت صورت‌ها،

به‌واسطه‌ی حافظه منم" (پی‌نوشت ۱۵۶) - بلکه انگار دیدگاهی پرستی دارد با این حساب که گذشته

هرگز واقعاً از بین نمی‌رود. وقتی ما خاطره‌ها را یادآوری می‌کنیم یا به خاطر می‌آوریم، فقط به شکل‌ها

فرصت می‌دهیم که دوباره گرد هم آیند، مانند تکه‌های کوچک کاغذ روی آب (گفته‌ی پروست).

نویسنده‌ی معاصر دیگر، ویلیام فاکنر، هم معتقد است: "گذشته هرگز نمی‌میرد. گذشته حتا گذشته

نیست. " از این پیش و دریافت که در فصل هفده (یومی‌یس) به آن اشاره می‌شود فقط گامی کوتاه تا فینگنز و یک باقی مانده است. » (همان‌جا)

۹۹۸. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۹۹۷ از همین فصل) را بخوانید.

۹۹۹. «از این‌جا تا پاره‌ی بعدی «به تقلید از سبک نگارش تامس بیینگتن مکالی (۱۸۵۹-۱۸۰۰) نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

۱۰۰۰. جمله‌ی مذکور «از متن کتاب *National History of Selborne* نوشته‌ی گیلبرت وایت اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

۱۰۰۱. منظور از «هایلند» نیمه‌ی شمالی اسکاتلند است. (م)

«مال در گالووی» (*The Mull of Galloway*) «دماغه‌ای است که به درون کانال شمالی در انتهای‌ترین بخش جنوب غربی اسکاتلند نفوذ می‌کند و تا غرب خلیج لوس امتداد می‌یابد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

Briny یعنی «شور دریایی.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۵)

۱۰۰۲. «در این‌جا، دوباره می‌گساران حاضر در جلسه را وصف می‌کند. از آن‌جا که دیکسن از آن‌جا رفته است، (بی‌شک صندلی رزیدنت خالی است) در حال حاضر، نُه نفر از آن‌ها دور میز هستند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۵)

۱۰۰۳. Brogues. «از bróg ایرلندی، نوعی کفش سنگین برای کشاورزی است. استیون در فصل دو (نستور) به «یک جفت چاژُقی» می‌اندیشد که مالگن به او قرض داده است.» (هانت، ۲۰۱۵)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ از همان فصل را بخوانید.

«در این‌جا همین کلمه را برای الِک بِن استفاده می‌کند که تازه از جنگل‌های مالینگار برگشته است. سبک نقیضه‌ای این فصل راوی را تقریباً به همان اندازه‌ی راوی فصل دوازده (سایکلوپس) در بخش‌های نقیضه‌ای آن غیرقابل‌اعتماد می‌سازد، اما مشخص است که بِن کفش‌های یغور مخصوص راه رفتن در دشت و صحرا به پا دارد که با مد شهری مالگن در تقابل است.» (هانت، ۲۰۱۵)

عبارت مذکور «از تامس مکالی (۱۸۵۹-۱۸۰۰) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵)

«نمک‌سود کردن» یکی از مراحل مهم دباغی چرم است. (م)

۱۰۰۴. درباره‌ی «جلیقه‌ی زرد کهربایی مالگن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۷ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۱۰۰۵. «نام کامل مالگن با نام الگوی واقعی‌اش، آلیور سینت جان گوگرتی مطابقت دارد. رولند براساس ضرب‌المثلی، همان آلیور است: یک رولند برای یک آلیور، که یعنی «این به آن در». آلیور و رولند دو شخصیت از حماسه‌ی منظوم *La Chanson de Roland* به‌قلم نویسنده‌ای ناشناس هستند. ماجراهای این دو قهرمان آن‌قدر به هم شباهت دارد که تمییز دادن آن‌ها از یکدیگر دشوار است. هر کاری که رولند انجام داده، آلیور نیز انجام داده است و برعکس.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۵-۸۲۶)

درباره‌ی «تقابل مذکور» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۰۳ از همین فصل را بخوانید.

۱۰۰۶. «منظور از "پیشگوی سبک‌سر" لهن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

۱۰۰۷. Hippodrome یعنی «میدان اسب‌دوانی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

۱۰۰۸. این پی‌نوشت حاوی خبری از فصل شانزدهم (یومی‌یس) است که خواننده ممکن است

نخواهد از پیش بداند. (م)

در این فصل و در این جا، «جوئیس هنگام به تصویر کشیدن بلوم با مهارتی خاص از سبک نگارش انگلیسی تقلید می‌کند. به‌گفته‌ی فریتز سن، این اشاره به لافایت نقش اطلاع‌رسانی تأخیری را بازی می‌کند، زیرا خواننده بعدها و در فصل شانزده (یومی‌یس) متوجه می‌شود که لافایت در خیابان وست‌مورلند از مالی عکس گرفته است. در دیگر این‌که، در توصیف پرتوی مالی واژه‌ی "لکه" به گونه‌های مختلف مطرح می‌شود، مثل "مختصر لکه‌دار شدن بیشتر به جذابیتش افزود" که در همان فصل مطرح می‌شود.» (بینی - رایت، ۲۰۲۲: ۹۸)

۱۰۰۹. درباره‌ی «آن زیبایی شهوانی را که قلم خلاق لافایت...» که به مالی نسبت می‌دهد،

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۰۰۸ از همین فصل) را بخوانید.

«جیمز لافایت عکاسی بود در شماره‌ی ۳۰ خیابان وست‌مورلند. نام واقعی‌اش جیمز استک لادر

(۱۸۵۳-۱۹۲۳) بود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

عبارت «قلم خلاق» به‌گفته‌ی ژین کرُلی، «اشاره‌ای است به کار روتوش‌گری عکاسی.» (جیمز

جوئیس آن‌لاین‌نت)

«لافایت به‌خاطر کار روتوش رنگی‌اش روی عکس‌ها معروف بود. در سال ۱۸۸۷، ملکه به او

امتیاز عکاس سلطنتی در دابُلن را اهدا کرد که برایش موفقیت تجاری بیشتری به‌همراه آورد. درضمن،

قلم و قلم‌موی نقاشی در آغاز کاربردشان مترادف یکدیگر بودند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

۱۰۱۰. «از این جا تا پاره‌ی بعدی به سبک نثر علمی قرن نوزدهم نگاهشده است.» (اسلُت،

۲۰۲۲: ۸۲۶)

«در این جا به‌لحاظ سبک در نثرهای قرن نوزدهم استوار شده‌ایم؛ و به‌گفته‌ی استوارت گیلبرت، از

نمونه‌های سبک نوشتاری لَندر، دیکنز، نیومن، پیتر، راسکین و چند نفر دیگر تقلید شده است. اما روش

آزمایشی جوئیس یک سلسله اقتباس ساده و به ترتیب زمانی نیست. جمله‌هایی داریم که یادآور نثر

مردث و کارلایل است و جمله‌هایی که رنگ‌وبوی دوران دیگر را دارد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۵)

به‌این ترتیب، تا آن جا که ممکن است سعی شده سبک و نثر هر جمله مستقل از دیگری منتقل شود.

(م)

۱۰۱۱. «حکمت متعالیه» (Transcendentalism) «جنبشی مذهبی و فلسفی است که در

میانه‌ی دهه‌ی ۱۸۳۰ از نیوانگلند به‌پا خاست و تا دهه‌ی ۱۸۶۰ ذی‌نفوذ باقی ماند. فلسفه‌ی نهفته در

حکمت متعالیه ترکیبی التقاطی از رمانتیسم انگلستان (به‌ویژه آن نمونه که متأثر از ویلیام وردزورث،

سموئل تیئر گلریچ و تامس کارلایل بود) ضد عقلانیت، پیوریتانیسم، تصوف امانوئل سویدنبرگ و

جنبه‌هایی از فلسفه‌های شرقی بود. خود واژه، درواقع، توسط کسانی سکه زده شد که آن جنبش را

به خاطر انتزاعات خیال‌پردازانه مسخره می‌کردند و نیز برگرفته از متون امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی است. اعتقادات محوری حکمت متعالیه دربرگیرنده‌ی وحدت میان طبیعت و خدا، حضور خدا در هر فرد و قابلیت کامل شدن انسان‌ها بود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

۱۰۱۲. دیو. شپ. (Div. Scep.) «مخفف *Divinitatis Scepticus* لاتین و به معنای "شکاکان به الوهیت" است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

۱۰۱۳. در این جا «پلک به هم نهادن» «یعنی "چشم بستن، نادیده گرفتن یا انکار کردن." در فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد از *Adam Bede* اثر جرج الیوت نقل قول شده است که: "دیگر سودی نداشت که در برابر واقعیت پلک بر هم نهمیم."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۶)

۱۰۱۴. پاب. کنو. (Pubb. Canv.) «مخفف *Canvasser of Publications* به معنای "بازاریاب روزنامه" است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۶) یا بازاریاب آگهی‌های روزنامه‌ها. (م)

۱۰۱۵. «امپیدوکلس (ح ۴۹۵- ح ۴۳۵ پ م) فیلسوف پیش سقراطی از تریناکاریا (سیسیل) بود. تریناکاریا جزیره‌ای است در اودیسه که در آن جا مردان اودیسیوس گاوهای مقدس را می‌کشند. (سرود هفتم) طبق گفته‌ی ارسطو، این ایده از معلم امپیدوکلس، آناگراگورا (ح ۵۰۰- ح ۴۲۸ پ م)، بود. او معتقد بود: "جنین پسر در سمت راست رحم و جنین دختر در سمت چپ آن است." [...] منبع بی‌واسطه‌ی جویس ممکن است پاساژی از *Aristotle's Masterpiece* باشد.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۶-۸۲۷)

۱۰۱۶. نماسپرما (Nemasperms) «اسپرماتوزوا هستند. در فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد آمده که جویس این واژه را سکه زده است، اما اصل کلمه ایتالیایی است با مثال‌هایی در زبان انگلیسی که پیش از جویس بوده است. [...] این پاساژ برگرفته از متون ارسطوست.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۷)

۱۰۱۷. «نیکلاس کال‌پپر (۱۶۱۶-۱۶۵۴) پزشکی انگلیسی بود که کتاب‌هایی در زمینه‌های مختلف درمانی - پزشکی نوشت، از جمله، *English Physician* (۱۶۴۸) و *A Directory for Midwives* (۱۶۵۱). جویس اسم او را به اشتباه با دو حرف p نوشته است. به احتمال قوی کارهای کال‌پپر مرجع و منبع کتاب *Aristotle's Masterpiece* بوده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۷)

۱۰۱۸. «لازارو اسپالانزانی (۱۷۲۹-۱۷۹۹) طبیعی‌دانی ایتالیایی بود که مطالعاتش بر عملکرد بدن و باروری و نیز بر رد اعتقاد تولید مثل خودبه‌خودی [خودزایی، تولید موجود زنده از ماده‌ی غیرزنده] متمرکز بود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۷)

۱۰۱۹. «یوهان فردریش بلومن‌باخ (۱۷۵۲-۱۸۴۰) طبیعی‌دان آلمانی و استاد آناتومی تطبیقی [شباهت‌های آناتومی گونه‌های مختلف جانداران] بود. در اثری با نام *De generis humani varietate nativa* (۱۷۷۵) رشته‌ی مردم‌شناسی فیزیکی را طرح و براساس اندازه‌ی مجموعه‌ی انسان‌ها، آن‌ها را به پنج گونه‌ی نژادی دسته‌بندی کرد.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۲۷)

۱۰۲۰. «ویلیام تامسن لاسک آمریکایی (۱۸۳۸-۱۸۹۷) پروفیسور زنان و زایمان در بلوو هاسپیتال مدیکال کالج بود. او کتابی نوشت با نام *The science and Art of Midwifery* که در سراسر دنیا کتاب درسی استاندارد بود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۷)

۱۰۲۱. «اسکار هرثویش (۱۸۴۹-۱۹۲۲) رویان‌شناس یا جنین‌شناس آلمانی بود که در سال ۱۸۷۵ ثابت کرد که فقط زمانی لقاح انجام‌پذیر است که هسته‌ی سلول‌های جنسی مرد و زن یکی شوند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۲. «جرارد لیوپولد (۱۸۴۶-۱۹۱۱) رویان‌شناس آلمانی بود که اثری نوشت با نام *Short Guide to the Examination of Lying-in Women*. ویلیام اف ویلسن آن را به انگلیسی ترجمه کرد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۳. «جولیو ولنتی (تولد ۱۸۶۰) رویان‌شناس ایتالیایی و نویسنده‌ی اثری با نام *Lezioni Elementari di Embriologia* (۱۸۹۳) بود. اثر مذکور یکی از منابع اصلی رویان‌شناسی جویس برای این فصل بوده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۴. درباره‌ی «نماسپریم» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۱۶ از همین فصل را بخوانید.
«نیسوس فرماتیسوس» (*Nisus Formativus*) «لاتین و به معنای "تمایل شکل‌دهندگی" است. معنای لاتین کلمه‌ی نیسوس "سعی" است و به‌ویژه برای اشاره به انقباض ماهیچه‌ها هنگام دفع مایعات یا جنین از بدن استفاده می‌شود. یوهان فردریش بلومن‌باخ [پی‌نوشت ۱۰۱۹ از همین فصل] عبارت مذکور را به این معنا استفاده می‌کرد: "منبع زایش، تغذیه و تولید مثل در هر قلمرو منظم." و در مورد کارکرد خاص آن می‌گوید: "ما بنابراین بر این باوریم که آن مایعاتی که طی آمیزش موفقیت‌آمیز به حفره رحم پرتاب می‌شود، زمان معینی نیاز دارد تا خوب ترکیب و وارد عمل شود و بلوغ یابد. پس از این مرحله‌ی آماده‌سازی، تمایل شکل‌دهندگی در آن‌ها تحریک می‌شود، به ماده‌ی اسپرماتیک بی‌شکل حیات و شکل می‌دهد و بخشی به ساختار سلول تخم زیبا و بخشی به ساختار رویان تبدیل می‌شود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۵. *Happily* در این جا «یعنی "از حسن اتفاق" و عبارت لاتین "سوکوبیتوس فیلیکس" (*Succubitus Felix*) به معنای "به‌طور مؤثر و بارور در زیر خوابیدن" وجه صفتی مجهول مذکر است، گرچه در متن به‌نظر باید مؤنث باشد. [...] شاید برای فهم جمله، بهتر است بدانیم که توضیح "سوکوبیتوس فیلیکس" به‌لحاظ دستوری بدلی است برای عبارت "وضعیت از حسن اتفاق انتخاب‌شده" (یا لقاح). در *Generation of Animals* ارسطو می‌نویسد: "هرگاه چیزی از دو چیز تشکیل می‌شود که یکی از آن دو فعال است و دیگری منفعل، عامل فعال در آن چیزی که مؤنث را ساخته است وجود ندارد، زیرا جنس مؤنث منفعل و جنس مذکر فعال است و اصل حرکت از او می‌آید." (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۶. «مخفف *Hygeae et Eugeniae Docto* که لاتین و به معنای "دکتر بهداشت و سلامت" است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۷. *Scorbutic* «بیماری اسکوربوت با علائمی مانند ضعف عمومی بدن، التهاب شدید لثه، بوی بد دهان، جوش‌های زیرپوستی و درد اعضای بدن همراه است. در نیمه‌ی قرن نوزدهم، اقلیتی از پزشکان اعلام کردند که این بیماری مسری است، اما در دهه‌ی ۱۸۹۰ تثبیت شد که علت آن کمبود اسید آسکوربیک (ویتامین ث) در رژیم غذایی است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۸)

۱۰۲۸. *Duenna* «شکل انگلیسی‌شده‌ی کلمه‌ی اسپانیایی *Dueña* است به معنای "زن متأهل یا معشوقه" و کل عبارت به این معناست: "زنان متأهلی که به لحاظ زادوولد بارور نشده‌اند." (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۲۹. «کالپدیا» (*Kalipedia*) «(نواژه‌ی یونانی) دانشی مربوط به زیبایی است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۳۰. درباره‌ی «قالب گچی مجسمه‌های کلاسیک» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۰۳۱. «دیس. بک.» (*Disc. Bacc.*) «لاتین و مخفف *Disciplinae Baccalaureus* به معنای "کارشناس متد" است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۳۲. «بک. اریث.» (*Bacc. Arith*) «لاتین و مخفف *Baccalaureus Arithmetici* به معنای "کارشناس ریاضیات" است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۳۳. «ما را به گمان وادارد» از «هملت شکسپیر، بخش تک‌گویی بودن یا نبودن هملت اقتباس شده است: "زیرا در آن خواب مرگ/ وقتی این کلاف مرگبار را باز کنیم، ممکن است رؤیاهایی بیاید/ که باید ما را به گمان وادارد." (پرده‌ی سوم، صحنه‌ی اول)» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹) و منظور از «شاعر» خود شکسپیر است. (م)

۱۰۳۴. عبارت «دلایل مجاب‌کننده» از متن کتاب *View of the State of Europe during the Middle Ages* نوشته‌ی هنری هلم (۱۷۷۷-۱۸۵۹) اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۳۵. *Morbous* یعنی «بیماری‌زا.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۳۶. «عبارت "بقای سالم‌ترین‌ها" که روند انتخاب طبیعی را مانند تئوری فرگشت داروین شرح می‌دهد، هربرت اسپنسر (فیلسوف، زیست‌شناس، جامعه‌شناس، ۱۸۲۰-۱۹۰۳) سکه زده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۳۷. درباره‌ی «دیو. شپ.» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۱۲ از همین فصل را بخوانید.

۱۰۳۸. در این جا استیون درباره‌ی موضوعی حرف می‌زند که به گونه‌ای موضوع و حرف نفر قبلی را قطع می‌کند. (م)

۱۰۳۹. *To deglute* یعنی «خاییدن یا جویدن.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۴۰. درباره‌ی «خونسردی تمام‌عیار» که از نامه‌ی دیسی است و در روزنامه‌ی امشب چاپ شده است، پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۴ از فصل دو (نستور) را بخوانید. توضیح سخنان استیون را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۴۳ از همین فصل بخوانید.

۱۰۴۱. *Concrenous* «هم بیانگر *cancerous* به معنای “سرطان‌زا” و هم گویای *cancrebated*

به معنای “قانع‌رایبی” است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۲۹)

۱۰۴۲. *Chlorotic* «یعنی “مبتلا به کلروزیس” که یرقان سبز نیز نامیده می‌شود.» (اسلت،

۲۰۲۲: ۸۳۰)

۱۰۴۳. درباره‌ی «گوساله‌ی تازه‌به‌دنیاآمده‌ی تلوتلوخور» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۶۳ از فصل هشت

(لستریگون‌ها) و بعدی (۱۰۴۵ از همین فصل) را بخوانید.

در این جا «گویی جویس می‌خواسته سقوط الگوی قدیمی فرهنگ و زوال ادبیات را که از قرن نوزدهم شروع شده و در قرن بیستم شتاب گرفته، نشان دهد. در نتیجه، حمله‌ی شبه‌علمی به “حکمت متعالی” استیون در باتلاق فیزیولوژی قلبی فرو می‌رود. موضوع مرگ‌ومیر نوزادان در رشته‌هایی از بحث‌های آشفته و بدون منطق و نظم علمی، یا حتا عاری از فهم عام از نظم خارج می‌شود. در کنار هم قرار گرفتن طب قلبی با جامعه‌شناسی، کمدی و رمانتیک غیرمنطقی (“طبیعت، می‌توانیم مطمئن باشیم که بابت هرآن‌چه انجام می‌دهد، دلایل خوب و مجاب‌کننده‌ی خود را دارد”) هرج‌ومرج روشنفکرانه ایجاد می‌کند و تصویر استیون از خدا در جایگاه “موجود همه‌چیزخوار”ی که انسان‌ها را با مرگ می‌خورد و نیاز دارد خوراک دیرهمش را تغییر دهد - از “زن‌های قانع‌رایبی” گرفته تا دیگران - و برای “تسکین معدی” کودکان مطلوب‌تر مانند “گوساله‌ی تازه‌به‌دنیاآمده‌ی تلوتلوخور” را انتخاب کند، به پایین‌ترین سطح خود افت می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۵)

۱۰۴۴. «در فصل یک (تلماکس) وقتی مالگن به استیون می‌گوید که “او مادرش را کشته”، استیون

جواب می‌دهد: “یکی او را کشته است.” [متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴ تا ۳۵] این تبادل نظر، آغازگر رشته‌ای است که در سراسر رمان کشیده شده است. اگر قبول داریم که او حیات می‌بخشد، باید بپذیریم که او مثل قصاب جان می‌گیرد. در فصل پانزده (سرسی)، باری دیگر به اظهار نظر بی‌رحمانه‌ی مالگن (“می‌گویند تو مادرت را کشته‌ای”) پاسخی منطقی می‌دهد که “سرطان او را کشت، نه من. سرنوشت” و در فصل نه (اسکلا و کریبوس) استیون الوهیت را “خدای چیزها، آن‌هایی که کاتولیک‌ترین‌های کلیسا دیو بویا می‌نامند، خدای به‌دارآویز...» [پی‌نوشت شماره‌ی ۷۱۶] معرفی می‌کند. نام واقعی این خدا قصاب است. بلوم هم در فصل هشتم (لستریگون‌ها) [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲] می‌گوید، “خدا قربانی و خون می‌خواهد.” هرچه باشد این تمام منطق یزدان‌شناسی مسیحی، به صلیب کشیدن و شام آخر است.» (هانت، ۲۰۱۳)

در این فصل «صدای راوی به سبک نوشته‌های علمی تامس هنری هاکسلی به “حکمت متعالیه‌ی تحریف‌شده‌ی” اشاره می‌کند که استیون با انگشت گذاشتن بر جنبه‌های خون‌آشامی و تشنه‌به‌خون بودن الوهیت در سر می‌پروراند.» (همان‌جا)

«از دیدگاه “بسیار ناخوشایند” استیون، خدا “همه‌چیزخواری” است که همه‌ی انواع گوشت انسان را می‌خورد و گاهی مکث می‌کند تا کامش را با شیرهی لطیف گوشت “گوساله‌ی تازه‌به‌دنیاآمده‌ی تلوتلوخور” تمیز کند.» (همان‌جا)

و در پایان، جمله‌ی راوی بدین معناست که گفته‌ی استیون نوعی گرایش را به شیوه‌ای ناخوشایند (یا زیر نور) برجسته و آشکار می‌کند و آن گرایش همه‌چیز خوراری خداست. (م)
 ۱۰۴۵. «استیون (مانند جویس) به خواندن درس پزشکی مبادرت می‌ورزد، ولی ناتمام رها می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)

برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۱ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
 ۱۰۴۶. «راوی مکث می‌کند تا آخرین خوراک را تفسیر کند: "برای تنویر افکار آن‌هایی که سابقه‌ی آشنایی‌ای چنین عمیق با جزئیات کشتارگاه شهری ندارند... یهوه (خدا) در این جا از بُعد آشنای آدمکش گناهکار فراتر می‌رود و به گوشت‌خوار شکمبارهی گرسنه و درنده بدل می‌شود.» (هانت، ۲۰۱۳)
 ۱۰۴۷. درباره‌ی «پاپ. کنو.» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۱۴ از همین فصل را بخوانید.
 ۱۰۴۸. «دکتر ای هورن دارنده‌ی پروانه‌ی مامایی و عضو کالج پزشکی کینگ اند کویین در ایرلند بود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)

Fellow of King and Queen's College of Physicians «F. K. Q. C. P. I سرواژه‌های «in Ireland است. (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۶) به معنای «عضو کالج پزشکی کینگ اند کویین در ایرلند.» (م)

درباره‌ی «دکتر هورن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
 ۱۰۴۹ در این جا «بلوم به طرز نامتعارف رابطه‌ی جنسی، بارداری و زایمان را شرح می‌دهد.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۸-۱۹۹)
 «آن‌گونه که او در قالب الفاظ ریخت» جمله‌ی معترضه است. (م)
 ۱۰۵۰. «از این جا تا پاره‌ی بعدی به سبک نثر چارلز دیکنز (۱۸۱۲-۱۸۷۰) نوشته شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)

«آکوشمان» (*Accouchement*) «فرانسوی و به معنای "زایمان" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)
 ۱۰۵۱. «برگرفته از متن کتاب دیوید کاپرفیلد نوشته‌ی چارلز دیکنز: "آن‌قدر به لحاظ حسی به آن عادت دارم که نمی‌توانم زمان را حساب کنم. در واقع، طولانی نیست، هفته‌ها یا ماه‌ها، اما در عادت و تجربه‌ی من، مدتی ملالت‌بار ملالت‌بار است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)
 یکسانی سرواژه‌ها با متن اصلی هماهنگ است. (م)

۱۰۵۲. «ضرب‌المثل "در این جنگ خوب جنگیدن" از نامه‌های پال به تیموتی (یا پولس به تیموتاس) برداشت شده است. (۱ Timothy: ۶:۱۲)» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)
 ۱۰۵۳. قید «احترام‌آمیز» (*reverently*) از «متن کتاب *Henry Esmond* به قلم ویلیام میکپیس تِکری (۱۸۱۱-۱۸۶۳) اقتباس شده است: "احترام‌آمیز روبه‌روی کتاب مقدس زانو می‌زند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)

۱۰۵۴. منظور از «شوهر همگانی» که «در متون الهیاتی بسیار آمده، همان خداست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۰)

۱۰۵۵. Doady «واژه‌ی تحیب است که دورا، اولین همسر دیوید کاپرفیلد، برای خطاب به او استفاده می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۵۶. «گردش سال‌ها» یا «گردش زمان» از «متن نمایشنامه‌ی شب دوازدهم شکسپیر اقتباس شده است. (پرده‌ی پنجم، صحنه‌ی اول)» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۵۷. «بانک آلستر که شعبه‌ی مرکزی اش در خیابان وارینگ بلفاست است، شعبه‌های بسیاری در سراسر ایرلند و پنج شعبه در دابلن دارد. شعبه‌ی مورد نظر در ۳۲-۳۳ کالج گرین واقع است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۵۸. «شاید هرگز دوباره نیاید» از «متن دیوید کاپرفیلد نوشته‌ی چارلز دیکنز (۱۸۱۲-۱۸۷۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
- درباره‌ی «دودی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۵۵ از همین فصل را بخوانید.
۱۰۵۹. «برگرفته از شعر "روزگار رُزها" (۱۸۳۷) سروده‌ی جیمز کلارنس منگن (۱۸۰۳-۱۸۴۹) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۶۰. «تکان دوست‌داشتنی» (the old shake) «برگرفته از متن دیوید کاپرفیلد نوشته‌ی چارلز دیکنز (۱۸۱۲-۱۸۷۰) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۶۱. «منظور، لرد فردریک اسلی رابرتز اهل قندهار و اترفورد (۱۸۳۲-۱۹۱۴) است. رابرتز در سال ۱۸۹۵ به سمت فیلد‌مارشال (ارتشبد) و در سال ۱۸۹۹ به سمت فرمانده‌ی کل قوای ارتش بریتانیا گماشته شد. پس از پیروزی در جنگ بوئر او را به مقام ارل رساندند. در دوره‌ی حضورش در هندوستان، به او لقب سِر بابز داده بودند. جویس قندهار را با حرف C، به جای K نوشته است که با املا‌ی آن در مدخل رابرتز در کتابچه‌راهنمای تام مطابقت دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۶۲. «در فهرست اسامی مسئولان اداره‌ی مذکور در کتابچه‌راهنمای تام کسی با اسم کوچک مورتیمور ادوارد وجود ندارد. این اداره بدهی‌های غیرمالیاتی را وصول می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۶۳. «منظور، "پدر زمان" است، اما Cronion را با Cronos قاطعی می‌کند. کرانوس، اسم خدای یونانی از *choronos* به معنای "زمان" گرفته شده است، ولی کرانیون نام دیگری برای زئوس، پسر کرانوس است. کرانوس آخرین غول (از فرزندان جیا و اورانوس) بود که حکومت پدرش را سرنگون کرد و خود نیز به دست پسرانش، زئوس، هی‌دیز و پوسایدون سرنگون شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)
۱۰۶۴. درباره‌ی «کتاب مقدس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۵۳ از همین فصل را بخوانید.
- درباره‌ی «دودی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۵۵ از همین فصل را بخوانید.
- عبارت *to dout the light* «یعنی "خاموش کردن" یا "کشتن" چراغ و از متن *Tobacco Battered* (۱۶۱۷) سروده‌ی جاشوا سیلوستر (شاعر انگلیسی، ۱۵۶۳-۱۶۱۸) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۱)

۱۰۶۵. «سمونل پيپس (۱۶۳۳-۱۷۰۳) خاطره‌نويس بود و بسيارى از خاطره‌هاى روزانه‌اش را با عبارت "و بدین ترتیب به تخت‌خواب برو" تمام می‌کرد.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
۱۰۶۶. منظور از «خود» خداست که به وقت مناسب آفای پيورفوی را فرا خواهد خواند. (م)
۱۰۶۷. درباره‌ی «خوب جنگیده‌ای» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۵۲ از همین فصل را بخوانید.
۱۰۶۸. برای فشردن دست او به نشانه‌ای احترام. (م)
۱۰۶۹. «از حکایات تمثیلی قرايچ (متی، ۲۳: ۲۵) آن‌جا که ارباب به بنده‌اش می‌گوید، قرايحت را عاقلانه به‌کار می‌بندی.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
- در این حکایات تمثیلی معمولاً عیسی به حواریون پند و اندرز می‌دهد که از قرايچ و نعايم خدادادی‌شان در جهت خدمت به خدا و بندگانش استفاده کنند. (م)
۱۰۷۰. «از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به سبک نثر جان هنری کاردینال نیومن (۱۸۰۱-۱۸۹۰) نوشته شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
- این جمله «نقیضه‌ای است بر نوشته‌های نیومن، بنیان‌گذار دانشگاهی که جویس در آن تحصیل کرده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۶)
۱۰۷۱. «زمانی از فصل بعدی را پیشگویی می‌کند، آن‌گاه که گناهان گذشته برای آزردنِ هم بلوم و هم استیون برانگیخته می‌شوند.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۱۹۹)
۱۰۷۲. Timbrel «دایره‌زنگی یا داریه‌ای که معمولاً زنان می‌زنند و در معابد ممنوع است. داریه در عهد عتیق مکرر آمده است. داریه و هارپ از متن خطابه‌ی Purity and Love نوشته‌ی جان هنری کاردینال نیومن (۱۸۰۱-۱۸۹۰) اقتباس شده است. جویس برای نیومن نویسنده احترام بسیار بالایی قائل بود و درباره‌اش گفته است: "سبک همه‌ی نویسندگان تقلید و هجو شده، اما نیومن در سبک بسیار زیباییش فقط عرضه می‌شود. درضمن، من به این نقطه‌ی اتکا نیاز داشتم تا بقیه را سر پا نگه دارم."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
۱۰۷۳. «آن‌گاه که دیگر با شراب پر شده است» از «متن خطابه‌ی Neglect of Divine and Warnings نوشته‌ی جان نیومن (۱۸۰۱-۱۸۹۰) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
۱۰۷۴. «از متن *History of the Great Rebellion* به‌قلم ادوارد هاید (۱۶۰۹-۱۶۷۴) اقتباس شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
۱۰۷۵. «از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به سبک نثر والتر پیٲر (۱۸۳۹-۱۸۹۴) نوشته شده است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)
- بلوم در صورت و در تلخی کلام استیون عقب‌نشینی آرامش کاذب او را ملاحظه می‌کند. به‌عبارت دیگر فعل ملاحظه کردن برای هردو عمل است. (م)
- «همین‌که بلوم حرف‌های تلخ استیون را می‌شنود، خاطره‌ی مهمانی خانه‌ی مت دلن در روندتُون در ذهنش زنده می‌شود.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۶)

درباره‌ی «مت دلن و آن مهمانی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۵ از فصل شش (هی‌دیز) و پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۴ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

۱۰۷۶. «صحنه‌ای است در مهمانی خانه‌ی مت دلن، جایی که بلوم اولین بار با مالی دیدار می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۰۷۵ از همین فصل) را بخوانید.

۱۰۷۷. «بیشه‌زار» و «خوب‌به‌یادماندنی» هر دو «از متن *Marius the Epicurean* (۱۸۸۵) به‌قلم والتر پیتر (۱۸۳۹-۱۸۹۴) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)

۱۰۷۸. درباره‌ی «زوندتُون» و «مهمانی باغ خانه‌ی دلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۰۷۹. «با علاقه‌ای بس واقعی» از «متن کتاب *Marius the Epicurean* (۱۸۸۵) به‌قلم والتر پیتر (۱۸۳۹-۱۸۹۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

در این جا بلوم گل‌های یاس را تماشاچیان علاقه‌مند به بازی بولینگ می‌داند. (م)

۱۰۸۰. منظور از «گلوله‌ها» (Pellets) «توپ‌های مخصوص بازی بولینگ روی چمن است. بلوم به یاد می‌آورد که آن شب با منتن مسابقه داده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۷)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۰۸۱. درباره‌ی «این سه خواهر، دختران مت دلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۵ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید.

۱۰۸۲. منظور از «دوست تیره‌ترشان» همان «مالی است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۷)

۱۰۸۳. «مدونای گیلاس‌ها نقاشی‌ای است از تیتیان (نقاش ایتالیایی، ح ۱۴۸۸-۱۵۷۶) که از مریم باکره در حال خوردن گیلاس به عیسی کشیده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۲)

«ملیح» (comely) «از متن *Marius the Epicurean* (۱۸۸۵) به‌قلم والتر پیتر (۱۸۳۹-۱۸۹۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

۱۰۸۴. «مالی در آن مهمانی گوشواره‌هایی [با طرح گیلاس] به گوش‌هایش آویخته است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۲۶)

۱۰۸۵. «همان‌طور که در فصل ایتاکا تأیید می‌شود، منظور از این پسر بچه‌ی چهار پنج‌ساله استیون ددلس است. در آن شب، بلوم، مالی و استیون، هرسه نفر، اولین بار در یک خانه همدیگر را ملاقات می‌کنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

۱۰۸۶. عبارت «باید به‌ضرورت» از «متن *Marius the Epicurean* (۱۸۸۵) به‌قلم والتر پیتر (۱۸۳۹-۱۸۹۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

«بلوم با نگاه کردن به استیون اولین دیدارشان را در حدود هفده سال پیش، در خانه‌ی متیو دلن، به یاد می‌آورد. آن زمان استیون پسر بچه‌ی چهار یا پنج‌ساله‌ای است که زنان جوان دوست‌داشتنی‌اش دورش

را احاطه کرده‌اند؛ گاهی برای خاطر جمع کردن مادرش به او نگاهی می‌اندازد.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۲۰۰)

۱۰۸۷. «پیاتستا» (*Piazzetta*) ایتالیایی است به معنای «میدان یا بازار کوچک»، اما در این متن به معنای «ایوان یا مهتابی» است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

۱۰۸۸. «آلس فرکنگلیشه» (*alles Vergängliche*) «آلمانی و به معنای «همه چیز ناپایدار» است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

عبارت مذکور «از فاوست گوته است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۷) با این معنای ضمنی (شاید فلسفی) که مادر از ماهیت ناپایداری لحظه یا حتا خود زندگی آگاه است و می‌داند که این نیز می‌گذرد. (م)

۱۰۸۹. «از این جا تا پاره‌ی بعدی به سبک جان راسکین (۱۸۱۹-۱۹۰۰) نوشته شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۳)

۱۰۹۰. «هیچ چیز، آن گونه که می‌نماید، بی‌پروایی یا خشونت» از «متن *Marius the Epicurean* (۱۸۸۵) به قلم والتر پیٲر (۱۸۳۹-۱۸۹۴) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۳) در آن اتاق، آن گونه که پیداست، نه بی‌پروایی حضور دارد و نه خشونت. (م)

۱۰۹۱. «در انجیل لوقا می‌خوانیم که عیسی در دهکده‌ی بیت اللحم در منطقه‌ی یهودیه، در آخوری به دنیا می‌آید و فرشتگان و شبانان از او مراقبت می‌کنند. (۲: ۱-۲۰)» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴)

۱۰۹۲. «ابراهای توفانی به هم فشرده» از «متن *Marius the Epicurean* (۱۸۸۵) به قلم والتر پیٲر (۱۸۹۴-۱۸۳۹) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴)

۱۰۹۳. درباره‌ی «بیان آن کلمه» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید. ۱۰۹۴. «از این جا تا پاره‌ی بعدی به سبک تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) نوشته شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴)

«مرحله‌ی زایش و پس‌زایه.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۲۰۰)

منظور از «کلمه» همان «برک» است و در این جا «میخانه‌ی جان برک مد نظر استیون است که در شماره‌ی ۱۷ خیابان هالس، در تقاطع با خیابان دنزل واقع شده بود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴) برای شرح بیشتر درباره‌ی «کلمه» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱۰ از همین فصل را بخوانید.

۱۰۹۵. منظور از *Rar, tag, and bobtail* گروهی جورواجور از مردمی عادی یا ارادل و اوباش است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴) که به «اره و اوره» ترجمه شد. (م)

۱۰۹۶. درباره‌ی «مأمور شرط‌بندی ظفرزن» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳۵ از همین فصل را بخوانید. ۱۰۹۷. این عبارت «از متن کتاب *Oliver Cromwell's Letter and Speeches* نوشته‌ی

تامس کارلایل (۱۸۸۱-۱۷۹۵) اقتباس شده است.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴)

۱۰۹۸. منظور از «سرافزار» (*headgear*) در این متن «کلاه» است. (م)

۱۰۹۹. *Bilbo* «شمشیر اسپانیایی خوب‌آبداده است از شهر بیلباتو.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۳۴)

۱۱۰۰. Alpenstocks طبق فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد عصایی نوک‌فلزی است که به «عکازه» به معنای «عصای نوک‌فلزی» ترجمه شد. (م)
«زرم‌ت» (Zermatt) «روستایی ساحلی در سوئیس، نزدیک ماترهورن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۴)
۱۱۰۱. «هزارتو» (dedale) «برگرفته از اسم ددلس (Daedalus) است. انگلیسی‌شده‌ی این اسم معمولاً daedal نوشته می‌شود و معنای “هزارتو یا لایرن‌ت” دارد. در این جا جویس املای فرانسوی آن را (de dale) آورده است که این نیز معنای “هزارتو” می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۴)
درباره‌ی «ددلس» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.
۱۱۰۲. عبارت پایانی جمله «از متن *Past and Present* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۴)
۱۱۰۳. جمله‌ی مذکور «از متن کتاب *Henry Esmond* به قلم ویلیام میکپیس تِکری (۱۸۱۱-۱۸۶۳) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
۱۱۰۴. «پرهیاهو» (tumultuously) «از تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
۱۱۰۵. «در حرکت برای مسابقه‌ی یک دقیقه‌ای» از «متن کتاب *Modern Painters* به قلم جان راسکین (۱۸۱۹-۱۹۰۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
۱۱۰۶. «حرف‌های زنده تحویل‌شان می‌دهد» از «متن تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
۱۱۰۷. این دو «دکترهای تراز اول در *Polite Conversation* به قلم جانانان سویت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) هستند: “و بهترین دکترها در دنیا دکتر خوراک، دکتر آرامش و دکتر شادی هستند.” (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
۱۱۰۸. «جویس اصطلاح “داستانش در آن رنگ‌پریدگی خسته خوانده می‌شد” را از مقاله‌ای درباره‌ی مسابقه‌ی اسب‌دوانی در فریمن ژورنال ۱۷ آوریل ۱۹۲۰ بیرون کشیده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
- بلوم متوجه تغییری می‌شود که در این مدت در چهره‌ی پرستار کالان ایجاد شده و در صورت رنگ‌پریده‌ی او داستان خستگی کل بخش مراقبت بیمارستان را می‌خواند. (م)
۱۱۰۹. «واژه‌ی Motherwit به معنای “عقل سلیم” از متن کتاب *Life of Sir Walter Scott* به قلم جان گیسن لاکهارت (۱۷۹۳-۱۸۵۴) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۵)
۱۱۱۰. «بلوم به طرزی دوست‌داشتنی ناشیانه عمل می‌کند» و به پرستار کالان می‌گوید: «کی نوبت آمدن جوجه‌لک‌لک تو می‌رسد.» (هیستینگز، ۲۰۲۲: ۲۰۰)
- این «عیاشان درواقع، در اتاق برگزاری شام آخر نیستند، اما برای شباهت میان حرف‌ها و عمل استیون با کلام و عمل عیسی در شام آخر دلیلی وجود دارد و بعداً همانندی واضح‌تر آن با عید پنجاهه

(خمسین) آشکار می‌شود. ظاهر شدن هینز (در چند صفحه قبل) بیانگر ظهور عیسای برخاسته در اتاق شام آخر است. "سه‌گوشه‌ی یاقوتی‌رنگ" روی بطری آبجوی بس [...] یادآور زبانه‌های آتش بر سر هر یک از حواریون است. هیچ‌یک از این شباهت‌ها به‌تنهایی سمبل‌هایی آشکار و عمدی نمی‌سازد، اما تجسد کلمه در تولد تازه‌گواهی‌شابهتی با ولادت عیسا است و بیان آن "کلمه" [پرک] توسط استیون و نیز بیرون دویدن مستانه‌ی مردان جوان برای خواندن موعظه‌ی الکساندر جی دوی و برای جستن رستگاری در شاه عیسی به بانگ بلند پدیده‌ی بی‌چون‌وچرای عید خمسین را خلق می‌کند. علاوه بر این، از این‌جا به بعد به آن‌ها هدیه‌ی زبان‌ها داده می‌شود. (بلامایز، ۱۹۹۶: ۱۲۶)

در روز عید خمسین در بدن حواریون روح مقدس دمیده می‌شود و آن‌ها شروع می‌کنند به سخن گفتن به زبان‌هایی که پیش از این بلد نبودند و از آن لحظه قادر می‌شوند با مردم متکلم به هر زبانی ارتباط برقرار کنند. (م)

۱۱۱۱. عبارت «رطوبت شبنم باران» از «متن کتاب *Sartor Resartus* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۵)

۱۱۱۲. «جوهر ملکوتی زندگی» از «متن کتاب *Sartor Resartus* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۵)

۱۱۱۳. «کویلوم» (*coelum*) «یا *caelum* لاتین و به معنای "آسمان" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۵)

۱۱۱۴. Scintillant یعنی «جرقه‌زن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۵)

Circumambient یعنی «فراگیر.» (همان‌جا)

Cessile یعنی «سازگار.» (همان‌جا)

۱۱۱۵. Doughty یعنی «شجاعانه و شایسته.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۶)

۱۱۱۶. No botch یعنی «جای هیچ‌گونه تردید نیست.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۷)

«در کتابی که خاندان مقدس را به سخره می‌گیرد، پیورفوی (گرچه پروتستان) یکی از معدود شخصیت‌هایی است که [طبق آیین مذهب کاتولیک] زندگی خانوادگی رضایت‌بخشی دارد. درضمن، باید توجه داشته باشیم که از زمان قحطی معروف، جمعیت ایرلند به‌طور مستمر کاهش می‌یافت با ترسی پابرجا برای نابودی نسل ایرلندی‌ها.» (همان‌جا)

۱۱۱۷. Chaffering یعنی "مبادله‌ی کلام، چانه‌زدن بر سر قیمت، وراجی مهمل" و از متن کتاب *Sartor Resartus* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است. (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۶)

۱۱۱۸. Allincluding یعنی «با محاسبه‌ی» از «متن کتاب *Sartor Resartus* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۳۶)

Farraginous یعنی «جوړوآجوړ، درهم‌برهم یا ملغمه.» (همان‌جا)

۱۱۱۹. کل قسمت پایه‌ی جمله «از متن کتاب *Sartor Resartus* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶)
۱۱۲۰. «از متن کتاب *Sartor Resartus* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است: "خود را وقف آن کن."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶)
۱۱۲۱. *Bandog* «یعنی "سگ بسته" که می‌تواند سگ نگهبان باشد یا بسته است به این دلیل که بیش از حد وحشی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶)
۱۱۲۲. «مالتوسینه‌چاکان» (*Malthusiasts*) «هواداران تئوری‌های تامس رابرت مالتوس (۱۷۶۶-۱۸۳۴) بودند. این واژه‌ی مرکب از واژگان برساخته‌ی جویس نیست، بلکه از مقاله‌ای با نام *A Wedding* اتخاذ شده است. (*The Moral Reformer*, Mar. ۱۸۳۳, vol. ۳, no. ۳, P. ۸۴).
- تئوری‌های مالتوس [درباره‌ی کنترل رشد جمعیت] به قحطی ایرلند نسبت داده شده است، زیرا رشد جمعیت در ایرلند پیش از قحطی سیری تصاعدی داشت. تئوری‌های مالتوس را - البته صرفاً و به‌گونه‌ای تقلیل‌گرایانه - برای توجیه عدم فعالیت دولت بریتانیا در مقابله با آن فلاکت به‌کار می‌بردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶)
- واژه *Malthusiasts* ترکیبی از اسم *Malthus* (مالتوس) و کلمه‌ی *Enthusiasts* (سینه‌چاکان) است. (م)
۱۱۲۳. «دولا شدن» از «متن کتاب *Essays* به‌قلم ویلیام هیزلت (۱۷۷۸-۱۸۳۰) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶)
۱۱۲۴. *Bemoiled* یعنی «دفن شدن زیر گل‌ولای و لجن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶)
۱۱۲۵. «هُمر» (*Homer*) «معیار اندازه‌گیری در انجیل که حدوداً برابر با ۴۰۰ لیتر است. اغلب با *omer* (أمر)، واحد اندازه‌گیری بسیار کوچک‌تری در انجیل، برابر با ۲.۳ لیتر، اشتباه می‌شود و کلمه‌ی *Areopagitica* به‌قلم میلتن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۶-۸۳۷)
۱۱۲۶. «در انجیل، "پشم خیس خورده"ی گیدئون نشانگر آن است که خدا او را برای نجات اسرائیل از دست دشمنانِ مدیانی برگزیده است و نیز نماد بارداری است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)
- «گیدئون یا جدعون قاضی یهود و کسی که یهود را در پیروزی بر مدیانی‌ها رهبری کرد.» (فرهنگ‌نامه‌ی آریان‌پور)
۱۱۲۷. «دالمن و جوئن» «لقبی شوخی‌آمیز برای زن‌وشوهری که به هم چسبیده‌اند، به‌ویژه در سال‌های میان‌سالی یا در زندگی‌ای محقرانه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)
۱۱۲۸. «*To cant* یعنی "آواز خواندن" و *canting jay* به‌معنای "پرنده یا جی جاغ آوازخوان" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷) جی جاغ، پرنده‌ای از خانواده‌ی کلاغ است. (م)
۱۱۲۹. قافیه‌ی عبارت مطابق متن اصلی است و منظور، آمیزش بدون تولیدمثل و ازدیاد جمعیت است. (م)

۱۱۳۰. درباره‌ی «قتل عام کودکان بی‌گناه به‌دست هرود در زمان تولد عیسی» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. در این‌جا، راوی می‌گوید، اسم درست «پیشگیری از بارداری» یا «جلوگیری از تولید مثل» «قتل عام بی‌گناهان به‌دست هرود» است. (م)
 ۱۱۳۱. Quinsy «یعنی "چرک لوزه" و از *On the Study of Words* نوشته‌ی آرسی ترنچ اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)

۱۱۳۲. «منظور از "کلیه‌ی متحرک" مرضی است که سبب جدا شدن کلیه می‌شود و کلیه‌ی جداشده در شکم آزادانه حرکت می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)
 ۱۱۳۳. «منظور از "گردن داریبی شری" گواتر است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)
 ۱۱۳۴. Threnes «یعنی "گریه‌وزاری و مویه" و قبلاً به‌ویژه برای مصیبت‌نامه استفاده می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)

Trentals «مجموعه‌ای از سرودهای عزا در مراسم عشای ربانی و مجازاً به‌معنای "رثا یا نوحه" است.» (همان‌جا)

Defunctive music «نوعی "موسیقی عزاداری" و از *The Phoenix and the Turtle* اثر شکسپیر است. (II: ۴۸-۵۰)» (همان‌جا)

۱۱۳۵. عبارت «هرگز - انجام نمی‌دهند» به‌گفته‌ی کایبرد، «اشاره‌ای تمسخرآمیز به بلوم است» (۲۰۱۱: ۱۱۱۸) که دلش پسر می‌خواهد، ولی آن را بابت آن هیچ اقدامی نمی‌کند. (م)

۱۱۳۶. «کلمه‌ی "آمریکا" اسمی خودمانی است برای عزیز و محبوب، و برگرفته از: *Elegy 19: To His Mistress Going To Bed* نوشته‌ی جان دان است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۷)

۱۱۳۷. Transpontine «یعنی "آن‌سوی اقیانوس و معمولاً اقیانوس آتلانتیک.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

یعنی «دنیای نو و کهن را در مدار شمالگان به هم متصل کردی.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۸)
 ۱۱۳۸. درباره‌ی «چگونه گفت زرتشت» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۱ و ۲۰۴ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۱۱۳۹. *Deine Kuh Trübsal melkest Du. Nun trinkst Du die süsse Milch des Euters* «آلمانی است، از متن کتاب چنین گفت زرتشت اثر نیچه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸) یعنی «گاوِ محنت‌ات را دوشیدی. اکنون شیر شیرین پستانش را می‌نوشی.» (ص ۴۷ به ترجمه‌ی داریوش آشوری)

۱۱۴۰. *To displode* «یعنی "انفجاری جاری شدن" و برگرفته از متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جان‌اتان سویفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

۱۱۴۱. «بازی با تک‌گویی درونی لیدی مکبث است وقتی لیدی شک دارد که شوهرش ذات آدم‌کشی داشته باشد و به او می‌گوید: "تو بیش از اندازه از شیر تباردوستی انسانی سرشاری تا [برای

رسیدن به تاج‌وتخت [نزدیک‌ترین راه را در پیش بگیری. “ (مکبث، پرده‌ی اول، صحنه‌ی پنجم)»
(اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

لیدی مکبث می‌گوید، «شیر محبت یا تبار دوستی انسانی» (human kindness) که جویس به «شیر قوم‌وخویش انسانی» (human kin) تبدیل کرده است. درواقع، the milk of human kindness اصطلاحی است به‌معنای «محبت انسانی» که برای انتقال بازی جویس با اصطلاح مذکور «مهر و محبت» را به «تبار دوستی» و «قوم‌وخویش» را به «تبار» برگرداندیم و کلمه‌ی «شیر» را حفظ کردیم. (م)

۱۱۴۲. Rutilant یعنی «فروزان.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

۱۱۴۳. «برگرفته از کولریج درباره‌ی قوبلای خان است که می‌گوید: “او از شاهد نباتی تغذیه شده و شیر پردیس نوشیده است.”» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۸)

۱۱۴۴. درباره‌ی «سرزمین کنعان» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۲ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۴۵. Bonnyclaber «هایبرنو- انگلیسی است به‌معنای “شیر غلیظ ترشی که برای کره گرفتن” استفاده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

۱۱۴۶. Pap «یعنی “پستان زن” یا “غذای نیمه‌جامد” مانند غذایی که معمولاً به نوزادان یا بیماران می‌دهند و غالباً از نان و بلغور خیس‌انده در آب یا شیر درست می‌شود؛ هردو معنا می‌تواند درست باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

۱۱۴۷. *Per deam Partulam et Pertundam nunc est bibendum!* «لاتین است به‌معنای “و اینک باید به‌سلامتی ایزدبانوانِ پارتولا و پرتوندا بنوشیم!”» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۸)
«پارتولا ایزدبانویی در اسطوره‌های روم باستان که مسئول زایش بود و پرتوندا مسئول از دست دادن باکرگی. عبارت *nunc est bibendum* (اینک باید بنوشیم) سرآغاز قصیده‌ی هوراس است. (۱.۳۷)»
(اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۸)

۱۱۴۸. از این‌جا تا پاره‌ی بعدی به‌گفته‌ی خود جویس در نامه‌اش به فرنک باجن، «حرف‌های درهم‌وبرهم وحشتناک است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۹)

Buster «یعنی “دوره‌ی باده‌گساری” و برگرفته از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن است. کتاب بومن راهنمایی است از اصطلاحات و گفتار عامیانه‌ی لندن برای خوانندگان آلمانی. جویس برای پایان این فصل و به‌منظور یافتن مثال‌هایی از لهجه‌ی انگلیسی، ویرایش سال ۱۹۰۲ از آن اثر را به‌دقت مطالعه کرده است.» (همان‌جا)

۱۱۴۹. Armstrong «به‌معنای “بازو در بازو” برگرفته از *Sea Words and Phrases along the Suffolk Coast* نوشته‌ی ادوارد فیتز‌جرالد است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۹)

۱۱۵۰. در ایرلند آن زمان، بعد از ساعت یازده شب، رستوران‌ها و بارها اجازه‌ی سرو الکل نداشتند، [پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۳ از فصل نه (اسکلا و کرییدس)] ولی «طبق قانون کشور، “بعد از آن ساعت حق فروش مشروبات الکلی را به مسافران با حسن‌نیت (Bonafide travellers) یا بونافایدها)

است. در این جا منظور از "نیشترزن" دکتر دیکسن است و منظور از "رَخ کُنه" استیون رخت‌کهنه‌پوش است که لباس‌های دست‌دوم مالگن را بر تن دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۳۹)

۱۱۵۶. «Sorra هایرنو - انگلیسی است و به‌گفته‌ی دولن "برای نشان دادن غیبت یا به‌منظور تأکید بر نفی استفاده" می‌شود. جویس در یادداشت‌هایش نوشته است: "هیشکی از من نمی‌داند" که شیوه‌ی بیانی است قاطعانه برای گفتن "من نمی‌دانم." این جمله از متن کتاب *Spreading the News* نوشته‌ی لیدی گرگوری اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

۱۱۵۷. «دیکسن را می‌بیند که از ساختمان بیمارستان بیرون می‌آید و گروه باید عجله کنند به‌سمت پیشخان بار برک.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۳)

۱۱۵۸. Ribbon «آب‌شنگولی (یا مشروبات الکلی) است و منظور از "پیشخان آب‌شنگولی"، پیشخان بار در میخانه‌ی برک است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۱۵۷ از همین فصل) را بخوانید.

۱۱۵۹. عبارت مذکور «برگرفته از *Tales of the West* به‌قلم برت هارت، نویسنده‌ی آمریکایی (۱۸۳۶-۱۹۰۲) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

استینسلاس جویس اشاره می‌کند که «همه‌چی آرام» عبارتِ مورد علاقه‌ی دایی ویلیام اُکانل، دایی چارلز در رمان چهره... است.» (۱۹۵۸: ۱۵-۱۶)

«یکی سراغ پانچ کاستلو را می‌گیرد و او جواب می‌دهد که خوبم و "همه‌چی آرام" است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۳)

۱۱۶۰. «منظور از "کشیش مست" استیون است با آن لباس سیاه و کلاه نرم روی سرش. در ایرلند، کلمه‌ی *minister* فقط به روحانی پروتستان اطلاق می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

«جمله‌ی مذکور را بچه‌های ولگرد با دیدن استیون به زبان می‌آورند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۳)

طبق گفته‌ی استینسلاس جویس، «شبی در پایان یک دوره می‌گساری، دوستان جویس او را به این جا و آن جا می‌برند. در یکی از خیابان‌ها، وقتی بچه‌های ولگرد کلاه او را می‌بینند، هورا می‌کشند و می‌گویند، "بیا این کشیش پروتستان مست رو ببین. هیچ‌وق مثلش دیده بودی؟ چشاش رو به عیسی بسته" است.» (۱۹۵۸: ۲۴۴)

۱۱۶۱. *Benedicat vos omnipotens Deus, Pater et Filius* «لاتین است با این معنا: "باشد که خدای قادر مطلق حافظت باشد، پدر و پسر. این دعای پایانی عشای ربانی باید به روح‌القدس ختم شود."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

«مالگن با خواندن دعای بالا بچه‌های ولگرد را تبرک می‌دهد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۶۲. Make یعنی «نیم‌پنی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

«بچه‌های خیابانی شروع می‌کنند به گدایی و درخواست پول.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۶۳. «پسر بچه‌های کوی دنزیل» «بچه‌های ولگرد آن خیابانند. وقتی استیون و دیگران از خیابان هالس به‌سمت میخانه‌ی برک می‌روند، از کنار آن‌ها رد می‌شوند. کوی دنزیل درست روبه‌روی در

ورودی بیمارستان در خیابان هالس است و بیشتر خانه‌هایش استیجاری است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

۱۱۶۴. «بلوم به جمع می‌خورگان می‌پیوندد و از بچه‌ها می‌خواهد که دور شوند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۶۵. «در این جا Isaacs لقبی است برای یهودیان» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰) که به «ملایزقل» ترجمه شد. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸۴ از همین فصل را بخوانید.

لینچ «این یهودی را تحسین می‌کند» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶) و از او می‌خواهد آن‌ها را دور کند. (م)

۱۱۶۶. عمراً (in life) «هاییرنو - انگلیسی است و به معنای "هرگز" است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۹)

«لینچ از بلوم می‌پرسد که او هم به آن‌ها می‌پیوندد» و «بعد تعارف می‌کند که "عمراً مزاحم" نیست. سپس به مسخره می‌گوید که او "یه پارچه آقا"ست و این‌که همه در این گروه برابرند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۶۷. «Lou [شُم مخفف شما] به زبان نامفهوم مستان می‌شود Heap .you به زبان گفتار بومیان آمریکای شمالی یعنی "یک عالم" (یک پارچه). Alee samee انگلیسی چینی برای All the same ("عینهو هم"). این دو جمله از پاساژهایی از دو داستان کوتاه در *Limehouse Nights* نوشته‌ی تامس برک (نویسنده‌ی انگلیسی، ۱۸۸۶-۱۹۴۵) است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۱۶۶ از همین فصل) را بخوانید.

۱۱۶۸. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۶۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۶۹. *En avant, mes enfants* «فرانسوی است به معنای "به پیش، بچه‌های من!"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۰)

«جمله‌ی بالا را لنهن فرانسه‌دوست به جوان‌ترها می‌گوید.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۷۰. «می‌گساران در این جا خود را در نقش ارتش نیروی زمینی می‌بینند که به دشمن، میخانه‌ی برک، حمله می‌کنند. حرکت‌شان شبیه ارتش مزدور یونانی است: "از آن جا پنج پرسنگ پیش رفتند."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۷۱. پرسنگ (Parasang) «واحدی برای اندازه‌گیری فاصله در پارس قدیم، فاصله‌ای که در یک ساعت پیموده شود یا تقریباً معادل ۶ کیلومتر. زنون، تاریخ‌نگار یونانی، که مالگن در فصل یک (تلماکس) از او نقل قول می‌کند، [پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱] در سرتاسر *Anabasis* از پرسنگ به‌عنوان واحد اندازه‌گیری مسافت استفاده می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

۱۱۷۲. «هنگ سوار اسلتری» یا «Shlathery [sic] Mounted Fut آهنگی است مضحک از پرسی فرنچ درباره‌ی "سربازان" می‌گسار قهار ایرلندی که دنبال آبجو می‌گردند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

۱۱۷۳. Awfur «محواره‌ی author به معنای "نویسنده" است. جوئیس ادای خوانندگانی را درمی‌آورد که از عدم کنترل نوشتن او در این پاساژ شاکی‌اند.» (کابیرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۹)

درواقع، ترکیبی از author و awful است که به مؤلف (ترکیب مؤلف و مزخرف) برگردانده شد. (م)

۱۱۷۴. در این‌جا «نقیضه‌ای بر اعتقادنامه‌ی حواریون نوشته است. [بی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۱ از فصل یک (تلماکس)] در فصل نه [اسکلا و کریبیدس] بی‌نوشت شماره‌ی [۳۷۴] نیز این نقیضه بر اعتقادنامه را داریم که استیون برای خود می‌خواند. حواری کسی است که به اعتقادات مذهبی یا وفاداری اخلاقی خود پشت می‌کند یا از آن دست می‌کشد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

۱۱۷۵. «مالگن به دوروبر نگاه می‌کند و دنبال استیون [مؤلف] می‌گردد که لحظه‌ای پیش، بچه‌های ولگرد او را کشیش خواندند، و از او می‌خواهد که اعتقادنامه‌ی مرتد‌ها [به‌جای اعتقادنامه‌ی رسولان] را بخواند. اما استیون تقاضای او را رد می‌کند: "نه، نه، مالگن!"» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

۱۱۷۶. Abaft «اصطلاحی بیشتر دریانوردی است به معنای "آن‌جا در عقبه" و برگرفته از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

۱۱۷۷. «مالبی» مخفف مالگن است و منظور از «وقت بیرون انداختن» (Chuckingout time) ساعتی است که بارها بسته می‌شوند. «وقت بسته شدن بارها در دابلن یازده شب بود.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

«یکی مالگن را که از جمع می‌گساران عقب افتاده، صدا می‌کند و می‌خواهد عجله کند، چون ساعت بسته شدن میخانه نزدیک است: "به‌جلو بران. حواست به ساعت باشد. وقت بیرون انداختن."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

بی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۳ از فصل نه (اسکلا و کریبیدس) را بخوانید.

۱۱۷۸. این جمله «هایرنو - انگلیسی است به معنای "چی اذیتت می‌کند، چته؟" ترجمه‌ی تحت‌اللفظی *cad tá ort* ایرلندی است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

«یکی از مالگن (در عقب همه) می‌پرسد، مشکلت چیست که این‌قدر کند می‌آبی؟ او در جواب، آغاز ترانه‌ی فرانسوی شیعی را می‌خواند که ریتمی مانند موسیقی رژه‌ی نظامی دارد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۴)

بی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۱۱۷۹ از همین فصل) را بخوانید.

۱۱۷۹. *Ma mère m'a mariée* «فرانسوی است به معنای "مادرم با من عروسی کرد": عنوان ترانه‌ی شیعی است که دست‌کم به آغاز قرن هجدهم برمی‌گردد. گونه‌های بسیار متفاوتی از آن وجود دارد، اما نکته‌ی مشترک همه‌ی آن‌ها کارهای کثیف و حقه و کلک است که وقتی مادری دخترش را به ازدواج مردی (بسته به هر روایت، پیر، جوان، وکیل و دیگران) درمی‌آورد، رخ می‌دهند. مرجع آن در این

پاساژ شاید نسخه‌ی رافائل می در سال ۱۸۹۸-۱۸۹۹ از این ترانه با موسیقی اچ نوزیله باشد، زیرا این نسخه در اوایل قرن نوزدهم معروف بود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

۱۱۸۰. «یکی سرود "بهروزی بریتانیایی"، سرود نظامی دانشجویی، را درخواست می‌کند.» (ترنر،

۱۹۹۷: ۸۵)

یکسانی سرواژه‌های عبارت مذکور با متن اصلی هماهنگ است.

درباره‌ی «بهروزی بریتانیایی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹۰ از همین فصل بخوانید.

۱۱۸۱. *Ratamplatan digidi boumboum* «دومین بیت از ترانه‌ی *Ma mère m'a*

mariè e، رشته‌ای از کلمات بی‌معناست که تودماغی و با دهان بسته می‌خوانند و به *bon bon* به‌معنای

«خوب خوب» ختم می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۱)

«خواننده مالگن است و در ادامه بیت‌هایی از همان آهنگ فرانسوی را می‌خواند.» (ترنر، ۱۹۹۷:

۸۵)

پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۱۱۸۲) از همین فصل را بخوانید.

۱۱۸۲. به‌گفته‌ی ترنر، «یکی (مشخص نیست چه کسی و چرا)» (۱۹۹۷: ۸۵) به سبک اعلام

نتایج آراء در پارلمان بریتانیا می‌گوید، «رأی‌های موافق برنده‌اند.» (همان‌جا) اما کلایو هارت و هرالد

بک معتقدند که «خواننده‌ی آن بیت از آهنگ فرانسوی و گوینده‌ی این جمله لنین است.» (جیمز

جوینس آنلاین‌نت)

۱۱۸۳. درباره‌ی «خواهران عجیب‌وغریب» که خواهران بی‌تس هستند و در کار چاپ کتاب،

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

«مالگن دوباره ادبیات رنسانس ایرلند را به‌سخره می‌گیرد و می‌گوید، آن ترانه‌ی فرانسوی یا

«بهروزی بریتانیایی» (معلوم نیست کدام) «باید در انتشارات دروئیدروم توسط دو زن زرنگ چاپ و

صحافی شود» با «جلد چرم گوساله‌ای سبز شاشی» که «آخرین حرف در رنگ‌های هنری» است. سپس

با تکرار مزاحی که در پایان فصل‌ه دربار‌ه‌ی بی‌تس می‌کند، می‌گوید، این «زیباترین کتاب درآمده [در]

ایرلند زمان من» خواهد بود. استیون که ظاهراً از شنیدن این حرف شکیبایی‌اش را از دست می‌دهد، به

زبان لاتین داد می‌زند: «ساکت.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)

۱۱۸۴. «در خیابان، حرف‌های رهگذرانی که برخی از آن‌ها عصبانی‌اند ("مُلايِرَقْل، اینا رو از جلو

چشم ما تارومار کن") با فریادهای هذیانی عیاشان و آنچه گویا کلام تمسخرآمیز استیون درباره‌ی

کتابی از بی‌تس است و در نشر دروئیدروم با سلیقه‌ای هنری ("جلد چرم گوساله‌ای سبز شاشی") چاپ

شده است، درهم می‌آمیزد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۷۲) اما همان‌طور که در پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی

۱۱۸۳ از همین فصل) خواندیم، نظر ترنر و نیز هرالد بک و کلایو هارت درباره‌ی «بعضی از گویندگان

این حرف‌ها» با نظر بلامایرز فرق دارد. آن‌ها معتقدند که جمله‌ی «مُلايِرَقْل، اینا رو از جلو چشم ما

تارومار کن» را لینچ به استیون می‌گوید. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۶۵ از همین فصل را بخوانید.

درباره‌ی هشت مورد «بهروزی بریتانیایی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹۰ از همین فصل را بخوانید.
۱۱۸۵. «رنگ‌های هنری» (از ترکیب رنگ‌ها در نقاشی تولید می‌شود. این اصطلاح در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست رایج بود.) (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸)
 متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶ از فصل یک (تلماکس) و نیز پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸۳ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۸۶. درباره‌ی «زیباترین کتابی...» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۷۹ از فصل نه (اسکلا و کریدس) و نیز پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸۳ از همین فصل را بخوانید.
۱۱۸۷. *Silentium* «لاتین به معنای "ساکت" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۲)
 پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸۳ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۸۸. «ا-بردار» (tention) «کوتاه‌شده‌ی attention [خبردار] است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۲)
 «باید عجله کنند. دوباره سفر به میخانه‌ی برک را به زبان نظامی بیان می‌کند: "ا-بردار. پیش به سوی نزدیک‌ترین غذاخوری اردوگاه و مشروب‌فروشی الحاقی. قدمرو!"» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)
۱۱۸۹. «از موسیقی کُر Tramp, tramp, tramp، از آهنگ‌های جنگ داخلی آمریکا نوشته‌ی جُرج اف روت است که در ایرلند آن زمان مشهور بود، شاید به این دلیل که جمع بزرگی از ایرلندی‌های جلا‌ی‌وطن‌کرده در آن جنگ به‌عنوان سرباز جنگیدند. Attitude به معنای "حالت بدن" یا "سینه جلو" به‌کار رفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۲)

«دانشجویان در حال قدم‌رو آماده می‌شوند که ترانه‌ی "بهروزی بریتانیایی" را بخوانند. انتخاب "در عطش" (parching) به جای "به پیش" (marching) (از همان آهنگ "قدم‌رو، قدم‌رو، قدم‌رو، پسرها به پیش") به این دلیل است که آن‌ها تشنه‌ی نوشیدن مشروبند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)
 پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۱۸۸ از همین فصل) را بخوانید.

۱۱۹۰. این‌ها «هشت علت "بهروزی بریتانیایی" است در مقابل هشت علت به‌روزی یا سعادت‌مندی عیسی. (متی، ۵: ۳-۱۱) انواع کلیشه‌هایی را که درباره‌ی انگلیسی‌ها می‌گویند درهم آمیخته است: عشق آن‌ها به آبجو، اغذیه‌ی گوشتی (کباب گوساله) فراست اقتصادی و تجاری (مثال آقای دیسی در فصل دو) [که درباره‌ی شکسپیر می‌گوید: "او می‌دانست پول یعنی چه. پول ساخت. شاعر بود، بله، ولی انگلیسی هم بود." پی‌نوشت شماره‌ی ۷۲ از همان فصل] کلیسای پروتستان بیش از کلیسای کاتولیک برای انجیل امتیاز و ارزش قائل است. [پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱۷ از فصل دوازده (سایکلوپس)] **سگ بولدگ** [واژه‌ی "اهلی" برای رعایت هماهنگی سرواژه‌ها اضافه شده. (م)] از دیرباز مظهر سرسختی روحیه‌ی بریتانیایی بوده است و مثال آن در ترانه‌ی "پسران دریا، همه‌ی متولدان بریتانیا" از قرن نوزدهم: "همه‌ی پسران نژاد بولدگ" است. **آرزم‌ناو**: موقعیت بریتانیا، در جایگاه قدرت برتر دنیا در قرن نوزدهم، به قدرت نیروی دریایی‌اش وابسته بود. واژه‌ی **الواطی** کلیشه‌ای است برای رواج هم‌جنس‌گرایی در مدارس عمومی انگلستان و در پایان، کلیسای انگلیکان بر پایه‌ی والامقامی اسقف‌هایی بنا نهاده شده است که زیر حکمرانی پاپ نیستند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۲)

همگونی سرواژه‌ها، آی باکلاه یا بی کلاه، مطابق با متن اصلی است. (م)
 ۱۱۹۱. «از ترانه‌ای است با نام "خدا ایرلند را نجات دهد" که با نت‌های آهنگ "قدمرو، قدمرو، قدمرو" خوانده می‌شود: خدا ایرلند را نجات دهد/.../ حتا اگر بالای چوبه‌ی دار.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۲)

۱۱۹۲. «یکی شروع می‌کند به خواندن آهنگ میهن‌پرستانه‌ی مذکور از تی دی سالیوان، اما کلمه‌هایی از آهنگ "بهروزی بریتانیایی" را پس‌وپیش کرده و در وسط جمله‌های آن ترانه می‌پراکند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)

۱۱۹۳. «(رعدآسا) (thunderation)» «به‌عنوان کلمه‌ای حشو و مبهم استفاده می‌شود و از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۲)

۱۱۹۴. «(لعتنی) (durnd)» «از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است. Millingtary ترکیب دو واژه‌ی *military* و *milling* است که معنای "کوبش و ضربه" می‌دهد» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۲) و به «کوب‌ارتشی» ترجمه شد، واژه‌ای مرکب از کوبشی و ارتشی و درکل، یعنی «گام‌های کوبنده‌ی نظامی.» (م)
 «در این جا، بیت قدمرو از هم می‌باشد. عبارت ما می‌افتیم هم آهنگ میهن‌پرستانه‌ی ایرلند را به پایان می‌آورد و هم سکندری خوردن جوان‌ها را در خیابان نشان می‌دهد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)
 ۱۱۹۵. «جوان‌ها به میخانه‌ی برک (اتاق بار) می‌رسند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)

Boosbox «یعنی "بار" [اتاق بار]. مالگن (مانند گوگرتی) به کلمه‌ی box علاقه دارد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۲)

او در فصل نه (اسکلا و کریدس) برای مکان برگزاری جلسه‌های احضار روح از کلمه‌ی Yogibogeybox استفاده می‌کند و منظور، اتاقی است که در آن روح احضار می‌کنند. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۱ از همان فصل را بخوانید.

۱۱۹۶. «Scrum یعنی "جماعت گیج و شلوغ در مراسمی" و مخفف scrimmage است که در بازی راگی به معنای "زدوخورد" به‌کار می‌رود. [به‌اجمال] دو دسته از بازیکن‌های خط حمله با سرهای پایین، فشرده جمع می‌شوند و تلاش می‌کنند که حریف‌شان را از توپ دور کنند یا توپ را از حریف. Touch در راگی یعنی "نواحی ورای خط مرزی هر طرف از زمین بازی"، جایی که اگر توپ به آن وارد شود از بازی بیرون است. شوت توپ به بیرون خط مرزی (Kicking the ball into touch) می‌تواند به‌عنوان تاکتیکی برای پیشروی استفاده شود، گرچه جریان بازی را قطع می‌کند. "شوت به بیرون خط مرزی" یعنی "وارد ندانستن، رد کردن، باطل کردن" و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۲-۸۴۳)

گیفرد معتقد است no touch kicking یعنی «به توپ پا بزنی نه به بازیکن‌های دیگر.» (۱۹۹۸:

۱۱۹۷. Tootsies «یعنی "پاها" و هاینریش بومن آن را نمونه‌ای از زبان گفتار مردم طبقه‌ی مرفه می‌داند» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۲) که به «کوچولوپاهام» ترجمه شد. (م)

۱۱۹۸. «انگستان پای یکی از جوانان موقع ورود به میخانه‌ی برک زیر پای یکی دیگر لگدمال می‌شود و فریاد می‌زند، "به توپ پا بزن، نه به بازیکن‌های دیگر" و بعد می‌گوید، "آخ، کوچولوپاهام!" شخصی که پای او را لگدمال کرده، عذرخواهی و ابراز تأسّف بسیار می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵)

۱۱۹۹. کلمه‌ی «استفهام» (query) «را جویس از Sea Words and Phrases Suffolk Coast اثر ادوارد فیتزجرالد گرفته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

۱۲۰۰. «آن "استفهام" (یا پرسش) این است که چه کسی پول مشروب همه را می‌پردازد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

«آن را لنهن می‌پرسد.» (بک و هارت، جیمز جویس آنلاینت)

۱۲۰۱. Damnell یعنی «هیچی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

در جواب به آن پرسش، عده‌ای با «هم‌سراییی می‌گویند: ما "مالک مفتخر هیچ" هستیم و "اعلام بی‌نوابی" می‌کنیم.» (بک و هارت، جیمز جویس آنلاینت)

۱۲۰۲. Bet علاوه بر معنای «شرط‌بندی» «اصطلاحی عامیانه برای واژه‌ی beaten است، اما در این متن اشاره به باختن پول پس از شرط‌بندی [در مسابقه‌ی اسب‌دوانی] دارد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

«لنهن می‌گوید، بی‌اندازه روی اسب اشتباه شرط بسته و حالا مثل آن مشت‌زنی است که تا "خود طناب" مشت خورده و "باخته" است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۵) به عبارت دیگر، ورشکسته و بی‌پول است. (م)

۱۲۰۳. «ناری نمکی» (nantee saltee) یا حتا نمک هم ندارم «از زبان شومن‌های ایتالیایی پایان قرن نوزدهم و به معنای "کاملاً مفلسم" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

۱۲۰۴. درباره‌ی «پول سرخ» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴ از فصل هشتم (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۲۰۵. به یاد داریم که در فصل یک (تلماکس) مالگن مدعی می‌شود که او و استیون «دو ابرمرد» یا «اوبرمانش» هستند. درباره‌ی «Übermensch» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷ و ۲۰۱ از همان فصل و ۲۴۸ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«وقتی همه‌ی حاضران در این ضیافت اعلام می‌کنند که هیچ پولی ندارند، استیون از مالگن می‌پرسد: "و تو؟" به این معنا که تو چه می‌نوشی؟ بقیه‌ی افراد متوجه می‌شوند که استیون قرار است مادرخرج شود و همه همان نوشیدنی را سفارش می‌دهند: "ایضاً." بدین ترتیب، استیون پول نوشیدنی همه را می‌پردازد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

۱۲۰۶. منظور، «آبجوی بس شماره‌ی یک است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

درباره‌ی آبجوی مذکور پی‌نوشت شماره‌ی ۸۷ از فصل هشتم (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۲۰۷. «لیکوری است که از ترکیب کشمش، زنجبیل، پوست لیمو و آب می‌سازند و گهگاهی با افزودن ویسکی یا برندی قوی‌ترش می‌کنند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳)

«آن را بلوم سفارش می‌دهد و مردان دیگر انتخابش را مسخره می‌دانند و معتقدند که نوشیدنی داغ درشکه‌چی‌ها را می‌نوشد. بلوم (یا یکی از دانشجویان پزشکی) می‌گوید، این نوشیدنی گرمای حیاتی بدن را برمی‌انگیزاند. یکی به بلوم نگاه می‌کند و می‌گوید، دارد ساعتش را کوک می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۰۸. «نوشابه‌ای گرم مرکب از مخلوط جوشیر با شراب یا آبجو که شیرین و ادویه‌دار است و عمدتاً به بیماران و به‌ویژه، به زانو‌ها می‌دهند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۳-۸۴۴)

۱۲۰۹. «بلوم هنگام سفارش دادن مشروب، ساعتش را از جیبش درمی‌آورد، درست مثل وقتی که در ستوران بار دیوی برن در فصل هشت (لستریگون‌ها) شراب سفارش می‌داد. [متن مربوط به پی‌نوشت ۴۷۰ از همان فصل] می‌دانیم که عصر امروز ساعتش از کار افتاد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۱۶ از همین فصل و متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۴ از فصل سیزده (ناسیکا) را بخوانید.

۱۲۱۰. این جمله از «بیتی از شعر Grandfather's Clock (۱۸۷۵)، ترانه‌ای آمریکایی، سروده‌ی هنری سی وُرك است: "اما ایستاد دیگر به‌کار نیفتاد/ وقتی پیرمرد مُرد." در فصل سیزده (ناسیکا) متوجه شد که ساعتش از کار افتاده است: "مسخره است که ساعتم رأس چهارونیم ایستاد." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۳ از همان فصل را بخوانید.

۱۲۱۱. واژه‌ی پرسشی Savvy یعنی «حالیّت شد؟» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

۱۲۱۲. «کارامبا» (Caramba) «اسپانیایی است برای ابراز شگفتی» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

به‌معنای «عجبا!» (م)

۱۲۱۳. «تخم‌مرغ خام چاشنی‌داری است که با زرده‌ی درسته در مایعاتی مانند سرکه، مشروبات الکلی و سایرین می‌خوابانند تا اثر الکل را کاهش دهند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

«شاید منظور گوینده این است که استیون باید قبل از نوشیدن افسنتین سبز قوی مخاط معده‌اش را با مخلوط مذکور بپوشاند. یا شاید نکته این است که استیون باید از افسنتین چشم‌پوشد و بعد از آن همه مشروباتی که از صبح نوشیده اجازه دهد معده‌اش آرام بگیرد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۱۴. «در جواب پرسش بلوم که می‌خواهد بداند ساعت چند است، یکی می‌گوید، "دشمن؟" (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶) که در این متن «یعنی "زمان"، زیرا زمان دشمن واقعی موجود میراست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

۱۲۱۵. منظور از «وقت‌نما» (timepiece) همان ساعت اوست. (م)

Avancular «اصطلاحی مضحک برای "گروبردار" است. به عبارت دیگر، گوینده نمی‌داند ساعت چند است، زیرا ساعتش را گرو گذاشته است. معنای دیگر آن "خویشاوند" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

۱۲۱۶. «ده کم» یعنی «الان ساعت ده دقیقه به یازده، زمان بسته شدن بارهاست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

«یکی در پاسخ به بلوم می‌گوید: ساعت ده دقیقه به یازده است و در جواب تشکر بلوم ("مدیونم بدجوری") می‌گوید: "حرفش را هم زن."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۱۷. «پی‌نوشت قبلی (۱۲۱۶) از همین فصل) را بخوانید.

۱۲۱۸. «یکی از دیکسن می‌پرسد، "درگیر آسیب سینه‌ای، هان، دیکس؟" (که در واقع واقعیت دارد، زیرا دیکسن بلوم را به خاطر آسیب سینه‌ای - نیش زنبور در ویت‌ماندی - درمان کرده است.) شاید سؤال‌کننده در واکنش به عبارت "تحریک گرما" این را می‌پرسد. به نظر می‌آید که دیکسن ماجرای نیش زدن زنبور به بلوم را و این که خود او درمانش کرده، به بعضی از اعضای گروه گفته است، وگرنه این پرسش ("درگیر آسیب سینه‌ای") به خود دیکسن ربط می‌داشت. او جواب می‌دهد: "واقعیت مسلم."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۱۹. Pos fact «کوتاه‌شده‌ی positive fact است، برگرفته از اثری با نام Polite Conversation نوشته‌ی سویفت» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴) که به «واقعیت مسلم» کوتاه‌شده‌ی «واقعیت مسلم» ترجمه شد. (م)

۱۲۲۰. «شاه هملت موقع "خوابیدن در باغ مرد". (پرده‌ی یکم، صحنه‌ی پنجم) Bit یعنی "کوچک" و Garten یعنی "باغ، بستان"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴) که از انگلیسی میانه است و درکل به «بُستانک» ترجمه شد. (م)

در فصل چهار (کلیپسو، متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۰) خواندیم که «وقتی زنبوری در باغچه‌ی بلوم به او نیش می‌زند، دکتر دیکسن او را درمان می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۹)

«و در آن لحظه خواب بوده است. این یکی از موارد متعدد تشبیه بلوم به پدر هملت است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

«به‌جای bumblebee (به معنای "خرزنبور") می‌گوید، boombleebe.» (م)

۱۲۲۱. «اتاق اجاره‌ای بلوم نزدیک بیمارستان ماتر بوده است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

در باره‌ی بیمارستان «ماتر میزری کوردیا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۲۲۲. به‌قالب‌افتاده (buckled) (یعنی "متأهل" و از متن کتاب Londinismen نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.) (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۴)

در این‌جا «رشته‌ی کلام به‌سمت مالی می‌چرخد و منظورشان این است که بلوم متأهل است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۲۳. *Dona*. «انگلیسی محاوره و به معنای "بانو، علیامخدره" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

منظور، مالی، زن بلوم است. (م)

۱۲۲۴. «البت» (*sartin*) «درواقع، *certain* به معنای "البته، به یقین" است و از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۲۵. *Dure*. «ایرلندی است به معنای "در" و زنی که به اندازه‌ی "لنگه‌ی در" است هابیرنو - انگلیسی و به معنای "زنی قدبلند و گنده" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۲۶. درباره‌ی «لباس سردستی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۰ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«به او می‌گویند باید در "لباس سردستی" ببینی اش.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۲۷. یعنی «وقتی برهنه است خیلی دلربا و گیراست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۲۸. «در کتاب سفر پیدایش شاه جیمز ۳:۴۱ آمده است که فرعون در خواب می‌بیند هفت گاو دیگر پشت سر او از رودخانه بیرون آمدند، بدخواه و "لاغر مردنی" و جوزف هفت گاو لاغر مردنی خواب او را به "هفت سال قحطی" تعبیر می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

در این جا نیز مانند فصل یک (تلماکس) از واژه‌ی تقریباً منسوخ *kine* برای رمه و گاو استفاده کرده است. متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹ از همان فصل را بخوانید.

۱۲۲۹. *Pull down the blind, love*. «عنوان و بند ترجیع ترانه‌ای از چارلز مکاری است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

«یکی این بند را مطرح می‌کند. شاید معنایش این است که مالی نباید خود را در "لباس سردستی" به نمایش بگذارد و اگر قصد دارد برهنه شود، باید کرکره را بکشد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۶)

۱۲۳۰. «آردیلان» (*Ardilauns*) «منظور، پاینت آبجوی سیاه گینس است. سه پاینت از این آبجو سفارش داده می‌شود: "دو آردیلان. یکی هم این جا." این اصطلاح از نام بارون آردیلان، مالک دیگر کارخانه‌ی گینس، گرفته شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۳۱. «یکی به گارسون یا صاحب پیاله‌فروشی دستور می‌دهد که "فرز" باشد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

عبارت «*look slipery*» یعنی «فرز باش، چابک باش.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۳۲. «از آن جا که ده نفر برای نوشیدن به این بار آمده‌اند، این اعداد شاید شماره‌ی نوشیدنی‌هایی باشد که سفارش داده‌اند: پنج بطری آبجوی بس. [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۰۶] هفت: آن پنج به اضافه‌ی نوشیدنی زنجبیل [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹۳] و افسنتین. همه‌ی این‌ها به اضافه‌ی اولین دو گینس می‌شود. **نه. عالی:** جمع همه‌ی آن‌ها به اضافه‌ی گینس سوم [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۳۰] می‌شود ده.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۳۳. «دوباره به حرف زدن درباره‌ی زن بلوم برمی‌گردند و عمدتاً از اصطلاحاتی عامیانه که با کلمات واقعی هم‌قافیه‌اند، استفاده می‌کنند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

Mincepies «اصطلاحی عامیانه، هم‌قافیه با eyes و به همان معنای "چشمان" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۵)

۱۲۳۴. «بستان» و «جیل» (که برابرنهاد rests و rum هم‌قافیه با breast و bum) در پایان این دو پاره «اصطلاحات عامیانه‌ای هستند هم‌قافیه با پستان و کپل گنده که قصد انتقال همین معانی را دارند. Anker [معاذل هشت‌ونیم گالن] واحد اندازه‌گیری مشروبات الکلی است که در هلند، آلمان شمالی، دانمارک، سوئد و روسیه استفاده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۵-۸۴۶)

Anker «از متون تامس مکالی (۱۸۰۰-۱۸۵۹) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۱۲۳۵. «از لطیفه‌ای بسیار رایج مربوط به سال ۱۸۲۹ اقتباس شده است. نجیب‌زاده‌ای ایرلندی با خواندن شعری کوتاه از بانویی انگلیسی خواستگاری می‌کند و خدمتکار درس‌نخوانده‌اش از طریق استراق‌سمع آن ابیات را می‌شنود و از آن‌ها برای خواستگاری از ندیمه‌ی آن بانو استفاده می‌کند. متأسفانه خدمتکار شعر را به‌طریقی تحریف و خراب می‌کند. شعر نجیب‌زاده این‌گونه است: "گردن همچو مرم‌ر تو/ و چشمان گیرای درخشان/ قلبم را به آتش می‌کشد، آه، کوپیدون!" و شعر خدمتکار: "گردن همچو خر تو/ و چشمان گیرای پیچانت/ قلبم را به آتش می‌کشد/ آه، انگماجدان!"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶)

جویس در کلمات خدمتکار دست برده و به‌جای صفات او «چشمان گرسنه، گردن مشمابسته» آورده است. خدمتکار به‌ازای «کوپیدون» از کلمه‌ی مرکب Glue-pot به‌معنای «دیگ چسب» استفاده می‌کند که به «انگماجدان» مرکب از انگم به‌معنای «چسب» و «کماجدان» به‌معنای «دیگ» ترجمه شد. (م)

Glue-pot به‌اعتقاد گیفرد، «اصطلاحی عامیانه به‌معنای "بوی زننده‌ی مایع منی" است.» (۱۹۹۸: ۴۴۳)

۱۲۳۶. «منظور، سیب‌زمینی بلوم است. ایونا آپی و مویرا تاتم چندین مثال درباره‌ی اعتقاد به حمل سیب‌زمینی برای درمان رماتیسم فراهم آورده‌اند؛ مثلاً در Lancashire Legends (۱۸۷۳) نوشته‌ی هارلند و ویلکنسن آمده است: "به آن‌هایی که از درد رماتیسم رنج می‌برند، توصیه می‌شود که در جیب خود سیب‌زمینی‌های کوچک بگذارند. این عمل نه‌تنها رماتیسم را درمان، بلکه از آن پیشگیری می‌کند."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.

«بلوم گوش مفت یکی از دانشجویان پزشکی را گیر می‌آورد و می‌پرسد، راست است که سیب‌زمینی‌ای که مادرم به من داده برای درمان رماتیسم خوب است؟ دانشجوی پزشکی می‌خواهد بداند که آیا حرف بلوم را درست شنیده: "سیب‌زمینی برا (برای) رماتیسم؟" و البته آن را بی‌ثمر می‌داند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

۱۲۳۷. Hoi polloi یعنی «عوام.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۱۹)

۱۲۳۸. *I wear thee beest a gert vool* «درواقع I fear you are a great fool است. Gert تلفظ بومی *great* در غرب انگلستان است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶) که اشتباه موجود در جمله‌اش به متن فارسی نیز منتقل شد. (م)

۱۲۳۹. این سؤال‌ها را «گارسون/برک از دکتر دیکسن می‌پرسد.» (جیمز جویس آنلاینت) «دُکی» همان دکتر است. Lapland «به‌معنای "اندام تناسلی زنانه" و نیز "جامعه‌ی زنان" است. بدین ترتیب، منظور از این واژه "زایشگاه" است و از متن کتاب *A Tale of a Tub* نوشته‌ی جانانان سويفت (۱۶۶۷-۱۷۴۵) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶)

۱۲۴۰. «از گویش آمریکایی است و نوعی احوال‌پرسی توأم با شوخی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶)

به‌معنای «اوضاع چطور است؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

۱۲۴۱. «Squaw یعنی "زن" Papoose یعنی "بچه؛" هر دو با واژه‌های "زن" و "بچه" در زبان بومیان آمریکا شباهت دارند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶)

«این پرسش نشان می‌دهد که سؤال‌کننده متعلق به جمع می‌گساران امشب نیست، دوستی است که در میخانه به دیکسن برخورد کرده است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

۱۲۴۲. Womanbody «هایرنو - انگلیسی است به‌معنای "زن" و *in the straw* یعنی "زنی که تازه زاییده" است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶) که به «تازه سر خشت نشسته» ترجمه شد. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۶ از همین فصل را بخوانید.

«با این مفهوم که آیا همه‌ی زنانی که تازه زاییده‌اند، اکنون استراحت می‌کنند؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

درباره‌ی استفاده از کلمه‌ی «after» در هایرنو - انگلیسی که به‌معنای «تازه» است، پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۲ از فصل دوازده (سایکلوپس‌ها) را بخوانید.

۱۲۴۳. «در این جمله لطفه‌ای مربوط به زایمان داریم: دست‌ها بالا و بچه رارد کن بیاید. اما اصل آن از راهزنان است. این دومین بار است که آن را در میخانه به‌کار می‌برند با دستوری که می‌گوید: "کلمه‌ی رمز." شاید نوعی اصطلاح در میخانه‌های دابلن باشد که به‌واسطه‌ی آن درخواست می‌کنند یکی تسلیم شود و مسئولیت سفارش و پرداخت مشروب‌ها را به عهده بگیرد. کلمه‌ی رمزی که در این جا گفته می‌شود، "موی زهار" است که ترجیع‌بند یا برگردان آهنگی است، اما در این جا شاید به بیرون آمدن سر مودار بچه از کانال زایمان یا مثل نمونه‌ی آن در فصل دوازده (سایکلوپس) ارجاعی شهوانی به موی زهار مادران باشد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

درباره‌ی «دست‌ها بالا ...» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از همان فصل را بخوانید.

۱۲۴۴. «در متن یعنی "موی زهار آشکار" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۶۱۸)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۲۴۳ از همین فصل) و متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۲ از فصل دوازده (سایکلوپس) را بخوانید.

۱۲۴۵. «مالگن با شنیدن این پاره‌ها درباره‌ی تولد، دوباره جمله‌ی خودش از شعر سوین‌برن را نقل قول می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۷)

درباره‌ی «مرگ سفید و ...» از شعر سوین‌برن پی‌نوشت شماره‌ی ۴۰۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۱۲۴۶. «شاید گونه‌ی قدیمی‌تر دوست‌کامی یا به سلامتی نوشیدن از "بادا که گِل توی چشمت" باشد.» (دنت، ۱۹۹۶: ۱۸۳)

اما ترنر معتقد است که «جمله‌ی مذکور را دیکسن به استیون می‌گوید و شاید پرخاشی به او باشد که آب دهانش را به همه‌جا می‌پاشد.» (۱۹۹۷: ۸۸)

۱۲۴۷. درباره‌ی این «تلگراف و محتوایش» پی‌نوشت ۴۰۱ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

«مامر» و «کنج» لقب‌هایی هستند که مالگن به استیون داده است. درباره‌ی «کنج» پی‌نوشت شماره‌ی ۴ و درباره‌ی «مامر» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸ از فصل یک (تلماکس) و ۴۰۳ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۱۲۴۸. «منظور، تلگراف استیون به مالگن است که قولی از جُرج مردِث در آن آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۶)

۱۲۴۹. Orchidised. «از orchitis به معنای "تورم بیضه‌ها"، علامتی از علائم بیماری‌های آمیزشی است. در آغاز سال ۱۹۰۴، جویس به گوگرتی نامه می‌دهد و با او درباره‌ی درمان عفونت مقاربتی نامعینی مشورت می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۷)

«مالگن هم چنان استیون را مورد خطاب قرار می‌دهد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

۱۲۵۰. درباره‌ی این‌که «عمه‌ی مالگن می‌خواهد به پدر استیون نامه بدهد» و از او درباره‌ی تأثیر منفی رفتار پسرش («استیون بدبده») بر کردار برادرزاده‌اش («مالگن خوب‌خوبه») شکایت کند، متن مربوط به پی‌نوشت ۴۰۳ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۱۲۵۱. «مشروب‌ها را می‌آورند و یکی داد می‌زند، "هوروو" (هورا!!)» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

«Collar در مسابقات ورزشی یعنی "مال خود کن" و leather که به معنای "چرم" است، در بازی‌های فوتبال یا کریکت یعنی "توپ" و روی هم‌رفته می‌شود "توپ را تصرف کن یا مال خود کن"، اما در این متن به این معناست: "مشروب یا آبجو را مال خود کن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۷)

چون لایه‌ی بیرونی توپ کریکت از جنس چرم است، به آن «چرم» هم می‌گویند. (م)
Youngun همان young'un یا young one است به معنای «مرد جوان یا جوانک» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۷) که به «جوونک» ترجمه شد. (م)

۱۲۵۲. Nappy یعنی «ایل.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۷) نوعی آبجوی خاص است که با مخمر، شیوه‌ی تخمیر و در حرارتی متفاوت از بقیه‌ی آبجوها تولید می‌شود. roun بنا به فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد، اسکاتلندی‌واژه‌ی round است به معنای «دور گرداندن خوراکی سر میز» که به «بگردون» ترجمه شد.

(م)

«در این چند خط و گاهی تا پایان فصل، لهجه‌ی اسکاتلندی غالب می‌شود. شاید کراترز اسکاتلندی گوینده‌ی آن‌هاست و یا مخاطب آن‌ها.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

۱۲۵۳. واژه‌ی Jock یعنی «مرد اسکاتلندی.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۴۷)

«braw در گویش اسکاتلندی همان brave یا شجاع است» (همان‌جا) که به «شجا» ترجمه شد (م)

Hielentman تلفظ اسکاتلندی Highlandman (هایلندی) است. واژه‌ی Barleybree از گویش اسکاتلندی، به معنای «آبجو لیل یا ماء‌الشعیر» است. در این‌جا دو پاره از اشعار مختلف رابرت برنز، The Jolly Beggars و Willie Brew'd a Peck of Maut را با هم ترکیب کرده است.» (همان‌جا)

درواقع، یعنی «جان شجاع هایلندی، این هم آبجو لیل تو.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

۱۲۵۴. «هر دو واژه‌ی lum و kale از گویش اسکاتلندی است، به ترتیب به معنای «توره یا دودکش» و «شوربا یا سوپی که با کلم‌سبز می‌پزند» و منظور از کل جمله آرزوی عمر دراز برای فرد مورد نظر است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۴۷)

۱۲۵۵. «نوشیدنی‌ها را بین خودشان توزیع می‌کنند. یکی می‌گوید، «پباله‌ی من» و نوشیدنی بعدی را به دیگری می‌دهند و او می‌گوید: «مرسی.» سپس به سلامتی خودشان می‌نوشند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

«قبلاً استیون به سلامتی گفتن مالگن را که آمیخته با خودشیفتگی است تجسم می‌کند: «به سلامتی خودمان.»» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۴۷)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۶۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۱۲۵۶. «در بازی کریکت leg before wicket اصطلاحی است عامیانه و هم‌قافیه با that's the ticket به معنای «همه چیز بجا» است. در این بازی، وقتی داور از چوگان‌دار به خاطر آن‌که از پایش به جای چوب یا چوگان استفاده کرده، خطا می‌گیرد، در برابر پرسش «چطور است» جواب می‌دهد: «خطای پا.»» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۴۷ - ۸۴۸)

«خطای پا» با «همه چیز بجا» هم‌قافیه است. (م)

«یکی می‌پرسد، «چطور است؟» سؤالی مربوط به بازی کریکت است، اما در این‌جا در معنای عادی و غیرورزشی آمده: «به سلامتی گفتن من را دوست داشتی» یا «آبجو چطور است؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

۱۲۵۷. Sitin'ems یعنی «شلوار یا تنبان» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۴۸) که متناسب با متن اصلی به زبان شکسته (تنبون) آمد. (م)

«یکی موقع بلند کردن لیوان مشروبش بی‌احتیاطی می‌کند و قطراتی روی شلوار [تنبون] دیگری می‌ریزد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)

۱۲۵۸. «جوئیس به‌عمد کلمه‌ی فلفل را ناکامل آورده است. مصرف فلفل با آبجو درمانی است افواهی برای رفع نفخ و بادشکم ناشی از آبجو.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
- «بلوم (احتمالاً) برای نوشیدنی‌اش فلفل درخواست می‌کند و گویی لنهن فلفل‌پاش را به‌سمت او پرتاب می‌کند و می‌گوید: “بگیرش.”» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)
- «بگیرش» (catch aolt) «از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
۱۲۵۹. «تخم زیره» به‌گفته‌ی اسلٹ، «خاصیت دفع نفخ دارد و از دیرباز برای افزایش میل جنسی هم مصرف شده است.» (۲۰۲۲: ۸۴۸)
- «گویی بلوم کمی هم تخم زیره برمی‌دارد و این جاست که لنهن جناس‌باز می‌گوید: “تخم زیره بادگیره.” سپس می‌پرسد: “گرفتید؟” (یا جناس حرف من را دریافتید؟) اما با “جیغ‌های سکوت” مخاطبان حیرت‌زده در برابر جناس‌پرانی رقت‌بارش روبه‌رو می‌شود.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)
- قافیه و جناس جمله متناسب با متن اصلی است. (م)
۱۲۶۰. *To twig* «یعنی “پی بردن و دریافتن و گرفتن” و “جیغ‌های سکوت” از *Music Hall and Theatre Review* اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
- پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۲۵۹ از همین فصل) را بخوانید.
۱۲۶۱. *Cove* «از اصطلاحات دزدان به‌معنای “یارو”ست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
- Mort* یعنی «مادینه، زن.» (همان‌جا)
- درباره‌ی «*Mort*» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۵ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
- «محور گفت‌وگو به‌سمت زنان تغییر می‌کند و استیون با استفاده از زبان دزدها می‌گوید: “هر یارویی با مادینه‌ی اشراف‌زاده‌ی خودش.”» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۸)
۱۲۶۲. *Pandemos* «از یونان باستان و به‌معنای “تعلق داشتن به همه‌ی مردم” است. ونوس (آفرودیت) پندموس جنبه‌ی شهوانی و بی‌ادبانه‌ی عشق است در برابر آفرودیت اورانیا (ملکوتی) که جنبه‌ی روحانی آن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
- «این عبارت را مالگن به زبان می‌آورد.» (جیمز جوئیس آن‌لاین‌نت)
۱۲۶۳. *Les petites femmes* «فرانسوی و به‌معنای “زن کوچولو”ست.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
۱۲۶۴. «بنن معشوقش، ملی، را وصف می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)
- «استهلام» به‌جای استعمال، برابر نهاد *axing* واژه‌ای «هایرنو-انگلیسی است برای *At asking* در بسیاری از گویش‌های محلی به‌معنای “درباره‌ی” است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۸)
۱۲۶۵. «یکی از حاضران بیت وسوسه‌انگیز رابرت برنز را می‌خواند. *Wame* از گویش اسکاتلندی و به‌معنای “شکم یا رحم” است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

Haud (دیکته‌ی صحیح آن hold به معنای "نگه‌داشتن") از لهجه‌ی اسکاتلندی است که به «نگر داشتن» ترجمه شد. (م)

۱۲۶۶. «عروسی مالاهاید [پی‌نوشت شماره‌ی ۶۵ از فصل ده (صخره‌های سرگردان)] را با سطری از Mandalay (۱۸۹۲) به‌قلم رودیارد کیپلینگ [متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴ - ۶۶ از فصل ده (صخره‌های سرگردان)] درهم آمیخته است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

«لینچ کمی قبل‌تر درباره‌ی این می‌گوید که با معشوقش "در جاده‌ای به مالاهاید" پدر کانمی را دیده‌اند. شخصی از حاضران از یکی دیگر می‌پرسد، او عاشق چه کسی است؟ [اما به خواننده گفته نمی‌شود] در جواب می‌شنویم، "من؟" و سپس بی‌تی از آهنگ تامس مور را می‌خواند: "اگر او که من را اغوا کرد فقط نامش را گذاشته بود." مخاطبش که می‌داند این بیت یعنی تنها عشاق او ارزان‌ترین روسپیانند، می‌پرسد، "در ازای نه‌پنس چی می‌خواهی؟" یکی دیگر می‌گوید، عشقش چیزی نیست جز تُنگ آبجو: "ماکری، ماکرویسکین." (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۶۷. «از When He, Who Adores Thee تامل سروده‌ی تامس مور اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۲۶۶ از همین فصل) را بخوانید.

۱۲۶۸. مفهوم جمله‌ی مذکور را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۶۶ از همین فصل بخوانید.

۱۲۶۹. ماکری، ماکرویسکین (Machree, Macruiskeen) «ایرلندی و به معنای "قلبم (عشقم) تُنگ کوچک من" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۶۶ از همین فصل را بخوانید.

«آهنگی ایرلندی که هنگام می‌خواری می‌خواند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

درباره‌ی «تنگ پر از ویسکی در زبان هایبرنو-انگلیسی» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳ از فصل دوازده (سایکلوس) را بخوانید.

۱۲۷۰. «مال (Moll) یعنی "روسپی" و Moll Pealty's gig به معنای "آمیزش جنسی" است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

«شخصی می‌گوید که او نوعی سکس بی‌دردسر می‌خواهد: "با روسپیان." منظور از Moll، مالی بلوم نیست، مگر خواننده خواهد چنین تصور کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۷۱. «آوازی است از پاروزن‌های قدیم، دست‌کم از اوایل قرن نوزدهم: "یک جرعه‌ی طولانی، یک جرعه‌ی قوی و یک جرعه‌ی دسته‌جمعی."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

۱۲۷۲. «در این‌جا پاینت نوشیدنی‌شان را تمام می‌کنند: "و یک جرعه‌ی دسته‌جمعی" و سپس اصطلاح عامیانه‌ی آلمانی "اکس" (ex) یا trink ex! به معنای "تا ته بنوش" یا "ته‌اش را درآر" داریم.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۷۳. «متصدی بار منتظر است که آن‌ها پول مشروب‌ها را بپردازند. جویس روی یادداشتی نوشته است: "فراموش می‌کند بپردازد."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

این عبارت را «خود متصدی بار یا یکی از حاضران در این جمع‌نوشی به زبان می‌آورد و سپس می‌گوید: ”قطعاً! کفش‌هایت را رویش گرو بگذار.“ (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۷۴. «بس قطعنده» (*most deciduously*) «ترکیب بذله‌آمیزی از *decidedly* به معنای ”قطعاً“ و *deciduous* به معنای ”ریزنده“ در فصلی خاص. این اصطلاح پیش از پولسیز وجود داشته است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

«قطعنده» از درهم‌آمیزی «قطعاً» و «ریزنده» ساخته شده است. (م)
۱۲۷۵. «سیم‌وزر» (*shiners*) یعنی «سکه.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)
«اما صورت حساب هنوز پرداخت نشده و متصدی بار ”مبهوت از این‌که می‌دید هیچ سیم‌وزری در نمی‌آید.“ (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۲۷۵ از همین فصل) را بخوانید.
۱۲۷۶. «دوزاری افتاد» (*undercomstumble*) «اصطلاح عامیانه‌ی مضحک است به معنای ”فهمیدن.“» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۱۲۷۷ از همین فصل) را بخوانید.
۱۲۷۷. *Chink* «یعنی ”پول“ به‌ویژه ”پول سکه‌ای“ [که به جرنگی ترجمه شد (م)] و *ad lib* کوتاه‌شده‌ی *ad libitum* با این معناست: ”هر چقدر دلت بخواهد.“ این عبارت از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)
«یکی به استیون می‌گوید: ”دوزاری افتاد؟“ و یکی دیگر به متصدی بار می‌گوید، نگران نباش، او ”هر چقدر دلت بخواهد جرنگی“ دارد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۷۸. «این جمله به لهجه‌ی غلیظ اسکاتلندی گفته می‌شود و از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است. *Hisn* از گویش اسکاتلندی به معنای ”مال خودش“ برگرفته از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۴۹)

شکل صحیح جمله می‌شود: «ما همین الان یا یک کمی قبل، کم‌وبیش سه پوند مایه در دستش دیدیم که گفت از خودش است.» (م)
درباره‌ی «این داستان و مبلغ پول استیون» («سکه‌های خراج») متن و پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۳ از همین فصل را بخوانید.

۱۲۷۹. در این لحظه «لحن کلام کمی نومیدانه و بی‌تاب می‌شود و یکی از حاضران به استیون یادآوری می‌کند و می‌گوید، ”ما به دعوت تو آمده‌ایم“ و دیگری می‌گوید، پرداخت صورت‌حساب ”به پای توئه، رفیق.“» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۸۰. *Oof* «یعنی ”پول“ [پیسه]، از اصطلاح بدیش *oofish* است که استفاده از آن در لندن اواخر قرن نوزدهم رایج بود. این واژه درواقع از *auf tische* آلمانی (دقیق‌تر آن می‌شود *auf dem tische*) به معنای ”روی میز“ گرفته شده است، زیرا اگر کسی پول روی میز نگذارد، از شرکت در بازی

با ورق محروم می‌شود. واژه‌ی مذکور از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۹-۸۵۰)

۱۲۸۱. «دو شمش و یه پایاسی» (two bar and a wing) «یعنی "دو شیلینگ و یک پنی" که قیمت این دوره از نوشیدنی‌هایی است که سفارش داده‌اند. wing اصطلاح عامیانه‌ی دابلنی به معنای "پنی" است. کل نوشیدنی‌های این دور دربرگیرنده‌ی پنج بطری بس، سه پاینت گینس، یک نوشیدنی زنجبیل و یک افسنتین است. [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۱۳ از همین فصل] به‌نظر در محاسبه اشتباهی رخ داده است، شاید از جانب خود جویس، زیرا قیمت استاندارد یک پاینت گینس برابر است با ۲ پنی و یک بطری بس ۳ پنی. گرچه نتوانستیم بهای نوشیدنی زنجبیل و افسنتین آن زمان را پیدا کنیم، یک لیوان مشروب بین ۴ تا ۷ پنی بود و نوشیدنی زنجبیل هم ۲ پنی که جمع آن‌ها باید بیش از ۲ شیلینگ و یک پنی باشد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)

درباره‌ی «bar» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۰ از فصل ده را بخوانید.

۱۲۸۲. «Bilk» یعنی "کلاش و کلاه‌دار" و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)

مالگن «به استیون که مدتی در پاریس بوده است، می‌گوید، ظفره رفتن در پرداخت صورت حساب را از "فرانسوی‌های کلاش" یاد گرفتی؟ اگر بله، در دابلن این چیزها به کار نمی‌آید.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۸۳. یکی در میان جمع «به نوعی از زبان انگلیسی حرف می‌زند که حاوی اشتباهات تصنعی چینی و لهجه‌ی سیاه‌پوستان است» و می‌گوید: "این بچه کوچولو خیلی شرمنده است. او این طرفای ما تودل‌بروترین سیاه‌برزنگی است." («جیمز جویس آن‌لاین نت)

۱۲۸۴. «سیاه‌برزنگی» (coon) «واژه‌ی نژادباورانه‌ی آمریکایی است در اشاره به سیاه‌پوستان. واژه‌ی مذکور در حدود ۱۸۹۰ به بریتانیای کبیر آمده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)

پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۲۸۳ از همین فصل) را بخوانید.

۱۲۸۵. «راس خدایی» (Gawds teruth) یعنی «به‌خدا، اگر راستش را بخواهی.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۵ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۱۲۸۶. «وقتی استیون می‌گوید، "راس خدایی، چاولی" (Chawley) که منظور، چارلی است، برخی از اعضای گروه جمله‌ای از برنز را نقل قول می‌کنند و با صدای بلند می‌گویند: "ما مس نیسیم. اونقدم هم مس نیسیم."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

«مس» (fou) «به لهجه‌ی اسکاتلندی یعنی "مست" و کل دو جمله از آهنگ گُر Willie Brew'd a Peck of Maut' سروده‌ی رابرت برنز اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۴۷)

۱۲۸۷. «او رزروار، موسو» (Au Reservoir, Mossoo) «فرانسوی و صحیح آن می‌شود، Au revoir, monsieur که به معنای "خداحافظ، آقا" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)

«پاراگراف را لهنن به پایان می‌آورد. از استیون جدا می‌شود و بابت مشروب از او تشکر می‌کند: Tanks you [مچکرم] و چند قدم از آن‌ها فاصله می‌گیرد و به قسمت دیگر میخانه می‌رود.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

۱۲۸۸. در این بخش از میخانه، «لهنن لاینز را می‌بیند و با زبان محاوره می‌گوید، "خود اوست، مطمئنم." اما مخاطبش در آن شلوغی صدای او را نمی‌شنود و می‌پرسد، چه می‌گویی؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

«بیشتر قسمت‌های عجیب و رمزی این پاراگراف درباره‌ی تأسف لهنن برای باختش در مسابقه‌ی اسب‌دوانی امروز است. در این گفت‌وگو، چهار شخصیت حضور دارند، لهنن، مخاطبش، که در فاصله‌ای از او ایستاده، و بنتام لاینز که با کارگر راه‌آهنی بی‌نام گفت‌وگو می‌کند. لهنن که بنتام لاینز را مخفیانه می‌پاید، روی سپتر شرط بسته و بنتام را هم از شرط‌بندی روی ثرواوی منصرف کرده است.» (همان‌جا)

۱۲۸۹. What say «از لهجه‌ی کاکنی به معنای "چه می‌گویی؟"» (دنت، ۱۹۹۶: ۱۸۵)
 ۱۲۹۰. Speakeasy «اصطلاحی است برای "میخانه یا باری که مشروبات الکلی را به‌طور غیرقانونی می‌فروشد" و احتمالاً معنای دیگرش، "آهسته حرف زدن"، هم مد نظر باشد» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۰) که به «پرده‌پایین» به معنای «فروش مخفی پشت پرده» و نیز «حرف زدن با صدایی آهسته» ترجمه شد. (م)

«لهنن جواب می‌دهد که در باری غیرقانونی نوشیده یا یواش حرف بز.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)
 ۱۲۹۱. Tight «یعنی "مست، پاتیل" و از *Tales of the West* به‌قلم برت هارت، نویسنده‌ی آمریکایی (۱۸۳۶-۱۹۰۲) اقتباس شده است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)
 لهنن با لحن و زبان مستی می‌گوید، «دارم می‌بینمت، داداش.» (م)
 «سپس لهنن متوجه می‌شود که لاینز سخت نوشیده است و می‌گوید، "مست و پاتیل." لاینز به‌مدت دو روز از نوشیدن پرهیز می‌کند تا این‌که دیگر نمی‌تواند تاب بیاورد، "دو روز بی‌باده..."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

۱۲۹۲. بی‌باده (tee-tee) مخفف بی‌باده‌نوشی یا «teetaller است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)
 به معنای «کسی که از نوشیدن باده و یا هرگونه مشروب الکلی پرهیز می‌کند.» (م)
 فعل To bowse «به معنای "نوشیدن" و nowt (از لهجه‌ی شمال انگلستان) به معنای "هیچ" است. در فصل هشت (لستریگون‌ها)، بنتام لاینز از نوشیدن الکل پرهیز می‌کند و نوشابه‌ی زنجبیلی می‌نوشد. [بی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۶] کل جمله برداشتی از اولین بیت ترانه‌ی ایرلندی *The Rakes of Mallow* سروده‌ی شاعری گمنام است.» (همان‌جا)

۱۲۹۳. Garn «Go on به معنای "برو" و Glint به معنای "یک نگاه" است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۰)

۱۲۹۴. «لنهن به مخاطبش می‌گوید، برو و به لاینز "یه نیگا بنداز" و ببین که سبیلش را تراشیده. در فصل پنج (لوتس خواران) هم بلوم متوجه آن می‌شود و می‌گوید: "ای خدا! دوباره سبیلش را تراشیده، لب بالای بلند و بی‌نمک."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۸۹)

سطر پیش از متن مربوط به پی‌نوشت ۲۵۴ از همان فصل را بخوانید.

۱۲۹۵. «با اصطلاح "مضحک‌تر از آن که بشود تعریف کرد" بازی می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۱)

۱۲۹۶. لاینز «پیش یک بابای راه‌ن آهنی نشسته است و یکی می‌پرسد، "حالا تو چرا این‌قدر" یواشکی حرف می‌زنی؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

جمله‌ی مذکور «از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۱)

۱۲۹۷. در این لحظه «لنهن دوباره معمای صبح را مطرح می‌کند و فکر می‌کند که مرد راه‌آهنی آن را "دوست خواهد داشت"» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰) زیرا درباره‌ی خطوط راه‌آهن است. (م)

درباره‌ی معمای لنهن، «رُز کاستیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۲۹۸. «مخاطب لنهن وانمود می‌کند که از شنیدن جناس او چنان شگفت‌زده شده که دارد غش می‌کند. بنابراین، لنهن یا یکی دیگر داد می‌زند، "پلیس! قدری H_2O [آب] برای یک آدم غش کرده."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

۱۲۹۹. «یکی متوجه می‌شود که لاینز برای زنش گل خریده است، شاید به این دلیل که قرار است مست و خراب وارد خانه شود و می‌خواهد زنش را آرام کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

۱۳۰۰. «یا للعجب» (gemini) «اصطلاحی برای بروز شگفتی، در اصل از قرن هفدهم.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۱)

«شاید لاینز فلک‌زده می‌خواهد آوازی بخواند و خواندن "کالین بون" را شروع کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

درباره‌ی «کالین بون» به معنای «دختر بور» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۲ از فصل دوازده (سایکلویس) را بخوانید.

۱۳۰۱. «یکی با آواز خوانی او مخالفت می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۰)

عبارت o, cheese it یعنی «خفه شو! بابا!» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۲۰)

۱۳۰۲. «زبان در دهانش نمی‌چرخد و ناسزای bloody را blurry [صاب‌مرده] می‌گوید. Dutch oven اصطلاحی عامیانه به معنای "دهان" [گاله] و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۱)

۱۳۰۳. «منظور، بنتام لاینز است که می‌خواسته روی اسب ثروادی شرط ببندد، اما لنهن به او توصیه کرده که روی سپتر شرط ببندد، اسبی که خود او، در فصل هفت، آن را یک شانس صددرصد (dead cert) می‌نامد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۱)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۳ از همان فصل و متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۴۷۳ از فصل دوازده (سایکلپس) را بخوانید.

عبارت «شانس صددرصد» از «متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۱۳۰۴. «جويس اين پاساژ را برای جُرج گویرت، مترجم آلمانی‌اش، این‌گونه توضیح می‌دهد، “شیطان کله‌ی استیون هَند را ببرد که اسم اسب به‌دردنخور مردنی را به من داد. سپس او می‌افزاید که مردی به نام استیون هَند به شرح زیر کلاهبرداری می‌کند: هَند پسر تلگراف‌بری را می‌بیند که تلگرافی خصوصی را با توضیحی درباره‌ی مسابقات اسب‌دوانی از آقای بس مشهور برای دوستی در اداره‌ی پلیس دابلن می‌برد تا از او بخواهد در مسابقه‌ی جام طلایی روی سپتر شرط‌بندی کند. آقای هَند به پسر تلگراف‌بر ۴ پنس می‌دهد، نامه را باز می‌کند، می‌خواند، می‌بندد و به پسر پنس می‌دهد تا به مقصد ببرد. بعد روی سپتر شرط می‌بندد و می‌بازد (این اتفاق واقعی است و نام آن مرد استیون هَند بوده است، ولی نه در مسابقه‌ی جام طلایی).” ایشان استیون جوزف هَند (۱۸۷۳-۱۹۲۴) مأمور ثبت حزب ناسیونالیست ایرلند بوده است. هَند آشنایان بسیار داشت که جويس و پدرش نیز آن‌ها را می‌شناختند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۱)

«Ruffin به‌معنای “شیطان”، to cly به‌معنای “بردن” و nab به‌معنای “کله” است. کل عبارت از اولین بیت شعر *The baggars Curse* از *The Canting Academy* سروده‌ی ریچارد هد اقتباس شده است. استیون در فصل سه (پروتیوس) به ترانه‌ی دیگری از این اثر فکر می‌کند. هاینریش بومن ترانه‌ی مذکور را در کتاب *Londinismen* می‌آورد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)

کلمه‌ی jady یعنی (اسب) “مردنی” و جويس آن را از مقاله‌ای در فریمن ژورنال، ۱۷ آوریل ۱۹۲۰، برداشته است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)

۱۳۰۵. Big bug یعنی «کله‌گنده.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)

«آرتور بس مالک سپتر بود.» (همان‌جا)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸۰ از همین فصل بخوانید.

۱۳۰۶. Joey «سکه‌ای معادل “چهار پنی” است. *Grahamise* یعنی “باز کردن غیرقانونی نامه” که در این‌جا یعنی “با بخار باز کردن” و از نام سر جیمز گراهام (۱۷۹۲-۱۸۶۱)، وزیر امور داخله، گرفته شده است. گراهام در سال ۱۸۴۴ نامه‌ی جوزپه ماتزینی انقلابی را با بخار باز می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)

«این چند جمله کوتاه و به سبک تلگراف نوشته شده است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)

۱۳۰۷. «نیمه‌ی اولِ تلگراف بس و اسب مورد نظر او سپتر است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)

«مادیان یا سپتر چست و چالاک و آماده است و تیزرو.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)

۱۳۰۸. «نیمه‌ی دوم تلگراف بس است. Goose-gog یعنی "انگور فرنگی" و a guinea to a gooseberry یعنی "گینی برای بُرد ضعیف"» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲) که به «گینی برای یک چس فیل» ترجمه شد. (م)

۱۳۰۹. Cram یعنی «دروغ». (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)
اصطلاح شوخی‌آمیز tell a cram نوعی بازی با کلمه‌ی tellegram با معنای تلویحی "دروغگو"ست که به «تل» به معنای «توده» و «گاف» به معنای «خط بزرگ» که درکل می‌شود «مشتی خبط» ترجمه شد. (م)

«اصطلاح مذکور مدتی کوتاه بعد از اختراع تلگراف در دهه‌ی ۱۸۵۰ مطرح شد. این عبارت از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)
۱۳۱۰. «لنهن می‌خواهد بداند که استیون هُند با باز کردن نامه "اقدام انحرافی جنایی" انجام نداده است. بعد می‌گوید، "من فکر می‌کنم که بله."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)

۱۳۱۱. Chokee (یعنی "زندانی" یا "هلفدوننی" و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.) (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۲)

۱۳۱۲. پیش‌تر گفتیم که ذهن لنهن جناس‌ساز است و در این‌جا نیز به‌منظور انتقال جناس کلام او، واژه‌ی «مدین» به معنای «فرومایه و فرومایه گردانیدن» برابر نهاد *Maddening* (دیوانه‌کننده) انتخاب شد. (م)

۱۳۱۳. «برگرفته از دعای "خدایا، پناهگاه ما و توان ما"ست.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)
درباره‌ی «دعای مذکور» متن بعد از پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۷ و نیز متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۵ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۱۳۱۴. «بنتام لاینز بلند می‌شود که برود. احتمالاً بابای راه‌آهنی است که می‌پرسد، "باید بری" و او جواب می‌دهد، "پیش مامی." لاینز یکی از شخصیت‌های مهاجر از مجموعه‌داستان دابلنی هاست و ظاهراً در فاصله‌ی میان داستان پانسیون در آن مجموعه‌داستان تا اکنون ازدواج کرده و پدر شده است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)

۱۳۱۵. «لنهن از توصیه‌اش به لاینز در شرط‌بندی شرمنده است و می‌گوید، "یکی سرخی صورتم را قایم کند. نابودم اگر من را ببیند."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)

۱۳۱۶. «واگویی‌ای از عنوان ترانه‌ی آمریکایی *Won't You Come Home, Bill Bailey?* (۱۹۰۲) سروده‌ی هیویی کینن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)

۱۳۱۷. «ادای عبارت فرانسوی *Au revoir, mon vieux* (بدرود، پیرمرد) را درمی‌آورد. از متن *Sea Words and Phrases along the Suffolk Coast* نوشته‌ی ادوارد فیتزجرالد اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)

«شاید این بدرود فرانسوی از جانب لنهن باشد به لاینز که بدون برداشتن گل‌هایش آن‌جا را ترک می‌کند. اما دوست راه‌آهنی‌اش جلوی او را می‌گیرد و می‌خواهد بداند توصیه‌ی خوبِ شرط‌بندی روی

اسب ثرواوی از طرف چه کسی بوده است. لاینز وادار می‌شود بگوید، «رفیق به رفیق.»» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۱)

۱۳۱۸. «منزل» (herself) که در این جا hersel آمده است، «هایبرنو - انگلیسی است به معنای "زن خانه" و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)

۱۳۱۹. «اون» (thon) «هایبرنو - انگلیسی است برای *that* و آن کره‌اسب ثرواوی است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)

درباره‌ی «کی اون کره‌اسب را بت داد» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۱۷ از همین فصل را بخوانید.
 ۱۳۲۰. «راستیات» (jannock) «به گویش لنکشر یعنی صادقانه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)
 ۱۳۲۱. «نقیضه‌ای از دعای بعد از عشای ربانی است: "از سینت جوزف، زوجه‌اش. " جان تامس اسمی مزاح‌آمیز به معنای "کیر" است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)

نیز پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۱ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.
 ۱۳۲۲. سرانجام «لاینز می‌گوید که چه کسی به او توصیه کرده روی اسب برنده، ثرواوی، شرط ببندد [البته پیش از شرط‌بندی نظرش را عوض می‌کند و روی سپتر بازنده شرط می‌بندد]: "بی‌دروغ، لیوی خوب"» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲) که لیوپولد بلوم است. امروز صبح وقتی بلوم روزنامه‌اش را به او می‌دهد، می‌گوید: «می‌توانی برای خودت نگاهش داری. پیش پای تو داشتم می‌انداختمش دور.» یا *Throw it away. Throwaway* یا ثرواوی اسم کره‌اسب برنده‌ی آن روز است. لاینز اشتباه برداشت می‌کند و این را ندایی می‌داند از طرف بلوم برای شرط بستن روی ثرواوی. (م)
 پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۸ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۱۳۲۳. *Honest injun* یعنی «راستی راستی یا صادقانه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳)
 ۱۳۲۴. «سپس می‌افزاید که خدا به کرم بزند اگر من (روی ثرواوی شرط بسته باشم. یا الان دروغ بگویم) و بابای راه‌آهنی می‌گوید، یک دروغگوی لعنتی این جاست.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۲۵. «کاهن مقدس» (Holy friar) «اسلنگی است هم‌قافیه با *bloody liar* [به معنای "دروغگوی ملعون"] است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳) عبارت «کاهن مقدس» هم‌قافیه با «کاذب مضرس» به معنای «دروغگوی مجرب» است. (م)

۱۳۲۶. از «لهجه‌ی مضحک یدیش» استفاده کرده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۳) به معنای «چرا توبه من نمی‌گویی.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۲۷. «همان لهجه‌ی مضحک یدیش را ادامه می‌دهد و می‌گوید این عملکرد شبیه عملکرد یهودیان است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

درباره‌ی «جهود نیست» (*Sheeny nachez*) «جویش در یادداشتش به مترجم آلمانی می‌نویسد، این عبارت یعنی آن "طوری نیست که یک یهودی عمل می‌کند" یا "این دقیقاً همان چیزی نیست که از یک یهودی انتظار داری؟" اما توضیح جویش به نظر دقیق نیست، زیرا *sheeny* (یهودی) کلمه‌ای

نژادباورانه است با ریشه‌ی انگلیسی. اما *nachez* یدیش و به معنای «مایه‌ی خشنودی روانی» است. (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۳)

«Mishnah تدوین قانون شفاهی یهودیان است که در کوه سینا به موسی داده شده است، اما در این جا گویی با این مفهوم عام باشد: "نابود می‌شوم." جويس در یادداشتش به مترجم آلمانی می‌نویسد، این دو کلمه یعنی "مرگ غیرطبیعی بد با عدم آمادگی برای آن." (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۳-۸۵۴)

۱۳۲۸. در این جمله‌ی پایانی «پارودی دعای پس از عشای ربانی را کامل می‌کند: "به‌وسیله‌ی همان عیسی ارباب ما. آمین." Yerd از انگلیسی قدیم و به معنای "کیر" است. جويس این پارودی را هم در یادداشتش برای مترجم آلمانی روشن می‌کند. (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۴)

۱۳۲۹. «وقت سفارش دادن دور دوم مشروب است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

عبارت to go it یعنی «با سرعت زیاد جلو رفتن.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۴)

۱۳۳۰. Bloggy «تلفظ مزاح‌آمیز *bloody*» به معنای «لعنتی» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۴) که به «لعندی» ترجمه شد. (م)

۱۳۳۱. «"استیو پسر، می‌ری که تند بری" برای عیاشی؟ یکی از استیون تمنا می‌کند که باز هم برای‌شان مشروب بخرد، اما متوجه می‌شود که کمی وقت نیاز دارد تا اولین گیلانش را تمام کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

به‌گفته‌ی فریتز سن در وبسایت یولسيزخوانی، «در این جا متن شاعرانه نیست، بلکه تلاشی است در جهت بیان پرتکلف. گوینده موضوعی پیش‌پافتاده را به سبکی مسحورکننده بیان می‌کند تا گفته‌ای کسالت‌بار را به اتفاقی کلامی تبدیل کند و از سطح مردم عادی بالاتر ببرد.»

«مادرخرج به‌غایت معرکه» (Splendiferous stander) یعنی «کسی که مادرخرج می‌شود و برای همه مشروب می‌خرد.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۴)

متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۸۳ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۳۳۲. «یکی می‌گوید، برای دور بعدی مشروب کمی صبر کن.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۳۳. «یکی (پانچ کاستلو؟ مالگن؟) خطی از استورا که پیش‌تر در همین فصل کاستلو چهچه زد، به‌موقع می‌خواند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

درباره‌ی «موجر، موجر، شراب خوب داری؟ استبو؟» که سروده‌ی گوگرتی است، پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۰ از همین فصل را بخوانید.

۱۳۳۴. Drop را با لهجه‌ی اسکاتلندی می‌گوید: drap که به «جرّه» به‌جای «جرعه» ترجمه شد. (م)

To pree «یعنی "یک جرعه یا نمونه برای چشیدن" و از آهنگ گُر Willie Brew'd a Peck of Maut' سروده‌ی رابرت برنز اقتباس شده است. جويس می‌نویسد، کلمه‌ی مذکور اسکاتلندی است به معنای "مزیدن ویسکی" که درست است، گرچه فقط برای مزیدن ویسکی به‌کار نمی‌رود.» (اسلٲ، ۲۰۲۲: ۸۵۴)

«یکی دیگر با گویش اسکاتلندی مشروب درخواست می‌کند و می‌گوید: “آهای، مرد، یک جرعه‌ی کوچک برای مزیدن.”» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۳۵. «در چشم‌انداز دومین دور نوشیدن، استیون می‌گوید، “بُر دوباره بیا” (از اصطلاح take a cut from the joint and come again if you like it) که به این معناست: “من خیلی پول دارم، هر چقدر دوست داری بنوش.”» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۳۶. در دو کلمه‌ی «راست. فندق‌دار!» (Boniface (Right. Boniface) یعنی «صاحب کاروان‌سرا یا فندق‌دار.») (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۴)

«در این جا شاید با اصطلاح رژه‌ی نظامی right about face بازی می‌کند.» (همان‌جا)
 ۱۳۳۷. *Nos omnes biberimus viridum toxicum diabolus capital posterioria*.
nostria لاتین است به این معنا: “همه باید سم سبز (افستین) را بنوشیم. هرچه پیش آید خوش آید.”
 شکل صحیح عبارت posterioria nostra باید posteriora nostra باشد که جویس اشتباه نوشته است.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۴)

۱۳۳۸. درباره‌ی «ساعت بسته شدن میخانه‌های دابلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۴۳ از فصل نه (اسکلا و کریبسد) را بخوانید.

۱۳۳۹. «وقتی حرف سفارش افستین برای همه می‌شود، بلوم به استیون اشاره می‌کند که برای او لازم نیست سفارش بدهد. استیون اشاره‌ی او را می‌بیند و می‌گوید، “هان؟” سپس به متصدی بار می‌گوید، “می‌رُم (شراب اعلا) برای بلوم.”» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۴۰. «منظور از “می‌رُم” همان “شراب” است و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است. Toff [“بچه‌اعیان”] عنوانی که شخصی از طبقه‌ی پایین‌تر به آدمی خوش‌لباس و آراسته می‌دهد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
 پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۳۳۹ از همین فصل) را بخوانید.

۱۳۴۱. معنای عبارت مذکور «روشن نیست، ممکن است اصطلاحی برای بروز ناباوری باشد.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۵) اما ترنر می‌نویسد، «شاید بنن باشد که با شنیدن اسم بلوم (از دهان استیون) دچار هول و ترس شده است. این عبارت اسلنگی است به معنای “حرف‌را درست شنیدم؟”» (۱۹۹۷: ۹۲)

۱۳۴۲. Cadges یعنی «گدایی کردن.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
 ۱۳۴۳. «منظور از “پاپایی عکاس”، بلوم است. بنن ملی را “دخترعکاس” می‌نامد [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۳ از فصل یک (تلماکس) و ۱۴۳ از فصل چهار (کلیپسو)] و ملی پدرش را “پاپایی” صدا می‌زند.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۵)

۱۳۴۴. «بنن که درمی‌یابد بلوم پدر دوست‌دخترش است، وحشت‌زده می‌شود و می‌گوید، “بلو؟ آگهی‌گدایی می‌کند...” یکی به بنن می‌گوید، “بیار پایین...”» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳)

۱۳۴۵. To slide یعنی «یواشکی در رفتن.» (اسلت، ۲۰۲۲: ۸۵۵)

۱۳۴۶. *Bonsoir la compagnie* «فرانسوی است به معنای "شب همگی به خیر" و عنوان آهنگی از سال ۱۸۹۶ ساخته‌ی کانستنس ماد (۱۸۵۷-۱۹۲۹) و ترانه‌اش سروده‌ی گبریل چارلز د لیتینو (۱۸۵۷-۱۹۲۹) با ترجمه‌ی ادوین آرنولد (۱۸۳۲-۱۹۰۴) است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
- «مالگن نزدیک به پایان فصل یک (تلماکس) به مردی جوان می‌گوید که بنن برایش کارت پستالی فرستاده و روی آن نوشته: "آن‌جا یک عدد جوان تودل‌برو پیدا کرده. اسمش را گذاشته دخترعکاس." [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۳] در این‌جا بنن متوجه می‌شود دختری که درباره‌اش حرف می‌زده، دختر لیوپولد بلوم است، پس اگر می‌خواهد از مواجهه‌ای سخت بگریزد، باید "صدا را پایین بیاورد، یواشکی برود" و "شب به خیر" بگوید.» (هانت، ۲۰۲۲)
۱۳۴۷. «پارودی سطری از دعای بعد از مراسم عشای ربانی: "ما را از شر و کمند شیطان حفظ کن."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
۱۳۴۸. *Namby Amby* «بازی با اصطلاح *namby-pamby* به معنای "پرتکلف‌زن صفت" که منظور، بنن است.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
۱۳۴۹. *To skunk* یعنی «قال گذاشتن؛ کسی را تنها گذاشتن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
- «یکی می‌پرسد، "باک مالگن و پرتکلف‌زن صفت کجا" رفتند؟ و بعد می‌پرسد، "قال گذاشتند" و رفتند؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳)
۱۳۵۰. *To give leg bail* یعنی «با پا از بازداشتگاه جیم‌فنگ شدن.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
۱۳۵۱. *Aweel, ye maun e'en gang yer gates* «گویی اسکاتلندی است به این معنا: "خب، تو باید به راه خودت بروی."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۵)
- «جمله‌ای است که استیون می‌گوید و بعد وقتی متوجه می‌شود از مالگن رودست خورده است، با خود فکر می‌کند، "کیش مات. شاه به قلعه"» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳) با این مفهوم ضمنی که مالگن (شاه) به قلعه یا برج مارتلو می‌رود و او بیرون و بی‌سکنی می‌ماند. (م)
۱۳۵۲. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۳۵۱ از همین فصل) را بخوانید.
۱۳۵۳. «منظور مالگن است که کلید برج مارتلو را دارد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۶)
- «استیون وضعیت اسفناکش را در قالب آوانگاری بیان می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳)
۱۳۵۴. «شگفتنا» (*crickey*) «اصطلاحی که معمولاً طبقه‌ی بالای بریتانیا برای ابراز تعجب به زبان می‌آورند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۶)
- Sprung* یعنی «مست و پاتیل.» (همان‌جا)
- جمله‌ی مذکور را «یکی از مردان جوان می‌گوید.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳)
۱۳۵۵. در این جمله «دو پاساژ از *Tales of the West* به قلم برت هارت (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۳۶-۱۹۰۲) را با هم ادغام می‌کند. منظور از تعطیلات بلند، تعطیلات تابستانی است. ترینتی کالج کلاس‌های ترم بهاری را تا ۲۱ ژوئن ۱۹۰۴ تعطیل نکرده بود و تعطیلی تابستانی بعد از این روز داستان یولسبز شروع می‌شد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۵۶)

درواقع می‌گوید، «تا ابدالآباد روحم بسوزد اگر ای بهترین و خوشگل‌ترین تعطیلی بلند نباشد.» (م)

۱۳۵۶. درباره‌ی «ساقی» (curate) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید. «کوکِی» (cookie) «در اسکاتلند نام معمول برای نان همبرگری است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۶) ۱۳۵۷. «یکی سراغ قدری خوراکی می‌گیرد و وقتی در جواب می‌شنود که هیچ چیزی برای خوردن نیست، داد می‌زند، خون خدا و دو تا خاکینه، هیچ چی؟» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳) منظور از «خون خدا» (خون خدا) همان «شراب» است که کشیش مذهب کاتولیک آن را تبرک می‌دهد و به خون خدا (عیسی) تبدیل می‌شود. (م) ۱۳۵۸. در ادامه‌ی تقاضایش برای خوراکی با تلفظ اشتباه کلمه‌ها (شاید به خاطر مستی) به تأکید می‌پرسد، «نه حتی یک گاز پنیر؟» (م)

۱۳۵۹. «ادامه‌ی نقیضه‌ی دعای عشای ربانی است که مشروب‌فروش با اعلام وقت بسته شدن میخانه آن را قطع می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۴۷ از همین فصل را بخوانید. منظور از «روح‌بخش‌های پروانه‌دار» مشروب‌فروشی‌هایی هستند که پروانه‌ی کار رسمی دارند و باید سر ساعت یازده ببندند. (م)

«در این میان، دور دوم مشروب (افستین) سرو می‌شود.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳) ۱۳۶۰. متصدی بار تکرار می‌کند که «وقت بسته شدن است، آقایان» و پس از آن، یکی از شخصیت‌های حاضر در میخانه جمله‌ی دعا یا نفرین شخصیت دیگر را (“به جهنم ببنداز و به همراه او دیگر روح‌ها و روح‌بخش‌های پروانه‌دار را نیز”) کامل می‌کند: «که در دنیا پرسه می‌زنند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳)

۱۳۶۱. *À la vôtre* «فرانسوی و به معنای “به سلامتی شما” است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۶) ۱۳۶۲. (یا حق) Golly «از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۶)

۱۳۶۳. واژه‌ی Whatten «از گویش اسکاتلندی و شمال انگلستان و به معنای “چه نوع یا چه” است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۶)

Tunket «یعنی “جهنم” و از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۴۴) اقتباس شده است.» (همان‌جا)

«Yon به معنای “آن” است. کلمه‌ی guy را در آغاز به شخصی با ظاهر و پوشش عجیب‌وغریب و مضحک می‌گفتند. بعدها، در معنای مرد به‌کار می‌رفت به‌ویژه در آمریکا، اما در دهه‌ی ۱۸۶۰ معنای دومش به بریتانیا رسید و در آغاز قرن بیستم کاربردی رایج داشت. هردو معنا در این جا مقبول است.» (همان‌جا)

درباره‌ی «مرد مک‌این‌تاش‌پوش» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۲۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید و برای مطالعه‌ی شرح و مثال‌های بیشتر کد مقابل را اسکن کنید.



۱۳۶۴. «دل‌فک شندره‌پوش» (Dusty Rhodes) «لقبی عام برای شخصیت ولگرد دل‌فک در روزنامه‌ها و فکاهی‌های مصور آمریکایی از دهه‌ی ۱۸۹۰ بود و گاهی هم در مجله‌ی *Chips* بریتانیا دیده می‌شد.» (سیمسن، جیمز جويس آن‌لاین‌نت)
 ۱۳۶۵. منظور از *By mighty* کوتاه‌شده‌ی *By God Almighty* که به «قادر مطل» کوتاه‌شده‌ی «خدای قادر مطلق» ترجمه شد. (م)

۱۳۶۶. حکایت *Jubilee mutton* از این قرار است که «در پنجاه‌ونهمین سالگرد تاجگذاری ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۹۷، میان برخی از مردم فقیر داب‌لن گوشت گوسفند توزیع کردند تا شاید دل آن‌ها را نسبت به حکمرانی انگلستان گرم‌تر کنند. مدتی بعد، وقتی ویکتوریا به بازدید داب‌لن رفت، جمعیتی جمع شدند و شعار دادند، «این‌هاش! چی داره؟ گوشت جشن سالگرد تاجگذاری» [یعنی «تقریباً هیچ چیز»].» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۷) عبارت داخل قلاب از خود اسلُت است. (م)
 ۱۳۶۷. *Bovril* «اسم تجاری عصاره‌ی آب گوشت بود که جی لاسن جانستن در سال ۱۸۸۹ ابداع کرده بود و آن را در تبلیغاتی همه‌جانبه به‌عنوان غذایی سالم معرفی می‌کردند: «عصاره‌ی آب‌گوشت قوت است و این دقیقاً همان چیزی است که برای تقویت سیستم دفاعی بدن در برابر عفونت لازم است و یا برای هدایت بدن بیمار به‌سوی شفای عاجل.»» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۷)
 ۱۳۶۸. *To ken* «یعنی «دیدن» و از آهنگ جان پیل (John Peel) با ترانه‌ی جان دلبیو گریوز اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۷)

«جوراب‌های مرد مک‌این‌تاش‌پوش یا نخ‌نما و پر از سوراخ است یا او اصلاً جورابی به پا ندارد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۳)

۱۳۶۹. «ریچموند نام تیمارستانی در خیابان برانزویک شمالی در داب‌لن است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۱۴)

درباره‌ی «ریچموند» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۶۷ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.
 «زید» (*cuss*) «یعنی «شخص» و از *Tales of the West* به‌قلم برت هارت (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۳۶-۱۹۰۲) اقتباس شده است. ظاهراً یکی از دانشجویان پزشکی مرد مک‌این‌تاش‌پوش را در تیمارستان ریچموند درمان کرده است. *Seedy* [خنزرنزری] از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (همان‌جا)

۱۳۷۰. *Rawther* «همان *Rather* به‌معنای «البته» است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۴)

۱۳۷۱. «جویس در برگه‌ی یادداشتی برای این فصل نوشته است، "پارو فکر می‌کند که مگس قورت داده است، رسوب سرب در کیر." مگس اسپانیایی نوعی ماده‌ی شهوت‌زاست.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۷) ۱۳۷۲. «دیوانگی مُرقتی» (trumpery insanity) «عبارتی که از اواخر قرن نوزدهم ورد زبان‌ها بوده است و صحیح آن temporary insanity به معنای "دیوانگی موقتی" است. این عبارت از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۷-۸۵۸) شاید بتوان به «بالاخانه اجاره دادن» تشبیه کرد، اما از نوع موقتی. (م)

۱۳۷۳. «جویس در باره‌ی Bartle the bread به مترجم آلمانی‌اش می‌گوید، "کسی که معمولاً نان حمل می‌کند یا آن را می‌خورد." در پایان فصل ده (صخره‌های سرگردان) مرد مک‌این‌تاش پوش را در حال خوردن "نان خشک" می‌بینیم. [متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۴۹۵] جویس در برگه‌ی یادداشتی نوشته است، "Meredith the bread" که از متن نمایشنامه‌ی *Change* نوشته‌ی جان اُسوالد فرانسیس (نمایشنامه‌نویس ولزی، ۱۸۸۲-۱۹۵۶) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸) اشتباه نوشتاری واژه‌ی «گدشتیم» متناسب با متن اصلی و معادل واژه‌ی هایبرنو-انگلیسی «calls» است. (م)

۱۳۷۴. «شهرن» (Cit) یعنی «شهروند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸) ۱۳۷۵. «از شعر کودکانه‌ی The House that Jack Built که این‌گونه شروع می‌شود: "این مرد وقتی بوسید یه دوشیزه‌ی کاملاً مغموم/ کلاً شد خنزرینزری و داغون."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸) ۱۳۷۶. «فلنگ رو بستن» (to sling one's hook) «یعنی "فرار کردن" و با گسترش معنایی یعنی "مردن."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

۱۳۷۷. «به این جهت، مرد مک‌این‌تاش پوش سرگردان است و شاید به همین دلیل، این‌جا و آن‌جا، در مراسم خاکسپاری شرکت می‌کند. شرح مذکور علت بیان جمله‌ی "آن مرد با مک‌این‌تاش قهوه‌ای به خانمی عشق می‌ورزد که مرده" [فصل دوازده (سایکلوپس)] را هم روشن می‌کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۴) ۱۳۷۸. این گزاره «به سبک عنوان داستان‌های وسترن آمریکایی گفته شده است.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۴۴۸)

۱۳۷۹. «بدیم بالا» (tuck) یعنی «سرکشیدن یا قورت دادن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸) ۱۳۸۰. منظور، «وقت برنامه‌ریزی‌شده برای بستن میخانه است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸) ۱۳۸۱. «Nix» یعنی "هشدار در مورد آمدن یکی" و از متن کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

درباره‌ی «پاسبان» (horny) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. ۱۳۸۲. به جای خاکسپاری «سپاری خاک» می‌گوید. «گوینده‌اش می‌تواند لهن یا استیون باشد. لهن خودشیرینی از طریق بازی با کلمات را دوست دارد و در مورد استیون، جویس در برگه‌ی یادداشتی برای این فصل نوشته است: "استیون، خنده به خاکسپاری‌ها."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

۱۳۸۳. To pass in one's checks یعنی «مردن یا ريق رحمت را سر کشیدن.» (اسلٲت، ۲۰۲۲:

(۸۵۸

پی نوشت بعدی (شماره‌ی ۱۳۸۴ از همین فصل) را بخوانید.

۱۳۸۴. «خُدَرمتش کنه» یا «خدا رحمتش کند» ترجمه‌ی ludamassy است به معنای «خدا

رحمت کند.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

«بلوم متوجه می شود که درباره‌ی مرد مک اینتاش پوش حرف می زنند و امیدوار است که چیزی در مورد این مرد رازآمیز دریابد. به یکی می گوید که امروز صبح او را در مراسم خاکسپاری دوستش پدی دیگنم دیده است. اما مخاطب او درست متوجه نمی شود و می گوید، "چی گفتید؟ امروز [مک اینتاشی را] در سپاری خاک دیدیش؟ ریفیق توریق رحمت رو سر کشید؟ خُدَرمتش کنه!" سپس برای بچه‌های دیگنم با لحنی تمسخرآمیز دلسوزی می کند، "بدبخ کوچول موجهولا!" بعد بلوم را به خاطر دلسوزی اش نسبت به دیگنم مورد تمسخر قرار می دهد، "اینو نگو به من، پولد بیچاره. واسه پدنی دوس نزدیکت یه مَشک اشک پاشیدی وختی تو کیسه سیاه بردنش؟" و سرانجام خود پدی دیگنم را مسخره می کند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۴)

۱۳۸۵. درباره‌ی «بدبخ کوچول موجهولا!» پی نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۳۸۴ از همین فصل) را

بخوانید.

۱۳۸۶. پی نوشت شماره‌ی ۱۳۸۴ از همین فصل را بخوانید.

۱۳۸۷. *Tiens, tiens* «فرانسوی است با این معنا: "خب. خب."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

۱۳۸۸. «جويس درباره‌ی این جمله به مترجم آلمانی اش می گوید: "انگلیسی اش کاملاً غیر قابل

قبول است و قرار هم این بوده."» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

۱۳۸۹. درباره‌ی مسابقه‌ی گوردون بنت پی نوشت شماره‌ی ۱۶۰ از فصل شش (هی دیز) را بخوانید.

«جهت گفت وگو ناگهان به سمت مسابقه‌ی اتومبیل رانی گوردون بنت می چرخد.» (ترنر، ۱۹۹۷:

۹۴)

Get» کوتاه شده‌ی get out به معنای "go away" [برو] است. to rev یعنی "سريع شتاب

گرفتن"، Gradient به معنای "درجه‌ی شیب نسبت به خط افقی" و کل جمله یعنی "افزایش یک واحد

در خط عمودی برای هشت واحد در خط افقی". درجه‌ی شیب یک به نُه همان شیب ۶.۳۴ درجه

است. در مقاله‌ای در آیریش تایمز ۱۹۰۷ نوشته شده است که بسیاری از ماشین‌ها در درجه شیب ۱ به

۵.۷ سقوط کرده اند که شیبی معادل ۹.۹۵ درجه است.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۵۸)

به عبارت دیگر، «آه، زود برو، سریع شتاب بگیر تا شیب یازده درجه؛ چیزی که محال است.»

(ترنر، ۱۹۹۷: ۹۴)

۱۳۹۰. «Souped یعنی "به درد سر افتادن" [یا تو هچل افتادن]. روی هم رفته می گوید، جنتزی،

شرکت کننده‌ای در مسابقه‌ی گوردون بنت، یکی از رقیبانش را که میله محور متحرک دارد، شکست

می دهد. میله محور متحرک در آن زمان نوبود.» (اسلٲت، ۲۰۲۲: ۸۵۹)

پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۱۳۹۱ از همین فصل) را بخوانید.

۱۳۹۱. «خرد کردن» (lick) یعنی «شکست دادن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۹)

«گامیل جنتزی بلژیکی (۱۸۶۸-۱۹۱۳) در مسابقه‌ی اتومبیل‌رانی سال ۱۹۰۳ که در ایرلند برگزار شد، مقام اول را به دست آورد. ایونینگ تلگراف در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ جنتزی و بارون د کیترز را از میان نوزده راننده بهترین می‌شمارد. در واقع، مسابقه در آلمان برگزار شد و لیون تری فرانسوی برنده شد. جنتزی جایگاه دوم را کسب کرد و بارون سوم.» (همان‌جا)

درباره‌ی «مسابقه‌ی اتومبیل‌رانی گوردن بنت» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۰ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۳۹۲. «در این‌جا اتفاق در جریان دیگری مطرح می‌شود و آن جنگ روس و ژاپن است.» (ترنر،

۱۹۹۷: ۹۴)

«آتش از زاویه‌ی بالا» در واقع «آتش از خمپاره‌انداز است در همه‌ی زوایای درجه‌ی بالاتر از ۱۵ درجه. در یادداشتی در *Review Quarterly* (۱۸۹۱) آمده است که روس‌ها ظاهراً بیشتر به آتش از زاویه‌ی بالا وابسته بودند.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۹)

«نه بابا!» (inyah) «یا این‌ها» - انگلیسی است و واژه‌ای برای ابراز ناباوری در قالبی طنزگونه.» (همان‌جا)

۱۳۹۳. «روزنامه‌ها جنگ ژاپن و روس (در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵) را با امضای «ستاد خبری ویژه‌ی جنگ» گزارش می‌کردند. جویس در یادداشتی نوشته است: «کشتی ژاپن غرق شد توسط خبرنگاران جنگی روس.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۹)

۱۳۹۴. «دوباره مسئول بار ساعت بسته شدن میخانه را اعلام می‌کند و یکی از می‌گساران همراهانش را به سمت در خروجی ترغیب می‌کند، "به پیش، لمبرخورهای منگ!" و یکی موقع ترک آن‌جا به آن‌هایی که هنوز نشسته‌اند شب "به‌خیر" می‌گوید.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۴)

۱۳۹۵. درباره‌ی «به‌خیر» پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۳۹۴ از همین فصل) را بخوانید.

۱۳۹۶. درباره‌ی «مس نیسیم» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۸۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۳۹۷. «کراترز مدعی است که آن‌ها مست نیستند، اما موقع تلفظ عبارت "پلیس لیث" (Leith Police) زبان در دهانش نمی‌چرخد و می‌گوید، "تُلِیس لیست" (least tholice) و "عشق اصیل" (true love) را "عشق علیل" می‌گوید.» (بارلو، ۲۰۱۷: ۵۶)

«جمله‌ی مذکور از زبان‌گیره‌ای کودکانه است. جویس برای مترجم آلمانی‌اش نوشته است: "این زبان‌گیره را افسران پلیس برای امتحان شدت مستی می‌گساران استفاده می‌کردند." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۵۹)

۱۳۹۸. «هشدار است به این معنا که "افسر پلیس (hawk یا یارو) در این نزدیکی است" و معنای دیگر آن می‌شود: "یکی استفراغ می‌کند، مواظب باش روی تو نپاشد." (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۳۹۹. به جای «گوارشی» می‌گوید، «گوازی» به معنای «سرزنش و طعنه» که برابر نهاد «abominable» به معنای «مشمزکننده» هم جناس با *abdominal* به معنای «معدی» یا «گوارشی» است. (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۴۰۰. «از آهنگی با نام «مونا، عشق خود من» از ودردلی و ادمز اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۴۰۱. «جارمنجالی» (*obstropolps*) «مزاح‌آمیز است و املاي صحیح آن *obstreperous* به معنای «جاروجنجالی» است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

«یکی از کسی که ترانه‌ی مونا را می‌خواند می‌خواهد که دهانش را ببندد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)
 ۱۴۰۲. «گروهی از مأموران آتش‌نشانی هستند که با شیپورهایشان از آن‌جا می‌گذرند. «پفلاپ» صدایی است که از شیپور آن‌ها بیرون می‌آید. بیشتر می‌گساران تصمیم می‌گیرند آن‌ها را دنبال کنند تا ببینند کجا آتش گرفته است.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

۱۴۰۳. «گروه به سمت خیابان هالس و بیمارستان که در سوی دیگر خیابان مونت است می‌پیچند.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۴۰۴. «متوجه می‌شویم که استیون (احتمالاً) دنبال آن‌ها نمی‌رود، «نمی‌آی تو؟» در تعقیب مأموران آتش‌نشانی یکی فریاد می‌زند، «بدو، با سرعت، عجله کن.» شیپور دوباره به صدا درمی‌آید، «پفپفلاپ!»» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

۱۴۰۵. «استیون صدا می‌زند، «لینچ» و او جواب می‌دهد، «هان؟» سپس استیون از او می‌خواهد که به طرف «کوی دنزیل» بروند و از آن‌جا «به سمت عشرتکده» تغییر جهت بدهند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

۱۴۰۶. «کوی دنزیل خیابان هالس را به دو قسمت تقسیم می‌کند و به خیابان دنزیل وصل می‌شود و آن نیز به خیابان وست‌لند و ایستگاه خیابان وست‌لند منتهی می‌شود.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۴۰۷. «ما دو تا، ... آن‌جاست» از «بند هجدهم شعری با نام *The Blessed Damozel* سروده‌ی دانته گبریل روستی (۱۸۲۸-۱۸۸۲) اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۴۰۸. *Laetabuntur ubilibus in suis* «لاتین است به این معنا: «آن‌ها (روسپیان) در تخت‌خواب‌هایشان از خشنودی به وجد می‌آیند.» این جمله از مزامیر داوود ۱۴۹:۵، «قدیسان از خشنودی به وجد می‌آیند» اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

۱۴۰۹. «این را استیون می‌پرسد، اما آشکار نیست که هم‌چنان از لینچ می‌خواهد که با او برود یا بلوم را دعوت می‌کند که با آن‌ها به عشرتکده برود.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

۱۴۱۰. «از *Past and Present* نوشته‌ی تامس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) اقتباس شده است.» (اسلّت، ۲۰۲۲: ۸۶۰)

«بنابه کتاب *Londinismen* نوشته‌ی هاینریش بومن، *duds* اشاره به لباس «رخت‌وپخت» است.» (همان‌جا)

«لینچ خود را به استیون می‌رساند و از او می‌خواهد که "زیر لب بگوید" این مرد سیاه‌پوش (بلوم) کیست؟ استیون حرفش را قطع می‌کند و می‌گوید، "هیس! علیه نور گناه کرده... دنیا می‌آید."» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

۱۴۱۱. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۴۱۰ از همین فصل) را بخوانید.

«تصاویری است از روز داوری مسیحیان که در آن فاجعه‌ی آتش پاک‌کننده هم رخ می‌دهد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۶۱)

درباره‌ی یهودیان که «در حق نور یا در مخالفت با نور گناه کرده‌اند» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۷ از فصل دو (نستور) را بخوانید. استیون به‌طریق غیرمستقیم به لینچ می‌گوید که بلوم یهودی است. (م)
۱۴۱۲. Ut implerentur scripturae «از کتاب مقدس وولگات است به این معنا: "این‌که نوشته‌های مقدس پیامبران چه‌بسا در انجیل دوی و شاه جیمز اقعاع‌کننده باشند."» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۶۱)

۱۴۱۳. «ظاهراً لینچ از استیون می‌خواهد آوازی بخواند و او اطاعت می‌کند و شعر مستهجن مالگن را می‌خواند.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

درباره‌ی شعر مالگن، «دیکِ پزشکی و دیویِ پزشکی» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۲۷ از فصل نه (اسکلا و کریدس) را بخوانید.

۱۴۱۴. «عیس‌آیه» (Christicle) «دارای جناس سه‌گانه است. نخست با christ [عیسی]» دوم با canticle [سرود مذهبی] و سوم با testicle [خایه] دارای جناس است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۱۲۲)
که برای حفظ هر سه جناس به عیس‌آیه (عیسی، آیه و خایه) ترجمه شد. (م)
«لینچ کلمه‌ی زرد را به‌عنوان ناسزا به زبان می‌آورد. این همان دستوری است که استیون در رمان چهره... به او می‌دهد. جویس در نامه‌ای به مترجم اسپانیایی آن رمان می‌نویسد که کلمه‌ی زرد برای لینچ معنای "لعتنی" می‌دهد.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۶۱)

«سالن مری‌ین» درواقع «کلیسای انجیلی است در تقاطع خیابان مری‌ین جنوبی و خیابان دنزیل در مسیر خیابان وست‌لند.» (اسلٹ، ۲۰۲۲: ۸۶۱)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۳ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۱۴۱۵. «وقتی لینچ آگهی الکساندر دوی را روی دیوار سالن مری‌ین می‌بیند، شعرخوانی استیون را قطع می‌کند و متن آگهی را می‌خواند، "الیاس می‌آید. با خون بره شسته شده." سپس موعظه‌ی "الکساندر جی کرایست دوی" را داریم، "این است اسم من، کسی که بیشتر نصف این سیاره را به شکوه رساند از ساحل فریسکو تا ولادی وستک" و تا پایان فصل، دوی سخن می‌گوید.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)
«به یاد داشته باشیم که بلوم به الیاس پیوند دارد و این‌که در پایان فصل دوازده، مانند الیاسی جدید به‌سوی آسمان‌ها صعود می‌کند و نقش او این است که استیون را از خطر انحطاط آگاه کند، همان کاری که دوی/الیاس در پایان این فصل انجام می‌دهد.» (همان‌جا)

درباره‌ی «الیاس می‌آید» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۴۱۶. درباره‌ی «با خون بره شسته شده» پی‌نوشت شماره‌ی ۹ و ۱۰ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۴۱۷. «گرچه لحن این پاساژ به لحن موعظه‌ی دوی شبیه است، این بخش برگرفته از موعظه‌ی یکشنبه‌ها، Billy یا موعظه‌ی انجیلی ویلیام اشلی (واعظ آمریکایی، مدافع خویشتن‌داری در می‌گساری و بازیکن بیس‌بال، ۱۸۶۲-۱۹۳۵) است. موعظه‌هایش را با واژه‌هایی تقریباً شبیه کلمه‌های مذکور بیان می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۱)

۱۴۱۸. درباره‌ی الکساندر جی کرایست دوی پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶ و ۱۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۴۱۹. Nickel dime یعنی «سکه‌ی بی‌ارزش یا پول سیاه.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۲)

Bum یعنی «فرو دست.» (همان‌جا)

درکل یعنی «آن معبود یک نمایش (فرو دست) کارناوالی نیست.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)
عبارت مذکور «از متن کتاب *Cap'n Eri* نوشته‌ی جوزف کرازبی لینکلن (نویسنده‌ی آمریکایی، ۱۸۷۰-۱۹۰۲) اقتباس شده است.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۱۷ از همین فصل را بخوانید.

۱۴۲۰. Diddle یعنی «سر کسی کلاه گذاشتن.» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۲)

۱۴۲۱. «نه نصف‌ونیمه» نوعی «اظهار موافقت مؤکد است» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۲) به معنای «خیلی هم زیاد.» (ترنر، ۱۹۹۷: ۹۵)

۱۴۲۲. «مردم فقیر دابلن اغلب شربت سرفه را به خاطر الکل موجود در آن می‌نوشیدند.» (کایبرد،

۲۰۱۱: ۱۱۲۲)

«تصویری با یک پانچ در آن» عبارتی «کلیشه‌ای است که در آگهی‌ها یا جاهای دیگر به‌کار می‌رفت. مثلاً وقتی "شخصی آمریکایی برای گروهی از هم‌وطنان سابقش چیزی را توضیح می‌داد، سکوت را با این جمله می‌شکست" و می‌گفت: "تصویری با یک پانچ در آن."» (اسلُت، ۲۰۲۲: ۸۶۲)

نمایه‌ی نام افراد

- آرنولد، ادوین - Arnold, Edwin
آرنولد، اس جی - Arnold, S. J.
آستن، انتونی - Aston, Anthony
آشر، جیمز - Ussher, James
آلبری، جیمز - Albery, James
آناگزاگورا - Anaxagoras
ابی گئیل - Abigail
اُبراین، ادنا - O'Brien, Edna
اُبراین، مایکل - Micheál, O'Briain
اُپی، ایونا - Opie, Iona
اُهنلن، جان کین - O'Hanlen, John Cannon
اُهولران، مری - O'Holleran, Mary
اجوُرت، مریا - Edgeworth, Maria
ادمز - Adams
ادیسن، جوزف - Addison, Joseph
ارشمیدس - Archimedes
ارل، یوهان - Earle, Johan
اروینگ، واشینگتن - Irving, Washington
اسپالانزانی، لازارو - Spallanzani, Lazzaro
اسپنسر، هربرت - Spencer, Herbert
استرن، لارنس - Sterne, Laurence
استوارت، دوگلد - Stewart, Dugald
استهپ، فیلیپ دورمر - Stanhope, Philip Dormer

استيڪر، فيليپ - Sticker, Philip
اسٽيل، ريچارڊ - Steele, Richard
اسٽيونز، ريچارڊ - Steevens, Richard
اسٽيونز، گريزل - Steevens, Grissel
اسڪلٽن، جان - Skelton, John
اُسوالڊ، جان - Oswald, John
ازوپ - Aesop
اشتئينبرگ، اروين - Steinberg, Erwin
اُشيل - O'Shiel
اُڪانر، جيمز - O'Connor, James
اُڪانل، ويليام - O'Connell, William
اُلي - O'Lee
اليس، هولاک - Ellis, Havelock
الين، سايمن - Aleyn, Simon
اليوت، سر تامس - Elyot, Sir Thomas
اميڊوڪلس - Emedocles
انتوني، جي - Anthony, G.
اُوربري، تامس - Overbury, Thomas
اُهڪي - O'Hickey
اُهير، جان - O'Hare, John
باختين، ميخائيل - Bakhtin, Mikhail
بارلو، ريچارڊ - Barlow, Richard
بال، رابرٽ - Ball, Robert
بانين، جان - Bunyan, John
بايرن، جي اف - Byrne, J. F.
بڊور - Bedwere
براون، تامس - Browne, Thomas
براون، جمينا - Brown, Jemina
براھام، جان - Braham, John

Burton, Robert - برتن، رابرت
Borde, Andrew - بُرد، اندرو -
Burke, Edmund - برک، ادموند
Burke, Thomas - برک، تامس
Burke, John - برک، جان
Berners, Juliana - برنرز، جولیانا
Branscombe, Maud - برنس کومب، ماد
Brown, Thomas - براون، تامس
Bernard, Claude - برنارد، کلود
Barry, Patrick - بری، پتریک جی -
Bracegirdle, Ann - بریس گردل، ان
Breakspear, Nicholas - بریکسپیر، نیکلاس
برین، جوسی -
Bass, Michael Arthur - بس، مایکل آرتر
Bass, William Arthur Hamar - بس، ویلیام آرتر همیر -
Blumenbach, Johann, Freidrich - بلومن باخ، یوهان فردریش
Boleyn, Anne - بولین، ان
Baumann, Heinrich - بومن، هاینریش
Beaumont, Francis - بومونت، فرانسیس
Beattie, James - بیٹی، جیمز
Beal, Joan - بیل، جوئن
Bayly, Thomas Haynes - بیلی، تامس هینز
Powell, Malachi - پاول، ملکی
Poyntz, Benjamin - پوینتز، بنیامین
Poyntz, Samuel Robert - پوینتز، سمونل رابرت
Pepys, Samuel - پیپس، سمونل
Pisistratus - پیسیستراتوس
Paine, Thomas - پین، تامس
Tatem, Moira - تاتم، مویرا

تاسیتوس - Tacitus
ترنج، آر سی - Trench, R. C.
ترنر، جان نونل - Turner, John Noel
تری، لیون - Théry, Léon
تریلیٹی، ام - Trility, M.
تکری، ویلیام میکپیس - Thackeray, William Makepeace
تنیل، جان - Tenniel, John
تیتیان - Titian
تیلبری، جان - Tilbury, John
ٹیلر - Taylor
جانسن، بن - Jonson, Ben
جانستن، جی لاسن - Johnston, J. Lawson
جانسن، سموئل - Johnson, Samuel
جکسن، لی - Jackson, Lee
جنتری، گامیل - Jenetzy, Gamille
جنر، ادوارد - Jenner, Edward
جولیانی، انتونیو - Giuliani, Antonio
چارت، دی ای - Chart, D. A.
چاسر، جفری - Chaucer, Geoffrey
دارلینگ، گریس - Darling, Grace
دارلینگ، ویلیام - Darling, William
دافی، چارلز گون - Duffy, Charles Gavan
داگن، جوزف - Duggan, Joseph
دالتن، گوردن - Dalton, Gordon
دان، جان - Donne, John
دانبار، ویلیام - Dunbar, William
دفو، دنیل - Defoe, Daniel
دکر، تامس - Dekker, Thomas
دلن، آرثر متیو - Dillon, Arthur Mathew

دلن، بیاتریس (اتی) - Dillon, Beatrice (Atty)

دلن، تینا - Dillon, Tina

دلن، سارا - Dillon, Sara

دلن، فلورانس (فلوئی) - Dillon, Florence (Floey)

دلن، لویی - Dillon, Louy

دلن، می می - Dillon, Maimie

دلن، نانی - Dillon, Nannie

دلن، ولنتاین بلیک - Dillon, Valentine Blake

دلن، ہتی - Dillon, Hetty

دمافن - Demophon

ڈونینگ، گریگوری - Downing, Gregory

دویل، کرول - Doyle, Caroline

دویل، لوک - Doyle, Luke

دویل، ہنی - Doyle, Henny

دین، شیمس - Deane, Seamus

راسکین، جان - Ruskin, John

رالی، جان ہنری - Raleigh, John Henry

رالیہ، سر والتر - Raleigh, Sir Walter

رُزنفلد، مونرو اچ - Rosenfeld, Monroe H.

رپینگھم، الن - Ripplingham, Ellen

رپینگھم، جوزف - Ripplingham, Joseph

رپینگھم، وینی - Ripplingham, Winny

رمزی، الن - Ramsay, Allan

روت، جُرج اف - Root, George F.

روستی، دانته گبریل - Rossetti, Dante Gabriel

رید، تامس - Reid, Thomas

ریکارد، جان اس - Rickard, John S.

رینولدز، مری - Reynolds, Mary

زئوس - Zeus

Jammet, François - ژمه، فرانسوا
Jammet, Michel - ژمه، ميشل
Gillet, Louis - ژيله، لویی
Sallust - سالوست
Alcibiades - السبائيز
Southey, Robert - سوتی، رابرت
Solon - سولُن
Savile, George - سَوِيل، جُرج
Cicero, Marcus Tullius - سيسرو، مارکوس تالیوس
Sylvester, Josuah - سيلوستر، جاشوا
Simpkins, Ian J. - سيمکنز، ای پین جی
Saint Ultan - سینت آلتان
Saint Brecan - سینت بریکن
St Cuthbert - سینت کاتبرٹ
Singleton, Charles S. - سینگلتن، چارلز اس
Sharp, Cecil - شارپ، سسیل
Shoberl, Fredric - شوبرل، فردریک
Schork, R. J. - شورک، آر جی
Shipton, Ursula - شپٹن، اورسولا
Phaethusa - فائتوسا
Faraday, Michael - فارادی، مایکل
Fell, John - فل، جان
Aelfric - الفریک
Fletcher, John - فلچر، جان
Florio, John - فلوریو، جان
Fleischmann, Marthe - فلیشمان، مارتہ
Fisher, St John - فیشر، سینت جان
Phyllis - فیلیس
Finn, Eamonn - فین، ایمن

Card, James Van Dyck - کارڈ، جیمز ون ڈاک -
Carlyle, Thomas - کارلائیل، تامس -
Callan - کالان -
Culpeper, Nicholas - کالپپر، نیکلاس -
Culleton, Claire A. - کالٹن، کلیر اے -
Collins, Aidan - کالنز، آیدان -
Kmmerrer, Paul - کامرر، پال -
Cummins, Maria Susanna - کامنز، مریا سوزانا -
Cummings, Michael J. - کامینگز، مائیکل جی -
Kant, Immanuel - کانت، امانوئل -
Considine, Count - کانسیدین، کنت -
Congreve, William - کانگریو، ویلیام -
Crothers, Robert - کراترز، رابرٹ -
Crumlin - کراملن -
Crowley, Ronan - کڑلی، رُزن -
Curran, C. P. - کُرن، سی پی -
Cole, Samuel Valentine - کل، سموئل ولنتائن -
Chloe - کلوی -
Kelly, Bridie - کلی، برایدی -
Clifton, Harry - کلیفتن، ہری -
Clinch, Mary - کلینچ، مری -
Clairvaux, Bernard - کلرو، برنارد -
Cambrensis, Giraldus - کمبرنسس، جرالڈس -
Conroy, Bernard - کُروی، برنارد -
Conroy, Constantine - کُروی، کانسٹانتین -
Conroy, Gabriel - کُروی، گبریل -
Hughie, Cannon - کُرن، ہیوی -
Cowper, William - کوپر، ویلیام -
Quigley, Mary - کویگلی، مری -

Quincey, Thomas - کوینسی، تامس -
Quinnell, George - کوینل، جُرج -
Kipling, Rudyard - کیپلینگ، رودیارد -
Caters, Baron de - کیترز، بارون د -
Galahad - گالاهاد -
Graham, Sir James - گراهام، سر جیمز -
Greville, Sir Fulke - گرویل، سر فالک -
Graves, John W. - گریوز، جان دبلیو -
Glaucou - گلاکان -
Glycera - گلیسرا -
Glanvill, Joseph - گلنویل، جوزف -
Gwynn, Nell - گوئن، نل -
Gose, Elliot B. Jr. - گوس، الیوت بی جی آر -
Goyert, George - گوریت، جُرج -
Gilbey, Alfred - گیلیبی، آلفرد -
Gilbey, Walter - گیلیبی، والتر -
Gilmore, Patrick Sarsfield - گیلمور، پتریک سارزفیلد -
Le Fanu, Joseph Thomas Sheridan - لِ فَنُو، جوزف تامس شریدن -
Lauder, James Stack - لادر، جیمز استک -
Lusk, William Thompson - لاسک، ویلیام تامسن -
Lafayette, James - لافایت، جیمز -
Lamarck, Jean Baptiste - لامارک، ژان بتیست -
Lampetie - لامپتی -
Lancelot - لانسلات -
Lattimore, Richmond - لتیمور، ریچموند -
L'Attaignant, Gabriel Charles de - لتینیو، گبریل چارلز د -
Lamb, Charles - لَم، چارلز -
Landor, Walter Savage - لندُر، والتر سوچ -
Landor, Walter Sawage - لندور، والتر سویج -

لو، گوین - Low, Gavin
لوتر، مارتین - Luther, Martin
لی لی، جان - Lyly, John
لین، ویلیام - Lane, William
لینچ - Lynch
لینکلن، جوزف کرازبی - Lincoln, Joseph Crosby
لیوپولد، جرارد - Leopold, Gerhard
ماتزینی، جوزپه - Mazzini, Giuseppe
ماد، کانستنس - Maud, Constance
مارتین، ای تی - Martin, A. T.
مارلو، کرسٹوفر - Marlowe, Christopher
مالتوس، تامس رابرت - Malthus, Thomas Robert
مالفورد، کلارنس ای - Mulford, Clarence E.
مالوا، ویلیام - Malvagh, William
مالوری، سر توماس - Malory, Sir Thomas
مالونہ، مالی - Malone, Molly
مالوی، ہری - Malvey, Harry
مڈن، تامس جی - Madden, Thomas J.
مریت، فردریک - Frederick, Marryat
مکارتی، چارلز - McCarthy, Charles
مکارتی، سیمون - McCarthy, Simone
مکاش، جیمز - McCosh, James
مکالی، بیبنگٹن تامس - Macaulay, Babington Thomas
مکالی، تامس - Macaulay, Thomas
مکداول، گرتی - MacDowell, Gerty
مکلیود، نورمن - Macleod, Norman
ملدون، آستین اس - Meldon, Austin S.
ملری، تامس - Malory, Thomas
مُمسِن، تیودور - Mommsen, Theodor

مندویل، جان - Mandeville, John
مَنفِرِد - Manfered
مور، سر تامس - More, Sir Thomas
موريسن، ای اف - Murison, A. F.
مولن، کاترین - Mullin, Katherine
مونتاین، میشل دو - Montaigne, Michel de
مونتینیہ، میشل دو - Montaigne, Michel de
مہافی، جی پی - Mahaffy, J. P.
می، رافائل - May, Raphael
مینگس، کی لیو - Minges, K. Leo
ناولز، جیمز شریڈن - Knowles, James Sheridan
نورث، تامس - North, Thomas
نوزیلہ، ایچ - Neuzellet, H.
نیکودموس - Nocodemus
نیومن، جان ہنری کارڈینال - Newman, John Henry Cardinal
واتن، سر ہنری - Wotton, Sir Henry
واکر، جان - Walker, John
والپول، ہوراس - Walpole, Horace
والتن، آیزاک - Walton, Izaak
والش، لویی جی - Walsh, Louis J.
وایت، گیلبرت - White, Gilbert
وایکلف، جان - Wyclif, John
وایدل، لیدی - Wilde, Lady
وایلی، رگی - Wylie, Reggy
وایلی، رابرٹ بیٹی، رابرٹ بیٹی - Wylie, Robert Beatty
وایلی، ویلیام اولن - Wylie, William Evelyn
وادرلی - Weatherly
وریتی، ورا - Verity, Vera
وَلِنْتی، جولیو - Valenti, Giulio

Wolfe, Charles - چارلز - وولف، چارلز
Whittier, Greenleaf - جان گرین لیف - ویتیر، جان گرین لیف
Wyclif, John - جان - ویکلیف، جان
Wilson, William F. - ویلیام اف - ویلسن، ویلیام اف
Wilkinson - ویلکنسن
Wilkins, Maurice - موریس - ویلکینز، موریس
Wilkins, William - ویلیام - ویلکینز، ویلیام
Hodson, G. A. - جی ای - هادسن، جی ای
Harper, Elizabeth - الیزابت - ہارپر، الیزابت
Harte, Bret - برت - ہارت، برت
Harland - ہارلند
Harvey, Sir John Martin - سر جان مارتین - ہاروی، سر جان مارتین
Holinshed, Raphael - رافائل - ہالینشید، رافائل
Hakluyt, Richard - ریچارد - ہایکلویٹ، ریچارد
Harraden, Beatrice - بیاتریس - ہرادن، بیاتریس
Hertwig, Oscar - اسکار - ہرتویگ، اسکار
Hakluyt, Richard - ریچارد - ہکلوت، ریچارد
Hallam, Henry - ہنری - ہلیم، ہنری
Helios - ہلیوس
Hamilton, Sir William - سر ویلیام - ہمیلٹن، سر ویلیام
Hand, Stephen - استیون - ہند، استیون
Horace - ہوراس
Horne, Andrew, J. - اندرو جی - ہورن، اندرو جی
Hooker, Richard - ریچارد - ہوکر، ریچارد
Hogan, Patrick Colm - پٹریک کالم - ہوگن، پٹریک کالم
Hazlitt, William - ویلیام - ہیزلت، ویلیام
Hasting, Patrick - پٹریک - ہیسٹینگز، پٹریک
Hickson, William E. - ویلیام ای - ہیکسن، ویلیام ای
Hayward, Matthew - متیو - ہیورڈ، متیو

Hume, David - ديويد، هيوم

Eurylochus - يوريلوكس

e-book

نمایه‌ی نام مکان‌ها

- آردبراکن - Ardraccan
آلبا لونگا - Alba Longa
ادینبرو - Edinburgh
اسلیپی هالو - Sleepy Hollow
افسس - Ephesus
إلبانا - Elbana
الجزیره - Algeria
انگلسی - Anglesey
باغ‌های آلامدا - La Alameda Gardens
برج اهارا - O'Hara's Tower
برکشیر - Berkshire
بلوبل - Bluebell
بندر بردو - Bordeaux
بوینا ویستا - Buena Vista
بیلبانو - Bilbao
تپه‌ی دالکی - Dalkey Hill
تپه‌ی شوگر لوف - Sugarloaf Hill
تراس ارلزفورت - Earlsfort Terrace
تریناکاریا - Trinacaria
توفت - Tophet
جاده‌ی آپین - Appain Way
جزیره‌ی لمبی - Lambay Island
جزیره‌ی مونا - Mona Island
چسترفیلد - Chesterfield

Horeb - حوریب
Luce Bay - خلیج لوس
Abbeygate Street Lower - خیابان ابی گیت جنوبی
Upper Baggot Street - خیابان بگت شمالی
Baggot Street - خیابان بگوت
Prussia Street - خیابان پراشا
Tritonville Ave - خیابان تریتن ویل
Jervis Street - خیابان جرویس
D'Olier Street - خیابان ڈلیئر
Denzille Street - خیابان دنزیل
Dame Street - خیابان دیم
Circular Road - خیابان سرکولار
Seapoint Avenue - خیابان سی پوینت
Saint Andrew's Street - خیابان سینت اندرو
Fleet Street - خیابان فلیت
Cuffe Street - خیابان کاف
Clanbrassil Street - خیابان کلن برسیل
Caple Street - خیابان کیپل
Upper Leeson Street - خیابان لیسن شمالی
Newbridge Avenue - خیابان نیوبریج
Waring Street - خیابان وارینگ
Harcourt Street - خیابان ہارکورت
Holles Street - خیابان ہالس
Hatch Street - خیابان ہچ
Dolphin's Barn - دولفینز بارن
Moorish Wall - دیوار موریش
Rochester - راجسٹر
Roscommon - راسکامن
Ranelagh - رنلا

روتاندا - Rotunda Hospital
رودخانه‌ی دادر - River Dodder
زایشگاه کومب - Coombe Hospital
زایشگاه هورن - Horne's House
سابلایم پورت - Sublime Porte
ساحل فریسکو - Frisco beach
ساختمان کارلایل - Carlisle Building
سلائیگو - Sligo
سیراکوز - Syracuse
سیسیل - Sicily
شبه جزیره‌ی جبل الطارق - Gibraltar Peninsula
عدن ویل - Edenville
فسجه - Písgah
قله‌های حتن - Horns of Hatten
قله‌ی بوینا ویستا - Buena Vista Point
کانمارا - Connemara
کراملن - Crumlin
کندال - Kendal
کوه‌های کتسکیل - Catskill Mountains
کوی ایلی - Ely Place
کوی دنزیل - Denzille, Lane
کیلاگرم - Kilaughrim
کینگزتاون - Kingstown
لنگرگاه بالاک - Bullock Harbour
لینستر هاوس - Leinster House
ماترهورن - Matterhorn
ماداگاسکار - Madagascar
مانکس‌تاون - Monkstown
مری در اکلز - Mary in Eccles

Moscow - مسکو

Maghera - مَہرآ

Magherafelt - مَہرآفلت

Nebo - نبو

Newry - نیوری

Newcastle - نیوکسل

Westchester - وستچستر

Vladivostok - ولادی وستک

North-Western Wales - ولز شمال غربی

Burlington Hotel - هتل رستوران برلینگتن

Holyhead - هولی ہد

e-book

Abrams, Meyer Howard. *The Mirror and the Lamp: Romantic Theory and the Critical Tradition*. Toronto: Oxford University Press, 1994.

Ackerman, Alan. *Seeing Things: From Shakespeare to Pixar*. Toronto: University of Toronto Press, 2011.

Adams, Robert M. *Surface and Symbol: The Consistency of James Joyce's Ulysses*. New York: Oxford University Press, 1962.

Alter, Robert. *Imagined Cities: Urban Experience and the Language of the Novel*. Toronto: York University Press, 2008.

Altuna-García de Salazar, Asier. *Ireland and Dysfunction: Critical Explorations in Literature and Film*. Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing, 2017.

Anderson, John P. *Finding Joy in Joyce: A Readers Guide to Ulysses*. Boca Raton, Florida: Universal Publishers, 2000.

Aravamudan, Srinivas. *Guru English: South Asian Religion in a Cosmopolitan Language*. New Jersey: Princeton University Press, 2006.

Attridge, Derek. *Peculiar Language*. New York: Routledge, 2004.

Attridge, Derek. *Post-Structuralist Joyce: Essays from the French*. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.

Atura, Annie, and Lee Dionne. "Proteus". The Modernism Lab at Yale University. 2010.
<http://modernism.research.yale.edu/wiki/index.php/%22Proteus%22>

Aubert, Jacques, and Maria Jolas. *Joyce & Paris 1902... 1920-1940... 1975: Papers from the Fifth International James Joyce Symposium*. Paris, France: Presses Universitaires du Septentrion, 1975.

Auyang, Sunny Y. *Mind in Everyday Life and Cognitive Science*. Hong Kong: A Bradford Book, 2001.

Bakhtin, Mikhail. *The Dialogic Imagination: Four Essays*. Ed. Michael Holquist. Trans. Caryl Emerson and Michael Holquist. Austin and London: University Texas Press, 1981.

Baldick, Chris. *The Modern Movement*. New York: Oxford University Press, 2006.

Balsamo, Gian. *Pruning the Genealogical Tree, Procreation and Lineage in Literature, Law and Religion*. UK, London: Associated University Presses, 1999.

Balsamo, Gian. *Joyce's Messianism: Dante, Negative Existence, and the Messianic Self*. Columbia, South Carolina: University of South Carolina Press, 2004.

Barlow, Richard. *The Celtic Unconscious: Joyce and Scottish Culture*. Indiana, USA: University of Notre Dame Press, 2017.

Bates, Robin E. *Shakespeare and the Cultural Colonization of Ireland*. London: Routledge, 2007.

Bazargan, Susan. "The Headings in 'Aeolus': A Cinematographic View." *James Joyce Quarterly* 23, no. 3 (Spring, 1986): 345-350. University of Tulsa.

Beal, Joan C. *English Pronunciation in the Eighteen Century*, Oxford: Clarendon Press, 1999.

Beck, Herald. "Missionaries," James Joyce Online Notes. 2016. <http://www.jjon.org/joyce-s-environs/missionaries>

Beck, Herald. "Workaday," Retrieved from James Joyce Online Notes. 2016. <http://www.jjon.org/joyce-s-allusions/workaday>

Beck, Harald; Hart, Clive. "Stephen's Budget." James Joyce Broadsheet, no. 74 (June 2006)

Bell, Anne O., and Andrew McNeillie. (Ed.). *The Diary of Virginia Woolf*, 1920-24, (Vol.2). London, England: Hogarth Press. 1978.

Bell, R. "Preparatory to Anything Else: Introduction to Joyce's Hades". *Journal of Modern Literature*, 24, no. 3 (Summer 2001): 363-499.

Bell, Robert H. *Jocoserious Joyce: The Fate of Folly in Ulysses*. Gainesville: University of Florida, 1995.

Benstock, Bernard. *Narrative Con/Texts in Ulysses*. London: Palgrave Macmillan, 1991.

Benstock, Bernard. *Narrative Con/Texts in Ulysses*. London: Palgrave Macmillan, 2014.

Berkeley, George. "An Essay Towards a New Theory of Vision." 1732. <http://www.gutenberg.org/files/4722/4722-h/4722-h.htm>

Berman, Jessica. *Modernist Commitments: Ethics, Politics, and Transnational Modernism*. New York: Columbia University Press, 2012.

Bevis, Matthew. *The Art of Eloquence: Byron, Dickens, Tennyson, Joyce*. New York: Oxford University Press, 2007.

Bielik-Robson, Agata. *Jewish Cryptotheologies of Late Modernity: Philosophical Marranos*. New York: Routledge, 2014.

Binnie-Write, Georgiana. *James Joyce and Photography*. NY, USA: Bloomsbury Publishing Plc, 2022.

BIRGY, Philippe. "The Challenge of Taking Sides: Virtue as Corruption in Joyce's Ulysses." *Miranda* 21 (2020): 1-21. <http://journals.openedition.org/miranda/28067>.

Blake, Elizabeth. "Eating and Enjoying Nightwood and Ulysses". *James Joyce Quarterly*, 39, (October 2015): 153-170. University of Tulsa.

Blake, William. *The Marriage of Heaven and Hell*. CreateSpace Independent Publishing Platform, 2014.

Blamires, Harry. *The New Bloomsday Book, A Guide Through Ulysses*. London and New York: Routledge, 1996.

Bloom, Harold. *James Joyce's Ulysses*. New York: Chelsea House Publications, 2003.

Bloom, Harold. *James Joyce*. Pennsylvania: Chelsea House Pub; 2nd ed., 2009.

Bolt, Sydney. *A Preface to James Joyce: Second Edition*. New York: Routledge, 2014.

Bonheim, Helmut. *Joyce's Benefactions: Perspectives in Criticism*. Berkley and Los Angeles: University of California Press, 1964

Booker, M. Keith. *Joyce, Bakhtin, and the Literacy Tradition: Towards a Comparative Cultural Poetics*. Michigan: University of Michigan Press, 1995.

Bond, Steven. "The Occlusion of Rene Decaurtes in Ulysses and Finnegans Wake." *James Joyce Quarterly* 35, no. 4 (Summer 2012): 32-55. University of Tulsa.

Boone, Joseph Allen. "A New Approach to Bloom as "Womanly Man": The Mixed Middling's Progress in "Ulysses"." *James Joyce Quarterly* 20, no. 1 (Fall, 1982): 67-85. University of Tulsa.

Bormanis, John. "In the First of Her Motherhood': The Appropriation of the Maternal and the Representation of Mothering in 'Ulysses'." *James Joyce Quarterly* 29, no. 3 (Spring, 1992): 593-606. University of Tulsa.

Bowen, Zack R. *Musical Allusions in the Works of James Joyce: Early Poetry Through Ulysses*. New York: State University of New York Press, 1974.

Bowker, Gordon. *James Joyce, A Biography*. London: Weidenfeld & Nicolson, 2011.

Brivic, Sheldon. *The Veil of Signs: Joyce, Lacan, and Perception*. Chicago: University of Illinois Press, 1991.

Brooker, Peter, and Peter Widdowson. *A Practical Reader in Contemporary Literary Theory*. New York: Routledge, 1997.

Brown, Dennis, and John Theodore. *The Modernist Self in Twentieth-Century English Literature: A Study in Self-Fragmentation*. Palgrave Macmillan: London, 1989.

Bucknell, Brad. *Literary Modernism and Musical Aesthetics: Pater, Pound, Joyce and Stein*. New York: Cambridge University Press, 2001.

Budgen, Frank. *In James Joyce and the Making of Ulysses*. Oxford, UK: Oxford University Press, 1989.

Burns, Christy. L. *Gestural Politics: Stereotype and Parody in Joyce*. New York: State University of New York Press, 2000.

Castiñeira, Suárez, María Luz, García de Salazar, and Asier Altuna. *New Perspective on James Joyce*. Bilbao: Universidad de Deusto, 2009.

Castle, Gregory. *Modernism and the Celtic Revival*. Cambridge: Cambridge University Press, 2009.

Cecconi, Elizabeth. "Who chose this face for me?" *Joyce's Secondary Characters in Ulysses*. New York: Verlag Peter Lang, 2007.

Clement, Clara E. *A Handbook of Legendary and Mythological Arts by Clara Erskine Clement*. New York: Hurd and Houghton, 1874.

Cheyette, Bryan. *Construction of 'The Jew' in English Literature and Society, Racial Representation, 1875-1945*. New York: Cambridge University, 1995.

Cliff, Brian, and Nicholas Grene. *Synge and Edwardian Ireland*. New York: Oxford University Press, 2012.

Cohn, Dorrit. *Transparent Minds: Narrative Modes for Presenting Consciousness in Fiction*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1984.

Cohn, Ruby. *Modern Shakespeare Offshoots*. Princeton Legacy Library, 1976.

Colney, Tim. *Joyce's Mistakes: Problems of Intention, Irony, and Interpretation (Heritage)*. Toronto: University of Toronto Press, 2011.

Cormack, Alistair. *Yeats and Joyce: Cyclical History and the Reprobate Tradition*. Hamshire, UK: Ashgate Publishing Ltd, 2008.

Coulouma, Flore. "Cycling in Circles: Flan O'Brien's Free-wheeling Stories in the Third Policeman," In *Sport, Literature, Society: Cultural Historical Studies*, edited by Alex Tadie, J. A. Mangan, and Supriya Chaudhuri. New York: Routledge, 2016.

Coyle, John. *James Joyce: Ulysses / A Portrait of the Artist as a Young Man*. New York: Columbia University Press, 1998.

Culleton, Claire A. "Taking the Biscuit Narrative Cheekiness in Dubliners." In *Rejoicing New Readings of Dubliners*, edited by Rosa Bollettieri Bosinelli and Harold F. Mosher Jr. 110-122. Kentucky: The University Press of Kentucky, 1998.

Culleton, Clair A. *Names and Naming in Joyce*. Wisconsin: University of Wisconsin Press, 1994.

Culleton, Claire A. "The Thin End of the Wedge." In *Rethinking Joyce's Dubliners*, edited by Claire A. Culleton and Ellen Schieble. UK, London: Palgrave Macmillan, 2017.

Cummings, Michael J. Annotation on *Elegy Written in a Country Churchyard*. Chicago, F.J. Trezise, 2003.

Curran, C. P. *Under the Receding Wave*, Dublin: Gill and Macmillan, 1970.

Danius, Sara. *The Senses of Modernism, Technology, Perception and Aesthetics*. New York: Cornell University Press, 2002.

Devlin, Kimberley, J. *Wandering and Return in "Finnegans Wake": An Integrative Approach to Joyce's Fictions*. New Jersey: Princeton University Press, 2016.

Dent, Robert W. *Colloquial Language in Ulysses: A Reference Tool*. Newark: University of Delaware Press, 1994.

Donoghue, Denis. *Reading America: Essays on American Literature*. New York City: Knopf, 1987.

Downing, Greg. Joyce's "Oxen of the Sun" Notesheets: A Transcription and Sourcing of the Stylistic Entries, A Compilation of the Existing Transcriptions and Sourcings, Supplemented by New Sourcing Work, (Spring 2002), <<http://webger.uia.ac.be/webger/ger/joyce/joyce0.html>>

Duffy, Enda. "High-Energy Modernism," In *Moving Modernism, Motion, Technology and Modernism*, edited by David Bradshaw, Laura Marcus, and Rebecca Roach. UK, Oxford: Oxford University Press, 2017.

Dunleavy, Janet E., Melvin J. Friedman, and Michael P. Gillespie. *Joycean Occasions: Essays from the Milwaukee James Joyce Conference*. Newark, DE: University of Delaware Press, 1991.

Dupriez, Bernard Marie. *A Dictionary of Literary Devices: Gradus, A-Z*. University of Toronto Press, 1991.

Ellmann, Maud E. *The Nets of Modernism: Henry James, Virginia Woolf, James Joyce, and Sigmund Freud*. Cambridge: Cambridge University Press, 2010.

Ellmann, Maud E. "James Joyce," In *Joyce, T. S. Eliot, Auden, Beckett: Great Shakespeareans* (Vol 12). pp. 10-57, edited by Adrian Poole. New York: Continuum International Publishing Group, 2012.

Ellmann, Richard. *Ulysses on the Liffey*. Oxford, UK: Oxford University Press, 1976.

Ellmann, Richard. *James Joyce*. New York: Oxford University Press, 1983.

Ellmann, Richard. *Selected Letters of James Joyce*. New York: The Viking Press, 2003.

Epstein, Edmund L. *The Ordeal of Stephen Dedalus: The Conflict of the Generations in James Joyce's A Portrait of the Artist as a Young Man*. Carbondale: Southern Illinois University Press, 1971.

Evans, David H. *Understanding James, Understanding Modernism*. New York: Bloomsbury Academic, 2017.

Ferguson, George. *Signs and Symbols in Christian Art*. London: Oxford University Press, 1966.

Ferris, Kathleen. *James Joyce and the Burden of Disease*. Lexington, Kentucky: University Press of Kentucky, 2010.

Finnegan, Tim. "Page 61 (4.294-330) "look what... chamberpot.""
Ulysses Page-by-page. 2014, May 30.
<http://ulyssespages.blogspot.ca/2014/05/page-61-4294-330-look-what-chamberpot.html>

Finnegan, Tim. "Page 171 (8.1024-1056) "Prrwht!...properly.""
Ulysses Page-by-page Mirror. 2014, September 21.
<http://ulyssespagesca.blogspot.ca/2014/09/page-171-81024-1056-properly.html>

Fitch, Frances J. *The Loveliest Mummer of them All*. West Lafayette: Purdue University, 1989.

Fitzball, Edward. *Maritana*. Boston: Boston: O. Ditson, 1885.

Foley, Michael. *Embracing the Ordinary, Lessons From the Champions of Everyday Life*. UK, London: Simon & Schuster, 2012.

Foote, George W. *Flowers of Freethought*. London: Pioneer Press, 1893.

Ford, Jane M. *Patriarchy and Incest from Shakespeare to Joyce*. Gainesville, Florida: University Press of Florida, 1998.

Ford, Jane. "Why Is Milly in Mullingar," *James Joyce Quarterly* 14, no. 4 (Spring, 1986): 436-449. University of Tulsa.

Fraser, Jennifer M. "Intertextual Sirens." In *James Joyce* (pp. 161-190), edited by Harold Bloom. New York, NY: Infobase Publishing, 2009.

French, Marilyn. *The Book as World: James Joyce's Ulysses*. Boston: Da Capo Press, 1994.

Friedman, Alan W. *Party Pieces: Oral Storytelling and Social Performance in Joyce and Beckett* US, New York: Syracuse University Press, 2007.

Froula, Christine. *Modernism's Body: Sex, Culture, and Joyce*. New York: Columbia University Press, 1996.

Gabler, Hans W. (Ed.). *James Joyce's Ulysses*. New York: Random House, Inc. 1986.

Garrington, Abbie. *Haptic Modernism: Touch and the Tactile in Modernist Writing*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2015.

Garvin, John. *James Joyce's Disunited Kingdom and the Irish Dimension*. Toronto: Barnes & Noble, 1976.

Geiger, Jeffrey, and Karin Littau (Eds.). *Cinematicity in Media History*. Edinburgh, UK: Edinburgh University Press, 2015.

Gibson, Andrew. The Charles Peake Ulysses Seminar. 2013. <https://charlespeakeulyssesseminar.wordpress.com/tag/red-murray/>

Gibbons, Luke. *Joyce's Ghosts: Ireland, Modernism, and Memory*. Chicago: University of Chicago Press, 2015.

Gifford, Don. *Ulysses Annotated: Notes for James Joyce's Ulysses*. New York: University of California Press, 1989.

Gifford, Don, and Robert Gifford. *Ulysses Annotated: Notes for James Joyce's Ulysses*. New York: University of California Press, 1974.

Gilbert, Stuart. *James Joyce's Ulysses: A Study*. London, England: Penguin Books, 1963.

Gilbert, Stuart. *James Joyce's Ulysses*. NY, USA: Vintage Books, 1930.

Gilyard, Keith. *John Oliver Killens: A Life of Black Literary Activism*. Georgia, US: University of Georgia Press, 2011.

Goldberg, Samuel L. *The Classical Temper: A Study of James Joyce's Ulysses*. London, UK: Chatto & Windus, 1961.

Goldman, Jonathan. *Modernism Is the Literature of Celebrity*. University of Texas Press; Reprint edition (May 15, 2012), 2012.

Gordon, John. *Joyce and Reality: The Empirical Strikes Back*. New York: Syracuse University Press, 2004.

Gose, Elliot B. Jr. *The Transformation Process in Joyce's Ulysses*. Toronto: University of Toronto Press, 1980.

Gose, Elliot B. Jr. "Joyce's Goddess of Generation." In *James Joyce: The Centennial Symposium*, edited by Morris Beja and Phillip Herring. Illinois, US: University of Illinois Press, 1986.

Gose, Eliot B. Jr., and Phillip Herring. *James Joyce: The Centennial Symposium*. Illinois, US: University of Illinois Press, 1990.

Groden, Michael. *Ulysses in Progress*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1977.

Groden, Michael. *Ulysses in Progress*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 2014.

Gunn, Ian, and Clive Hart. *James Joyces Dublin: A Topographical Guide to the Dublin of Ulysses*. London: Thames and Hudson, 2004.

Halloran, Thomas F. *James Joyce: Developing Irish Identity: A Study of the Development of Postcolonial Irish Identity in the Novels of James Joyce*. Melchiorstraße: ibidem-Verlag, 2009.

Hardy, Thomas. "The Dynasts: An Epic-Drama of the War with Napoleon". 2009. <http://www.gutenberg.org/files/4043/4043-h/4043-h.htm>.

Harper, Elizabeth. "An Essay about James Joyce's Leopold Bloom for Bloomsday on June 16, 2019." Bloomsday Blog, 16 June 2019, <https://literateape.com/blog/2019/6/12/an-essay-about-james-joyces-leopold-bloom-for-bloomsday>.

Hart, Clive, and David Hayman. *James Joyce's Ulysses: Critical Essay*. Berkeley: University of California Press, 1977

Hastings, Patrick. *The Guide to James Joyce's Ulysses*. Baltimore: Johns Hopkin University Press, 2022.

Hayward, Matthew. "“But Who Was Gerty?” Intertextuality and the Advertising Language of ‘Nausicaa.’" *European Joyce Studies*, vol. 26, 2018, pp. 89–106. JSTOR, <http://www.jstor.org/stable/44871443>. Accessed 17 Feb. 2024.

Heller, Vivian. *Joyce, Decadence, and Emancipation*. US, Chicago: University of Illinois Press, 1995.

Higgins, M. Bloomsday for Cab Drivers. *Notes and Queries*, 1989.

Hodgart, Matthew John. Caldwell. *James Joyce: A Student's Guide*. Routledge Kegan & Paul, Sep. 7 1978.

Hogan, Patrick C. *Ulysses and the Poetics of Cognition*. New York: Routledge, 2014.

Homer. *The Odyssey*. Charleston, SC: Nabu Press, 2012.

Houston, John P. *Joyce and Prose: An Exploration of the Language of Ulysses*. Lewisburg, US: Bucknell University Press, 1998.

Hunt, J. "The Joyce Project". James Joyce's Ulysses Online. (2009). <http://www.joyceproject.com/index.php?chapter=lestry¬es=0>

Hunt, John. The Joyce Project. Missoula, Montana, USA, 2009.

Hutton, Clare. "The Irish Revival." In *James Joyce in Context*, edited by John McCourt. New York: Cambridge University Press, 2009.

Jacquet, Claude, "In the beginning is the word: James Joyce and Genetic Criticism." *Finnegans Wake: Fifty Years*, edited by Geert Lernout. Amsterdam: Brill Rodopi, 1990.

Jauretche, Colleen. *The Sensual Philosophy: Joyce and the Aesthetics of Mysticism*. Wisconsin: University of Wisconsin Press, 1977.

Jones, Ellen C. "Writing the Mystery of Himself": *Paternity* in Ulysses. (Ed.). Bernard Benstock. *James Joyce, The Augmented Ninth*. New York, Syracuse University Press, 1988.

Jonsson, AnnKatrin. *Relations: Ethics and the Modernist Subject in James Joyce's Ulysses*. New York, NY: Peter Lang, 2006.

Joyce, James.
es. *A Portrait of the Artist as a Young Man*. New York, NY: Penguin Books, 1964.

Joyce, James. *Stephen Hero*. New York, NY: New Directions, 1964.

Joyce, James. *Dubliners*. Smyrna, US: Prestwick House, Inc. 2006.

Joyce, James. *Finnegans Wake*. Ware: Wordsworth Editions Ltd. 2012

Joyce, James, Gilbert, S. (Ed.), & Ellmann, R. (Ed.). Letters of James Joyce (Vols. 1-3). New York: Viking Press, 1966.

Joyce, James. *James Joyce Ulysses Annotated Student Edition* (First Ed. 1992). London: Penguin, 2011.

Joyce, James. *Ulysses Annotated Student's Edition* (First Ed. 1992). London: Penguin, 2011.

Joyce, Patrick. Weston. *English as We Speak It in Ireland*. London: HardPress Publishing, 2012.

Joyce, Stanislaus. *My Brother's Keeper*. Eds: Richard Ellmann & T. S. Eliot. US, Boston: Da Capo Press; Illustrated edition (May 15, 2003)

Joyce, J. W. *Social History of Ancient Ireland*. vol.1. NY, USA: Ulan Press, 2012.

Kapadia, Parmita. *Native Shakespeares: Indigenous Appropriations on a Global Stage*. New York: Routledge, 2008.

Kee, Robert. *The Green Flag: A History of Irish Nationalism*. London, UK: Penguin Books, 2001.

Kenner, Hugh. *Ulysses: Revised Edition*. London: Johns Hopkins University, 1987.

Kenner, Hugh. *Dublin's Joyce*. New York: Columbia University Press, 1987.

Kenner, Hugh. *Joyce's Voices*. Los Angeles: University of California Press, 1978.

Kern, Stephen. *The Culture of Love: Victorians to Modern*. Cambridge: Harvard University Press, 1994.

Kershner, R. Brandon. *Cultural Studies of James Joyce*. New York: Rodopi, 2003.

Kiberd, Declan. *Ulysses and Us: The Art of Everyday Living*. London: Faber & Faber, 2010.

Kiberd, Declan. *Ulysses Annotated Student Edition*. London, England: Penguin Books LYD, 2011.

Kuch, Peter. *Irish Divorce / Joyce's Ulysses*. New York: Palgrave Macmillan, 2017.

Laguëns, Maria L. V. *Dickens in Ulysses*. Universidad de Sevilla, 1995.

Lamos, Colleen. *Deviant Modernism: Sexual and Textual Errancy in T.S. Eliot, James Joyce, and Marcel Proust*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1998.

Lang, Frederick K. *Ulysses and the Irish God*. Lewisburg, Pennsylvania: Bucknell University Press, 1993.

Latham, Sean. *Am I a Snob? Modernism and the Novel*. New York: Cornell University Press, 2003.

Latham, Sean. *The Art of Scandal: Modernism, Libel Law, and the Roman a Clef*. US, New York: Oxford University Press, 2009.

Lawrence, Karen. *The Odyssey of Style in Ulysses*. New Jersey: Princeton University Press, 1989.

Leitch, Vincent B. "Myth in 'Ulysses': The Whirlwind and Hosea-Bloom." *James Joyce Quarterly* 10, no. 2 (Spring, 1986): 267-269. University of Tulsa.

Lernout, Greet. *Help My Unbelief, James Joyce and Religion*. New York: Continuum International Publishing House, 2010.

Levy, Eric P. *Detaining Time: Temporal Resistance in Literature from Shakespeare to McEwan*. London, UK: Bloomsbury Academic, 2016.

Loss, Archie K. "Joyce's Use of Collage in 'Aeolus'." *Journal of Modern Literature* 9, no. 2 (pp. May, 1982): 175-182. Indiana University Press.

Mahaffi, Vicki. "Ulysses and the End of Gender." In *Masculinities in Joyce: Postcolonial Constructions*, Edited by Christine Van Boheeman-Saaf and Colleen Lamos. Atlanta: Rodopi Bv Editions, 2001.

Mahon, P. *Joyce: A Guide for the Perplexed*. London, UK: Bloomsbury Academic, 2009.

Manganiello, Dominic. *Joyce's Politics*. London: Routledge & Kegan Paul Books, 1980.

Manning, Samuel. *Those Holy Fields: Palestine*. London: Religious Tract Society, 1890.

Marr, Wilhelm. *The Victory of Judaism over Germanism*. Bern: Rudolph Costenoble, 1879.

Martin, Ann. *Red Riding Hood and the Wolf in Bed: Modernism's Fairy Tales*. Toronto: University of Toronto Press, 2007.

Mason, Ellsworth, and Richard Ellmann (Eds.). *The Critical Writings of James Joyce*. New York: Cornell University Press, 1989.

McBride, Margaret. *Ulysses and the Metamorphosis of Stephen Dedalus*. Pennsylvania: Bucknell University Press, 2001.

McCarthy, Patrick A. "Ulysses and the Printed Pages." In *Joyce's Ulysses: The Larger Perspective*, edited by Robert D. Norman and Weldon Thornton. Newark: University of Delaware Press, 1987.

McCarthy, Patrick A., and Paul Tiessen. *Joyce/Lowry: Critical Perspectives*. Lexington, US: University Press of Kentucky, 1997.

McCarthy, Simone. (2010). *Nausicaa*, The Modernism Lab, Yale University, New Haven, CT, USA.

McCourt, John. *The Years of Bloom: James Joyce in Trieste, 1904-1920*. US, Madison: University of Wisconsin Press, 2000.

McGill, Arthur C. *Death and Life: An American Theology*. Oregon: Wipf & Stock Publisher, 2003.

McKenzie, D. F. *Bibliography & the Sociology of Texts*. Port Chester, NY, USA: Cambridge University Press, 1999.

McLaren, Stephen. "History and Viconian *Termini* in *Aeolus*." In *Remaking Literary History*, edited by Helen Growth and Paul Sheehan. UK, Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing, 2010.

McMichael, James. *Ulysses and Justice*. Princeton: Princeton University Press, 1991.

McNelly, Willis E. "Liturgical Deviations in Ulysses". Future Prometheus. 1965. <http://futureprometheus.com/willis32.html>

McNeillie, Andrew (Ed.). *The Essays of Virginia Woolf 1925-1928*, (Vol. 4). London, England: Hogarth Press, 1986.

Milesi, Laurent. *James Joyce and the Difference of Language*. Cambridge: Cambridge University Press, 2003.

Miller, Jacob. "Prairie Bloom: Studying *Ulysses* at Grinnell." *Ulysses at Grinnell*, 13 Nov. 2016, <https://eriksimpson.sites.grinnell.edu/Ulysses16/page/6/>.

Moffat, Alfred E. *The Minstrelsy of Ireland: 206 Irish Songs*. London: Augener, 1897.

Monk, Leland. *Standard Deviations: Chance and the Modern Novel*. Stanford: Stanford University Press, 1994.

Mood, John. *Joyce's Ulysses For Everyone: Or How to Skip Reading it the First Time*. Bloomington, USA: AuthorHouse, 2004.

Morrison, S. The Charles Peake Ulysses Seminar. 2014. <https://charlespeakeulyssesseminar.wordpress.com/2014/01/15/seminar-10-january-2014-aeolus-38-58/>

Mullin, Katherine. "Menstruation in Ulysses." *James Joyce Quarterly* 46.3-4 (2009): 497- 508. Project Muse. Web. 06/11/2016.

Murphy, Sean. P. *James Joyce and Victims: Reading the Logic of Exclusion*. New Jersey: Fairleigh Dickinson University Press, 2003.

Nietzsche, Friedrich. *Thus Spoke Zarathustra*, Trans. Dariush Ashuri, Tehran: Agah Publishing House, 1973.

Norris, Margot. "The Stakes of Stephen's Gambit in 'Scylla and Charybdis'." *Joyce Studies Annual* (2009): Vol. 2009, pp. 1-33. Fordham University

Norris, Margot. *Virgin and Veteran Readings of Ulysses*. New York: Palgrave Macmillan US, 2011.

O'Brien, Darcy. *The Conscience of James Joyce*. New Jersey: Princeton University Press, 2016.

O'Brien, Edna. *James Joyce: A Life*. Toronto: Penguin Random House, November 29, 2011.

O'Donnell, Patrick. (1992). *Echo Chambers: Figuring Voice in Narrative*. Iowa City: University of Iowa Press.

Onose, So. "A Great Future Behind Him." In *A Long the Krommerum*, edited by Onons Kusters, Tim Conley, and Peter de Voogd. Leiden: Brill, 2016.

Oramus, Dominika. "A Mobility of Illusory Forms Immobilized in Space: James Joyce and the Pre-Einsteinian Universe." University of Warsaw: October 2023.

O'Shea, Michael J. *James Joyce and Heraldry*. New York: State University of New York Press, 1986.

Osteen, M. *The Economy of Ulysses: Making Both Ends Meet (Irish Studies)*. Syracuse, New York: Syracuse University Press, 1995.

Parrinder, Patrick, *James Joyce*. US, New York: Cambridge University Press, 1984.

Paul, Catherine. E. *Writing Modern Ireland*. South Carolina: Clemson University Press, 1995.

Peake, Charles. *James Joyce, The Citizen and the Artist*. Stanford: Stanford University Press, 1977.

Pearl, Cyril. *Dublin in Bloomtime: The City James Joyce Knew*. AU, Sidney: Angus & Robertson, 1969.

Pearl, Cyril. *In Dublin in Bloomtime: The City James Joyce Knew*. New York: Viking Press, 1969.

Phelan, Francis. "A Source of the Headline of Aeolus?" *James Joyce Quarterly* 9, no. 1 (Fall, 1977): 146-51.

Pierce, David. *Reading Joyce*. New York: Routledge, 2007.

Pogorzelski, Randall J., *Virgil and Joyce: Nationalism and Imperialism in the Aeneid and Ulysses*. US, Madison: University of Wisconsin Press, 2016.

Rabete, Jean M. "Paternity, Thy Name Is Joy." In *James Joyce, The Augmented Ninth*, edited by Bernard Benstock. New York: Syracuse University Press, 1988.

Radak, Tamara. "Interrupted: Heady Headlines and Joycean Negotiations of Closure." In *Publishing in Joyce's Ulysses: Newspapers, Advertising and Printing*, edited by William Brockman, Tekla Mecsnober, and Sabrina Alonso. Amsterdam: Brill Rodopi, 2018.

Rainsford, Dominic. *Authorship, Ethics and the Reader: Blake, Dickens, Joyce*. UK, London: MacMillan Press LTD, 1997.

Rainey, Lawrence. *Modernism: An Anthology*. UK, Oxford: Blackwell Publishing Ltd. 2005.

Raleigh, John H. *The Chronicle of Leopold and Molly Bloom: "Ulysses" as Narrative*. Los Angeles: University of California Press, 1997.

Raleigh, John Henry. "On the Way Home to Ithaca." In *Irish Renaissance Annual II, Volume 2*, edited by Zack Bowen. CA, Toronto: Associated University Press, 1981.

Rickard, John S. *Joyce's Book of Memory: The Mnemotechnic of Ulysses*. Durham, North Carolina: Duke University Press, 1999.

Sabin, Margery. *The Dialect of Tribe: Speech and Community in Modern Fiction*. New York: Oxford University Press, 1999.

Sakr, Rita. "Some Column!" In *James Joyce and the Nineteenth-Century French Novel*, edited by Finn Forham and Rita Sakr. New York: Rodopi, 2011.

Sartre, Jean-Paul. "What Is Literature?" and Other Essays. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press, 1988.

Schaffner, Anna Katharina., & Weller, Shane. *Modernist Eroticisms: European Literature After Sexology*. New York: Palgrave Macmillan, 2012.

Schanoes, Veronica L. *Fairy Tales, Myth, and Psychoanalytic Theory*. Burlington, US: Ashgate Publishing Ltd. 2014.

Schork, R. J. *Latin and Roman Culture in Joyce*. Gainesville, US: University Press of Florida, 1997.

Schork, R. J. *Joyce and Hagiography: Saints Above*. Gainesville, US: University Press of Florida, 2000.

Schwaber, Paul. *The Cast of Characters: A Reading of Ulysses*. New Haven: Yale University Press, 1999.

Schwarz, Daniel R. *Reading Joyce's Ulysses*. UK, London: Palgrave Macmillan, 1991.

Schwarze, Tracy T. *Joyce and the Victorians*. Gainesville, Florida: Orange Grove Texts Plus, 2009.

Scott, Bonnie K. *New Alliances in Joyce Studies: When It's Aped to Foul a Delfian*. Newark, Delaware, US: University of Delaware Press, 1998.

Seidman R. J. *Ulysses Annotated*. New York: University of California Press, 1989.

Senn, Fritz. "Logodaedalian Bypaths: Evading the Obvious," *Hypermedia Joyce Studies*, 2016.

Senn, Fritz. "Tuesday, 27 October 2015, Pages 499-507, Oxen of the Sun, episode 14," <https://tuesdaysulysses.blogspot.com/2015/10/>

Senn, Fritz. "Joyce Internal Translation": (eds.). Marco Canine & Sara Sullam. *Parallaxes: Virginia Woolf Meets James Joyce*. UK, Newcastle: Cambridge Scholars Publishing, 2014.

Sharkey, E. J. *Idling the Engine: Linguistic Skepticism in and Around Cortázar, Kafka, and Joyce*. Washington D. C.: The Catholic University of America Press, 2006.

Sherry, Vincent B. *Joyce: 'Ulysses'*. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

South Dublin County Libraries. Retrieved from South Dublin County Libraries: <http://hdl.handle.net/10599/11418>

Scofield, Martin. *The Ghosts of Hamlet: The Play and Modern Writers*. Cambridge University Press, UK: Cambridge University Press, 2010.

Scott, Bonnie K. *New Alliances in Joyce Studies: When It's Ape'd to Foul a Delfian*. Newark, Delaware, US: University of Delaware Press, 1998.

Seidel, Michael. A. *Epic Geography: James Joyce's "Ulysses" (Princeton Legacy Library)*. New Jersey: Princeton University Press, 2014.

Seidman, Robert J., and Don Gifford. *Ulysses Annotated*. London: University of California Press, 1989.

Shakespeare, William. *Hamlet*. London: Amazon, 2001.

Sheehan, Sean. *Joyce's Ulysses: A Reader's Guide*. London, UK: Bloomsbury Academic, 2011.

Sherry, Vincent. *James Joyce: Ulysses (Landmarks of World Literature)*. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

Sicari, Stephen. *Joyce's Modernist Allegory: Ulysses and the History of the Novel*. Columbia: University of South Carolina, 2001.

Simpkins, Ian J. The “Carnavalesque” in Advertising: A Bakhtinian Reading of James Joyce's *Ulysses*. Radford University, 2016.

Simpson, Erik. “Joyce's Humanist Marxism: the Reckoning” The Grinnell *Ulysses* Collective:
<https://eriksimpson.sites.grinnell.edu/Ulysses/Pivot/topic.php?shorttitle=Humanism%20and%20Marxism>

Slote, Sam. *Ulysses*, 3rd ed. Newly Revision and Updated. Surrey, United Kingdom: Alma Books LTD, 2017.

Slote, Sam, Marc A. Mamigonian, and John Turner. *Annotations to James Joyce's Ulysses*. New York: Oxford University Press, 2022.

Spoof, Robert. *James Joyce and the Language of History: Dada's Nightmare*. New York: Oxford University Press, 1997.

Spurr, David, and Cornelia Tschichold. *The Space of English*. Tübingen, Germany: Narr Dr. Gunter, 2005.

Sicker, Philip. “Unveiling Desire: Pleasure, Power and Masquerade in Joyce's 'Nausicaa' Episode.” *Joyce Studies Annual*, vol. 14, Summer 2003, pp. 92-131.

Steinberg, R. Ervin. “Mythological complexities in *Ulysses*”. *Journal of Modern Literature*, 25, no. 1 (Fall 2001): 363-499.

Strathman, Christopher A. *Romantic Poetry and the Fragmentary Imperative: Schlegel, Byron, Joyce, Blanchot*. Albany: State University of New York Press, 2006.

Sultan, Stanley. *Eliot, Joyce, and Company*. New York: Oxford University Press, 1987.

Terrinoni, Enrico. *Occult Joyce: The Hidden in Ulysses*. UK, Newcastle: Cambridge Scholars Publishing, 2007.

Tennyson, Alfred L. *In Memoriam*. London, UK: Macmillan, 1897.

Tindall, and York, W. *A Reader's Guide to James Joyce*. New York: Syracuse University Press, 1959.

Thornton, Weldon. *Allusions in Ulysses: An Annotated List*. Chapel Hill, North Carolina: University of North Carolina Press, 1973.

Thornton, Weldon. *Allusions in Ulysses: An Annotated List*. 2nd ed. Chapel Hill, North Carolina: University of North Carolina Press, 1968.

Thurston, Luke. *James Joyce and the Problem of Psychoanalysis*. Cambridge: Cambridge University Press, 2010.

Turner, J. N. (1997). A Commentary on the Closing of "Oxen of the Sun." *James Joyce Quarterly*, 35(1), 83–111, retrieved from <http://www.jstor.org/stable/25473871>

Utell, Jenine. *James Joyce and the Revolt of Love: Marriage, Adultery, Desire*. New York: Palgrave MacMillan, 2010.

Van Boheemen-Saar, Christine. *Joyce, Modernity and its Mediation*. Amsterdam: Rodopi Bv Editions, 1989.

Valérie, Bénéjam. The Elliptical Adultery of *Ulysses: A Flaubertian Recipe for Succès de Scanale*. (Eds.) Finn Fordham & Rita Sakr. *James Joyce and the Nineteenth-Century French Novel*. New York: Rodopi, 2011.

Vickers, Brian. "Rhetoric and the Modern Novel." In *Landmark Essays on Rhetoric and Literature*, edited by Craig Kallendorf. US, New York: Routledge, 2010.

Vickery, John B. *The Literary Impact of "The Golden Bough"*. Princeton: Princeton University Press, 1977.

Vienne-Guerrin, N. *Shakespeare's Insults: A Pragmatic Dictionary*. Bloomsbury Arden Shakespeare, 2016.

Waters, Clara E. C. *A Handbook of Legendary and Mythological Art*. Boston: Houghton-Mifflin, 1881.

Webster, John. *The Devil's Law Case*. London: A & C Black Publishers Ltd, 1975.

Weinstein, Arnold. *Recovering Your Story: Proust, Joyce, Woolf, Faulkner, Morrison*. New York: Random House, 2007.

Weir, Davir. *Ulysses Explained: How Homer, Dante, and Shakespeare Inform Joyce's Modernist Vision*. New York: Palgrave Macmillan, 2015.

West, Alick. *Crisis and Criticism and Selected Literary Essays*. London, UK: Lawrence & Wishart Ltd, 1975.

Weston, Robert P. "What a Mouth." Music Hall. 1906.
<http://monologues.co.uk/musicall/Songs-W/What-A-Mouth.htm>

Williams, Trevor L. *Reading Joyce Politically*. Gainesville, USA: University Press of Florida, 1997.

Wimsatt, William K. *Literary Criticism – Idea and Act: The English Institute, 1939-1972: Selected Essays*. Oakland, California: University of California Press, 1974.

Witen, Michelle. *James Joyce and Absolut Music*. New York: Bloomsbury Publishing Plc, 2019

Woods, Michelle. *Kafka Translated: How Translators have Shaped our Reading of Kafka*. New York: Bloomsbury Publishing, 2014.

Wolfreys, Julian. *The Rhetoric of Affirmative Resistance: Dissonant Identities from Carroll to Derrida*. London, UK: Palgrave Macmillan, 1967.

Wollaeger, Mark A. *Joyce and the Subject of History*. Michigan: University of Michigan Press, 1998.

Wright, David G. *Ironies of Ulysses*. New York: Rowman & Littlefield Publishers, 1992.

Yeats, William B. *The Collected Works of W.B. Yeats Volume XIII*. New York: Scribner, 2013.

Yoon, Hye-Joon. *Metropolise and Experience: Defoe, Dickens and Joyce*. UK, Newcastle: Cambridge Scholars Publishing, 2012.

Zinng, Gisela. "Hiberno-English in Joyce's *Ulysses*." In *The Space of English*, edited by David Spurr and Cornelia Tschichold. Tübingen, Germany: Narr Dr. Gunter, 2005.

e-book

Acknowledgements

Apart from my enormous appreciation for those who made this translation possible, which are mentioned in the preface of the first volume, and those whom I cannot name to ensure their safety, I am indebted to the passionate members of the Joyce community. My eternal gratitude to Dr Fritz Senn, Dr Ruth Frehner, Dr Ursula Zeller, Dr Samuel Slote for their kindness, generosity, and guidance on Joycean intricacies. My thanks for the support from the staff at the Translation House Looren, Zürich James Joyce Foundation and the Friends of the Zürich James Joyce Foundation during my residency as a scholar. Lastly, I am honoured that Literature Ireland believed in this work and supported it as part of their translation programme.

Akram Pedramnia
Toronto, April 2024

Ulysses, Volume IV

James Joyce

Chapters 13-14

Translation Copyright © Akram Pedramnia 2024

Copyright © Nogaam publishing 2024

The moral rights of the translator has been asserted.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or used in any manner without written permission of the copyright owner except for the use of quotations in a book review. No derivatives or adaptations of the work are permitted.

For more information: contact@nogaam.com

First published in the UK, 2024 by Nogaam publishing

ISBN 978-1-909641-45-7

www.nogaam.com

Ulysses

James Joyce

Persian Translation by
Akram Pedramnia

Volume IV

The first three volumes of this book were published with the support of
Literature Ireland



Nogaam, 2024
www.nogaam.com